إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ
أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ

كشف الأسرار وعدّة الأبرار

معروف بتفسیر خواجه عبد الله انصاری

جلد نهم

تفسیر سورة الشوری الی آخر سورة الحدید

تالیف

ابو الفضل رشید الدین المیبدی

در سال ۵۲۰ هجری قمری

بسعی و اهتمام

اقلّ عباد علی اصغر حکمت

تهران - سال ۱۳۳۹ هجری شمسی - ۱۳۸۰ هجری قمری

چاپخانه بانک ملی ایران

تعالی

مقـــدمه

« هوالذی ینزّل علی عبده آیـات بینات لیخرجکم من الظلمات الی النور » (۱) .

این کتاب مسطور ورقٌ منشور آیتی از سرور است که با خامهٔ نور بررخسارهٔ حور نمایان و رازی مستور است ، دستوری برشوراست که از فلک عز وعظمت ، برشش جهت ارض شوق و طلب نور افشان . **«کتاب مکنون ، لا یمسه الاّ المطهرون ، تنزیل من رب العالمین »**(۲) هماناسفرنهم ازاسفارعشرهٔ **کشف الاسرار** است ، اخیاررا مایهٔ عز و فخار و اغیار را موجب ذل و ادبار.

«کتاب مصدّق لساناً عربیاً لتنذرالذین ظلموا وبشری للمحسنین» (۳) .

منت خدایرا که راز نهان بربندگان مخلص عیان فرمود و این ضعیفان را قوی ساخت تا به‌تألیف و تحریر وطبع ونشر این نامهٔ عنبرشمامه توفیق یافتند وبمنطوق کریمهٔ **«والذین اهتدوا زادهم هدی وآتاهم تقویهم»**(۴) بشرف‌خدمت‌کتاب اومشرف گشتند. اینک که نهمین مرحله از مراحل سعی ایشان بپایان رسیده و مجلدات تسعه که حکایت از**«تسع آیات بینات»** می‌نماید چون فلک نهمین به عالم وجود احاطه یافته است.

دوازده سال است که نویسندهٔ این سطور درجمع‌آوری و استنساخ وعکس برداری و استکتاب و طباعت و انتشار این کتاب مبین مشغول و برای این دنیا باقیات صالحات و برای آن جهان توشهٔ راه و زاد سفر فراهم ساخته ، در این هدف شریف و مقصد بلند و منظور عالی و مطلوب محبوب رنج بسیار برده و سعی فراوان کرده است « **فضلاً من ربك ذلك هوالفوز العظیم**» (۵) .

---

۱ ـ الحدید ۵۷ـ۸ . ۲ ـ الواقعه ۵۶ ـ ۷۸ تا ۸۰ . ۳ ـ الاحقاف ۴۶ ـ ۱۱

۴ ـ محمد ۴۷ ـ ۱۷ . ۵ ـ الدخان ۴۴ ـ ۵۷ .

تاخود آن جوانمردکه این گوهر شاهوار ازقعر دریای فکر برآورد، واین‌جواهر آبدار از معدن خرد بیرون کرد وبرطبق اخلاص نهاد و در تألیف و تصنیف این کتاب بزرگ توفیق یافت، تاچه پایه صبر وشکیب کرد ودرطریق سعی وطلب تاچه حد استقامت ورزید وهمواره دستور شریف : **«فلذلك فادع واستقم کما امرت»** (۱) را راهنمای طریق خود فرمود تااینکه این دردانهٔ ثمین وگوهر گرانبهارا بیادگار گذاشت.

الحق **میبدی** صاحب این تألیف شریف در ارادت بکلام الهی و تمسک بذیل مصحف صاحب شریعت، باقلبی مخلص وقدمی صادق پیش‌آمده است وهمواره آتش عشق به نبی‌اسلام و خاندان عزیز او درکانون سینه‌فروزان داشته : **« هذا ما توعدون‌لکل اوّاب حفیظ، من خشي‌الرحمن بالغیب و جاء بقلب منیب »**(۲).

این عالم جلیل‌القدر درنوبت اولی از تفسیر خودکمال براعت را درحسن انشاء و سهولت کلام و ترجمهٔ لطیف باعبارات ظریف ظاهر فرموده‌است، و یکی از آثار مخلد منثور را در زبان فارسی درجهان گذاشته که بروزگاران فارسی زبانان از زلال سرچشمهٔ آن سیراب توانند شد.

درنوبت دوم ازمباحث لغویه و احادیث مأثوره وعقاید فقهیه درمبادی اهل‌اصول بالاخص بطریقهٔ شافعی و در علم‌کلام از روش اشعریه سخن میگوید، ولی درعین حال احاطهٔ او بر همه مکاتب اربعه هویدا وعلم او بر مبادی کلّ متکلمین ازمرجئه ومعتزله وجهمیه و اشعریه و غیره پیداست.

درنوبت سوم به‌مشرب اهل عرفان ومسلک ارباب سلوك، خاصه طریقه **شیخ انصار** قدس سره تحقیقات‌کافیه کرده وکلمات پروجد وشوق گفته وهمه جا سخن‌را بکلام بزرگان صوفیه و پیران طریقت زیب وزینت داده است.

درهمه حال وهمه جا بذکر احادیث صحیحه و نقل روایات مرویه ازاهل بیت رسالت و معادن علم و حکمت متمسك شده و در فضائل‌آن خاندان زبان بصدق گشوده وهمت **شحنة‌النجف** بدرقهٔ راه اوبوده‌وازجام : **ویجزی‌الذین‌احسنوا بالحسنی** (۳) سیراب شده است.

در این مجلد دریك مقام اشاره و تلویحی است بتاریخ کتاب. آنجا که میگوید :

« پس از پانصد و اند سال تباشیر صبح روز دولت شریعت او تابنده ... » (۴)

اکنون‌که این‌کتاب زینت طبع یافته هشتصد واند سال از زمان مؤلف میگذرد. ما برای او از آستان ولی‌الاحسان طلب رحمت و مغفرت مینمائیم. ایکاش در قید حیات میبود وسعی طالبان صادق وسالکان موافق‌را درتتمیم وتکمیل‌این زادهٔ فکرخویش برأی‌العین مشاهده میکرد، و میدید که چگونه جمعی ازکمترین شاگردان مکتب محمدی (ص)

---

۱ ـ الشوری ۴۲ ـ ۱۵ ۲ ـ ق ۵۰ ـ ۳۲ و۳۳. ۳ ـ النجم۵۳ـ۳۱. ۴ ـ صفحه ۱۵ ازهمین مجلد

به انتشاراین صحیفه گرانبها توفیق یافته‌اند و بعضی از سران و سروران که زبده اهل علم و نخبهٔ اصحاب دانش‌اند ، خاصه رئیس دانشمند و اعضاء فرزانه شورای دانشکده معقول ومنقول وشورای دانشگاه همه یاری فرموده ودرتهیه وسائل مددکاری کرداه‌ند ومضمون آیه شریفه : «**والذین‌استجابوا لربهم واقاموا الصلوة وامرهم شوری بینهم و مما رزقناهم ینفقون**» (۱) ایشانرا بسزا موافق حال افتاده است.

در میان گروه جوانان دانش پژوه که با ما در این طریق مبارك گام برداشته و دراین میدان مقدس علم سعی‌برافراشته‌اند **آقای عبدالحسین حائری** جوانی گرانمایه است ودرسباق علم وادب مردی بلند پایه. درتصحیح جزوات ومقابله با سوروآیات وتطبیق سواد با اصل وتحریرحاشیه برمتن سعی وافروجد وافی مبذول داشته جزاه‌الله احسن‌الجزاء.

باری هریک ازمسلمانان بطریقی درنشر نفحات این‌سخن عطرآمیز سعی کرده‌اند ، امیدکه خوانندگان صدیق نیز ازطیب کلام آن مشام جان خوشبو سازند.

« الیه یصعدالکلم‌الطیّب والعمل الصالح یرفعه » (۲)

و اگر خبط وخطا وسهو واشتباهی بینند عفو نمایند واگر قصور و فتوری روی داده معاف و معذور دانند .

« هذا بصائر للناس وهدی و رحمة لقوم یوقنون »(۳).

کتب هذا التمهید اللطیف العبد الضعیف علی اصغر الشریف طلباً لمرضاةالله ووفقه‌الله لمایحب ویرضی. فی یوم‌الاربعاء الثامن عشر من‌شهر شعبان‌المعظم سنة ثمانین وثلاثمائة بعدالالف فی بلدة طهران . والحمدلله رب‌العالمین .

۱ ـ الشوری ۴۲ـ۳۸ . ۲ ـ فاطر ۳۵ ـ ۱۰ . ۳ ـ الجاثیة ۴۵ ـ ۲۰

بسم الله الرحمن الرحیم

سورة ۴۲ - سورة الشوری (مکیه)

۱ - النوبة الاولی

قوله تعالی: - «**بسم الله**» بنام خداوند «**الرحمن**» فراخ بخشایش «**الرحیم**» مهربان

« **حم**(۱) **عسق**(۲) **کذلك** »، این سورۀ حم عسق، همچنین [که میشنوی ومیدانی]، « **یوحی الیک والی الذین من قبلک** » پیغام میدهد بتو وایشان که پیش ازتو بودند، « **الله العزیز الحکیم.** (۳)» آن خدای توانای [بی همتا]، آن راست دانش [راست کار].

« **له ما فی السموات وما فی الارض** »اوراست هرچه درآسمانها و هرچه در زمینها « **وهو العلی العظیم** (۴)» و اوست آن برتر بزرگوار.

« **تکاد السموات** » کامید و نزدیک بود آسمانها، « **یتفطّرن من فوقهن** » که اززبرخویش درشکنند، «**والملائکة یسبّحون بحمد ربّهم**» وفرشتگان [بپاکی و بی‌عیبی] می‌ستایند خداوند خویش را « **ویستغفرون لمن فی الارض** » وآمرزش میخواهند ایشانرا که درزمین‌اند، « **الآ انّ الله هو الغفور الرحیم.** (۵)» آگاه باشید که الله اوست آن آمرزگار بخشاینده.

« **والذین اتخذوا من دونه اولیاء** »، وایشان که می‌خدایان گیرند فرود ازاو، « **اللّه حفیظ علیهم** » الله کوشنده ونگه بان [گفت و کرد] ایشانست برایشان، « **وما انت علیهم بوکیل.** (۶)» تو برایشان کار ساز و گماشته ونگه‌بان نیستی.

« **کذلک اوحینا الیک** » همچنان پیغام کردیم بتو، « **قرآناً عربیاً** »

قرآنی تازی، « **لتنذرام القری** » تابیم نمائی [وآگاه کنی] سردمان مکه‌را « **و من حولها**» وهر که گرد بر گردان، [ازجهان وجهانیان] « **وتُنذر یوم الجمع** » وآگاه کنی وبیم نمائی ازروز فراهم‌آوردن خلق، « **لاریب فیه** » ، که گمان نیست درآن، « **فریق فی‌الجنه وفریق فی السعیر.** (۷)» گروهی در بهشت و گروهی درآتش .

« **ولو شاء الله لجعلهم امة واحدة** » واگر الله خواستی، همه خلق را یک گروه آفریدی گردیده « **ولکن یدخل من یشاء فی رحمته** » لکن می درآرد اورا که خواهد دربخشایش خویش، «**والظالمون ما لهم من ولیّ ولا نصیر.**(۸)» وستمکاران ناگرویدگان آنند که نیست ایشان را هیچ یاری دهی‌ونه هیچ فریادرسی.

« **أم اتّخذوا من دونه اولیاء** » فرود ازاوخدایان گرفتند ویاران جستند « **فالّله هوالولی** » الله اوست که یار وفریاد رس است، « **وهو یحیی الموتی** » واوست که زنده کند مردگان را ، « **وهوعلی‌کل شیئی قدیر.**(۹)» و اوست بر همه چیز توانا .

« **و ما اختلفتم فیه من شیٔ** » و هر چیزی که در آن مختلف شوید [جداگزینی ازهرچه بود] «**فحکمه الی الله**» بر گزاردن‌آن وبریدن آن باالله‌است.

« **ذلکم الله ربی** »،بگو آن الله است خداوند من ، « **علیه توکّلت** » وبراو توکل کردم [وباوپشتی داشتم] «**والیه أُنیب.** (۱۰)» وباو میگردم بدل وبکردار.

« **فاطرالسموات و الارض** » کردگار آسمان و زمین « **جعل لکم من انفسکم ازواجاً** » شمارا هم ازشما جفتان آفرید، « **و من الانعام ازواجاً** » ، و چهارپایان را هم ازچهار پایان جفتان آفرید ، « **یذرؤکم فیه** » میآفریند شما را [ومیدارد و انبوه میکند بجفت ساختن ،] « **لیس کمثله شیئی** » مانند نیست او را هیچیز « **وهوالسمیع البصیر.** (۱۱) » اوست آن شنوا و بینا .

« **له مقالیدالسموات والارض** » اوراست کلیدهای آسمان و زمین ، « **یبسط الرزق لمن یشاء** » فراخ میگستراند روزی اورا که خواهد، « **ویقدر** » و می فروگیرد باندازه [براو که خواهد] ، « **انّه بکل شیئی علیم .** (۱۲) » او بهر [چیـ]ـزی دانا.

« **شرع لکم من الدین** » پیدا کرد ونهاد و راه ساخت شما را از دین ، « **ما وصّی به نوحاً** » آن چیز که وصیت کرد الله بآن نوح را « **والذی اوحینا الیک** » و [شریعت ساخت] آنچه پیغام دادیم بتو ، « **وما وصّینا به ابراهیم وموسی وعیسی** » و [شریعت ساخت] آنچه وصیت کردیم بآن ، ابراهیم و موسی و عیسی را « **أن اقیموا الدین** » شریعت و وصیت باین بود که این دین را بپای دارید، « **ولا تتفرّقوا فیه** » ومپراکنید جوك جوك درآن ، « **کبُرعلی المشرکین** » گران آمد [وبزرگ وشگفت] برانبازگیران باسن، «**ما تدعوهم الیه**» آنچه می‌بآن خوانی ایشانرا، « **الله یجتبی الیه من یشاء** » الله میگزیند [ونزدیك میکند] بخود، اورا که خواهد «**ویهدی الیه من یُنیب.**(۱۳)» وراه مینماید بخود اوراکه [بکردار ودل] می‌باوگراید .

« **وما تفرّقوا** » ودوگروه نشدند « **الّا من بعد ما جائهم العلم** » مگر پس‌آنکه بایشان آمدآگاهی ودانش[وپیغام]« **بغیاً بینهم** » ازافزون جوئی وبدنیتی میان ایشان ، « **ولولا کلمة سبقت من ربک الی اجل مسمی** » وگر نه آید سخنی ازخداوند توپیش شد ازکرد ایشان تاهنگامی نام زدکرده، «**لقضی بینهم**» داوری بریدند میان ایشان در وقت ، « **وانّ الذین اورثوا الکتاب** »و اینان که کتاب قرآن دادند ایشان را « **من بعدهم** » ازپس [جهودان وترسایان که ایشانرا توراة وانجیل دادند]، «**لفی شک منه مریب.**(۱۴)» درگمانی‌اند ازاین پیغام دل‌را سوزنده .

« **فلذلک فادع**» باآن دین وآن شرع میخوان ، « **واستقم کما امرت** » و برایستاد دار بان چنانک فرمودند ترا ، « **ولا تتّبع اهوائهم** » وبربی راستیهای ایشان مرو ، « **و قل امنت بما انزل الله من کتاب** » و گوی بگرویم بهر نامه‌ای که الله فرستاد ، « **وامرت لاعدل بینکم** » وفرمودند مرا تاداد کنم وراست روم میان شما ، «**الله ربنا وربّکم**» الله خداوند ماست وخداوند شما، «**لنا اعمالنا ولکم اعمالکم** » دین وکرد ما مارا ، ودین وکرد شما شمارا ، « **لاحجة بیننا و بینکم** » میان ما ومیان شما پیگارنیست ، « **الله یجمع بیننا** » الله باهم‌آرد مارا [فردا بهم،] «**والیه المصیر.**(۱۵)» وبازگشت با اوست .

« والذین یحاجّون فی‌الله » وایشان‌که می حجت جویند وآرند درالله [وپیغام او،] **« من بعد ما استجیب له »** پس‌آنکه پاسخ کردند اورا وبگرویدند باو **« حجّتهم داحضةٌ عند ربهم »** حجت ایشان [وداوری جستن] ایشان ناچیزست ونابرجای بنزدیک خداوند ایشان ، **« وعلیهم غضب »** وخشم‌الله برایشان، **«ولهم عذاب شدید .(۱٦)»** و ایشانراست عذابی سخت.

«الله‌الذی‌انزل الکتاب بالحق» خدای اوست‌که نامه فرو فرستاد براستی **« والمیزان »** وترازو [وفرمان بداد ،] **«وما یدریک لعلّ الساعة قریب.(۱۷)»** دانا کرد ترا وچه دانی‌که رستاخیز نزدیک است .

« یستعجل بها الذین لایؤمنون بها » ایشان بآن میشتاوند‌که نگرویده‌اند بآن ، **« والذین آمنوا مشفقون منها »** و ایشان که گرویده‌اند ترسانند از آن ، **« و یعلمون انّها الحق »** ومیدانند‌که آن بودنی است ، **« ألا »** آگاه بید و بدانید **« ان الذین یمارون فی‌الساعة »** ایشان‌که [می‌پیچندو] درکار رستاخیز درگمان میباشند ، **« لفی‌ضلال بعید . (۱۸)»** ایشان درگمراهی‌اند دور.

النوبة الثانیه

این سورهٔ « حم ، عسق » سورة « الشوری » خوانند ، ودرمکیات شمرند.

ابن عباس گفت : جمله بمکه فرود آمد مگر چهار آیت : « قل لااسئلکم علیه اجراً » تا آخر چهارآیت . وجملهٔ سوره پنجاه وسه آیت است وهشتصد وشصت و شش کلمه وسه هزار و پانصد و هشتاد وهشت حرف. و در این سوره **هفت آیت** منسوخ است :

الاولی قوله تعالی : « و یستغفرون لمن فی الارض » نسخ ذلک بقوله : « ویستغفرون للذین آمنوا ».

الثانیه. قوله : « وما انت علیهم بوکیل » نسختها آیة السیف.

الثالثه قوله : « لنااعمالنا ولکم‌اعمالکم‌لاحجة بیننا وبینکم» نسخت بقوله : « قاتلوا الذین لایؤمنون بالله ولا بالیوم الاخر ».

الرابعة قوله : « و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها » نسخت بقوله : « من کان یرید العاجلة عجّلنا له فیها ما نشاء لمن نرید ».

الخامسة قوله : « والذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون » و الّتی تلیها نسخت بقوله : « ولمن صبر و غفر انّ ذلک لمن عزم الامور ».

السادسه قوله : «فان اعرضوا فماارسلناك علیهم حفیظاً اِن علیكالاالبلاغ» نسختها آیة السیف.

السابعه قوله: «قل لا اسئلکم علیه اجراً الاّالمودة فیالقربی (۱)» اختلف فی تأویلها واکثرالمفسرین علیانها نسخت بقوله : « قل ما سألتکم من اجرٍ فهولکم ان اجری الّا علیالله . »

و من فضائل هذه السوره : ماروی **اُبّی ابن کعب** قال رسول الله ص : - من قرأ سورهٔ «حم عسق» کان ممن تصلی علیه الملائکة ویستغفرون له ویسترحمون له.

قوله:- «حم ، عسق» . **حسین فضل** را برسیدند ، چونست که حروف تهجی در اوائل سورهمه متصل نوشتند چون : « **المص** » ، « **المر** » ، « **کهیعص** » و« **حم عسق**» منقطع نوشتند ، حم - از- عسق - باز بریده؟ جواب داد : که حم مستقل است بنفس خویش کالحوامیم قبله و بعده.

و مفسران این را دوآیت شمرند : « حم » یکآیت و«عسق» یکآیت ، حم مبتدأ وعسق خبره. وآن دیگرحروف تهجی دراوائل سور همه یکآیت شمرند.

ونیزاهل تأویلرا اجماع است که **کهیعص** واخوات آن ازحروف تهجی است ، ودر**حم** خلاف است : - قومی آنرا ازحیز حروف بیرون کردند وبه حیز افعال بردند ، گفتند- معنی آنست که «حم» ای- قضی ماهوکائن ، اما درتفسیر این حروف مفسران دراز گفته‌اند ، صحیح وسقیم ، وما لختی ازآن که بحق نزدیک‌تر است بگوئیم.

ابن‌عباس بجواب نافع‌بن الازرق که ازوی تفسیر این‌حروف پرسید گفت:

(۱) قال ابن عباس لمآ نزلت : « قل لااسئلکم علیه اجراً » الایه ، قالوا : یا رسول الله من هؤلاء الذین امرنا الله بمودّتهم. قال علی وفاطمه و ولدهما.

تفسیر مجمع البیان طبرسی جلد ۵ صفحهٔ ۲۸ چاپ صیدا

حـا ، حلم خداوند است جل جلاله ، میم مجد او ، عین علم او ، سین سناء او ، قاف ، قدرت او .

محمد بن کعب گفت : ـ قسم است که رب‌العالمین یاد کرده ، یعنی «اقسم‌الله بحلمه ومجده و سنائه وعلمه وقدرته» انه کذلک یوحی الیک والی الذین من قبلک» ای کما اوحینا الی سائر الانبیاء من قبلک کذلک نوحی الیک .

وقیل ـ اقسم‌الله بهذه‌الحروف ان‌لا یعذب من‌عاد الیه به‌لااله الاالله مخلصاً من‌قبله . و گفته‌اند آنروز که این‌آیت فرود آمد رسول خدا (ص) متغیر گشت . گفتند یا رسول الله چه رسید ترا که چنین متغیر گشتی ؟ گفت مرا خبر دادند که در این امت من فتنه‌ها خواهد بود پیوسته تابوقت نزول **عیسی** وخروج **دجال** .

ازاینجا گفت **شهر بن‌خوشب وعطاء بن ابی رباح** درتفسیر « حم‌عسق » : ـ حا ، حرب یعزّفیها الذلیل ویذلّ فیها العزیز فی **قریش** ، ثم تفضی الی‌العرب ثم الی العجم ، ثم تمتد الی خروج الدجال . میم ، ملک یتحول من قوم الی قوم . عین ـ عدو لقریش یقصدهم . سین ـ سبیٌ یکون فیهم . قاف ، قدرةالله النافذة فی خلقه .

وقیل ـ معنی « حم عسق » ای قضی‌عذاب سیکون واقعاً .

قوله تعالیٰ : ـ «کذلک یوحی‌الیک والی الذین من‌قبلک» قال **ابن عباس** : لیس من نبیّ صاحب کتاب الاوقداوحی‌الیه«حم‌عسق» ، فلذلک قال کذلک یوحی الیک والی‌الذین من‌قبلک . قال **مقاتل** : نزل حکمها علی‌الانبیاء . وقیل ـ حروف المعجم ، یوحی الیک والی‌الانبیاء من قبلک . قرأ **ابن کثیر** : یوحی ، بفتح الحاء و حجته قوله : ولقد اوحی‌الیک والی‌الذین من قبلک . وعلی هذه القراءة قوله ؛ «الله العزیزالحکیم» تبیین للفاعل ، کانّه قیل ـ من یوحی ؟ فقیل ـ الله العزیز الحکیم . و قیل تم الکلام عند قوله «والی‌الذین من قبلک » ، ثم تبتدئ فیقول ، الله العزیزالحکیم .

قوله تعالی : ـ « له مافی‌السموات وما فی‌الارض » ،

میگوید چنین پیغام میدهند بتو وبایشان که پیش‌ازتو بودند ، اینجا سخن تمام شد، آنگه گوئی ـ الله آن توانای دانا است که او راست هرچه درآسمانها ودرزمینها همه فلک وملک اوست ، «وهوالعلی» ای الرفیع فوق خلقه «العظیم» . فلا اکبر منه .

قوله تعالی : ـ «تکاد السموات یتفطّرن» ای ـ یتشققن «من فوقهن» یعنی ـ من فوقهن، ای ـ من عظمة الله وجلاله فوقهن ، آسمانها نزدیک بود که همه درهم شکند ازعظمت وجلال الله که بالای آسمانهاست. وقیل : تکاد السموات ـ کل واحدة منهن تنفطر فوق التی تلیها من قول المشرکین «اتخذالله ولداً نظیره» ، قوله « تکادالسموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخرّ الجبال» . هذا ، ان ادعواللرحمن ولدا . وقیل معناه ـ قربت الساعة وانفطار السموات . وقوله : «والملائکة یسجون بحمدربهم» ، ای باذنه ، وقیل بشکره . و «یستغفرون» لمن فی الارض من المؤمنین ، کقوله :ـ « ویستغفرون للذین آمنوا ،» وقال فی الکفار: و «اولئک علیهم لعنة الله والملائکة» و استغفار الملائکة للمؤمنین شفاعتهم لهم، وقیل یسئلون لهم الرزق . «آلا ان الله هو الغفور الرحیم» هذا بشارة باجابته للمستغفرین ، قال بعضهم ـ هیب فی الابتداء ثم بشر والطف فی الانتهاء .

«والذین اتخذوا من دونه اولیاء» ای ـ اعواناً وانصاراً ، اشرکوهم معه فی العبادة « الله حفیظ علیهم » حافظ لاعمالهم ، فیجازیهم علیها ، « وما انت علیهم بوکیل » ای انما انت یا **محمد** رسول علیک البلاغ ، و لیس علیک حملهم علی الایمان . وقیل ـ لم توکل علیهم حتی تؤخذ بهم .

« وکذلک اوحینا الیک قرآناً عربیاً» ای کما اوحینا الی الانبیاء قبلک کتباً بلغات اممهم ، اوحینا الیک قرآناً عربیاً ، بلغة قومک لیفهموا مافیه .

« لتنذر امّ القری و من حولها » ، یعنی لتنذر اهل مکّة ، ولتنذر من حولها ، یعنی قری الارض کلها ، و سمیت **مکة ام القری** ، لانها اشرف البلاد لکون الحرم وبیت الله العتیق فیها ، ولان الارض دحیت من تحتها ، فمحل القری منها محل البنات من الامهات . « وتنذر یوم الجمع » ای تنذرالناس بیوم القیمة فیکون مفعولاً به لاظرفاً ، ویوم الجمع ـ یوم القیمة ـ یجمع الله الاولین والاخرین واهل السموات واهل الارض ، «لاریب فیه » ای لاشک فی الجمع انه کائن .

ثم بعد الجمع یتفرقون : ـ «فریق فی الجنة وفریق فی السعیر » کقوله : «یومئذ یصدّعون» یعنی اصحاب الیمین واصحاب الشمال و هوقوله : «یومئذ یصدر الناس اشتاتاً» .

قال **ابن السماک** : « ان خوف المنصرف للفریقین قطع نیاط قلوب العارفین .

روی عن **عبدالله بن عمرو بن العاص** ، قال : «خرج علینا رسول‌الله (ص) وفی یدیه کتابان . وفی روایة خرج رسول‌الله (ص) ذات یوم قابضاً علی کفیه ومعه کتابان ، فقال : اتدرون ما هذان الکتابان ؟ قلنا ، لا، یارسول الله . فقال للذی فی یده الیمنی هذا کتاب من رب‌العالمین ، باسماء اهل‌الجنة واسماء آبائهم وعشائرهم وعدتهم قبل ان یستقروا نطفاً فی الاصلاب . وقیل‌ان یستقروا نطفاً فی الارحام ، اذهم فی الطینة منجدلون ، فلیس بزائد فیهم ولاناقص منهم اجمال ، منّ‌الله علیهم الی یوم القیمة .

قال **عبدالله بن عمرو** ففیم العمل اذاً ؟ فقال اعملوا وسدّدوا وقاربوا فان صاحب‌الجنة یختم له بعمل اهل الجنة و ان عمل ایّ عمل . وان صاحب النار یختم له بعمل اهل النار و ان عمل ای عمل . ثم قال : « فریق فی‌الجنة وفریق فی السعیر » عدل من‌الله عزوجل .

«ولوشاء الله لجعلهم امةً واحدةً» . قال **ابن عباس** : ای ـ علی‌دین واحد . وقال **مقاتل** : علی ملة‌الاسلام کقوله : «ولوشاء الله لجعلهم علی‌الهدی»، وقوله «ولوشاء لهدیکم اجمعین» ، «ولکن یدخل‌من یشاء فی رحمته » ای فی‌دینه الاسلام . «والظالمون » ای الکافرون ، « مالهم من ولیّ » یدفع عنهم‌العذاب ، « ولانصیر » یمنعهم من النار .

«أم اتخذوا » یعنی ـ بل اتخذوا ، «من دونه اولیاء » ـ اصناماً یعبدونها «فالله هوالولّی،» قال **ابن عباس** : ـ ولّیک یامحمد (ص) وولّی من اتبعک وهوالذی ینفع ولایته **یونس** لاالصنم . «وهویحیی‌الموتی وهو علی کل شیئ‌قدیر» . لیس فی السماء والارض معبود تحیی الموتی غیره . وهو قول **ابراهیم** « ربی الذی یحیی ویمیت . » ولما نزل‌العذاب بقوم **یونس** لجائوا‌الی عالم فیهم کان عنده من العلم شیء و کان یونس ذهب مغاضباً ، فقال لهم ـ قولوا یا حّی حین لاحّی ، یاحی یحیی الموتی ، یا حیّ لااله الا انت ، فقالوا ما ، فکشف عنهم العذاب .

« وما اختلفتم فیه من شیء » من‌امورالدین والدنیا، « فحکمه الی‌الله » ای فعلمه عندالله . وقیل معناه کلّوا علمه‌الی کتاب‌الله وسنة‌الرسول کقوله : «فان تنازعتم‌فی شیء فردوه الی‌الله والرسول» وقیل :ـ « فحکمه الی‌الله » و قد بین ذلک فی القرآن اما ظاهراً منصوصاً و اما مضمناً فیه تضمیناً قریب المآخذ ، او تضمیناً بعید المآخذ . قال

مقاتل :ـ ان اهل **مكة** كفر بعضهم بالقرآن وآمن بعضهم به فاخبر ان حكمهم الى الله يحكم يوم القيمة للمحق الى المبطل ، فيصير المحق الى النعيم والمبطل الى الجحيم . وقيل ـ يحكم في الدنيا باظهار المؤمنين عليهم وقتلهم و اسرهم . « ذلكم الله» الذى يحكم بين المختلفين هو « ربى عليه توكلت » في جميع اموري « واليه أنيب » فيما ينوبني .

قوله تعالى :ـ «فاطر السموات والارض ، جعل لكم» اى خلق لكم «من انفسكم» يعني من جنسكم «ازواجاً» حلائل ، « ومن الانعام ازواجاً » اى اصناماً ، ذكوراً واناثاً لتر تفقوا بها .وقيل ـ انما قال من انفسكم لأن **حواء** خلقت من ضلع **آدم** . قال **مجاهد**: نسلاً بعد نسل من الناس ، والانعام «يذرؤكم فيه »اى يخلقكم في البطن وفي الرحم ، وقيل ـ في ، هيهنا بمعنى الباء ، تأويله : يخلقكم ويكثركم بالتزويج .«ليس كمثله شيىء » هذا رد « على الذين اتخذوا من دونه اولياء » ومنسوق على قوله «يحيى الموتى» .والكاف زائده دخلت للتأكيد ، والمعنى : ليس مثله شيى ، و قيل مثل زائدة دخلت لتوكيد الكلام و تقديره : ليس كهوشيىء ، كقوله : ـ « فان آمنوا بمثل ما آمنتم به .» وفي حرف **ابن مسعود** « فان آمنوا بما آمنتم به » .ثم قال : « وهو السميع البصير » لئلا يتوهم انه لاصفات له كما لامثل له ، فقد تضمنت الاية اثبات الصفة ونفي التشبيه ، والتوحيد كلمة بين هذين الحرفين : اثبات صفة من غير تشبيه ونفي تشبيه من غير تعطيل ، فمن نزل عن الاثبات وارعى اتقاء التشبيه وقع في التعطيل ، ومن ارتقى عن الظاهر واتّقى اتّقاء التعطيل حصل على التشبيه و اخطأ وجه الدليل و على الله قصد السبيل .

« له مقاليد السموات والارض » ، اى ـ مفاتيح السموات والارض ومن ملك المفتاح ملك الخزانة ، وقال **الكلبي** : في السماء خزانة المطر ،وفي الارض خزانة النبات ، وقيل ـ خزانة السموات الغيوب و خزانة الارض الايات . « يبسط الرزق لمن يشاء و يقدر »،لان مفتاح الرزق بيده؛ « انه بكل شيىء»، من مصالح العباد ، «عليمٌ » فيعطيهم بقدر مصالحهم .

قوله :ـ «شرع لكم من الدين » الشرعة السنّة والشرع المصدر والشريعة السبيل المسنونة السوية ، والقوم شرع في الامر و الشارع الطريق الذى لا يملكه مالك ، ويكون الخلق فيه شرعاً واحداً ، « شرع لكم »،اى: بيّن لكم و تبين لكم و اختار لكم

منَ الادیان دینا ، « ماوصّی به نوحاً » ای : الذی امربه نوحاً وقدم نوحاً لانه اول من اوحی الیه الحلال و الحرام ، و اول من اوحی الیه تحریم الامهات و الاخوات والبنات ، « والذی اوحیناالیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی وعیسی » ، ای شرع ذلک کلّه ، قال **مجاهد** : لم یبعث‌الله نبیاً ، الّا وصاه باقامةالصلوة و ایتاءالزکوة والاقرارلله بالطاعة ، فذلک دینه‌الذی شرع لهم‌وقال : هوالتوحید والبرائة من‌الشرک و قیل هـو قوله :ـ « ان اقیمواالدین ولاتتفرقوافیه » بعث الانبیاء کلهم باقامة الدین والالفة و الجماعة و ترک الفرقة والمخالفة .

قال **علی**(ع): لاتتفرقوافالجماعة رحمة والفرقة عذاب ،« کبرعلی‌المشرکین ماتدعوهم الیه » ، من التوحید وخبرالبعث و قیل ما خصصت به من‌النبوة والرسالة ، ای : ثقل علیهم ذلک ،ثّم قال:« الله یجتبی‌الیه من یشاء »ای ـ یصطفی لنبوته ورسالته من یشاء من عباده و قیل یصطفی‌لدینه ، « من یشاء ویهدی‌الیه من ینیب » . ای ـ: یرجع الی طاعته .

« و ما تفرّقوا الّامن بعد ما جاء هم‌العلم » ، العلم ها هناالقرآن و هؤلاء المتفرقون هم‌اهل‌الکتاب تفرّقواعلی رسول الله(ص) فآمن به‌بعضهم‌وکفربه‌بعضهم ، وقد کانوا قبل مبعثه مجتمعین علی‌الایمان به ،فلما بعث تفرقواعلیه من‌بعد ماجاء هم القرآن . « بغیاً بینهم »، ای ـ: حسداً وعداوة والبغی الحسدالمطاع ، و قیل المتفرقون اهل الادیان المختلفة ، والعلمُ هوالعلم باقامة الدین وترک التفرق فیه وقیل جاءهم اسباب العلم فلم‌ینظروا فیها لانه‌ختم الایة بقوله: ـ « و انهم‌لفی‌شکّ » ،والشک والعلم لایجتمعان ، « بغیاً بینهم » ، یعنی‌لابتغاء الدنیا و طلب ملکها .

« ولولا کلمة سبقت من ربک » ، فی‌تأخیر العذاب‌عنهم ، « الی‌اجل‌مسمی»، و هو یوم‌القیمة ، والکلمة السابقة ، قوله : بل‌الساعة موعدهم ، «لقضی‌بینهم» ، ای ـ: لعوجلوابالعذاب‌فی‌الدنیا،«وان‌الذین اورثواالکتاب» یعنی‌الیهودوالنصاری«من‌بعدهم»، ای ـ : من بعد انبیائهم مثل الیهود من بعد موسی و النصاری من بعد عیسی ، « لفی شک منه » ، ای ـ: من کتابک الذی هوالقرآن ،« مریب » ای ـ: شک مع‌تهمة .و قیل لهم‌العرب ، « اورثواالکتاب » ، بعدالیهود والنصاری فشکوافیه .

«فلذلک فادع» ، ای ـ: فالی ذلک فادع کقوله: ـ «اوحی لها» ، ای ـ: اوحی الیها و « ذلک » ، اشارة الی ماوصّی به الانبیاء من التوحید واقامة الدین ، « واستقم کما امرت » ، ای : اثبت علی الذی امرت به من تبلیغ الرسالة ، و قیل استقم علی طاعة الله کما امرت فی القرآن ، «ولا تتّبع اهواء هم » ، وذلک حین ارادوا منه المداهنه کقوله : « ودّوا لو تدهن فیدهنون » ، فنهاه الله عن ذلک .و قیل نزلت **فی الولید بن ـ المغیرة** و **شیبة بن ربیعة** حین وعده الولید ان یعطیه نصف ماله و وعده **شیبة** ان یزوجه ابنته ان رجع عن دعوته ودینه الی دین **قریش** ، « وقل آمنت بما انزل الله من کتاب»، ای : آمنت بکتب الله کلها ، « و امرت لاعدل بینکم » ، ای : اسوی بینکم فی التبلیغ . قال **قتادة** : امر ان یعدل ، فعدل حتی مات وقیل معناه ، امرت ان اسوی بینی وبینکم فاعمل بما آمرکم به وانتهی عما انهیکم عنه ، روی انّ **داود** علیه السلام قال: ثلاثٌ من ـ کنّ فیه فهو الفائز: ـ القصد فی الغنی، والفقر والعدل فی الرضا و الغضب، والخشیة فی السّر و ـ العلانیة ، و ثلث من کنّ فیه اهلکته: ـ شحّ مطاع ، وهوی متّبع، واعجاب المرء بنفسه . و اربع من اعطیهنّ فقد اعطی خیر الدنیا والآخرة : ـ لسان ذاکر وقلب شاکر و بدن صابر و زوجة مؤمنة . « الله ربنا و ربکم لنا اعمالنا و لکم اعمالکم » ، یعنی الهنا واحد وان اختلفت اعمالنا فکلٌّ یجازی بعمله و لا یؤاخذ بعمل غیره ، « لا حجة بیننا و بینکم » ، **ابن عباس** گفت حجت اینجا بمعنی خصومت است ، فالحجة بمعنی الحجاج کالخصومة بمعنی الخصام ، میگوید : خصومت میان ما وشما بقتال نیست که مرا ـ بدعوت ، فرموده اند وبقتال نفرموده اند ، پس چون او را بقتال فرمودند ، این آیت منسوخ گشت . **مجاهد** گفت : حجت اینجا برهانست وبینت ، و آیهٔ محکم است ، ومنسوخ نه ،ای: ظهر الحق ووضحت الدلایل وقامت الحجج فلانحتاج الی حجة نقیمها، اما الاسلام و اما السیف. میگوید: پس از آنکه حق روشن گشت ، بدلایل و حجت ما را حاجت نیست بدیگر حجت آوردن و دلائل نمودن ، اکنون از شما اسلام پذیریم یا شمشیر ؟ و گفته اند تأویل این سخن آنست که : لا تستوی الحجة بیننا و بینکم ، حجتنا بالغة وحجتکم داحضة ، حجّت ما وحجت شما دردین یکسان نیست، جت ما تمام است وروشن ، رسیده بهرجای وبهرکس وحجت شما باطل وتباه ، «الله

یجمع بیننا » ، فی‌القیامة للخصومة ، « و الیه المصیر » والمعاد لفصل‌القضاء.

« والذین یحاجّون فی‌الله » ، ای ـ یخاصمون فی‌دین‌الله نبیه. **قال قتاده :** هم‌الیهود ، قالوا کتابنا قبل کتابکم و نبینا قبل نبیکم ، فنحن خیر منکم. « من بعد ما استجیب له » ای : من‌بعد ما استجاب له العرب ودخلوا فی‌دینه لظهورمعجزاته. و قیل من بعد ما استجاب له اهل الکتاب و اقرّوا بنبوته لوجودهم نعته فی کتبهم و استفتحوا به. بیشترین مفسران میگویند که این آیت درشأن جهودان فرو آمد ، که بامصطفی ویا مؤمنان خصومت میکردند در کار دین وحجت میاوردند که کتاب ماپیش از کتاب شماست و پیغامبر ما پیش از پیغامبر شما آمد ، ما بحق سزاتریم از شماءودین مابه است از دین شما ، **رب‌العالمین** فرمود : این خصومت بعد ازآن کردند که بنبوت وی اقرار داده بودند وبنعت وصفت وی که درتوراة یافتند ایمان آورده ودر وقایع بوی نصرت خواسته.

معنی‌دیگر : این خصومت که جهودان کردند بارسول ، بعد ازآن کردند که عرب اورا منقاد شدند ودعوت وی اجابت کردند وبدین وی درآمدند ، بآن معجزات ظاهر که ازوی دیدند وحق بشناختند. قومی گفتند این‌مخاصمت قریش است ومشرکان با رسول خدا (ص) بامؤمنان در کار توحید ، « من بعد ما استجیب له » ای : من‌بعد ما استجاب الله محمداً باظهار المعجزة الدالّة علی نبوته ، میگوید پس از آنکه رب‌العالمین ، محمد را اجابت کرد بهرچه خواست ازاظهار معجزات ، ودلائل وآیات نمود برصدق نبوت وی ایشان خصومت میکنند وحجّت آرند ، «حجتهم داحضة عند ربهم »، آن‌حجت ایشان تباه است وباطل ، ناچیز ونابرجای ، وقیل هؤلآء المحاجّون هم المتکلمون فی‌الله عزّوجل بغیرالکتاب و السّنه، « من بعد ما استجیب له »، ای : من‌بعد ما استجاب المؤمنون لربّهم وآمنوا ، باین قول ، محاجّت در الله ، مخاصمت مبتدعان است با اهل سنت و اقتحام متکلفـان و خوض معترضان و تأویل **جهمیان** وساختهٔ فلسفیان که برأی وعقل خود درالله سخن گفتند ، وصواب دید رأی و خرد خویش در این باب قانون ساختند ، و معقول ، فراپیش کتاب مُنزل و سنت مُسند داشتند ، پس از آن که مؤمنان و مخلصان فرمودهٔ الله را اجابت کردند و از کتاب و سنت

درنگذشتند ، صواب دید رأی و عقل خود معزول کردند ، و باذعان گردن نهادند و بسمع قبول کردند و راه تسلیم سپردند. آنگه فرمود: « حجتهم داحضة عند ربهم وعليهم غضب ولهم عذاب شديد.» حجت ایشان تباه است وبر ایشان خشم وعذاب الله است ، رای فرعون رأی ایشان که گفت: « ما اريكم الاماارى »، وابلیس پیشوای ایشان ، ودوزخ سرای ایشان است.

« الله الذى انزل الكتاب بالحق و الميزان » ، اى : انّ الذى ادعوكم الى عبادته ، هو «الله الذى انزل الكتاب بالحق » اى ـ بالحقيقة والميزان ، يعنى العدل، و سمّى العدل ميزاناً لأنّ الميزان آلة الانصاف والتسويه . و قيل معنى انزال الميزان الهامه الخلق ، العمل به وامره بالعدل والانصاف، كقوله :« قد انزلنا عليكم لباساً» . وقيل :الهم اتخاذ الميزان، وقال علقمة الميزان محمد (ص) يقضى بينهم بالكتاب « و ما يدريك » يا محمد « لعّل الساعة قريب » . و لم يقل قريبة لانّ تأنيثها غير حقيقى و مجازه الوقت . و قيل معناه : اتيانها قريب و هذه الآية تدل على البعث و على الاستعداد للقيامة.

«يستعجل بها الذين لا يؤمنون بها»، وهم الذين كانوا يقولون :ـ« متى هذا الوعد»، « عجّل لنا قطّنا » ، « ائتنا بما تعدنا » ، قال مقاتل : ذكر النبى الساعة و عنده قوم من المشركين ، فقالوا تكذيباً و استهزآء : ـ متى تكون الساعة؟ فانزل الله تعالى هذه الآية، قوله : ـ «يستعجل بها الذين لا يؤمنون بها »، يعنى ظناً منهم انها غير آتية ، وقيل طمعاً منهم انها غير آتية و قيل طمعاً منهم فى ان يذكر النبى لها وقتاً معيناً ، ثم يمضى الوقت فلايقع فيصير حجة لهم عليه . « و الذين آمنوا مشفقون منها » لانهم ايقنوا انها واقعةٌ لامحالةَ ، « مشفقون منها » ، ان تقوم فتحول بينهم و بين التوبة، « و يعلمون انها الحق »،الكائن لامحالة. و يعلمون انهم محاسبون على اعمالهم. « الا انّ الذين يمارون فى الساعة»، اى ـ يجادلون فيها ليشككوا المؤمنين، وقيل الذين يدخلهم الشك فيجحدون كونها،« لفى ضلال بعيد ». لانهم لوفكّروا لعلموا انّ الذى انشأهم و خلقهم اول مرّة قادر على ان يبعثهم.

النوبة الثالثه

بسم‌الله الرحمن الرحیم

بسم‌الله کلمةٌ بهامن تحقق بها ، خلع علی نفسه رداء الافضال والبس قلبه جلال الاقبال ، وافرد روحه بروح لطف الجمال ، واستخلص سره بوصف کشف‌الجلال. نام خداوندی که ذکر او آرایش گفتار است و مهر او روشنائی اسرار ، دیدار او نزهت ابصار است و رضاء او در دارالقرار خلعت ابرار.

روی گفتار روشن نشود تا نگوئی توحید او ، دل معنی شاد نگردد تا نجوئی رضاء او ، جان عقل ننازد تا نبوئی گل شکر او. خدای که از ادراك عقول منزه است جلال او ، از احاطت اوهام ، مقدس است جمال او. آب و خاك چه داند قدر عزت صمدیت او؟ عقل و خرد چون رسد بکنه جلال بر کمال او؟ آدمی و پری کی دریا بد نعوت احدیت و صفات سرمدیت او. ؟

عرش عظیم ذره‌ای در جنب قدرت او ، وجود کل عالم قطره‌ای از بحر وجود او ، جز دل سوختگان شکار نکند کمند جذب او ، جز سینهٔ آشنایان فکار نکند تیر بلاء او.

قال **النبی** (ص) علیه وآله وسلم : «ان‌الله عز وجل ادّخر البلاء لاولیائه کما ادّخر الشهادة لاحبائه»

قوله : ـ « حم عسق » قیل‌الاشارةمن هذه‌الحروف الی‌علوّشأن **محمد** .

فالحاء حوضه‌المورود ، والمیم ملکه الممدود ، والعین‌عزه‌الموجود ، والسین سنائه‌المشهود ، والقاف قیامه فی‌المقام المحمود ، وقربه فی‌الکرامة من‌المعبود.

هر حرفی از این حروف اشارت بعلو مرتبت و کمال کرامت مصطفی است صلوات‌الله و سلامه علیه ، که درخزائن غیب اوست که جواهر دولت دارد ، و دردست روزگار اوست که حقوق جلالت دارد ، پس‌ازپانصد واندسال تباشیرصبح روز دولت شریعت او تابنده ، و شمع شمایل شرف سنت او فروزنده.

آسایش‌خلق‌ازاقوال‌واخبار او،آرایش‌دهر ازشمایل‌شرف‌سنت‌واحوال‌وآثار

او، ماه درعزت نقاب او،فلك درحسرت حجاب او. كمالش: نشانلطف رحمن،جمالش: ترجمان فضل يزدان، كمالش: آشوب دل مشتاقان، جمالش: عذر گناه عاشقان.

حاء اشارت است بحوض موروداو. قال **النبي** (ص) «حوضى مابين عدن الي عمان، شرابه اشد بياضاً من اللبن واحلي من العسل، من شرب منه شربة لم يظماء بعدها ابداً و اول من يرده صعا ليك المهاجرين.

ميم اشارت است بملك ممدود او: زويت لي الارض فاريت مشارقها ومغاربها وسيبلغ ملك استى مازوى لى منها. عين، اشارت است بعزّ موجوداو: «ولله العزة ولرسوله و للمؤمنين». سين، اشارت است بسناء مشهود او: «وشاهد ومشهود»، الشاهد الانبياء والمشهود **محمد**. قاف اشارت است فراقيام او بر مقام محمود: «عسى ان يبعثك ربك مقاماً محموداً»، وقرب اوبدرگاه خداوند معبود: «دنافتدلى، فكان قاب قوسين او ادنى»،، «وكذلك اوحينا اليك قرآناً عربياً لتنذرامّ القرى ومن حولها». اى **محمد** (ص) اين قرآن كه ما بتو داديم منشورنبوت تواست، حجت رسالت تو، معجز دعوت تو، حبل الله المتين ونوره المبين و صراطه المستقيم، آنرا بتو وحى كرديم تا تو برعالميان خوانى و ايشانرا از قهر وسياست ما آگاه كنى و از روز رستاخير بترسانى. آنروز كه: يجمع بين المرء وعمله وبين الجسد و روحه. آنروز كه هرروحى با جسد خود شود وهر كسى بجزاء عمل خود رسد، نيكوكردار جزاء نيكو بيند و در نعيم بهشت نازد بشادى و آزادى. وبدكردار جزاء بدبيند ودرآتش دوزخ سوزد بزارى و خوارى. اينست كه **رب العالمين** فرمود: «فريق في الجنّة وفريق في السعير». كما انهم اليوم فريقان: فريق فى راحة الطاعات وحلاوة العبادات و فريق فى ظلمات الشرك و عقوبات الجحد، غداً فريق هم اهل اللقاء و فريق هم اهل الشقاء والبلاء.

قوله تعالى: ـ«فاطر السموات والارض جعل لكم من انفسكم ازواجاً ومن الانعام ازواجاً يذرؤكم فيه.»، آفريدگارهفت آسمان وهفت زمين خداست ودرآفرينش يگانه ويكتاست، نيستهارا هست كننده، وز نبود، بودآرنده، وبهيچ هست نماننده. نه درقدرت او فتور، نه درقوت او قصور، قدر او از دريافت دورنه، فعلش بآلت نه، صنعش

بعلت نه ، گردش بحیلت نه ، عرش‌عظیم بیافرید و تاج فرق کون گردانید ، ذرهٔ حقیر بیافرید و از دیده ها بپوشید .

از روی قدرت ، عرش چون ذره‌ای واز روی حکمت ، ذره چون عرشی .

اگر بعالم قدرت نظر کنی ، عرش ترا ذره نماید و اگر بعالم حکمت نظر کنی ذره ترا عرش آید .

ازآنجا که قیاس عالم‌اساس بی‌نیازی است وجلال عزت الهی‌را وجود خلیقت بحقیقت نمی‌باید، وکون ایشان زحمتی مینماید ، لکن‌خود فرموده جل‌جلاله: «خلقنا کم لتربحوا‌علینا لالتربح علیکم »، شمارا که آفریدم نه بدان‌آفریدم تابرشما سودجویم، یا جلال عزت ما را از وجود شما پیوندی میباید .

ولوجهها من وجهها قمر ولعینها من عینها کحل .

لکن بدان‌آفریدم تاشما برما سود جوئید وحظ خود از فضل ما بردارید .

صفت فضل برخاست بطلب مطیعان ، صفت قهر برخاست بطلب عاصیان، صفت جلال وجمال برخاست بطلب عاشقان .

اوجل جلاله قهری ولطفی داشت بر کمال ، جلالی وجمالی داشت بی‌زوال . خواست که این گنجها نثار کند ، یکی را درباغ فضل تاج لطف بر سر نهد ، یکی را در زندان عدل داغ قهر بر جگر نهد ، یکی را در نارجلال بگدازد ، یکی‌را در نور جمال بنوازد ، شمعی ازدعوت برافروخت که : «والله یدعوا الی دارالسلام»، هزاران هزار بیچارهٔ غمخواره خود را براین شمع زدند وسوختند و ذره‌ای در این شمع نه نقصان پیدا آمد نه زیادت .

غم خوارهٔ آنم که غم من نخورد فرسان بر آنم که دل من ببرد
من جور وجفای او بصد جان بخرم او مهر و وفای من بیک جو نخرد

« لیس کمثله شیئی و هوالسمیع البصیر » الله خداوندیست که هیچ چیز وهیچ کس او را مانده نیست. و او را همتا و هم‌صفت و هم‌سر نیست ، در اوصاف و در نعوت ، در قدرت و درعلم ، در رد ودرقبول ، درنشان و در برهان ، چنو کس نیست ، هر که عقیده جان او این نیست ، او را دردین بوی نیست .

این آیه بی راهی دو گروه برآن دو گروه درست کرد : گروهی که گفتند صفت نیست و گروهی که گفتند ماندگی هست ، بی صفتی نیستی است ، والله هست است. و ماندگی از انبازیست والله تعالی از انباز و انبازی پاك است. او که ماندگی روا دارد ، ازحظیرهٔ اسلام بیرونست. واو که نفی صفت کند ، زندیق است.

حق جل جلاله فرمود : « لیس کمثله شیئی » ولم یقل لیس هناك شیئی ، نفرمود آنجا هیچ چیز نیست ، که آنجا صفت هست ، اما چون صفت وی صفت نیست سمیع است ،چنو سمیع هیچ نیست . بصیر است ، چنو بصیر هیچ نیست. همانست که جای دیگر فرمود :

« افمن یخلق کمن لا یخلق » اللهرا صفت بسزای ویست، خلق از آن دور ، و مخلوق را صفت بسزای ویست وخالق ازآن پاك. مخلوق موجود است بایجاد الله والله موجوداست بقیام خویش بازلیت وهستی و بقاء خویش. مخلوق ، زنده بنفس و غذا باندازه و هنگام ، والله زنده بحیوة خویش و بقاء خویش با ولیت و آخریت خویش، بی کی وبی چند وبی چون. مخلوق ، صانع است ، بحیلت و آلت و کوشش و اندازه . والله صانع است ، بقدرت وحکمت ، بی آلت وبی حیلت و بی علت . هرچه خواهد چنانک خواهد هرگه که خواهد ، جلّ جلاله وتقدّست اسمائه وعزت صمدیته و حقت کلمته حقاً.

۲ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : «**الله لطیف بعباده**» ، الله باریک دانست[ودوربین نغز کار] بندگان خویش. «**یرزق من یشاء**» روزی میدهد اورا که خواهد،[آنچه خواهد] ، «**وهو القویّ العزیز** (۱۹)» واوست بانیروی بی همتا . «**من کان یرید حرث الاخره**» ، هرکه برّ آن جهان میخواهد وباداش آنرا[تخم برا کند و کردار ورزد] ، « **نزد له فی حرثه** » ماخود برّ آن جهان [برین جهان] فرا فزائیم ، « **و من کان یرید حرث الدنیا** » ، و هرکه بر این جهان را کشت کند و باداش این جهان را کوشد ، « **نؤته منها** » بدهیم اورا ازآن چیز، « **و ماله فی الاخرة من نصیب**(۲۰)» . واورا درآن جهان بهره ای نه .

« **ام لهم شرکاؤا** » ،ایشانرا انبازانست با خدای، « **شرعوا لهم من الدین**»، که ایشانرا می راهی نهند ازدین،« **مالم یأذن به الله** »، که الله [نپسندید] و دستوری نداد، « **ولولا کلمة الفصل** » ، واگرنه سخن راست ودرست [الله بودی که بعقوبت نشتابم]،« لقضی بینهم »، میان تو با ایشان کاری برگزارده آمدید [بعذاب]،« **و ان الظالمین لهم عذاب الیم**(۲۱)» و ستمکاران ناگرویدگان‌را عذابی است دردناک .

« **تری الظالمین مشفقین** »، ستمکاران را می‌بینی ترسان وهراسان ، « **مما کسبوا** »،ازکرد بدخویش که بکردند،«**وهو واقع بهم**»، وآن بایشان بودنی‌است [واگفت آن ایشانرا افتادنی]،« **والذین آمنوا و عملوا الصالحات** » ، وایشان که بگرویدندو کارهای نیک کردند، « **فی روضات الجنات**»،درمرغزارهای‌بهشتهایند، «**لهم مایشاؤن عند ربهم**»، ایشانراست‌هرچه ایشان‌خواهند بنزدیک خداوند ایشان، « **ذلك هو الفضل الکبیر**(۲۲)» آنست فضل بزرگوار [از نیکوکاری او] .

« **ذلك الذی یبشّر الله عباده** » ،این آنست که می بشارت‌دهد الله بندگان خویش را ، « **الذین آمنو وعملوا الصالحات** »، ایشان که بگرویدند وکردارهای نیک کردند، « **قل لااسئلکم علیه اجراً** »، گوی نمیخواهم ازشما براین [پیغام رسانیدن] هیچ مزدی،« **الاالمودّة فی القربی** » ،لکن[میفرمایم‌شمارا] بدوست داشتن [هرکس] که نزدیکی جوید [بالله] ، « **ومن یقترف حسنةً** » وهرکه یک نیکی کند ، «**نزدله فیها حسناً** ، » ما درافزائیم اورا در آن نیکوئی [و مضاعف کنیم] ، « **ان الله غفور شکور** (۲۳)» .الله بزرگ آمرز است ، خرد پذیر .

« **ام یقولون افتری علی الله کذبا** »،میگویند که دروغی ساخت برخدا ، « **فان یشأ الله یختم علی قلبك** »، اگر الله خواهد ، مهر بردل تو نهد [و پیغام خویش از آن ببرد] ، « **ویمح الله الباطل** »، و خود بخویشتن باطل و کژی از دلها بسترد ، « **و یحق الحق** » ، وراستی پیدا کند وباز نماید که راست است ، « **بکلماته** »،بسخنان خویش [و پذیرفتاری خویش که فرموده است و بذیرفته که کنم]،«**انه علیم بذات الصدور** (۲۴)» که او دانا است بهرچه دردلها است .

« **و هو الذی یقبل التوبة عن عباده** »، اوست که می‌پذیرد بازگشت از

بندگان،« **و یعفو عن السّیئآت** » ، و می فرا گذارد بدیهای ایشان ، « **و یعلم ما یفعلون** (۲۵) » . ومیداند آنچه بندگان خواهندکرد [از پس توبه از گناه] .

« **ویستجیب الذین آمنوا وعملوا الصالحات** »، وپاسخ میکند ایشانرا که بگرویدند ونیکیها کردند [آنچه خواهند ایشانرا میدهد]، « **ویزیدهم من فضله** » ناخواسته ایشانرا میافزاید ، « **والکافرون لهم عذابٌ شدید** (۲۶)» و ناگرویدگانرا عذابی است سخت.

« **ولو بسط اللّٰه الرّزق لعباده** » ،واگر الله روزی‌بربندگان‌خویش،فراخ بگسترانیدی،« **لبغوا فی الارض** »،ایشان نافرمان و[افزون جوی] شدندی درزمین « **ولکن ینزّل بقدر ما یشاء** » ، لکن می فرو فرستد روزی باندازه و آنچه خواهد ، « **انه بعباده خبیر بصیر** (۲۷)» او به‌بندگان خویش دانا است وبینا [وازایشان‌آگاه] .

«**وهو الذی ینزّل الغیث من بعد ما قنطوا** » ،واوست که میفرستدباران ، پس انکک خلق نومید شدند ، « **وینشر رحمته** » ، وبخشایش خویش می‌پراکند « **وهوالولی الحمید**(۲۸) » واوست آن خداوند یاری ده [برهی نزدیکک] ستوده .

« **ومن آیاته خلق السموات والارض** » ،وازنشانهای [توانائی] اوست آفرینش آسمانها وزمینها، «**ومابثّ فیهما من دابّة**»، وآنچه‌درآن‌هردوبپراکند ازجنبنده « **وهو علی جمعهم** » ، و او برهم فرا آوزدن ایشان [رستاخیز را] ، « **اذا یشاء قدیر**(۲۹) » هرگه که خواهد توانا است.

« **وما اصابکم من مصیبة** »، وهرچه بشما رسد ازرسیدنی ، «**فیما کسبت ایدیکم**»، بدان بکرد دودست شما است ، « **ویعفو عن کثیر** (۳۰) » و فراوانست که می‌فرو گذارد .

« **وما انتم بمعجزین فی الارض** » ، و شما نه آنید که [از او پیش شوید] در زمین اورا عاجز آرید، « **ومالکم من دون الله من ولی ولا نصیر**(۳۱) » و شما را فرود از الله نه یاری ده است ونه فریادرس.

« **ومن آیاته الجوار فی البحر کالاعلام** (۳۲) » وازنشانهای [توانائی] اوست [این کشتیهای روان] در دریا چون کوه.

« **ان یشأ یسکن الریح** » ، اگر الله خواهد باد کشتی رانرا بیارامانَد ، «**فیظللن رواکد علی ظهره**» ، تا [کشتیها بر پشت آب] فروایستاده [ازرفتن بمانند] ، «**انّ فی ذلک لآیات لکل صبّار شکور**(۳۳) » در آن نشانهائی است آشکارا ، هرشکیبائی را سپاس دار .

« **اویوبقهنّ** »، یا تباه کند [وغرق وهلاك] آن کشتیهارا ، «**بما کسبوا**»، بآن [بدها] که ایشان کردند [که در کشتی اند]،« **و یعف عن کثیر**(۳٤) » وفراوانی هم فرا گذارد .

« **ویعلم الذین یجادلون فی آیاتنا** » ، وبدانند ایشان که می پیکار کنند [درسخنان ما ومی‌پیچند دردیدن وپذیرفتن] نشانهای ما ، « **مالهم من محیص**(۳۵) » که ایشانرا از عذاب باز پس نشستن نیست .

النوبة الثانیه

قوله تعالی : ـ «الله لطیف بعباده» ای ـ بارّ بهم رفیق حفی . قال **مقاتل**: یعنی بالبروالفاجر ، حیث لم یهلکهم جوعاً بمعاصیهم . یدل علیه قوله : ـ « یرزق من یشاء » ، فکل من رزقه الله من مؤمن و کافر و ذی روح ، فهو ممن یشاء الله ان یرزقه وقال **الصادق** (ع) : اللطف فی‌الرزق انه جعل رزقهم من‌الطیبات ، و رزقهم من حیث لایعلمون، ولم یدفعه الیهم بمرة بل یرزق کل عبد منهم ، قدر مایصلحه ویصلح له . و قیل لطفه بهم ان لایعاجلهم بالعقوبة کی یتوبوا . وقیل اللطیف الذی یعلم دقائق المصالح و غوا مضها ثم یسلک فی ایصالها الی المستصلح سبیل الرفق ، دون ـ العنف . فاذا اجتمع الرفق فی‌الفعل ، و اللطف فی‌العلم ، تم معنی اللطف ولایتصور کمال ذلک فی‌العلم و الفعل الّاالله وحده ، « یرزق من یشاء » ، کما یشاء، من شاء موسّعاً ومن شاء مقتراً ومن شاء حلالاً و من‌شاء حراماً ومن شاء فی خفض و دعة و من شاء فی کدوعناء و من شاء بحساب و من‌شاء بغیر حساب ، « وهوالقوی » ، بتعذیب الکفار یوم بدر ، «العزیز» فی‌الانتقام منهم .

« من کان یرید حرث الاخرة » ، ای ـ ثواب الاخرة بعمله ، « نزدله

فی‌حرثه » ، فنعطیه با لواحد عشراً و مائة و اضعافاً ، و قیل : « نزدله فی‌حرثه » ، ای : نجمع له الدنیا والاخرة ، « ومن کان یرید حرث الدنیا نؤته منها » ، ماقسمناه ومن هاهنا للتبعیض ، « و ماله فی‌الاخرة » ، ای : فی‌خیر الاخرة ، « من نصیب » لانه کذّب بها.

قال **قتاده** : نؤته بقدر ماقسم له کما قال : « عجلنا له فیها مانشاء لمن نرید » ، و قیل : تدفع عنه من آفات الدنیا ، « وماله فی‌الاخرة من نصیب ».

این آیت درشأن قومی فرو آمد که با رسول خدا بودند درغزاها وبااعداء دین جنگ کردند ، قومی‌را غرض، ثواب آخرت بود و رضاء حق ، رب‌العالمین ایشانرا وعدهٔ دیدار ورضاء خود داد در آخرت، و در دنیا ایشانرا مال وغنیمت‌داد فضل آنان، ثواب آخرت. باز قومی منافقان بودند که غرض ایشان درآن حربها مال غنیمت بود نه‌ثواب آخرت ، رب‌العزه ایشانرا از آن‌مال غنیمت‌محروم نکرد ، لکن ازثواب آخرت محروم ماندند ، اینست که **مصطفی** (ص) فرمود : بشّر هذه‌الامة بالثناء و الرفعة والنصر والتمکین فی‌الارض ، فمن عمل منهم عمل الاخرة للدنیا لم یکن له فی‌الاخرة نصیب.

و گفته اند که بر **سلیمان** پیغامبر مال و ملک و علم عرضه کردند که ازاین سه یکی اختیار کن ، سلیمان علم اختیار کرد ، مال و ملک فرافزودند او را.

« ام لهم شرکاء شرعوا لهم من‌الدین مالم یأذن به الله » ، هم قریش وکفرة العرب من **خزاعه** وغیرهم بحروا البحیره وسیّبوا السوآئب ووصلواالوصیلة و حموا الحامی و ذبحوا للطواغیت وجعلوالله مماذرأ من الحرث و الانعام نصیباً و نسئوا النسیٔ وبدّلوادین ابراهیم وتأویل الآیة: الهم شرکاء فیما شرع الله من‌الدین یشرعون معه غیر شرعه . «مالم یأذن به الله » ، ای لم یأمر به الله. « ولولا کلمة الفصل » ، ای لولا ان‌الله حکم فی‌کلمة الفصل بین‌الخلق بتأخیرالعذاب عنهم الی یوم‌القیمة حیث قال : «بل‌الساعة موعدهم»، «لقضی بینهم» ، لفرغ من‌عذاب الذین یکذبونک فی‌الدنیا، « فان‌الظالمین لهم عذاب الیم » فی‌الاخرة.

« تری‌الظالمین » ، المشرکین یوم‌القیمة ، « مشفقین » ، ای : وجلین « مما

کسبوا وهو واقع بهم » ، ای : جزاء کسبهم واقع بهم لامحیص‌لهم عنه . « والذین آمنوا وعملوا الصالحات فی روضات الجنات» ، الروضات والروض جمع‌الروضة، والریاض جمع الروض جمع الجمع ، وهی الاماکن المعشبة المونقة ذات الریاحین و الزهر ، « لهم مایشاؤن عند ربهم » ، ای : لهم مایتمنون ویشتهون فی‌الجنة ، « ذلک » ای - اعطاء هذه الاشیاء ، « هوالفضل الکبیر » . النعیم‌الدائم علی‌القلیل من‌العمل .

« ذلک » ای : الفضل الکبیر هو ، « الذی یبشّر الله عباده الذین آمنوا وعملواالصالحات» ، ای - هولهم خاصّةً فانهم اهله . قرأ **ابوعمرو** و **ابن کثیر** یَبشر بفتح‌الیای وضم الشین مخففا ، والتخفیف والتشدید فی‌المعنی واحد . «قل لااسئلکم علیه اجراً الّاالمودة فی‌القربی » ، **ابن‌عباس** گفت : این آیه بمدینه فرو آمد ، وسبب نزول آن بود که ، چون رسول خدا (ص) هجرت کرد بمدینه ، **انصار** آمدند و گفتند: انک ابن اختنا و قدهدانالله علی یدیک وتنوبک نوائب وحقوق ولیس‌لک عندها سعة، فرأینا ان نجمع لک من‌اموالنا شطراً فنأتیک به و تستعین علی ماینوبک .

انصار گفتند یا رسول‌الله توخواهرزادهٔ مائی ورب‌العالمین بوسیلت رسالت و نبوت تو ، ما را هدایت داد و بمکان تو ما باسلام گرامی و عزیز گشتیم و حق تو برما واجب گشت و دانیم که ترا دستگاهی‌نیست و مالی نداری که حقها بدان بگذاری وآفتها بدان دفع کنی . اگر صواب بینی ، تا ما شطری از مال خویش جدا کنیم و برتو آریم و بعضی شغلهای تو کفایت کنیم .

رب‌العالمین در شأن و جواب ایشان ، این آیت فرستاد : « قل‌لااسئلکم علیه اجراً » ، بگو ای **محمد** نمی خواهم از شما براین بیغام رسانیدن هیچ مزدی ولم یسئل نبی علی‌البلاغ اجراً قط ، وهرگزهیچ پیغامبر برتبلیغ رسالت هیچ مزد، نخواست ، همانست که آنجا گفت: « قل ما اسئلکم علیه من اجر وما انا من‌المتکلفین » . ودر سورة **الشعراء** حکایت ازجماعتی پیغامبران کرد که گفتند : « وما اسئلکم علیه من اجران اجری الا علی رب‌العالمین » . آنکه گفت « الّاالمودة فی‌القربی » . این استثناء منقطع است و متصل نیست و مودت از سخن اول مستثنی نیست و معنی ت که « لا اسئلکم علیه اجراً » لکن ودّونی فی‌القربی .

اکنون معنی این سخن برسه وجه گفته اند : یکی آنست که : آمرکم ان تودوا اقاربی و اهل بینی ، مزد نمیخواهم ، لکن شما را میفرمایم که خویشان مرا و اهل‌بیت مرا دوست دارید. **ابن عباس** گفت : آنروزکه این آیت فرو آمد گفتند یارسول‌الله من قرابتک هؤلآء الذین وجبت علینا سودتهم . قال **علی** (ع) و **فاطمه** وابناهما وفیهم نزل : «انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت» . و عن **علی‌ابن ابیطالب** قال : شکوت الی رسول‌الله (ص) حسد الناس لی ، فقال اما ترضی ان تکون رابع اربعة اول من یدخل الجنه انا و انت **والحسن والحسین** (ع) و از واجنا عن ایماننا وشما ئلنا و ذریتنا خلف ازواجنا و شیعتنا من و رائنا . و عن **زیدبن ارقم** عن النبی قال : انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و اهل بیتی ، اذکرکم الله فی اهل بیتی قیل **لزیدبن ارقم** من اهل بیته ، قال : هم **آل علی** و **آل عقیل** و **آل جعفر** و **آل عباس** وقال رسول‌الله **لعباس بن عبد المطلب** : والذی بعثنی بالحق لایؤمنون ، حتی یحبوکم لی و قیل هم الذین تحرم علیهم الصدقة من‌اقاربه ویقسم فیهم الخمس وهم **بنوهاشم** و **بنوالمطلب** الذین لم بفترقوا فی‌جاهلیة ولا فی‌اسلام .

وجه دوم در معنی آیت ، قول **حسن بصری** است : ای ـ « لااسئلکم علیه اجراً » ، لکن آمرکم بمودة التقرب الی‌الله عز وجل و التودد الیه بالطاعة والعمل الصالح ، مزد نمی‌خواهم لکن میفرمایم شما را بدوست داشتن هرکس که نزدیکی جوید بالله ، بطاعت وعمل نیکو ، وبروفق این قول ، هرکس که الله را فرمان‌بردار است و تقرب را بوی نیکوکار است ، واجب است برتو که او را دوست داری و مودت وی فریضه دانی .

حسن بصری ازاینجا گفت:من تقرب الی‌الله بطاعته ، وجبت علیك مودته .

وجه سوم قول **ضحاك** و**مجاهد** و **سدی** وجماعتی مفسران . گفتند : این آیت بمکه فرو آمد و این خطاب بامشرکان **قریش** است وبا کفار عرب که ایشان با یکدیگر میگفتند : اترون **محمداً** (ص) یسئل علی مایتعاطاه اجراً ؟ گوئی این **محمد** باین کارکه بیش گرفته ، هیچ مزدی میخواهد؟ بجواب ایشان این آیت آمد

که : «لااسئلکم‌علیه اجراً» ، لکن ، آمرکم ان تودونی لاجل قرابتی و ان لم تصدقونی برسالتی فلاتؤذونی . وروی انه قال صلی‌الله علیه و آله وسلم : یاقوم اذا ابیتم ان تتابعونی فاحفظوا قرابتی فیکم ولا تؤذونی فانکم قومی واحق بـان تصلوا رحمی. مزد نمی‌خواهم ، لکن شما را می‌فرمایم که اگر مرا برسالت استوار نمی‌دارید ودعوت مرا اجابت نمیکنید ، باری بحکم قرابت که میان من و شماست مرا مرنجانید و مرا دوست دارید و رحم پیوندید.

قال **ابن عباس** : لم‌یکن بطن من‌بطون قریش الّا کان للنبی (ص) فیهم قرابة و قیل العرب کلاًّ ولدته و قال بعض المفسرین : کان المشرکون ، یؤذون رسول‌الله (ص) فانزل‌الله هده الآیة ، فامرهم فیها بمودة رسول الله (ص) و صلة رحمه ، فلما هاجرالی**المدینه** و آواه **الانصار**و نصروه احب‌الله عز وجل ان یلحقه باخوانه من الانبیاء علیهم السلام ، حیث قالوا:« وما اسئلکم علیه من اجر،ان اجری الّاعلی رب‌العالمین» . فانزل‌الله : «قل ما اسئلکم علیه من اجر وما انا من‌المکلفین» . فصارت منسوخة بهذه الایة وهذاالقول غیر مرضی لان موده النبی (ص) وکف‌ـ الاذی عنه ، و مودة اقاربه ، و التقرب الی‌الله بالطاعة و العمل‌الصالح من فرائض الدین ، فلا یجوز نسخ شیء منها و المعنی الصحیح فی‌الآیة ماذکرناه من اقاویل‌ـ السلف ، والله اعلم .

« ومن یقترف حسنه نزدله فیها حسنا » ، الاقتراف الاکتساب ، والاعتمال ای : من یکتسب طاعة ، « نزدله فیها » ، من‌الثواب « حسناً » ، بالتضعیف. وقیل معناه ، یثب علی‌القلیل من‌الطاعة الکثیر من‌الثواب ، « ان‌الله غفور » ، لمن اذنب « شکور » لمن اطاع . وقیل « غفور » ، لذنوب آل رسول‌الله « شکور » لحسناتهم . « ام یقولون» ، ای : بل‌یقولون یعنی کفارمکه ، « افتری علی‌الله کذبا .فان یشأالله‌ـ یختم علی قلبک »، قال **مجاهد** : یربط علی قلبک بالصبر علی اذاهم ، فلا یدخل قلبک حزن ولاضیق . معنی آنست که کفار مکه میگویند که ، تو برالله دروغ میسازی ، و این قرآن از برخود می‌نهی و گر الله خواهد دل تو بربطهٔ صبر ببندد ، تا براذای ایشان صبر کنی و بر آنچه ایشان میگویند ، در دل تو تنگی و اندوهی نیاید.

آنکه برسبیل ابتدا گفت : « و یمح الله الباطل » ، ای : ان مایقولونه باطل یمحه الله آنچه ایشان میگویند باطل است والله آنرا محو کند. « ویحق الحق بکلماته» ، ای: یظهر الحق ویثبته بما انزل من کتابه ، وینصر دینه بوعده. وقیل : «فان یشأالله یختم علی قلبک و یمح الله الباطل » ، تم الکلام هاهنا وهذا کالوعید للرسول (ص) و المراد به جواب الذین قالوا : « افتری علی‌الله کذبا » ، فخرج الجواب مخرج الاستغناء ، و المعنی: فان یشأالله یمسک مااوحی الیک و یمح بنفسه الکفر من قلوب العباد بلاواسطه ولاسفارة ، این سخن هرچند که ظاهر آن وعید رسول (ص) می‌نماید اما جواب مشر کان است که میگفتند : « افتری علی‌الله کذبا » ودراین جواب بی‌نیازی خود جل جلاله بیدا میکنند یعنی که ما را حاجت بواسطه و سفارت نیست . اگر خواهیم مهر بردل تو نهیم و قرآن که بتو دادیم از دل تو ببریم ، تا فراموش کنی و بخودی خود ، باطل و کفر ازدلها بستریم ، یعنی شما که کافران اید چرا میگوئید که محمد (ص) برالله دروغ میسازد؟ ، وی دروغ برما نمی‌سازد که اگر سازد باوی این کنیم که گفتیم.

قوله : «ویمح » حذف الواومنه لاللجزم و انما کتب فی‌المصحف علی‌اللفظ کما کتب قوله :ـ «سندع الزبانیه ». و«یدع الانسان» محدوف الواو ثم قال: «انّه علیم بذات‌الصدور ». ای : بضمائر القلوب ، فلو علم من قلبه انه هم بالافتراءلعاجله با لعقوبة ، فکیف اذا نطق به وصرّح.

« و هوالذی یقبل التوبة عن‌عباده» ، اذا تابوا، لانه ان لم یقبل کان اغراءً بالمعاصی ، « و یعفو عن‌السیئات » ، ای : تجاوز عما کان منهم قبل‌التوبة من‌القبائح ، « ویعلم ماتفعلون ». تأویله یعفو عنها و هو یعلم انهم یعودون الیها ، فلایمنعهـ علمه من عفوه و لایرجع بعد عودهم الی السیئات عن عفوه نظیره. قوله عزوجل :ـ « و هوالذی یتوفیکم باللیل و یعلم ماجرحتم بالنهار ثم یبعثکم فیه ». التأویل: یبعثکم حتی تخوضوا فی مثل ماجرحتم بالنهار ، فلایمنعه علمه عن کلامکم. و قیل یعلم ماتفعلون ای : یعلم اعتقادهم ، فلایقبل الاالتوبة النصوح ، والتوبة النصوح ماروی جابر قال : دخل اعرابی علی رسول‌الله وقال اللهم انی استغفرك واتوب الیک

سریعاً وکبر ، فلما فرغ عن صلاته ، قال له یا هذا ان سرعة اللسان بالاستغفار توبة ـ الکذابین وتوبتک تحتاج الی توبة . قال : وماالتوبة ، قال : اسم یقع علی ستة معان، علی‌الماضی، من الذنوب: الندامة ولتضییع الفرائض: الاعادة ورد المظالم‌وازاقة النفس فی‌الطاعة کما ربیتها فی‌المعصیة و اذاقة النفس مرارة الطاعة کما اذقتها حلاوة المعصیة و البکاء بدل کل ضحک ضحکته . وقیل حقیقة التوبة ترک المعاصی نیةً وفعلاً والاقبال علی‌الطاعة نیةً و فعلاً .

وعن **انس بن مالک** قال قال رسول‌الله : الله اشد فرحاً بتوبة عبده حین یتوب الیه من احدکم کان راحلته بارض فلاة فانفلتت وعلیها طعامه و شرابه فایس منها ، فاتی شجرة فاضطجع فی ظلها قدیئس من راحلته فبینما هو کذلک اذبها قائمة عنده فأخذ بخطامها ، ثم قال من شده الفرح : انت عبدی وانا ربک اخطا من شدة الفرح . وفی‌روایة **ابی‌هریره**: الله افرح بتوبة عبده من العقیم الوالد و من الظمآن الوارد فمن تاب الی‌الله توبة نصوحاً ، انسی‌الله حفظته وبقاع الارض خطایاه و ذنوبه . قرأ **حمزة** و **الکسائی** و **حفص** ، « و یعلم ماتفعلون » . بالتاء ، وهو خطاب للمشرکین ، و الباقون بالیای لانه بین خبرین عن قوم قال قبله عن عباده وبعده. « و یزیدهم من فضله » .

«ویستجیب‌الذین آمنوا »، ای: یجیب‌الله الذین آمنوا ، «وعملواالصالحات» ، اذا دعوه کقوله :ـ« ادعونی استجب لکم» ، «اجیب دعوه الداع اذادعان » . وقال **ابن‌عباس** : معناه یثیب الذین آمنوا و عملواالصالحات علی اعمالهم ، « و یزیدهم من فضله » ، سوی ثواب اعمالهم تفضلاً منه . و فی روایة **ابی‌صالح‌عن‌ابن عباس** قال : « ویستجیب‌الذین آمنوا » ، ای . یشفّعهم فی اخوانهم ، « و یزیدهم من فضله » ، یشفّعهم فی اخوان اخوانهم .

و فی‌الخبرعن رسول‌الله (ص) : « ویزیدهم من فضله»، الشفاعه لمن وجبت له النار ، و قیل‌الذین آمنوا فی موضع الرفع و هو استجابة العبید لربهم کقوله :ـ « فلیستجیبوالی » ، « و یزیدهم من فضله » ، ای یزیدالله لهم‌الهدی من فضله ، کقوله : ـ « یزیدالله الذین اهتدوا هدیً » . « و الکافرون لهم عذاب شدید » .

فی‌الآخرة. معنی هردو آیه آنست که: الله تعالی توبهٔ بندگان بپذیرد، هرگه که باخلاص وصدق بوی بازگردند و توبهٔ ایشان نصوح باشد وگناهان گذشتهٔ ایشان همه بیامرزد، هرچندکه میداندکه ایشان پس از توبه گناه کنند، توبهٔ ایشان رد نکند و از عفو خود فراپس نیاید وخواندن ایشان مر اورا جل جلاله، اجابت کند، وکردار نیک ایشان را ثواب دهد، وبفضل خود، زیادتی برسر نهد، این کرامت و نواخت الله است مؤمنانرا هم در دنیا و هم در آخرت، وکافرانرا عذاب سخت است در دنیا و در آخرت.

«ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی‌الارض»، ای لو جعلهم الله اغنیاء لطغوا وبغوا بعضهم علی بعض. قال **ابن‌عباس**: بغیهم طلبهم منزلة بعد منزلة ومرکباً بعد مرکب وملبساً بعد ملبس و قیل معناه: لترامو الی افسادالارض بان لایحتاج بعضهم الی بعض فلایتعاونوا قال **شقیق بن ابراهیم**: معنی الآیةلورزق الله العباد من غیر کسب و تفرغوا عن المعاش والکسب لطغوا وبغوا وسعوا «فی‌الارض فساداً»، ولکن شغلهم بالکسب و المعاش رحمة منه وامتناناً، «و لکن ینزل بقدرمایشاء»، یوصل الرزق الی من یشاء کمایشاء بالقدر الذی یعلم مصلحته فیه.

گفته‌اند: این آیه درشأن قومی ازعرب فرو آمدکه بوقت خصب وفراخی نعمت، با محاربت ومعادات یکدیگرمیپرداختند ومال یکدیگر بغارت میبردند ودرزمین تباه‌کاری میکردند وبوقت قحط وجدوبت با انتجاع وتجارت وطلب رزق میپرداختند.

وفی‌ذلک یقول الشاعر:

قوم اذانبت الربیع بارضهم نبتت عداوتهم مع البقل

خباب ارت گفت: این آیه درشأن ما فرو آمد، جمع **اصحاب صفه**، که دراموال **بنی قریظه** و **نضیر** و **بنی قینقاع** ما را نظر آمد، آن مواشی ایشان دیدیم فراوان و عروض تجارت و نعمت بی‌کران، آرزوی آن در دل ما تحرّک کرد و رب‌العالمین باین آیه ما را از سر آن تمنی فرا داشت و سکینهٔ قناعت بدل ما فرو آورد.

مصطفی(ص) گفت: «اخوف ما اخاف علی امتی زهرة الدنیا وکثرتها».

و قال بعض الحکماء : ان من‌العصمة ان لاتجد. و قال **مقاتل**: « ینزل بقدر مایشاء » فیجعل واحداً فقیراً و آخر غنیاً. « انه بعباده خبیر بصیر ».

روی **انس بن مالک** عن‌النبی (ص) عن **جبرئیل** عن‌الله عز وجل انه قال: « من اهان لی ولیاً فقد بارزنی بالمحاربة. وانی لاسرع شیء الی نصرة اولیائی انی لاغضب لهم کما یغضب اللیث الحرد وما تقرب الیّ عبدی المؤمن بمثل اداء ماافترضت علیه ، و مازال عبدی‌المؤمن یتقرب الیّ بالنوافل حتی احبه،فاذا احببته،کنت له سمعا و بصراً ویداً ومؤیداً. ان دعانی اجبته وان سألنی اعطیته وما ترددت فی شیء انافاعله ترددی ، فی‌قبض روح عبدی‌المؤمن ، یکره الموت و اکره مسائته ولابدله منه و ان من عبادی المؤمنین لمن یسألنی الباب من العبادة ، فاکفه عنه ان لایدخله عجب فیفسده ذلک . وان من عبادی المؤمنین لمن لایصلح ایمانه الاالغنی ولو افقرته لافسده ذلک . و ان من عبادی المؤمنین لمن لایصلح ایمانه الاالفقر ولو اغنیته لافسده ذلک . و ان من عبادی المؤمنین لمن لایصلح ایمانه الاالصحة ، ولواسقمته لافسده ذلک . و ان من عبادی المؤمنین لمن لایصلح ایمانه الا السقم ولو اصلحته لافسده ذلک . انی ادبّر امر عبادی بعلمی بقلوبهم . «انی بعبادی خبیر بصیر ».

« و هوالذی ینزل الغیث من بعد ماقنطوا » ، الغیث المطر ، سمی غیثاًلانه غیاث الخلق به بقائهم و علیه نمائهم . و قیل‌الغیث من المطر مایکون نافعا ، ویکون فی‌وقته‌لان المطر قدیکون مضراً ، وقدیکون فی‌غیر وقته، «من‌بعد ماقنطوا» ، یئسوا منه لتأخر نزوله والغیث بعدالیأس ادعی لهم الی الشکر ، « و ینشر رحمته » نعمته وخصبه وقیل مطره فیعم‌السهل والجبل والعامر و الغامر. ونشرها، عمومها ، جمیع الخلیقة . « و هوالولی» ، ای : ولی المؤمنین بانزال‌الغیث ، « الحمید ». الذی‌لایقاه به‌الامدحاً ولایذکر الّا حمداً.

قال **مقاتل**: حبس الله المطر عن‌اهل‌**مکة** سبع سنین ، حتی‌قنطوا ، ثم‌انزل‌الله المطر فذکرهم نعمته ، قوله : - « و من آیاته » ، ای - من علامات قدرته ، «خلق السموات والارض» ، مع عظمهما و کثره اجزائهما ،« ومابث » ای : خلق‌وفرق « فیهما من‌دابة » ، ای : ذی‌روح الانس والجن والملائکه وسایر الحیوان ، «و هوعلی

جمعهم » ، ای : علی احبائهم بعد الموت ، «اذا یشاء قدیر ». کامل القدره .

« و مااصابکم من مصیبة » ، ای غمّ والم و مکروه ، « فبما کسبت ایدیکم»، یعنی فهوعقوبه للمعاصی التی اکتسبتموها ، کتوله : ـ «قل هو من عندانفسکم »، «وما اصابک من سیئة فمن نفسک» «بما کسبت ایدی الناس» قرأ اهل **المدینة والشام**، بما کسبت بغیر فاء و کذلک هوفی مصاحفهم فیکون مافی اول الایة بمعنی الذی اصابکم بما کسبت ایدیکم ، وهو مع الفاء احسن واشهر فی اللغة کما هوفی مصاحف **اهل العراق** لانه شرط وجوابه ، «ویعفوعن کثیر» . من الذنوب، فلایعاقب علیه . وقیل : « یعفوعن کثیر » . من الناس فلایعاجلهم بالعقوبة اما عطفاً و رحمةً و اما زیادة فی العذاب و استدراجاً .

قال **الحسن** : « ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم » ، اراد به اقامة الحدود علی المعاصی ، « ویعفو عن کثیر» . فلم یجعل له حداً .

وقال **الضحاک** : ما نعلم رجل القرآن ثم نسیه الا بذنب ، ثم قرأ : «وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم » ، ای مصیبة اعظم من نسیان القرآن .

و قال **الحسن** : لمانزلت هذه الایة ، قال رسول الله(ص) : «والذی نفسی بیده مامن خدش عود و لا عثرة قدم ولااختلاج عرق الابذنب ومایعفوالله عنه اکثر .

وقال **علی بن ابیطالب** (ع) : الااخبرکم بافضل آیة فی کتاب الله حدّثنا بها رسول الله(ص)، « ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر . » قال و سافسرها لک یا **علی** « ما اصابکم» ،من مرض او عقوبة اوبلاء فی الدنیا ،« فبما کسبت ایدیکم »، والله عزوجل اکرم من ان یثنی علیهم العقوبة فی الاخره ، وما عفاالله عنه فی الدنیا ، فالله احلم من ان یعود بعد عفوه . وقال **عکرمة** : مامن نکبه اصابت عبداً فمافوقها الا بذنب لم یکن الله لیغفر له الابها اودرجه لم یکن الله لیبلغه الابها . وعن **انس بن مالک** عن رسول الله (ص) قال : اذا اراد الله بعبده الخیر عجل له العقوبة فی الدنیا و اذا اراد بعبده الشر ، امسک علیه بذنبه حتی یوافی به یوم القیمه .

« وما انتم بمعجزین فی الارض » ، ای : و ما انتم بفائتین هرباً فی الارض، قال اهل اللغة اعجزته ای ـ صیرته عاجزاً وعجزبه فتّه وسبقته ، یعنی اذا اراد الله العقوبه بکم فلا تفوتونه حیثما کنتم ولاتسبقونه ، « ومالکم من دون الله من ولی» ، یحفظکم،

« ولانصیر » .یدفع عنکم العذاب اذا حل بکم .

« ومن آیاته‌الجوار» ، یعنی السفن‌واحدتها جاریة وهی‌السائرة ، «فی‌البحر کالاعلام »، یعنی کالجبال فی‌العظم .

« ان یشأیسکن الریح» التی تجریها ، « فیظللن رواکد علی‌ظهره » ، یعنی فیبقین واقفة علی‌ظهر البحر ، تقول رکدالماء اذا وقف ، «ان‌فی ذلک لآیات‌لکل‌صبار شکور ». یعنی لکل مؤمن لان صفة المؤمن : الصبر فی‌الشدة والشکر فی‌الرخاء . وفی‌الخبر : الایمان نصفان ، نصف صبر ، و نصف شکر .

« او یوبقهن بما کسبوا » یهلک کثیراً من السفن و من‌فیهابذنوبهم‌اوبقته ذنوبه‌ای : اهلکته ، « ویعف عن کثیر » . فینجیهم ، وقیل : نعف عن کثیر . من ذنوبهم فلایعاقب علیها .

« و یعلم‌الذین یجادلون » ، قرأ اهل **الکوفة و الشام** و یعلم برفع‌المیم استأنف به‌الکلام کقوله فی‌سورة التوبة :- «ویتوب‌الله علی‌من یشاء » ، وقرأ الآخرون و یعلم بالنصب علی‌الصرف کقوله: -«ویعلم الصابرین» . ای : صرف من حال الجزم الی النصب استخفافاً وکراهیةً لتوالی الجزم وکقول‌الشاعر :

لاتنه عن خلق وتأتی مثله عارعلیک اذا فعلت عظیم

ومعنی‌الآیة ، انما نفعل ذلک من‌العفو والاهلاک «لیعلم الذین یجادلون» انبیاء نا « فی » ، رد « آیاتنا » ، ان لیس ، « لهم من » ، عذاب‌الله « محیص » . مهرب وانّه لیس بمنج من ذلک غیرالله عز وجل .

النوبة الثالثه

قوله تعالی عزوجل : - الله لطیف بعباده ، الله لطیف است به بندگان ، رفیق‌است ومهربان برایشان لطف وی بود که ترا توفیق داد تااورا پرستیدی ،توفیق کرد ، تاازاو خواستی دل معدن نور کرد تانادیده دوست داشتی ونادریافته بشناختی .

لطف وی بود که از تو طاعات بوقت خواست و مثوبات مؤبد بداد « عطاءً غیر مجذوذ » .

لطف وی بود که نعمت بقدر خود داد و از بنده شکر بقدر بنده خواست « فاتقوا الله ما استطعتم ».

لطف وی بود که بنده را توفیق خدمت داد و آنگه هم خود مدحت وستایش برسرنهاد که : « التائبون العابدون » الی آخر .

لطف وی بود که بوقت گناه ترا جاهل خواند تا عفو کند « انه من عمل منکم سوءً بجهالة » بوقت شهادت عالم خواند تا گواهیت بپذیرد « الا من شهد بالحق و هم یعلمونَ ».

بوقت تقصیر ضعیف خواند ، تا تقصیرت محو کند . « وخلق الانسان ضعیفاً » .

آن درویش گوید ، از سرسوز ونیاز در آن خلوت راز :

« الهی تو ما را ضعیف خواندی ، از ضعیف چه آید جز از خطا و ما را جاهل خواندی واز جاهل چه آید جز از جفا و تو خداوندی کریم ولطیف ، از کریم و لطیف چه سزد جز از کرم و وفا و بخشیدن عطا . سزای بنده آنست که چون لطف و رفق او جل جلاله برخود بشناخت ، دامن ازکونین درچیند ، بساط هوس درنوردد ، کمر عبودیت برسان بندد بردرگاه خدمت و حرمت لزوم گیرد ، دیده ازنظر اغیار بردوزد ، خرمن اطماع تخلق بسوزد ، بادلی بی‌غبار وسینه ای بی‌نار ، منتظر الطاف ومبارالهی بنشیند تا حق جل جلاله بلطف خود کار وی میسازد . ودل وی درمهد عهد مینوازد « الله لطیف بعباده » خدایرا جل جلاله هم لطف است وهم مهر . بلطف او کعبه و مسجد ها بنا کردند ، بقهر او کلیساها و بت کده ها برآورند .

توفیق را فرستاد تاطلیعهٔ لشکر لطف بود ، خذلان را برانگیخت تامقدمهٔ لشکر عدل بود .

مسکین آدمی بیچاره که او را گذر برلشکر لطف و مهر آمد ، نداند که طلیعهٔ لشکر لطف او را دربر گیرد بناز ، یا مقدمهٔ لشکر عدل اورا بپای فرو گیرد ، زار و خوار .

ای درویش مبادا که لباس عاریتی داری و نمیدانی ، مبادا که عمر میگذاری ، زیر مکر نهانی . آه از بلای بندی نهانی ، فغان از حسرتی جاودانی .

ای بسا پیرمناجاتی که برظاهر اسلام عمری بسرآورده شب را پالونهٔ آب گرم دیده کرده بروز سجهٔ تسبح دردست گرفته و امیدی درسرانجام کار خویش بسته ، بعاقبت چون رشتهٔ عمرش باریک شود ، روز امیدش تاریک شود.

« و بدالهم من‌الله مالم یکونوا یحتسبون » مؤذنی بود چندین سال‌بانگ نماز گفته روزی برمناره برفت ، دیدهٔ وی برزنی ترسا افتاد ، درکار آن زن برفت، چون از مناره فرود آمد ، هرچند با خویشتن برآویخت برنیامد ، بدر سرای آن زن ترسا شد ، قصه با وی بگفت ، آن زن گفت اگر دعوی راست است و درعشق‌صادقی، موافقت شرط است . زنار ترسائی برمیان باید بست ، آن بدبخت بطمع آن زن زنار ترسائی بربست ،

بیم‌است که ازعشق تو رسوا گردم دفتر بنهم گرد چلیپا گردم
گر تو ز پی رهی مسلمان نشوی من خود زپی عشق تو ترسا گردم

آن بیچاره خمر باز خورد ، چون مست گشت ، قصد آن زن کرد ، زن بگریخت و در خانه‌ای شد آن بدبخت بربام رفت تا بحیاتی خویش‌را در آن خانه افکند ، خذلان ازلی تاختن آورد ، از بام درافتاد و بر ترسائی هلاك شد.

چندین سال مؤذنی کرده وسرایع اسلام ورزیده و بعاقبت بترسائی هلاك سده و بمقصود نارسید « و هوالذی یقبل‌التوبة عن عباده ، او خداوندیست که توبه بندگان پذیرد ، نالهٔ صلحجویان نیوشد ، عیب عذرخواهان پوشد.

اگر بتقدیر بنده‌ای صد سال معصیت کند ، آنکه گوید تبت ، الله گوید قبلت عبدی حرفت تو معصیت و صفت من مغفرت ، بر حرفت خود رها نکنی ، من صفت خود کی رها کنم. عبدی تا من توبه ندادم تو توبه نکردی ، تا نخواندم ،نیامدی، توبه‌دادن از من ، تو به پذیرفتن بر من ،

« ثم تاب علیهم لیتوبوا » توبه کردن تو،به ندم ، توبه‌دادن من‌بحلم‌و کرم توبه کردن تو بدعا ، توبه دادن من بعطا ، توبه کردن تو بسؤال ، توبه‌دادن من بنوال توبه کردن تو بانابت ، توبه دادن من باجابت.

خبر درست است از مصطفی (ص) که فردا چون مؤمنان در بهشت‌شوند

و در درجات و منازل خود فروآیند ، بسیاری از زمین بهشت زیادت آید که آنرا ساکنان نباشند ، تا **رب‌العزّه** خلقی نو آفریند و آن جایگاه بایشان دهد ، اگر روا باشد از روی کرم که خلقی آفریند عبادت ناکرده و رنج نابرده و درجات جنات بایشان دهد ، اولی‌تر و سزاوارتر که بندگان دیرینه را و درویشان خسته دل را از در بیرون نکند و از ثواب و عطاء خود محروم نگرداند . بروم و ترك وهند کس میفرستد تا ناآمده را بیارد ، آمده را کی راند.

در خبر است که روز قیامت بنده‌ای را بدوزخ میبرند ، **مصطفی** (ص) ببیند ، فرماید یا رب امتی ، امتی ، خطاب آید که یا **محمد** ، تو ندانی که وی چه کرد ، لختی از جفاهای آن بنده با وی بگویند ، **مصطفی** (ص) گوید : « سحقاً سحقاً » دور بادا و هلاك دور بادا و هلاك ، جنانستی که رب‌العزه فرمودی: بندهٔ من ، او که ترا سفیع است چون بدانست جفاهای تو ، از تو بیزار گشت تا بدانی که جز حلم من ، نکشد بار جفاء ترا ، جز فضل من نپوسد عیب وعوار تو.

« ویستجیب‌الذین آمنوا وعملواالصالحات و نزیدهم من‌فضله » این‌زیادت بقول مفسران اهل سنت ، دیدار خداونداست جل جلاله.

همچنانکه جای دیگر گفت : « للذین احسنوا الحسنی و زیادة » وبنده که بدیدار الله رسد ، بفضل‌الله میرسد نه بطاعت خود ، چنانکه فرمود « و نزیدهم من فضله » فردا چون حق جل جلاله دیدار خود را بدوستان کرامت فرماید بتقاضای جمال خود کند نه بتقاضای بنده که بسر مختصر را هرگز زهرهٔ آن نبود که بابن تقاضا پیدا آید . عجب کاریست ، از آنجا که عزت غیرت است از دیدهٔ اغیار ، نقاب برنقاب اقتضا میکند و زانجا که کمال جمال است تجلی بر تجلی اقتضا میکند :

هرچند نهفت است بپردهٔ درهموار　　　نور دورخش در همه آفاق‌عیانست

بوبکر شبلی وقتی در غلبات وجد خویش گفت : « بار خدایا فردا همه‌را نابینا انگیز تا جز من ترا کسی نبیند » بازوقتی دیگر گفت : بار خدایا **شبلی** را نابینا انگیز ، دریغ بود که چون من ترا بیند ، آن سخن اول غیرت بود برجمال ، ازدیدهٔ اغیار و آن دیگر غیرت بود برجمال از دیدهٔ خود . ودر راه جوانمردان این قدم‌ازآن

قدم تمامتر است و عزیزتر.

از رشک تو بر کنم دل و دیدهٔ خویش   تا اینت نبیند و نه آن داند بیش

و دلیل بر آنکه دیدار خداوند ذوالجلال فردا بتقاضای جمال او بود، خبر صحیح است که: «اذا دخل اهل‌الجنة، نودوا یا اهل الجنة انّ لکم عندالله موعداً یریدان ینجزکموه.. الحدیث. چون اهل بهشت در بهشت فرود آیند و در منازل ومساکن طیبهٔ خود قرار گیرند، ندا آید که ای دوستان حق، شما را بنزدیک خداوند وعده‌ایست، حاضر آئید که حق جل جلاله بفضل خود آن وعده‌را تحقیق خواهد کرد، ایشان گویند آن چه وعده‌ایست؟ حبذا وعدهٔ دوستان و گرچه خلاف بود، فکیف که آن وعده، خود عین صدق باشد و گفتهٔ مخلوقی است درحق مخلوقی: امطلینی وسوفی و عدینی ولاتفی، بهشتیان گویند، آن وعدهٔ موعود جیست؟ و نه آن باشد که ایشان ندانند که چیست لکن خود را بنادانی آورند.

این چنانست که **شافعی** را گفتند عاقل کیست؟ گفت: الفطن المتغافل دانائی که خودرا بنادانی آورد. قال: فیکشف الحجاب فینظرون الیه. حق جل جلاله حجاب از دیده‌ها برگیرد تا در نگرند بخداوند خویش جل جلاله و عزکبریائه وعظم شأنه. «وهوالذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا»، الاشارة من هذه الایة، ان العبد اذا ذبل غصن وقته و تکدر صفو وده و کسفت شمس انسه و بعد بساحات القرب طراوة عهده فربما ینظر الیه الحق بنظر رحمته فینزل علی سره امطارالرحمة و یعید عوده طریاً و ینبت من مشاهدانسه و ردا جنیاً و انشدوا:

ان راعنی منک الصدود   فلعل ایامی تعود
و لعل عهدک باللوی   یحیی فقد یحیی العهود
والغصن، ییبس تارةً   و تریه مخضراً یمد

پیر طریقت گفت: چون نیک ماند آخر این کار، باول این کار. راه بدوست حلقه‌ایست، ازاو درآید وهم باو باز گردد، اول این کار ببهار ماند وبشکوفه، مرد دراو خوش بود وتازه وپرروح، پس از آن نشیبها وفرازها بند، ناکامیها ونفرقها بیش آید که: درعبودیت هم جمع است وهم تفرقت ودرمقامات هم نور است و هم ظلمت.

بنده در ظلمت تفرقت چندان پوشش بیند که گوید آه که میلرزم از آنک نیرزم ، چه سازم جز ز آنکه می‌سوزم ، تا از این افتادگی برخیزم آنکه چه بود .

« ینزّل الغیث من بعد ما قنطوا » ، ابر جود ، باران وجود ریزد ، سحاب افضال درّ اقبال فشاند، گل‌وصال در باغ نوال شکفته گردد ، آخر کار باول بازشود . بنده از سرّ ناز و دلال گوید :

برخبر همی رفتم جویان یقین . ترس مایه وامید قرین . مقصود از من نهان ومن کوشندهٔ دین . تا گاه برق تجلی تافت از کمین ، ازظن چنان بیند وز دوست چنین .

۲ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : ـ « **فما اوتیتم من شیء** » ، هرچه شما را دادند از چیز [این جهانی] ، « **فمتاع الحیوة الدنیا** » آن ناپاینده است‌برسیدنی(۱) درزندگانی این جهان ، « **و ما عندالله خیروابقی** » ، و آنچ (۲) بنزدیک الله است ، به است وپاینده‌تر ، « **للذین آمنوا** » ، ایشانرا که بگرویدند ، « **وعلی ربهم یتوکلون(۳۶)** » وبخداوند خویش پشتی میدارند .

« **والذین یجتنبون** » ، و ایشان که می‌پرهیزند ، « **کبائرالاثم** » ، ازبزرگهای گناهان ، « **والفواحش** » ، واز کارهای زشت ، « **و اذاما غضبوا** » وچون درخشم شوند ، « **هم یغفرون (۳۷)** » ، ایشانرا میآمرزند .

«**والذین استجابوالربهم** » ، وایشان که پاسخ میکنند خداوند خویش‌را ، « **و اقاموا الصلوة** » ، و نماز بپای میدارند ، « **و امرهم شوری بینهم** » ، وکار ایشان درمیان ایشان درمشاورت بود [وبررسیدن ازصواب دیدن یکدیگر] ، « **و مما رزقناهم ینفقون (۳۸)** » . و از آنچ ایشانرا روزی دادیم ، هزینه میکنند .

« **والذین اذا اصابهم البغی** » ، و ایشان آنند که چون افزونی جستن [افزون جو] بایشان رسد ، « **هم ینتصرون (۳۹)** » . ایشان از [افزونی جوی] کین میکشند و داد می‌ستانند .

۱ ـ برسیدنی و برسیده بمعنی فانی شدنی و فانی شده در این کتاب مکرر آمده ۲ ـ آنج ـ آنچه .

« **وجزاء سیئة سیئة مثلها** » ، پاداش بدی ، بدی‌است‌همچنان ، «**فمن‌عفا واصلح** » ، هر که فرا گذارد و آشتی کند ، « **فاجره علی‌الله** » ، مزد او برخدای است ، « **انه لایحب الظالمین** (۴۰) » . الله ستمکاران را دوست ندارد.

« **ولمن انتصر بعد ظلمه** » ،وهر که کین کشد [از ستم کارخویش] ، بس ستم کردن او ، « **فاولئك ماعلیهم من‌سبیل** (۴۱) » . ایشان آنند که برایشان [نکوهیدن را و نکوهنده را] راهی نیست.

« **انما السبیل علی‌الذین یظلمون الناس** » ، راه [بدنامی] برایشانست که ستم میکنند برمردمان ، « **و یبغون فی‌الارض بغیرالحق** » ، و افزونی میجویند درزمین ، به بی‌حق ، « **اولئک لهم عذاب الیم** (۴۲) » ، ایشانراست‌عذابی دردنمای.

« **ولمن صبر وغفر** » ، هر که شکیبائی کند و بیامرزد ، « **انّ ذلک لمن عزم ـ الامور** (۴۳) » . آن از کارهاء جدّاست و قصدهاء درست.

« **ومن یضلل الله** » ، وهر که، الله اورا بی راه کند ، «**فما له من ولی من بعده** » ، اورا یاری دهی نیست از پس [بی‌راه کردن] الله ، « **وتری الظالمین لماراُواالعذاب** » ، وکافرانرا بین آنگه که ایشان عذاب بینند ، « **یقولون هل الی مردٍ من‌سبیل** (۴۴) » ؟ میگویند ، بازبردن را [با آن جهان] ـ هیچ راهی هست ؟

« **و تریهم یعرضون علیها** » ، و بینی ایشانرا که [آتش] با ایشان سنمایند ، « **خاشعین من‌الذل** » ، فروسانده وازدست افتاده ازخواری ، « **ینظرون** » ، مینگرند [در دوزخ] ، « **من طرف خفی** » ، [ببعضی] ازچشم نهان مینگرند ، [چشم از آن پر نکنند از ترس] .

« **و قال‌الذین آمنوا** » ، وگرویدگان گویند ، [روز رستاخیز چون حال کافران بینند] ، « **ان‌الخاسرین الذین خسروا انفسهم و اهلیهم یوم‌القیمة** » ، زیان کاران ایشانند که از خویشتن وکسان خویش درماندند ، « **الا ان الظالمین فی‌عذاب مقیم** (۴۵) » آگاه باشید که کافران درعذابی‌اند باینده و همیشگی.

« **وما کان لهم من‌اولیاء** » ، وایشانرا هیچ یاری دهی نبود ، «**ینصرونهم من دون الله** » ، که ایشانرا فریاد رسدویاری دهد فرود از الله ، « **ومن یضلل‌الله** » ،

وهر که الله او را بی‌راه کند ، « **فما له من سبیل** (۴۶) » . او را هیچ راهی نیست.

« **استجیبوا لربکم** » ، پاسخ کنید خداوند خویش را [وبگروید باو] ، « **من قبل ان یأتی یوم** » ، پیس از آنکه روزی آید ، « **لامرد له من الله** » ، که آن روز از خدای هیچ بازپس بردنی نیست ، « **مالکم من ملجأ یومئذ** » ، شمارا آن روز ، هیچ پناهی نه ، « **وما لکم من نکیر** (۴۷) » . و نتوانید که گوئید ، این نشاید و نباید .

« **فان اعرضوا** » ، اگر برگردند از بذیرفتن ، « **فما ارسلناك علیهم حفیظاً** » ، [شمارشخور] که برایشان نگهبان نفرسادیم ، « **ان علیك الا البلاغ** » ، نیست برتو مگر پیغام رساندن ، « **وانا اذا اذقنا الانسان منا رحمة** » ، و ما هرگه که مردمرا بچشانیم از خویشتن بخشایشی ، « **فرح بها** » ، شادی درگیرد بآن ، « **وان تصبهم سیئة بما قدمت ایدیهم** » ، و اگر رسد بایشان بدی ، بکرد دو دست ایشان ، « **فان الانسان کفور** (۴۸) » . آدمی ناسپاس است.

« **لله ملك السموات والارض** » ، خدایراست پادشاهی آسمانها وزمینها ، « **یخلق مایشاء** » ، میآفریند آنچه خواهد ، « **یهب لمن یشاء اناثا** » ، می‌بخشد اورا که خواهد فرزندان مادینه ، [که در ایشان هیچ نرینه نه] ، « **و یهب لمن یشاء الذکور** (۴۹) » . میبخشد اورا که خواهد پسران [که درایشان هیچ دختران نه] .

« **اویزوجهم** » ، یاایشانرا صنف صنف کند آمیخته ، « **ذکراناً واناثاً** » ، نرینان و مادینان ، « **ویجعل من یشاء عقیماً** » ، و هر که را خواهد سترون کند نازاینده ، « **انه علیم قدیر** (۵۰) » . او دانائی توانا است ، [چنانکه داند که باید کرد میکند] .

« **و ماکان لبشر** » ، هرگز نبود [پس از تو ای محمد] هیچ مردم را ، « **ان یکلمه الله** » ، که الله سخن گفتید بااو ، « **الاوحیاً** » ، مگر بمودن درخواب ، [یا افکندن دردل] ، « **اومن ورآء حجاب** » ، [یا سخن گفتن] از پس پرده ، « **اویرسل رسولاً** » ، یا رسول فرستد ، « **فیوحی باذنه مایشاء** » ، تا پیغام رساند بدستوری وفرمان او آنچه میخواهد ، « **انه علی حکیم** (۵۱) » . او براست زبر خلق ، دانائی راست کار .

« و کذلك اوحینا الیك » ، و همچنان پیغام دادیم بتو ، **« روحاً »** ، نامهٔ زندگانی دلهـا را ، **« من امرنا »** ، از فرمان و سخن ما ، **« ماکنت تدری ما الکتاب ولا الایمان »** ، تو ندانستی که نامه چه بود وندانستی که ایمان چه بود ، **« ولکن جعلناه نوراً »** ، لکن ما این نـامه را روشنائی کردیم ، **« نهدی به من یشاء من عبادنا »** ، راه مینمائیم باین نامه ، هر که را خواهیم ازبندگان خویش را ، **« و انّک لتهدی الی صراط مستقیم (۵۲) »** . و تو راه مینمائی [و میخوانی] براه راست.

« صراط الله » ، راه خدای ، **« الذی له مافی السموات ومافی الارض »** ، آن خدای که اوراست هرچه در آسمانها وهرچه در زمینها ، **« الا الی الله تصیر الامور (۵۳) »** . آگاه باشید که باخواست خدا گردد ، همهٔ کارها.

النوبة الثانية

قوله تعالی : فما اوتیتم من شیئی فمتاع الحیوة الدنیا » ، ای : اموالکم ننفعکم مده حیوتکم فی‌الدنیـا ، و هو نفع یسیر ، « و ما عندالله خیرو ابقی للذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون » . و منافع الاخرة المعدة للمؤمنین المتوکلین ، خیر لانه امتع والذ و ابهی ، لانه دائم لاینقطع ، و قیل معناه « فما اوتیتم من » ریاش الدنیا « فمتاع الحیوة الدنیا » لیس من زادالمعاد . و ثواب‌الاخره ، لاخیر « و ابقی للذین آمنوا » فیه بیان ان‌المؤمن والکافر ، یستویان ، فی ان‌الدنیا متاع لهما نتمتعان بها واذاصارا الی‌الاخره کان ما عندالله خیراً للمؤمن‌الذی یتوکل علیه ویفوض امره الیه ویفزع الیه بالدعاء فی‌السرآء والضرآء.

بیان آیت آنست که : دنیا و هرچه در آنست از لذات و شهوات ومنافع ، متاعی اندك است ، بقدر حیوة آدمیان ، مؤمن و کافر در آن یکسان : عرض حاضر یاکل منه‌البر والفاجر . نیکان وبدان راازآن برخورداری است ، چندانکه زندگانی است ، پس چون بآخرت بازگردند و برالله رسند ، آنچه الله ساخته ، مؤمنان ومتوکلان را بنزدیک خویش ، ازآن نعیم باقی وملك جاودانی ، آن نیکوتراست و بهتر که هرگز

بنرسد ومنقطع نگردد ، چنانک **رب العزة** فرمود: « أكلها دائم و ظلها» «لامقطوعة و لا ممنوعة » ، « عطاء غير مجذوذ ».

قوله : ـ « والذين يجتنبون » ، عطف على الذين آمنوا ، ومحله جر، ومعنى آنست که نعیم باقی پاینده ، مؤمنانرا ساخته و متوکلانرا و ایشانرا که از کبائر و فواحش پرهیز کنند ، و من الكبائر والفواحش ، الاشراك بالله و اليأس من روح الله والامن من مكر الله و عقوق الوالدين و قتل النفس التى حرّم الله و قذف المحصنات و اكل مال اليتيم والفرار من الزحف و اكل الربوا ، والسحر والزنا واليمين الفاجره و الغلول و منع الزكوة و شهادة الزور و كتمان الشهاده و شرب الخمر و نقض العهد وقطيعة الرحم . و اختلاف العلماء فى عدالكبائر ذكرناه فى سورة النساء و قوله : «كبائر الاثم» ، اضاف الى الاثم ، فان من الاثم الصغيرة والكبيره ، و الصغيره مغفورة اذا اجتنبت الكبيرة لقوله تعالى «ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه ،نكفر عنكم سيئاتكم» قرأ **حمزة** و **الكسائی** كبير الاثم على الواحد هاهنا و فى سوره **والنجم** و المراد به الشرك . قاله **ابن عباس** قوله : « و اذا ما غضبوا هم يغفرون » يحلمون و يكظمون الغيظ .

« والذين استجابوا لربهم» اجابوه الى ما دعاهم اليه من طاعته ، « واقاموا الصلوه» يعنى الصلوات الخمس فى مواقيتها بشرائطها « و امرهم شورى بينهم » اى : اذا حزنهم امر استشاروا ذوى الرأى منهم . اصله من السور و هو الاخراج . سمى به لان كل واحد من المتشاورين فى الامر كذالك يستخرج من صاحبه ما عنده، « ومما رزقناهم ينفقون» . فى طاعة الله والدين و قيل ينفقون مقرين بانه من رزق الله فان الكافر ايضاً ينفق مما رزقه الله لكنه جاحد . «والذين اذا اصابهم البغى» اى : الظلم « هم ينتصرون» . ينتقمون من ظالميهم من غير ان يعتدوا ، قال **مقاتل** : هذا فى المجروح ينتصر من الجارح ، فيقتص منه . مدح هاهنا المنتقم من ظالمه و عذره فى الايه الثالثه و هى قوله : « و لمن انتصر بعد ظلمه » الاية . و مدحه فى آخر الشعراء فى قوله : « وانتصروا من بعد ما ظلموا » ، و ذلك لانه يكره للمؤمن ان يعرض نفسه للذل . و فى الخبر : لا ينبغى للمؤمن ان يذل نفسه ، قيل يا رسول الله و كيف هو، قال: يتعرض من البلاء لما يطيق . وقيل

نزلت هذه‌الایات فی **ابی‌بکر الصدیق** و قال **ابن زید** : جعل‌الله‌المؤمنین صنفین ، صنف یعفون‌عن‌ظالمیهم ، فبدأ بذکرهم وهو قوله : - « واذا ما غضبوا هم یغفرون»، وصنف ینتصرون‌من ظالمیهم ، وهم‌الذین ذکروا فی‌هذه‌الایة ، و قال**عطاء**: هم‌الذین اخرجهم‌الکفار من مکة و بغوا علیهم ، ثم مکّنهم‌الله فی‌الارض حتی انتصروا ممن‌ظلمهم ثم ذکر‌الانتصار . بقوله:-«و جزاء سیئة سیئةٌ‌مثلها»، الاولی هی‌السیئةفی اللفظو‌المعنی، و الثانیة سیئة فی‌اللفظ و عاملهاالیس بمسیء‌لانها مجازاة بالسوء لاتوجب ذنباً کقوله: - « فمن اعتدی علیکم فاعتدوا‌علیه بمثل ما اعتدی علیکم » قال **مقاتل** : یرید به‌القصاص فی‌الجراحات والدماء وقال **السدّی** هو ان یجاب قائل‌الکلمة‌القبیحة بمثلها من غیر ان‌یعتدی فاذا قال اخزاك‌الله یقول ، اخزاك‌الله .ثم‌ذکر العفو ، فقال: «فمن عفا» یعنی عن ظلمه « و اصلح » بالعفو بینه و بین ظالمه ، «فاجره علی‌الله » .و فی‌الخبر اذا کان یوم‌القیمة نادی مناد:من‌کان‌له اجر علی‌الله فلیقم ، قال: فیقوم عنق کبیر ، قال:فیقال ما اجرکم‌علی‌الله ، قال : فیقولون نحن‌الذین عفونا عمن ظلمنا وذلک قوله عزوجل:- « فمن عفا و اصلح فاجره علی‌الله » ، فیقال لهم: ادخلوا‌الجنة باذن‌الله. و قال صلی‌الله علیه و آله و سلم : مازاد عبد بعفو الا عزا ، و قال (ص) : من سرّه ان یشرف له‌البنیان او ترفع له الدرجات فلیعف عمن ظلمه ، ولیصل من قطعه ولیعط من‌حرمه . « انه لایحب‌الظالمین » . هذا راجع الی‌السیئة‌الاولی. قال **ابن عباس** : یعنی‌الذین یبدئون بالظلم .

قوله :- « و لمن انتصر بعد ظلمه » ای - بعد ظلم‌الظالم ، اياه « فاولئک » یعنی‌المنتصرین ، « ما علیهم من سبیل » . بعقوبة و مؤاخذة و ملام .

« انما‌السبیل علی‌الذین یظلمون‌الناس » ، ای - یبدئون بالظلم « و یبغون فی‌الارض بغیر‌الحق » یعملون فیها بالمعاصی ، ای : یطلبون فیها ما لیس لهم بحق ، « اولئک لهم ، عذاب الیم » .

« ولمن صبر وغفر » ای صبر علی مظلمة ولم یقتصّ ولم ینتصر و تجاوز عنه ، « انّ ذلک » الصبر و المغفرة « لمن عزم الامور » . عزم‌الامور جدها وحقیقتها تقول عزمت علیک ، ای : امرتک امراً جداً ، و العزیمة والصریمة الرأی الجد ،

و قوله : ـ « فاذا عزم الامر » ، اى : جدالامر .

و فى الخبر عن رسول‌الله (ص) فى بعض الاحكام عزمة من عزمات ربى والعازم قريب من الحالف و تقول عزمت على الامر اذا اجمعت عليه جدك و صدق له قصدك .

«ومن يضلل الله» ، بالخذلان ، «فما له من ولى من بعده» ، اى : ماله احد يلى هدايته بعد اضلال الله اياه وخذلانه ، «و ترى الظالمين لماراُوا العذاب» يوم القيمة «يقولون هل الى مردّ من سبيل» . اى : هل الى رجعة الى الدنيا من حيلة فنؤمن بك .

« وتريهم يعرضون عليها» اى : يساقون اليها . انّث العذاب حملاً على المعنى وهوالنار ـ « خاشعين » اى : ساكتين متواضعين ، « من الذّل » و الخزى ، « ينظرون من طرف خفى » اى ـ بعين ضعيفة و طرف ساقط من الذل . والطرف : العين ، واصله مصدر ، فلم يجمع و قيل معناه : من طرف خفى النظر . اى : يسارقون النظر الى النار من الفزع لايملأون منها اعينهم فينظرون اليها ببعض ابصارهم وقيل : الطرف الخفى عين القلب ، اى : ينظرون الى النار بقلوبهم لانهم يحشرون عمياً ، « و قال الذين آمنوا » ، فى الاية اضمار ، يعنى : وقال الذين آمنوا ، يوم القيمة اذا عاينوا المشركين على هذه الحالة ، « ان الخاسرين الذين خسروا انفسهم » بان صاروا الى النار ، « و اهليهم » : اى ـ خسروا اهليهم فى الجنة اذ صاروا لغيرهم ، « الا ان الظالمين فى عذاب مقيم » . دائم لايزول عنهم .

« وما كان لهم من اولياء » ، من اقرباء ، « ينصرونهم من دون الله » اى ـ يمنعونم من عذاب الله ، «ومن يضلل الله فما له من سبيل » . طريق الى الوصول الى الحق فى الدنيا و الجنة فى العقبى قد انسد عليهم طريق الخير .

« استجيبوا لربكم » بالايمان و الطاعة ، « من قبل ان يأتى يوم » ـ وهو يوم القيمة . و قيل يوم الموت ، «لامرد له من الله» اى : لايرده الله ، وقيل معناه يوم من الله لايقدر احد على رده و دفعه ، « مالكم من ملجأ يومئذ » ، الملجأ هاهنا هوا الوَزَر فى سورة **القيامة** ، والمناص فى سورة **ص** ، « وما لكم من نكير » . منكر يغير ماحل بكم من العذاب .

« فان اعرضوا » عن‌الایمان ، « فما ارسلناك علیهم حفیظاً » هذا کقوله : - « وما انت علیهم بوکیل » ، « ولست علیهم بمسیطر » ، وقیل: ما ارسلناك علیهم حفیظاً ، تحفظهم علی‌الایمان و تمنعهم من‌الکفر ، « ان علیک الاالبلاغ » ای - لیس علیک الاتبلیغ الرسالة ، وقد فعلت و هذا قبل ان امر بالقتال ، « و انا اذا اذقنا الانسان منارحمة » ، نعمة وخصباً وسعةً ، « فرح بها » ای : بطرلاجلها و زهی اعجاباً بها ، فلم یشکر من ازلّها و اسداها ، « و ان تصبهم سیئة » محنة و قحط وضیق ، « بما قدمت ایدیهم » ای : بسبب معاصیهم عقوبةً لهـا ، « فان الانسان کفور » . هذا من کفران النعمة ، ای - یسخط من قضاءالله ولم یره عقوبة و قیل ینسی و یجحد باول شدة جمیع ماسلف من‌النعم .ویحتمل انه خاص و المراد به الکفر بالله سجانه و لهذا ذکر بلفظ المبالغة ثم عظّم نفسه عزوجل فقال :

« لله ملک السموات والارض » ، المعنی : فان لم یستجیبوا لک فاعرض عنهم و اعبدالله الذی له ملک‌السموات والارض له التصرف فیهما بما یرید « یخلق ما یشاء » من غیراعتراض علیه ، « یهب لمن یشاء اناثاً » فلا یکون لهولد ذکر .و فی‌الخبر : ان من یمن المرأة تبکیر ها بالانثی قبل‌الذکر ، و ذلک لان الله عزوجل بدأ بالاناث ، فقال : « یهب لمن‌یشاء اناثاً و یهب لمن یشاء الذکور » . فلاتکون له انثی .

«اونزوجهم ذکراناً واناثاً » ای : یجمع له بینهما فیولدله الذکور والاناث . معنی هذاالتزویج التصنیف والا زواج الاصناف ، کقوله عزوجل : - «من کل زوج بهیج » ای من کل صنف حسن .

قال **مجاهد** : هو ان تلدالمراة غلاماً ثم جاریةً ثم غلاما ثم جار یةوقال **ابن‌الحنیفة** : تلدتوأما غلاماً و جاریة والعرب تقول هولاء و لدفلان سطرةً اذا کانوا بنین و بنات :« ویجعل من یشاء عقیماً » . فلایلد ولا یولدله . قیل : هذه‌الایة خاصة فی‌الانبیاء ، « یهب لمن یشاء» یعنی **لوطا** لم یولدله ذکر انما ولد له‌ابنتان، « ویهب لمن یشاءالذکور » . **ابراهیم** (ع) ، لم یولد له انثی،کان له اولاد ذکور « اویز وجهم ذکراناً و اناثاً » ، **محمد** (ص) ولد له بنون و بنات ، « و یجعل من

یشاء عقیماً» **عیسی** و **یحیی** کاناعقیمین لم یولد لهما ولد وقیل هذا علی وجه التمثیل، و الایة عامة فی حق کافة الناس.

و عن **عایشة** قالت: قال **رسول الله** (ص): ان اولادکم هبة الله لکم، «یهب لمن یشاء اناثاً و یهب لمن یشاء الذکور»، و اموالهم لکم اذا احتجتم الیها و قیل معنی الایة «یهب لمن یشاء اناثاً»: و یهب لمن یشاء الدنیا «و یهب لمن یشاء الذکور» الاخرة. «اویز وجهم ذکراناً و اناثاً»، الدنیا والاخرة، «و یجعل من یشاء عقیماً» لا دنیا و لا عقبی، «انه علیم» بمصالح العباد، «قدیر»، قادر علی الکمال.

«و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیاً»، سبب نزول این آیت آن بود که: **جهودان** گفتند: ای **محمد** تو دعوی نبوت میکنی، میگوئی پیغامبرم وفرستادهٔ الله بخلق، هیچ باالله سخن گوئی و در وی نگری چنانکه **موسی** باالله سخن گفت و در الله مینگریست؟ و تا نرا باالله این کلام و این نظر نبود، چنانکه **موسی** را بود با او، ما بتوایمان نیاریم. **مصطفی** (ص) فرمود: لم ینظر **موسی** الی الله، حدیث نظر مکنید درحق **موسی**، که **موسی** الله را ندید، سخن شنید ولکن گوینده را ندید. رب العالمین بروفق این سخن وی، این آیت فرستاد:

قوله تعالی: - «و ما کان لبشر»، هرگز هیچ بشر را نبود پیش از تو ای **محمد** که الله با وی سخن گفتی مگر از سه گونه: اما و حیاً یوحی الیه اوفی المنام او بالهام، و رؤیا الانبیاء وحی. یک وجه آنست که با نمودن در خواب یا افکندن در دل، و بیشترین وحی پیغامبران پیش از مصطفی (ص) از این دو وجه بوده، یا الهام یا رؤیا. گفته‌اند، که **داود** (ع) بالهام حق جل جلاله **زبور** بدانست تا از حفظ بنوشت، اما پیغمبران مرسل که سیصدوسیزده اند ایشان فرشته‌ای را دیدند، یا آواز فرشته شنیدند، یا کلام حق از پس پرده شنیدند. و روی **ان النبی** (ص) قال: من الانبیاء من یسمع الصوت فیکون بذلک نبیاً و منهم من ینفث فی اذنه و قلبه فیکون بذلک نبیاً و انّ **جبرئیل**، یأتینی فیکلمنی کما یکلم احدکم صاحبه. **هشام بن عروة** عن **ابیه** عن **عایشه**: انّ **الحرث بن هشام**، سأل رسول الله (ص): کیف

یأتیک الوحی فقال احیاناً یأتینی‌مثل صلصلة‌الجرس وهواشده علی ، فیفصم عنی وقد و عیت عنه ما قال ، و احیاناً یتمثل لی‌الملک رجلاً ، فیکلمنی فاعی مایقول ، قالت **عایشة** : ولقد رأتیه ینزل علیه‌الوحی من‌الیوم الشدید البرد ، فیفصم‌عنه و ان‌جبینه ، لیتفصد عرقاً.

وجه‌دیگرسخن گفتن الله است ، با بشر ازپس برده ، چنانکه با **موسی**(ع) گفت ، کلّمه و بینهما حجاب من نار ، **موسی** از حق بی واسطه سخن شنید ، حجاب در میان و رؤیت نه . و **مصطفی** (ص) شب معراج از حق جل جلاله سخن‌شنید بی‌واسطه وحق را دید بی‌حجاب ، ومؤمنان فردای قیامت دربهشت حق را جل‌جلاله ببینند بی‌حجاب ، وسخن وی‌شنوندبی‌واسطه . وجه‌سوم آنست که فرمود : ـ «اویرسل رسولاً » اما **جبرئیل** او غیره من‌الملئکة فیوحی ذلک‌الرسول الی‌المرسل الیه، باذن‌الله ما یشاءالله . ارسال رسول یک قسم نهاد از اقسام کلام یعنی که رسول فرستد تا پیغام رساند بدستوری وفرمان‌وی، چنانکه **جبرئیل**را فرستاد **بمحمد** (ص)تا پیغام‌الله بگزارد و **محمد** (ص) را فرستاد بخلق تا پیغام‌الله برسانند . الله با **جبرئیل** فرمود و **جبرئیل** با **محمد** (ص) گفت و **محمد** با خلق گفت. قرأ **نافع** «اویرسل » برفع‌اللام علی الاستیناف تقدیره او هو یرسل رسولاً فیوحی ساکنة الیای ، و قرأ الاخرون « او یرسل » بنصب‌اللام ، « فیوحی » ، بنصب الیای عطفاً علی محل‌الوحی ، لان معناه ، و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا ان یوحی الیه ، او یرسل رسولاً « انه علی علی حکیم » . یدبر مایرید .

« و کذلک » ، یعنی و کما اوحینا الی سائر رسلنا « اوحینا الیک روحا من امرنا » ، الروح هاهنا الوحی والکتاب سمی روحاً لانه حیوة‌القلوب کما ان الارواح حیوة‌الاجساد ، » ما کنت تدری «یعنی قبل‌الوحی فی اربعین سنة ، « ماالکتاب‌ولا » شرایع « الایمان » ومعالمه ، یعنی لولا اصطفاؤنا اباك بالایمان والکتاب والرساله، « ما کنت ندری » ، قال **محمدبن اسحق بن خزیمة** : الایمان فی هذاالموضع الصلاه کقوله :ـ « و ما کان‌الله لیضیع ایمانکم » ، و اهل الاصول علی ان الانبیاء (ع) کانوا مؤمنین قبل‌الوحی و کان‌**النبی** (ص) ، یعبدالله قبل‌الوحی علی دین‌**ابراهیم**،

ولم یتبین له شرایع دینه ، «ولکن جعلناه نوراً» الهاء راجعة الی الکتاب لانه الاصل والایمان ، فرع ، والکتاب دلیل علی الایمان ، ومعنی جعلناه: الزمناه و رسمناه. ولیس الجعل الخلق ، و قوله : ـ « فجعلهم کعصف مأ کول » ، لیس معناه جعل الخلق ، انما معنی الکلام ، صیرناه ، « نهدی به » ، ای : نرشد بالکتاب ، « من نشاء من عبادنا و انک لتهدی » ، ای ـ لتدعو « الی صراط مستقیم » . یعنی الاسلام ، هدی الله الارشاد و هدی الرسول الدعوه .

« صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض » خلقاً و ملکاً ، « الا » ، کلمة تذکره لتبصرة او تنبیه لحجة ، « الی الله تصیر الامور » . ای : امور الخلائق فی الاخره ، فیجز یهم باعمالهم . هذا و عید بالجحیم و وعد بالجنة والنعیم . قال بعض السلف : احترق مصحف فلم یبق الا قوله : ـ « الا الی الله تصیر الامور » .

النوبة الثالثه

قوله تعالی : ـ « فما اوتیتم من شیء فمتاع الحیوه الدنیا و ما عندالله خیر و ابقی. . . . الایة » ، مفهوم آیت آنست که : ایمان راست و توکل درست ، کسی را بود که درجملهٔ احوال اعتماد برضمان الله کند ونظام کار وراستی حال خود، ازعنایت و رعایت الله جوید ، نه از دنیا و متاع دنیا ، که این دنیا پلی گذشتنی است وبساطی در نوشتنی ومنزلی که بناکام می باید گذاشت وعمرعزیز سرمایه ایکه بی مراد ، می درباید باخت. پس سزای بنده آنست که از این آلایش دنیا کرانه گیرد و روی بآرایش دین نهد ، تافردا داغ خسار، برخسار خود نبیند ودرهاویهٔ حرمان وخسران نیفتد .

و فی الخبر : من جعل الهموم هماً واحداً کفاه الله کل هم ، و من تشعبت به الهموم لم یبال الله فی ای واد اهلکه . دنیا همه پراکندگی است و گسستگی ، بایستهاء گوناگون واندیشه هاء رنگارنگ ، هر که این پراکندگی واین بایستهای بیهوده ، ازدل بیرون کند وبدلی صافی وسینه ای خالی وهمتی عالی روی بقبلهٔ حق نهد ، وجزدرگاه اوپناه خود نسازد ، **رب العزة** همه اندوه وی ، کفایت کند وازهرچه ترسد او را ایمن گرداند ، وراهش بخود نزدیک کند .

ای درویش،اول این کار، زهر است و آخر، نوش، بدایت این راه بعد است، و نهایت راه حلقهٔ قرب در گوش، و گر مثالی خواهی بشنو وصف‌الحال **بوبکر شبلی** قدس‌الله روحه: پیش ازآنکه قدم در کوی طریقت نهاد، میرسیه پوشان **بغداد** بود، عادت‌داشت که دزدیده بمجلس **جنید** رفتی، ای من غلام آنکه دزدیده دراین کوی سری دارد. روزی برزبان **جنید** برفت که: اگر همهٔ بت‌پرستان ونا کسان عالم را بفردوس اعلی فرود آورند، هنوز حق کرم خود نگزارده است. **شبلی** از جای برجست، نعره زنان و جامه‌دران و گفت منم میر سیه‌پوشان و از نا کسی خویش، خروشان، چه‌کوئی مرا پذیرد؟ دراین حال **جنید** گفت :ای جوانمرد، بمراسلت **موسی وهارون**، چندین سال**فرعون** مدبررا میخواند تا بپذیرد، اگر بیابد سوخته ای موحد که بپای خود آید و دروزارد چونکه نپذیرد. **شبلی** درکار آمد و هرچه داشت از ضیاع و اسباب و اموال، پاك در باخت ومجرد بایستاد، آنگه گفت: ای شیخ مرا چه باید کرد؟ گفت ترا در بازار باید شد و دریوزه باید کرد. همچنان کرد تا چنان گشت که کس بوی چیزی نداد، پس جنید تازیانه‌ای بوی داد و گفت در این سردابه سو و دلرا، با اندوه و درد دین پرداز وچشم‌را بآب‌حسرت ونداست سپار، وهر گه، که جزحق‌درخاطرت گذر کند، باین‌تازیانه‌اندامهای‌خویش، درهم شکن.

شبلی سه سال در آن سردابه، آب حسرت از دیدگان همی‌ریخت و بر روزگار گذشته دریغ و تحسر همی‌خورد وزینهار همی‌خواست، بعداز سه‌سال،سکری دروی پدید آمد، همچون مستان، واله وسر گردان ازآن‌سردابه بیرون آمد، کاردی بدست گرفت و در **بغداد** همی گشت و همی گفت: بجلال قدر حق که هر که نام دوست برد باین کارد،سرش ازتن جدا کنم، آن خبربه **جنید** رسید، **جنید** گفت: اورا شربتی داده‌اند و مست گشته، از مستی و بیخودی میگوید، چون با خود آید ساکن شود. یکسال در آن مقامش بداشتند، چون از آن مقام درگذشت، دامن خویش پراز شکر کرد و بگرد محلها میگشت‌ومیگفت: هر که بگوید الله ،دهانش پراز شکر کنم. پس عشق وی روی درخرابی نهاد، پیوسته در همهٔ اوقات همی

گفت : **الله الله** ، تا روزی که **جنید** گفت : یا **بابکر** ، اگر دوست غائب است این غیبت کردن چراست؟ و اگر حاضر است این گستاخی و ترك ادبی از کجاست؟ سخن **جنید** او را ساکن کرد ، پس **جنید** بفرمود تا او را بحمام بردند وسوی چند ساله از سروی فرو کردند ، آنگه ، دست وی گرفت **وبمسجد شونیزیه** برد ، هشتادواند کس ، از این جوانمردان طریقت وسلاطین حقیقت حاضر بودند. **بوالحسین نوری وبوعلی رودباری وسمنون محب ورویم بغدادی و جعفرخلدی** وامثال ایشان. **جنید** گفت : ای اصحاب و مشایخ ، هرچه پیرما **سری سقطی** قدس سره از ریاضت ومجاهدت ازما بدید ، ما ازاین کودك بدیدیم، اگراجازت فرمائید تا لباس بگرداند، باشد که برکات این لباس او را براستقامت دین بدارد واگرحق این لباس فرونهد لباس ، خود ، از وی ، داد خود بستاند.

جنید برپای خاست و مرقع از سر خود برکشید ودرگردن **شبلی** افکند. ای جوانمرد ، گوهر وصال او نه چیزیست که بدست هردون همتی رسد ، درّی است که جز درصندوق صدق صدیقان نیابند ، عبهریست که جز در باغ رازوناز دوستان نبینند ، کسی را که این دولت در راه بود ، اگر بهزار کوی فرو شود ، آخر هرکوی بخود بربسته بیند ، تا قبلهٔ وی ، یکی گردد ومقصد وی یکی شود ، یك دل و یك همت بود ، کار از یکجای و حکم از یك دربیند . و الیه الاشارة بقوله : ـ « الا الی تصیرالامور » . منه الابتداء و الیه الانتهاء ، قال الله تعالی : ـ « و ان الی ربك المنتهی » ، « والله خیر و ابقی ».

سورهٔ ۴۳ ـ سورة الزخرف ـ (مکیه).

۱ ـ النوبة الاولی

« بسم الله الرحمن الرحیم »

قوله تعالی : ـ «**بسم الله**» بنام خداوند ، «**الرحمن**» ، فراخ بخشایش ، «**الرحیم**» مهربان.

« **حم**(۱) » بحلم من وبمجد من « **و الکتاب المبین**(۲) » . وباین نامهٔ روشن ، [روشن کنند] .

« **اناجعلناه قرآناً عربیاً** »،ما کردیم‌قرآنی‌تازی، « **لعلکم تعقلون** (۳) » تا مگرشما [که عرب‌اید] دریابید.« **و انه فی‌ام الکتاب** » ، و این نامه درمهینهٔ همهٔ کتابهاست [لوح محفوظ] ، « **لدینا** » نزدیک ما ، « **لعلی حکیم**(۴) » [نامه ای] بلند قدر است.

« **افنضرب عنکم‌الذکر صفحاً** » ، باش ما این سخن و این پیغام ازشما بازگردانیم ، « **ان کنتم قوماً مسرفین**(۵) » ، ازبهر آنکه شما گروهی گرانکاراند.

« **و کم ارسلنا من نبی فی‌الاولین** (۶) » و چند فرستادیم از پیغامبر ، در پیشینان و گذشتگان.

« **وما یأتیهم من‌نبی** » ، و نیامد بایشان هیچ پیغامبری ، « **الاکانوا به یستهزؤن** (۷) » مگر افسوس میکردند برو.

« **فاهلکنا اشد منهم بطشاً** » ، هلاک کردیم و تباه ، بانیروتراز ایشان و بازورتر ، « **و مضی مثل‌الاولین** (۸) » وبرفت پیش ازاین [عقوبتها] پیشینیان‌را که مثل زنند بآن.

« **ولئن سألتهم من خلق السموات والارض** » ، واگر پرسی ایشانرا : که آفرید آسمانها وزمینها ، « **لیقولن خلقهن العزیزالعلیم** (۹) » . ایشان گویند آن توانای دانا آفرید آنرا . « **الذی جعل لکم الارض مهداً** » ، او آنست که شما را زمین آرامگاه کرد ، « **وجعل لکم فیها سبلاً** » ، و شما را در آن راهها ساخت ، « **لعلکم تهتدون** (۱۰) » . تا راه بدانید برد [در آن از جای بجای] .

« **والذی نزّل من‌السماء ماءً بقدرٍ** ». و آنست که فرو فرستاد از آسمان آبی باندازه ، « **فاحیینا به بلدة میتاً** » ، زنده کردیم بآن آب ، زمینی‌مرده ،« **کذلک تخرجون** (۱۱) » . همچنانکه [براز زمین بیرون آریم ، شما را از گور] بیرون آرند.

« **والذی خلق‌الازواج کلها** » ، و آنست که بیافرید همهٔ گوناگونها وجنسها ، « **وجعل لکم من‌الفلک والانعام** » ، وشمارا بیافرید ازکشتیها وستوران ، «**ماترکبون** (۱۲)» . آنچه برآن برنشینید.

« **لتستووا علی ظهوره**» ، تا راست نشینید [و آرام گیرید] بر پشتهای سوران ، « **ثم تذکروا نعمة ربکم** » ،آنگه نیکوکاری خداوند خویش یاد میکنید ، « **اذا استویتم علیه** » ، آنگه که برستور راست نشینید.

« **و تقولوا** »و آنگه گوئید ، « **سبحان الذی سخر لنا هذا** » ، پاکی و بی‌عیبی اورا که زیردست کردونرم مارا این ستور ، « **و ما کنا له مقرنین(۱۳)**» ما نه ، ما با او برنتوانستیمی (۱) وبرنیامدیمی ، « **و انا الی ربنا لمنقلبون** (۱۴) » و ما در این نعمت با خداوند خویش میگردیم [بازادی] .

« **و جعلوا له من عباده جزءآ** » اورا از رهیگان او بهره‌ای ساختند ، «**ان الانسان لکفور مبین** (۱۵) » این مردم ناسپاسی است آشکارا.

« **ام اتخذ مما یخلق بنات** » ، باش ازآنچه خود آفرید ، دختران گرفت ومادینه گزید خودرا ،« **و اصفیکم بالبنین** (۱۶) » وشما را خالص کرد وبر گزید پسران. « **و اذا بشر احدهم** » ، وآنگه که بشارت دهند یکی را از ایشان ، «**بما ضرب للرحمن مثلا** » ، بآنچه رحمن را صفت ساخت ، « **ظل وجهه مسودآ**»، روی وی سیاه گردد ، « **و هو کظیم** (۱۷) » و او پراندوه.

« **اومن ینشؤ فی الحلیة** » ، باش کسی که در زیور برآید و ببالد ، «**وهوفی الخصام غیر مبین** (۱۸) » و او در داوری بی زبان و بی سخن بود ، [همچو کسی‌است که خصومت بسربرد ، و درد اوری نیک آید] .

« **و جعلوا الملائکة الذین هم عبادالرحمن اناثآ** » ، و فریشتگانرا که ایشان بندگان رحمانند [در سخن] مادینان کردند ، «**اشهدوا خلقهم**» ، بودند آنجا که [الله] فرشتگانرا میافرید ، « **ستکتب شهادتهم** » ، [آری] می نویسند گواهیهای ایشان [بر ما] « **و یسئلون** (۱۹) » و بپرسند ایشانرا [فردا از آن] .

« **و قالوا لوشاءالرحمن ماعبدناهم** » ، گفتند اگر رحمن خواستی که فرشتگانرا نپرستیم نپرستیدیمی ایشانرا.

« **مالهم بذلک من علم** » ، ایشانرا هیچ دانش نیست بآنچه میگویند ،

۱ ـ نسخهٔ‌الف : برنوا نسانید .

ان هم الا یخرصون (۲۰) » نیستند مگر دروغ زنان [که دروغ مبگویند] .

« **ام آتیناهم کتاباً من قبله** » ، یا ماایشانرا پیش‌ازقرآن نامه‌ای‌داده‌ایم [که این حدیث دختر در آنست] ، « **فهم به مستمسکون** (۲۱) » ، ایشان دست در آن زده‌اند« **بل قالوا** » ، نه‌که گفتند ، « **انا وجدنا آبائنا علی امة** » ، ما بدران خویش را بر کیشی یافتیم ، « **و انا علی آثارهم مهتدون** (۲۲) وما بر پیهای ایشان راه مبریم .

«**وکذلک‌ما ارسلنا** » ، وهمچنان نفرستادیم، « **من قبلک فی قریة من نذیر**»، پیش از تو درهیچ شهر هیچ آگاه‌کننده‌ای ، «**الا قال مترفوها** » ، مگر که جهانداران و بطر گرفتگان ایشان گفتند ، « **انا وجدنا آبائنا علی امة** » ما پدران خویش‌رابر کیشی یافتیم ،« **و انا علی‌آثارهم مقتدون** (۲۳) »وما بر پیهای‌ایشان بس رو میباشیم .

«**قال اولوا جئتکم**» ، گفت باش و اگرمن شما آمدم‌وآوردم ، « **باهدی مما وجدتم علیه آبائکم** » ، راست‌تر ازآن چیز که‌بدران خویش‌را بر آن یافتید، [چه گوئید] ، « **قالوا انا بما ارسلتم به کافرون** (۲٤) » ، گفتند ما بآنچه شما را بآن فرستادند ناگرویدگانیم .

« **فانتقمنا منهم** » ، کین کشیدیم از ایشان ، « **فانظر کیف کان عاقبة المکذبین** (۲۵)» ، نگر چون بود سرانجام دروغ‌زن‌گیران .

« **و اذ قال ابراهیم لابیه و قومه** » ، ابراهیم گفت بدرخویش‌راوقوم خویشرا : « **اننی برآء مما تعبدون** (۲٦) » من بیزارم از آنچه شما میپرستید. « **الا الذی فطرنی** » ، مگرآن‌خدای که مرا آفرید ، « **فانه سیهدین** (۲۷) » که او خود مرا راه سنماید.

« **وجعلها کلمة باقیة** » ، آن سخن را سخنی پاینده کرد ، « **فی‌عقبه** » ، در نژادفرزندان خویش ، « **لعلهم یرجعون** (۲۸) » تا مگربا خدا آیند [بتصدیق و توحید] .

« **بل متعت** » ، بلکه برخوردار کردم [و روزگار دادم و فرا گذاشتم]

« **هؤلاء و آبائهم** »، اینانرا وپدران ایشانرا ، « **حتی جاءهم الحق** » ، تا آنگه که بایشان آمد قرآن ، « **و رسول مبین** (۲۹) » و رسولی آشکارا ،

« **و لما جاءهم الحق** » ،چون بایشان آمد چیزی درست وراست «**قالوا هذا سحر** » ، گفتند این سر(۱)دیواسب وجادوئی ، « **و انا به کافرون** (۳۰) » وما بآن نا گرویدگانیم .

« **و قالوا لولا نزل هذا القرآن** » گفتند چرا نه این قرآن فروفرستادند، « **علی رجل من القریتین عظیم** (۳۱) » برسردی بزرگ از این دوسهر .

النوبة الثانیة

این **سورة الزخرف** سه هزار و چهارصد حرف است و هشتصد و سی و سه کلمت وهشتاد و نه آیت ، جمله بمکه فروآمد ، باتفاق مفسران ، مگر **مقاتل** که گفت : و سئل من ارسلنا، به **بیت المقدس** فروآمد ، شب معراج، واین آیت هم مکی سمرند ، زیرا که ازمکه **مصطفی** (ص)را به **بیت المقدس** برده بودند ودراین سوره سه آیت منسوخ است :

اول : « فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون» دوم : « فذرهم یخوضوا ویلعبوا » .سوم :« فاصفح عنهم وقل سلام » . تا اینجا منسوخ است وباقی آیت محکم . این هرسه آیت منسوخند بآیت سیف . ودر فضلت سوره **ابی بن کعب** روایت کند از **مصطفی** (ص) قال : من قرأ **سورة الزخرف** کان ممن یقال لهم یوم القیمة «یا عبادی لاخوف علیکم الیوم ولاانتم تحزنون ، ادخلوا الجنة انتم وازواجکم تحبرون» .

« حم . والکتاب المبین » . الکتاب ، القرآن . اقسم الله تعالی به و بصفاته ، انه جعله قرآناً عربیاً ، و لیس بمفتری کما زعمه بعضهم . و قیل الکتاب ، اللوح المحفوظ . وقیل الکتاب، الخط واقسم به تعظیماً لنعمته فیه .«المبین»الذی ابان طریق الهدی من طریق الضلالة و ابان مایحتاج الیه الامة من الشریعة وقیل «المبین » البین لانه من حروف یعرفونها .

۱ ـ درنسخهٔ ح بردیواست

قال ابن‌عیسی : البیان مایظهر به المعنی للنفس عندالادراك بالبصر اوالسمع . و ذلک علی خمسة اوجه ؛ لفظ وخط و اشارة وعقد وهیئة کالاعراض وتکلیح الوجه .

« انا جعلناه قرآناً عربیاً » ، ای ـ بیناه و انزلناه علی لغةالعرب . وقیل وصفناه وسمیناه کقوله : ـ «ماجعل‌الله من بحیرة » « وجعلواالملائکة الذین هم عبادالرحمن اناثاً » ، « الذین جعلوا القرآن عضین » ، « اجعلتم سقایة الحاج » ، کلها بمعنی الوصف و التسمیة و یستحیل ان یکون بمعنی الخلق ، « لعلکم تعقلون » . لکی تفهموا معانیه وما شرع لکم فیه . « و انه» ، یعنی القرآن ، « فی‌ام‌الکتاب» ، ای فی‌اللوح‌المحفوظ ، کقوله : ـ « بل هوقرآن مجید فی‌لوح محفوظ» ای : القرآن نسخ من‌اللوح المحفوظ الذی عندالله . قال ابن‌عباس : ان اول ما خلق الله القلم ، فامره ان یکتب مایرید ان یخلق بالکتاب عنده ثم قرأ : « وانه فی‌ام‌الکتاب لدنبالعلی حکیم» ای ـ علیّ الشأن رفیع‌الذکر ، محکم من‌التناقض والاختلاف ، تقدیر الایة ، «وانه‌لعلی‌حکیم‌فی‌ام‌الکتاب لدنبا » .

قال قتاده : یخبرعن منزلته و شرفه ، ای : ان کذّبتم بالقرآن یا اهل مکة فانه عندنالعلی رفیع شریف محکم من‌الباطل .

«افنضرب‌عنکم الذکر صفحاً» ، یقال ، : ضربت عنه واضربت عنه اذاترکته و امسکت عنه ، والصفح مصدرقولهم صفحت عنه ، اذا اعرضت عنه ،لان من اعرض عنک اراك صفحة عنقه وسمی العفو صفحاً لانه اعراض عن‌الانتقام . والمراد بالذکر : القران . والمعنی افنترك عنکم‌الوحی و نمسک عن انزال القرآن « صفحاً » ، اعراضاً عن تنبیهکم ، فلا نأمر ولاننهیکم، من‌اجل انکم اسرفتم فی کفرکم وترکتم‌الایمان والعمل به ، مع علمنا بانه‌سیأتی من یقبله ، و یعمل به ، استفهام است بمعنی انکار ، میگوید : باش ما این بساط وحی وتنزیل‌درنوردیم و وعظ وتنبیه ازشما بازگردانیم و امر و نهی‌درباقی کنیم، ازبهرآنکه شما ایمان نیاوردید ودر کفر وشرك، گزافکاری کردید ، یعنی این‌نکنم که ما میدانیم بعلم قدیم که‌قومی خواهند بود ازآفریدگان که این قرآن و این وحی وپیغام ، بجان ودل بپذیرند و برموجب آن عمل کنند . همانست که قتاده گفت

والله لوكان هذاالقرآن رفع حين رده اوائل هذه‌الامه،لهلكوا ولكن الله عاد بعائدته و رحمته ، فكرره (١) عليهم عشرين سنة او ماشاءالله . گفتا والله که اگر در صدر این امت ، رب العزه قرآن از زمین برداشتی بکفر کافران و ردایشان ، خلق همه هلاك شدندی و یك کس بنماندی ، لکن حق جل جلاله بانکارو کفر ایشان ننگرست ، بفضل و رحمت خود نگرست ، همچنان ، قرآن روز بروز میفرستاد ، تمامی بیست سال ، تا کاردین تمام گشت و اسلام قوی شد .

قال **مجاهد والسدّی** :الذکر فی‌هذه‌الآیه‌الوعید والمعنی : افنعرض عنکم فلا نعاقبکم علی کفرکم ، « ان کنتم‌قوماً مسرفین» .نافع وحمزه و کسائی، « ان کنتم» ، بکسر همزه خوانند ، یعنی : ان تکونوا قوماً مسرفین ، نضرب عنکم ، میگوید : ما این سخن واین وعید باز گردانیم از شما ، نه آگاه کردن ، نه ترسانیدن ، نه عقوبت کردن .اگرشما گروهی‌مشرکان گزافکاران اید ، المسرف هاهنا المشرك ، «وکذلك نجزی من‌اسرف» ای ـ اشرك .

« وکم‌ارسلنا من‌نبی‌فی‌الاولین » ای ـ کم بعثنا فی‌القرون‌الماضیه من‌الرسل والانبیاء .

«وما یأتیهم من‌نبی الا کانوابه یستهزؤن »،کاستهزاء قومك بك، یعزّی نبیه (ص) « فاهلکنا اشد منهم بطشاً» ، ای ـ اشد بطشاً من **قریش ، کعاد و ثمود.** «ومضی‌مثل الاولین» ، کقوله :ـ«مضت سنة‌الاولین» ، ومعناهما العبره والعقوبه وقیل: مضی ذکرهم وحدیثهم فی‌القرآن وبین لکم کیف فعلنابهم ، و ضربنالکم الامثال :

« ولئن سألتهم » ای ـ سئلت کفار مکه ، « من‌خلق‌السموات والارض‌لیقولن خلقهن العزیز العلیم» . اقروا بان‌الله خالقها واقروا بعزه وعلمه ثم عبدواغیره وانکروا قدرته علی‌البعث ، لفرط جهلهم . ثم قال : « الذی جعل لکم الارض مهداً » ، فیه وجهان : احدهما ان الکلام متصل و تأویل الایات الثلاث: من‌الذی‌جعل لکم‌الارض مهداً ، من‌الذی نزل من‌السماء ماء بقدر ، من‌الذی خلق الازواج کلها مع‌قوله: ـ « من خلق‌السموات والآرض » .

---

١ ـ در نسخهٔ الف مکوّن

الوجه الثانی : ان الکلام تم عندقوله : ـ « العزیزالعلیم » ، ثـم ابتدءالله عزوجل دالا علی نفسه بصنعه فقال :

« الذی جعل » ، ای ـ هـوالذی « جعل لکم‌الارض مهداً » ، ای ـ موضع قراروطمأنینة ، « وجعل‌لکم فیهاسبلاً »، طرقاً «لتسلکوافیها»لاموالدین والدنیا «لعلکم تهتدون » الی مقاصدکم فی‌اسفارکم و قیل تهتدون الی‌الایمان.

« والذی نزل من‌السماء ماء بقدر » ، ای ـ بمقدار حاجتکم الیه ، «فانشرنا» ای ـ احیینا ، « بلدة میتاً » ، لازرع فیها ولانبات ، ولم یؤنث‌المیت کانه‌ارادالمکان او الفضاء «کذلک تخرجون » ای ـ کما احییناالارض بعد موتها یحییکم(١)بعد موتکم فتخرجون من‌قبورکم احیاءً.قرأ **ابن‌عامروحمزة و الکسائی** : تخرجون بفتح التاء و ضم الراء . و قرأ الباقون : تخرجون بضم التاء و فتح الراء .

«والذی خلق‌الازواج کلها» ، یعنی الاصناف کلها کالذکر والانثی والسماء والارض والشمس و القمروالليل والنهار والصیف والشتاء والجنة و النار « وجعل‌لکم من‌الفلک» ، ای ـ السفن،« والانعام ماترکبون لتستووا، علی‌ظهوره» ، لم یقل‌ظهورها لموضع ما ، « ثم‌تذکروا،نعمةربکم اذا استویتم‌علیه» ، بتسخیرالمرکب فی‌البروالبحر « وتقولواسبحان‌الذی سخرلناهذا و ماکناله مقرنین » الاقران: الضبط والطاقة، تقول اقرنت الرجل اذا ضبطته و ساویته فی‌القوة ، فصرت له‌قرناً ،کان **الحسن بن‌علی ابن ابی‌طالب**ویروی عن **الحسین**:انه کان اذارکب‌دابةً قال:الحمدلله الذی‌هدانالللاسلام والحمدلله الذی‌اکرمنا بالقرآن والحمدلله الذی منّ علینا بنبینا **محمد** (ص).ثم قال : « الحمدلله الذی سخرلنا هذا وماکناله مقرنین » وروی عنه : انه کان اذا عثرت دابته قال : اللهم لاطیر الاطیرک ، ولاخیرالاخیرک ، ولااله غیرک و لا ملجأ ولامنجامنک الاالیک ، ولا حول و لا قوة الابک . و روی عن **علی‌بن‌ربیعه** انه شهد **علیاً** (ع) حین‌رکب ، فلما وضع رجله فی‌الرکاب ، قال : بسم‌الله، فلما استوی قال: الحمدلله. ثم قال : « سبحان‌الذی سخرلنا هذا وماکناله مقرنین وانا الی‌ربنا لمنقلبون » ثم حمد ثلاثاً وکبر ثلاثاً ، ثم قال : لا اله الا انت ظلمت نفسی فاغفرلی انه لایغفر الذنب الا

١ ـ ط ٠ نحییکم .

انت ، ثم ضحك فقيل له : ما يضحكك يا امير المؤمنين؟ قال رأيت **رسول الله**(ص) فعل مافعلت ، وقال مثل ما قلت ، ثم ضحك ، فقلنا ، مم ضحكت يارسول الله؟ قال: يعجب ربنا عزوجل من عبده اذا قال لااله الا انت ظلمت نفسی ، فاغفرلی انه لايغفر الذنوب الاانت. ويقول : علم عبدی ، انه لايغفر الذنوب غيری. قوله : «وانا الی ربنا لمنقلبون» يعنی منقلبون اليه ، بالشکر وقيل منقلبون اليه فی المعاد ، مقرون بالبعث.

« وجعلوا له » ، ای ـ اعتقدوا و اثبتوا له ، « من عباده » ، يعنی الملائکة ، « جزء » ، ای : ولداً ، لان الولد بعض ابيه و جزء منه و قيل : جزء ، ای : بنتاً من قول العرب ، اجزأت المرأة اذا انثت . وهم قبائل من العرب ، قالوا : ان الله صاهر الجن فولدت له الملائکة ، تعالی الله عن ذلک و قيل الجزء ، هاهنا النصيب ، و معنی هذه الاية ، معنی قوله : ـ « وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث و الانعام نصيباً »

« ان الانسان لکفورمبين » ای ـ ان الانسان فی قوله ذلک کافر ظاهر .

« ام اتخذ مما يخلق بنات » ، هذا استفهام توبيخ و انکار ، يقول اتخذ ربکم لنفسه البنات و هن ادون « واصفيکم» ، ای ـ اخلصکم » « بالبنين » و هم افضل ، هذا کقوله : ـ « افاصفيکم ربکم بالبنين واتخذ من الملائکة اناثاً ».

« و اذا بشر احدهم ، بما ضرب للرحمن مثلاً » ، ای ـ جعل له نعتاً و قيل جعل له شبهاً و ذلک ان ولد کل شيئی، شبهه ، والمعنی : اذا بشر احدهم بالبنات، « ظل وجهه مسوداً »، لمايعتريه من الکأبة والغم ، «وهو کظيم». مملو حزناً وغيظاً.

« اومن ينشؤ» ، قرأ **حمزة والکسائی وحفص** : ينشؤ بضم الياء وفتح النون و تشديد الشين ، و معناه: التربية. و قرأ الاخرون : ينشؤ ، بفتح الياء وسکون النون و تخفيف الشين ، ای ينبت و يکبر ، « فی الحلية » ، فی الزينه ، يعنی النساء ، « و هو فی الخصام » ، ای ـ فی المخاصمة ، « غير مبين » للحجة ، من ضعفهن و سفههن.

قال **قتاده** فی هذه الايه : قلما تکلمت امرأة فتريدان تتکلم بحجتها ، الا تکلمت بالحجه عليها. و قيل: عنی بها اوثانهم يزينونها و هی لاتتکلم ولاتبين و من فی محل النصب علی الاضمار ، مجازه اومن ينشؤ فی الحلية ، تجعلونه بنات الله. و قيل محله الرفع علی الابتدآء و خبره مضمر ، تأويله : اومن ينشؤ فی الحليه کمن هوضده .

و فی الایة تحلیل لبس الذهب و الحریر للنسآء و ذم تزین‌الرجال بزینة‌النساء . والحلیة ما یتحلی به‌الانسان و سمی‌الله عزوجل اللؤلؤ فی موضعین من‌القرآن حلیةً و یقال حلیةٌ وحلی و جمع‌الحلیة حلی و جمع‌الحلی حلی.

« و جعلوا الملائکةالذین هم عبادالرحمن » ، قرأ **ابن‌عامر** و **ابن‌کثیر** و **نافع** : عندالرحمن ، بالنون ونصب‌الدال علی‌الظرف وتصدیقه قوله: «ان‌الذین عند ربک »، و قرأ الاخرون « عبادالرحمن» جمع عبد ، و قیل جمع عابد ، « اناثاً » ، ای- و صفوهم بالتأنیث خطأً ، کما و صفوه بالولد خطأً ثم بالادون خطأ وجهلا . ومعنی ، جعلوا ، فی هذه‌الایة : و صفوا و عدوا ، کقول‌النبی (ص) حین قال له رجل : ان شاءالله و شئت فقال اجعلتنی لله نداً ، قل ما شاءالله ثم شئت . « اشهدوا خلقهم » ، یعنی : احضروا خلقهم حین خلقوا ، کقوله: « ام‌خلقنا الملائکة اناثا وهم شاهدون» . قرأ نافع : ا أشهدو اخلقهم ، علی مالم یسم فاعله و لین‌الهمزة الثانیة بعد همزة- الاستفهام ، والمعنی: ا احضروا خلقهم ، « ستکتب شهادتهم» ، هذا تهدید ، کقوله:- « والله یکتب ما یبیتون » ، و کقوله: - « سنکتب ما قالوا» و هذا کتابة‌الملک‌علیهم اعمالهم،و قرء فی‌الشواذ ، سنکتب شهاداتهم . وقال **الکلبی** و **مقاتل**: لما قالوا هذه القول، سألهم‌النبی ، فقال : ما یدریکم انهم اناث ، قالوا سمعنا من آبائنا و نحن نشهد انهم لم یکذبوا . فقال‌الله تعالی : ستکتب شهادتهم و یسئلون عنها فی الاخرة .

« و قالوا لوشاء الرحمن ما عبدناهم » ، ای الملئکة و قبل الاصنام ، قالوا لوشاءالرحمن ، ما امرنا بعبادتهم ، کقولهم : « والله امرنا بها » ، و کانوا یقولون ذلک علی وجه‌الاستهزآء . وقیل لم‌یعجل عقوبتنا علی عبادتنا ایاهالرضاه بما بعبادتها .

قال الله تعالی : - « مالهم بذلک من‌علم » ، ای - مالهم بحقیقة ما یقولون علم ، « ان هم الا یخرصون » . ای - ماهم الا کاذبین ، فی قولهم: ان‌الله رضی عنا بعبادتها ، و قیل : ان هم الایخرصون ، فی قولهم : ان‌الملائکة اناث وانهم بنات‌الله .

« ام آتیناهم کتاباً من قبله » ، ای - من قبل‌القرآن بان یعبدوا غیرالله «فهم به » ، ای - بذلک‌الکتاب ، «مستمسکون » آخذون عاملون و قیل فیه تقدیم وتأخیر ، تقدیره « اشهدوا خلقهم ام آتیناهم کتاباً فیه ان‌الملائکة اناث وانهم‌بنات‌الله .

« بل قالوا » ، ای ـ لم یقولوا ذلک عن سمع ولا عن مشاهدة ، « بل قالوا انا وجدنا آبائنا علی امة» ، ای ـ علی دین وملة وطریقه ، «وانا علی آثارهم مهتدون» . جعلوا انفسهم باتباع آبائهم مهتدین ، ای ـ قلدوا آبائهم من غیر حجة . قیل : نزلت هذا **فی الولید بن المغیرة و ابی جهل بن هشام وعتبة وشیبة** ابنی **ربیعة** من **قریش** .

« و کذلک ما ارسلنا من قبلک فی قریة من نذیر الا قال مترفوها » ، متنعموها و رؤساؤها ، « انا وجدنا آبائنا علی امة وانا علی اثارهم مقتدون » . بهم . هذا تسلیة للنبی (ص) ای ـ هذا دأب کل قوم و ان تقلیدالاباء و الکبرآء دآء قدیم .

« قل او لوجئتکم » . قرأ **ابن عامر و حفص** ، قال، علی الخبر، ای : قال ـ النذیر « او لوجئتکم » ، و قرأ الباقون : قل ، علی الامر ای ـ قل یا **محمد** (ص) « او لوجئتکم باهدی » ، ای : بدین اصوب ، «مما وجدتم علیه آبائکم » ، این سخن محذوف ـ الجواب است ، و معنی آنست که یا **محمد** (ص) ایشانرا گوی که تقلید پدران میکنند نکیس باطل، که: اگر من بشما آوردم دینی راست تر ازآنکه پدران خویش را برآن یافتید ، هم برآن دین پدران خویش خواهید بود و اتباع دین من نخواهید کرد .

وجه دیگر گفته اند : « او لوجئتکم باهدی مما وجدتم علیه آبائکم» ، ما تقولون . اگر من دینی به ازآن که پدران خویش را برآن یافتید آورم شما چه گوئید؟ ایشان جواب دادند که : « انا بما ارسلتم به کافرون » ما بآنچه شما را بآن فرستادند نخواهیم گرویدن . قیل هذا اخبار عنهم وعمن تقدمهم من الامم ، انهم اجابوا الانبیاء بذلک حین دعوهم الی ترک التقلید ، ثم رجع الی ذکر الامم الخالیة ، فقال :

« فانتقمنا منهم » . اهلکناهم ، هلاك استیصال ، « فانظر کیف کان عاقبة ـ المکذبین » . قال **القفال** لیس هذا **للمحمد** و لا لامته .

« و اذ قال ابراهیم » ، یعنی و اذکر ، « اذقال ابراهیم لابیه و قومه انني برآء » ای ـ بریٔ ، « مما تعبدون » والبرائة مصدر وضع موضع النعت ، لا یثنی و لا یجمع و لایؤنث، تقول رجل برآء و رجال برآء وامرأة برآء و نساء برآء ، فاماالبریٔ فانه یؤنث و یجمع ، یقال بریٔ و بریؤن وبریئة و بریئات .

« الاالذی فطرنی » ، ای ـ خلقنی ، «فانه سیهدین » ، ای ـ یرشدنی لدینه .

یحتمل ان الاستثناء متصل و کان فیهم من یعبد الله، و یحتمل انه منقطع.

« وجعلها کلمة باقیة فی عقبه » ، عقب‌الرجل: ولده‌الذکور والاناث واولاد ذکورهم ولایزال فی‌عقب ابراهیم من یوحدالله. والکلمة هی لا، فی قولک ، لااله الاالله ، کلمة البرآئة مما دون الله ، «لعلهم یرجعون» ، الترجی لابراهیم ، ای ـ قال ما قال‌لقومه ، رجاء قبولهم ذلک منه. وقیل: قل : یا محمد مثله لقومک فانهم ولده ، لعلهم یرجعون الی‌الله و الی ملته.

« بل متعت هؤلاء و آبائهم » ، یعنی قریشاً و آبائهم. متعتهم فی‌الدنیا بالامهال والسلامة من‌العذاب ، لعلمی بمن یولد منهم فیؤمنون. « حتی جائهم‌الحق» ای ـ التوحید والایمان والقرآن ، « و رسول مبین » یبین لهم‌الاحکام و قیل «مبین» ظاهر بالمعجزات و هومحمد(ص).

« و لما جائهم الحق » ، ای ـ القرآن والمعجزه « قالوا هذا سحروانابه کافرون ».

« و قالوا لولا نزل » ، ای ـ هلّانزل ، « هذاالقرآن علی رجل من‌القریتین عظیم » ، القریتان مکة و طائف ، و عظیم مکة جبار قریش : عتبة‌بن ربیعه و قیل ابوجهل وقیل‌الولیدبن‌المغیرة ، و عظیم‌الطائف هوابن‌عبدیالیل[1]الثقفی‌وقیل هو عروة‌بن مسعودالثقفی و قیل عمروبن مسعود و قیل عمیربن عمروبن‌عوف کنیته‌ابومسعودالثقفی و روی ان‌الولیدبن‌المغیره ، قال: لوکان مایقول محمدحقا انزل علیّ او علی‌ابی‌مسعودالثقفی .

النوبة‌الثالثة

الرحمن الرحیم

نام خداوندی نکو نام بهر نام، ستوده بهر هنگام ، اینت خوش نظام و شیرین کلام و عزیز نام ، دل را انس است و جانرا پیغام . از دوست یادگار

۱ ـ نسخة الف ابن عبد یاکیل

و برجان عاشقان سلام. آزاد آن نفس، که بیاد او یازان، وآباد آن دل، که بمهراو نازان، و شاد آنکس که در غم عشق او نالان.

آسایش صد هزار جان یکدم توست شادان بود آندل که درآن دل ،غم توست
دانی صنما که روشنائی دو چشم در دیدن زلف سیه پر خم توست

پیرطریقت گفت: الهی گر درعمل، تقصیراست، آخر ایندل پر درد کجاست وگر در خدمت، فترت است آخر این مهردل بجاست، ورعمل ما نباه است، فضل تو آشکار است، ور آب و خاك، برسند بل تا پرسد، نور ازلی بجاست:

محنت همه در نهاد آب وگل ماست پیش از گل ودل چه بود آن حاصل ماست

قوله: ـ « حم، والکتاب المبین » حا، اشارت است بحیات حق جل جلاله، میم اشارت است بملك او، قسم یاد میکند، میفرماید: بحیات من، بملك من، بقرآن کلام من، که عذاب نکنم کسیرا که گواهی دهد بیکتائی وبی همتائی من. من آن خداوندم که در دنیا پیغام و نشان خود از دشمن بازنگرفتم و ایشانرا محل خطاب خود گردانیدم، نعمت برایشان ریختم و بد کردایشان، نعمت باز نبریدم. چگوئی مؤمن موحد که در دنیا بذات و صفات من ایمان آورد و بیکتائی و بی‌همتائی من گواهی داد، اگرچه در عمل تقصیر کرد، فردا که روز بازار و هنگام بار بود، او را از لطائف رحمت وکرائم مغفرت خود کی نومید گردانم.

فذلك قوله تعالی: ـ « افنضرب عنکم الذکر صفحاً ان کنتم قوماً مسرفین»، من لا یقطع الیوم خطابه عمن نمادی فی عصیانه و اسرف فی اکثر شأنه، کیف یمنع غداً لطائف غفرانه وکرائم احسانه، عمن لم یقصر فی ایمانه، ولم یدخل خلل فی عرفانه، و ان تلطخ بعصیانه.

پیرطریقت در مناجات خویش گفته: الهی تو آنی که ازبنده، ناسزا بینی، وبعقوبت، نشتابی. ازبنده کفرمیشنوی، ونعمت ازوی بازنگیری، توبت وعفو بروی عرضه میکنی، وبه پیغام وخطاب خود، اورا می‌بازخوانی، وگر بازآید وعدهٔ مغفرت میدهی، «که ان ینتهوا یغفرلهم ما قد سلف». چون با دشمن بد کردارچنینی، چگویم که با دوستان نیکوکار چونی.

« و کم ارسلنامن نبی فی‌الاولین ، وما یأتیهم من نبی الا کانوا به یستهزؤن» عجب کاریست. هرجا که‌حدیث دوستان درگیرد ،داستان بیگانگان درآن پیوندد ، هرجا که‌لطافتی و کرامتی‌نماید ، قهری‌وسیاستی دربرابر آن نهد. هرجا حقیقتی‌است ، مجازی آفریده ، تا برروی حقیقت گرد سبافشاند. درهرحجتی شبهتی آمیخته تارخسارهٔ حجت میخراشد. هرجا که علمی است ، جهلی‌پیس آورده‌تا با سلطان علم برسباویزد. هرجا که توحیدیست شرکی پدید آورده تا با توحیدطریق منازعت بسپرد. بعدد هر دوستی هزار دشمن آفریده، بعدد هر صدیقی صدهزار زندیق آورده ، هرکجا مسجدیست کلیسائی در برابر او بپا کرده ، هرکجا صومعه‌ای ، خراباتی ، هرکجا طیلسانی ، زناری ، هرکجا اقراری ، انکاری ، هر کجا عابدی ، جاهلی ، هرکجا دوستی، دشمنی ، هرکجا صادقی ، فاسقی . از شرق تا غرب پرزینت و نعمت کرده و در هر نعمتی تعبیهٔ محنتی و بلیتی ساخته ؛ من نکدالدنیا مضرةاللوزینج ومنفعة‌ـ الهلیلج ، مسکین آدمی عاجز ، میان اینکار متحیر(۱) فرومانده و زهرهٔ دم زدن نه.

میکشد این جور ازآن رخان چو ماه زهرهٔ آن نه ورا که آه کند
از آنک(۲) رویش بسان آینه است و آه آئینه را تباه کند.

پیرطریقت گفت : آدمی را سه حالت است که وی بآن مشغولست : یا طاعت است که اورا ازآن سودمندیست ، یا معصیت است که اورا ازآن پشیمانیست، یا غفلت است ،که اورا از آن زیانکاری است ، پند نکوتر از **قرآن** چیست؟ ناصح مهربانتر از مولی کیست؟ سرمایه فراختر از ایمان چیست؟ راحتر از تجارت باالله چیست؟ مگر که آدمی‌را بزیان خرسندیست وبقطیعت رضا دادنی است ، و او را از مولی‌بیزاریست ، بیدار آنروز گردد که بیودیوی هرچه بود نیست. پند آنگه بذیرد که باو رسد هرچه رسید نیست. اینست صفت آنقوم که رب‌العزه گوید : « فاهلکنا اشد منهم بطشاً و مضی مثل‌الاولین » ، پیغامبران‌مارا دروغ‌زن گرفتند ، و باینشان افسوس میکردند ویند ایشان نمی‌پذیرفتند ،لاجرم اینشانرا سیاست وقهرخود نمودیم ، برانداختیم واز بیخ برکندیم ، هر که با ماکاود ، قهرما با وی کاود ، ما دادستان ازگردن‌کشانیم وکین‌خواه ازبرگشتگانیم و جواب نمای از دشمنانیم.

۱ ـ در نسخهٔ ح : حیران . ۲ ـ ظ . زانکه .

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی : - « **اهم یقسمون رحمة ربک**» ، ایشان میبخشند بخشایش خداوند تو ، «نحن قسمنا بنهم» ، ما بخش کردیم میان ایشان ، « **معیشتهم فی - الحیوة الدنیا**» ، زیست ایشان وجهان داشتن ایشان درزندگانی این جهانی ،« **ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات** » ، وبرداشتیم ایشانرا زبر یکدیگر درعز و درمال، پایه ها افزونی ، « **لیتخذ بعضهم بعضاً سخریا** » تا یکدیگر را بجاکری و بندگی گیرند وزیردستی سازند ، « **ورحمة ربک خیر مما یجمعون** (۳۲)» وبهشت خداوند تو ، به است ازآنچه ایشان [از این جهان] میفراهم کنند.

« **و لولا ان یکون الناس امةً واحدة** »، واگرنه آن بودی(۱) که [ما خواستم که] مؤمن و کافر، [درعیش این جهان] چون هم باشند، [نوانگران ودرویشان] « **لجعلنا لمن یکفر بالرحمن** » ، ما ساختیمی وکردیمی(۲) هرکس را که برحمن کافرشود،« **لبیوتهم سقفاً من فضة** » ،خانهاء ایشانرا کاذی(۳)سیمن، « **و معارج علیها یظهرون** (۳۳)» و نردبانهای سمین که بآن برمیشدندی(٤).

« **و لبیوتهم ابواباً وسرراً** » ، وخانه های ایشانرا ما ، درها و تختها کردیم ، «**علیها یتکؤن** (۳٤) » که برآن تکیه میزدندی.

« **وزخرفاً** » ، وآنهمه ایشانرا زرین کریمی ، « **وان کل ذلک لمامتاع - الحیوة الدینا** » ، ونبودی(۵) آن مگر[بسرآمدنی] چیزاین جهانی ، « **والاخرة عند ربک للمتقین** (۳۵) » و پیروزی آن جهان بنزدیک خداوند تو ، پرهیزگاران راست.

« **و من یعش عن ذکرالرحمن** » ، و هرکه بگردد از ذکر رحمن ، « **نقیض له شیطاناً** » ، دیوی را فرا ، دست اوسازیم ، « **فهوله قرین** (۳٦)» تااورا دمسازی بود.

---

۱ - نسخهٔ الف بودید. ۲ - در نسخهٔ الف ما ساختید وکردید. ۳ - کذا ٤ - در نسخهٔ الف برمیشد ندید. ٥ - در نسخهٔ الف و نبودید

« **وانهم لیصدونهم عن‌السبیل** »، تاآن دیو ایشانرا ازراه‌بازمیگرداند ، « **و یحسبون انهم مهتدون** (۳۷) » وایشان میپندارندکه برراه راست‌اند .

« **حتی اذا جائنا** » ، تاآنگه‌که هردو آیند بما ، « **قال** »، گوید آدمی، [فرادیو] ، « **یالیت بینی و بینک** » ، کاش میان من ومیان تو ، «**بعدالمشرقین**»، چندان بودی‌که میان دوگوشهٔ جهان ، «**فبئس‌القرین**(۳۸)» بدهمسازکه توئی.

« **ولن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم** » ، سود ندارد شما را آنروز که ستمکارانید ، « **انکم فی العذاب مشترکون** (۳۹) » که شما در عذاب با یکدیگر انبازانید .

« **افانت تسمع‌الصم** » ، باش توآنی‌که گوش دل کردلان شنوانی ، « **اوتهدی العمی** » ، یاچشم دل نا بینادلان را راهنمائی ، « **ومن‌کان فی‌ضلال مبین** (۴۰) » یااوکه درگمراهی آشکار است ، با راه آری.

« **فاما نذهبن بک** » ، اگر تو را ببریم ، « **فانا منهم منتقمون**(۴۱)» ما از ایشان کین خواهیم ستد.

« **اونرینک‌الذی وعدناهم** »، یا باتو نمائیم آنچه ایشانرا می وعده دهیم، « **فانا علیهم مقتدرون** (۴۲) » [اگراین کنیم یاآن]، ما برایشان‌پادشاهیم.

« **فاستمسک بالذی اوحی الیک** » ، سخت دار و دست محکم در این پیغام زن‌که بتو فرستادم ، « **انک علی صراط مستقیم**(۴۳) »که تو بر راه راستی.

«**وانه لذکرلک ولقومک**» ، واین قرآن تازی ودین تازی وحکم تازی و قبله تازی وعیدتازی آوا و بزرگ نامی توست ، وعرب‌که قوم تواند ، « **وسوف تسئلون** (۴۴)»وشما را از شکر این بخواهند پرسید.

« **وسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا** » پرس ایشانراکه فرستادیم پیش‌ازتوازفرستادگان‌ما[به‌پیغام]، « **اجعلنا من دون‌الرحمن آلهة یعبدون**(۴۵)» پرس‌که ما فرود از رحمن ، خدایان‌کردیم تا پرستند هرگزازما پسند و دستوری آن بود .

« **ولقد ارسلنا موسی‌بآیاتنا**»، فرستادیم موسی را به پیغامها و نشانه‌های

خویش ، « **الی فرعون و ملائه** » ، بفرعون و حشم او ، « **فقال انی رسول رب‌العالمین** (۴۶) » گفت من فرستادهٔ خداوند جهانیانم.

« **فلما جاءهم بآیاتنا** » ، چون بایشان آمد ، بپیغامها و نشانهای ما ، « **اذاهم منها یضحکون**(۴۷) » ایشان از آن خنده در گرفتند.

« **و ما نریهم من آیة** »، ننمودیم ایشانرا هیچ نشانی ، «« **الاهی اکبرمن اختها** » ، مگر همه از یکدیگر مهتر و بهتر ، « **و اخذناهم بالعذاب** » ، و فرا گرفتیم ایشانرا بعذاب ، « **لعلهم یرجعون** (۴۸)» تا مگر بتوبه باز گردند.

« **و قالوا یا ایهاالساحر ادع لناربک** »، گفتند ای‌جادو،خوان خداوند خویش[مارا و خواه ازاو]« **بما عهد عندك** »، بآن عهد و پیمان که نزدیک تو نهاده است ، «**اننا لمهتدون** (۴۹) » که ما بر آن پیمان بخواهیم پائید وبا راه‌خواهیم‌آمد.

« **فلما کشفنا عنهم‌العذاب** »،چون بازبر دیمی‌ازایشان عداب ، « **اذاهم ینکثون** » ایشان بمان مشکستندی(۱).

« **و نادی فرعون فی‌قومه** » ، بانگ زد فرعون درقوم‌خویس،« **قال یا قوم الیس لی ملک مصر** » ، گفت ای قوم نه مراست پادشاهی زمین مصر ، « **و هذه‌الانهار تجری من تحتی** » و ، واین جویها آنک روان زیرمن ، « **افلا تبصرون** (۵۰) ».

« **ام** » نمی بینید یا میبینید ؟ ، « **انا خیر من هذالذی هو مهین** » ، من به‌ام ازاین مرد که خواراست ،« **ولایکاد یبین** (۵۱) » و نمیتواند که سخن گشاید آسان.

« **فلولا القی علیه اسورة من ذهب**»، چرا برو،دستینهاء زرین‌نیو کنندند و نناراستند ، « **اوجاء معه‌الملائکة مقترنین** (۵۲) » یا چرا باو فرشتگان نامدند ، دست در دست .

« **فاستخف قومه فاطاعوه** » ، سبک وبی مغز(۲) دردست‌آمد اورا قوم او ، و ایشانرا زبون گرفت ،[سبک باخودخواند ایشانرا]وبن فراوی دادند ، « **انهم**

---

۱ ـ در نسخهٔ الف : میشکستندید ۲ ـ درنسخه ح ۰ بی مزع

كانوا قوماً فاسقين(٥٣) »که ایشان گروهی بودند نافرمانان وبدان.

« **فلما آسفونا انتقمنا منهم** »،چون ما را بخشم آوردند،کین کشیدیم از ایشان ، « **فاغرقنا هم اجمعين** (٥٤) » بآب بکشتیم ایشانرا همه.

« **فجعلناهم سلفاً** » ، ایشانرا سرگذشتی کردیم ، « **و مثلاً للآخرين** (٥٥) » و داستانی پسنانرا.

« **ولماضرب ابن مريم مثلاً** » وآنگه که پسر مریم‌را مثل زدند [واورا عیار ساختند تکذیب را] ، « **اذا قومك منه يصدون** (٥٦) » وقوم تو **قریش** از آن ، بانگ و خنده درگرفتند و از تصدیق برگشتند.

« **و قالوا ، أ آلهتنا خير ام هو** » ، گفتند : این خدایان ما بهتر که بتان‌اند **یاعیسی** ، [اگر **عیسی** بآتش شاید ، بتان هم‌شایند] ، « **ماضربوه لك الا جدلا** » ، بعیسی‌مثل نزدند ترا دراین سخن مگربه‌پیکار و پیچیدن در حق ، « **بل هم قوم خصمون** » **قریش** قومی‌اند جنگین.

« **ان هو الا عبد انعمنا عليه** » ، نیست **عیسی** مگر بنده‌ای که بنواختیم اورا و نیکوئی کردیم با او ، « **و جعلناه مثلاً لبني اسرائيل** » ، و او را عبرتی کردیم‌بنی**اسرائیل**را، « **ولو نشآء لجعلنا منكم ملائكة** »، واگرماخواستیمی(١) هم از سما فرشتگان آفریدیمی (٢) ، « **في الارض يخلفون** (٦٠) » که درزمین میبودندید ، یکی‌پس دیگر و جوکی پس جوکی.

« **و انه لعلم للساعة** » ، و **عیسی** آگاهی خلق است رستاخیز را ، « **فلا تمترن بها** » نگر بگمان نبید(٣)درین ، « **و اتبعون** » ، [وتوگوی ای **محمد**] برپی من‌روید ، « **هذا صراط مستقيم** (٦١)» که راه راست اینست.

« **ولايصدنكم الشيطان** » ، ونبادا کـه شیطان شما را از راه برگرداند، « **انه لكم عدو مبين** (٦٢)» که او شما را دشمنی است آشکارا.

« **ولما جاء عيسى بالبينات** » ، و آنگه که **عیسی** آمد بپیغامها ونشانهای روشن ، « **قال قدجئتكم بالحكمة** »، گفت آوردم شما را سخن راست ، درست ،

١ - در نسخهٔ الف : حواستید ٢ - در نسخهٔ الف . آفریدید . ٣ - در نسخهٔ ج نباشید

« **ولابيّن‌لكم بعض‌الذى تختلفون فيه** » ، و تاييان کنم شما راچیزی ازآنچه درآن مختلف شدید(١)، « **فاتقوالله و اطيعونِ**(٦٣)» بپرهیزیدازخشم وعذاب‌خدا ومرا، فرمانبردار باشید.

« **انّ الله هوربى وربكم** » ، الله اوست که‌خداوند من وخداوند شماست، « **فاعبدوه هذا صراطٌ مستقيم** (٦٤)» اورا پرستید که راه راست اینست.

« **فاختلف‌الاحزاب من بينهم** »مختلف سدند، جدا جدا گوی(٢) سپاهها از سان ترسایان ، « **فويل للذين ظلموا من عذاب يوم‌اليم**(٦٥)»بس ویل ایشانرا که ستم کردند برخویشتن ، از عذاب روزی درد نمای.

« **هل ينظرون الا الساعة** » ، چه چشم دارند ، مگررستاخیز را ، « **اَن تأتيهم بغتةً** » ، که بایشان‌آید نا گاه ، « **و هم لايشعرون** (٦٦)» و ایشان نمیدانند [که‌خواهد بود] .

النوبة الثانية

قوله تعالى : ـ « اهم يقسمون رحمة ربك » ، يعنى النبوة والرسالة ، قال **مقاتل** : معناه: اىايديهم مفاتيح الرسالة ، فيضعونها حيث يشآؤن ، این آیت جواب ایشانست که گفتند : «لولانزّل هذالقرآن على رجل من‌القريتين عظيم » میگوید کلید رسالت و نبوت بدست ایشانست تا آنجا نهند که خود خواهند؟. آنگه گفت : « نحن قسمنا بينهم معيشتهم ، فى‌الحيوةالدنيا » ، فجعلنا هذا غنياً و هذا فقيراً و هذا مالكاً و هذا مملوكاً ، فكما فضّلنا بعضهم على بعض فى‌الرزق كما شئنا ، كذلك اصطفينا بالرسالة من شئنا ، قسمت معیشت و رزق بندگان در دنیا با ایشان نگذاشتیم و با اختیار ایشان نیفکندیم ، که‌خود کردیم ، بعلم وحکمت خویش ، یکی توانگر ، یکی درویش ، یکی مالک ، یکی مملوك. چون قسمت معیشت و رزق باختیار ایشان نیست کرامت نبوت و رسالت اولی ترکه باختیار ایشان نبود ، حکمت اقتضاء آن کرد که در معیشت و رزق ، بعضی را بر بعضی افزونی دادیم ، چنانک خواستیم،

١ ـ در نسخه ح : شدند ٢ ـ درنسخهٔ ح اختلاف‌گویان

و کسی‌را برحکم ما اعتراض نه، همچنان قومی‌را برسالت ونبوت برگزبدیم بخواست خویش، و کسی‌را روی اعتراض نه. آنگه‌بیان کرد که نفاوت ارزاق ازبهرچیست؟ گفت: - «لیتّخذ بعضهم بعضاً سخریاً» این لام لام غرض گویند، ای - لیستخدم بعضهم بعضاً، فیسخر الاغنیاء باموالهم الفقرآء بالعمل فیکون بعضهم لبعض سبب المعاش، هذا بماله وهذا بعمله، فیلتئم قوام امر العالم، «ورحمة ربک» یعنی النبوة، «خیرٌ مما یجمعون» من المال، میفرماید توانگری نبوت، به است از توانگری مال، وآنکه توانگری مال دردست شما وباختیارشما نیست، کرامت نبوت وتوانگری رسالت اولیتر که در دست شما و باختیارشما نبود، و قیل معناه: «و رحمة ربک»، عباده بالایمان والاسلام، «خیر» من الاموال التی یجمعونها، مؤمنانرا ایمان واسلام به است از خواستهٔ دنیا که جمع میکنند، زیرا که خواستهٔ دنیا، اگر حلالست، حسابست، و اگرحرامست، عذابست، و قیل: «و رحمة ربک» یعنی الجنة، «خیر»، للمؤمنین، «مما یجمعون» یجمع الکفار من الاموال.

«ولولا ان یکون الناس امّةً واحدة»، ای - لولا قضاءالله السابق فی الخلق، ان یکونوا اغنیاء وفقراء، لجعلنا الکفار کلّهم اغنیاء، لیعلموا انه لاقیمة للدنیا، این هم جواب ایشانست که گفتند «لولا نزل هذاالقرآن علی رجل من القریتین عظیم» ایشان ظن چنان بردند که استحقاق نبوت و رسالت، بمال وخواستهٔ دنیاست. و تا مال نباشد، سزاواری نبوت نباشد.

رب العالمین وا ایشان نمود که این دنیا ومال دنیا محلی وقیمتی نیست، اگر نه حکم رفته و سابقهٔ ازل بودی که خلق باید که چون هم باشند بتوانگری و درویشی، ما این کافرانرا همه توانگر آفریدی وخانه‌های ایشان سیمین و زرین کردی، از خواری و ناچیزی دنیا.

و فی الخبر: لوکان الدنیا تزن عندالله جناح بعوضة ماسقی کافراً منها شربة ماء وعن **المستورد بن شدّاد** احد **بنی فهر** قال: کنت[1] فی الرکب الذین وقفوا مع **رسول‌الله** (ص) علی السخلة المیتة، فقال رسول‌الله: اترون هذه هانت علی اهلها

۱ - نسخهٔ ج ما کنت. و صحیح ضبط نسخه الف است

حين القوها، قالوا : من هوانها القوها . قال رسول الله : الدنيا اهون على الله من هذه على اهلها . وقال الرحمن . معنى الاية لولا ان يكون الناس امة واحدة مجتمعين على الكفر و على اختيار الدنيا على الاخرة ، « لجعلنا لمن يكفر بالرحمن لبيوتهم سقفاً من فضة » وذلك ، لهوان الدنيا على الله . قرء ابن كثير و ابو عمرو سَقْفاً بفتح السين وسكون القاف على الواحد و معناه الجمع ، كقوله : « فخرّ عليهم السقف من فوقهم » و قرء الاخرون سُقُفاً بضم السين والقاف على الجمع ، و هى جمع السقف مثل رُهُن و رهن وقيل : هى جمع السقف وقيل : هى جمع الجمع سقف وسقوف وسُقُف وقيل: سقيفه وسقائف وسقف،

« ومعارج » اى ـ مصاعد ومراقى وقُرء : معاريج وهما لغتان ، واحدهما : معراج مثل مفتاح و مفاتح و مفاتيح .

« عليها يظهرون » اى ـ يعلون و يرتقون ، يقال : ذهبت على السطح اذا علوته ، قال النابغة :

بلغنا السما في مجدنا وعلونا و انا لنرجو فوق ذلك مظهراً

اى : مصعداً ، اى : جعلنا معارج من فضة عليها يعلون .

« ولبيوتهم ابواباً و سرراً من فضة عليها يتّكئون » ، يجلسون وينامون .

« وزخرفاً » الزخرف فى اللغة ، الزينه ، قال الله عزوجل :

« حتى اذا اخذت الارض زخرفها» وقال : «زخرف القول غروراً »والمزخرف المزين والمراد به هاهنا الذهب وهو معطوف على محل « من فضة » ، يعنى سقفاً من فضة وزخرف اى: ذهب . وقيل: معنى الايه : لو فعلنا ذلك بالكفار، لافتتن بهم غيرهم و توهّموا ان ذلك لفضيله فى الكفار فيكفرون ويكونون فى الكفر امه واحدة . قوله: ـ « و ان كلّ ذلك لما متاع الحيوه الدنيا » . قرء عاصم و حمزة: لما بالتشديد بمعنى الا اى : وما كل ذلك الا متاع الحيوة الدنيا وقرء الباقون لما بالتخفيف. والوجه انّ ، ان على هذا هى المخففة من الثقيلة ، و زائده ، والتقدير: و ان كل ذلك لمتاع الحيوة الدنيا ، يزول و يذهب، « و الاخره عندربك للمتقين » اى ثواب الاخرة خير للمتقين . وقيل معناه: والجنة عند ربك للمتقين خاصة .

روى ان عمر كان يقول : لوان رجلاً هرب من رزقه لاتبعه حتى يدركه

کما ان الموت یدرك من هرب منه ، له اجل هوبالغه واثرهو واطئه و رزق هوآ کله وحتف هو قاتله ، فاتقوا الله واجملوا فی الطلب ولا یحملنّکم استبطاء شیئی من الرزق ان تطلبوه بمعصیة‌الله فان الله عز و جل لا یُنال ما عنده الابطاعته ولن یدرك ما عنده بمعصیته ، فاتقوا الله و اجملوا فی‌الطلب .

«و من یعشُ» ، ای : یعرض‌عن ذکر الرحمن فلم یخف عتابه ولم‌یرج‌ثوابه، تقول عشوت الی کذا ، ای :ملت الیه وعشوت عنه ، ای : ملت عنه کماتقول ، عدلت الی‌فلان و عدلت عنه .

و قرء **ابن عباس** : و من یعشَ بفتح‌الشین ای یعم یقال عشی یعشی عشیً اذاعمی، فهواعشی‌واسراة عشواء وقیل :عن‌ذکر الرحمن ، ای: عن‌معرفته وطاعته لانه لایذکره الا من عرفه واطاعه . و قیل یحتمل ان المراد به ، من نزل فیهم قوله : - « واذاقیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا وماالرحمن » نظر الایة قوله : - «الذین کانت اعینهم فی‌غطاءٍ عن ذکری »

«نقیّض له شیطاناً »ای - نهییٌ له و نسبب له شیطاناً و نضمه الیه ونسلطه علیه « فهوله قرین » لایفارقه یزین له العمی و یخیل الیه انه علی الهدی . و قیل ذلک فی‌القیامة یقرن کل‌انسی بالشیطان الذی کان یدعوه ، قرء **یعقوب وحماد** عن **عاصم** یقیض لهٗ بالیای علی‌ضمیرالرحمن و قرء الباقون : نقیض بالنون علی اخبارالله تعالی عن نفسه بالتقییض. «وانهم» یعنی‌**الشیاطین** « لیصدونهم عن‌السبیل » ای : یصدون الکافرون عن‌الاسلام و یمنعونهم‌علی‌الهدی«ویحسبون انفسهم‌مهتدون» ای یحسب‌الکفار انهم علی هدی‌و انهم محقون فی قولهم و عملهم . « حتی اذاجائنا » قرء **اهل‌العراق** غیر **ابی بکر**علی‌الواحد یعنون‌الکافروقرء الاخرون جائانا علی‌التثنیه - یعنون الکافرو قرینه جعلا فی سلسلة واحدة ، فقال الکافر لقرینه « یالیت بینی و بینک بعدالمشرقین » ای : بعد مابین المشرق والمغرب فغلب اسم احدهما علی‌الاخر کما یقال للشمس و القمر ، القمران **ولابی بکر و عمر العمران** ، « فبئس القرین »کنت فی‌الدنیا **وقیل** « بئس‌القرین» انت‌فی‌النار قال **ابوسعید‌الخدری** اذا بعث الکفار،زوّج کل واحد منهم بقرینه من الشیاطین فلایفارقه حتی‌یصیر الی النار « ولن ینفعکم الیوم

اذ ظلمتم» اشرکتم فی الدنیا «انکم فی العذاب مشترکون» ای - لن ینفعکم الیوم اشتراککم فی العذاب ، این سخن جواب آنکس است که بدی میکند ومیگوید که این نه همه من میکنم که دیگران نیز می کنند، یعنی که اشتراك درعذاب، شمارا سودندارد ودرعذاب تخفیف نیارد که در دوزخ ، تأسی و تسلی بیکدیگر نبود ، هر کسی بخود مشغول بود و درعذاب خود گرفتار .

و قال **مقاتل** معناه لن ینفعکم الاعتذار والندم الیوم لانکم انتم وقرناؤکم مشترکون الیوم فی العذاب کما کنتم فی الدنیا مشترکین فی الکفر ، عذر و پشیمانی امروز شما را سود ندارد که شما امروز باقرناء خویش درعذاب مشترك خواهید بود، چنانکه در دنیا درکفر مشترك بودید.

« افانت تسمع الصم او تهدی العمی ومن کان فی ضلال مبین» . هذا خطاب للنبی (ص) ای - لا یضیق صدرك فان من سبق علم الله بکفره لا یسمع ولا یهتدی . «فاما نذهبن بك» بان نمیتك قبل ان نعذبهم ، «فانا منهم منتقمون » بالقتل بعدك .

« او نرینك» فی حیوتك « الذی وعدناهم من العذاب فانّا علیهم مقتدرون» متی شئنا عذبناهم واراد به مشرکی **مکة** انتقم منهم **یوم بدر** . هذا قول اکثر المفسرین وقال **الحسن وقتاده** عنی به اهل الاسلام من امّة **محمد**، وقد کان بعد **النبی** نقمة شدیده فی امته ، فاکرم الله نبیه وذهب به ولم یرفی امته الاالذی تقرعینه به وابقی النقمة بعده. و روی ان النبی اُری مایصیب امته بعده فماروُی ضاحکاً منبسماً حتی قبضه الله .

« فاستمسك بالذی اوحی الیك» ای - تمسك بالقرآن و اتله حق تلاوته و امتثل او امره ، و اجتنب نواهیه ، « انك علی صراط مستقیم » ای - علی الدین الذی لاعوج له و «انه» یعنی قرآن «لذکر لك » ای شرف لك ولقومك **قریش** ،نظیره : « لقد انزلنا الیکم کتاباً فیه ذکرکم » ای شرفکم « وسوف تسئلون » عن حقه و اداء شکره

روی **الضحاك عن ابن عباس**: ان **النبی** (ص) اذاسئل : لمن هذا الامر بعدك لم یخبر بشیءٍ حتی نزلت هذه الایه و کان بعد ذلك اذا(۱) قال: **لقریش** . وعن **ابن عمر** قال

۱ - در هردونسخه چنین است و ط در اصل چنین بوده اذا سئل قال لقریش .

قال **رسول‌الله** لایزال هذاالامر فی **قریش** مابقی اثنان. وقال ان هذا الامر فی **قریش** لایعادیهم احد الااکبّه‌الله علی وجهه ما اقاموا‌الدین وقال (ص) من یرد هوان **قریش** اهانه‌الله. وقال **مجاهد** : القوم هم **العرب فالقرآن** لهم‌شرف اذ نزل بلغتهم‌ثم **یختص** بذلک الشرف ،الاخص فالاخص من **العرب** حتی یکون الاکثر **لقریش ولبنی هاشم**. وعن **ابی بردة** قال قال **رسول‌الله** الامراء من **قریش** لی علیهم حق ولهم علیکم حق ماحکموا ، فعدلوا. واسترحموا، فرحموا. وعاهدوا، فوفوا ، فمن‌لم‌یفعل ذلک ، فعلیه لعنة‌الله والملائکة والناس اجمعین.

«وسئل من‌ارسلنا من‌قبلک من رسلنا» ، لهذاالکلام وجهان ، احدهما ان الله عزوجل جمع رسله لیلة اسری برسوله فی مسجد بیت المقدس فاذّن جبرئیل ثم اقام وقال یامحمد : تقدم فصل بهم فتقدم وصلی بهم فلمافرغ من الصلوة قال له جبرئیل « سل» یامحمد « من‌ارسلنا من قبلک من رسلنا اجعلنا من‌دون الرحمن آلهة‌یعبدون» فقال **رسول‌الله** (ص) لا اسئل قد اکتفیت و هذاقول **الزهری** و **سعید بن جبیر** و **ابن زید** قالوا : جمع له الرسل لیلة اسری به و امران یسئلهم فلم بشکّ و لم یسئل وهذه الایة عدّت مکیة لان **رسول‌الله** (ص) لم یکن هاجراً لیلتئذ بعدو کل مانزل من **القرآن** بعد مهاجرة **رسول‌الله بمکة** فی عمرة القضاء و فی‌الفتح فی‌اسفاره فانه یعد مدنیّة والوجه‌الثانی: وسئل من‌ارسلنا الیهم من‌قبلک رسولاً من رسلنا ، یعنی سل مؤمنی اهل الکتاب الذین ارسلنا الیهم الانبیاء هل جائتهم الرسل الا بالتوحید والمراد بالسئوال ، التقریر لمشرکی**قریش** انه لم‌یأت رسول ولا کتاب‌بعباده غیر **الله** عز وجل.

« ولقد ارسلنا موسی بآیاتنا الی‌فرعون وملائه فقال انی‌رسول رب‌العالمین» آیاته العصاء و الیدالبیضاء « فلما جائهم بآیاتنا اذاهم منها یضحکون» استهزؤا بها و قالوا انها سحر و تخیل و هذا تسلیة **للنبی** (ص) « و ما نریهم آیة الاهی اکبر من اختها » این آنستکه پارسان گویند که همه از یکدیگر نیکوتر ، همه از یکدیگر بهتر و مهتر ، اکبر من اختها ای - قرینها و صاحبتها التی کانت قبلها « و اخذناهم بالعذاب » یعنی بالسنین ونقص من الثمرات و الطوفان والجراد والقمل

و الضفادع والدم والطمس فكانت هذه دلالات لموسی و عـذابـاً لهم و کانت کل واحدة اکبرمن التی قبلها « لعلهم یرجعون » عن کفرهم «وقالوا» **لموسى** لماعاينوا العذاب ، «یاايهاالساحر» يا ايهاالعالم الکامل الحاذق و انما قالواهذا توقیراً وتعظیماً له لان‌السحرعندهم کان علماً عظیما وصفة ممدوحة « اُدع لنا ربک بما عهد عندك » ای ـ بما اخبرتنا عن عهده الیک ، انّا ان آمنّا کشف عنا العذاب‌فسله‌بکشف العذاب‌عنا « اننا لمهتدون » مؤمنون ، فدعا **موسى** فکشف عنهم العذاب فلم یؤمنوا فذالک‌قوله عزوجل:« فلما کشفنا عنهم العذاب اذا هم ینکثون » ای ینقضون عهدهم ویصرّون علی کفرهم .

« و نادی فرعون فی قومه » چون **موسى** دعـا کرد و رب العزة بدعـاء وی عذاب از **قبطیان** باز برد ، **فرعون** برسید که ایشان **بموسى** ایمان‌آرندهمه را جمع کرد و ملک خود و قوت خود فرا یـاد ایشان داد و ضعف **موسى** فرا نمود تابپندارند که کشف عذاب بدعاء **موسى** بود که اگر بدعاء وی بودی و او بدعوی صادق بودی ، ملک وی را بودی و دعاء ازبهرخود کردی تاآن لثغه که برزبان وی است زائل گشتی، گفت:« الیس لی ملک مصر وهذه الانهار تجری من تحتی » نه ملک زمین **مصر** مرا است و اینک جویهای **نیل** زیرقصرمن و دربوستان وُرزان من میرود بفرمان من ، وآن جویهای **نیل** سیصد و سصت بودند ، اصل‌آن ومعظم آن چهارند :

یکی نهر **ملک** ، دیگری نهر **طولون** سوم نهر **دمیاط** ، چهارم **طنیس** « افلاتبصرون ام » سخن اینجا تمام است یعنی افلا تبصرون ام تبصرون ، نمی‌بینند یامی‌بینند آنگه گفت : « انا خیر من هذا الذی هو مهین » و قیل معناه افلا تبصرون شده ملکی و عجز **موسى** . ثم قال : ام انا خیرٌ بل انـا خیر من هذ الذی هومهین ای : فقیر لاحشم معه «ولایکادیُبین »ای ـ لایکاد یفصح بکلامه للثغةالتی فی‌لسانه، کان **موسى**(ع) بلیغاً فصیحاً وکانت علیه حلاوة و مهابة و ملاحة غیر ان لسانه کانت به عقدة فلما قال : « و احلل عقدة من لسانی » قیل لـه « اوتیت سئولک » فبقیت منها لثغه . **فرعون** خود را فضل نهاد بر**موسى** و گفت طاعت من اولیتر

که مرا ملک است و فرمان وحشم من برم، ازاین **موسی** حقیر ضعیف و درویش که او را نه حشم است ونه مال وته معیشت که بدان زیش کند و نه فصاحتی که بیان سخن کند.

« فلولا القی علیه » ان کان صادقاً « اساوة من ذهب » جمع‌الاسورة و هی جمع‌الجمع قرء **حفص** و **یعقوب** اسورة وهی جمع سوار قال **مجاهد** «کانوا اذا سوّدوا رجلاً سوروه‌بسوار وطوقوه بطوق من‌ذهب یکون ذلک دلالة لسیادته وعلامةلریاسته فقال **فرعون** هلّا القی رب **موسی** علیه اسوره من‌ذهب ان کان سیداً یجب طاعته «اوجاء معه الملئکة مقترنین» متتابعین یقارن بعضهم بعضا یشهدون له بصدقه ویعینونه علی امره قال‌الله تعالی « واستخف قومه فاطاعوه » ، ای استخف **فرعون** قومه **القبط** یعنی وجدهم جهالاً واستخف عقولهم وقبل طلب منهم‌الخفة فی‌الطاعة وهی‌الاسراع الیها فاطاعوه یقال‌اخف الی کذا‌ای اسرع الیه واستخفه غیره دعاه الی‌ذالک ، ای : واستخفهم بهذاالکلام المزحزف«فاطاعوه انهم کانوا قوماً فاسقین» خارجین عن دین‌الله.

«فلما آسفونا» ای اغضبونا والاسف‌اسدالغضب، «انتقمنا منهم»، ای‌احللنا بهم النقمه والعذاب « فاغرقناهم اجمعین » .

« فجعلناهم سلفاً » قرأ **حمزة** و **الکسائی** سلفا بضم‌السین واللام جمع سلیف‌من سلف ای تقدم وقرأ الباقون سلفا بفتح السین واللام علی جمع السالف مثل حارس وحرس‌وخادم‌وخدم وراصدورصدوهم‌الماضون المتقدمون من‌الامم، و المعنی،جعلناهم متقدمین لیتعظ بهم‌الاخرون «ومثلاً للاخرین » ای‌عبرة وعظة. وقیل سلفا لکفارهذه الامة الی‌النار ای مقدمة کفار هذه الامة الی النار « و مثلاً للاخرین » ای یضرب بهم‌الامثال فیما بینهم.

«ولما ضرب‌ابن‌مریم‌مثلاً » مفسران اندرین آیت‌مختلف‌القول‌اندبرسه گروه: قومی گفتند الضارب للمثل **عبدالله بن الزبعری** کان من مرده **قریش** قبل ان یسلم این مثل **عبدالله الزبعری** زدکه آمد **برسول خدا** صلوات الله وسلامه علیه گفت تو میگوئی انکم وماتعبدون من‌دون‌الله حصب جهنم شما وهرچه فزود از **الله** می‌پرستند (**عیسی**)هیزم دوزخ است و تو میگوئی **عیسی** برادرسست و پیغامبرخدای.چون

وی‌چنین گفت، **مصطفی** صلی‌الله‌والسلام (ص) خاموش گشت‌منتظر وحی تاازحق‌جواب چه آید **عبدالله الزبعری** گفت **خصمته** و **اللات** و **العزی**، **قریش** که حاضربودند دست زدند وخنده درگرفتند وازتصدیق برگشتند. اینست که **رب‌العالمین** فرمود «اذا قومک» یعنی **قریشاً** «منه یصدون» ای یضجون و یصیحون و یضحکون و قیل یعرضون عن‌القرآن وعن‌التصدیق.

«وقالواءَ آلهتنا خیر ام هو» گفتند این خدایان ما بهتر یا **عیسی** اگر **عیسی** بآتش شاید بتان، هم شاید. قول دوم آنست که این مثل مشرکان زدند ایشان که ملائکه را دختران گفتند یعنی اذا جازان یکون **عیسی** ابن‌الله، جازان تکون الملئکة بنات‌الله. باین‌قول، «اذا قومک منه یصدون» مؤمنان‌اند که این‌سخن برایشان صعب آمد از آن برگشتند و دیگران را ازآن برگردانیدند قال **قتادة**: یصدون ای یخرجون وقال **القرظی**: یضجرون. قول سوم آنست که‌الضارب للمثل هوالله عزوجل این مثل آنست که‌الله زددرقرآن که «انّ مثل **عیسی عندالله** کمثل **آدم**». مثل **عیسی** بنزدیک **الله** چون مثل **آدم است آدم** را بیافرید ازخاک‌بی‌پدر وبی مادر، **عیسی** را بیافرید از باد بی‌پدر. در تخلیف بنزدیک الله درقدرت اوهردو یکی‌اند. چون این آیت فرو آمد کافران گفتند **محمد** می‌خواهد که ما او را خدای خوانیم و او را برستیم چنانک ترسایان **عیسی** رابرستیدند: باین قول «اذا قومک منه یصدون» مشرکان **قریش**‌اند که ازضرب مثل برمیگشتند ومی‌خندیدند «و قالواءَ آلهتنا خیرام هو»، یعنون **محمداً** خدایان ما به‌اندپرستیدن‌را یا **محمد** یعنی که خدایان خود فرونگذاریم و اورا پرستیم، «یصدون» بضم‌صاد قرائت **نافع** و **ابن عامر** و **کسائی** است و باقی بکسر صاد خوانند همالغتان مثل یعرِشون ویعرشون «ماضربوه لک الاجدلاً» ای انهم قد علموا انک لاتریدمنهم ان ینزلوک منزلة المسیح وماقالوا هذا القول الّاجدلاً» ای خصومة بالباطل وعلی‌القول الاول‌ماضربوا هذاالمثل لک الاجدلا بالباطل لانهم علموا ان المراد من قوله «انکم و ماتعبدون من‌دون‌الله حصب جهنم» هؤلاءالاصنام دون **عیسی** (ع) «بل هم قوم خصمون» حاذقون‌فی‌الخصومه. عن **ابی امامة** قال‌قال رسول‌الله (ص) ماضل قوم بعد هدی کانوا علیه، الااوتوا الجدل ثم‌قرأ «ما ضربوه لک الاجدلاً»

بل هم قوم خصمون» ثم ذکر **عیسی** علیه السلام فقال:

«ان هوالاعبد انعمنا علیه » بالتقوی « وجعلناه مثلاً » ای آیة وعبرة **لبنی اسرائیل** یعرفون قدرة الله علی ما یشاء حیث خلقه من غیر اب « و لونشاء لجعلنا منکم ملائکة» ای لونشاء لاهلکناکم وجعلنا بدلکم و مکانکم ملائکة «فی‌الارض یخلفون» یکونون خلفاء منکم یعمرون الارض ویعبدونی و یطیعونی. وقیل یخلفون ای یخلف بعضهم بعضاً وقیل معنی‌الایة: لونشاء لجعلنا من‌الانس ملائکةو ان لم تجر العادة کما خلقنا **عیسی** من‌غیر اب وانه لعلم للساعه ای ان **عیسی** نزوله‌من اسراط الساعة یُعلم بنزوله، قربها وثبوتها وقیل ان **عیسی** کان یحیی الموتی‌فعُلم‌به الساعة والبعث و قراء **ابن عباس** و **ابوهریرة** و انه لعَلَمٌ للساعة بفتح العین و اللام ای علامة و امارة للساعة «فلاتمترن‌بها» یعنی اذ انزل فلاتشکن فی قیامها .یقولها **لقریش** قال **النبی** صلی‌الله علیه واله سلم لیوشکن‌ان ینزل فیکم **ابن مریم** حکما عدلاً یکسر الصلیب و یقتل الخنزیر و یضع الجزیة و یهلک فی زمانه الملک کلها، الا الاسلام.

ویروی انه ینزل علی‌ثنیة **بالارض المقدسة** یقال لها **افیق** و علیه ممصر ان یعنی‌ثوبین مصبوغین بالصفرة وشعرراسه دهین وبیده حربة یقتل بهاالدجال فیاتی **بیت‌المقدس** والناس فی‌صلوه العصر و الامام یؤمّ بهم فیتاخرالامام فیتقدمه**عیسی** و یصلی‌خلفه علی شریعة **محمد** (ص) ثم یقتل الخنازیرو یکسر الصلیب و یخرب‌البیع والکنائس و یقتل **النصاری** الّامن آمن به . و قال **الحسن** و جماعة و انه یعنی و ان **القرآن** لعلم للساعة یعلمکم قیامها ویخبرکم‌باحوالها واهوالها «فلاتمترن بها» ای لاتشکن فیها قال **ابن‌عباس** ای لا تکذبوابها « و اتبعونی» القول هاهنا مضمر ای قل یا **محمد** اتبعونی علی‌التوحید «هذا صراط مستقیم» ای هذا دین قیم و **قال‌الحسن** هذا**القرآن** صراطه الی‌الجنة مستقیم .

«ولا یصدنّکم‌الشیطان» عن‌الایمان بالساعةو**القرآن** « انه‌لکم عدو مبین » ظاهرالعداوة « و لما جاء عیسی بالبینات » ای بالحجج و المعجزات « قال قد جئتکم بالحکمة» ای‌بالنبوة وقیل **بالانجیل**«ولابیّن لکم بعض‌الذی تختلفون فیه » من احکام **التوریة** قال **قتاده** یعنی اختلاف الفرق‌الذین تحزبوا علی امر **عیسی** و قیل: لایبین

لکم ما کان بینکم من الاختلاف فی الدین قال. **الزجّاج** الذی جاء به **عیسی** فی **الانجیل** انما هو بعض الذی اختلفوا فیه و بین لهم فی غیر **الانجیل** ما احتا جوا الیه« فاتقوا الله و اطیعونِ ان الله هو ربی و ربکم» خالقی ورازقی و انا عبد مخلوق محتاج الی الرزق «فاعبدونِ هذا صراط مستقیم، فاختلف الاحزاب من بینهم »ای فیمابینهم وهم احزاب **النصاری** تحزبوا فی **عیسی** ثلث فرق **الملکائیة و النسطوریة و الیعقوبیة** « فویل للذین ظلموا » ای قالوا فی **عیسی** ما کفروا به «من عذاب یوم الیم» العذاب.

« هل ینظرون » ای ینتظرون « الا الساعة » یعنی انها تاتیهم لا محالة، فکانهم ینتظرونها، یعنی القاعدین عن الایمان « ان تأتیهم بغتةً » فجأةً « و هم لایشعرون » بمجیئها.

النوبة الثالثة

قوله: «اهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا »**صنادید قریش** ازسرسبکباری و طیبنی میگفتند که از همه عالم کلاه نبوت و افسر رسالت بر یتیم **بوطالب** نهادند اگر این حدیث راست بودی و این پیغام درست، پیغام رسان **ولید مغیره** بودی سرور **قریش** وعظیم **مکه**، یا **بومسعود ثقفی** سید **ثقیف** وعظیم **طائف**. ایشان چنین میگویند و منادی عزت ندا میکند که « نحن قسمنا » ما آنرا که نخواهیم در مفازهٔ تحیر همی رانیم و آنرا که خواهیم بسلسلهٔ لطف بدرگاه میکشیم، یکی را بهر لحظه در منازل درجات بدست ترقی جلوهٔ میکنیم و آنرا که نخواهیم هر ساعتی سرنگونتر همی داریم. « نحن قسمنا » قسمت ما چنین است و حکم ما اینست.

شهریست بزرگ و من بدو درمیرم تا خود زنم و خود کشم و خود گیرم

فرمان آمد: که ای **جبرئیل** بآن روضهٔ رضارو و **رخش** فضل را برگستوان عنایت، برنه، **یتیم بوطالب** را بحضرت آر، عنان **براق** دولت اودرشاخ **سدرة** بند، ما میخواهیم که ازخزانهٔ غیب، اورا خلعتها روان کنیم، گفتند جلوه گری فرزند باعلی علیین وخواری مادراسفل السافلین چیست؟ خطاب آمد که: « نحن قسمنا» برقسمت ما اعتراض نیست و کس را روی سؤال نیست « لایُسئل عما یفعل و هم یُسئلون »

نوح پیغامبر بدرجات علی، جنات‌مأوی ،میان‌نعیم وفوزمقیم شادان ونازان وجگر گوشهٔ نوح در درکات سفلی میان آتش عقوبت و خطیئهٔ سوزان و گدازان چیست؟ « نحن قسمنا » قسمت الهی را مردّ نیست و حکمی که در ازل کرد آنرا تغییر و تبدیل نیست. « ما یُبدل‌القول لدیّ » . **ابلیس** مهجوررا ازآتش بیافرید ودر **سدرهٔ منتهی** او را جای داد و مقربان حضرت بطالب علمی بروی فرستاد و صدهزار سال او را برمقام خدمت بداشت آنگه زنار لعنت برمیان او بست ، **آدم** خاکی را ازخاک تیره برکشید و نا کرده خدمت، تاج کرامت و اصطفاء برفرق وی نهاد ، گفتند این عز ومنقبت **آدم** ازکجا و آن ذل و نومیدی **ابلیس**چرا ، گفت « نحن قسمنا » برقسمت ما چون و چرا نیست و هر که چون و چرا گوید او را بر درگاه ما بار نیست . او جل جلاله چون ازکسی اعراض کرد جراحتی است که هیچ علاج نپذیردوچون برکسی اقبال کرد از خاک خانهٔ او همهٔ گدایان عالم توانگر گردند.

توانگران دو گروهند : توانگران مال وتوانگران حال . توانگران مال بمال مینازند و توانگران حال با « نحن قسمنا »میسازند و اگر ازاین باریکترخواهی توانگران حال دو گروهند : گروهی‌را دیده برقسمت قسام آمد ، بهرچه یافتند رضا دادند و قانع گشتند ، گروهی دیده بر « نحن » آمد « قسمنا » ندیدند از شهود قسام نپرداختند ، هردو کون برایشان جلوه کردند درآن‌ناویختند ، برسنت **سیدالمرسلین و خاتم‌النبیین** راست رفتند وبر سیرت وی که « مازادالبصر وما طغی » ، پی بردند لاجرم امروز مفتاح در رشاد گشتند و مصباح سرای سداد وفردا ایشانرا آن ساختند که : لاعین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر. **بوبکر رضی** شیخ **شام** وقتی در بادیه‌ای بود بتجرید و درالله زارید و گفت : الهی از آن حقیقت خرد که مرا دادی بهرهٔ من بر دل من چیزی آشکارا کن تا جان من بیاساید ، دری از آن حقایق قربت بروی گشادند زاری بوی افتاد نزدیک بود که تباه گشتید . گفت : الهی‌بپوش که من طاقت آن ندارم ، آنرا بپوسیدند **شیخ‌الاسلام انصاری** گفت نهان کردن غیب و پوسدن حقایق آن از **الله** تعالی رحمت است که آن در این جهان نگنجد. هرچه از آن آشکارا شود یا آن بود که آنکس را در وقت ببرند ، یا عقل

وی طاقت آن ندارد ، احوال و رسوم وی متغیر شود غیب و حقیقت نهان به تـا در سرای غیب و حقیقت برسر آن شوی، که این دنیا سرای بهانه است وزندان اندوه تا روزی که این مدت بسرآید و این قوت مقدر خورده آید و در غیب باز شود .

ای درویش، بس نماند که این شب محنت بسرآید واین قوت مقدر خورده آید ودر حقایق وغیب باز شود. ای درویش، بس نماند که این شب محنت بسرآید و صبح کرامت از مشرق قربت برآید، اشخاص پیروزی بدرآید ، ظلمت فرقت را نور وصلت با برآید ، گبر چنانکه تو خواهی چنان برآید. بس نماند که آنچه خبر است عیان شود ، آرزوها نقد و زیادت بیکران شود. دعت علایق از دامن حقایق رهان شود ، قصهٔ آب و گل نهان سود و دوست ازلی عیان شود ، دیده و دل و جان هرسه بدو نگران سود. « من یعس عن ذکرالرحمن نقیّض له شیطاناً فهو له قرین » من لم یعرف قدرالخلوة مع‌الله فحاد عن ذکره واخلد الی خواطره‌الردیئة، قیض‌الله له من یشغله عن‌الله. هر که قدر خلوت باحق نداند ازذکر او بازماند و هر که ازذکر او بازماند ، حلاوت ایمان ازکجا یابد. لاجرم بجای ذکر **رحمن** وساوس **شیطان** نشنود و هواجس نفس بیند و هر که بربی **شیطان** رود و هواء نفس پرستد قدر ذکر **الله** چه داند و از درد دین چه خبر دارد ، **بلال** سوخته باید و **سلمان** ریخته و **معاذ** کوفته تا حدیث درد دین و انس ذکر، با تو بگویند.

از این مشتی ریاست جوی رعنا هیچ نگشاید
مسلمـانی زسلمان جوی و درد دین زبو دردا

اگر **بلال است** از تیمارمسلمانی بیمارونحیف گشته ، و **ومعاذ** است سراپردهٔ عشق درصحرای درد نایافت، زده که : تعالوا نؤمن ساعةً . ، و**رسلمان** است جان ودل خویس غریب وار از اندوه دین و درد اسلام بگداخته سر در سرّ خود گم کرده ، از وله و تحیر بدان جای رسیده که بدر**مسجد رسول** (ص) برگذشت از خود چنان بیخود گشته و درمذکورچنان مستغرق شده که سلام بر**رسول** فراموش کرد ، جلال وعظمت مرسل بجان و دل وی چنان تاختن آورده که جای سلامی بررسول نگذاشته .
مصراع: یعلم الله گرهمی دانم نگارا شب ز روز.

چون برگذشت و سلام نکرد **مصطفی** (ص) تیز دروی نگریست دل ویرا دید ، چون کشتی دربحر غیب افکنده ، باد جلال ازمهب تجلی خاسته ، کشتی بشکسته و **سلمان** سرگشته. زبان سلمان بزیارت دل رفته ، دل درجان آویخته ، جان درحق گریخته. **مصطفی** (ص) دانست که سلمان از خود رهاشده وسرغش از روزن دل بعالم ملکوت پرواز کرده. ای جوانمرد ، کار آن مرغ دارد. قفس که دراومرغ نبود بچه شاید. گفته اند قفس ، قالب است و امانت مرغ ، پراو عشق ، پرواز او ارادت ، افق اوغیب ، منزل او درد ، استقبال از راه اتیته هرولة . هرگه که این مرغ امانت از این قفس بشریت بر افق غیب پرواز کند ، کروبیان عالم قدس دستها بدیدهٔ خویش باز نهند ، تا برق این جمال دیده های ایشان نرباید. **مصطفی** (ص) هرچند که از احوال **سلمان** باخبربود غیرتی برصحرای سینهٔ وی گذرکرد گفت : ای **سلمان** می برگذری وسلام می‌نکنی ، **سلمان** جواب نداد ، **رسول** فرمود ای **سلمان** آخر نه من راهت نمودم نه بشفاعت من همی امید داری ، **سلمان**هم جواب نداد ، سرّ**سلمان** آن ساعت درالله زارید که الهی یا زبانی بـازده تا جواب دهم یا جوابی از بهر من بازده. **جبرئیل** آن ساعت از هواء قدرت بشتاب درآمد **رسول** فرمود : ای **جبرئیل** امروز بشتاب‌آمدی ، گفت آری که **سلمان** درغرقاب است. ای **محمد** الله ترا سلام میکند میفرماید که با **سلمان** میگوئی نه راهت من‌نمودم؟ ترا راه که‌نمود ؟ میگوئی نه امید بشفاعت من داری ؟ درکل عالم کرا زهرهٔ شفاعت بود با دستوری‌من نباشد؟ ای **محمد** تو بر طور نبودی آنروز کـه ما ندا کردیم آن ذرهٔ **سلمان** در میان ذره‌ها متواری ، خیمهٔ عشق برصحرا زد وغیرت ارنی استقبال کرد ، که یا **موسی** تو پنداری که دراین مملکت ، عاشق خود توئی ، درنگر باین‌خاك طور ، تا در زیر هرذره‌ای ، عاشقی بینی ایستاده ومیگوید : ارنی ارنی ، قال **النبی** (ص) : من ارادان ینظر الی عبد نوّرالله قلبه ، فلینظر الی **سلمان**.

۲ - النوبة الاولی

« **الاخلاّء یومئذ بعضهم لبعض عدوٌ** » ، دوستان همه‌آنروز یکدیگررا

دشمن باشند ، « **الّا المتقین** (۶۷) » مگر [گرویدگان] پرهیزندگان [**ازشرك**] .

« **یاعبادِ** » [ایشانرا گویند]: ای‌بندگان من ، « **لاخوفٌ علیکم‌الیوم ولا انتم تحزنون** (۶۸) » برشما نه بیم است امروز ونه اندوه .

« **الذین آمنوا بآیاتنا وکانوا مسلمین**(۶۹) » ای ایشان که بگرویدند ومسلمانان بودند . « **ادخلواالجنة** » در روید دربهشت ، « **انتم و ازواجکم** » شما و جفتان شما ، « **تُحبرون**(۷۰)» شما را شادان میدارند .

«**یُطاف‌علیهم**»بر[سرهای] ایشان‌میگردانند،«**بصحاف‌من‌ذهبٍ‌واکوابٍ**»، کاسهای زرین وآبلستهاء زرین ، « **وفیهاماتشتهیه** (۱) **الانفس** » ، ودرآن بهشت است هرچه دلها خواهد، « **و تلذالاعین** » ، وچشمها را خوش‌آید ، « **و انتم فیها خالدون**(۷۱) » و شما درآن جاویدان.

« **وتلك‌الجنة** » و آن بهشت آنست « **التی اورثتموها** » که شما را میراث دادند [ازناگرویدگان]، «**بما کنتم تعملون** (۷۲) » بآنچه میکردید [در دار دنیا از نیکوئی] .

« **لکم فیهافا کهةٌ کثیرةٌ** » شما راست در آن ، میوه‌های فراوان ، « **منهاتأکلون**(۷۳) » ازآن میخورید .

« **انالمجرمین فی عذاب‌جهنم خالدون**(۷۴) » ناگرویدگان در عذاب دوزخ جاویدان اند .

« **لایفتّرعنهم** » ، هیچ کم نکنند وسست از ایشان عذاب آن ، « **وهم‌فیه مبلسون**(۷۵)» و ایشان درآن عذاب اند فرومانده بیچاره ونومید وخوار .

« **وماظلمناهم** » وبرایشان‌ستم نکردیم،«**ولکن کانواهم‌الظالمین**(۷۶)» لکن ایشان ستمکاران بودند [برخود] .

« **ونادوا یامالكُ** » بآوازخوانند خازن دوزخ را **مالک** وگویند ، **لِیقض علینا ربک** » ، [ازخداوند خویش‌خواه] تا مرگ راند برما ، «**قال انکم ماکثون**(۷۷)» **مالک** ایشانر جواب دهد که ایدر خواهید بود .

---

۱ ـ در نسخهٔ ح . تشتهی

« لقدجئناکم بالحق » پیغام راست آوردیم بشما دردنیا ، **«ولکن‌اکثرکم للحق کارهون(۷۸)»** لکن بیشتر شما سخن راست را دشوار دار بودید وناخواه.

« ام ابرموا امرآ » یا ایشان کاری محکم [در مکر با رسول ما] میسازند فراهم ، **« فانا مبرمون(۷۹)»** ما نیز کاری محکم میسازیم فراهم.

« ام یحسبون انّا لانسمع سرّهم و نجویهم » یا می‌پندارند که ما نمی‌شنویم نهان ایشان دردلها ، وراز ایشان درزبانها ، **« بلی »** ، آری [میشنویم] ، **« ورسلنا لدیهم یکتبون (۸۰) »** و فرستادگان ما بنزدیک ایشان ، [کرد و گفت ایشان] می‌نویسند.

« قل ان کان للرحمن ولد » ، گوی (۱) اگر رحمن را فرزند بودی ، **« فانا اول العابدین(۸۱) »** من پیشین کسی بودمی که ننگ داشتمی از پرستش او.

« سبحان رب السموات والارض رب العرش » ، پاکی و بی عیبی خداوند آسمان وزمین را خداوند عرش ، **« عما یصفون (۸۲) »** ازآن صفتها [که آن دروغ زنان میگویند او را].

« فذرهم یخوضوا » ، گذار ایشانرا تا همان نابکار میکنند و میگویند **« ویلعبوا »** وببازی‌میزیند ، **« حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون (۸۳) »** تاآنگاه که بآنروز رسند که ایشانرا می وعده دهند.

« وهوالذی فی السماء الهٌ » ، اوست که در آسمان خدا اوست ، **« وفی الارض الهٌ »** و درزمین خدا، هم اوست ، **« و هوالحکیم العلیم » (۸۴) »** واوست آن راست کار راست دانش.

« تبارک الذی له ملک السموات و الارض » و برتر است و پاکتر وبزرگوارترآن خدای که اوراست پادشاهی هفت آسمان وهفت زمین **« ومابینهما »** وهرچه میان آن هردو ، **« وعنده علم الساعة »** و بنزدیک اوست روز رستاخیز ، **« و الیه تُرجعون(۸۵) »** وهمهٔ آفریده را با او خواهند برد.

« ولا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة » و نه پادشاهند ایشان

---

۱ - درنسخهٔ ح : مگر

که بخدای میخوانند ایشانرا فزود از او برشفاعت ایشانرا ، « **الا من شهد بالحق وهم یعلمون** (۸۶) » مگر کسی که گواهی دهد براستی[که الله یکی]وبدل میداند. « **و لئن سئلتهم من خلقهم** » ، و اگر پرسی ایشانرا ، که آفرید ایشانرا ؟ ، « **لیقولنّ الله** » ، ناچار گویند که **الله**. « **فانی یؤفکون** (۸۷) » پس ایشانرا ازحق چون برمیگردانند.

« **وقیله یارب** » ، [میپندارند که مانمی‌شنویم‌سخن‌رسول که] میگوید : یارب « **انّ هؤلاء قومٌ لایؤمنون** (۸۸) » ایشان گروهی اند پند نمیگروند . « **فاصفح عنهم** » ، فراگذار از ایشان ، « **وقل سَلام** » وگوی من از پاسخ نابکار گوی ، بیزارم « **فسوف یعلمون** (۸۹) » آری آگاه شوند.

النوبة الثانية

قوله : ـ « **الاخلاء** یومئذ بعضهم لبعض عدو » مفسران را در این آیت دو قولست : یک قول آنست که مراد باین، کفار و احزاب اند که روز قیامت همه از یکدیگر بیزار شوند و دشمن یکدیگر باشند ، همانست که جای دیگر فرمود : « ثم یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض ویلعن بعضکم بعضاً » روزقیامت بیکدیگر کافر شوید ویکدیگر را نفرین کنید.

قول دیگر آنست که : الا خلاء علی المعصیه فی الدنیا یوم القیمة بعضهم لبعض عدو « **الا المتقین** » ای ـ الا المتحابین فی‌الله علی طاعة الله . ایشان که در دنیا بر معصیت و بر مخالفت شریعه با یکدیگر دوستی گیرند و دمساز یکدیگر باشند ، فردا درقیامت ایشانرا از آن دوستی نفعی نباید بلکه دشمن یکدیگر شوند.

مجاهد گفت : اصحاب المعاصی متعادون یوم القیمة ، آنگه استثنا کرد گفت : « **الا المتقین** » مگر ایشان که از معصیت بپرهیزند و در دنیا از بهر خدا ، در طاعت خدا ، دوست یکدیگر باشند . آن دوستی بپیوندد ودر قیامت گسسته نشود.

قال **النبی** (ص): ان **الله** تعالی‌یقول **یوم‌القیمة** : این‌المتحابّون‌بجلالی، الیوم اظلهم فی ظلی یوم لاظل الا ظلی.

وفی روایة اخری : یقول الله تعالی المتحابّون فی جلالی لهم منابر من نور یغبطهم النبیون والشهدآء. وقال ابن عباس : اَحِبَّ لله وابغض لله ووال لله و عادلله ، فانه انما ینال ما عندالله بهذا ولن ینفع احدا ، کثرة صومه وصلاته وحجّه حتی یکون هکذا و قدصارالناس الیوم یحبون و یبغضون للدنیا ولن ینفع ذلک اهله ، ثم قراء : « الا خلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین » و قال علی (ع) فی هذه الایة : خلیلان مؤمنان و خلیلان کافران ، فمات احد المؤمنین فقال یا رب ان فلانا کان یأمرنی بطاعتک و طاعة رسولک ویأمرنی بالخیر و ینهانی عن الشر و یخبرنی انی ملاقیک ، یارب فلا تضلّنّه بعدی و اهده کما هدیتنی و اکرمه کما اکرمتنی ، فاذا مات خلیله المؤمن، جمع بینهما فیقول لیثن احدکما علی صاحبه فیقول نعم الأخ ونعم الخلیل ونعم الصاحب. قال ویموت احدالکافرین فیقول یا رب ان فلاناً کان ینهانی عن طاعتک وطاعة رسولک ویأمرنی بالشر وینهانی عن الخیر ویخبرنی انی غیر ملاقیک، فلاتهده بعدی واضلله کما اضللتنی واَهنه کما اهنتنی ، فاذامات خلیله الکافرجمع بینهما فیقول لیذمّ احدکما ،صاحبه ، فیقول بئس الاخ وبئس الخلیل وبئس الصاحب .ثم قرأ: « یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین »

« یا عبادی لاخوف » القول ها هنا مضمر یعنی یقول‌الله تعالی للمتقین : « یا عبادی » گفته اند در روز قیامت در وقت بعث که ربالعالمین خلق را زنده گرداند، همه ترسان و لرزان باشند ، جانها از فزع قیامت بجنبر گردن رسیده‌اند ، ندا آید که : « یا عبادی لاخوفٌ علیکم‌الیوم ولا انتم تحزنون » خلق همه امید دارند که‌این‌ندا عامست همگنانرا ، با بربی‌آن ، ندا آید که: « الذین آمنوا بآیاتنا وکانوا مسلمین » آنگه ،کافران همه نومید شوند و مسلمانان ازکافران جدا شوندو ایشانرا گویند : « ادخلوا الجنه انتم وازواجکم تحبرون »

مفسران گفتند نظم این آیات بردو وجه است : یکی برتقدیم وتأخیر، یعنی یا عبادی الذین آمنوا بآیاتنا وکانوا مسلمین لاخوف علیکم ولا انتم تحزنون. ای‌بندگان من که سخنان من بگرویدید ومسلمان بودید ، شما را امروز نه بیم است ونه اندوه.

وجه دیگر : « یا عبادی، لاخوفٌ علیکم‌الیوم و لا انتم تحزنون » سخن

اینجا تمام شد،آنکه برمعنی‌ندا گفت بی‌حرف ندا : «الذین آمنوا» یعنی یا ایهاالذین آمنوا کقوله :ـ « یوسف اعرض عن هذا » یعنی یا یوسف ، ای ایشان که بگرویدند بسخنان ما و مسلمان بودند ، «ادخلوا الجنة » درروید در بهشت ، « انتم‌وازواجکم تحبرون » ای ـ تسرّون و تنعّمون و قیل ـ الخبر،السماع .

« یطاف علیهم بصحاف‌من ذهب و اکواب » الطائف‌الخادم و الصحاف القصاع الواسعة ،واحدتها :صحفة .والاکواب:جمع کوب،وهواناءمستدیر مدورالرأس، لا عروةله ولااذن ولاخرطوم ، والمعنی: بایدی‌الغلمان صحاف من ذهب فیها طعام، و اکواب من ذهب فیها شراب« فیها» ای ـ فی‌الجنة « ماتشتهیه‌الانفس‌وتلذالاعین » هذا من جوامع القرآن‌لانه‌جمع‌بهاتین‌اللفظتین، مالو اجتمع‌الخلق کلهم علی‌وصف ما فیها علی‌التفصیل ، لم یخرجوا عنه. قرأ **نافع وابن عامر وحفص** ، ما تشتهیه‌الانفس ، وکذلک هی فی مصاحفهم‌و قرأ الاخرون بحذف‌الهاء. وحذف الضمیر من‌الموصول ، احسن من‌الاثبات، تقول : لذّالشئی یلذ فهو ملذوذ و لذیذ ، قال‌الشاعر :

و لقد هممت بقتلها من اجلها ... کیما نکون خصیمتی فی‌المحشر
کیما یطول خصامنا و نزاعنا ... فتلذّ عینی من لذیذ المنظر

تقول: هذاالشراب ملذوذ و لذیذ و لذّو لذّه. **قال‌الله تعالی** عزوجل :ـ «و انهار من خمر لذّه للشاربین » والمصدر:اللذاذه ، قال **الحسن‌البصری** ـ : لذاذه شهادة ان لااله الاالله فی‌الاخرة کلذاذه‌الماء البارد فی‌الدنیا و«تلذالاعین » ای ـ تجد المنظر الیه لذهً لافراط حسنه فی مرآها وماالتذبه‌العین ،قبلته النفس، لانها رائدالعین، « و انتم فیها خالدون » لان نعمها لایزول و لا ینقطع. و فی‌الخبر: ان اعرابیاً قال یا **رسول‌الله** افی‌الجنة ابل فانی احبّ‌الابل ، فقال یا اعرابی ان ادخلک الله الجنة، اصبت فیها ما اشتهت نفسک و لذّت عینک.

وعن **ابی هریره** قال : قال **رسول‌الله** (ص) : ان ادنی اهل‌الجنة منزلة ، من‌له سبع درجات وهو علی‌السادسه و فوقه‌السابعة ، و ان له ثلثمائة خادم وانه یغدی علیه ویراح فی کل یوم ثلثمائة صحفة ، فی کل صحفه لون من‌الطعام لیس‌فی‌الاخری ، و انه لیلذ اوّله کمایلذ آخره و ان له من‌الاشربة ، ثلثمائة اناء فی کل اناء شراب

لیس فی‌الاخر، وانه لیقول یارب، لواذنت لی، لاطعمت اهل‌الجنة وسقیتهم ولم ینقص ذلک مما عندی شیئاً، و ان له من الحور العین ثنتین و ستین زوجه، سوی ازواجه من‌الدنیا. و عن **ابی ظبیة السلمی** قال: ان الشرب من‌اهل‌الجنة لتظلّهم سحابة، فتقول ما امطرکم، فمایدعو داع من‌القوم، بشیئی، الاامطرته، حتی ان‌القائل منهم، لیقول: امطرینا کواعب اترابا. وعن **ابی‌امامة** قال ان‌الرجل من‌اهل‌الجنة لیشتهی الطائر وهو یطیر، فیقع متعلقا نضیجاً فی کفه، فیأکل منه حتی تنتهی نفسه ثم یطیر و یشتهی الشراب، فیقع الابریق فی‌یده فیشرب منه مایریده ثم یرجع الی مکانه.

«و تلک الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعملون» یقال لهم: هذه الجنة التی وعدکم الله فی کتابه انه یورثکموها فی قوله: «تلک‌الجنة التی نورث من‌عبادنا من کان تقیاً». و فی‌قوله: «ان الارض یرثها عبادی الصالحون» قیل: ورّث الله الذین قبلوا امره، منازل الذین لم یقبلوه.

«لکم فیها فاکهة کثیرة» تتعللون بها بعدالطعام و الشراب «منها تأکلون» ای: مااشتهیتم منها. و فی‌الخبر: لاینزع رجل فی‌الجنة من ثمرها الانبت مکانها مثلاها، ثم ذکر جزاء الکفار للتقابل، فقال:

«ان‌المجرمین فی‌عذاب جهنّم خالدون» رفع خالدون بالخبر لانه المقصود بالذکر و یجوزان یکون خبراً بعد خبر.

«لایُفتَّر عنهم» ای - لایخفف عنهم زماناً ولاتقصانا «و هم فیه» ای - فی‌العذاب «مبلسون» آئسون من‌النجاة، متحیرون.

«و ما ظلمناهم» بالعذاب «ولکن کانوا هم‌الظالمین» ظلموا انفسهم بکفرهم، «و نادوا یا مالک» لما یئسوا من فتور العذاب، نادوا یا **مالک** و هو خازن النار، «لیقض علینا ربک» یعنی لیمتنا ربک فنستریح فیجیبهم **مالک** بعد مائة سنة و قیل بعد الف سنة، «انکم ماکثون» فی العذاب، لاتتخلصون عنه لابموت ولافتور. وقیل هذه تمنّ منهم لاطمع، لانّهم یعلمون انه لا مخلص لهم.

قال عبدالله بن‌عمرو: ینادون مالکاً اربعین سنة فیجیبهم بعدها «انکم ماکثون» ثم ینادون رب العزة «ربنا اخرجنا منها، فان عدنا فانا ظالمون» فلا یجیبهم

مثل‌عمر الدينا ثم يقول « اخسئوا فيها ولا تكلمون » ، فليس بعدها الا كصياح الحمير اوّلـه زفير وآخره شهيق.

« لقد جئنا كم بالحق»ای **بالقرآن والنبی** ، «ولكن اكثر كم للحق كارهون» كرهتم ما جائكم الرسول به وخفتم زوال رياستكم.

« ام ابرموا امراً فانا مبرمون » يعنى احكموا امراً فی‌المكر **بمحمد(ص)** فانا محكمون‌امراً فی‌مجازاتهم وذلك حين اجتمع كفار **قريش** فی **دارالندوة** بعد موت **ابي طالب**،ليمكروا **بالنبی**،(ص) فنزل **جبرئيل** فاخبره بمكرهم وامره بالخروج،فخرج من ليلته الی الغار وقتل اولئك النفر **ببدر** فذلك قوله : انّا مبرمون.

«أم يحسبون انا لانسمع سرهم» حديث انفسهم « ونجويهم » ما يتحدثون فيما بينهم ويخفونه عن‌غيرهم ، « بلی » نسمع‌ذلك ونعلم ، « و رسلنا » ايضاً يعنی الحفظة ، « لديهم يكتبون» ثم يعرض‌عليهم فی‌العامة لتعلموا انه‌لا يخفی علی‌ملائكتنا فكيف علينا.

اين آيت درشأن سه كس فرو آمد : **صفوان بن‌اميه و ربيعة و حبيب بن عمرو الثقفيين** ، بر در **كعبه** نشسته بودند و با يكديگر راز مگفتند ، **حبيب** گفت : **محمد** با اصحاب خويش ميگويد كه خداوند من راز نهانی كه ميان دو كس رود ميداند و هرجا كه سه كس فراهم آيند چهارم ايشان بود ،گوئی آنچ ميان‌ما ميرود ميداند. **ربيعة** گفت : مگر بعضی داند همه نه ، **صفوان** گفت ونه‌يك كلمه كه اگر دانستيد همه دانستيد **حبيب** گفت : چنانست كه **صفوان** مگويد،ازاين رازها ونهانيها هيچ نداند ، بجواب ايشان اين آيت‌آمد : ، ميپندارند كه ما سرّ دل ايشان نمدانيم و راز ايشان نمی‌شنويم ، بلی ميدانيم وميشنويم وفرستگان نيزمينويسند كه‌بر ايشان موكّلند. «قل ان كان للرحمن ولد » فی قولكم وعلی زعمكم ، « فانا اول‌العابدين » ای ـ فانا اول من عبده بانه واحد لاشريك له ولا ولد و اول من كذّبكم وخالفكم‌فيما قلتم. قال **ابن‌عباس** ، ان، هاهنا بمعنی النفی والجحد ، ای ـ ما كان للرحمن ولد وانا اول الشاهدين له بذالك،العابدين له وقيل العابدين ، بمعنی الآنفين، يعنی‌انا اول الآنفين من هذالقول ، المنكرين ان له ولداً ، يقال عبديعبد عبداً ، اذا انف وغضب ، والمعنی:

انا اول من غضب للرحمن ، ان يقال له ولد ، قرأ **حمزة** و **الكسائى** ، وُلد بضم الواو و سكون اللام و قرأ الباقون و لد بفتحتين و الوجه انهما لغتان كالصلب و الصلب و يجوزان يكون وُلد جمع ولد كاسد لجمع الاسد. ثم نزّه نفسه عن الولدفقال :

« سبحان رب‌السموات والارض رب‌العرش عما يصفون » اى عما يقولون من الكذب .

«فذرهم يخوضوا» ، في باطلهم « ويلعبوا » فى‌دنياهم« حتى يلاقوايومهم‌الذى يوعدون » يعنى **يوم‌القيمة** .

« وهوالذى فى‌السماء الهٌ و فى‌الارض‌الهٌ» قوله فى‌الارض ، فى‌هاهنا زائدة، تأويله : وهوالذى فى‌السماء والارض‌اله ، قال **قتاده** : يعبد فى‌السماء والارض تعبده الملئكة فى‌السماء و تعبده‌الانس والجن فى‌الارض ، ليس له فيهما ولد ولا شريك ، « و هوالحكيم » فى تدبير خلقه « العليم » بمصالحهم .

« تبارك‌الذى له ملك‌السموات و الارض و ما بينهما » اى ـ جل لم يزل ولا يزال‌الذى له ملك‌السموات والارض و مابينها يعنى مافيهما من‌المخلوقات، وقيل و مابينهما ، هوالهوآء ، « و عنده علم‌الساعة »اى ـ تفرد بعلم قيام الساعة « واليه ترجعون » . قرأ **ابن‌كثير** و **حمزة** و **الكسائى** و **يعقوب** برواية **رويس** ، بالياء و الوجه انه على‌الغيبه لان ماقبله كذلك و هو قوله : ـ « فذرهم يخوضوا ويلعبوا» و قرأ الباقون و **يعقوب** بروايه **روح** ، ترجعون بالتاء ، و الوجه انه على تقديرقل ، كانه قال : قل لهم و اليه ترجعون. و يجوزان يراد به مخاطبون وغائبون ، فغلب حكم‌الخطاب وكان **يعقوب** وحده يفتح اوله و يكسرالجيم ، و الباقون يضمون‌اوله و يفتحون‌الجيم يعنى : اليه ترجعون للثواب و العقاب.

« ولا يملك‌الذين يدعون » اى ـ يدعونهم فهو عام فى‌المدعوين ، من‌الملئكه والانس و الجن والاصنام ، ثم استثنى فقال « الا من‌شهد بالحق» و هو**عيسى** و **عزير** و **الملئكة** فانهم يملكون الشفاعة لانهم **يشهدون** بالحق « وهم يعلمون » . حقيقة ماشهدوابه ، ميگويد ، روز رستاخيز اين معبودان كه ايشانرا فرود از **الله** مى‌پرستند، شفاعت نكنند وشفاعت نتوانند هيچ كس را **مگر عيسى** و **عزير** و **فرشتگان** ، اگرچه

ایشانرا فرود از الله میپرستند، ایشان شفاعت توانند ، زیرا که ایشان براستی ، **الله** را گواهی میدهند بیکتائی و بی‌همتائی و بدل و اعتقاد ویقین ، یکتائی و بی‌همتائی وی میدانند. این قول **قتاده** است که : « الذین یدعون » برعموم میراند ، اما قول **مجاهد** آنست که : الذین یدعون» خاص است **بعیسی** و **عزیر** و **فرشتگان** ومعنی آنستکه : لا یملک **عیسی** و **عزیر** و **الملئکة** الشفاعة « الامن شهد » ای ـ الالمن شهد بالحق فیقول لااله الا الله و یعلم بقلبه ماشهدبه لسانه ، میگوید : **عیسی** و **عزیر** و **ملائکه** که ایشان را فرود از **الله** میپرستند ، شفاعت نتوانند ، مگر کسی را که گواهی دهد **الله** را بیکتائی وبدل یقین داند که **الله** یکی است.

وولی دیگر گفته اند که : « الذین یدعون » عابدان میخواهد نه معبودان، و باین قول یملک بمعنی ینال است و الا بمعنی لکن و هوالاستثناء المنقطع میگوید ایشان که فرود از **الله** کسی را میپرستند ، سفاعت ، هیچ سفیع در نیابند و برهیچ سفاعت، بادشاه نه‌اند که هیچ کس ازبهر ایشان شفاعت نکند ، لکن کسی که براستی گواهی دهد که **الله** یکی است وبدل داند که یکی است ، او مالک سفاعت باسد و سفاعت شفیعان دریابد .

« ولئن سألتهم » ، یعنی **قریشا** « من خلقهم لیقولنّ الله فانی یؤفکون » یصرفون عن الحق الی الباطل .

« وقیله یارب » الهاء راجعة الی **النبی** (ص) . **عاصم** و **حمزة** ، و قیله بکسر لام خوانند[۱] عطف است برساعت ، یعنی « و عنده علم الساعة » وقیل **النبی** (ص) : یارب ، میگوید آگاهی بنزدیک **الله** است از سخن **رسول** که میگوید : یارب باقی بفتح لام خوانند ، عطف برسرّ و نجوی ، معناه : ام یحسبون انا لانسمع سرهم و نجویهم و قیله یارب. میپندارند که ما سر ونجوی ایشان نمی‌شنویم وسخن **رسول** که میگوید: « یارب ان هؤلاء قوم لایؤمنون» رسول خدا از **قریش به الله** نالید و گفت : « یارب ان هؤلاء قوم لایؤمنون » اینان گروهی اند که بمی گروند .

« فاصفح عنهم » القول هاهنا مضمر، التاویل فقلناله فاصفح عنهم .والصفح

---

۱ ـ ظاهراً (که) ساقط شده است .

الاعراض و العفو و هو منسوخ بآیة القتال ، « و قل سلام » هذه برآءة و لیست بتحیة ، کقول **ابراهیم** لابیه ، « سلامٌ علیک ساستغفرلک ربی » و کقوله تعالی : - « سلام علیکم لانبتغی الجاهلین » ثم هدّدهم فقال : « فسوف یعلمون » . قرأ **نافع** و **ابن عامر** بالتاء علی‌المخاطبة ای - قل لهم یا **محمد** « فسوف تعلمون » و الباقون بالیای للغیبة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی : - « الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض‌عدوالاالمتقین » بدان که مستحق دوستی بحقیقت خدا است و بس ، زیرا که جمال بر کمال وجلال بی‌زوال اوراست ، ذات ازلی و صفات سرمدی اوراست ، و وجود بی‌غایت وجود بی‌نهایت اوراست ، علم بی‌آلت و قدرت بی‌حیلت اوراست .

بوبکر صدّیق گفت : من‌ذاق من‌خالص محبة **الله** عزوجل ، منعه ذلک من طلب الدنیا واوحشه من جمیع البشر .

هر که صفاء محبت حق در دل او منزل کرد ، کدورت طلب دنیا وقبول خلق ، از دل وی رخت برداشت ، اگر کسی‌را دوست دارد از مخلوقان ، از آن است که وی بحق تعالی تعلقی دارد ، یا از روی دوستی باحق مناسبتی دارد . هر کرا دوستی بود ، بحقیقت سرا و کوی ومحلت او ، او را دوست بود. قال‌الشاعر :

وما عهدی بحب تراب ارض ولکن ما یحلّ به الحبیب .

مصراع : مقصود رهی ز کوی تو روی توبود .

دوستی متقیان و پارسایان از آنست که حق جل جلاله میگوید : - « انّ اولیاؤه الاالمتقون » دوستی **رسول خدا** از آنست که خود میفرماید :

احبّونی لحب الله عزوجل ، پس منتهی همه دوستیها کمال جمال حضرت الهیت است و الیه الاشارة بقوله : « وانّ الی ربک المنتهی » و نشان محبت‌آنست که هرمکروه طبیعت و نهاد که ازدوست بتوآید آنرا بردیده نهی ، **مصطفی** (ص) گفت: لخلوف فم‌الصائم اطیب عندالله من ریح المسک. بوی متغیر از دهن روزه‌دار عطر

سراپردهٔ قدوسیت است. بر همهٔ عطرهاء عالم مقدم دارچون دوست آنرا می‌پسندد. قال الشاعر :

و لو بید الحبیب سُقیت سماً	لکان السم من یده یطیب
آن‌دل که‌نوسوختی‌تراشکر کند	وان‌خون که‌توریختی‌بتوفخر کند
وان دما اجریته لک شاکر	و ان فؤاداً رعته لک جامد
زهری که بیادتوخورم‌نوش‌آید	دیوانه نرا بیند با هوش آید[۱]

و گفته اند ای هر که ترا دید بشناخت و هر که بشناخت بیاویخت و هر که بیاویخت بسوخت. وسوخته را دیگر باره نسوزند ، بلکه بنوازند ، باین‌نداء کرامت که : « یا عبادی لاخوف علیکم الیوم ولاانتم تحزنون » .

چنانکه درازل گفت ، عبادی ، در ابدهُم‌خود گوید، عبادی. درازل گفت : عبادی انتم خلقی و انا ربکم الیّ فارفعوا حوآئجکم ، ودرابدگوید: عبادی «لاخوفٌ علیکم‌الیوم ولا انتم تحزنون » این خود خطاب است با عامهٔ مؤمنان.

اما خطاب با صدّیقان و نزدیکان آنست که گوید :

عبادی‌هل‌اشتقتم الیّ،عبادی هل احببتم لقائی. اینست عزیزحالتی‌وبزرگوار منزلتی ، قاصد بمقصود رسیده و طالب بمطلوب و محب بمحبوب ، درخت وصل ببر آمده ورسول مقصود بدرآمده ، یار بشرط عشق درآمده .

یارهم آخر بشرط عشق درآید	رنج من از عاشقیش هم بسرآید

« یطاف علیهم بصحاف من ذهب واکواب » این نصیب زاهدان وعابدان است که یکبارگی خود را باطاعت وعبارت دارند وبحکم ریاضت ومجاهدت بروفق سریعت ، روزگاز بگرسنگی و تشنگی بسرآوردند. و ملذوذات اطعمه واشربهٔ دنیا بکار نداشتند ، لاجرم فردا دربهشت غلمان و ولدان ، پیالهاء زرین بر سرایشان میگردانند و مگویند :

« کلوا واشربواهنیئاً بما اسلفتم فی‌الایام الخالیة ـ وفیها ماتشتهی‌الانفس

---

۱ ـ بیت ۲ ترجمهٔ تقریبی بیت ۳ و بیت ۴ ترجمه تعریبی بیت ۱ است گویا در این ۲ نسخه ترتیب نسخه اصل رعایت نشده باشد .

و تلذالاعین» این نصیب عارفانست و مشتاقان ، که نا بودند درآرزوی دیدارجلال و جمال حق بودند ، با دلی تشنه و نفسی سوخته وجانی بعشق افروخته ، شمه ای ازعالم دوستی بایشان رسیده وایشان درآن شمه سراسیمه ومتحیر گشته ، تحیری که درون پرده است نه برون پرده ، تحیر که برون پرده باشد گمراهی است و تحیر درون پرده ، از آثار کمال جلال الهی است.

هر که از خلق بحق نتواند شد متحیری گم‌راهست ، هر که از حق بخلق نتواند آمد ، متحیر حضرت درگاهست ، هرچند که رود جز بوی بازنگردد.

پیر طریقت از ینجا گفت : روزگاری او را می جستم ، خود را میبافتم ، اکنون خود را میجویم او را میبابم. این آن تحیر است که آن جوانمردان طریقت بدعا خواسته اند که : یا دلیل المتحیرین ، زدنی تحیراً و انشدوا.

قد تحیرت فیک خذ بیدی یا دلیلاً لمن تحیر فیکا

قومی خدایرا پرستند بربیم و طمع ، دیدهٔ ایشان برین‌آمد که :

« یطاف علیهم بصحاف من ذهب واکواب » مزدوران اند در بند باداش مانده و دل در غم خلد بسته ، قومی او را بمهر و محبت پرستند ، عارفان اند دل با مهر او داده ودرآرزوی دیدار وی سوخته. **پیر طریقت** گفت : من‌چه‌دانستم که مزدوراست ، کسی کو رابهشت رأس‌المال است و عارف اوست که درآرزوءیک‌لحظهٔ وصالست ، من دانستم که حبرت بوصال نو طریق‌است وترا اویش جوید که در نو غریق است :

کی خندد اندر روی من بخت من از میدان نو
کی خیمه از صحرآء جانم برکند هجران نو
تا کی روم بر بوی‌نو در کوی جست و جوی‌نو
با مهرو گفت و گوی نو از هرسوئی جویان نو

به داود وحی آمد که : یاد اود،انّ اودّالاودّاء الیّ، من عبدنی‌لغیر نوال ولکن لیعطی‌الربوبیة حقها. یاد اود من اظلم ممن عبدنی لجنه اونار ، لولم اخلق جنة ونارآ لم‌اکن اهلاً ان اطاع ؟ .ومرعیسی علیه‌السلام بطائفه من العباد قد نحلوا و قالوا

نخاف النارو نرجوا الجنة ، فقال مخلوقاً خفتم ومخلوقاً رجوتم ، ومر بقوم آخر، کذلک فقالوا نعبده حبّاً له و تعظیماً لجلاله ، فقال انتم اولیاء **الله** حقاً ، معکم امرت ان اقیم . میگوید: **عیسی** (ع) بقومی عابدان بر گذشت که ازعبادت گداخته بودند ومیگفتند از **دوزخ** میترسیم و **بهشت** امیدداریم ، گفت از مخلوقی میترسید و بمخلوقی امیدوارید وبقومی دیگر بر گذشت که میگفتند ، ما اورا بدوستی او میپرستیم ، گفت شما دوستان خدائید بدرستی مرا فرمودند که باشما باشم نشینم ، والله اعلم.

سورة الدخان

۱ - النوبة الاولی

قوله تعالی: « **بسم الله الرحمن الرحیم** » بنام خداوندفراخ بخشایش مهربان «**حم**(۱)» «**والکتاب المبین**(۲)» باین نامهٔ پیدا کنندهٔ حق از باطل « **انا انزلناه فی لیلة مبارکة** » ، ما فرو فرستادیم این نامه را در شبی با برکت خیر افزای ، « **انا کنا منذرین**(۳) » که ما می آگاه کنیم خلق را باین نامه.

« **فیها یفرق** » درین شب حکم کنند وبرجای خویش بنهند ، «**کل امر حکیم**(۴) » هر فرمانی نیکو و کاری راست.

« **امراً من عندنا** » بفرمان از نزدیک ما ، « **انا کنا مرسلین** (۵) » ما فرو فرستیم این شب فرستگان خویس.

« **رحمةً من ربك** » ، به بخشایشی از خداوند تو ، « **انه هو السمیع العلیم**(۶) » که او خداوندیست شنوا و دانا.

« **ربّ السموات والارض و ما بینهما** » ، خداوند آسمان ها و زمین وهرچه میان آن ، « **ان کنتم موقنین**(۷) » اگرخداوندان یقین اید بی گمان بدانید که چنین است.

« **لااله الا هو** » نیست خدائی جزاو ، « **یحیی ویمیت** » ، زنده میکند و میمیراند « **ربکم و رب آبائکم الاولین**(۸) » خداوند شماست و خداوند پدران پیشینیان شما.

« **بل هم فی شكّ یلعبون**(۹) » آری ایشان در گمان خویش بازی میکنند.

« **فارتقب** » ، چشم دار ، « **یوم تأتی السمآء بدخان مبین**(۱۰) » آن روز که آسمان دودی آرد آشکارا.

«**یغشی الناس**» پیچد در مردمان ، « **هذا عذاب الیم**(۱۱) » اینست عذابی دردنمای.

« **ربنا اکشف عنا العذاب** » [کافران گویند] خداوند ما ، بازبر ازما ابن عذاب ، « **انا مؤمنون**(۱۲) » ، که ما بگرویدیم.

« **انّی لهم الذکری** » ایشان را آنگه از کجا جای بند بذیرفتن اسب و چه جای عتاب نیوشیدن است ، « **وقد جاء هم رسول مبین**(۱۳) » و بایشان آمد فرستاده‌ای آشکارا.

« **ثم تولّوا عنه** » ، آنگه برگشتند از او ، «**وقالوا معلم مجنون** (۱۴)» و گفتند بشریست مجنون ، دروی آموخته آنجه میخواهد و میگوید.

« **انا کاشفوا العذاب قلیلاً** » ، ما عذاب می بازبریم از شما یکچندی اندك ، « **انکم عائدون**(۱۵) » و شما می‌بازگردید باکفر.

« **یوم نبطش البطشة الکبری** » آنروز که بر کوبیم بر کوفتن مهترین ، « **انا منتقمون**(۱۶) » ما کین ستانیم از ایشان.

« **ولقد فتنا قبلهم قوم فرعون** » ،وبیازمودیم بیش ازایشان قوم فرعون « **و جائهم رسول کریم**(۱۷) » و بایشان آمد فرستاده‌ای پاك راست نیکو آزاده.

« **ان ادوا الی عبادالله** » ، گفت با من دهید بندگان خدای ، « **انی لکم رسول امین** » (۱۸) که من بشما رسولی استوارم.

« **وان لاتعلوا علی الله** » ، و [من بشما پیغام آورده‌ام] که بالله گردن مکشید ، « **انی آتیکم بسلطان مبین** (۱۹) » که من بشما برهانی آشکارا آورم.

« **وانی عذت بربی وربکم ان ترجمون** (۲۰) ». و من می‌فرستادجویم بخداوند خویش و خداوند شما که مرا بکنید بسنگ. (۱)

۱ ـ درنسخهٔ ح «بسنگ» نیست

« **وان لم تؤمنوا لي فاعتزلون** (٢١) » واگر بنگرويد بمن از من بازشيد(١) و مرا فرو گذاريد .

« **فدعا ربه** » ، پس موسي خداوند خويش را خواند و گفت ، « **انّ هؤلاء قوم مجرمون** (٢٢) » اينان گروهند که بنه خواهند گرويد.

« **فأسر بعبادي ليلاً** » ، [گفتم] بندگان مرا بشب بر ، « **انكم متبعون** (٢٣) » که دشمن پس شما بيرون خواهد آمد ، برپي شما.

« **و اترك البحر رهواً** » ودريا را همچنان آرميده گذار ، « **انهم جند مغرقون** (٢٤) » که ايشان قومي اند بآب کشتني .

« **كم تركوا** » ، چند فرو گذاشتند [دريک ساعت آنروز] ، « **من جنات و عيون** (٢٥) » (٢)از رزان و چشمه ها .

« **وزروع ومقام كريم** (٢٦) »وکشت‌زارها ونشستن گاههاء نيکو بشکوه.

« **ونعمة كانوا فيها فاكهين** (٢٧) » وبن آساني که درآن بودند ، سادان و نازان و خندان.

« **كذلك و اورثناها قوماً آخرين** (٢٨) » آنرا همچنان آراسته وساخته از ايشان بازمانده، داديم در دست قومي‌ديگر .

« **فما بكت عليهم السماء و الارض** » نه آسمان بايشان بگريست ونه زمين ، « **وما كانوا منظرين** (٢٩) » و نه ايشانرا هيچ درنگ دادند .

« **و لقد نجينا بني‌اسرائيل** » ، برهانيديم فرزندان يعقوب را ، « **من العذاب المهين** (٣٠) » از عذاب خوار کننده .

« **من فرعون** » ، از فرعون ، « **انه كان عالياً من المسرفين** (٣١) » که او برتري بود از گزاف کاران .

النوبة الثانية

اين سورة الدخان هزار و چهارصد وسي ويک حرف است وسيصد وچهل

---

١ ـ درنسخهٔ ج . شويد ٢ ـ درنسخهٔ ح : « وزروع » اززران و چشمها و کشت زار ها « ومقامٍ کريم» ونشستن گاهها ..

و شش کلمة و پنجاه ونه آیت. جمله **بمکه** فرو آمد. جمهور مفسران آنرا درمکیات شمرند. ودر این سورة ناسخ و منسوخ نیست مگر یک آیت در آخر سورة :

« فارتقب انهم مرتقبون » این یک آیت منسوخ است بآیت سیف ودرفضائل این سورة ابوهریره روایت کند **ازمصطفی** (ص) فرمود : هر که سورة الدخان شب آدینه برخواند ، بامداد که بروی روشن شود هفتادهزار فرشته از بهر وی استغفار کنند ، گناهان ویرا آمرزش خواهند.

وبروایت **ابوامامه مصطفی**(ص) فرمود: هر که شب آدینه سورةالدخان برخواند یا روز آدینه بنی‌الله له بیتاً فی‌الجنة.

« حم و الکتاب‌المبین » اختلفوا فی‌جواب القسم ، قیل جوابه مقدم ، ای ـ و الکتاب‌المبین حم ماهوکائن و قیل جوابه قوله : ـ « انا انزلناه » و هوالاصح و المعنی انا انزلنا القرآن « فی‌لیلة مبارکة » وهی لیلة القدر انزله جملة فی‌لیلة القدر من‌اللوح المحفوظ الی‌السماء الدنیا ثم نزل به **جبرئیل** علی‌النبی (ص) نجوماً فی‌عشرین سنة. و قیل انزل فی‌لیلة القدر مایحتاج الیه فی‌طول السنة الی قابل. و قیل کان بدو انزاله فی‌لیلة القدر. وقیل « اناانزلناه » یعنی **جبرئیل**علیه‌السلام ینزل فی لیلة القدر. وقیل انا انزلناه الی‌الارض و معه الملئکة جم غفیر. قال**عکرمة**: اللیلة المبارکة لیلة النصف من شعبان انزل‌الله‌جبرئیل الی‌السماء الدنیافی‌تلک اللیلة حتی‌املی القرآن علی الکتبة و سماها مبارکة لانها کثرة الخیر و البرکة لما ینزل فیها من‌الرحمة ویجاب فیهامن‌الدعوة ، وفی‌الخبرالصحیح عن**رسول‌الله**(ص)قال ینزل‌الله‌جل ثناؤه لیلة النصف من شعبان الی‌السماء الدنیا فیغفر لکل نفس‌الا انساناً فی‌قلبه شحناء اومشرکاً بالله. وروی انه قال (ص) اذا کان لیلة النصف من شعبان فقوموا لیلها وصوموانهارها ، فان‌الله عزوجل ینزل فیها لغروب‌الشمس الی‌السماء الدنیا فیقول الامستغفرفاغفرله، الامبتلی فاعافیه ، الامسترزق فارزقه، الا کذا الا کذا حتی یطلع الفجر و فی‌روایة حتی تطلع الشمس. وعن **ابی ثعلبة الخشنی** ، قال سمعت رسول‌الله (ص) یقول ان الله لیطلع علی عباده فی‌لیلة النصف من شعبان فیغفر للمؤمنین و یمهل الکافرین و یدع اهل الحقد بحقدهم.

وعن **ابى امامة الباهلى** قال قال **رسول الله** (ص) يهبط الله الى سماء الدنيا الى عباده فى نصف من شعبان فيطلع اليهم ، فيغفر لكل مؤمن و مؤمنة و كل مسلم و مسلمة الا كافراً او كافرة اومشركاً اومشركة ، او رجلاً بينه وبين اخيه مشاحنة ويدع اهل الحقد بحقدهم . وفى رواية اخرى: الاقاطع رحم اوقاتل نفس اومشاحناً. فسرا اهل العلم المشاحن فى هذا الموضع اهل البدع والاهواء والحقد على اهل الاسلام.

« فيها يفرق » اى ـ يحكم و يثبت. تقول فرقت الامر اذا حكمته و فرغت منه وهوقوله عزوجل : ـ « وقرآناً فرقناه » اى ـ احكمناه وقوله : «كل امرحكيم » اى ـ صواب حسن مستقيم. قال **ابن عبّاس** : يكتب ام الكتاب فى ليلة القدراى فى ليلة التقدير ما هو كائن فى السنة من الخيرو الشر و الارزاق و الاجال حتى الحجاج ، يقال يحج فلان و يحج فلان .

قال اكثر المفسرين هوعام فى الرزق والاجل والحيوة و الموت والسعادة و الشقاوة. وقال **ابن عمر** الاالسعادة و الشقاوة فانهما فى ام الكتاب لايغيرولايبدل. و فى الخبر عن **رسول الله** قال : يقطع الاجال من شعبان الى شعبان ، حتى ان الرجل لينكح ويولدله ولقداخرج اسمه فى الموتى. وروى **ابو الضحى** عن **ابن عباس** قال : ان الله يقضى الاقضية فى ليلة النصف مى سعبان و يسلمها الى اربابها فى ليلة القدر ، قوله : « امراً من عندنا » نصب على المصدر اى ـ امرنا امراً من عندنا. والمعنى كل الذى يقضى فى نلك الليلة فهو امر من عندنا لايشركنا فى تقديره احد وقيل امرا من عندنا اى بياناً متانبين للملئكة ما هم موكلون عليه من سنة الى سنة ، « انا كنامرسلين » يعنى **محمد** (ص) ومن قبله من الانبياء. « رحمة من ربك » اى ـ رأفة منى بخلقى و نعمة عليهم بما بعثنا اليهم من الرسل. و قبل معناه : انزلنا القرآن امراً من عندنا ، وارسلنا **محمداً** رحمة منا لقوله : ـ « وما ارسلناك الارحمه للعالمين ، انه هوالسميع العليم » يسمع اقوال الخلق و يعلم اعمالهم.

« رب السموات والارض ومابينهما» قرأ **اهل الكوفة** رب بالجر رداً على قوله «من ربك» والباقون بالرفع رداً على قوله : «هوالسمع العلم » .

«ان كنتم موقنين » فى اقرار كم اذا سئلتم من خلقها فقلتم الله فانقنوا(١)

١ ـ درنسخة الف و ح چنين است و صحيح ايقنوا است

انه‌لایهلکهم(١) و قیل : - « ان کنتم موقنین » بشیء فایقنوا بما اخبرتکم « لا اله الا هو» ، ای - لامعبود یستحق‌العبادة ، « الا هو یحیی » للبعث « و یمیت » فی الدنیا ، « ربکم و رب آبائکم الاولین » ، لم یزل رباً و لایزال رباً .

« بل هم فی شک یلعبون» ای - لیسوا بموقنین ، بل قلدوا آبائهم یلعبون، فی کلامهم ، فان کلا مهم ینقض بعضه بعضاً و قیل یلعبون فی الدنیا لایتفکرون ولایتدبرون .

«فارتقب یوم تأتی السماء بدخان مبین » . نزول این آیة برطریق وعبداست مرقریش را که رسول خدا را اذی مینمودند ، رب‌العالمین فرمود : « فارتقب » ای - انتظرلهم هذااليوم و توقعه . یا محمد چشم بر روزی نه که آسمان ایشانرادخان آرد ، خلافست میان علماء دین که این دخان چیست وهنگام آن کی، قومی‌میگفتند این نه دود آتش است که ابن‌عبارتست از گرسنگی‌صعب که‌مردم چون گرسنه شود دربصر وی ضعف آید چون برآسمان نگرد مانند دودی بیند واین واقعه قریش‌را بود که رسول خدا (ص) برایشان دعاء بدگفت که : «اللهم اشدد و طأتک علی مضر واجعلها سنین کسنی‌یوسف و ذلک بعد قتلی » بیر معونة . هفت سال بدعاء رسول ایشانرا قحط رسید که مردارها واستخوانها میخوردند ، فکان یری‌الرجل منهم مابین السماء والارض کهیئة الدخان بوسفیان آمد گفت : یا محمد تو بصلت رحم مفرمائی و برقوم خویش رحمت نمکنی که ازگرسنگی هلاك شدند. دعا کن تا رب‌العزة این عذاب گرسنگی و قحط ازما باز برد وما ایمان‌آریم ، فذلک قوله : -

« ربنا اکشف عناالعذاب انامؤمنون » قومی گفتند این‌صفت روزبدراست که که کافران بوقت قتل وقتال از صعوبت و شدت آن حال تاریکی بسروچشم ایشان درآمد که بر هوا همه دود مبدیدند. اینست بطشهٔ کبری که رب‌العزة میفرماید : - « یوم نبطش البطشة الکبری انا منتقمون » هذا قول ابن‌مسعود فانه قال: خمس‌قد - مضین اللزام والروم والبطشة والقمرو الدخان و قومی دیگر گفتند ، دخان نگذشت و در مستقبل خواهد بود ، نشانی است از نشانهای مهین قیامت و هوقول ابن‌عباس

١ - نسخهٔ الف . لایمهلکم وصحیح : لایهلکم است .

وابن عمر والحسن. گفتند: دودی پدیدآید میان آسمان وزمین ، چنانکه درخانه‌ای آتش افروزند و پر دود شود ، همه روی زمین پر دود شود و درخلق پیچد .
اما مؤمن را مانند زکامی در گیرد وبیش ازآن او را رنج نبود وبر کافر و منافق صعب باشد ، که دود درباطن وی شود وازبینی و گوش وزیروی بیرون میاید وظاهروباطن وی میسوزد .

از رسول خدا پرسیدند که ماالدخان ؟ این آیت را برخواند که :

« یوم تأتی السماء بدخان مبین » آنگه فرمود : یملأ مابین المشرق والمغرب یمکث اربعین یوماً و لیلةً ، اما المؤمن فیصیبه منه کهیئة الزکمة و اما الکافر کمنزلة السکران یخرج من منخریه و اذنیه و دبره . و قیل : هو دخان یظهر من نار تسوق الناس الی المحشر ، تجمعهم **بالشام** تنزل اذا نزلوا و ترحل اذا رحلوا وهومن نُذُرالساعة ، وعن **ابی هریرة** قال قال **رسول الله**(ص) با دروا بالا عمال ستّاً: **الدّجّال** والدخان و دابة الارض و طلوع الشمس من مغربها و امر العامة و خویضة احدکم .وعن **حذیفة** قال قال **رسول الله**(ص): اول الایات: الدخان ونزول **عیسی بن مریم** و نارتخرج من قعر **عدن** تسوق الناس الی المحشر . وقیل الدخان ، یکون فی القیامة اذا خرجوا من قبورهم « تأتی السماء بدخان مبین » یحیط بالخلائق ، فذلک قوله :

« یغشی الناس هذا عذابٌ الیم » ای ـ یقولون « هذا عذاب الیم » ،

« ربنا اکشف عنا العذاب » ای هذا العذاب ، « انا مؤمنون » ای ، آمنّا فاکشف العذاب عنا ، «انّی لهم الذکری » هذا کقوله :« فانی لهم اذا جاء تهم ذکریهم» انّی لهم یعنی من این لهم ان یتذکروا و یتعظوا و کیف یتذکرون ویتّعظون . « و قد جائهم رسول مبین » یعنی **محمداً** (ص) فلم یتذکروبالرسول وهو «مبین» ظاهر الصدق « ثم تولّوا عنه » اعرضوا ، « و قالوا معلّم مجنون ، ای ـ یعلّمه بشر مجنون کقوله : « انما یعلّمه بشر» و قیل معناه یعلّمه بشرومع ذلک به جنون و قبل ما انی به من البیان والقرآن یعلّمه **الشیطان** کما یعلّمه الکهنة .

« انا کاشفوا العذاب قلیلاً » یعنی عذاب الجوع و القحط بدعاء النبی(ص) «قلیلاً» ای ـ زماناً یسیرا الی یوم بدر . وقیل قالت **قریش** « ربنا اکشف عنا العذاب

انا مؤمنون » فکشف‌الله عنهم یوم بدر فذلک قوله : « یوم نبطش البطشة‌الکبری انا منتقمون ».لم یلق **قریش** یوماً کیوم بدر قتلاً و اسرا.

« و لقد فتنّا قبلهم » ای ابتلینا قبل **قریش ، قوم فرعون** بالعذاب. و قیل امتحنّاهم بالایمان وطاعةالله و رسوله و «جاءَ هم رسول کریم» کریم الاخلاق نسیب فی‌قومه و هو **موسی بن عمران**.

« انّ ادّوا » یعنی بان ادّوا « الیّ عبادالله » **بنی اسرائیل**. هذا کقوله: - « ارسل معی‌بنی اسرائیل » فانهم عبادالله لبسوا بعبیدکم. **فرعون قبطی** بود وقوم وی **قبط** بودند و **بنی اسرائیل** درسرزمین‌ایشان غریب بودند ، اززمین **کنعان** بایشان افتادند ، نژاد **یعقوب** بودند با پدر خویش **یعقوب**، **بمصر** شدند بر **یوسف** وآنروز هشتاد و دوکس بودند و ایشانرا در**مصر** توالد و تناسل بود و بعد از غرق شدن **فرعون** ،چون از**مصر** بیرون‌آمدندبا**موسی بقصبهٔ فلسطین**، هزارهزاروششصد بودند ، **فرعون** ایشان را در زمین خویش زبون‌گرفته بود و ایشان را معذب همی داشت وکارهای صعب دشخوار همی فرمود تا **رب‌العزة موسی** را بپیغامبری بایشان فرستاد بدوکار: یکی آوردن ایمان بوحدانیت **الله** جل جلاله وعبادت وی کردن. دیگر **بنی اسرائیل** را با **موسی** دادن و ایشانرا از عذاب رها کردن . اینست که رب‌العالمین فرمود :

« اَن ادّوا الیّ عبادالله » و قیل : ادّوا الیّ حق‌الله ، و ما وجب علیکم من‌الایمان به والاعتراف بنعمه یاعبادالله بحذف حرف‌النداء.

«انی‌لکم رسول امین »علی وحی‌الله وقیل«امین»غیرمتهم‌فی‌ارادة الخیر لکم .

« واَن لاتعلوا علی‌الله » ای - لاتتکبّروا علیه ولاترفعوا انفسکم عن‌طاعته و طاعه رسوله . « انی آتیکم بسلطان مبین » ای - بر هان بین علی صدق قولی ، وهوالعصاء والیدالبیضاء فلمّا قال ذلک، توعّدوه بالقتل فقال **موسی** : « وانی عذت و بربی و ربکم ان ترجمون » هذا کلام‌یعاذ به من شرالظلمة والجبابرة، وبه عاذت **مریم** حین تمثل لها **جبرئیل** بسراً سویاً، و به عاذ مؤمن آل **فرعون** حین خافهم ، وبه عاذ **سعیدبن جبیر** من**الحجّاج** حین‌قام بین یدیه . والمعنی - انی‌التجأت الی ربی

و ربكم و بو كلت عليه من ان تعذّبوني رجماً بالحجارة، وقيل:من ان تشتموني وتقولوا هوساحر .وقيل: مجازقوله : « عذت بربي» نشدتك الله واقسمت عليك بان تفعل كذا « و ان لم تؤمنوا لي فاعتزلون » اى ـ ان لم تصدّقوني فيما اخبركم به عن الله ففارقوني و كونوا بمعزل مني،لاعليّ ولالي .فلم يؤمنوا .«فدعا ربه»، شاكياً قومه «انّ هؤلاء قوم مجرمون » مصرون على الكفر،فاعمل بهم مايعمل بالمجرمين ، فاجابه **الله** عز وجل و امره ان يخرج بقومه من ارضهم قبل نزول العذاب بالعدوّ،كما امر **لوطاً** بقوله : ـ « فاسربا هلك » فكذلك قال **لموسى** : « فاسربعبادى » يعني **بني اسرائيل** ومن آمن **بموسى** من غيرهم،«ليلاً »قبل الصبح « انكم متّبعون» يتبعكم **فرعون** وقومه ، اذاعلموا بخروجكم من **مصر** .«واترك البحر رهواً»،الرهو:الشيء الساكن تقول : رها ، يرهو ، رهواً فهوراه ، اى : ساكن مطمئن، معناه : اترك البحر رهواً راهيا اى ـ ساكناً فسمي بالمصدر اى ـ ذارهو، وهذا حين جاوز **موسى** بقومه البحر ، فـاراد ان يضرب البحر بعصاه حتى يطمّ ويلتئم ليتحصن به من العدو، فقال **جبرئيل** : اتركه رهواً كما هو« انهم جند مغرقون » اخبر **جبرئيل** انهم مغرقون ، ليطمئن قلب **موسى** في تركه البحر كما هو. و قيل رهواً صفة سير **موسى**،لانه عجل حين دخل البحر فقيل له سر ساكناً ولاتخف من العدوّ ، « انهم جند مغرقون » .ثم ذكر ما تركوا بمصر فقال: « كم تركوا» يعني بعد الغرق،«من جنات» بساتين كثيرة الاشجار «وعيون» نابعة بالماء، قال **سعيد بن جبير** يعني الذهب« وزروع »فنون الاقوات والوان الاطعمة،اى ـ كانوا اهل ريف و خصب خلاف حال **العرب** ،« و مقام كريم» محافل الاجتماعات للتدبير و التشاور فيها، و قيل هي مجالس الملوك «ونعمة» اى ، وتنعّم في عيش « كانوا فيها فاكهين » لاعبين لاهين وقيل : اشرين بطرين ،« كذلك » اى ـ هكذا كانت القصة فلا نشكّنّ فيه . وقيل ـ كذلك افعل بمن عصاني ، « و اورثناها قوماً آخرين » اى ملّكنا هذه النعم **بني اسرائيل** و قيل ـ اراد به غير **بني اسرائيل** لانهم لم يعودوا الى **مصر**، «فمابكت عليهم السماء والارض» وذلك انّ المؤمن ، اذا مات تبكي عليه السماء والارض اربعين صباحاً وهؤلاء لم يكن يصعد لهم عمل صالح فتبكي السماء على فقدهم ولا لهم على الارض عمل صالح ، فتبكي الارض عليهم.

روی **انس بن مالک** قال قال **رسول الله**(ص) : ما من عبد الا له فی السماء بابان ، باب یخرج منه ، رزقه ، وباب یدخل فیه عمله . فاذا مات فقداه وبکیا علیه، وتلا: «فما بکت علیهم السماء والارض» .

وقال(ص) : انّ المؤمن یبکی علیه من الارض مصلّاه وموضع عبادته ومن السماء مصعد عمله . وروی: اذامات کافر استراح منه السماء والارض والبلاد والعباد ، فلاتبکی علیه ارض ولا سماء . قال عطاء: بکاء السماء حمرة اطرافها .

وقال **السّدّی** لما قتل **الحسین بن علی**(ع)، بکت علیه السماء وبکائها حمرتها . وقیل کانت **العرب** یجعلون الخسوف و الکسوف و الحمرة تحدث فی السماء ، بکاءً علی المیت ولهذا قال علیه السلام عندموت ابنه **ابراهیم**، یوم کسفت الشمس، وقال الناس کسفت لموت **ابراهیم**، فخطبهم ، فقال۔ ان **الشمس والقمر** آیتان من آیات الله لا ینکسفان لموت احد ولالحیاته ، فاذا رأیتم ذلک فافزعوا الی الصلوة « وما کانوا منظرین » لم ینظروا حین اخذهم العذاب لتوبة ولالغیرها .

« ولقد نجّینا بنی اسرائیل من العذاب المهین » من استعباده ایاهم واستخدامه لهم وقتله اولادهم، ثم فسّر العذاب، فقال «من فرعون» وقرأ **ابوجعفر** من **فرعون** بفتح المیم، فیکون جواباً لقوله : ـ « فمن ربکما یا موسی » وقوله : « ماربّ العالمین انه کان عالیاً من المسرفین » کقوله « کان من العالین » وکقوله : « ان فرعون علا فی الارض » قراءة **ابوجعفر**، جواب **فرعون** است که فرا **موسی** گفت: این خدای شما خود کیست تا نام او برند ؟ جواب وی اینست که : مَن **فرعون** « انه کان عالیاً من المسرفین» **فرعون** خود کیست از این ناپاکی، شوخ گزاف کاری از جملهٔ گزاف کاران .

النوبة الثالثة

قوله تعالی «بسم الله الرحمن الرحیم» . بنام او که آئین زبان ما ذکر او، قوت دل ما مهر او، بنام او که شاهد جان ما نظر او، روح روح ما یاد او، مبارک آنکس که مونس نام او، عزیز آنکس که همراهش یاد او، وشاد آندل که در آن دل مهر او ، آباد آن زبان که بر آن زبان ذکر او ، آزاد آنکس که بود وی دربند او ، بزرگوار آن نفس که برامید دیدار او .

الهي يادت چون کنم که من خود همه یادم، من خرمن نشان خویش فرا باد نهادم . الهی یادی و یادگاری و دریافتن خود ، یاری . معنی دعوی صادقانی ، فروزندهٔ نفسهاء دوستانی ، آرام دل غریبانی، چون درمیان جان حاضری ، ازبی‌دلی میگویم که کجائی . جانرا زندگی میباید، توآنی. بخود ، ازخود ترجمانی. بحق‌تو برتو، که ما را درسایهٔ غرور ننشانی وبعز وصال خود رسانی .

اذا کنت قوت النفس ثم هجرتها — فلم یلبث النفس التی انت قوتها

جان و جهانم توئی و گرت نبینم — یکسر بد روز باد جان وجهانم .

« حم والکتاب المبین ، انا انزلناه فی لیلة مبارکة » این شب مبارك بقول بیشتر مفسران، شب نیمهٔ شعبان است، آنرا مبارك خواند ازبهر آنکه پرخیروپربرکت است. همه شب داعیانرا اجابت است، سائلانرا عطیت است ، مجتهدان‌را معونت است، مطیعان را مثوبت است ، عاصیانرا اقالت است ، محبان را کرامت است . همه شب درهای آسمان گشاده ، جنات عدن وفرادیس اعلی درها باز نهاده ، ساکنان جنّة‌الخلد برکنگره‌ها نشسته ، ارواح انبیا وشهداء درعلیین فراطرب آمده، همه شب نسیم روح ازلی ، از جانب قربت ، بدل دوستان میدمد و بادکرم از هواء فردانیت بر جان عاشقان میوزد و از دوست خطاب میآید : هل من سائل فاعطیه ؟ هل من مستغفر فاغفرله ؟ ای درویش بیدار باش دراین شب که همه بساط نزول بیفکنده و گل وصال جانان درباغ رازداری شکفته ، نسیم سحر مبارک، بهاری وارمیدمد ، وپیغام ملك برمزی باریك و برازی عجیب میگوید : «الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکرالله» وانشدوا :

الم یأن للهجران ان یتصرما — وللعود غصن البان ان یتضرما

وللعاشق الصب الذی ذاب وانحنی — الم یأن ان یبکی علیه و یرحما

وفی بعضی الاثار: عجباً لمن آمن بی کیف یتّکل علی غیری، لوانهم نظروا الی لطائف بری ماعبدوا غیری. ای عجب کسی که ما را شناخت باغیرما آرام چون گیرد. کسی که ما را یافت با دیگری چون پردازد. کسی که رنگ وبوی وصال وباد ما دارد، دل دررنگ و بوی دنیا چون بندد.

از تعجب هرزمان گوید بنفشه کی عجب هر که زلف یاردارد چنگ چون‌درما زند

« فیها یفرق کل امر حکیم » تنزل النسخة من‌السماء لمایحصل فی‌السنة من اسام الحوادث . **شب نیمهٔ شعبان** را نامهاست: **شب براة** گویند و **شب نسخة**، **شب فرق** ،**شب عرض** . هر که از این شب تا دیگرسال ازدنیا رفتنی است ، نسخت آن از **لوح محفوظ** بردارند و**بعزرائیل** دهند، گویند این‌شغل‌تواست تا دیگرسال . هرچه خسف و مسخ بود ، سیاسات وبلیات وانواع عذاب، نسخت کنند و **بجبرئیل** دهند ، گویند این کار تو است تا دیگر سال . هرچه نعمت وراحت وروزی بندگان بود نسخت کنند و **بمیکائیل** دهند ، هرچه عزّ ومرتبت و اقبال ودولت بود نسخت کنند و**باسرافیل** دهند و ذلک قوله : ـ « اناکنانستنسخ ماکنتم تعملون » گفته اند درمیان فرشتگان ، فرشته ای حلیم‌تر ورحیم‌تر ومهربانتر از **میکائیل** نیست وفرشته‌ای مهیب‌تر وبا سیاست‌تر از **جبرئیل** نیست.

درخبر است که روزی هردو مناظره کردند ، **جبرئیل** گفت : مرا عجب آید که با این همه بی‌حرمتی‌وجفا کاری خلق، **رب‌العزة بهشت** از بهر چه میافرید؟ **میکائیل** گفت مرا آن عجب میآید که با آن همه فضل وکرم ورحمت که **الله** را بربندگان است **دوزخ** از بهر چه میافرید ؟ از حضرت عزت و جناب جبروت ندا آمد که : احبّکما الیّ‌احسنکما بی‌ظنا، از شما هردو، آنرا دوست‌تر دارم که بمن ظن نیکوتری برد یعنی **میکائیل**، که رحمت بر غضب فضل می‌نهد وقد قال‌الله عزوجل، انّ رحمتی سبقت غضبی. **عایشهٔ صدّیقه** گفت: **شب نیمهٔ شعبان رسول‌خدا** درحجره ونوبت من بود ، درمیانهٔ شب او را نیافتم ، بخاطر من گذشت ، مگر بدیگرحجره ای از حجره های زنان خود رفته ، با خوشتن برنامدم ، برخاستم بطلب وی بیرون شدم ، او را در سجده یافتم ، سربرسجود نهاده و میفرماید :

اعوذ بعفوك من عقابك ، اعوذبرضاك من سخطك ، اعوذ بك منك ،لااحصی ثناء علیك. انت كما اثنیت علی‌نفسك .

این چند کلمت اشارت است بمنازل ومراتب راه روان سوی حق، روشی از روی همم ، نه از روی قدم. **رسول خدا** اول‌نظارهٔ فعل کرد فرمود:اعوذ بعفوك

من عقابک. آنگه از این مقام درگذشت، نظارهٔ صفت کرد، فرمود: اعوذ برضاك من سخطك، آنگه از صفت درگذشت، نظارهٔ ذات کرد فرمود: اعوذبک منک، آنگه از صفات خود مجرد گشت، فرمود: لااحصی ثناءً علیک، آنگه فردا نیت حق جل جلاله یاد کرد، فرمود: انت کما اثنیت علی نفسک. اول مقام استدلال است. دیگر مقام افتقار. سوم مقام مشاهدة. چهارم مقام حیوة. پنجم مقام فناء.

بروایتی دیگر **عایشه** گفت: رأیت النبی (ص) فی لیلة النصف من **شعبان** ساجداً یدعو، فنزل **جبرئیل**، فقال: ان **الله** عزوجل قداعتق من النار اللیلة بشفاعتک ثلث امّتک. فزاد النبی فی الدعاء. فنزل **جبرئیل** فقال: ان الله یقرئک السلام و یقول اعتقت نصف امّتک من النار. فزاد **النبی** فی الدعاء، فنزل **جبرئیل** وقال: ان الله اعتق جمیع امّتک من النار بشفاعتک، الا من کان له خصم حتی یرضی خصمه. فزاد **النبی** فی الدعاء، فنزل **جبرئیل** عندالصبح و قال: ان **الله** تعالی قد ضمن لخصماء امّتک ان یرضیهم بفضله و رحمته، فرضی **النبی** (ص) وقال: ان الله تعالی عتقاء من النار فی لیلة النصف من **شعبان** بعدد سعور غنم **بنی کلاب**[1]. وفی روایة **انس بن مالک** رضی الله عنه قال: بعثنی **النبی** الی **عایشه**، فقلت لها اسرعی، فانی ترکت **رسول الله** (ص) یحدّثهم بحدیث لیلة النصف من **شعبان**، فقالت یا **أنس** اجلس حتی احد ثک عن لیله النصف من **شعبان**، قالت کان لیلة النصف من **شعبان** لیلتی، فجاء النبی (ص) حتی دخل معی فی لحاف، فانتبهت من اللیل فلم اجده قلت ذهب الی جاریته ماریة القبطیه، قالت: فخرجت و مررت بالمسجد فوقعت رجلی علیه و هوساجد و هو یقول: سجدلک خیالی و سوادی و آمن بک فؤادی وهذه یدیّ التی جنیت بها علی نفسی، فیا عظیم هل یغفر الذنب العظم الاالرب العظیم، اغفرلی الذنب العظیم، ثم رفع رأسه، فقال: اللهم هب لی قلباً نقیاً تقیاً من الشرك بریاً، لا کافراً ولاسقیاً. ثم عاد فسجد فقال: اقول لک کما قال اخی **داود**، اعفّر وجهی فی التراب لسیدی وحق لسیدی ان تعفّر الوجوه لوجهه. ثم قال **یاحمیراء** اما تدرین ما هذه اللیلة؟ هذه لیله النصف من **شعبان**، ان الله فی هذه اللیله عتقاء من النار بعدد شعر غنم **کلب**. قالت: قلت یا نبی الله، ومابال غنم **کلب**

---

۱ ـ در نسخهٔ ح کلب

قال : لیس الیوم فی **العرب** قوم اکثر غنماً منهم ، لااقول منهم سته نفر: مد من خمر ولاعاق لوالدیه ولامصر علی زنا ولامصارم ولامصوّر ولافتات.

و روی **مجاهد** عن **علی بن ابی طالب** قال قال **رسول الله** (ص): **یاعلی** من صلی مائة رکعة فی لیلة النصف **من شعبان** قرأ فی کل رکعة بفاتحة الکتاب مرة وقل هوالله احد ، عشر مرات. قال النبی (ص) : یاعلی ما من عبد یصلی هذه الصلوة الاقضی الله عز و جل له کل حاجة طلبها تلک اللیلة ، قال و یبعث **الله** عزوجل سبعین الف ملک یکتبون له الحسنات ویمحون عنه السیآت ویرفعون له الدرجات الی رأس السنة.

قال و یبعث الله عز وجل فی جنات عدن سبعین الف ملک اوسبع مأة الف یبنون له المدائن والقصور ویغرسون له الاشجار مالاعین رأت ولا اذن سمعت ولاخطر علی قلب المخلوقین ،وان مات من لیلته قبل ان یحول الحول ،مات شهیداً. قال :ویعطیه الله بکل حرف من قل هوالله احد فی لیلته تلک ،سبعین حوراء.

۲- النوبة الاولی

قوله تعالی : - «**ولقد اخترناهم علی علم**» برگزیدیم ایشانرا بردانشتی بی غلط ، «**علی العالمین** (۳۲) » برجهانیان [روزگار ایشان].

« **وآتیناهم من الایات** » ، و دادیم ایشانرا از نشانها ، « **مافیه بلاء مبین** (۳۳) » چیزهائی که [ایشان را] درآن آزمایشتی آشکارا بود .

«**انّ هؤلاء لیقولون** (۳۴) » اینان میگویند .

« **ان هی الّا موتتنا الاولی** » ، نیست مگر یک مرگ پیشین [که در دنیا بمیریم وبس بسر آمد] ، « **و ما نحن بمنشرین** (۳۵) » وما برانگیزانیدنی نیستیم.

« **فأتوا بآبائنا** » ، پس پدران ما [از گور] بازآرید امروز ، « **ان کنتم صادقین** (۳۶) » اگر می راست گوئید [که ما انگیختنی ایم پس از مرگ].

« **أهم خیر ام قوم تُبّع** » ، ایشان به اند یاقوم تبع؟ « **والذین من قبلهم** و ایشان که پیش از ایشان بودند ، « **اهلکناهم** » نیست کردیم ایشانرا ، « **انّهم کانوا مجرمین** (۳۷) » ایشان قومی بدکاران بودند.

« **وما خلقنا السموات والارض** » ، نیافریدیم آسمان و زمین را
« **و ما بینهما** » و آنچه میان آنست ، «**لاعبین**(٣٨)» بازی گری « **ما خلقناهما الا بالحق** »نیافریدیم آنرا مگر بفرمان روان[و پاداش سپردن رابکارگران]
« **ولکنّ اکثرهم لایعلمون** (٣٩) » لکن بیشتر ایشان نمیدانند.

« **انّ یوم الفصل** » روزگار برگزاردن ، «**میقاتهم اجمعین** (٤٠)» هنگام نامزدکردهٔ ایشانست همگان.

« **یوم لایُغنی مولیً عن مولیً شیئاً** » ، آنروز که هیچ خویش هیچ خویش را بکار نیاید ، «**ولاهم یُنصرون**(٤١) » ونه ایشانرا فریاد رسند.

« **الاّ من رحم الله**» ، مگر کسی که الله بروببخشاید ، «**انّه هوالعزیز الرحیم** (٤٢) » که الله توانای است دانا.

« **انّ شجرة الزقوم**(٤٣) » درخت زقوم ، « **طعام الاثیم**(٤٤) » خورش بدکاران است.

«**کالمُهل** » چون مس گداخته « **یَغلی فی البطون**(٤٥) » میجوشند درشکمها. «**کغلی الحمیم**(٤٦)» چون جوشیدن آب جوسان.

«**خذوه**»[زبانیه را گویند] گیرید اورا،«**فاعتلوه الی سَواء الجحیم**(٤٧)» کشید او را تامیان دوزخ.

« **ثم صُبّوا فوق رأسه** » آنگه برسر اوریزید ، «**من عذاب الحمیم**(٤٨)» آب گرم، عذاب کردن را.

«**ذُق**» [گویند]چش آتشم ، « **اِنّک انت العزیز الکریم** (٤٩) » تو آن عزیز و کریمی بارخدا ومهتر.

« **انّ هذا ما کنتم به تمترون**(٥٠) » آن آتس است که در آن بگمان بودید و ببکار کردید.

« **انّ المتّقین فی مقام امین**(٥١) » پرهیزکاران در جای جاویدی اند.
« **فی جنات و عیون** » در بهشت وچشمه‌های روان.

« **یلبسون من سُندس و استبرق** » می پوشند از جامهٔ سندس و استبرق ، « **متقابلین** (۵۳) » رویها فارویها .

« **کذلک** » چنان‌است، «**وزوّجناهم**» وایشانراجفت‌دادیم،« **بحورعین** (۵۴) »کنیزکان سخت پاکیزه سپیدی چشم وسیاهی چشم ، فراخ چشمان «**یدعون فیها** » ، می‌فراخوانند درآن بهشت ، « **بکلّ فاکهة** » ازهرمیوه ای «**آمنین**(۵۵)» بی‌ترس و بی‌بیم .

« **لایذوقون فیها الموت** » مرگ نچشند [هرگز درآن بهشت] ، « **الّا الموتةالاولی** » لکن‌مرگ‌اول که دردنیاچشیدند[مؤمنان را مرگ‌آنست]، **ووقیٰهم» عذاب الجحیم**(۵۶) » و بازداشت الله از ایشان عذاب آتش .

« **فضلاً من ربّک** » ، نیکوئی ازخداوند تو[که رهی‌را بروی آن‌نبود]، « **ذالک هوالفوز العظیم** (۵۷) » آنست پیروزی بزرگوار .

« **فانّمایسّرناه‌بلسانک** » ما آسان‌کردیم این سخن خویش بر زبان تو ، « **لعلهم یتذکرون** (۵۸) » تا دریابند و یاد دارند وپند پذیرند.

« **فارتقب انهم مرتقبون**(۵۹)» چشم میدار تا ایشان چشم میدارند.

النوبة الثانية

« و لقد اخترناهم » یعنی مؤمنی **بنی اسرائیل** ، « علی‌علم » منا باستحقاقهم ذلک و قیامهم بالشکر علیه ، « علی العالمین » ای عالمی زمانهم فجعلنا فیهم الکتاب والنبوة والملک وقیل: اخترناهم علی‌جمیع‌العالمین بماجعلنا فیهم من کثرة الانبیاء وهذه خاصة لهم لیست لغیرهم .

« و آتینا هم من الایات » یعنی من الحسنات والسیئات المذکورة فی‌سورة‌ـ الاعراف: «وبلوناهم بالحسنات والسیئات». فالحسنات: المنّ والسلوی والماء المنبجس من‌الحجر بعد الخلاص من فرعون . و السیئات : ماکانوا یلقون ، من ذبح اولادهم واستحیاء نسائهم وتعذبتهم .

قال ابن زید : ابتلاهم بالرخاء والشده کقوله : ـ « و نبلوکم بالشر الخیر فتنة »

« انّ هولاء » يعنى اهل مكة ، « ليقولون » .

« ان هى » اى ـ ماهى ، « الا موتتنا الا ولى » اى ـ لاموتة الاهذهالتى نموبها فىالدنيا ثم لابعث بعدها . و هوقوله : « و ما نحن بمنشرين » اى ـ بمبعوثين بعد موتنا .

«فأتوابآ بآئنا » ، الذين ماتوا ، «ان كنتم صادقين » انّا نُبعث احياء بعدالموت . سألوه ان يحيى لهم **قصى بن كلاب** قالوا انه كان شخاً كبيراً لنسأله عنك ، فلم يجبهم الله بل اوعدهم و انما لم يجبهم لان البعث الموعود ، انما هو فى دارالجزآء يوم القيمة والذى كانوا يطلبونه بعثٌ فىالدنيا فىحالة التكليف وبينهما تغاير .وقوله : فأتوا ، مخاطبة للنبى (ص) وحده على مايستعمله العرب فى مخاطبة الجليل . ثم خوّفهم مثل عذابالامم الخالية ، فقال : « أهم خير أم قوم تبع » معناه أهؤلاء اعز واشدّقوة واكثر اموالاً ، «أم قوم تبع » . مفسران گفتند : **تبع** پادساهى بود ازپادشاهان **يمن** ازقبيلۀ **قحطان** ، چنانكه دراسلام ، ملوكرا خليفه گويند، ودر**روم**،**قيصر**ودر**فرس**، **كسرى** ، ايشان **تبع** گويند . و سمّى تبّعاً لكثرة تبعه ، ومعروف ازايشان سه بودند : يكى مهينه اول بوده ، يكى ميانه ، يكى كهينۀآخربوده . واو كه درقرآن نام برده است تبّع آخر بود ، نام وى **اسعد بن كليكرب الحميرى** . مردى مؤمن صالح بوده و **بعيسى(ع)** ايمان آورده وچون حديث و نعت وصفت **رسول** ما (ص) شنيد از اهل كتاب ، برسالت وى ايمان آورد و گفت :

شهدت على احمد انه	رسول من الله بارى النسم
فلومد عمرى الى عمره	لكنت وزيراً له و ابن عم .

عايشه گفت : لاتسبوا **تبّعاً** فانه كان رجلاً صالحاً ذم الله قومه ولم يذمّه . وقال **سعيد بن جبير** : هوالذى كسى **الكعبة** الانطاع والبرود المعضدة ونصب عليها الباب وجعل له اقليداً،و قيل : هوالذى بنى **الحيرة** وبنى **سمرقند** . وذكر **ابوحاتم** عن **الرقاشى** قال : كان **اسعدالحميرى من التبابعة**، آمن بالنبى(ص) قبل ان يبعث بسبع مائةسنة .وعن **سهل بن سعد** قال : سمعت **رسول الله** (ص) يقول لاتسبوا تبعاً فانه قد كان اسلم .وعن **ابى هريرة** قال : **رسول الله**(ص) ما ادرى تبّع نبياً كان او غيرنبى .

ودر قصهٔ تبع و اسلام وی روایات مختلف است:

اما روایهٔ **محمدبن‌اسحق** و **عکرمة** از **ابن‌عباس** آنست که **تبّع** آخر که نام وی **اسعد** وکنیت او ابوکرب است مردی آتش پرست بود بر مذهب **مجوس**، از نواحی **مشرق** درآمد با لشکری عظیم وحشمی فراوان **بمدینهٔ مصطفی** بگذشت و پسری از آن خویش آنجا رها کرد. اهل **مدینه** آن پسر را بکشتند بفریب وحیلت. **تبّع** بازگشت برعزم آن که **مدینه**‌را خراب کند واهل آنرا استیصال کند، جماعتی که **انصار** رسول از نژاد ایشانند همه مجتمع شدند وبقتال وی بیرون‌آمدند، بروز باوی جنگ میکردند وبشب اورا مهمان‌داری میکردند، **تبّع** را سیرت ایشان عجب آمد، گفت: انّ هؤلاء لکرام، اینان قومی اند کریمان و جوانمردان. پس دوحبر از احبار **بنی‌قریظه** نام ایشان **کعب** و **اسد** هردو ابن عم یکدیگر بودند، برخاستند و پیش **تبّع** شدند واورا نصیحت کردند، گفتند: این **مدینه** هجرت‌گاه **پیغامبر آخرالزمان** است ومهبط وحی‌بدو، پیغامبری **ازقبیلهٔ قریش** خاتم پیغامبران وگزیدهٔ خداوند جهان، صاحب‌القضیب، والناقة و التاج والهراوة. و ما در کتاب خدای، نعت وصفت وی خوانده ایم وبرامید دیدار وی اینجا نشسته ایم ودانیم که ترا براهل این شهر دستی نباشد و نصرتی نبود، مکن، خویشتن‌را درمعرض بلا وعقوبت حق جل وعلا منه، نصیحت ما بشنو وعزم ونیت خود بگردان وبرخویشتن بد مخواه، مبادا که ترا نکبتی رسد که درسر آن شوی. آن وعظ ونصیحت ایشان بر **تبّع** اثری عظیم کرد واز آن عزم و نیت که کرده بود بازگشت و از ایشان عذر خواست. ایشان چون اثر قبول دروی دیدند، او را بردین خویش دعوت کردند. **تبّع** دعوت ایشانرا اجابت کرد و بدین ایشان باز گشت و ایشان را گرامی کرد و از **مدینه** باز گشت بسوی **یمن**، وآن دوحبر ونفری دیگر از **یهود بنی‌قریظه** باوی مساعدت کردند و رفتند، جمعی از**بنی‌هذیل** فرا پیش وی آمدند، گفتند: ایها‌الملک اناندلک علی بیت فیه کنز من‌لؤلؤ وزبرجد. ما ترا دلالت کنیم برخانه ای که زیر آن کنزیست از مراورید وزبرجد. اگر خواهی که برداری، بردست تو آسان بود. گفت آن کدام خانه است؟ گفتند خانه ایست در **مکه** و مقصود **هذیل**

هلاك وی بود که از نقمت وی میترسیدند ، دانستند که هر که قصد خانهٔ **کعبه** کند بزودی دمار از وی برآرند و نیست گردد .

تبّع با احبار **یهود** مشورت کرد وآن سخن که **هذیل** گفته بود با ایشان گفت، احبار گفتند : زینهار که اندیشهٔ بد نکنی در کار آن خانه ،که درروی زمین خانه ای از آن بزرگوارتر وعظیم‌تر نیست ، آنرا **بیت‌الله** گویند بروی رقم اضافت ازلی و فرّ الهی، مقرّ ابرار ومنزل اخیار، بزرگ داشتهٔ حق وعبادتگاه خلق، وآن قوم که ترا این دلالت کردند جز هلاك تو نخواستند، چون آنجا رسی تعظیم آن در دل‌دار و مقدس و معظم دان ومناسك آن بگزار و طواف و سعی و حلق بجای آر تا ترا سعادت ابد حاصل شود .

تبّع چون این سخن بشنید از ایشان ،آن جمع **هذیل** را بگرفت، وبر ایشان سیاست راند ، آنگه روی سوی **مکه** نهاد .

وتعظیم خانه **کعبه** در دل داشت ، چون آنجا رسد طواف کرد و **کعبه** را در نبود آنرا در برنهاد و قفل برزد و آنرا جامه پوشید ، واول کسی که **کعبه** را جامه پوشید **تبّع** بود، وشش روز آنجا مقیم گشت،هرروز در **منحر** ، هزارشترقربان کرد و موی بازکرد ، آنگه از **مکه** بازگشت و سوی **یمن** شد و قوم وی **حمیر** بودند کاهنان و بت‌پرستان. **تبع** ایشانرا بردین خویش و برحکم **تورات** دعوت کرد وایشان اجابت نکردند و دین او نپذیرفتند تا آنگه که حکم خویش بر آتش بردند وآن آتشی بود که فرادید آمدی درداسن کوه وهر که را خصمی بودی وحکمی که درآن مختلف بودند هردوخصم بنزدیك آتش آمدندی(۱) ، آنکس که برحق بودی او را از آتش گزند نرسیدی ، و او که بر حق نبودی بسوختی. جماعتی از **حمیر** بتان خود را برداشتند و آمدند بدامن آن کوه و همچنین آن دو **حبر** که با **تبّع** بودند . دفتر **تورية** را برداشته وبدامن کوه آمده ودر راه آتش نشسته، آتش ازمخرج خویش فرادید آمد وآن قوم **حمیر** را وآن بتان ایشانرا همه نیست کرد وبسوخت وآن دو**حبر** که **تورية** داشتند ومیخواندند، ازآتش ایشانرا هیچ رنج و گزند نرسید،

---

۱ ـ در نسخهٔ الف . آمدید

مگر که از پیشانی ایشان ، عرقی روان گشت و آتش در گذشت تا بمخرج خویش بازشد ، آنکه باقی **حمیر** که بودند همه بدین احبارباز گشتند. فمن هناك اصل الیهودیة بالیمن ، بروایتی‌دیگر، **تبّع** که به **رسول خدا** پیش از مبعث وی ایمان آورد ، **تبع** پیشین بود وملك جهان ویرا بود وبهرشهر که رسیدی علماء وحکماء آن شهر باخود بیردی(۱) تا قریب دو هزار مرد عالم حکیم بروی جمع آمدند(۲) بیرون از دویست وچهل هزارسوار و پیاده که داشت . و اوّل به **مکه** رسید واهل **مکه** اورا طاعت نداشتند وخدمت نکردند .

تبّع گفت وزیر خویش‌را، که این‌چه شهر است وچه قومند که درخدمت وطاعت ما تقصیر کردند ، بعد از آنکه جهانیان همه سر برخط طاعت ما نهادند .

وزیر گفت ایشانرا خانه ایست که آنرا **کعبه** گویند مگر به‌آن‌خانه معجب شده‌اند ، **تبّع** دردل خویش نیت کرد که این خانه‌را خراب کنم وسردان این شهررا بکشم و زنان را اسیر گیرم ، هنوز این اندیشه تمام نکرده بود که رب العزه او را بدرد سرمبتلا کرد ، چنانکه او را طاقت نماند و آب گندیده از چشم و بینی و گوش وی گشاد ، چنانکه هیچکس را بنزدیك وی قرارنبود و اطباء همه از معالجهٔ وی عاجز گشته گفتند این بیماری ازچهارطبع بیرون افتاده ، کارآسمانی است ، وما بمعالجهٔ آن راه نبریم . پس دانشمندی فرا پیش آمد ، گفت : ایها الملك اگرسرّ خود با من بگوئی من این درد را درمان سازم ، ملك گفت من درکار این شهرواین خانهٔ **کعبه** چنین اندیشه کرده‌ام ، دانشمند گفت ، زینهار ای ملك ، این اندیشه مکن وازاین‌نیت بازگرد که این خانه را خداوندیست قادر که آنرا بحفظ خویش میدارد و هر که قصد این خانه کند دمار از وی برآرد . **تبّع** از آن اندیشه توبت کرد وتعظیم خانه واهل آن در دل خود جای داد ودرحال شفا یافت ، عنایت الهی‌وسابقهٔ ازلی دررسید واز آن دین و ملت کفر که داشت بر گشت و بخداوند **کعبه** ایمان آورد و در دین **ابراهیم خلیل** علیه السلام شد. پس **کعبه** را جامه پوشانید وقوم خودرا فرمود تا آنرا بزرگ دارند و با اهل آن نیکوئی کنند. از **مکه** بزمین **یثرب** شد آنجا که

۱ ـ درنسخهٔ الف : آمدید ۲ ـ در نسخهٔ ج : بروی آمدند .

مدینه مصطفی است (ص) و درآن وقت رقم شهروبنا نبود، چشمهٔ آب بود و **تبّع** با حشم ولشکر بسرآن چشمه فروآمد. دانشمندان که با وی بودند درکتاب خوانده بودند که آن زمین **یثرب** مهاجَر رسول آخرالزمان است و مهبط وحی قرآنست، چهارصد مرد از ایشان که عالمتروفاضلتر بودند با یکدیگر بیعت کردند که از آن بقعت مفارقت نکنند ویرامید دیدار او آنجا مقام کنند، اگر او را خود دریابند والا فرزندان و نسل ایشان ناچار اورا دریابند و برکات دیدار اوباعقاب وارواح ایشان برسد. این قصه با **تبّع** بگفتند و**تبّع** را همین رغبت افتاد. یکسال آنجا مقام کردند و بفرمود تا چهارصد قصر بنا کردند آنجایگه، هر عالمی را قصری و هر یکی را کنیزکی بخرید و آزاد کرد و بزنی بوی‌داد باجهاز تمام و ایشانرا وصیت کرد که سما اینجا همی باشید تاپیغامبرآخرالزمان را دریابید وخود نامه‌ای نبشت ومهرزرین برآن نهاد وبآن عالم سپرد که او را نصیحت کرده بود و گفت اگر **محمد** را دریابی این نامه بدو رسان و اگرنیابی بفرزندان وصیت کن تا بدو رسانند و مضمون نامه این بود :

ای پیغامبر آخرالزمان، ای گزیدهٔ خداوند جهان، ای بروز شمار شفیع بندگان، من که **تبّع** ام، بتوایمان آوردم وگرویده، گواهی دهم که نبوت تو حق است ودین تو پاك وقول توصدق. تو خاتم پیغمبرانی، فرستادهٔ حق جل و جلاله بعالمیانی، ایمان آوردم بآن خداوندکه توبنده وپیغامبر اوئی، فرستاده وپیغام رسان اوئی، گواه باش که من، برملّت توام وبرملّت پدرتو **ابراهیم خلیل** (ع)، اگرترا بینم واگرنه بینم، تا مرا فراموش نکنی و روز رستاخیز مرا فرو نگذاری و شفاعت از من دریغ نداری. آنگه نامه را مهر برنهاد وبرآن مهر نبشته بود : « لله الامرمن قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون بنصرالله » و عنوان نامه نبشته بود : الی محمد بن عبدالله خاتم النبین ورسول رب العالمین (ص) من **تبّع**، امانة الله فی ید من وقع الیه ان یوصل الی صاحبه.

گفته‌اند مردمان **مدینه** ایشان که انصار رسول خدااند ازنراد آن چهارصد مرد علماء بودند و **ابو ایوب انصاری** که رسول خدا بخانه او فروآمد ازفرزندان

آن عالم بود که **تبّع** را نصیحت کرده بود تا ازآن علت شفا یافت. وخانهٔ **بوایوب** که رسول آنجا فرو آمد ازجملهٔ آن بناها بود که **تبّع** فرموده بود وچون رسول خدا هجرت کرد **بمدینه** ، نامهٔ **تبّع** بوی رسانیدند رسول نامه **بعلی** داد تا برخواند ، رسول سخنان **تبّع** بشنید و او را دعا کرد و آنکس که نامه رسانید نام وی **بولیلی** او را بنواخت و گرامی کرد. قوله :

« والذین من قبلهم » یعنی من الامم الکافرة ، « اهلکناهم انهم کانوا مجرمین » ای لیس کفار **قریش** بخیر من اولئک ، فاهلکهم‌الله ، هذا کقوله: «أ کفّار کم خیر من اولئکم ».

«وما خلقنا السموات والارض ومابینهما لاعبین » یعنی ما خلقناهما لئلایکون بعث و لانشور ولاحساب کقوله : « ایحسب الانسان ان یُترک سدی » و کقوله : « افحسبتم انما خلقناکم عبثاً » .

« ما خلقناهما الا بالحق » ، یعنی الا للمجازاة بالقسط ای : لیُجزی المحق والمبطل مایستحقانه ، « ولکن اکثرهم لایعلمون » یعنی کفار **قریش** لایعلمون انا لم نخلقهما باطلاً ثم خوّفهم فقال :

« انّ یوم الفصل » ، یعنی یوم القیمة یفصل بین المحق والمبطل و یفصل بین الوالد وولده والرجل وزوجه والمرء وخلیله. قیل جعله‌الله وقتا لفصل الحکم فیه بین خلقه ، «میقاتهم اجمعین» ای وقت موعودهم کلهم یعنی یوافی الاولون والاخرون من الامم الخالیة ومن هذه الامّة(۱) ثم نعت ذلک الیوم فقال : - « یوم لایغنی مولیً عن مولیً شیئاً» یعنی لاینفع قریبٌ قریبه ولا یدفع عنه شیئاً. هذا کقوله: -«لا یجزی والدعن ولده ولا مولود هوجازعن والده شیئاً » ، « ولاهم یُنصرون) ای : لیس لهم من ینصرهم من عذاب الله بالشفاعة فان النصرة فی‌القیامة بالشفاعة.

« الا من رحم الله » یجوزان یکون الاستثناء متصلاً یعنی الا المؤمنین فانه ینفع بعضهم لبعض باذن الله. و قیل الاستثناء منقطع ومعناه : لکن من رحمه‌الله فانه مغفورله « انه هوالعزیز » علی اعدائه ، « الرحیم » لا ولیائه.

۱ - در نسخهٔ ج : جملهٔ « و من هذه‌الامة » نیست .

«انّ شجرة الزقوم » على صورة شجر الدنيا لكنها من النار والزقوم ثمرها وهوما اكل بكره شديد وقيل كل طعام ثقيل فهوزقّوم .وفي التفسير ان **ابن الزبعرى** قال: ان اهل **اليمن** يسمّون اكل التمر بالزبد التزقّم فدعا **ابوجهل** بتمروزبد فقال تزقموا فان هذا هوالذى يخو فكم به **محمد** فنزل: « ان شجرة الزقوم طعام الاثيم » يعنى بالاثيم: **اباجهل** والاثم : الكفر لان الكفر اعظم الاثم.

روى عن **ابن عباس** : قال قال رسول‌الله (ص) : ايها الناس اتّقواالله حق تقاته فلوان قطرة من الزقوم قطرت على الارض لامرّت على اهل الدنيا معيشتهم فكيف بمن هوطعامه وليس له طعام غيره.

« كالمهل » و هوالنحاس المذاب والصفر المذاب ، وقيل هودردى الزيت اسود، وعرض على **ابى بكر الصديق** حين احتضر، ثوبا حبرة ليكفن فيهما ، فقال كفتونى في ثوبيّ هذين يعنى اللذين على جسده فانما هما للمهل يعنى للصديد و ما يسيل من البدن، و الحي اولى بالجديد من الميت « يغلي في البطون» قرأ **ابن كثير و حفص** بالياء جعلوا الفعل للمهل ، و قرأ الآخرون بالتاء لتأنيث الشجرة ،« كغلي الحميم » يعنى كالماء الحارّ اذا اشتد غليانه.

« خذوه » اى ـ يقال للزبانية خذوه يعنى الاثيم ، « فاعتلوه » ، قرأ اهل **الكوفة وابوعمرو وابوجعفر** بكسر التاء. والباقون بضمها وهما لغتان ، اى : ادفعوه وسوقوه يقال عتله يعتُله و يعتِله عتلا اذا ساقه بالعنف والدفع و الجذب ، « الى سوآء الجحيم » وسطها الذى يستوى المسافة اليه من جميع اطرافه.

«ثم صبّوا فوق رأسه من عذاب الحميم » تأويله: ثم صبّوا فوق رأسه الحميم للتعذيب ، كقوله : «يُصَبُّ من فوق رؤسهم الحميم» قال **مقاتل** : ان خازن النار يضرب على رأسه فينقب رأسه عن دماغه ثم يصبّ فيه ماءً حميماً قد انتهى حرّه ثم يقال له : « ذق » هذا العذاب ، « انك» قرأ **الكسائى** انّك بفتح الالف يعنى ـ لانك قلت انا العزيز الكريم و قرأ الاخرون بالكسر على الابتداء اى ـ « انت العزيز الكريم» عند قومك بزعمك و ذلك ان **النبى** (ص) لقى **اباجهل** فهزّه فقال اولى لك يا باجهل فاولى، فانزل‌الله تعالى ماقاله له،وردّ عليه **ابوجهل** فقال : ما تقدر انت ولاربك على

انی لاکرم اهل‌الوادی و اعزّهم فیقول له خزنةالنار علی طریق‌الاستخفاف والتوبیخ ذق ذلک انت‌العزیزالکریم‌ای ذق بسبب هذا القول‌الذی قلته .

« انّ هذا ما کنتم به تمترون » ای ـ ان هذاالعذاب ما کنتم فیه تشکّون فی‌دارالدنیا فقد لقیتموه فذوقوه ، ثم ذکر مستقر المتقین فقال : « انّ‌المتّقین فی‌مقام امین » قرأ اهل **المدینة والشام** فی مُقام بضم المیم علی‌المصدر ای ـ فی اقامة و قرأالاخرون بفتح المیم ای ـ فی‌مجلس امین یأ من فیه صاحبه من‌الغوائل‌والآفات والاحزان « فی جنات و عیون . یلبسون من سندس » و هو مارقّ من‌الحریر فجری مجری الشعار لهم و هواین من‌الدثار فی‌المعتاد « و استبرق » یعنی ما غلظ وصفق نسجه یجری مجری‌الدثار و هو ارفع نوع من انواع الحریر ، والحریر نوعان : نوع کلما کان ارق کان انفس،ونوع کلما کان ارزن بکثرة الابریسم کان انفس . وقیل : استبرق من کلام‌العجم و هوالدیباج‌الغلیظ عرّبت بالقاف «متقابلین» کنایةعن التألف والتوادّ والتواخی ، « کذلک و زوّجناهم بحور عین » ای ـ کما اکرمناهم بما وصفنا من‌الجنات والعیون واللباس، کذلک اکرمناهم بان زوّجناهم بحور عین . وقیل ـ کذلک هم‌فی‌حکم‌الله ومحله رفع ، ای‌الامر کذلک وزوجناهم‌بحورعین ، یقال‌زوّجته امرأة وزوّجنه بامرأة لغتان وانکره بعضهم فقال لیس هذا من‌عقدالتزویج لانه‌لایقال زوّجته بامرأة و انماالمعنی‌جعلناهم ازواجاً لهن کما یزوّج‌النعل بالنعل‌ای ـ جعلناهم اثنین .والحور، هنّ‌النساء النقیات‌البیاض ،یحار فیهن‌الطرف من‌بیاضهن وصفاء لونهنّ .

وقال**ابوعبیدة** : الحوَر:شدة بیاض‌العین یکون ذلک اظهر لسوادها ، والعین جمع‌العیناء و هی‌العظیمةالعینین .

« یدعون فیها » ، ای یحکمون فیأمرون باحضارما یشتهون ، « بکل‌فاکهة»، ای ـ فاکهة کلّ زمان و کلّ مکان وذلک لا یجتمع فی‌الدنیا ، « آمنین » من‌الزوال والانقطاع و تولّد ضرر من‌الاکثار.

« لایذوقون فیهاالموت »، سخن‌اینجا تمام شد ، میگوید: بهشتیان دربهشت، مرگ نچشند هرگز . و در خبرمیآید که در بهشت ده چیز نیست : لیس فیها هرم ولاموت ولاخوف ولالیل ولانهار ولاظلمة ولابرد ولاخروج ، آنکه گفت : «الاالموتة

الاولی » این نه مستثنی است از اول که این استثنا منقطع گویند الا بمعنی لکن ای۔ لکن الموتةالاولی فی‌الدنیا قد ذاقوها ، لکن مرگ اول که در دنیا چشیدندمؤمنانرا مرگ آنست ،

قولی دیگر گفته‌اند الا بمعنی‌سوی ای سوی الموتة الاولی التی ذاقوها فی‌الدنیا ،کقوله : « ولا تنکحوا مانکح آباؤکم من‌النساء الا ما سلف » یعنی سوی ما قد سلف ، والضمیر فی فیها راجع الی حال‌المتقین التی هم فیها ، میگوید متّقیانرا و نیک مردان را جز آن مرگ که دردنیا چشیدند، مرگی دیگرنخواهد بود ،درآن حال تقوی ونیکی که ایشان در آن‌اند، بخلاف مجرمان و احوال ایشان که‌برایشان دو مرگ جمع آید . لقوله تعالی : « ربنا امتّنا اثنتین » مقصود و مراد آنست که تا فضل متّقیان برمجرمان ظاهر گردد و معلوم شود که مجرمان را دو مرگ است و متّقیانرا یک مرگ.

و لهذاالمعنی لما کشف **ابوبکر** عن وجه **النبی** (ص) و قد قبض قال: والله لایجمع‌الله علیک موتتین،اما الموتة التی کتبت علیک فقد متّها . وقوله«الاولی» یدل علی ان هناک ثانیة نفاها عن‌المتّقین‌وابتها للمجرمین فی‌حال مّا ثم یحیون‌بعدها . و قیل انّ‌المؤمنین فی وقت‌المعاینه یصیرون بلطف‌الله الی اسباب‌الجنة یلقون‌الروح والریحانَ‌ویرون‌منازلهم فی‌الجنّةفکانّ موتتهم الاولی‌فی‌الدنیا کانت فی‌الجنّة لاتصالهم باسبابها و مشاهدتهم ایاها . برین قول استثناء متصل است و مرگ اول که دردنیا چشیدند، گوئی خود دربهشت چشیدند، زیرا که مؤمن بوقت‌معاینه، بهشت‌بروعرضه کنند تا در روح و ریحان و منازل آن مینگرد ، گوئی که در بهشت مرگ میچشد و جان تسلیم میکند . برین معنی گفت «لایذوقون فیهاالموت الاالموتةالاولی ووقیهم عذاب‌الجحیم » صرف عنهم عذاب‌النار « فضلاً من ربک » ای ـ فعل ذلک تفضّلا منه . روی عن **النبی** (ص) انه قال۔ لایدخل‌الجنة احد الا بفضل‌الله ، فقیل ولا انت یا رسول‌الله، فقال ولاانا الاان یتغمّدنی‌الله برحمته و فضله ، « ذلک هوالفوزالعظیم» ای ـ ذلک‌الثواب الذی هو صرف‌العذاب و دخول‌الجنة ، هوالفلاح‌العظیم الذی لا یعلم کنهه الاالله .

« فانما یسّرناه بلسانک » یعنی علی‌لسانک، ولو لا انّ‌الله عزوجل یسّره‌علی السنة‌العباد لما استطاع لسان ان یحمل کلام‌الخالق او یؤدّیه و قیل ـ « انما یسّرناه بلسانک » ای ـ انزلناه بلغتک لیکون ایسر للعرب و یسهل علیهم تعلّمه ، « لعلّهم یتذکّرون » لکی یتعظوا بمواعظه . ـ

« فارتقب » ای ـ فانتظر النصر من ربک ، « انهم مرتقبون » ای ـ منتظرون بزعمهم ،قهرك والله غالب علی امره وقیل «فارتقب » ای ـ انتظر لهم‌العذاب‌والهلاك « انّهم مرتقبون » منتظرون‌الدوائر و علیهم دائرةالسوء. و قیل : فارتقب ، فعن قریب یتحقق‌الملک و یخیب آمالهم، والله اعلم.

النوبة الثالثه

قوله : « و لقد اخترناهم علی علم علی العالمین » اخترناهم علی علم بمحبّة قلوبهم لنامع کثرة ذنوبهم فینا،واخترناهم علی علم بما نودع عندهم من‌اسرارنا ونکاشفهم‌به من حقائق حقنا. هرچند که نزول‌این آیةعلی‌الخصوص،مؤمنان‌بنی‌اسرائیل راست ، اما ازروی فهم ،برطریق اشارت، تشریف فرزندآدم است علی‌العموم ، وتفضیل ایشان برهمهٔ آفریدگان،چنانکه جای دیگر فرمود : « ولقد کرّمنا بنی‌آدم »،میگوید ایشانرا که برگزیدیم نه‌بغلط گزیدیم، که بعلم‌پاك گزیدیم (۱)وبدانش تمام‌دانستیم که از همهٔ آفریدگان سزاء گزیدن ایشانند ازآن گزیدیم. اختیارما بعلم و ارادت ماست‌بی‌علت، نواخت مابفضل و کرم ماست بی‌سبب ،آنراکه‌خواهیم، گزینیم‌ونوازیم و کس‌را برفعل ما چون و چرانه، و آنراکه خواهیم، رانیم و سوزیم و برحکم ما اعتراض نه .

آنروزکه دائرهٔ تکوین برین شخص کاین کشید ، خطاب کرد که شخصی بیافرینم که هرگزچنین نیافریده ام، نه‌آنکه در قدرتم مستحیل است ، لکن غیرت، عنان قدرت فروگرفت ، عبارت این آمد که : « والزمهم کلمة التقوی و کانوا احق

۱ ـ کلمهٔ گزیدیم ظاهراً اضافت ساروای ناسخ است وجملهٔ صحیح چنین است. بعلم پاك و دانش تمام

بها واهلها ». ای جوانمرد درقدرتچون ما را صدهزار آفریدن بلحظتی روا است، اما از روی محبت وغیرت نه رواست، زیرا که سرّ محبت بی کیفت، علی‌الخصوص ماراست، «یحبّهم و یحبّونه ـ الله ولی‌الذین آمنوا»، کدام خلعت ما را نداد کدام تشریف که ما را ارزانی نداشت، کدام لطف که درجریدهٔ کرم بنام ما تبت نکرد.

مقرّبان درگاه عزت و ساکنان حضرت جبروت، انگشت تحیر در دهان تعجب گرفته، که شگرف کاری وعجب حالی که خاکیانرا برآمد. نواختگان لطف او اند، برکشیدگان عطف او اند، عارفان بتعریف او اند، مشرّفان بتشریف او اند، واصلان بایصال اواند، نازان بوصال او اند. نرگس روضهٔ جود ایشانند، سرو باغ وجود ایشانند، حقهٔ درّحکمت ایشانند، نورحدقهٔ عالم قدرت ایشانند، خالق بی‌تظیر یکی است و مخلوق بی‌نظیر ایشانند، احسن‌الخالقین یکی است، احسن المخلوقین ایشانند. « لقد خلقنا الانسان فی‌احسن تقویم » عالم و آدم نبود، عرش و لوح وقلم نبود، بهشت و دوزخ نبود، که ایشانرا بی‌ایشان حدیث محبت بود که «یحبّهم و یحبّونه».

سقیاً بمعهدك الذی لولم یکن ماکان قلبی للصبابة معهداً

ای جوانمرد توسل بندگان بدو، هم باحسان قدیم اوست.

حسن بن سهل وزیر **مامون** بوده است، روزی یکی بروی در آمد، **حسن** ویرا نمی‌شناخت، گفت: توکیستی؟ آن مرد گفت: اناالذی احسنت الیّ عام کذا، من‌آنم که تو بامن درفلان سال احسان کردی. **حسن** گفت: مرحباً بمن توسّل الینابنا، مرحبا بکسی که باحسان ما بما وسیلت جست، پس‌آنکه بفرمود، تا او را صلهٔ دادند وبنواختند. همین است حال درویشان ومؤمنان که بحق جل‌جلاله وسیلت میجویند، هم باحسان قدیم وی میجویند.

انّ ابتداء العرف مجد باسق والمجد کل المجدفی‌استتمامه

هذاالهلال یروق‌ابصارالوری حسناً ولیس کحسنه لتمامه

الهی بعنایت ازلی تخم هدی کشتی، برسالت انبیا آب دادی، بمعونت وتوفیق رویانیدی، بنظر و احسان خود ببرآوردی، از لطف تو درمی خواهم که سموم قهر

ازآن‌بازداری وباد عدل بروی نجهانی، کشتهٔ عنایت ازلی‌را برعایت ابدی مدد کنی.
« وآتیناهم من‌الآیات مافیه بلاء مبین» ابتلا هم بالرخاء و البلاء ، فطالبهم بالشکر عندالرخاء و الصبر عندالبلاء . آدمی گهی خستهٔ تیر بلاست ، گهی غرقهٔ لطف و عطا . حق جل جلاله از وی تقاضاء شکر میکند بوقت راحت و نعمت ، و تقاضاء صبر میکند درحال بلا وشدت. **مصطفی** (ص) قومی‌را دید از **انصار** ، گفت : شما مؤمنانید ، گفتند آری مؤمنانیم ، گفت نشان ایمان شما چیست ؟ گفتند برنعمت شکر کنیم ودرغضب صبر کنیم وبقضاءالله راضی شویم . گفت : مؤمنون ورب‌الکعبة .
« أهم خیرام قوم تبّع والذین من قبلهم اهلکناهم، انهم کانوا مجرمین» ، ای**صنادید قریش**وای رؤساء کفر که پیغامبر مارا دروغ‌زن میگیرید(۱) وبعداوت وی برخاسته‌اید ودین اسلام بازی میشمرید و از بطش و قهر ما ایمن نشسته اید ، خبر ندارید که ما با کفار پیشین و اعداء دین که سروران کفر و ضلالت بودند و پیشروان شرك وغوایت بودند چه کردیم؟ ! وبسطوت ونقمت خویش چون دمار ازایشان برآوردیم ، آنك آن **نمرود لعین** ، آن مردود شقی، که عالم از کفر و استکبار خود پر کرد پشهٔ ضعیف را فرستادیم تا سزاء وی درکنار او نهاد وآن دیگر، **فرعون** طاغی یاغی که دعوی خدائی کرد ونعرهٔ «انا ربکم الاعلی» زد ، پاره ای چوب از حضرت خود فرستادیم تاقدر وی بوی نمود ودریارا فرمان دادیم(۲) تا اورا در چنگ قهر خود گرفت . وآن دیگر **اصحاب فیل** که قصد خانهٔ ما کردند وبرساز وعدّت و آلت خود اعتماد ساختند ، مرغکی چند ضعیف فرستادیم ، تادمار از ایشان برآورد.
و علی هذا **قوم تبّع** و **قوم نوح** و **قوم لوط** و **عاد** و **ثمود** و امثال ایشان که ازشما قویتر بودند وازشما باسازتر وجهاندارتر بودند ، چون برما عصیان وکفران آوردند و تحیر و تمرد نمودند ، نگر که ایشانرا ببطش خویش چون کم آوردیم و از جهان برانداختیم ونام ونشان ایشان محو کردیم ، شما نیز اگر همان کنید که ایشان کردند ، همان بینید که ایشان دیدند. امروز عذاب وهلاك واستیصال ، وفردا حمیم و زقّوم ، فذلك قوله تعالی : « ان شجرة الزّقوم طعام الاثیم، کالمهل یغلی فی‌البطون کغلی‌الحمیم » .

---
۱ ـ در نسخهٔ الف وج میگیرند . ۲ ـ درنسخهٔ الف : داد

سورة الجاثية

١ - النوبة الاولى

قوله تعالی: «**بسم الله الرحمن الرحیم**» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«**حم**(١) **تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم**(٢)» فرو فرستادن این نامه از خدای است، آن توانای دانا.

«**ان فی السموات وارض**» در آسمان و زمین [و آفرینش آن]، «**لآیات للمؤمنین**»(٣) نشانهاست گرویدگانرا [از توانائی و دانائی الله].

«**وفی خلقکم وما یبث من دابة**» و در آفرینش سما ودرآنچه آفریدگار سیراکند در جهان از جنبنده، «**آیات لقوم یوقنون**(٤)» نسانهاست ایشانرا که بی گمان اند.

«**و اختلاف اللیل والنهار**»، و درآمد شد شب و روز پس یکدیگر، «**وما انزل الله من السماء**»، و در آنچه فرو فرستاد الله از آسمان «**من رزق**»، ازباراني که روزی خلق بآنست، «**فاحیا به الارض بعد موتها**» تازنده کردبآن زمین را پس مرگی آن، «**و تصریف الریاح**» و گردانیدن بادها از روی بروی جهان، «**آیات**» نشانهاست [توانائی اورا]، «**لقوم یعقلون**(٥)» گروهی را که خرد دارند و دریابند.

«**تلک آیات الله**»، این آیات وسخنان الله است، «**نتلوها علیک بالحق**» که میخوانیم بر تو براستی، «**فبای حدیث بعد الله وآیاته یؤمنون**(٦)» پس بکدام سخن پس الله وسخنان او بخواهید گروید.

«**ویل لکل افاك اثیم**(٧)» و تباهی هر دروغ زنی را بزه کار. «**یسمع آیات الله تتلی علیه**» میشنود سخنان الله که میخوانند بر او، «**ثم یصر مستکبراً**» آنکه می ستیهد بگردنکشی، «**کان لم یسمعها**» گوئی هرگز آنرا نشنبد، «**فبشره بعذاب الیم**(٨)» بشارت ده اورا بعذابی درد نمای.

« **واذا علم من آیاتنا شیئاً** » وهر گه که [بشنود]وبداند ازسخنان ماچیزی « **اتّخذها هُزُواً** » آنرا بافسوس گیرد ، « **اولئك لهم عذاب مُهین**(۹) » ایشانند که ایشانراست عذابی خوار کننده .

« **من ورائهم جهنم** »از پیش‌ایشانست‌دوزخ ، «**ولایُغنی‌عنهم ماکسبوا شیئاً** » و بکار نیاید ایشانرا هیچ چیز از آنچه میساختند و میکردند و میزادند ، « **ولا مااتّخذوا من‌دون‌الله اولیاء** » ونه آنچه بخدای میگرفتند فزود ازالله ، « **ولهم عذاب عظیم**(۱۰) » و ایشانراست عذابی بزرگ.

« **هذاهدًی** » اندرین سخن‌واین نامه و پیغام،آگاه‌کردنی است وپنددادنی و پیغام رسانیدن و ترسانیدن ، « **والذین کفروا بآیات ربهم** » وایشان که کافرشدند بسخنان خداوند خویش ، « **لهم عذاب من رجز الیم**(۱۱) » ایشانراست عذابی‌دردنمای از عذابی سخت .

« **الله الذی سخّر لکم‌البحر** » الله آن خدائی است که نرم کرد شما را دریا و ساخته ، « **لِتجریَ الفلك فیه بامره** » ، تا میرود درآن کشتیها، بفرمان او، « **ولِتبتغوا من‌فضله** » و تا از فضل او وروزی او بجوئید ، «**ولعلّکم‌تشکرون**(۱۲)» و تامگر آزادی کنید.

« **و سخّرلکم مافی‌السّموات وما فی‌الارض** » و شمارا نرم کرد وساخته و زیر دست ، آنچه درآسمانهاست و درزمین ، « **جمیعاًمنه** »همه ازاوست ازبخشیدن او وساختن او و ارزانی داشتن او ، « **انّ فی‌ذلك لآیاتٍ لقوم‌یتفکّرون**(۱۳) » ، در آنچه‌کرد نشانهای روشن است ایشانرا که در اندیشند.

« **قل‌للذین‌آمنوا** » گوی ایشانرا که گرویده‌اند ، « **یغفروا للذین لایرجون ایّام‌الله**» تابیامرزند ایشانرا که ازروزهای [عذاب]خدای [وگرفتن‌او] نمترسند ،. « **لیجزی قوماً بما کانوا یکسبون** (۱۴) » تا پاداش دهدالله گروهی را بآنچه میکردند.

« **من عمل صالحاً فلنفسه**» هر که نیکی کند، خویستن‌را کند ، «**ومن اساء فعلیها** » ، و هر که بدکند بر خود کند ، « **ثمّ الی ربکم تُرجعون**(۱۵) » و آنگه

شما را با خداوند شما خواهند برد .

« **ولقد آتینا بنی اسرائیل الکتاب والحکم والنبوة** » دادیم فرزندان **یعقوب** را نامه و دانش در دین وپیغمبری ، « **ورزقناهم من الطّیبات** » وروزی دادیم ایشانرا از پاکها وخوشها ، « **وفضّلناهم علی العالمین**(١٦) » وافزونی دادیم ایشانرا بر همهٔ جهانیان [روزگار ایشان] .

«**وآتیناهم بیّنات من الامر** » ، دادیم ایشانرا نشانهای روشن درست از کار پیغامبر خویش ، «**فما اختلفوا**» دو گروه نشدند ، در کار او ، «**الّا من بعدما جاءهم العلم** » ، مگر پس آن که بایشان آمد آنچه میدانستند ، « **بغیاً بینهم** » ببدنیّتی و ستم برخود ، « **انّ ربک یقضی بینهم یوم القیمة**» ، خداوند تو داوری برد روز رستاخیز میان ایشان ، « **فیما کانوا فیه یختلفون** (١٧) » درآنچه ایشان دو گروه میباشند .

النوبة الثانیة

این سوره را سه نام است : سورة الجاثیة ، سورة الشریعه و سورة الدهر . دوهزارو صد و نود ویکحرف است وچهار صدهشتاد وهشت کلمت وسی ونه آیت ، جمله **بمکه** فرود آمد مگر یک آیت : « قل للذین آمنوا یغفروا ... » این یک آیت **بمدینه** فرود آمد درشأن **عمرخطاب** . و درین سورة ازمنسوخات همین یک آیت است : « قل للذین آمنوا یغفروا ...» منسوخ است بآیت قتال . و درفضیلت سورة ، **ابیّ بن کعب** روایت کند از **مصطفی(ص)** قال : من قرأ سورة حم الجاثیة ، ستر الله عورته وسکن روعته عندالحساب ، «حمٓ» محله رفع بالابتداء فیمن جعله اسم السورة، « تنزیل الکتاب » خبره . و من جعله قسماً فالمقسم علیه تنزیل الکتاب ، و من جعله لافتتاح الکلام کقولهم الا ، فتنزیل الکتاب رفع بالابتداء و قوله : « من الله » خبره ، والمعنی ـ القرآن کلام الله العزیز فی انتقامه الحکیم فی تدبیره ولیس کما زعم المبطلون، انه شعر او کهانة او بقوّله **محمد(ص)** « انّ فی السموات والارض لآیات» یجوز ان یکون المراد ـ فی السموات و الارض دلائل علی الوحدانیة، ویجوز ان یکون المراد بالایات.

ماقی السماء من الشمس و القمر والنجوم و غیرها و فی‌الارض من الجبال والاشجار والانهار وغیرها ، فانّ کل واحد منها آیة دالة علی توحیدالله عزوجل ،وخصّ المؤمنین بالذکر لانتفاعهم بها .

« و فی خلقکم وما یبث من دابة آیات‌لقوم یوقنون » ای من تأمل فی‌خلق نفسه و خلق‌الحیوان جمیعاً و اختلاف طبایعها و عجائب صنعها یتیقن ان لها صانعاً حکیماً ، و خصّ‌الموقنین ، لان‌الیقین یقع بالاستدلال ،

« و اختلاف‌اللیل و النهار » بالظلمة و الضیاء و قیل بتعاقبهما ، « و ما انزل‌الله من‌السماء» ای - من‌السحاب «من رزق» ای - مطر، لانه سبب رزق الحیوان، « فاحیابه الارض بعد موتها » انبت بالمطر نباتها و اشجارها و تلک حیوتها بعد یبسها بانقطاع الماء عنها ، « وتصریف الریاح » جنوباً وشمالاً ودبوراً و صباء و نکباء و قیل تصریفها رحمة و عذاباً ، « آیات لقوم یعقلون » خصّ العقلاء بالذکر لان بالعقل یمکن الوقوف علی‌الدلائل المذکورة فی هذه الایات الثلث .

قرأ **حمزة و الکسائی** : « و تصریف الریاح آیات » وکذلک فی قوله « من دابة آیات » بکسرالتاء فیهما عطفاً علی قوله «لآیات» و هو فی موضع النصب فی‌الاعراب. وقرء الاخرون برفعهما ، عطفاً علی‌موضع انّ مع‌ما عملت فیه ، والایات فی المواضع الثلاثة اللاتی قدمناها، هی الصنایع وفی قوله : « تلک آیات الله نتلوها علیک » هی‌آیات القرآن کما هی فی‌الایه التی تلیها والتی بعدها و اما الآیات فی‌قوله فبایّ حدیث بعدالله و آیاته یؤمنون» فهی‌آیات‌القرآن و آیات الصنایع معاً ،

قوله : « وتلک آیات الله » ای هذه‌آیات القرآن ، « نتلوها علیک بالحق» لا یستعمل التلاوة الا فی کتب‌الله ، والاصل‌فیها اتیان الثانی‌اثرالاول . « فبایّ‌حدیث بعدالله » ای - بعد حدیث‌الله کقوله : « احسن الحدیث کتاباً » « و آیاته یؤمنون » یعنی من لم یؤمن بکلام‌الله ، فلن یؤمن بحدیث سواه ، و قیل معناه : القرآن آخر کتب‌الله و **محمد** (ص) آخر رسله فان لم‌یؤمنوابه فبایّ کتاب یؤمنون و لا کتاب بعده ولانبی .قرأ **ابن عامر** و**حمزة**و **الکسائی** و **ابوبکر** و **یعقوب** ، تؤمنون بالتاء علی‌معنی - قل‌لهم یا**محمد** « فبای حدیث تؤمنون » وقرأالباقون بالیاء حملاعلی‌القوم .

« ویل لکل افّاك » کثیر الکذب ، « اثیم » کثیر الاثم ، یعنی **النضر بن الحرث**

« یسمع آیات‌الله تتلی علیه ثم یُصرّ » ، ای ـ یبقی بعد سماع القرآن کافراً والاصرار العزم علی الامر ، و اکثر مایستعمل ، فی‌الاقامة علی‌الذنب « مستکبراً »، ای ـ عن‌الایمان « کان لم یسمعها » فی‌عدم الانتفاع بها و القبول لها ، « فبشّره بعذاب الیم » اخبره خبراً یظهراثره علی بشرته من‌الترح، « و اذا علم من آیاتنا شیئاً » هذاالعلم معناه السماع کقولك ـ اعلم ، ترید ـ اسمع ، « اتّخذها هزوًا » ای ـ استهزأ بها وعارضها بحدیث الفرس یری‌العوام انه‌لاحقیقة لذلك ، «اولئك لهم عذاب مهین » ذکر بلفظ الجمیع رداً الی کلّ فی قوله : « لکل افاك».

«من ورائهم جهنم » یعنی‌قُدّامهم ،لانه‌لم یأت بعد، و قیل من خلفهم لانه یکون بعد انقضاء آجالهم و قیامهم من قبورهم ، و کل ماتواری عنك فهووراء،تقدّم اوتأخر « ولا یغنی عنهم » ای ـ لایدفع عنهم« ما کسبوا » ای ـ کسبهم‌المال والا ولاد « شیئاً » من عذاب‌الله ، « ولاما اتّخذو امن دون‌الله اولیاء » یعنی‌الاصنام وما عبدوه، « ولهم عذاب عظیم » دائم لاینقطع.

« هذاهدیً » ای هذا اعلام وعظة وبلاغ ،وقیل هذا القرآن سبب الهدایة والرشاد لمن تدبّره وتفکرفیه ، « والذین کفروا بآیات ربهم لهم عذاب من رجزالیم». الرجزاشد العذاب ای ـ لهم عذاب من اشدّ العذاب.

« الله الذی سخّرلکم البحر » ای ـ سهّل لکم رکوب البحر « لتجری الفلك فیه بامره » ای ـ بتسخیره ذلك لکم ، « و لتبتغوا من فضله » لتطلبوا المال بالتجاره فی البحر واستخراج الجواهرمنه وصید ما فیه ، « ولعلّکم تشکرون » علی هذه النعم.

« وسخّرلکم ما فی‌السموات ومافی‌الارض جمیعاً » ای ـ صیّره بحیث تتصرفون فیه وتنتفعون(١) به فی‌دنیاکم ودینکم‌بالاستدلال به علی التوحید. قال **ابن عباس** : « سخرلکم ما فی‌السموات » یعنی الشمس والقمر والنجوم و المطر و الریاح ، « و ما فی‌الارض » یعنی النبات والاشجاروالثمار وقیل الحیوانات والجمادات « جمیعاً» نصب

١ ـ در نسخهٔ ح . یتصرفون و یتمعون .

على‌الحال«منه» اى ـ هذه النعم كلها منه خلقاً،فيكون‌خبر مبتدء محذوف،وقيل ـ تسخير الجميع منه، و قيل ـ تقديره: من خلقه ،فحذف المضاف و يجوزاى يكون صفة للمصدر اى ـ تسخيراً منه « ان فى‌ذلك لآيات لقوم يتفكرون » اى ـ فى‌تسخير القوىّ للضعيف دلالة على صانع قديرحكيم.

« قل للذين آمنوا يغفروا » اى ـ ليغفروا يعنى ليعفوا و ليصفحوا « للذين لايرجون ايام الله » اى ـ لايخافون سطواته . و قيل لايخافون مثل عقوبات الايام الخالية .والعرب‌تعبّرعن‌الوقايع بالايام كيوم **احد** و يوم **حنين**. وقيل ـ معناه: لايطمعون فى‌ايام‌الله نصرة لاولياء الله و قيل لايطمعون فى‌ايام‌الله التى‌وعدها الله‌المؤمنين‌فى‌الجنه و اضاف‌الى‌الله كبيت‌الله.

ابن عباس گفت‌اين‌آيت‌درشأن‌**عمرخطاب** فروآمد، درغزاء**بنى‌المصطلق** بودند ولشكر اسلام ، بسرچاهى فرود آمد كه آنرا **مريسيع** ميگفتند. **عبدالله ابىّ** كه سر منافقان بود ، غلام خود بطلب آب فرستاد ، دير بـاز آمد ، **عبدالله** گفت چه سبب بود كه برسرچاه دراز بماندى ودير آمدى ، غلام گفت از آن دير آمدم ، كه **غلام عمر خطاب** برسرچاه نشسته بود وآب ميكشيد تا قربهاء **پيغامبر** پر كرد وقربهاء **بوبكر** وقربهاء مولى خويش ، **عبدالله** منافق گفت مثل مـا بـا اين قوم چنانست كه گفته‌اند : سمّن كلبك يأكلك. اين سخن **بعمر** رسيد ، **عمر** درخشم‌شد، سمشير برداشت تا قصد وى كند ، **جبرئيل** آمد واين آيت آورد ، **عمر** بحكم آيت برفت وآن عزم خويش فسخ كرد (١).

سدّى گفت و جماعتى مفسران كه اين آيت درشأن جمعى صحابه فروآمد كه ازاهل**مكه**در رنج عظيم‌بودند ، ازگفتار و كردارايشان واز رنج و اذى‌مشركان به **رسول خدا** ناليدند و از وى دستورى قتال خواستند كه هنوز آيت قتال نيامده بود ، **رب‌العزه** اين آيت فرستاد وايشانرا بحكم وقت ، عفو وصفح فرمود ، چنانك جائى ديگرفرمود : «فاعفوا واصفحوا حتى يأتى‌الله بامره » ، پس آيت قتال فروآمد واين آيت منسوخ گشت : «ليجزى قوماً بما كانوا يكسبون» ، قرأ **ابن‌عامر** و **حمزة**

١ ـ در نسخهٔ ح : بحكم آيت آن عزم خويش فسخ كرد و رفت.

الکسائی « لنجزی »بالنون و قرأ الاخرون «لیجزی» بالیآء یعنی « لیجزی‌الله قوماً » ، و قرأ **ابوجعفر** ، « لیُجزی » بضم الیاء و فتح الزاء ، تأویله لیُجزی الجزآءَ قوماً ، فیکون‌الجزآء مضمراً و نصب قوماً لانه‌المفعول‌الثانی.

« من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها » ای ـ لها‌الثواب وعلیها‌العقاب « ثم الی ربکم ترجعون » فی‌المعاد.

« و لقد آتینا **بنی‌اسرائیل** الکتاب» یعنی **التوریة** « والحکم » یعنی‌الحکمة والسنة وقیل‌القضآء بین‌الناس«والنبوة» ، فان **ابراهیم** کان شجرة‌الانبیاء «ورزقناهم من الطیبات ای ـ الحلالات وهی **المن** و **السلوی** والمآء المنفجر من‌الحجر فی‌التیه و مواریث **فرعون** ، « و فضلناهم علی العالمین » ای ـ عالمی زمانهم و قیل خصصناهم بکثرة الانبیآء من بین سائر‌الامم ، قال **ابن‌عباس** لم یکن من‌العالمین احد فی زمانهم ، اکرم علی‌الله و لا احب الیه منهم.

« و آتیناهم بیّنات من‌الامر » یعنی‌العلم بمبعث **محمد** (ص) و علامات نبوته ومابیّن لهم من امره ، « فما اختلفوا الا من بعدما جائهم‌العلم» هذا‌العلم هو‌القرآن ای ـ ما اختلفوا فی کونه بیّناً حتی جائهم القرآن و لمّا بعث **رسول‌الله** (ص) نبیاً اختلف علیه **بنو اسرائیل** فریقین: فریق صدّقه وهم‌الذین قال‌الله تعالی : ـ « وشهد شاهد من بنی‌اسرائیل علی مثله فآمن » و قال تعالی : ـ « یفرحون بما انزل الیک» و قال‌تعالی : ـ « فسئل‌الذین یقرئون‌الکتاب من قبلک» یعنی **عبدالله بن سلام**وغیره ، وفریق جحدوه و کذّبوه ، « بغیاً بینهم » وحسداً من عند انفسهم لامن جهل یکون به‌الانسان معذوراً و هم الذین قال‌الله عزوجل : « الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناء هم و ان فریقاً منهم لیکتمون الحق و هم یعلمون » کانوا کلمةً واحدة فیه قبل ان یبعث ، یشهدون له و یستفتحون به وینتظرونه ویبشّرون به‌فلما جائهم اختلفوا فیه و تحزبوا علیه ، « ان ربک یقضی بینهم یوم‌القیمة فیما کانوا فیه یختلفون » . و قیل اراد بالاختلاف اختلافهم فی اوامرالله و نواهیه فی‌**التوریة**.

النوبة الثالثة

بسم‌الله معراج قلوب‌الاولیاء . بسم‌الله نور سر‌الاصفیاء . بسم‌الله شفاء صدور

الاتقیاء. بسم‌الله کلمةالتقوی و راحة الثکلی و شفاءالمرضی. بسم‌الله اصل همهٔ دولتهاست، مایهٔ همهٔ سعادتها است، ختم همهٔ عزتهاست توقیع منشور نیازهاست. بسم‌الله برید حضرت انبیاست، کلیدقربت اولیاست، سلوت وسکون اصفیاست. بسم‌الله آشنائی‌را سبب است وروشنائی‌را مدداست. ازقطیعت امانست،وبی‌قراری‌را درمانست، نام خداوند جهان وجهانیانست. پادشاه بر همه شاهانست، پیش‌از هر زمان وپیش‌از هر نشانست. خدائی که وجودش را بدایت نه، جودش را نهایت نه، یکی یگانه که او را مثل و مانندی نه، فرد داننده که او را خویش وپیوند نه، صمدی پاینده که دریافت او را بخرد راه نه. حکیمی که یاد وی، دلهارا بستانت. لطیفی که‌انس با وی، زندگانی دوستانست، کریمی که مهر وی شادی جاودانست، شیرین سخن و زیبا صنع و راست‌پیمانست.

مهر نو بمُهر خانم جم ندهم — وصلت بدم مسیح مریم ندهم
عشقت بهزار باغ خرم ندهم — یکدم غم تو بهردوعالم ندهم.

الحاء تدل علی حبوته، والمیم تدل علی مودنه، کانه قال جل جلاله: بحیوتی و مودتی لاولیائی لاشیٔ احب علی احبائی من لقائی. بحیوة من، بمهرمن و دوستان من، که دوستان را عز دو جهانست امید دیدار من، هر که را امروز در سرای فناانس جان او نامهٔ من، فردا در سرای بقا تونیای چشم او لقاء من.

«تنزیل‌الکتاب من‌الله‌العزیزالحکیم» تنزیل اونامهٔ اوونامهٔ اوپیغام او و پیغام او نشان مهراو، با دوستان او. مؤمنان چون نامهٔ دوست خوانند بربصرشان بصیرت بیفزاید، زنگارغمان از دلشان بزداید، نسیم صبای معرفت ازجانب قربت درآید، ریحان حیوة سرازباغ وصال برکشد، گل افتخار از خار افتقار بردمد، صبح شادی ازمطلع‌آزادی سربرزند. آری قدرنامهٔ دوست، دوستان دانند. عزت آن‌خطاب، مؤمنان شناسند.

بوبکر شبلی وقتی ببازار بغداد بگذشت پاره‌ای کاغذ دید که نام دوست بروی رقم بود و در زیر اقدام خلق افتاده. **شبلی** چون حروف نام او برآن صفت دید، همهٔ اجزآء او حرمت گشت، اضطرابی بر اعضاء وی افتاد، سر فروکردوآن

رقعه برداشت و ببوسید، آنرا معطر و معنبر کرد و قبلهٔ دیدهٔ خود ساخت و پیوسته با خود داشت که برسینه نهادی ظلمت غفلت بزدودی، که بر دیده نهادی، نورچشم بیفزودی. همچنان با خود میداشت تا آنروز که بقصد بیت‌الله‌الحرام از بغداد بیرون آمد، روی ببادیه نهاد آن رقعه در دست گرفته و آنرا بدرقهٔ روزگار خود ساخته، در میان بادیه جوانی‌را دید فرید وحید غریب و طرید بی‌زاد و بی‌راحله، بی‌رفیق و بی‌قافله، از خاك بستر کرده و از سنگ بالین ساخته، سراپردهٔ اندوه و حیرت گرد او زده، سرشك از چشم او روان شده و دیده درهوا نهاده، آسمان و زمین را درد ماتم او گرفته. **شبلی** بر بالین وی نشست و آن کاغذ پیش دیدهٔ او داشت، گفت: ای‌جوان‌بر‌ین‌عهد هستی، جوان روی بگردانید، شبلی گفت، انّالله مگراندرین‌سکرات و غمرات، حال این جوان‌را تبدیل خواهد شد؟ جوان باز نگریست گفت ای **شبلی** نهمار در غلطی‌آنچه تو درکاغذ میبینی ومیخوانی مادرصفحهٔ دل می‌بینیم‌ومیخوانیم.

«ان فی‌السموات والارض لآیاتٍ للمؤمنین». اندرین آیت کمال قدرت‌خود بخلق مینماید، در آفرینش آسمان و زمین.

«و فی خلقکم و ما یبثّ من دابة» اظهار لطف خود میکند در آفرینش همهٔ جانوران وخاصّه آدمیان، «واختلاف‌اللیل والنهارو ما انزل‌الله من‌السماءمن‌رزق» نعمت خود با یاد خلق میدهد، در آفرینش‌آب وباد وباران و تعبیهٔ روزی ایشان در آن، آنگه گفت: «لآیات لقوم یعقلون» عاقل کسی باید که اندرین آیات تدبر و تفکر کند، تا ازآیت اولی قدرت او جل جلاله فهم کند ومقتضی قدرت‌خوف‌است، از سیاست و سطوت او بترسد و از آیت‌دوم لطف او فهم کند ومقتضی لطف‌رجاست، دل درکرم او بندد و از آیت سوم نعمت او بر خود بشناسد، بشکر آن قیام کند. اول مقام خائفانست، دوم مقام راجیان است، سوم مقام شاکران. و درمقام شکر کشف و حجاب بسیار افتد و آنچه رب‌العزة فرموده «اختلاف‌اللیل والنهار» اشارت فرا کشف و حجاب است.

روز روشن مثال کشف است‌وشب تاریك‌نشان‌حجاب. وبنده میان‌هردوحال گردان. درحال کشف همه منعم بیند، نه در نعمت،شادی برد، نه درمحنت، غم

خورد. در مشاهدۀ منعم او را چندان شغل افتد که نه با شادی نعمت پردازد، نه با اندوه محنت. وفی معناه انشدوا:

گر فرق کنم که نیک کردی یابد مشغول بفرق باشم آنگه نه بتو

ودر وقت حجاب مشاهدۀ منعم ازوی روی بپوشد، همه التفات وی بانعمت و محنت بود، لاجرم درنعمت، طبل شادی میزند و در محنت، بار اندوه میکشد. **پیر طریقت** گفت درد ودرمان، غم و شادی، فقر و غنی، این همه صفات سالکانست درمنازل راه. اما مرد که بمقصد رسد او را نه مقام است نه منزل، نه وقت ونه‌حال نه جان و نه دل.

مکن درجسم و جان منزل که این دونست و آن والا

قدم زین هردو بیرون نه نه اینجا باش و نه آنجا

الهی وقت را بدرد مبنازم وزیادتی را میسازم بامید آن که چون در این درد بگدازم درد و راحت هردو براندازم.

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی: - «**ثم جعلناك علی شریعة من‌الامر**»، پس ترا بر راهی ساخته از فرمان روانبدیم و کردیم، «**فاتّبعها**»، بر پی آن میرو، «**ولا تتّبع اهوآء الذین لایعلمون**(۱۸)» وبر پی‌خوش آمد وبایست نادانان مرو. «**انّهم لن یغنوا عنک من‌الله‌شیئاً**»، که ایشان ازخدای تراهیچ بکارنیایند. «**وانّ‌الظالمین بعضهم اولیاء بعض**»، و ستمکاران یکدیگر را بربدی یارند و بر بیداد ساخته، «**والله ولیّ المتّقین**(۱۹)» والله نیکان را [بر نیکی] یار.

«**هذا بصائر للناس**»، این‌قرآن‌بازنمودهاست ودیدورهاء راست‌مردمانرا، «**وهدیً ورحمة لقوم یوقنون**(۲۰)» وراهنمونی‌وبخشایشی‌ایشانرا که‌بی‌گمانان‌اند.

«**ام حسب‌الذین اجترحوا السیّئات**» یا می پندارند ایشان که می بدیها کنند، «**اَن نجعلهم کالذین آمنوا وعملوا الصالحات**» که ما ایشانرا چون ایشان کنیم که بگرویدند و نیکیها کردند، «**سَواءٌ محیاهم ومماتهم**»، بر همسانی است

زندگانی ومرگ ایشان ، «**سآء مایحکمون**(۲۱) » چون بدحکم و کژآوری که میکنند .

« **وخلق الله السموات والارض بالحق**» بیافریدالله آسمانها وزمینها بسخن روان و بتنهائی ، « **ولتجزی کلّ نفس بما کسبت** » ، آنرا تا پاداش دهند هر تنی بآنچه کرد ، « **وهم لایظلمون**(۲۲) » و از ایشان هیچ چیز نکاهند وبی گناه ازایشان کس را نگیرند .

« **أفرأیت من اتّخذ الهه هواه** » چه بینی وچه گوئی، دیدی آن مرد را که پسند خویش، خدای خویش گرفت ، « **واضلّه الله علی علم** » ، وگمره کرد الله او را که دانست که باید کرد ، « **وختم علی سمعه و قلبه** » و مهر [به نشنیدن حق] بر گوش اونهاد و مهر [درنیافتن] حق بردل اونهاد ، « **وجعل علی بصره غشاوة** » و پردهٔ حق به نه دیدن ، برچشم او اوکند ، « **فمن یهدیه من بعدالله**» ، پس کی راه نماید او را ، پس الله ، « **افلا تذکّرون** (۲۳)؟ » بند نپذیرید ؟

« **و قالوا** » ، [زنادقه] گفتند ، « **ماهی الّاحیوتنا الدنیا** » ، نیست مگر زندگانی ما این جهانی ، « **نموت و نحیا** » ، میزییم و میمیریم ، « **و ما یهلکنا الّاالدهر** » و نمی میراند ما را مگر گیتی ، « **ومالهم بذلک من علم** » ، و ایشانرا بآنچه میگویند هیچ دانشی نیست ، « **ان هم الایظنّون**(۲۴) » نیستند مگر قومی که بندارهای میپندارند .

« **واذا تتلی علیهم آیاتنا** » و هرگه که بر ایشان خوانند سخنان ما ، « **بیّنات** » سخنان درست روشن پیدا ، « **ماکان حجّتهم** » ، نماند حجت ایشان و درستی ساختن ایشان سخن خویش را ، « **الّا ان قالوا ائتوا بآبآئنا**» ، مگر آنکه گویند پدران ما را ازگورباز آرید، «**ان کنتم صادقین**(۲۵)» اگر می راست گوئید که پس مرگ زندگانیست .

« **قل الله یحییکم** » ، گوی الله شما را زنده میکند [از نطفهٔ مرده] و زنده میدارد در این جهان ، « **ثم یمیتکم** » وپس شما را میمیراند ، « **ثم یجمعکم الی یوم القیمة** » وآنکه شما را پس ریزیدن فراهم آرد روز رستاخیز، «**لاریب فیه**» شک

نیست در آن روز و در فراهم آوردن در آن روز « **ولکنّ اکثر الناس لایعلمون**[۲۶] »، لکن بیشتر مردمان نمیدانند.

« **ولِلّه ملک السموات والارض** » ، الله راست پادشاهی هفت آسمان و هفت زمین ، « **ویومَ تقوم الساعة** » ، و آنروز که رستاخیز بپای شود ، « **یومئذٍ یخسر المبطلونَ**(۲۷) » آنروز آنست که دروغ زنان و کژ راهان و ناراستی ورزان زیان کار آیند.

« **وتری کل امّةٍ جاثیةً** » ، وهر گروهی را بینی آنروز بزانو درافتاده ازفزع . « **کلّ امّةٍ تدعی الی کتابها** » ، هر گروهی می باز خوانند با نامهٔ کردار ایشان . « **الیوم تجزون ما کنتم تعملون**(۲۸) »[ایشانرا گویند] امروز پاداش دهند شما را بآنچه میکردید.

« **هذا کتابنا** »، این نامهٔ ماست[که کردارشما نبشته‌ایم درآن]، «**ینطق علیکم بالحق** » ، گواهی میدهد برشما بعدل و راستی ، « **انّا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون**(۲۹) » ما نسخت میفرمودیم [از اصل و از لوح] آنرا که شما میکردید . « **فاماالذین آمنوا وعملوا الصالحات** » اما ایشان که بگرویدند و کردارهای نیک کردند ، « **فیدْخلهم ربّهم فی رحمته** » ، درآورد الله ایشانرا دربخشایش خویش و مهربانی خویش ، « **ذلک هوالفوز المبین**(۳۰) » آنت پیروزی بزرگوار.

« **و امّا الذین کفروا** » و اما ایشان که کافر شدند ، « **افلم تکن آیاتی تتلی علیکم**»، [ایشانرا گویند]سخنان ما نه برشماسخواندند، « **فاستکبرتم** » گردن کشیدید از آن ، « **و کنتم قوماً مجرمین**(۳۱) » وقومی بدان بودید.

« **و اذا قیل انّ وعدالله حق** » ، وآنگه که شما را گفتندید که وعدهٔ الله راست است ، « **و الساعة لاریب فیها** »، و رستاخیز بی گمانست ، « **قلتم ماندری ماالساعة** » سخن شما این بود که ما ندانیم که رستاخیز چیست ؟ « **ان نظُنّ الاّ ظناً** » ، نه مگر بنداره ای که میبنداریم ، « **و ما نحن بمُستیقنین**(۳۲) » و ما هیچ بی گمان نیستیم.

« **و بدالهم سیّئات ماعملوا** » ، بروی آمد ایشانرا و با دید آمد ایشانرا

سرانجامهاء بدآنچه میکردند ، « **و حاق بهم ما کانوا به یستهزؤن** (٣٣) » وفراسر ایشان نشست آنچه برآن افسوس میکردند.

« **وقیل الیوم ننسیکم** » ، وگویند ایشانرا امروز شما را فرو گذاریم ، « **کما نسیتم لقاء یومکم هذا** » چنانکه درآنجهان فراموش کردید دیدار این روز ، « **و مأویکم النار** » ، و بنگاه شما آتش ، « **ومالکم من ناصرین** (٣٤) » و شما را هیچ یاری ده وفریادرس نه.

« **ذلکم بانّکم اتّخذتم آیات الله هزواً** » ، آن بآنست که شما سخنان الله بافسوس گرفتید ، « **وغرّتکم الحیوة الدّنیا** » ، و زندگانی دنیا شما را بفریفت « **فالیوم لایُخرَجون منها** » آنروز ایشانرا از آتش بیرون نکنند ، « **ولاهم یستعتبون** (٣٥) » و ایشانرا عذردادن وخشنودی جستن نگذارند.

« **فللّه الحمد** » ، خدایراست ستایش نیکو و آزادی ، « **ربّ السموات وربّ الارض ربّ العالمین** (٣٦) » خدای آسمان وخدای زمین و خدای جهانان.

« **وله الکبریاء فی السموات و الارض** » ، و او راست بی همتائی و بزرگواری در آسمانها و زمینها ، « **وهوالعزیز الحکیم** (٣٧) » و اوست آن توانای دانا.

النوبة الثانية

قوله تعالی : « ثم جعلناك علی شریعة » ای ـ بعد اختلاف اهل الکتاب جعلناك یا **محمد** علی طریقة ومنهج « من الامر» ای ـ من الدین وقیل علی ملّة مشروعه من امرنا الذی امرتاه من قبلك من رسلنا وقیل من الامر الذی انت بصدده.

قال **قتاده** : الشریعة الفرائض والحدود والامر والنهی .وقال **ابن عیسی** : الشریعة ـ علامة تنصب علی الطریق دلالة علی الماء « فاتبعها» یعنی فاتّبع هذه الشریعه واعمل بها واتّخذها اماما ، « ولا تتبع اهواء الذین لایعلمون » ای ـ لاتتّبع الکافرین والمنافقین ، ولاتعمل بهواهم.

« انّهم لن یُغنوا عنک من الله شیئاً » ای ـ لن یدفعوا عنک من عذاب الله

سیئاً ان اتّبعت اهوآءهم وذلک انّهم کانوا یقولون له : ارجع الی دین آبائک فانّهم کانوا افضل منک ، فقال عز وجل: «انهم لن یغنواعنک من‌الله شیئاً » .

« وانّ الظالمین بعضهم اولیاء بعض » ای ـ الکافرالظالم یوالی ظالماً مثله وینصره ویعینه . وقیل ـ هم متّفقون علی عداوتک ، « والله ولی المتّقین » ای ـ یوالی المؤمنین الذین یتّقون‌الشرک والفواحش .« هذا » ، ای ـ هذا القرآن ، « بصائرللناس» ، معالم للناس فی الحدود والاحکام یبصرون بها ، «و هدی » من الضلالة « و رحمة » ، من العقاب ، « لقوم یوقنون » لایشوب ایمانهم شک وارتیاب . وقیل « هذا» ای ـ ما تقدم من‌اتّباع الشریعة و ترک طاعة الظالم ، « بصائر للناس » ای ـ بیّنات و دلائل فی‌اموردینهم ، « وهدی » ای ـ رشد ، « ورحمة » ای ـ نعمة من‌الله ، « لقوم یوقنون » .

« ام حسب » یعنی بل حسب « الذین اجترحوا السیئات » ای ـ اکتسبوا المعاصی والکفر ، « ان نجعلهم کالذین آمنوا و عملواالصالحات » ،این آیت در شأن نفری مشرکان فرود آمد که گفتند : اگرآنچه **محمد** میگوید حق است وراست ، پس ما را در آن جهان بریشان افزونی دهند در نعمت و راحت ، چنانکه در دنیا ما را افزونی دادند . رب العالمین بجواب ایشان فرمود : « ام حسب » یعنی ـ احسب، استفهام است بمعنی انکار ، میپندارند ایشان که شرک آوردند وکفرورزیدند یعنی ـ **عتبة** و **شیبة** و **ولید** که ایشانرا همچون مؤمنان و گرویدگان کنیم یعنی **علی** و **حمزة** و**عبیدة بن‌الحرث** . آنگه گفت : «سواء محیاهم‌ومماتهم» ، **حمزه** و **کسائی** و **حفص** و **یعقوب** ، « سواء » بنصب خوانند و هو نصب علی الحال، یعنی‌احسبوا ان یسوّی بین‌الفریقین فی‌المحیا والممات، میپندارند که زندگانی ایشان چون زندگانی نیکان است ومرگ ایشان چون مرگ نیکان یکسان ، کلاّ ولمّا، نیست ، که مؤمنانرا نصرت‌است ورفعت، دردنیا وآخرت ،وکافران راخزی‌ونکال‌وعقوبت، دردنیاوآخرت . معنی دیگر : میپندارند کافران که با مؤمنان مشارک خواهند بود در نعیم آخرت چنانکه مشارک ایشانند در نعمت دنیا ، **یا محمد** تو ایشانرا جواب ده که :« هی‌للذین آمنوا فی‌الحیوة الدنیا خالصة یوم‌القیمة » ، باقی قرّاء سواءٌ برفع خوانند ، یعنی :

محیاهم ومماتهم سواء ، فقدّم الخبرعلی‌الابتدآء . میگوید برهاسسانی(١)است زندگانی و مردن ایشان و ضمیر با هر دو فریق شود ، ای المؤمن مؤمن محیاه و مماته یعنی فی الدنیا والاخرة ، والکافر کافر فی الدنیا و الاخرة . مؤمن را در ایمان، زندگانی ومرگی یکسان ، یعنی درعقبی همچنان مؤمن است که در دنیا و کافر کافراست هم در دنیا وهم در عقبی.

خبر درست است که **مصطفی** (ص) در مسجد شد **واصحاب صفه** دید فرمود ، المحیا محیاکم والممات مماتکم . ثم قال : « ساءَ ما یحکمون » ای بئس ما یقضون لانفسهم.

« و خلق الله السموات و الارض بالحق » ای ـ بالعدل فلایقتضی التساوی بین الفریقین .وقیل ـ بالحق یعنی ـ للحق ، ای ـ لم یخلقه عبثاً لکن للجزآء، ثم بیّنه ، فقال: « ولتجزی کل نفس بما کسبت » من خیر او شر ، « و هم لایُظلمون » ای ـ لاینقص من حسناتهم ولا یُزاد علی سیآتهم .

« افرأیت من اتّخذ الهه هواه » فیه تقدیم وتأخیر، تقدیره ، « افرأیت من اتّخذ هواه الهه ، کقول الشاعر :

« کماجعل الزناء فریضة الرجم »

یعنی کما جعل الرجم فریضة الزناء . قال **ابن عباس** : لیس بین السماء و الارض اله یعبد ابغض الی الله من هوی متّبع . وفی‌الخبر عن **رسول‌الله** : ثلث مهلکات : شحّ مطاع وهوی متّبع و اعجاب المرء برأیه . وقال **الحسن و قتاده** : ذلک الکافر اتّخذ دینه ما یهویه فلا یهوی شیأً الا رکبه من غیر زاجر ، لانه لایؤمن بالله ولا یخافه ولا یحرّم ماحرّم الله . و قیل ـ اتخذ دینه بهواه و ایثاره لابالادلة والبراهین . وقال **سعید بن جبیر** ـ کانت العرب ، یعبدون الحجارة والذهب والفضه ، فاذا وجدوا شیئاً احسن من الاول، رموه و کسروه وعبدوا ما هواحسن ، و قال **الشعبی** انما سمی الهوی لانه یهوی بصاحبه فی‌النار ، « و اضلّه الله » عن الایمان : ، « علی علم » منه بعاقبة امره و قیل ـ علی ماسبق فی علمه انه ضالّ قبل ان یخلقه ، « وختم » ای ـ طبع

---

١ ـ درنسخهٔ ح : برهمسانی

« علی سمعه » کی لا یسمع الحق « وقلبه » کی لا یفهم الحق « وجعل علی بصره غشاوة ».
قرأ **حمزة و الکسائی** : غشوة ً بفتح الغین و سکون الشین ، و الباقون غشاوة ای ـ ظلمة ً فهولا یبصر الحق و الهدی ، هذا کقوله : « و تریهم ینظرون الیک و هم لا یبصرون ». « فمن یهدیه من بعدالله » ای ـ من بعد اضلال الله ، « افلا تذکّرون » ، تتّعظون بالقرآن ، أنّ الله واحد ، قوله : « من اتّخذ » جوابه : « فمن یهدیه ».

« وقالوا ما هی الاحیوتنا الدنیا » ، هذا من قول الزنادقة الذین قالوا: الناس کالحشیش قالوا ـ ما الحیوة الّاحیوة الدنیا « نموت و نحیا » فیه تقدیم وتأخیر ، ای ـ نحیاونموت وقیل یموت الآباء ویحی الابناء وحیوة الابناء حیوة الاباء ، لان الابناء بحیوة الاباء صاروا احیاء ، « وما یهلکنا الا الدهر » ای ـ مایفنینا الّا مرالزمان و طول العمر واختلاف اللیل والنهار ، « وما لهم بذلک من علم » ای ـ لم یقولوه عن علم علموه وقیل ـ مالهم بذلک من حجة ولا بیان ، « ان هم الا یظنّون » ای ـ ما هم فی اعتقاد هذاالقول الا علی شکّ . روی **ابوهریرة** قال ـ قال **رسول‌الله** (ص) : قال **الله** تعالی : لا یقل **ابن آدم** یا خیبة الدهر ، فانی انا الدهر ارسل اللیل و النهار ، فاذا شئت قبضتهما .
و فی روایة اخری عن **ابی‌هریرة** قال ـ قال **رسول الله** (ص): لا یسبّ احدکم الدهر فان الله هوالدهر ولا یقولنّ للعنب الکرم ، فان الکرم هوالرجل المسلم .

« واذا تتلی علیهم آیاتنا بیّنات » یعنی ـ القرآن و اضحات الدلایل ویرید بالآیات ههنا مافیه ذکرالبعث و النشور ، « ما کان حجتهم » ای ـ جوابهم و ما احتجوا به ، فسمی حجّة علی زعمهم ، « الا ان قالوا ائتوا بآبائنا » احیوهم ، « ان کنتم صادقین » فی دعوی البعث .

« قل الله یحییکم » ای ـ قل یا **محمد** لابی **جهل** و اصحابه ، الله یحییکم فی الدنیا « ثم یمیتکم » ، منها ، « ثم یجمعکم » فی القبور ، « الی یوم القیمة » . وقیل ـ معناه ثم یحییکم ویجمعکم فی القیامة ، « لاریب فیه » ای ـ فی الیوم و قیل ـ فی الجمع ، ای ـ لا ترتابوا فیه وقدقامت الدلالة علی صحة البعث ، فلم یبق فیه ارتیاب ، « ولکنّ اکثر الناس لا یعلمون » قدرة الله علی البعث لاعراضهم عن التدبر والتفکر فی الدلایل .
« و لله ملک السموات والارض ویوم تقوم الساعة یومئذ یخسر المبطلون » یعنی ـ

الكافرين الذين هم اصحابُ الا باطيل يظهر في ذلك اليوم خسرانهم بان يصيروا الى النار .

« و ترى كلّ امّه جاثيةً » هذا كقوله : « حول جهنم جثّيا » اى ـ ترى امّة كل نبيّ يوم القيمة باركة على الرُّكَب وهى جلسة المخاصم بين يدى الحاكم ، ينتظر القضاء ـ وقيل مستوفزاً لايصيب الارض الا ركبتاه و اطراف انامله . قال **سلمان الفارسي** : انّ فى القيامة ساعة هى عشرسنين يخرّ الناس فيها جثاة على ركبهم ، حتى **ابراهيم** ينادى: نفسى لااسئلك الا نفسى ،

« كلّ امّه تدعى الى كتابها » قرأ **يعقوب** كلّ امّة بالنصب يعنى و ترى كل امّة تدعى الى كتاب عملها ، اى كتاب الحفظه ليقرئوه و يستوفوا الجزاء و هو قوله : ـ « اليوم تجزون ما كنتم تعملون »فى الدنيا . « هذا كتابنا » اى يقال لهم ـ هذا كتابنا الذى كتبنافيه اعمالكم يعنى ـ ديوان الحفظة «ينطق عليكم بالحق » ، اى ـ يشهد عليكم بالعدل و بالبيان ، كانه ينطق « انّا كنانستنسخ ما كنتم تعملون». مامن صباح ولامساء الا نزل فيه ملك من عند **اسرافيل** الى كاتب اعمال كل انسان بنسخة عمله الذى يعمله فى يومه وفى ليلته و ماهولاق فيهما ، و قال **الحسن** : نستنسخ اى ـ نحفظ و قال **الضحاك** :نثبت ، و ذلك ان الملكين يرفعان عمل الانسان فيثبت الله منه ما كان له ثواب او عقاب و يطرح منه اللغو، نحو قولهم ـ هلم و اذهب .

« فاما الذين آمنوا » **بمحمد** و **القرآن** ، « و عملوا الصالحات فيدخلهم ربهم فى رحمته » جنته ، « ذلك هوالفوزالمبين » . الظفر الظاهر وهم الذين يعطّون كتابهم بايمانهم .

« واما الذين كفروا افلم تكن آياتى » القول هاهنا مضمر ، يعنى ـ يقال لهم: « افلم تكن آياتى تتلى عليكم» يعنى ـ الكتب المنزلة على الانبياء ، « فاستكبرتم» . تعظمتم عن الانقياد و الايمان بها ، « و كنتم قوماً مجرمين » منكرين كافرين .

« و اذا قيل انّ وعدالله حق » اى ـ اذا قيل لكم انّ الجزاء و البعث كائن ، « و الساعة لاريب فيها » اى ـ القيامة قائمة لامحالة .

قرأ **حمزة** : و الساعه بالنصب عطفاً بها على الوعد و الباقون بالرفع على

الابتداء، « قلتم ماندری ما الساعة ان نظنّ الاظناً » ای ـ مانحن الانظن ظناً ، ای ـ لانعلم ذلک الاحدساً و توهّماً ، « ومانحن بمستیقنین ».

« و بدالهم » فی‌الاخرة ای ـ ظهرلهم حین شاهدوا القیمة و اخرج لهم ما کتبت الحفظة من اعمالهم ، « سیئات ماعملوا » ای ـ قبائح افعالهم فی‌الدنیا ، ای ـ بدالهم جزاؤها ، « وحاق بهم » ای ـ احاط بهم و لزمهم ، « ما کانوا به یستهزؤن » ای ـ جزاء استهزائهم بالرسل و الکتب .

« و قیل‌الیوم ننسیکم » ای ـ نقول لهم الملئکة : الیوم نترککم فی‌النار ترک الشیئ المنسیّ الذی لایذکر ، « کما نسیتم لقاء یومکم هذا » ، یعنی کما ترکتم الایمان والعمل للقاء هذااليوم . وقیل ـ کما اعرضتم عن ندبرالوعید . والانذار اعراض من نسی‌الشیء « ومأویکم النار » منزلکم ومثویکم جهنم ، « ومالکم من ناصرین » من ینصرکم و یدفع عنکم ممن کنتم تتعززون بهم فی‌الدنیا .

« ذلکم » ، ای ـ ذلکم العذاب ، « بانّکم » ای بسبب انّکم ، « اتّخذتم آیات‌الله هزؤاً » ، تنزلونها منزله الهزؤ الذی لایقبل علیه ولایتدبرفیه ، « و غرّتکم الحیوة الدنیا » اغترتم بما مدلکم فیها من‌الحیوه السریعه الانقضاء وما وسّع علیکم من‌اسباب دنیاکم حتی قلتم ـ لابعث ولاحساب ، « فالیوم لایخرجون منها » قرأ **حمزة و الکسائی** : بفتح الیاء وضم الراء ، « ولاهم یستعتبون » ای ـ لایطلب منهم ان یرجعوا الی طاعه الله لانه لایقبل ذلک‌الیوم عذر ولاتوبة . وقیل ـ لایقبل منهم‌العتبی وهو اعطاء الرضا .

« فللّه الحمد رب‌السموات ورب‌الارض رب‌العالمین » . ختم‌السورة بکلمة ـ الاخلاص وقیل‌ـمعناه : قولوا « فلله الحمد » عرّفهم کیف یحمدون ربهم .

« وله الکبریاء فی‌السموات والارض » ای ـ له العظمة و الجلال ، و قیل ـ استحقاق التعظیم فی‌اعلی المراتب له وحده ، « وهوالعزیز » ، بسلطانه ، « الحکیم » . فیما امر و نهی و خلق وقضی .

روی **ابوهریرة** : قال ـ قال **رسول‌الله** (ص) : یقول‌الله عزوجل : الکبریاء ردائی و العظمة ازاری فمن نازعنی واحداً منهما ادخلته النار .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : ـ « ثم جعلناك علی شریعة من الامر فاتّبعها » ای ـ افردناك بلطائف فاعرفها و سننّا لك طرائق فاسلکها و اثبتنالك حقائق فلاتتجاوزها ولاتجنح الی متابعة غیرك « انّهم لن یغنوا عنك من الله شیئاً » ان اراد الله بك نعمةً فلایمنعها احد و ان ارادبك فتنة فلایصرفها احد، فلاتُعلّق بمخلوق فکرك ولاتتوجه بضمیرك الی شیءٍ وثق بربك و توکّل علیه.

ای مهتر عالم ، ای سید ولد آدم ، ای خورشید فلك سعادت ، ای ماه آسمان سیادت ، ای منزل عالم علم ، ای درّصدف شرف ، ای طراز کسوت وجود ، ما ترا از جهانیان باز بریدیم ، و از پدر ومادر یتیم کردیم ، و خویش وپیوندبرتو بیرون آوردیم ، نادل خویش ازهمه فارغ داری ویکبارگی باطاعت وخدمت مابرداری. از شرایع دراراه دین ساختیم ، وازحقائق درا شمع معرفت افروختیم ، تابتأیید وتمکین ما آنراه روی ، وعالمیانرا بآن راه خوانی ، « قل هذه سبیلی ادعو الی الله » ای مهتر، ما شب معراج ترا درقبهٔ قربت بنشاندیم و صدهزار نثار الطاف بر فرق دولت تو افشاندیم وکونین را خاك قدم تو گردانیدیم وهیکل علوی ومرکز سفلی درتحت رایت ولایت تو آوردیم ومقصود آن بودکه تاترا بربساط شفاعت انبساط دهیم ، تا قصهٔ درد عاصیان است ، برما برداری(۱) وعذری ازآن، بهرایشان بخواهی که : « لاتؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا » یا محمد اگر تو فردا از ما کونین و عالمیان بخواهی ، هنوز خاك قدم خود خواسته باشی ، واگر ما بلطف قدم ، خاك آن قدم درکار خادمی از خدم توکنیم از کمال ما مستبعد نبود.

آن مهتر انبیاء(ص) دردیدهٔ نبوت وی کحل بصیرت کشیده بودند، دانست که خاك را بارکش باید بود نه سرکش، که خاك بارکشی راست ، نه سرکشی را ، نه‌بینی که رب العزة ایشانرا که سرکشیدند و تمرّد نمودند چه وعید میدهد و چه بیم مینمایدکه :

---

۱ ـ در نسخهٔ ح : بما برداری

«ام حسب الذین اجترحوا السیّئات ان نجعلهم کالذین آمنوا وعملوا الصالحات سوآء محیاهم ومماتهم» وهم ایشانرا میگوید که در بیراهی وسرکشی برپی هواء خویش رفتند وبرانبیا وداعیان راه حق، افسوس داشتند که: «فمن یهدیه من بعدالله». پس از آن که الله ایشان را بی راه کرد درکلّ عالم کیست که ایشانرا براه باز آرد وکرا وسیلت گیرند چون راه وسائل برایشان فروبستند. ایشانرا امروز درخت نومیدی پرشده، واشخاص بیزاری بدرآمده، وازهدم عدل گرد نوایست برآمده، وفردا منادی عدل بانگ بیزاری درگرفته که: «الیوم ننسیکم کمانسیتم لقآء یومکم هذا ومأویکم النار»

آری گفتم خاك را بارکشی میباید کرد نه سرکشی. اگر سلطان گدای بی‌نوائی را ازمیان راه برگیرد و پیش تخت دولت خود بدارد و او را خلعت رفعت پوشاند، گدا را شرط آن بود که خودرا فراموش نکند وقدر خود بداند. همواره آن بینوائی و بی‌آبی خویش پیش دیدهٔ خویش میدارد.

بسمع **عمربن عبدالعزیز** رسانیدند که پسر تو انگشتری ساخته و نگینی بهزار درم خریده ودر وی بنشانده. نامه نوشت بوی که ای پسر، شنیدم که انگشتری ساخته و نگینی بهزار درم خریده ای ودر وی بنشانده؟ اگر رضآء من میخواهی آن نگین بفروش واز بهاء آن هزار گرسنه را طعام ده وازپاره ای سیم، خودرا انگشتری ساز و برآنجا نقش کن که: رحم‌الله امرأ عرف قدر نفسه. رحمت خدای برآن بنده باد که قدر خود بداند وخویشتن بشناسد.

ای جوانمرد هیچ لباس برقد خاك راست‌تر وزیباتر از لباس تواضع نیست. الذی جری فی مجری البول مرتین لیس له ان یتکبّر. کسی که دوبار در ره گذر بول رفته باشد او را نرسد که سر تکبّر برافرازد. تکبر وکبریا و عزّ وعلاء و عظمت و بهاء صفت خداوند ذوالجلال است.

قال **الله** عزوجل: «وله الکبریآء فی السموات والارض وهوالعزیزالحکیم» اوراست برتری و بزرگواری، کامکاری و جباری، بزرگوار درقدر و درکردار، بزرگوار در نام و در گفتار. در پاکی خود بر تر از پنداشت، در بزرگی خود مهتر از دریافت، درقدر خود بیشتر از حدّ شناخت. سبحانه جلّ جلاله وعظم شأنه وعزّ کبریاؤه و جلّت احدیته و تقدّست صمدیّته.

جزء بیست و ششم

سورة الاحقاف

۱ - النوبة الاولی

قوله تعالی : - « **بسم‌الله الرحمن الرحیم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. « **حم**(۱) » ، این حروف « **تنزیل الکتاب** »(۱) ، فروفرستاده نامهٔ است ، « **من‌الله العزیز الحکیم** (۲) » از الله ، آن توانای بی‌همتای دانا.

« **ما خلقنا السموات والارض و مابینهما** » ، نیافریدیم آسمانها وزمینها و آنچه میان آن ، « **الا بالحقّ** » مگر براستی و یکتائی ، « **و اجل مسمّی** » وهنگامی نامزد کرده ، « **والّذین کفروا** » ، وایشان که کافرشدند ، « **عمّا انذروا معرضون** (۳) » از آنچه ایشانرا بآن می‌ترسانند وبآن می‌آگاه کنند روی گردانیده‌اند، [چون ناآگاهان]. « **قل ارأیتم** »، گوی یا **محمد** چه بینید ، به بینید ، « **ما تدعون من‌دون‌الله** » آنچه میپرستید فرود از الله ، « **اَرونی ماذا خلقوا من‌الارض** » با من نمائید که چه آفریدند از زمین و از جهان ، « **ام لهم شِرك فی‌السموات** » یا ایشانرا انبازی هست با الله درآسمان [ودر آفریدن آن] ، « **ائتونی بکتاب** » ، بیارید نامه ای [از آن الله] ، «**من‌قبل‌هذا**» ، که بیش از این قرآن آمد از الله ، « **او اَثارة من‌علم** » ، یا نشانی آرید دانسته یا شنیده از دانش ، « **ان کنتم صادقین** (٤) » اگر می راست گوئید.

« **ومن اضلّ ممن یدعو من دون‌الله** » ، و کیست گمراه تر ازآنکس که بخدای میخواند فرودالله ، « **من لایستجیب له الی یوم القیمة** » ، چیزی که اورا پاسخ نکند تا روز رستاخیز « **وهم عن دعائهم غافلون** (٥) » و آن پرستیدگان ازآن پرستکاران بی‌آگاهند.

---

۱ - درنسخهٔ ح : حم ؛ تنزیل‌الکتاب ، این حروف فرو فرستاده..

« **و اذا حشر الناس** » ، وبرستاخیز چون مردمان فراهم آرند ، « **کانوا لهم اعدآء** » ، آن پرستیدگان ایشانرا دشمن باشند ، « **و کانوا بعبادتهم کافرین**(٦) » و بپرستش ایشان کافر باشند.

« **و اذا تُتلی علیهم آیاتنا بیّنات** » ، و آنکه که برایشان خوانند سخنان ما ، چنان روشن و نیکو ، « **قال الذین کفروا** » ، ناگرویدگان گویند ، « **للحق لما جآئهم** » ، سخن راست را که بایشان آمد ، « **هذا سحرٌ مبین**(٧) » اینست جادوئی آشکار .

« **ام یقولون افتریه** » ، یا میگویند که **محمد** این سخن فرا ساخت . « **قل ان افتریته** » ، گوی اگر من فرا نهادم و من فرا ساختم ، « **فلاتملکون لی من‌الله شیئاً** » ، من باخدای تتاوم برشما ، رهائی مرا از خدای هیچ چاره ندارید ، « **هو اعلم بما تُفیضون فیه** » ، او دانانر عزجلاله بآنچه شما میروید در آن [و سخن میرانید] ، « **کفی به شهیداً بینی و بینکم** » ، او بگواهی بسنده است میان من ومیان شما ، « **و هو الغفور الرحیم**(٨) » و اوست آن آمرزگار مهربان.

« **قل ماکنت بدعاً من‌الرُسل** » ، گوی من از پیغامبران نه پیشین‌ام ، « **وما ادری مایُفعل بی ولابکم** » ، و ندانم که بامن چه خواهند کرد ونه باشما ، « **ان اتّبع الا مایوحی الیّ** » ، پی نمبرم مگر بیغامی که بمن میرسانند ، « **وما انا الّا نذیرمبین**(٩) » ، و نیسم من مگر [آگاه کنند ای] نرسانندهٔ آشکارا .

«**قل ارأیتم** » ، گوی [چه گوئید] وچه بینند ، « **ان کان من‌عندالله وکفرتم** » ، اگر این سخن وپیغام از نزدیک الله است و شما بآن می کافرشبد(١) [سما را چه عدر بود] ، « **و شهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله** » وگواهی بداد گواهی از **بنی‌اسرائیل** برآن [که این از نزدیک خداست] ، « **فآمن** » وایمان آورد ، « **واستکبرتم** » وسما ازگواهی، گردن کشبدید ، « **انّ الله لایهدی القوم الظالمین**(١٠) » الله پیس ببرندکار و راه نمای ستمکاران نبست.

«**وقال الذین کفروا للذین آمنوا**» ، ناگرویدگان گفتند گرویدگانرا :

١ ـ درنسخهٔ ح : کافرمی شوید

« **لوكان خيراً ماسبقونا اليه** » ، اگر آن دین راست بودید ایشان بآن برما پیشی نیافتید ، « **و اذلم يهتدوا به** » ، وچون راه نمی‌یاوند بآن « **فسيقولون هذا افك قديم** (١١) » میگویند اینست دروغی کهن . « **ومن قبله كتاب موسى** » ، وپیش از قرآن نامهٔ موسی « **اماماً و رحمة** » ، راهی وپیشوائی بود [واز الله مهربانی] ، « **و هذاكتابٌ مصدّق** » ، واین قرآن نامه ایست ، [**توراةرا**] گواه درست دارنده ، « **لساناً عربيّاً** » ، زبانی تازی ، « **لينذرالذين ظلموا** » ، تا بیم نماید ستمکاران را ، « **وبشرى للمحسنين**)(١٢) » ، و بشارتی نیکوکاران را .

« **انّ الذين قالوا ربّنا الله** » ، ایشان که گفتند خداوند ما الله است ، « **ثم استقاموا** » ، بپائیدند برآن ، « **فلاخوفٌ عليهم ولاهم يحزنون** (١٣) » . برایشان بیم نیست واندوهگن نباشند.

« **اولئك اصحاب الجنة** » ، ایشانند بهشتیان ، «**خالدين فيها**» جاوید درآن ، «**جزاءً بماكانوا يعملون**(١٤) » بپاداش آنچه میکردند.

«**ووصّيناالانسان بوالديه**»، وصیت کردیم مردم‌را بپدر ومادر ،«**حُسناً**»، بنیکوئی با ایشان ، «**حملته امّه كرها**» ، ما دراورا بدشواری وگران باری برداشت. « **ووضعته كرهاً** » ، و بدردمندی ودسواری بنهاد ، «**وحمله وفصاله ثلثون شهراً**» وبرداشتن او درسکم و شیردادن تا از شیر بازکردن سی ماه ، «**حتى اذا بلغ اَشُدَّه**»، تا مرد آسا گردد وبسختی خوی و اندام وهنرهای خویش رسد ، «**وبلغ اربعين سنة**»، و تا بچهل سال رسد ، «**قال ربّ اوزعني**» ، گفت خداوند من فرادل من ده وفرازبان من و مرا برآن دار ، «**اَن اشكر نعمتك التي انعمت**» ، تا آزادی کنم آن نیکوئی را که با من کردی و نعمت که برمن نهادی ، «**وعلى والديّ**» ، و بر دو زایندهٔ من ، «**وان اعمل صالحاً ترضيه**» ، وتا کردار کنم نیک به بسند تو، «**واصلح لي في ذريّتي**» و فرزندان و نزاد من نیکان کن ، « **انّي تبت اليك** » ، من باز گشتم با تو «**وانّي من المسلمين**(١٥)» ومن از مسلمانانم .

«**اولئك الذين نتقبّل عنهم**» ایشان آنند که فراذیرند از ایشان «**احسنَ ماعملوا**» ، نیکوتر آنچه میکردند ، «**ونُتجاوزعن سيّئاتهم**» ، و از بدهای ایشان

فرا گذارند، **«فی اصحاب الجنة»** ، [وایشان با بهشتیانند] در بهشت ، **«وعد الصدق الذی کانوا یوعدون(١٦)»** وعده ای راست آن وعده که ایشانرا میدادند.

«والذی قال لوالدیه» وآن مرد که پدرومادر خویش را گفت : **«اُفٍّ لکما»** اف شما را ستوهی از شما ، **«اتعداننی ان اخرج»** باش مرا می وعده دهید که مرا از گوربیرون خواهند آورد ، **«وقد خلت القرون من قبلی»** ، و جهانیان پیش از من بمردند ، یکی باز نیامد ، **«وهما یستغیثان الله»** ، ویدر و مادراو ازخدای فریادرسی میجویند از جفای او ، **«ویلک آمن»** و میگویند ای ویل برنو ، بپذیر واستوار گیر ، **«انّ وعد الله حق»**، که وعدهٔ الله راست است ، **«فیقول ماهذا الّا اساطیر الاولین(١٧)»** و میگوید نیست این سخن مگر اوسانهٔ[1] پیشینیان.

«اولئک الذین حق علیهم القول»، ایشان [که این سخن میگویند] آنند که درست گشت و رایشان سخن الله [بتهدید که دورخیان اند] ، **« فی امم قد خلت من قبلهم من الجن والانس»** ، در گروهانی که هم ابن سخن گفتند و گذشتند از پیش ایشان از پریان و آدمیان ، **« انّهم کانوا خاسرین(١٨) »** که ایشان زیانکارانند.

« ولکلٍّ درجات»، وهر کسی را درفروتری وبرتری چنددرجه است وچند پایه ، **«مما عملوا»** ، ازپاداش آنجه میکردند ، **«ولیوفّیهم اعمالهم»** والله با یشان خواهد گزارد پاداش کردار ایشان ، **« وهم لا یُظلمون(١٩)»** و از ایشان چیزی نخواهند کاست.

النوبة الثانیة

این سورة الاحقاف سی و پنج آیت است و ششصد و چهل و چهار کلمت و دوهزار و پانصد و نود و هشت حرف. جمله بمکه فرود آمد مگر یک آیت که در مدینه فروآمد و خلافست که آن یک آیت کدام است ، قومی گفتند : فاصبر کما صبر اولوا العزم». **ابن عباس و قتاده** گفتند : « قل ارأیتم ان کان من عندالله »ودراین سوره دوآیت است منسوخ : یکی « و ما ادری ما یُفعل بی ولابکم » این‌قدرازآیت

---

١ ـ در نسخهٔ ح : افسانهٔ

منسوخ است بفاتحهٔ سورة الفتح . دیگر آیت : «فاصبر كما صبر اولوا العزم من الرسل» معنى صبر منسوخ است بآیت سیف . و درفضیلت سورة ، **ابی بن كعب** روایت كند از **مصطفی** (ص) قال : من قرأ سورة الاحقاف اعطى من الاجر بعدد كل رمل فی الدنيا عشر حسنات و محی عنه عشر سیئات و رفع له عشر درجات.

« حم تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم » مضى تفسيره و انما كرر تنزيل الكتاب لانه بمنزلة عنوان الكتب ثم ذكر ما انزل فقال :

« ما خلقنا السموات والارض و ما بينهما الا بالحق » يعنى الا بالتوحيد والوحدانية من غير شريك كقوله : ـ « مالهم فيهما من شرك » وكقوله : أم لهم شرك فی السموات » ، و قيل « الا بالحق » ای بالعدل فی الخلق و قيل للحق ولاقامة الحق « واجل مسمى » ای ـ خلقه مقرونا باجل سمی الی وقت معلوم ، فلسماه و ان كان قدطوى علمه عن عباده. و قيل المراد به يوم القيمة وهو الاجل الذی تنتهی اليه السموات والارض وهو اشارة الى فنائها وقيل ـ الاجل المسمى ، قوله : ـ «فی ستة ايام » يعنى خلقها فی ستة ايام ، « والذين كفروا » ، بالاخرة ، « عما انذروا » به فی القرآن من البعث و الحساب والجزآء ، « معرضون » لايتفكرون وقيل اعرضوا بعدما قامت الحجة عليهم .

« قل ارايتم ما تدعون من دون الله اروني ماذا خلقوا من الارض » ، ای هل خلق واحد منهم شيئاً من الارض ، «ام لهم شرك فی السموات » ، فی خلقها وملكها . هذا كقوله فی سورة الملئكة : ـ « قل ارأيتم شركاءكم الذين تدعون من دون الله اروني . . .» الاية وكقوله : « هذا خلق الله فاروني ماذا خلق الذين من دونه »، «ائتوني بكتاب من قبل هذا » ، ای ـ بكتاب جائكم من الله قبل القرآن فيه بيان ما تقولون و برهان ما تدعون يعنى التورية والانجيل والزبور وسائر كتبه التی انزلها قبل القرآن ، « او اثارة من علم » ، . فسروه على ثلثة اوجه ، قال **الكلبی** معناه او بقية من علم يؤثر عن الاولين و يسند اليهم جعله من الاثر الذی هو الباقی من الشیء . و قال **قتادة** ، « او اثارة » ، يعنى اوخاصة من علم ، جعله من قول القائل استاثرت بهذا الشیء اذا ضننت به واختصصت به نفسك. الوجه الثالث وهو قول **مجاهد** و**عكرمة** و **مقاتل**: اواثارة

یعنی روایة عن‌الانبیاء تقول اثرت‌الحدیث عن فلان و انا آثره عنه ای ـ ارویه اثراً و اثارة و منه ـ قیل للخبر اثر و مأثور و منه المأثور من الدعآء. قال **ابن‌عباس** : الاثارة علم‌الخط ، سئل رسول‌الله (ص) عن‌الخط فقال فعله نبی من‌الانبیآء فمن‌وافقه خطه ، فذاك یقال معناه ان یهم‌الرجل بالامر بین ان یفعله اولا یفعله فیخطّ خطوطاً من غیر تأمل و لا رویة بل بالعجلة لئلا یلحقها العدد ثم یعد فیقول لخط افعل ولاخر لاافعل الی‌آخرالخطوط فاذا انتهی الی افعل فعل و اذ انتهی الی لاافعل لم یفعل ، و روی عن **ابن‌عباس** قال : هذاالخط علم قدیم ترکه‌الناس

«ومن‌اضلّ» معناه ای ـ هل‌احد ابین ضلالاً ، « ممن یدعو» ای ـ یعبد وقیل یطلب ویسئل ، « من دون‌الله من لایستجیب له » ، دعاءه ، « الی یوم‌القیمة » ، ای ـ یسئل شیئاً لودعاه الی یوم‌القیمة لم یستجب دعائه « وهم عن‌دعائهم غافلون » یعنی الاصنام التی هی جماد لاتسمع ولاتفهم ، فاجری مجری العقلاء فی‌الاخبار علی زعمهم. وقیل ـ هم **الملئکة والجن و الانس** مشتغلون عنهم غیرعالمین بعبادتهم. « و اذا حشرالناس کانوا لهم اعدآءً » ، ـ هذا کقوله تعالی : « و یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض ویلعن بعضکم بعضاً ـ وکانوا بعبادتهم کافرین »هذا کحکایة الله تعالی عنهم : « نبرأنا الیک ما کانوا ایانا یعبدون ».

« و اذا تتلی علیهم آیاتنا بیّنات » ، و اضحات‌الدلایل و هی القرآن ، « قال‌الذین کفروا للحق لما جآئهم » ، یعنی القرآن ، « هذا سحر مبین » ای ـ لاحقیقة له یوهم اذا قرع السمع انه سیء ولا اصل له وقیل ـ « هذاسحر مبین » ای ـ کلام منظوم نظماً دقیقاً یأخذالقلوب کما یقال هوالسحرالحلال . « ام یقولون افتریه » ، اختلقه **محمد** و اضافه الی‌الله کذباً ، « قل ان افتریته فلاتملکون لی من الله شیئاً » ، هنا تهدید لنفسه (ص) لو فعل ، ای ـ لاتقدرون ان تردوا عذابه علی افترآئی فکیف افتری علی‌الله من اجلکم ، « هو اعلم بما تفیضون فیه » ، ای ـ الله اعلم بما تقولون فیمابینکم وبما ترموننی به و تخوضون فیه من‌التکذیب بالقرآن و القول فیه انه سحر ، «کفی به شهیداً بینی وبینکم » ، ان القرآن جآء من عنده ، وقیل معناه ان افتریته فغایة ذلک ان اخدعکم فتتبعونی وما انتفاعی باتّباعکم و انتم لاتملکون دفع

عذاب‌الله عنی «کفی به شهیداً بینی وبینکم» ، ای ـ هوشاهدی علی صدق ما ادعوکم الیه ، اذهوالمرسل الیکم «وهوالغفور الرحیم» فی‌تأخیر العذاب عنکم.

قال‌الزجاج : هذا دعاء لهم الی التوبة ، معناه : انّ‌الله غفور لمن‌تاب منکم و اسلم ، رحیمٌ به . .

«قل ما کنت بدعاً من‌الرسل» ، البدع مالاسابق له ، و البدع و البدیع واحد مثل نصف و نصیف و جمع‌البدع ابداع و المعنی لست باول رسول ارسله الله ولاجئتکم بامر بدیع لم‌یکن لی الی‌مثله سابق فکیف تنکرون نبوّتی ، هذا کقوله : ـ «قل قدجائکم رسل من قبلی بالبیّنات» ، و فی‌الخبر الصحیح قال **النبی** (ص) : بعثت علی اثر ثمانیة آلاف نبی ، منهم اربعة آلاف من‌بنی اسرائیل ، «و ما ادری مایُفعل بی‌ولابکم» ، علماء تفسیر درمعنی این آیت مختلف‌اند ، **ابن‌عباس** وجماعتی گفتند : این در احکام دنیاست نه در احکام آخرت که رسول خدا را معلوم بود که در آخرت، وی دربهشت است وهرکس که دردنیا اورا دروغ زن گرفت دردوزخ . اما دردنیا بوی پوسده گشت که او را وقوم وی را چه خواهند فرمود وبرسر ایشان چه خواهد رفت از رنج و راحت و نفع وضر . **ابن عباس** گفت **رسول خدا** در **مکه** بود و در خواب او را نمودند زمینی فراخ ، نخلستانی که در آنجا هم درختان بود وهم آب روان و **رسول** بآن زمین هجرت میکرد ، این خواب با یاران بگفت وباران آنوقت دربلا و شدّت بودند و در اذی و رنج ، مشرکان گفتند : یارسول‌الله ، متی نها جر الی الارض التی أریت ؟، این هجرت ما کی خواهد بود بآن زمین که ترا نمودند در خواب ؟ . رسول ایشان را جواب نداد تا این آیت فروآمد، گفت : «ما أدری مایُفعل بی ولابکم»،أُترك فی‌مکانی، ام أُخرج و ایّاکم الی الارض التی‌رفعت لی . من ندانم که بامن چه خواهندکرد و نه با شما،هم درین **مکه** ما را بخواهند گذاشت یا بآن زمین که مرا نمودند هجرت خواهند فرمود .وگفته‌اند ـ معنی آنستکه : من ندانم که دراین دنیا بامن چه خواهندکرد و آخرکار من بچه باز آید . بیرون کنند مرا از وطن خویش چنانک با انبیاء پیشین کردند ، یا بخواهند کشت مرا چنانک قومی را کشتند ازپیغمبران گذشته . وشما که یاران ومؤمنان اید ، ندانم که

با من بیرون خواهند کرد یا بوطن خود بخواهند گذاشت وشما که ناگرویدگان‌اید و تکذیب میکنید ، ندانم که شما را خسف و مسخ و غرق و هلاك خواهد بود چنانك بیشینیان را بود . آنگه گفت : « ان اتّبع الا مایوحی الی » ، من این هیچ ندانم مگر آنچه وحی آید بمن و مرا از آن خبر کنند بوحی ، ومن بر پی آن وحی میروم. پس ربّ‌العالمین بوحی پاك او را خبر داد که ویرا بردشمنان نصرت باشد و دین وی بر همهٔ دنیا غلبه دارد . و ذلک فی قوله : « هوالّذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لِیُظهره علی‌الدین کلّه ولو کره المشرکون » و در کار امّت خبر داد که: « وما کان‌الله لیعذّبهم و انت فیهم وما کان الله معذّبهم و هم یستغفرون» . قومی گفتند :« ماادری مایفعل بی‌ولابکم» یعنی- یوم‌القیمة . والایة منسوخة، نسختها فاتحة سورة الفتح ، **قتاده و عکرمه** گفتند : آنروز که این آیت فرو آمد کافران شاد شدند ، گفتند کار ما وکار **محمد** هردو یکسانست و او را برما افزونی نیست در دانش عاقبت خویش ، و این دلیل است که **محمد** آنچه میگوید از برِخویش میگوید و از ذات خویش می‌نهد ، که اگر فرستادهٔ الله بودی باوی بگفتید که چه خواهد کرد باوی و عاقبت وی چه خواهد بود، پس ما اتّباع وی چون کنیم که نمیداند که باوی وبا اصحاب وی چه خواهند کرد و آنگه حکم این آیت دراز بکشید ، ده سال به **مکه** وسش سال به **مدینه** ومنافقان **مدینه** همین سخن میگفتند که مشرکان **مکه** میگفتند ، تاسال **حدیبیّة** که **رب‌العالمین** ناسخ این آیت فرستاد: « لیغفرلک الله ماتقدم من‌ذنبک وما تأخر » . **رسول خدا** عظیم شاد شد بنزول این آیت و از شادی ، روی مبارك وی میفروخت ومیفرمود : ولقد نزلت علیّ‌الیوم آیات هن احبّ الیّ مما طلعت علیه الشمس . یاران را گفت- خبر دارید که امروز جبرئیل آمد و آیتی چند فرو آورد که نزول آن دوست تر دارم از دنیا و هرچه در دنیا است ، آنگه برایشان خواند ؛ « انّا فتحنالک فتحاً مبیناً لیغفرلک الله ماتقدّم من ذنبک وما تأخّر » الی قوله : « وکان الله علیماً حکیماً » ، یاران گفتند یا رسول‌الله هنیئاً لک قد علمنا مایفعل بک فما ذایفعل بنا. نوشت باد یا رسول‌الله این کرامت که **الله** باتو کرد و معلوم گشت که باتو چه خواهد کرد ، گوئی باما چه خواهد

کرد که یاران توایم. **جبرئیل** آمد و آیت آورد : « لِیُدخل المؤمنین و المؤمنات جنّات » الی قوله : « وکان ذلک عندالله فوزاً عظیماً » منافقان **مدینه** ومشرکان **مکه** گفتند ـ معلوم شد که با **محمد** وپس‌روان و یاران وی چه خواهد کرد ،با ما گوئی چه کند ، فانزل الله تعالی : « و یعذّب المنافقین و المنافقات » ، الی قوله : ـ « وساءت مصیرا » .

قوله تعالی : « قل ارأیتم ان کان من عندالله وکفرتم به » ، هذا کلام محذوف‌الجواب ،تقدیره : ان کان من‌عندالله وکفرتم‌به فما عذرکم .و قوله«ان» هاهنا لیس بشکّ کقول شعیب « اولو کنا کارهین » لوها هنا لیس بشک ، هما من‌صلات الکلام ، « وشهد شاهد من بنی‌اسرائیل علی مثله فآمن » الشاهد هاهنا و فی خاتمة سورةالرعد **عبدالله‌بن سلام** حبر **اهل‌التورية** « علی مثله » ای ـ علی‌ما شهدالله‌علیه من تصدیق رسوله و تثبیت رسالته فی‌قوله : «کفی بالله شهیداً » . و قیل‌ـ علی‌مثله، المثل صلة ، یعنی‌ـ علیه ای‌ـ علی انه من‌عندالله،« فآمن» ، یعنی‌ـ فآمن الشاهد ، و الفاء هاهنا تفسیر انّ شهادته ایمانه « و استکبرتم » ، عن‌الایمان به یعنی شهد**عبدالله‌بن سلام** علی نبوة **المصطفی** وآمن به و استکبر**الیهود** فلم یؤمنوا .

روی عن**سعدبن ابی‌وقاص** ، قال : ما سمعت‌النبی (ص) یقول لاحد‌ یمشی علی‌الارض انّه من اهل الجنّة الا **لعبدالله‌بن سلام** وفیه نزلت هذه‌الآیة :« و شهدشاهد من بنی‌اسرائیل» . وقال بعضهم‌ـالشاهد من **بنی‌اسرائیل**، هو**موسی** علیه‌السلام،ای‌ـ شهد **موسی** علی القرآن فآمن به **بنواسرائیل** و کفرتم یا معشر**العرب** **بمحمد** و **القرآن** ، « انّ‌الله لایهدی‌القوم‌الظالمین » .

«وقال‌الذین کفروا للّذین آمنوا » اللّام هاهنالام‌العلّة ، یعنی ـ و قال‌الکافرون لاجل‌المؤمنین ، والمراد بالّذین کفرواـ**الیهود** ، قالوا ـ « لوکان » ، ما اتی به**محمد** « خیراً » ، ای ـ صدقاً و حقاً ، « ما سبقونا الیه » ، و لکنّا اسرع الی قبوله من‌الّذین آمنوا لانّا ارباب‌العلم والکتاب. و قیل‌ـالمراد بهم مشرکوا العرب و ذلک انّه لمّا اسلمت **جهینة ومزینة و اسلم و غفار** ،قالت **بنوعامر و غطفان و اسد واشجع**: «لوکان» ماجاء به **محمد**« خیراً ، ما سبقونا الیه » ، ونحن ارفع منهم حالاً واکثرمالاً

و هؤلاء رعاءالغنم. قال‌الله تعالی: «و اذ لم یهتدوا به»، ای بالقرآن کما اهتدی به‌اهل‌الایمان، «فسیقولون هذا افک‌قدیم»، القدیم هاهنا کقولهم: «اساطیرالاولین» و هذا کقوله تعالی- «بل کذّبوا بمالم یحیطوا بعلمه و لمّا یأتهم تأویله».

«ومن قبله» ای- ومن‌قبل‌القرآن، «کتاب موسی» یعنی **التورية**، «اماماً» یقتدی به، «و رحمةً»، لمن آمن به و هما منصوبان علی‌الحال، و قیل- فیه اضمار ای- جعلناه اماماً ورحمةً. وفی‌الکلام محذوف تقدیره: جعلنا کتاب موسی‌اماماًورحمة و لم یهتدوا به «و هذا کتاب»، ای- و هذاالقرآن کتاب «مصدّق»، للکتب‌التی قبله. وفی‌مصحف **ابن‌مسعود**: «مصدّق لما بین یدیه»، «لسانا عربیاً»، یعنی-بلسان عربی، و قیل- منصوب علی‌الحال یعنی یصدّق **التورية و الانجیل** فی هذه‌الحال، «لینذرالذین ظلموا» قرأ **ابن‌کثیر** و **نافع** و **ابن‌عامر** و **یعقوب**، لتنذر بالتاء علی خطاب‌النبی (ص) و الباقون بالیای یعنی لینذرالکتاب، «وبشری للمحسنین» بشری فی محل‌الرفع، ای- هذا کتاب مصدّق و بشری للمحسنین.

«انّ‌الذین قالوا ربّنا الله ثم استقاموا فلاخوف علیهم و لاهم یحزنون»

«اولئک اصحاب‌الجنة خالدین فیهاجزاءً بما کانوا یعلمون» مضی تفسیره.

«و وصّیناالانسان بوالدیه حسناً»، قرأاهل‌الکوفة- احسانا کقوله: «و بالوالدین احساناً». «حملته امّه کرهاً»، ای- بالمشقة والصعوبة، یرید حالة ثقل‌الحمل فی‌بطنها لافی‌ابتداءالحمل، «و وضعته کرهاً» یرید- شدة الطلق. قرأ اهل **الحجاز و ابوعمرو** بفتح‌الکاف، والباقون بضمها وهمالغتان. وقیل- الفتح-المصدر والضم-الاسم. وقیل- الفتح‌ما اکرهت علیه والضم‌ما کرهته، «وحمله وفصاله»، ای- فطامه وقرأ **یعقوب** و فصله بغیر الف، «ثلثون شهراً»، یرید- اقلّ مدة‌الحمل و هی ستة اشهر و اکثر مدة الرضاع اربعة و عشرون شهراً و لیس هذا حتماً و اجباً. قال **ابن‌عباس**: اذا حملته‌المرأة تسعة اشهرارضعته‌احد وعشرین‌شهراً، وقیل-هذه‌الایةخاصة **لرسول‌الله** (ص) و کان حمله ستة اشهر. و فی‌الایة دلیل انّ‌الولد یلحق لستة اشهر، «حتی اذا بلغ اشده» ای- نهایة قوته و غایة شبابه واستوائه و هو مابین ثمانی عشرة سنة الی اربعین سنة فذلک قوله: «و بلغ اربعین سنة»، این آیت بقول **سدّی و ضحّاك**

در شأن **سعدبن ابی وقاص** فرود آمد و قصهٔ وی گفته آمد در **سورة العنکبوت** و بقول **ابن‌عباس** وجماعتی مفسران ، در شأن **بوبکر صدیق** فرود آمد و پدر وی **ابوقحافة** واسمه **عثمان بن‌عامربن‌عمرو** ، ومادروی **ام‌الخیر بنت صخربن عمرو** .

علی‌بن‌ابیطالب (ع) گفت- ازمهاجران هیچ کس باپدر و مادر دراسلام مجتمع نشد مگر **بوبکر صدّیق** . و **رب‌العزّة** او را وصیت کرد نیکوئی کردن با ایشان اندرین‌آیت . وفی‌الخبر ؛ رضاءالرب فی‌رضاءالوالدین وسخطالله فی‌سخطهما . و گفته‌اند **بوبکر** هشده‌ساله بود که‌بصحبت **رسول** افتاد ، روایت کنند ازوی - گفت: من بتجارة **شام** میرفتم و **رسول خدا** درآن کاروان بود وزیر درخت سدره فروآمد، برابر **صومعهٔ بحیراء راهب** . **بوبکر** گفت‌من بدر**صومعهٔ بحیراء** شدم تا ازکاردین چیزی پرسم ازوی، **بحیراء** گفت آن کیست که زیر آن درخت سدره فروآمد؟ گفتم **محمدبن‌عبدالله** (ص). **بحیراء** گفت والله که او نیست مگر پیغامبر خدای، که من درکتاب خوانده‌ام که بعداز **عیسی‌بن‌مریم** (ع) - هیچ کس در سایهٔ این درخت فرو نیامد مگر بیغامبری که نام وی **محمد** است. **بوبکر** را تصدیق و یقین آنروز در دل افتاد و بعد از این در جاهلیت و در اسلام از **رسول خدا** مفارقت نکرد ، و قیل لا **بی‌بوبکر** - أخبرنا عن نفسک هل رأیت شیئاً قط قبل‌الاسلام من دلائل نبوّة **محمد** (ص)، فقال ابوبکر- نعم و هل بقی احد من **قریش** اوغیر **قریش** لم یجعل‌الله علیه **بمحمد** فی‌نبوته حجة، وفی غیرها ، ولکن‌الله هدی به من شاء واضل به من شاء ،بینا انا قاعد فی فیّ سجره فی‌الجاهلیة اذ تدلّی علیّ غصن من اغصانها حتی صار علی رأسی فجعلت انظر الیه و اقول ماهذا ، فسمعت صوتا من‌الشجرة : هذا النّبی یخرج فی وقت کذا ویوم کذا فکن انت من‌اسعدالناس به ، فقلت- بیّنه مااسم هذا النبی‌قال - **محمدبن‌عبدالله بن‌عبدالمطلب‌الهاشمی** قال**ابوبکر**- فقلت - صاحبی‌والیفی و حبیبی، فتعاهدت‌الشجره متی تبشرنی بخروج النبی (ص) ، فلما اتاه‌الوحی سمعت صوتا من‌الشجرة : جدّ و شمّر یا **ابن ابی‌قحافة** فقد جاء الوحی وربّ **موسی** لا یسبقک الی‌الاسلام احد قال - فلما اصبحت ، عدوت الی‌النبی (ص) فلما رآنی‌قال - یاابابکر انی ادعوک الی‌الله والی رسوله ، قلت- اشهدانک **رسول‌الله** بعثک بالحق سراجاً منیراً،

فآمنت به و صدّقته « قال ربّ او زعنی » این دعاء **ابوبکر** است آنکه که عمر وی بچهل سال رسید، چنانکه گفت- « وبلغ اربعین‌سنة» وایمان آورد **ومصطفی** را تصدیق کرد، گفت : «ربّ اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علیّ»- خداوند من، فرادل و زبان من ده شکر این نعمت اسلام که مرا دادی و این کرامت که با من کردی و این نواخت که برمن نهادی «وعلی والدیّ» ، وبرپدر ومادر من که ایشانرا باسلام و ایمان راه نمود و هدایت دادی ، « و انّ اعمل صالحا ترضیه » ، **ابن‌عباس** گفت- عمل صالح که **بوبکر**، بدعاء ازالله خواست والله اجابت کرد واز وی بپسندید، آن بود که هفت کس از مسلمانان که بدست کافران در عذاب گرفتار بودند ، **بوبکر** ایشانرا باز خرید و از عذاب برهانید و ایشانرا آزاد کرد. از ایشان دو مرد بودند یکی **بلال‌بن رباح** و دیگر **عامربن فهیرة**. **بلال** غلامی بود در **بنی‌جمح** مولّد ، ایشان او را عذاب میکردند در **بطحاء مکه** ، **امیة‌بن‌خلف** دست وپای وی ببست و درآفتاب **حجاز** اورا بیفکند وسنگی عظیم بسینهٔ وی فروگذاشت، گفت - اگر ازدین **محمد** بازگردی و الا همچنین ترا فروگذارم تا هلاك شوی و **بلال** در آن حال میگفت احد ، احد. **بوبکر صدّیق** آنجا بگذشت واو را چنان دید ، فرا **امیّة** گفت : الا تتقی‌الله فی هذا المسکین، حتی متی. تاکی این مسکین را در عذاب گرفتار داری از الله خود نمیترسی؟ **امیّة** گفت - تو او را بازرهان. **بوبکر** گفت- چنین کنم. مرا غلامی سیاه است بردین تو از وی قویتر و در کار تما مردانه‌تر ، این را بمن ده تا من او را بتو دهم همچنان کردند و **بلال** از عذاب بازرست و **بوبکر** او را آزاد کرد، **مصطفی** (ص) فرمود : یرحم‌الله **ابابکر**، زوّجنی ابنته وحملنی الی‌دارالهجره و اعتق بلالاً من ماله ، و **عامربن فهیرة** ازقبیله **ازد** بود مولّد ایشان ، **بوبکر** او را خرید و آزاد کرد و آنوقت که **مصطفی** (ص) و **بوبکر** در **غار ثور** بودند وی گوسفندان چرا داشت ، هرشب گوسپندان بدر غار بردید و ایشانرا سیر دادید و در هجرت با ایشان **بمدینه** رفت و عاقبت در **بئر معونه**[1] شهید گشت. و از زنان

۱ - بئر معونه نام چاهی است درقطعه‌ای از زمین نجد بهمین نام ، واقع بین موضع بنی‌عامر وبنی سلیم . بسال ٤ - ه پیغمبر (ص) سریه‌ای بسرداری منذربن‌عمرو فرستاد تااهالی بئر معونه ورئیس

بقیه درصفحه بعد

مؤمنات پنج کس در عذاب کافران بودند، بوبکر ایشان را بخرید و آزاد کرد. یکی **زبیره**. دیگر **ام عیسی**. سوم **نهدیه** بادختروی. پنجم کنیز کی مسلمان دربنی **عدی بن کعب**. قوله: «و اصلح لی فی ذریتی»، این هم دعاء **بوبکر** است که کافرزندان خودرا ازالله اسلام خواست، و **رب العزه** دعاء وی اجابت کرد و همه را اسلام کرامت کرد و این کرامت از صحابه هیچ کس را نبود مگر **بوبکر** را.

قال **موسی بن عقبة**: لم یدرك اربعة النبی (ص) هم و ابناؤهم الّا هؤلاء: **ابوقحافة** و **ابوبکر** و **ابنه عبدالرحمن** و **ابوعتیق بن عبدالرحمن بن ابی بکر**، «انّی تبت الیک و انی من المسلمین».

«اولئک الذین نتقبّل عنهم احسن ما عملوا»، یعنی اعمالهم الصالحة التی عملوها فی الدنیا و کلّها حسن، فالاحسن بمعنی الحسن فنثیبهم علیها، «و نتجاوز عن سیّئاتهم»، فلا نعاقبهم و قرأ **حمزة** و **الکسائی** و **حفص** نتقبّل و نتجاوز بالنون و احسن بالنصب، و الباقون بالیاء و ضمها و احسن بالرفع «فی اصحاب الجنة»، ای - مع اصحاب الجنة «وعد الصدق» نصب علی المصدر، تأویله نعدهم وعد الصدق الذی کانوا یوعدون فی قوله: «و وعدالله المؤمنین و المؤمنات جنات» و قیل - وعدالله علی برّ الوالدین قبول الطاعة بقوله: «اولئک الذین نتقبّل عنهم احسن ما عملوا و نتجاوز عن سیئاتهم» فقبول الطاعه و غفران الزلة مشروط ببرّ الوالدین.

قوله: «والذی قال لوالدیه»، یعنی و اذکر الّذی قال لوالدیه اذا دعواه الی الایمان بالله والاقرار بالبعث، «افّ لکما»، هی کلمة تبرم یقصد بها اظهار السخط، «اتعداننی ان اُخرج»، من قبری حیّاً، «و قد خلت القرون من قبلی»، یعنی و قد تفانت الامم فلم یرجع احد منهم الی الدنیا و لاخرج من قبره، «وهما» یعنی الابوین، «یستغیثان الله»، علیه و یسألانه ان یوفّقه للایمان و یقولان له: «و یلك آمن»، بالله والبعث، «انّ وعدالله»، بالبعث و ثواب المؤمن و عقاب الکافر، «حقّ» وصدق

آن عامربن طفیل را باسلام دعوت کند. این سریه که ٤٠ یا ٧٠ تن بودند و عامربن فهیره غلام معروف ابوبکر نیز از آنان بود، باحشم عامربن طفیل روبرو شدند وهمگی بقتل رسیدند.

(از تاریخ طبری مصحح دخویه سری١ ص ١٤٤١ تا ١٤٤٧)

« فیقول » لهما ، « ما هذا » ، الذی ندعو نی‌الیه ، « الا اساطیر الاولین ».

ابن‌عباس گفت و **سدّی** و **مجاهد** ، که : این آیت در شأن **عبدالرحمن بن ابی‌بکر** فروآمد پیش‌از اسلام وی ، پدر و مادر، اورا براسلام میخواندند ووی ازاسلام‌سرمی‌باززدومیگفت. **عبدالله‌بن جدعان و عامربن‌کعب** و**مشایخ قریش**‌را زنده‌گردانید و از خاك برآرید زنده ، تا از ایشان پرسم درستی اینکه شما میگوئید و پدرومادر وی در**الله** می‌زارند و اسلام وی از الله بدعا میخواهند و او را تهدید میکنند که: «ویلك‌آمن» تا ربّ‌العزه دعاء ایشان دروی مستجاب‌کرد و اورا ایمان و اسلام‌کرامت‌کرد، اما **عایشه** وجماعتی مفسران، این قول را منکرند ومیگویند. نزول این آیت در حقّ کافرست که برپدر و مادر خود عاقّ بود ، و دلیل براین قول آنستکه برعقب گفت :

« اولئك‌الذین حقّ علیهم القول » ، ای ـ وجب لهم‌العذاب « فی امم » ، ای ـ مع امم ، « قد خلت من قبلهم من‌الجن و الانس انّهم‌کانوا خاسرین » خسروا انفسهم .

« ولکلٍ‌درجات مما عملوا » ، قال **ابن‌عباس** :یرید ـ من‌سبق الی‌الاسلام فهوافضل ممّن تخلّف عنه ولوبساعة ، وقیل ـ معناه : ولکلٍّ واحد من‌الفریقین‌المؤمنین و الکافرین درجات ای ـ منازل ومراتب عندالله یوم‌القیمة باعمالهم فیجازیهم علیها .

قال **ابن‌زید** ـ فی‌هذه‌الایه درج اهل‌النار تذهب سفالا و درج اهل‌الجنة تذهب علویاً ، « ولیوفّیهم » ، قرأ **ابن‌کثیر و اهل‌البصرة و عاصم** : بالیاء و قرأ الباقون بالنون و المعنی لیوفیهم جزآء « اعمالهم وهم‌لایظلمون».

النوبة الثالثه

قوله تعالی : « بسم‌الله الرحمن‌الرحیم » بنام اوکه فراخ علم است وسیرین گفتار. بنام اوکه فراخ رحمت است ونغزکردار.بنام اوکه یگانه ذات است وپاك صفات . بنام اوکه از کی بیس و ببش از جا. بنام اوکه ببنی از ما آنِ‌ما و بی ما بهرهٔ ما.درصنعهاش حکمت بیدا ودر نشانهانس قدرت پیدا. دریکتائیس حجت پیدا

ودر صفاتش بی‌همتائی پیدا . همه عاجز ندو او توانا ، همه جاهلند واو دانا. همه درعدداند و او واحد. همه معیوب‌اند و او صمد. « لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً احد » ، علاّم سرّ عارفان . ستّار عیب عیبیان . غفّار جرم مجرمان. قهّار وقدّوس و نهان دان. واحد و وحید در نام ودر نشان. قادر و قدیر از ازل تا جاودان.

قدیرٌ عالمٌ حیٌّ مریدٌ سمیعٌ مبصرٌلبس الجلالا

وفي بعض کتب الله : عبدی اکرمتک باسمی وربّیتک بنعمتی و اقمتک في خدمتی و اهّلتک لصحبتی و اجللتک برؤیتی فمن‌الطف منّی.

بندۀ من ترا بنام‌خود گرامی کردم وبنعمت خود بپروردم ودرخدمت خود بردرگاه خود بداشتم. بلطف خود بصحبت خود رسانیدم ، بفضل خود دیدارخودت کرامت کردم. ازمن لطیف‌تر و مهربانتر بر بندگان بگو کیست ؟ چون فضل من درعالم بگو فضل کیست .؟

« حم » حاء مفتاح اسمه ـ حی. میم مفتاح اسمه ـ ملک . یقول تعالی : انا الحی انا الملک. منم خداوند زنده همیشه.منم پادشاه توانده ، درذات و در صفات پاینده . هرهست وبودنی را داننده وبتوان ودریافت هرچیز رسنده. خداوندی هست و بوده و بودنی . گفت او شنیدنی ، مهر او پیوستنی و خود دیدنی . ای نوردیده و ولایت دل و نعمت جان ، عظیم‌الشأنی و همیشه مهربانی . نه شکر ترا زبان نه دریافت ترا درمان. ای هم شغل دل و هم غارت جان ، برآر خورشید شهود یکبار از افق عیان وز ابر جود قطره ای چند برما باران.

ای نکونام رهی‌دار مهربان کریم ، گفتت شیرین وصنع زیبا ، فضل تمام و مهر قدیم .

ای بینش رو از هرچه بخوبیست جمالت
ای دور شده آفت نقصان و کمالت

قال اهل الاشاره فی‌قوله : ـ « حم » ای ـ حمیت قلوب اهل عنایتی فصفّیتها عن خواطرالعجب و عرّیتها عن هواجس‌النفس فلاح فیها سواهدالدین و اشرقت بنورالیقین .

میگوید ـ دلهای مؤمنان وسرهای دوستان درحمایت خود آوردم ودرعنایت ورعایت خود بداشتم. تا نه کدورت خواطر عجب در آن شود ، نه ظلمت هواجس نفس پیرامن آن گردد وهرکه ازین دو خصلت خلاص یافت ، اندر راه دین بروشنائی شمع یقین روان گشت. عمل اوهمه اخلاص بود ، گفت او همه صدق بود ، قبلهٔ او حق بود سرّ او صافی بود ، همّت او عالی بود ، سینهٔ اوخالی بود ، روش او مکاشفة فی مکاشفة و ملاطفة فی ملاطفة ومشاهدة فی مشاهدة .

قوله : « تنزیل الکتاب من الله العزیزالحکیم » این حروف فرو فرستادهٔ خداوند است ، نامه و پیغام او ، گفت شیرین و سخنان پرآفرین او .

از خداوندی که عزیزاست نام او . ویقال ـ العزیزهوالمعزّللمؤمنین بانزال الکتاب علیهم . عزیزبمعنی معزّاست یعنی که ـ مؤمنان را عزیزکرد که ایشانرا اهل خطاب خودکرد وایشانرا سزاءنامه وپیغام خودکرد. دلهاشان معادن انوار اسرار خودکرد. هفتصد هزارسال آن پاکان مملکت و مقرّبان درگاه عزت، سجّادهٔ طاعات درمقام کرامات فروکرده بودند و درخانگاه عصمت برمصلّای حرمت تکیهٔ خدمت زده که: « وانّا لنحن الصافون وانّا لنحن المسبحون». هرگز بردرگاه عزت آن قربت نیافتند وآن منزلت ندیدند که این خاکیان دیدند ، زیرا که ایشان، بندگان مجرداند و اینان بندگان‌اند ودوستان ، « یحبّهم ویحبّونه نحن اولیائکم » آن فرشتگان مرغان پرنده اند و اینان قانتان و ساجدان اند . نهادهای لطیف ایشان بعصمت آراسته و از زلّت بپیراسته. اما آشیان مرغان، دیگر است وصدف جوهر شب افروز دیگر. نهاد آدمی ، صدف جوهردل است و دل ، صدف جوهرسرّست و سرّ ، صدف جوهرنظر حق است. توگوئی خاك سبب خرابی است ، من گویم گفتهٔ ایسانست که : الخراب وطن الحق. توگوئی وطنی مجهولست من گویم وطن مجهول موضع گنج سلطانست . آن عزیزی گفته :

دین زدرویشان طلب زیرا که شاهان را مقیم
رسم باسد گنجها درجای ویران داستن

« ماخلقنا السموات و الارض و مابینهما الا بالحق » معنیه الاللحق واقامة

الحق. هفت آسمان وهفت زمین که آفریدم، کائنات و محدثات که ازعدم در وجود آوردم،آنرا آفریدم ،تا توحق خداوندی و کردگاری ما برخود شناسی وبحکم بندگی، فرمان ما را منقاد باشی و گردن نهی . ای جوانمرد بندگی کردن کاری آسان است اما بنده بودن کاری عظیم است وخصلتی بزرگ. هفتصد هزارسال **ابلیس** مهجور بندگی کرد ویکدم بنده نتوانست بود. العبودیّة ترك الاختیار فیمایبدو من الاقدار. العبودیة ترك التدبیر وشهود التقدیر. خار اختیار درمجاری اقدار، از قدم کام خود بباید کند ودرتصاریف تقدیر ربانی ،دست از تدبیربشری بباید سست. زیر بارحکم، حامد باید بود و حظ نفس نصیب طلب، درباقی باید کرد، تا بمقام بندگی رسی.

آن کس که او را بنصیب پرستد، بندهٔ نصیب است نه بندهٔ او . **پیر بو علی سیاه** قدس‌الله روحه گفت اگر ترا گویند بهشت خواهی یا دورکعت نماز، نگر تا بهشت اختیار نکنی ، دورکعت نماز اختیارکن ، زیرا که بهشت نصیب توست و نماز حق او جل جلاله ، وهر کجا نصیب تو درمیان آمد اگرچه کرامت بود ، روا باشد که کمین گاه مکر گردد ، وگزارد حق او بی‌غائله وبی مکر است .

موسی (ع)چون بنزدیک **خضر آمد** دوباربروی اعتراض کرد یکی‌درحق آن غلام ، دیگر از جهت شکستن کشتی چون نصیب در میان نبود **خضر** صبرمیکرد اما درسوم حالت چون بنصیب خود پیدا آمد که : « لوشئت لاتّخذت علیه اجراً » **خضر** گفت ما را باتو روی صحبت نماند. « هذا فراق بینی و بینک ».

٢ - النوبة الاولی

قوله تعالی : - **« ویوم یُعرض الذین کفروا علی‌النّار »** ، و آنروز که آتش با ناگرویدگان نمایند وایشانرا فرا آن دارند ، **« اذهبتم طیّباتکم »** ،[ایشانرا گویند] همه خوشهای خویش ببردید ، **« فی حیوتکم الدّنیا »** درزندگانی آن جهانی خویش ، **« و استمتعتم بها »** وبرآن بخوردید ، **« فالیوم تُجزون عذاب الهون »** امروز شمارا باداش دهندعذاب خواری **« بما کنتم تستکبرون فی الارض »** بآنچه گردن کشی میکردید درزمین ، **« بغیر الحق »** به بی‌حق که شما را آن نبامد

ونه سزید، «و بما کنتم تفسقون (۲۰)» و بآنچه از طاعات خدای می‌بیرون آمدید.

«و اذکر اخاعادٍ»، ویادکن آن مرد عاد: هود، «اذ أنذر قومه»، آنگه که آگاه کرد قوم خویش را، «بالاحقاف» بربگستانهای یمن، «و قد خلت النُّذُر من بین یدیه» وپیش از او پیغامبران و بیم نمایان و آگاه‌کنان بودند و گذشتند، «و من خلفه»، واز پس او بودند و گذشتند، «أن لاتعبدوا الا اللّه»، [ایشانرا آگاه از این کرد] که سپرستید مگر الله را.

«انّی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم (۲۱)» من برشما میترسم از عذاب روزی بزرگ.

«قالوا اجئتنا»، گفتند باش آمدی بما، «لتأفکنا عن آلهتنا»، تا برگردانی ما را از خدایان ما، «فأتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین (۲۲)» بما آر آنچه می وعده دهی ما را از عذاب اگر از راست گویانی.

«قال»، هود گفت، «انّما العلم عنداللّه»، دانش [این باز پس افتادن عذاب شما] نزدیک خدا است، «و أبلّغکم ما أرسلت به»، و آنچه مرا بآن فرستادند بشما میرسانم، «ولکن أریکم قوماً تجهلون (۲۳)» وشما را قومی می‌بینم که هیچ نمیدانید.

«فلمّا رأوه عارضاً مستقبل اودیتهم»، چون میغ دیدند که از برابر رودهای ایشان پدید آمد، «قالوا هذا عارض ممطرنا»، گفتند این میغ میغی است که برما باران خواهد بارید، «بل هو ما استعجلتم به»، [هود ایشان را گفت: باران نیست]، آن عذابیست که میشتاوید بآن، «ریح فیها عذاب الیم (۲۴)» بادیست در آن باد عذابی دردنمای.

«تدمّر کلّ شیی» دمار می برآورد آن باد ازهرچیز که بآن رسید و تباه میکرد، «بامر ربّها»، بفرمان خداوند خویش، «فاصبحوا لایُری الا مساکنهم» چنان‌شدند که نه بینی مگر نشستگاههای ایشان، «کذلک نجزی القوم المجرمین (۲۵)» بدان را چنین پاداش دهیم ما.

« **ولقد مكّناهم فیما ان مکّنّاکم فیه** » ، ایشانرا دسترسی دادیم و توان و آرام که شما را آن نـدادیم ، « **و جعلنا لهم سمعاً و ابصاراً و افئدة** » ، و ایشانرا گوشها و چشمها و دلها دادیم ، « **فما اغنی عنهم سمعهم** » هیچ سود نداشت ایشانرا گوشهای ایشان ، « **ولا ابصارهم ولاافئدتهم من شیء** » ، ونه چشمهای ایشان و نه دلهـای ایشان هیچ ، « **اذکانوا یجحدون بآیات‌الله** » ، آنگه که از پذیرفتن سخنان الله باز نشستند و نه پذیرفتند ، « **وحاق بهم** » و فرا سر ایشان نشست ، « **ما کانوا به یستهزؤن** (٢٦) » آنچه بر آن میخندیدند وافسوس می کردند .

« **ولقد اهلکنا ماحولکم‌من‌القری** » ، نیست کردیم آنچه گرد بر گرد شماست از شهرها ، « **وصرّفنا الایات** » و سخنان و پند و عبرت روی بر روی گردانیدیم ، « **لعلّهم یرجعون**(٢٧) » تامگر باز گردند.

« **فلولا نصرهم** » چرا یاری ندادند ایشانرا ودست نگرفتند ، «**الّذین اتّخذوا من دون‌الله قرباناً آلهة** » ، آن پرستیدگان که فرود از الله ایشان را خدایان میخواندند وبپرستیدن ایشانرا بالله من نزدیکی جستند ، «**بل‌ضلّوا عنهم**» ، [یاری ندادنـد که] گـم گشتند از ایشان بوقت ، « **و ذلك افکهم** » ، و آنچه میگفتند دروغ‌زنی ایشان بود ، « **وماکانوا یفترون** (٢٨) » وآن نادرست وناراست که مساختند.

« **واذ صرفنا الیك** » ، یادکن آنکه که بسوی توگردانیدیم ، « **نفراً من‌الجنّ** » ، جوکی ازپریان ، «**یستمعون‌القرآن** » می‌نیوشیدند قرآن.

« **فلمّا حضروه** » ، چون بقرآن رسیدند ، «**قالوا انصتوا**» ، یکدگررا گفتندخاموش ، بنیوش ، « **فلما قُضی** » ، چون قرآن خواندن سپری کرده آمده ، « **ولّوا الی قومهم منذرین** (٢٩)» هریکی باقوم خویش شد آگاه کنان.

«**قالوا یاقومنا**» ، [چون بر گشتند]قوم خویش را گفتند ای قوم ما ، « **انّا سمعنا کتاباً انزل من بعد موسی** » ما نامـه ای شنیدیم که فرو فروستادند از پس موسی ، « **مصدّقاً لما بین یدیه** » ، راست گیرنـده و استوار دارنـده وگواه

هر نامه‌ای را که پیش ازآن فرستادند ، **« یهدی الی‌الحق »** راه مینماید براستی ، **« و الی طریق مستقیم** (۳۰) **»** و براه راستی.

« یاقومنا اجیبوا داعی‌الله » ، ای قوم استوار گیرید و پاسخ کنید باز خواننده را باخدای ، **«وآمنوا به »** و بگروید باو ، **« یغفر لکم من ذنوبکم »** تابیامرزد شما را گناهان شما ، **« و یُجرکم من عذاب الیم** (۳۱) **»** وزینهار دهد شما را ازعذابی دردنمای.

« و من لایُجب داعی‌الله » ، و هر که پاسخ نکند خواننده را بالله ، **« فلیس بمعجزٍ فی‌الارض »** ، او را خدای پیش نشود درین جهان ، **« ولیس له من دونه اولیآء »** واورا فزودازالله یاران‌نیست ، **«اولئك فی‌ضلال‌مبین** (۳۲)**»** و ایشان دربی‌راهی آشکارا اند.

« اولم یروا انّ‌الله‌الذی خلق‌السّموات و الارض » ، نمی بینند که الله آسمانها و زمینها ، آفرید ، **« و لم یعی بخلقهن »** ، و در نماند در آفریدن آن ، **« بقادر علی ان یحیی الموتی »** ، توانااست برآنچه مرده گان زنده کند.

« بلی انّه علی‌کل شیء قدیر (۳۳) **»** آری او بر همه چیز توانا است.

«ویوم یُعرض‌الّذین کفروا علی‌النار» ، آن روز که‌آتش باناگرویدگان نمایند و ایشانرا فرا آن دارند ، **« الیس هذا بالحق »** ، ایشانرا گویند آنچه می‌بینند راست نیست ، **« قالوا بلی وربّنا »** گویند - آری راست است بخدای ما، **« قال فذوقواالعذاب »**،فرشته گویدایشانرا چشید عذاب ، **«بماکنتم‌تکفرون** (۳۴)**»** بآنچه می کافر شدند.

«فاصبر» شکیبائی کن [یا محمد]،**«کما صبراولوالعزم من الرّسل»** ، چنانکه سکیبائی کردند خداوندان آهنگ درست ازپیغامبران ، **«ولاتستعجل‌لهم»** ، و مشتاب قوم و خویش را [بصواب خواستن] ، **«کانّهم یوم یرون مایوعدون »** آنروز که آن بینند که ایشانر میگفتند و وعده میدادند ، ، **« لم یلبثوا الّا ساعةً من نهار »** گوئی [درگور] نبودند مگر یک ساعت از روز ، **«بلاغ»** ، این سخن

وعید است و پند رسانیدن، «**فهل يُهلك الّا القوم الفاسقون** (٣٥)» ونیست خواهند کرد مگر آن گروه که ازطاعت بیرون‌اند.

النوبة الثانية

قوله : ـ « و یوم یعرض‌الذین کفروا علی‌النار » ، فیقال لهم ، « اذهبتم طیّباتکم » . قرأ ابن کثیر آاذهبتم بالاستفهام ممدوداً و ابن عامر بالاستفهام من غیر مدّ والباقون بلا استفهام‌علی‌الخبر . والمعنی‌ـنلتم لذّاتکم و احببتم شهواتکم فی‌الدنیا غیرمتفکرین فی‌حرامها و حلالها . و استمتعتم بملاذّ ها وقیل : اذهبتم طیباتکم ، من‌الرزق والحلالات‌الذی انفقتموها فی‌شهواتکم ولذّاتکم ولم‌تنفقوها فی مرضات‌الله عزوجل . وقیل : « اذهبتم طیباتکم » فی‌الاخرة بمعاصیکم ، «فی‌الحیوة الدنیا» .

روی عمر قال : دخلت علی **رسول‌الله (ص)** فاذا هو مضطجع علی زمال حصیرقداثر الزّمال‌فی‌جنبه . فقلت یارسول‌الله‌ادع الله‌فلیوسّع علی‌امّتک فان فارس‌والروم قد وسّع لهم وهم لایعبدون‌الله قال ذاك قوم عجّلوا طیّباتهم فی‌الحیوةالدّنیا .

وقال **جابربن عبدالله** : رأی **عمربن‌خطاب**لحما معلّقا فی یدی . فقال‌ما هذا یا **جابر؟** قلت اشتهیت لحماً فاشتریته ، فقال اوکلّما اشتهیت یا **جابر** اشتریت ، اما تخاف هذه الایة : « اذهبتم طیّبانکم فی حیوتکم الدنیا و استمتعتم بها » ثم قال عمر : لوشئت لجعلت اکباداً و اسنمة وصلاً وصناباً و صلائق ولکن استبقی حسناتی لان‌الله تعالی وصف قوماً فقال: « اذهبتم طیباتکم فی‌حیونکم‌الدنا واستمتعتم بها » ، الصلا الشواء و الصناب الاصبغة و الصلائق الرقاق العریض وعن **عمر** ایضا ـ ان رجلادعاه الی طعام فاکل ثم قدّم شیئاً حلواً فامتنع و قال رأیت‌الله وبّخ قوما بالتمتع بالطیبات فی الدنیا فقال : « اذهبتم طیبانکم فی حیوتکم الدنیا » ، فقال الرجل اقرأ یا امیرالمؤمنین ماقبلها . « و یوم یعرض الذین کفروا علی‌النار اذهبتم طیبانکم فی حیونکم الدنیا » ، فلست منهم فاکل وسره ماسمع ، « فالیوم تجزون عذاب‌الهون » ، الهون و الهوان واحد ، « بما کنتم تستکبرون فی‌الارض بغیرالحق وبما کنتم نفسقون ـ ای ـ باستکبارکم و فسقکم .

« و اذکر اخاعاد » ، یعنی هودا ، « اذ انذر قومه بالاحقاف » ، جمع حقف و هوما استطال و اعوجّ من‌الرمل العظیم وهی مساکن **عاد** و کانوا عرباً وهی اکثرارض رملاً .

قال **ابن‌عباس** : الاحقاف وادٍبین **عمان** و **مهرة** و **مهرة** موضع **بحضرموت** تنسب الیها الابل المهریه . و قال **قتاده** : ذکرلنا انّ **عاداً** کانوا حیاً من**العرب** **بالیمن** کانوا اهل رمل مشرفین علی‌البحر بارض یقال لها **الشجر** وهی الاحقاف. روی عن **علی** (ع) قال خیر وادیین فی‌الناس واد **بمکة** و وادنزل به **آدم** بارض **هند** وشرّواد بین فی‌الناس وادی **الاحقاف** وواد **بحضرموت** یدعی **برهوت** تلقی‌فیه ارواح الکفار. قال وخیربئر فی‌الناس **بئرزمزم** وشربئر فی‌الناس **بئربلهوت** فی‌ذلک الوادی الذی **بحضرموت** . قوله : « وقدخلت‌النذر » ، ای سبقت الرسل ، « من بین یدیه ومن‌خلفه » ، ای قبل هود وبعده ، « ان لاتعبدوا» ای ـ قال لهم : « لاتعبدوا الا الله انی اخاف علیکم » ، ان لم تؤمنوا ، « عذاب یوم عظیم » هائل یعنی ـ یوم‌القیمة وقبل ـ یوم عذابهم فی‌الدنیا .

« قالوا اجئتنا لتأفکنا » ای ـ لتصرفنا ، « عن آلهتنا » ، الی دینک و هذا مالایکون ، « فأتنا بما تعدنا » ، من العذاب ، « ان کنت من‌الصادقین » انّ العذاب نازل بنا « قال » ، **هود** : « ما العلم عندالله » ، یعنی ـ الله یعلم علم تأخرالعذاب عنکم ، « و ابلغکم ماارسلت به » ای ـ ابلغکم الذی امرت بتبلیغه الیکم ولیس فیه تعیین وقت العذاب ، «ولکن اریکم قوماً تجهلون» لاستعجا لکم العذاب.

« فلما راوه » ، ای ـ راوا ماوعدوا به واستعجلوه وهوالعذاب، « عارضاً » ، ای ـ سحاباً عرض فی نواحی السماء ، « مستقبل اودیتهم قالوا هذا عارض ممطرنا » ، ای ـ سحاب یأتینا بالمطر و کانوا اصیبوا بالجدب و جهدوا و قدأیستسقونهم بعرفات فیهم **لقمان** صاحب لبد و کانوا سبعة نفر فبدّوا فسألوا الله الحوآئج‌ثم استسقوالقومهم فبعث الی قومهم سحابة سودآء فی‌واد یقال له **المغیث** فخرجوا من‌دورهم و ابنیتهم بالطبول و المزامیر و الخمر الی الوادی یستبشرون بالسحاب. فقال هود : « بل‌هوما استعجلتم به » ، من العذاب حیث قلتم : « ائتنا بما تعدنا » ثم فسره ، فقال : « ریح

فيها عذاب اليم » قيل كانت ريحاً تنسف رماداً حاراً وهي رِمدِد واول ماعرفوا انها عذاب ،راو ما كان خارجاً من ديارهم من الرجال والمواشى تطير بهم الريح بين السماء والارض فدخلوا بيوتهم واغلقوا ابوابهم فجاءت الريح فقلعت ابوابهم فجعلتهم كالرميم. وقيل ـ امرالله الريح فامالت عليهم الرمال فكانوا تحت الرّمل سبع ليال وثمانيه ايام لهم انين ثم امر الله الريح فكشفت عنهم الرمال فاحتملتهم فرمت بهم في البحر. روى عن **عايشه** قالت : كان النبى (ص) اذا رأى مخيلة تغيّر وجهه وتلوّن و دخل و خرج و اقبل وادبر، فاذا امطرت السماء سُرّى عنه فقلت ـ يارسول‌الله انّ‌الناس اذا رأوا الغيم فرحوا رجاء ان يكون فيه المطرواذا رأيته عرف فى‌وجهك الكراهية ، فقال يا**عايشه** مايؤمّننى ان يكون فيه عذاب. قد عذب قوم بالريح وقد رأى القوم العذاب فقالوا : « هذا عارض ممطرنا ».

قوله : « تدمّر كلّ شئ بامر ربها » ، يعنى تدمّر كلّ شئ مرّت به من رجال **عاد** واموالها كقوله : «ما تذر كلّ شئ اتت عليه الاجعلته كالرميم » والتّدمير اهلاك استيصال ، « فاصبحوا لايرى الا مساكنهم » قرأ**عاصم** و **حمزة** و **يعقوب** يرى بضم الياء و مساكنهم برفع النون ، وقرأ الاخرون بالتاء وفتحها و مساكنهم بالنصب اى ـ لاترى يا محمد الامساكنهم لوحضرت بلادهم ، لانّ السكان والانعام بادت بالريح فلم يبق الا**هود**ومن آمن معه . وفى الخبر عن **النبى** (ص) نصرت بالصبا واهلكت **عاد** بالدّبور، «كذلك نجزى القوم المجرمين» اى ـ كذلك نجزى من اجرم مثل جرمهم وهذا تحذير لمشركى العرب.

«ولقدمكّناهم فيما ان مكّنا كم فيه » ، اى ـ فيمالم نمكّنكم فيه من قوه الابدان وطول العمرو كثرة المال. قال **المبرّد** ـ ما فى قوله «فيما» ، بمنزلة الذى و«ان» بمنزلة ما ونقديره:ولقد مكّناهم، فى الذى مامكّنّا كم فيه .وقيل ـ ان للشرط وجزآئه مضمر تقديره: فى الذى ان مكنا كم فيه كان بغيكم اكثر ، « و جعلنا لهم سمعاً و ابصاراً و افئدة » ، قال **وهب بن منبه**: كانوا يرون الشعرة البيضاء فى اللّبن فى البيت المظلم ليلاً من غير سراج و يسمعون السرار من ميل ويثبون على الجبال على الصخور مع الترسة و يقولون هلمّى ياريح ويدخلون فى الصخرة الصمّاء الى الرّكب ، « فما اغنى عنهم سمعهم ولا

ابصارهم ولا افئدتهم من شیٔ اذ کانوا یجحدون بآیات‌الله » ، ای ـ کانت لهم آلةالدفع فلم یقدروا علی‌دفعها لاقامتهم علی‌الجحود باعلامه الدالّة علی‌التوحید وصدق‌الرسول، « وحاق بهم ما کانوا به یستهزؤن » ای ـ نزل بهم و احاط بهم جزاء استهزآئهم . «ولقد اهلکنا ما حولکم » ، یقوله **لقریش** ، « من‌القری » ، **کحجر ثمود و قری‌قوم لوط** ونحوها مما کان یجاور **بلادالحجاز** ، « وصرّفنا الایات » ، بتکریر ذکرها واعادة اقاصیص الامم الخالیة بتکذیبها وشرکها ، « لعلّهم یرجعون » عن‌شرکهم .

« فلولانصرهم » ، ای ـ هلّانصرهم ، « الّذین اتّخذوا من دون‌الله قرباناً آلهةً » ، یعنی‌ـ الاوثان اتّخذوها آلهةً فیتقربون بها الی‌الله‌عزوجل، «قرباناً» مفعول له یعنی‌ـ للقربة بزعمهم و« آلهة » مفعول ثان ، والقربان کلّ مایتقرّب به‌الی‌الله‌عزوجل وجمعه قرابین کالرهبان والرهابین ، « بل‌ضلّواعنهم » قال **مقاتل** ضلّت الالهةعنهم‌فلم ینفعهم عند نزول العذاب ، « و ذلک افکهم وما کانوا یفترون » .اِای ـ هذا محصول افکهم‌الذی کانوا یقولون ، انما تقرّبهم‌الی‌الله عزوجل ونشفع‌لهم وقیل: معناه ـ ذلک عاقبة افکهم وافترآئهم .

« واذ صرفنا الیک » ، معطوف علی‌قوله : « و اذکر اخاعاد » ، « نفراً من الجن یستمعون القرآن » . قال **ابن‌عباس** کانوا تسعة نفرمن **جن نصیبین** من‌ارض **الموصل** و کانوا **یهوداً** و کانوا من‌رؤسهم وملوکهم،واسماؤهم: **حصا ومصا وشاصر وناصر وافحم و یرد واینان وزوبعة و عمربن‌جابر** .مفسران گفتند **رسول خدای** از مبعث وی ده‌سال وسه‌ماه گذشته بود که این **جن‌نصیبین** باسلام آمدند وبعدازآن یک‌سال وشش ماه او را بمعراج بردند و ابتداء قصه آنست که: **بوطالب** ازدنیارفته بود و مشرکان او را رنجه میداشتند ، رسول تنها برخاست و بطائف شد تا از **قبیلهٔ ثقیف** قومی با دست آرد که او را نصرت کنند وبقوّت ایشان، **قریش** از خود باز کند و درثقیف سه برادر بودند سادات واشراف ایشان یکی **عبدیالیل** دیگر **مسعود**، سوم **حبیب** پسران **عمروبن‌عمیر** ، ایشانرا باسلام دعوت کرد و ایشان هرسه سروازدند[1] و ناسزا گفتند ، رسول از ایشان نومید برخاست وایشان سفیهان وجاهلان قوم‌خویش

---

۱ ـ در نسخهٔ ح : بازدند

فرا پی وی داشتند تا بروی بانگ زدند و ناسزا گفتند و او را درباغی پیچیدند از آن عتبة و شیبة ، پسران ربیعة ، رسول (ص) در آن باغ شد و در گوشه‌ای بنشست و عتبه و شیبه هردودرآن باغ بودند ومیدیدند که آن سفیهان ثقیف ، باوی چه‌میکنند وتغافل میکردند تا آن سفیهان از وی باز گشتند . رسول در آن حال ازسر آن ضجرت و حیرت ، زبان تضرع بگشاد و درالله زارید و گفت :

اللّهم انی اشکوالیک ضعف قوّتی و قلّة حیلتی و هوانی علی‌الناس انت ارحم‌الراحمین ، انت رب‌المستضعفین ، انت ربی الی‌من تکلنی الی بعید یتجهمنی اوالی عدوّ ملّکته امری ان لم‌یکن بک علیّ‌غضب فلاابالی ولکن عافیتک هی‌اوسع لی، اعوذ بنور وجهک الذی اشرقت له‌الظّلمات و صلح علیه امرالدنیا والاخره، من ان تنزل بی غضبک او تحلّ علیّ سخطک، لک العتبی،حتی نرضی لاحول ولا قوّة الابک.

عتبه و شیبه که او را چنان دیدند رحم ایشان بجنبید ، غلامی داشتند نصرانی نام او عداس . گفتندیا عداس انگورپاره‌ای درآن طبق کن وپیش آن مرد بنه تابخورد ،عداس طبق انگورپیش رسول بنهاد ،رسول‌دست فراز کرد گفت- بسم‌الله . عداس در روی رسول مینگرد و میگوید : والله انّ هذاالکلام ما یقوله اهل هذه البلدة ، والله که این سخن که او میگوید اهل این شهر نگویند رسول گفت : تو ازکدام شهری یا عداس و چه دین داری؟ عداس گفت : من نصرانی‌ام بر دین ترسائی از شهر نینوی ، رسول گفت : تو از شهر یونس بن‌متی ای ، آن مرد صالح نیک‌رای پاک‌راه؟ عداس گفت توچه دانی که یونس بن‌متی کیست؟ .رسول گفت: او برادر منست پیغامبر خدای ومن پیغامبر خدای . عداس ، بپای رسول درافتاد و بوسه برپای وی مینهد و دست وی میبوسد و او را تواضع میکند. عتبه و شیبه او را چنان دیدند گفتند- غلام ما بتباه برد آنگه گفتند یا عداس چرا بوسه بردست و پای وی مینهادی ، نباید که ترا ازدین خود برگرداند که این دین تو، به است از دین او. عداس گفت : یا سیدی ما فی‌الارض خیر من هذا الرجل. لقدا خبرنی بامر ما یعلمه الانبی.پس رسول خدا از آنجا برفت تنها بسوی مکه ، چون‌ببطن نخله رسید میان مکه وطائف شب بود ، نماز خفتن آنجا میگزارد. بعضی مفسران

گفتند بامداد میکرد و در نماز سورهٔ الرحمن میخواند ، در میانهٔ نماز قومی از **جن نصیبین** بروی بگذشتند و بکار خویش میرفتند ، آواز خواندن **رسول** بسمع ایشان وازحرص سماع **قرآن** بسر یکدیگرمیافتادند و نزدیک بود که برسول درافتاد ندید. وذلک قوله تعالی : «کادوا یکونون علیه لبداً» و رسول در زیردرخت سمره نماز میکرد ، رب‌العالمین آندرخت بآواز آورد تا رسول را آگاهی داد ازایشان و **رسول** چون از نماز فارغ شد ، ایشانرا بر اسلام دعوت کرد و نبوّت خود برایشان عرضه کرد .ایشان گفتند : من یشهد لک؟ کیست که دراین نبوّت ترا گواهی دهد؟ . رسول گفت-این‌درخت سمره . پس رسول ازآن درخت گواهی‌خواست ، درخت بآواز فصیح گواهی بداد که وی‌رسول خواست، ایشان نه کس بودند بردین جهودی وبروایتی هفتاد کس بودند از **بنی اقلیقی** ، همه مسلمان شدندند و برسول ایمان آوردند و ایشان از**نصیبین** آمده بودند ازنزدیک **ابلیس** و **ابلیس** ایشانرا بشغلی‌میفرستاد چون برسول درافتادند و ربّ‌العزه ایشانرا اسلام کرامت کرد نیز با پیش[1] ابلیس نرفتند و **مصطفی** (ص) ایشانرا با قبیله‌های خویش فرستاد تا قوم خود را دعوت کنند بردین اسلام ، آگاه‌کنان و بیم نمایان.

اینست که رب‌العالمین فرمود : « فلمّا قضی » ای - فرغ النّبی من‌القرآءة، « ولّوا الی قومهم منذرین » . انصرفوا الیهم مخوّفین داعین بامر رسول‌الله (ص) . فکانوا رسل رسول‌الله و قیل لم یکونوا رسلاً بل کانوا منذرین . و یجوز ان یکون الرجل نذیراً ولا یکون نبیاً ، النذارة فی‌الجن من غیرنبوة . و گفته‌اند - رسول خدا در **بطن نخله** ایشانرا وعده داد که برشما **قرآن** خوانم وآداب دین در شما آموزم و بعداز آن قصهٔ لیلةالجن رفت در **شعب حجون** .

عبدالله مسعود روایت کند که - **رسول خدا** روزی گفت: انّی امرت ان اقرء علی‌الجن اللیلة،فایکم یتبعنی . مرا فرمودند که امشب قرآن‌خوانم‌برجن . کیست از شما که امشب متابعت من کند و بموافقت من بیاید . **عبدالله مسعود** گفت: من با وی برفتم ودیگر هیچ کس با ما نبود چون **بشعب حجون** رسیدیم وادی‌ئی‌است

---

۱ - درنسخه ، ح واپیش

بالاء مکه، **رسول خدا** خطی کشید و مرا گفت در میان این خط نشین و نگر که قدم از این خط بیرون نه‌نهی تا من بتو بازآیم. رسول خدا رفت و در آن موضعی بیستاد و **قرآن** خواندن گرفت و پریان را دیدم برمثال مرغان کرکس که از بالا در زیر میپریدند و خلقی‌را دیدم سیاهان با جامه‌های سفید که فراوی میبازیدند و لغطی و شغبی از ایشان بسمع من رسید تا آن حد که بر پیغامبر بترسیدم‌وچندان آواز و شغب ایشان بود که نیز آواز پیغمبر نشنیدم و از آن سیاهان که گرد وی برآمده بودند پیغامبر را نمی‌دیدم و پیغامبر ایشانرا بعصا میزد که اجلسوا، همه شب برین صفت گذشت و من اندیشمند تا شب بآخر رسید و ایشان از پیغامبر باز بریده میشدند چنانک باره‌های میغ که از هم گسسته میشود. پس پیغامبر ازایشان فارغ شد و بنزدیک من بازآمد و فرمود **یا عبدالله** هیچ خفتی‌امشب؟ گفتم لاوالله یا رسول‌الله، از بیم و اندیشه بارها همت کردم که‌فریاد خوانم و بگریزم اما قول تومرا برجای میداشت که گفته بودی قدم از این خط بیرون منه. رسول(ص) فرمود لوذهبت ما التقینا الی یوم‌القیمة، اگر تو از این موضع که من نشان کردم برفتید ملاقات ما جز بقیامت نبودید. گفتم یا رسول‌الله آن سیاهان با جامه‌های سپید که بودند؟، گفت ـ جن **نصیبین** بودند که ازمن‌متاع وزاد می‌خواستند، فمتعتهم‌بکل‌عظم حائل[۱] و روثة و بعرة فقالوا ـ یا رسول‌الله یقذرهاالناس علینا فنهی‌النبی(ص) ان ـ یستنجی بالعظم والروث. قال: فقلت ـ یا رسول‌الله وما یغنی ذلک‌عنهم قال انهم لایجدون عظماً الا وجدوا علیه لحمه یوم اکل ولاروثة الا وجدوا فیها حبها یوم اکلت. گفتم ـ یا رسول‌الله آنچه آشوب و شغب بود که ازایشان بسمع من میرسید، گفت یکی را کشته بودند از قوم خویش و داوری از من درخواستند، من ایشانرا داوری بریدم و براستی حکم کردم. آنگه رسول خواست که وضو کند. گفت هل معک ماء قلت یا رسول‌الله معی اداوة فیها شیء من نبیذ التمر فاستدعاه فصببت علی یده فتوضأ وقال تمرة طیبة وماء طهور. وروی **مسلم‌بن الحجّاج** عن **محمدبن‌المثنی** عن **عبدالاعلی** عن**داودبن ابی هند** عن **عامر** قال ـ سالت**علقمة**، هل کان**ابن‌مسعود**

۱ ـ حائل رنگ گشته. المنجد

شهد مع رسول‌الله(ص) **ليلة الجن** قال ـ فقال **علقمة** ـ انا سألت **ابن مسعود** فقلت ـ هل شهد احد منكم مع رسول‌الله (ص) ليلة الجن فقال لاولكنّا كنّامع رسول‌الله ذات ليلة ففقدناه فالتمسناه فی‌الاودية و الشعاب فقلنا استطير اواغتيل. قال فبتنا بشر ليلة بات بها قوم فلما اصبحنا اذا هو جاء من قبل حرآء قال فقلنا يا رسول‌الله فقدناك فطلبناك فلم نجدك فبتنا بشرليلة بات بها قوم، فقال اتانی داعی‌الجن فذهبت معه فقرأت عليهم‌**القرآن** فانطلق بنا فارانا آثارهم وآثار نيرانهم و سألوه الزاد فقال لكم كل‌عظم ذكر اسم‌الله عليه يقع فی‌ايديكم اوفر مايكون لحم و كل بعرة علف لدوابكم فقال رسول الله(ص) ـ فلاتستنجوابهما فانهما طعام اخوانكم من‌الجن. وفی‌الحديث‌ان‌الجن ثلثة اصناف صنف لهم اجنحة يطيرون فی‌الهواء وصنف حيّات و كلاب وصنف يحلون و يظعنون. «قالوا يا قومنا انّا سمعنا كتاباً انزل من بعد موسی مصدّقاً»، موافقا، «لما بين‌يديه»، من‌الكتب، «يهدی الی‌الحق»، يعنی ـ الی دين‌الحق، «و الی طريق مستقيم».

قال **ابن‌عباس**: فاستجاب لهم من قومهم نحو من سبعين رجلا من‌الجن فرجعوا الی رسول‌الله (ص) فوافوه بالبطحاء فقرأ عليهم القرآن و امرهم و نهاهم. و فيه دليل انه (ص) كان مبعوثاً الی الجن والانس جميعاً. قال **مقاتل**: لم يبعث قبله نبی الی الانس والجن جميعاً.

«ياقومنا اجيبوا داعی‌الله»، يعنی **محمداً** (ص)، «وآمنوا به يغفر لكم من ذنوبكم و يُجركم من‌عذاب‌اليم».

«و من لايُجب داعی‌الله»، ای ـ كفر **بمحمد** (ص)، «فليس بمعجز فی‌الارض»، لايعجزالله فيفوته «وليس له من‌دونه اولياء» يمنعونه من‌الله، «اولئك فی‌ضلال مبين».

اختلف العلماء فی‌حكم مؤمنی‌الجن فقال قوم ـ ليس لهم ثواب الاانجاءهم من‌النار و تأوّلوا قوله: «يغفر لكم من ذنوبكم و يجركم من‌عذاب اليم». واليه ذهب **ابوحنيفة**. و قال **الحسن**: ثوابهم ان يجاروا من‌النار ثم يقال لهم: كونوا تراباً مثل البهائم. و عن ابی الزناد قال: اذا قضی بين الناس قيل لمؤمنی الجن ـ

عودوا تراباً فيعودون تراباً فعند ذلك « يقول الكافر يا ليتني كنت تراباً» وقال آخرون يكون لهم الثواب في الاحسان كما يكون عليهم العقاب في الاساءة كالانس واليه ذهب **مالك** و **ابن ابي ليلى**. و قال **الضحاك** ـ يدخلون الجنة و يأكلون و يشربون و ذكر **النقاش** في تفسيره حديثا انّهم يدخلون الجنة ،فقيل هل يصيبون من نعيمها قال يلهمهم الله تسبيحه وذكره فيصيبون من لذته ما يصيبه بنو آدم من نعيم الجنة وقال **ارطاة ابن المنذر** : سألت **ضمرة بن حبيب** هل للجن ثواب قال ـ نعم و قرأ : « لم يطمثهن انس قبلهم ولاجان». قال فالانسانيات للانس و الجنيات للجن وقال **عمر بن عبدالعزيز** : ان مؤمني الجن حول الجنة في ربض ورحاب و ليسوا فيها .

« اولم يروا ان الله الذي خلق السموات والارض ولم يعي بخلقهن » ، اي ـ لم يعجز عن ابداعهن « بقادر » هكذا قراءة العامة والباء زائده دخلت للتأكيد، كقوله تنبت بالدهن و كقوله كفى بالله و قيل الباء دخلت لمكان النفي في اول الكلام لان المعنى: اليس الله بقادر على ان يحيي الموتى « بلى » ، جواب للنفي ، « انه على كل شيئ » ، من الاحياء والاماتة ، « قدير » . و قرأ **يعقوب** يقدر بالياء على الفعل وهو اختيار **ابي حاتم** .

« ويوم يُعرض الذين كفروا على النار » ، فيقال لهم « اليس هذا بالحق » ، يعني اليس هذا الجزاء بالعدل ، « قالوا بلى و ربنا » ، انه لحق اعترفوا به و حلفوا عليه ، « قال فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون » يعني بكفركم في الدنيا .

« فاصبر » ، **يامحمد** على اذى الكفار ، « كما صبرا ولوا العزم » ، ذووا الحزم . وقال **الضحاك** : ذووا الجد و الصبر و قيل ـ العزم القوة و الثبات و اختلفوا فيهم . قال **ابن زيد** : جميع رسل الله اولوا العزم لم يبعث الله نبياً الا كان ذاعزم و حزم و رأي و كمال عقل و من ، هاهنا للتبيين لا للتبعيض كقوله : « و اجتنبوا الرجس من الاوثان » وقال بعضهم ـ الانبياء كلهم اولوا العزم الا يونس لعجلة كانت منه الا ترى انه قيل للنبي (ص) ـ « ولا تكن كصاحب الحوت » .

وقيل ـ هم الذين ذكرهم الله في سورة الانعام، لقوله بعد ذكرهم : « اولئك الذين هدى الله فبهديهم اقتده » ، وقيل ـ هم ستة: **نوح وهود و صالح و لوط وشعيب**

و **موسی** و هم المذکورون علی‌النسق فی‌سورة الاعراف و الشعرآء . و قال **مقاتل**: هم ستة: **نوح** صبرعلی اذی قومه و **ابراهیم** صبرعلی‌النار و **اسحق** صبرعلی‌الذبح و **یعقوب** صبر علی فقد ولده و ذهاب بصره و **یوسف** صبر فی‌البئر والسجن و **ایّوب** صبر علی‌الضّرّ . و قال **ابن عباس** و **قتادة** :هم **نوح** و **ابراهیم** و **موسی** و **عیسی** اصحاب الشرآیع فهم مع **محمد** (ص) خمسة ذکرهم‌الله علی‌التخصیص فی‌قوله : - « و اذا اخذنا من‌النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی‌بن مریم». و فی‌قوله : « شرع لکم من‌الدین ماوصی‌به نوحاً» ... الایة روی عن **الشعبی** عن **مسروق** ، قال قالت **عایشة** - قال لی رسول‌الله (ص) : یا **عایشة** ان الدنیا لاتنبغی **لمحمد** ولا **لآل محمد** . یا **عایشه** انّ الله لم یرض من اولی العزم الا بالصبر علی مکروهها و الصبر عن محبوبها لم یرض الی ان کلّفنی ماکلّفهم و قال : « فاصبر کما صبرا ولوا العزم من‌الرسل » ، و انی والله ما بدّلی من طاعته والله لاصبرن کما صبروا واجهدن ولا قوة الّا بالله . قوله : - « ولاتستعجل لهم » ، ای - لاتستعجل العذاب لهم ، فانه نازل بهم لامحالة ، کانه ضجر بعض الضجرفا حب ان ینزل العذاب بمن ابی منهم فاسر بالصّبر ونرک الاستعجال ثم اخبر عن قرب‌العذاب فقال : « کانّهم یوم یرون مایوعدون » ، من‌العذاب فی‌الاخرة ، « لم یلبثوا » ، فی الدنیا ، « الاساعةً من‌نهار » ، ای - اذا عاینوا العذاب ، فصار طول لبثهم فی‌الدنیا والبرزخ کانه ساعة من نهار لانّ مامضی و ان کان طویلاً کان لم یکن وقیل ینسیهم هول ماینزل بهم مدة اللبث . ثم قال: « بلاغ» ، ای - هذاالقرآن ومافیه من‌البیان بلاغ من‌الله الیکم و البلاغ بمعنی التبلیغ وقیل - هذا بلاغ ای - الایمان بالرسالة بلاغ ، یعنی اذا بلّغت فقد فعلت ماوجب علیک وقیل - بلاغ واقع موقع بلغ ای - بلّغ‌الرسالة ، « فهل یهلک الاالقوم الفاسقون » . ای - لن یهلک بعد هذا البلاغ بعذاب الله الا من‌خرج من طاعة الله .

قال **الزّجاج** - تأویله لایهلک مع رحمة الله وفضله ، « الا القوم الفاسقون» الخارجون من امرالله وهم المشرکون ولهذا . قال قوم مافی‌الرجاء لرحمة الله آیة اقوی من هذه الایة وقال **مقاتل** : انها نزلت یوم **احد** .

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «و یوم یُعرض الذین کفروا علی النار اذهبتم طیباتکم» ... الایه. لما وصف الله الکافرین بالتمتع بالطیبات فی الدنیا آثر النبی (ص) و اصحابه والصالحون اجتناب اللّذّات فی الدّنیا رجاء ثواب الاخرة.

مفهوم آیت آنستکه هر که طیّبات و لذات دنیا بکار دارد از ناز و نعیم آخرت بازماند، هر که سود خود درتنعم دنیاء فانی جوید، تنعم جاودانی درسرای باقی برخود بزیان آورد.

آن مهتر عالم و سید ولد آدم، خاتم پیغامبران و مقتدای جهانیان (ص) چون دانست که لذات و شهوات دنیا را حاصل نیست و جوینده و خواهندهٔ آن جز نادانی غافل نیست، ازآن اعراض کرد وبرقدر قوام اقتصار کرد و فقرو فاقت اختیار کرد.

خبر درست است از **عایشه** که بعداز وفات **پیغامبر** میگفت: لم ینم علی-السریر ولم یشبع من خبزالشعیر.

بروایتی دیگر گفت: لقد کان یأتی علینا الشهر لم نوقد فیه ناراً و ما هو الا الماء والتمر، غیر انه جزی الله نساءً من الانصار خیراً، کنّ ربما اهدین لنا شیئاً من اللبن.

گفت ـ بودی که ما یکماه درخاندان نبوت آتش نیفر و ختی ما را معلوم جز آب و خرما نبودی، جزان نبود که زنان انصارالله جزاء ایشان بخیر کناد، گاه گاه ما را شربت شیر دادید.[1] این نه ازآن بود که برایشان حرام بود یا نعمت دنیا از ایشان دریغ بود که اهل عالم هرچه یافتند از راحت و نعمت و کرامت بطفیل ایشان یافتند، لکن **مصطفی** (ص) دانست که منع حظوظ نفس اصل طاعت است و اساس دین و طیّبات دنیا حجاب طیّبات عقبی است. و او (ص) مقتدای خلق بود، خواست تا خلق بوی اقتدا کنند و بآن راه روند و ازاینجا بود که ملک زمین بروی

١ ـ در نسخه ج: دادندی

عرض کردند و او بندگی اختیار کرد و از مَلکی اعراض کرد گفت : اجوع یوماً و اشبع یوماً ، و حال پیغامبران گذشته همین بود که رضاء حق در مخالفت نفس دیدند و در منع حظوظ نفس کوشیدند.

سلیمان پیغامبر (ص) که ملک زمینی ویرا بود و در مطبخ وی هر روز هزاران گاو و گوسپند بکار شدی ، با این همه نعمت ، پلاس بوشیدی و آردجوین با خاکستر بیامیختی و با میغ آب چشم خمیر کردی و بنان پختی ، آن قرص برداشتی وبمسجد رفتی ، با درویشی با هم بخوردی، گفتید : مسکین جالس مسکیناً ، **وموسی** پیغامبر حال وی چنان کرد که **بمدین** رسید ، سروپای او برهنه و شکم گرسنه ، محتاج قرص جوین ، همی گفت :

« رب انّی لما انزلت الی من خیر فقیر» بگوشه‌ای باز شد ، سر برخاك نهاد گفت : الهی‌غریبم و بیمارو درویش، تا ازجبار کائنات ندا آمد که : یا **موسی** کسی که وطن وی من باشم غریب چون بود ؛ کسی که طبیب وی من باشم بیمار کی بود کسی که وکیل وی من باشم درویش چون بود؟ و درکار **عیسی مریم** اندیشه کن که لباس وی صوف بود و طعمهٔ وی گیاه بود و شراب وی آب بود ، بستروی زمین بود ، آتش وی آفتاب بود ، جراغ وی مهتاب بود . روزی گفت ، خداوندا سگ را و خوك‌را مأوی است و پسر مریم‌را مأوی نیست تا از حضرت عزت جواب آمد که : انا مأوی من لا مأوی له ، از انبیا درگذری درکار اولیاء اندیشه کن ، صحابهٔ رسول که بعد از انبیاء ورسل هیچ کس درحضرت عزّت ذوالجلال آن قربت وزلفت نداشت که ایشان داشتند. مهتران حضرت رسالت بودند ، اختران آسمان‌ملت بودند ، اعلام‌اسلام وامان ایمان بودند.ظاهروباطن ایسان سرمایهٔ سریعت وپیرایهٔ حقیقت بود وحال ایشان درفقر وفاقت چنان بود که خبر درست از**بوهریره** ، قال: لقد رأیت سبعین من**اصحاب‌الصفة** ما منهم رجل علیه ردآء اما از ار واما کساء قدر بطوا فی اعناقهم فمنها ما یبلغ نصف‌الساقین ومنها ما یبلغ الکعبین فجمعه بیده کراهیة ان تری عورته.

مهینهٔ صحابه **بوبکر** بود در بیماری مرگ او را سربتی آوردند از آب

و عسل چون در آن نگرست گریستن عظیم بروی افتاد ، چنانک او را غشی رسید، چون باخود آمد پرسیدند که این گریستن وزاری ازچه بود؟ گفت ـ آنوقت که **مصطفی** (ص) از دنیا میرفت درخاندان او چندان عسل نبود که در مداوات او بکار شدی و مرا کار تنگ رسید ونزدیک است که بحضرت او رسم ودر کدخدای من عسل است من بار خجلت این مخالفت چون کشم بعدازآنکه خود دیده‌ام که **مصطفی** (ص) در آن بیماری کسی را مهجور میکرد و از برخود میراند و من کسی را نمیدیدم و گفتم یا رسول‌الله کرا دفع کنی؟ گفت : دنیا بصورتی پیش من آمده وخودراعرضه میکند و از من خود را جواری میطلبد و من در وی نمینگرم ، که حق جل جلاله تا دنیا آفرید در او ننگرست ، مقتاً و بغضاً لها ا کنون که محروم باز گشت گفت من صبر کنم تا تو از میان امّت بیرون شوی و من بردلهای ایشان حمله ببرم و همه‌را بخود منغول کنم و از متابعت تو باز گردانم . اکنون منکه **بوبکرم** میترسم که اگر من از ایشان باشم که دنیا قبول خود بر یشان تحقق کند ، این گریستن وزاری من از آنست .

وفی‌الخبرعن **البراءبن‌عازب** قال ـ قال رسول الله (ص) : من قضی نهمته فی‌الدنیا حیل بینه وبین شهوته فی‌الاخرة و من مدعینه الی زینة المترفین کان مهیناً فی ملکوت‌السموات و من صبر علی‌الفوت الشدید اسکنه‌الله الفردوس حیث شاء .

پیرطریقت گفت : هر که شعله ای ازنورصدق بروتافت ، ثقل‌دنیا نتوانکشید وزینت و ننعم دنیـا نتواند دید وهر که ازتفرقهٔ رسم وعادت خلاص یافت و نسیم حقیقت افراط برفطرة او وزید ، ناز بهشت نتواند کشید .

بوسلیمان دارانی گفت ، خدایرا دوستانی‌اند که جمال ونعیم بهشت‌ایشانرا صید نکند و از خدا بازندارد دنیاء خسیس کی نواند که ایشانرا صید کند و از خدا باز دارد .

« فاصبر کماصبراولواالعزم من الرسل » **رسول خدا**(ص) . از پس طعنها و ناسزاها که ازکافران می‌شنید و رنجها که از ایشان میکشید ضجر گشت وازسر آن ضجرت‌بدل خود میخواست که ایشانراعقوبتی رسیدی وعذابی چشیدندی . **رب‌العالمین**

این آیت فرستاد که : فاصبر ولا تستعجل صبر کن یا **محمد** بر اذی وطعن مشرکان و مشتاب بعذاب وعقوبت ایشان. اقتدا کن به برادران خویش پیغامبران گذشته، ایشان که بر رنجها ومکروههای قوم خویش صبر کردند، چون دانستند که آن همه حکم ماست بر آن شکوی و ضجرت ننمودند. تو همان کن یا **محمد** که ایشان کردند، «فبهدیهم اقتده» نمی‌دانی که نامی ازنامهای من صبوراست. صبور اوست که بعقوبت نشتابد. یمهل و لایهمل مهلت دهد، اما مهمل فرونگذارد.

بندهٔ مؤمن چون اعتقاد کرد که حق جل جلاله صبور است باید که صبر معتصم ومتمسک خود سازد تا ایمان وی بیفزاید. **مصطفی** گفت : الصبر نصف الایمان والیقین، الایمان کله. صبر یک نیمهٔ ایمانست ویقین همهٔ ایمان. مقام صبر مقام عابدان است ومقام یقین مقام عارفان. **مصطفی** (ص) **ابن‌عباس** را گفت : ان استطعت ان تعمل لله فی‌الرضا والیقین فافعل والاففی‌الصبر علی‌ماتکره خیر کثیر. اول اورا بر یقین خواند که مقام مهین است و همگی ایمان است. پس گفت اگر طاقت نداری و بدین مقام نرسی قدم برمقام صابران نابت دارد که درصبرخیرهاء فراوانست. «انّما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب».

بزرگی را پرسیدند که معنی صبر چیست ؟ گفت تجرع البلوی من غیر دعوی زهر بلاچشیدن وآنگه از دعوی دم در کشیدن. الصبر اسرار المحنة و اظهار المنة، وصبر نهان داشتن محنت است وآشکارا کردن نعمت.

پیر طریقت گفت : الهی دوستان تو سران وسرهنگان اند بی گنج وخواسه، توانگران اند بنام درویشان اند وتوانگران جهان خود ایشانند. دردها دارند و از گفتن آن بی زبانند.

ای بسا درحقهٔ جان غیورانت که هست
نعره های سرّ بمهر از درد بی فریاد تو
حسن را بنیادی افکندی چنان محکم که نیست
جز «و یبقی وجه ربک» نقش بربنیاد تو.

سورة محمد

النوبة الاولى

قوله تعالی : **«بسم‌الله الرحمن‌الرحیم»** بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. « **الّذین کفروا وصدّوا عن‌سبیل‌الله** » ، ایشان که کافرشدند و ازراه الله برگشتند ، « **اضلّ اعمالهم** (١) » الله کردار ایشان همه باطل کرده ، « **الّذین آمنوا و عملواالصالحات** » ، و ایشان که بگرویدند وکار های نیک کردند ، « **وآمنوا بما نزّل علی محمد (ص)** » ، و ایمان آوردند بآنچه فرو فرستاده آمد برمحمد (ص) ، « **و هوالحقّ من ربهم** » ، وآن سخن راست است واز خداوند ایشان ، « **کفّر عنهم سیئاتهم** » ، الله بشست از ایشان گناهان ایشان ، « **واصلح بالهم** (٢) » ، وهمهٔ کار ایشان باز ساخت وراست کرد.

« **ذلك بانّ‌الذین کفروا اتبعوا الباطل** » ، آن از بهر آنست که کافران به بیهوده وباطل پی‌بردند ، «**وانّ‌الذین آمنوا اتّبعوا الحق من‌ربهم**» وگرویدگان براستی و نامه درست از خداوند خویش میبردند ، « **کذلك یضرب‌الله للناس امثالهم** (٣) » همچنین بیدا میکند الله مردمانرا سانها و صفتهای ایشان . « **فاذا لقیتم الذین کفروا** » ، هرگاه که کافران بینند ، « **فضرب‌الرقاب** » ، برشما یادا بگردن ها زدن ، « **حتّی اذا اثخنتموهم** » ، تا آنگه که ایشان را بسیار کشتید، « **فشدّوا الوثاق** » ، آنگه که میگیرید اسیر وسخت می‌بندید ، « **فامّا منّاً بعد** » پس آنگه یاسپاس می‌نهید و میگذارید ، « **و اما فدآء** » ، یا می باز فروشید ، « **حتی تضع الحرب اوزارها** » ، تاجنگ ساخت خویش بنهد از دست ، «**ذلك**» ، چنین است ، « **ولو یشاءالله لا نتصر منهم** » ، واگر الله خواهد بلا وکین ستاند از دشمنان خویش بی‌غازیان ، « **ولکن لیبلو بعضکم ببعض** » ، لکن خواست که شما را بیکدیگر بیازماید ، « **والّذین قتلوا فی‌سبیل‌الله** » ، و ایشان که بکشتند ایشانرا در جنگ با دشمنان خدای ، « **فلن یضلّ اعمالهم** (٤) » الله کردار ایشان باطل نکند.

«**سیهدیهم**» ، آری ایشانرا راه نجات باز نماید ، « **و یصلح بالهم** (۵) » وکار ایشان باز سازد.

«**و یدخلهم الجنة**» ، و در آورد ایشانرا دربهشت،« **عرفها لهم** (٦) » آنرا شناختهٔ ایشان کرد وایشانرا خوشبوی کرد.

« **یا ایّها الّذین آمنوا** » ، ای ایشان که بگرویدند ، « **ان تنصروا الله ینصرکم** » ، اگر خدای را یاری دهید ، خدای شما را یاری دهد ، « **و یثبّت اقدامکم** (۷) » وپس شما برجای میدارد.

« **و الذین کفروا** » ، وایشان که کافرشدند ، «**فتعساً لهم** »، سرنگونی باد ایشانرا و بروی افتاده ، « **واضلّ اعمالهم**(۸) » وباطل کرد الله کردار ایشان و نا پیدا .

« **ذلك بانّهم کرهوا ماانزل الله** » ، آن ازبهرآنست که ایشانرا دشوار آمد و ناخوش ، این‌نامه که الله فروفرستاد ، « **فاحبط اعمالهم**(۹) » بنیست بداد الله کردارهای ایشانرا.

«**افلم یسیرو فی الارض فینظروا** » ، نروند درزمین تابینند ،«**کیف کان عاقبة الّذین من قبلهم** » ، که سرانجام ایشان که پیش از ایشان بودند چونست ، « **دمّرالله علیهم** » ،[خان ومان ایشان]برسرایشان فروهشت[وهلاك کرد ودمار ازایشان برآورد]، « **و للکافرین امثالها** (۱۰) » واین کافرانرا اکنون همچنانست.

« **ذلك بانّ الله مولی الذین آمنوا** » ، این بآن چنانست که الله یار گرویدگانست ، « **و انّ الکافرین لامولی لهم** (۱۱) » و ناگرویدگان را یارنیست.

« **انّ الله یدخل الذین آمنوا وعملوا الصّالحات** » ، الله درآرد ایشانرا که بگرویدند وکردارهای نیك کردند ، « **جنّات تجری من تحتها الانهار** » ، دربهشتهایی زیردرختان آن جویها روان ، « **و الذین کفروا یتمتعون** » ، وایشان که نگرویده‌اند کام میرانند، « **و یأکلون کما تأکل الانعام** » ، و خورد می‌خورند چنانك ستوران خورند ، « **والنارمثوی لهم**(۱۲) » و آتش بنگاه ایشان.

« **و کایّن من قریة** » ، ای بسا شهرها ، « **هی اشد قوّة** » ، که

شهریان آن سخت نیروتر بودند ، « **من قریتك التی اخرجتك** » ، ازشهریان شهر توکه ترا بیرون کردند ، « **اهلکنا هم فلا ناصر لهم** (۱۳) » ، هلاك کردیم و تباه وایشانرا هیچ یاری ده نبود .

« **افمن کان علی بیّنة من ربه** »، چه گوئی کسی که بر درستی وبینائی است از خداوند خویش ، « **کمن زیّن له سوء عمله** » ، او چنان دیگر کس است که بدکرد او برآراستند او را ، « **و اتّبعوا اهوائهم** (۱۴) » وایشان بر پی خوش آمد خویش میروند .

« **مثل الجنة التی وعد المتّقون** » ، صفت و شأن آن بهشت که پرهیزگاران را وعده داده اند ، « **فیها انهار من ماء غیر آسن** » ، در آن بهشت جویهاست از آب نه گندا و نه حال گشته ، « **و انهار من لبن لم یتغیّر طعمه** » ، و جویها از سیر نه ترش گشته و نه طعم آن گشته ، « **وانهار من خمر لذّة للشاربین** » ، و جویها از می که آشمندگان را خوش آید ، « **و انهار من عسل مصفّی** » ، و جویها از عسل پالوده آفریده ، « **ولهم فیها من کلّ الثمرات** » ، و ایشانراست درآن بهشت ازهمه میوه‌ها ، « **ومغفرة من ربهم** » ، وآمرزش ازخداوند ایشان ، « **کمن هو خالد فی النار** » ، او چنان کس است که در آتش جاوید است ، « **و سقوا ماء حمیماً** » ، ومی‌آشامند اورا آب جوشانیده ، « **فقطّع امعآءهم** (۱۵) » رودگانی ایشان میبرد .

« **ومنهم من یستمع الیك** » ، وازایشان کس است که میآید ومی نیوشد ، « **حتی اذا خرجوا من عندك** » ، تاآنگه که بیرون شوند از نزدیك تو ، « **قالوا للذین اوتوا العلم** » ، دانایان را گویند ، « **ماذا قال آنفاً** » ، چه چیز میگفت او اکنون ، « **اولئك الذین طبع الله علی قلوبهم** » ، ایشان آنند که مهر نهاد الله بر دلهای ایشان .

« **و اتّبعوا اهوائهم** (۱۶) » ، وبر پی خوش آمدهای خویش میروند .

« **والذین اهتدوا** » ، وایشان که برراه راست ایستادند ، « **زادهم هدی** » ، الله ایشانرا راست راهی افزود ، « **وآتیهم تقویهم** (۱۷) » وایشانرا پرهیزگاری داد .

« **فهل ینظرون الاالساعة** » ، چشم نمی‌دارند مگر رستاخیررا « **ان تأتیهم بغتة** » ، که بایشان آید ناگاه ، « **فقد جآء اشراطها** » نشانهای آن پیش باز آمده ، « **فانّی لهم** » ، چون واز کجا ایشانرا جای پذیرفتن بود ، « **اذاجائتهم ذکریهم**[18] » چون رستاخیز بایشان آمده بود .

النوبة الثانية

این سورة دوهزاروسیصدوچهل و نه حرف است و پانصدو سی و نه کلمت وسی و هشت آیت. خلافست میان علماء تفسیر که این سورة مکی است یا مدنی . **سدّی و ضحاك** گفتندی مکی است ، **مجاهد** گفت مدنی است . **ابن‌عباس** گفت **و قتاده** مدنی است مگر یک آیت: « وکاین من قریة هی اشدقوة». میگویند این آیت آنروز فروآمد که از **مکه** بیرون آمد بهجرت ، **رسول خدا** (ص) با**مکه** مینگریست و اندوه مفارقت وطن دردل وی اثر میکرد ، تارب‌العزه تسلی دل ویرا این آیت فرستاد. ودراین سوره دوآیت منسوخ است : یکی « فاذالقیتم الذین کفروافضرب‌ـ الرقاب » الی قوله : » فامّامنّاً بعد و اما فداء » این منسوخ است بآن آیت که درسورة الانفالست گفت : « فاضربوا فوق الاعناق واضربوامنهم کل بنان » .

آیت دیگر: « ولایسئلکم اموالکم» ، منسوخ است بقوله:ـ « ان یسئلکموها فیحفکم تبخلوا و یخرج اضغانکم » ، و درفضیلت سوره ، **ابی کعب** گفت‌ـ قال رسول‌الله(ص) من قرأ**سورة محمد** کان حقاً علی‌الله ان یسقیه من انهار الجنة .

قوله : والذین کفروا وصدوا عن سبیل‌الله » . ای ـ امتنعوا عن الایمان صدوداً وصدواالناس عن الایمان صداً ، « اضّل اعمالهم » ای ـ ابطلها فلم یقبلها .

این آیت درشأن قومی مشرکان فرودآمد که درکفر خویش صلۀرحم بپای داشتند و عمارت **مسجدحرام** میکردند و مردمانرا طعام میدادند . رب‌العالمین آن عملهای ایشان باطل کرد که هیچ نپذیرفت وثواب آن ضایع . زیرا که خود ازراه هدی برگشتند ودیگرانرا نیز ازایمان برمیگردانیدند.

ابن‌عباس گفت‌ـ درشأن مطعمان **روزبدر** فرود آمد ، دوازده مرد بودند:

بوجهل و **عتبة** و **شيبه** و **وليد بن عتبة** و **عقبة بن ابي معيط** و **امية بن خلف** و **منبه** و **نبيه** و **حكيم بن حزام** و **زمعة بن الاسود** و **الحارث ابن عامر بن نوفل** و **ابوالبحتری**. این دوازده مرد، ورزیدن کفر، برعداوت رسول (ص) هزینه میکردند وطعام میدادند و پیوسته در راهها رصد داشتند تا مردم را از رسول خدا و اسلام باز میداشتند و بکفر میفرمودند.

«والّذين آمنوا وعملوا الصالحات»، **مهاجران و انصار اند**، **مهاجران** هجرت کردند با رسول و خان و مان خود بگذاشتند بردوستی خدا و رسول و **انصار** با **مهاجران** مواسات کردند و ایشانرا در آنچه داشتند برخود میگزیدند، «آمنوا بما نزّل على محمد» يعنى القرآن «و هوالحق من ربهم»، لانه ناسخ لسائرالكتب والناسخ حق، وقيل ـ هو يعود الى **محمد** (ص) وقبل يعود الى ايمانهم، «كفّر عنهم سيّئاتهم»، اى ـ الله كفّر عنهم سيّئاتهم غفرها لهم وسترها عليهم، «واصلح بالهم» اى ـ حالهم و شأنهم فى دينهم و دنباهم، والبال لا يثنى ولا يجمع، قال **ابن عباس** ـ عصمهم ايام حبوتهم يعنى ـ ان هذا الاصلاح يعود الى اصلاح اعمالهم حتى لايعصوا و قيل ـ البال ـ القلب و انشدوا:

لو كنت من بالك لم تنسنى لكنني لم اك فى بالكا

«ذلك» اسارة الى الاضلال و الاصلاح، «بانّ الذين كفروا» يعنى بسبب انّ الذين كفروا، «اتّبعوا الباطل»، وهوالشرك «و» بسبب «انّ الذين آمنوا اتّبعوا الحق من ربهم»، و هوالقرآن، «كذلك يضرب الله للناس امثالهم» اى ـ هكذا يبيّن الله لامّة **محمد** (ص) امثال من كان قبلهم وهلاكهم وقيل ـ يبيّن الله امثال حسنات المؤمنين وسيئات الكافرين.

«فاذا لقيتم الذين كفروا فضرب الرقاب»، نصب على الاغرآء، اى ـ فاضربوا رقابهم وهذا كناية عن القتل بالسلاح، «حتى اذا اثخنتموهم»، اى ـ بالغتم فى القتل و قهرتموهم، «فسدّوا الوثاق»، يعنى ـ فى الاسر، سدّوهم بالحبال و السيور المحكمة الونيقة حتى لايقتلوا منكم و الاسريكون بعد المبالغة فى القتل، كماقال نعالى: «ما كان لنبىّ ان يكون له اسرى حتى يثخن فى الارض»

« فامّا منّاًبعد و امّا فدآء » ، یعنی ـ بعد ان تاسروهم فامّا ان تمنّوا علیهم منّاً باطلاقهم من غیرعوض و اما ان تفادوهم فداء. علماء دین در حکم این آیت مختلف‌اند. قول قتاده وسدّی وضحاك وابن جریج آنست که این آیت منسوخ است وناسخ آن ،آیات قتل‌است که رب‌العزة میگوید : « اقتلوا المشرکین‌حیث وجدتموهم‌ـ و اما تثقفنهم فی‌الحرب فشرّد بهم من خلفهم ـ فاضربوا فوق الاعناق واضربوا منهم کلّ بنان » وابن مذهب اوزاعی است واصحاب رأی ، گفتند ـبحکم این آیات چون کافردر دست مسلمان افتاد باسیری،منّ‌وفدا بروی روا نیست وجزقتل‌وی روی نیست، اما **ابن‌عمر** و**حسن** و **عطا** وبیشترین **صحابه** میگویند که: این آیت محکم است ومنسوخ نیست وحکم آن ثابت است ومذهب **شافعی** و**احمد** و **سفیان ثوری** و **اسحق** اینست که گفتند: مرد بالغ عاقل کافر که اسیرافتاد در دست مسلمانان امام در حق او مخیّر است ، اگرخواهد او را بکشد وگر خواهد برده‌گیرد وگرخواهد منت بروی نهد وبی‌عوض وبی فدا اورا رها کند وگر خواهد او را بمال بازفروشد یا باسیران مسلمان که در دست کافران باشند باز فروشد ، یک اسیر کافر، بدو اسیر مسلمان. **ابن‌عباس** گفت : آیت منّ و فداء آنگه فرو آمد که مسلمانان انبوه گشتند وکار اسلام وسلطان دین قوی گشت واین حکم ثابت بود در روزگار **رسول** (ص) و در روزگار خلفاء راشدین. و خبر درست است که **ثمامة ابن اثال** از **بنی حنیفه** اسیر گرفتند یاران رسول ، واورا درستون مسجد بستند . **رسول خدا** (ص) بنزدیک وی شد گفت : ما عندك یا **ثمامة** نزدیک توچیست یا**ثمامة** یعنی ـسرچه داری وجه خواهی کرد و **رسول خدا** از وی تعرف اسلام میکرد. و**ثمامة** گفت : یا **محمد** ان تقتلنی تقتل ذادم وان تنعم، تنعم علی شاکروان کنت تریدالمال فسل منه ما شئت. یا **محمد** اگر بکشی خونیی را کشته باشی واگر انعام کنی ومنّت نهی ، برشاکری سپاس دار منت نهاده باشی واگرمال‌خواهی چندان که خواهی هست. **رسول** اورا همچنان فراگذاشت تا دیگر روز باز آمد و همان سؤال کرد و همان جواب شنید. سوم روز باز آمد و همان سئوال و همان جواب رفت. آنگه **رسول خدا** منت نهاد و او را رها کرد ، گفت ـ اطلقوا **ثمامة** ، ازبند اسر، اورا بگشائید و رها کنید. **ثمامة**

درآن حال رفت وغسلی برآورد وبمسجد باز آمد و گفت : اشهد ان لااله الاالله وان **محمداً** رسول‌الله. آنگه گفت‌یا **محمد** والله که ازنخست هیچ کس‌بمن ازتودشمن‌تر نبود واکنون درروی زمین هیچ کس بمن از تو دوست ترنیست والله که بمن هیچ دین دشمن‌تر ازدین تونبود واکنون هیچ دین بمن دوست‌تر از دین تو نیست والله که بمن هیچ بقعت بغیض‌تر از بقعت تونبود واکنون هیچ بقعت بدل من شیرین تر وعزیزتر از بقعت تو نیست.

وعن **عمران بن حصین** قال: اسر اصحاب رسول‌الله(ص) رجلاً من **بنی‌عقیل** فاوثقوه وکانت **ثقیف** قد اسرت رجلین من اصحاب النبی (ص) ففداه رسول الله (ص) بالرجلین الّذین اسرتهما **ثقیف**. قوله : «حتی تضع الحرب اوزارها» ای ـ اثقالها واحمالها یعنی ـ حتی تضع اهل الحرب السلاح فیمسکوا عن الحرب واصل الوزرما یحمله الانسان فسمّی الاسلحة اوزاراً لانها تحمل وقیل ـ الحرب هم‌المحاربون کالشرب والرکب وقیل ـ الاوزار الاثام و معناه ـ حتی یضع المحاربون آثامها ، بان یتوبوا من کفرهم ، فیؤمنوا بالله ورسوله. وقیل ـ حتّی تضع حربکم و قتالکم اوزارالمشرکین وقبائح اعمالهم بان یسلموا.

قال **مجاهد** و**سعید** و**قتاده** ـ حتی‌تنقطع الحرب ولا یکون فی‌الارض مشرک و هذا یکون زمان نزول **عیسی بن مریم** و الجهاد لاینقطع مادام فی الارض مشرک ومعنی الایة : اثخنواالمشرکین بالقتل والاسرحتی یدخل اهل‌الملک کلها فی الاسلام ویکون‌الدین کلّه‌لله فلایکون‌بعده‌جهاد ولاقتال وذلک‌عند نزول **عیسی بن مریم**(ع). وجاء فی‌الحدیث عن النبی(ص) : الجهاد ماض منذ بعثنی‌الله الی ان یقاتل آخر امتی **الدّجال** ، وقال (ص) : یوشک من عاش منکم ان یلقی **عیسی** اماماً هادیاً و حکما عدلاً یکسرالصلیب ویقتل الخنزیر، وتضع‌الحرب اوزارها حتی‌تدخل کلمةالاخلاص کلّ بیت من وبراومدر بعزعزیز اوذل دلیل ویبتزّقریشاً الا ماره بان ینزعها عنهم. ابتزّای ـ سلب.

قوله : «ذلک» ای ـ الحکم فیهم ذلک ، فهو مبتداءٌ و خبر ، «ولـو یشآءالله لانتصر منهم» فاهلکهم بغیرقتال ، «ولکن» ـ امر بالقتال ، «لیبلو بعضکم

بعض » ، یمتحنکم بمقاتلة الکفار لیظهر المحق من المبطل و یصیر من قتل من المؤمنین الی الثواب و من قتل من الکافرین الی العذاب، «والذین قتلوا فی سبیل الله ، قرأ **ابوعمرو** و **یعقوب** و **حفص** : قتلوا بضم الکاف و کسر التاء بالتخفیف ، یعنی الشهدآء و قرأ الاخرون قاتلوا بالالف من المقاتلة وهم المجاهدون ، «فلن یُضلّ اعمالهم » خلاف الکفّار.

قال **قتاده** : نزلت هذه الایة یوم احد و قد فشت فی المسلین الجراحات والقتل ،

«سیهدیهم» ایام حیوتهم فی الدنیا الی ارشد الامور وفی الاخرة الی الدرجات « و یصلح بالهم » ای ـ یرضی خصمائهم و یقبل اعمالهم . و قیل ـ «سیهدیهم » الی جواب المنکر و النکیر فی القبر ، « و یصلح بالهم» حالهم فی النعیم و کرّر لان الاول سبب للنعیم والثانی نفس النعیم ، یصلح بالهم ای ـ قلوبهم باخراج الغلّ منها .

« ویدخلهم الجنة عرّفها لهم » ، ای ـ بیّن لهم منازلهم فی الجنة ، حتی یهتدوا الی مساکنهم کانّهم سکّانها منذ خلقوا فیکون المؤمن اهدی الی درجته و خدمه منه الی منزله و اهله فی الدنیا . هذا قول اکثر المفسرین و قیل ـ عرّفها لهم ای ـ عرّف ان طریق الوصول الیها الحسنات وروی **عطاء** عن **ابن‌عباس**، عرفها لهم ، ای ـ طیّبها لهم من العرف وهو الریح الطیبة و طعام معرّف ای ـ مطیّب . روی عن **اسمعیل بن رافع** عن **انس بن مالک** (رض) قال : قال رسول‌الله (ص) : بینما اهل الجنة علی خیول من یاقوت سروجها من ذهب ولجمها من ذهب ، یتحدثون تحت ظل الشجرة کل ورقة منها تسبح الله عز وجل و یحمده و یقدسه فبینما هم یتحدثون عن الدنیا اذ اتاهم آت عن ربهم عزوجل ان اجیبوا ربکم فینزلون عن خیولهم الی کثب من مسک ابیض افیح فیها منابر من ذهب و منابر من نور و منابر من لؤلؤ و منابر من یاقوت و منابر من فضة فتجلسون علیها فیقول الجبار جل جلاله و تقدست اسماؤه ـ مرحبا بخلقی وزواری واهل طاعتی ، اطعموهم فیطعمونهم طعاماً ماطعموا قبله مثله فی الجنة قط ، ثم یقول جل جلاله ـ مرحباً بخلقی وزواری ، واهل طاعتی البسوهم فیلبسونهم ثیاباً ما لبسوا مثلها قط فی الجنة ، ثم یقول تبارک و تعالی ـ مرحباً بخلقی و زواری و اهل طاعتی اکلوا وشربوا والبسوا و عطروا، حق لی ان اتجلی لهم فینظرون الی

وجهه عزوجل فيتجلى لهم تبارك و تعالى فيقعون له سجداً فيقول - عبادى ارفعوا رؤسكم فليس هذا موضع عبادة فيرفعون رؤسهم و يركبون خيولهم فيبعث الله عزوجل عليهم سحابة نمطرهم مسكا ابيض ثم يبعث الله عزوجل عليهم ريحاً تدعى المثيرة فتدخل ثيابهم المسك الابيض فاذا رجعوا الى ازواجهم من الحور العين قلن - يا ولى الله الا نسمعك شيئاً ليس من مزامير الشيطان فيسمعنه من حمدالله عزوجل و تقديسه و تهليله شيئاً مادخل اذنيه قط، ثم ينظر الى واحدة لم يكن يراها في منزله فيقول - من انت فتقول - انا المزيد زادنيك ربى عزوجل.

قوله : «ياايها الذين آمنوا ان تنصروا الله» يعنى دينه ورسوله ، «ينصركم» على عدوكم «ويثبت اقدامكم» على الصراط . و قال **قتادة** حق على الله ان ينصر من نصره لقوله : «ان تنصروا الله ينصركم» وان يزيد من شكره لقوله: «لئن شكرتم لازيدنكم» ، و ان يذكر من ذكره لقوله : «فاذكرونى اذكركم» ، و ان يوفى بعهدكم لقوله تعالى : «اوفوا بعهدى اوف بعهدكم».

«والذين كفروا فتعساً لهم» ، فى الدنيا بالقتل و فى العقبى بالتردّى فى النار اى - عثارالهم ضد الانتعاش و تثبيت الاقدام و قيل تعساً لهم اى - بعداً لهم و شقاء و خيبة والمعنى اتعبهم الله فتعسوا تعساً ، «واضل اعمالهم» لانها كانت فى طاعة - الشيطان.

«ذلك» اى - ذلك التعس والاضلال ، «بانهم كرهوا ما انزل الله» استثقلوا القرآن ، «فاحبط اعمالهم» فلم ينالوا بها خيراً. قال **ابن عيسى** انما كرّر ليكون كلّما ذكروا وصل ذكرهم بالذم والتحقير و الاخبار بسوء الحال ثم خوّف الكفار. فقال تعالى :

«افلم يسيروا فى الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم «دمّر الله عليهم» اى - اهلكهم ، «و للكافرين امثالها» اى - لمشركى **قريش** امثال تلك - العقوبات ان لم يؤمنوا ، هذا كقوله : «او لم نهلك الاولين ثم نتبعهم الاخرين».

«ذلك» ، اى - ذلك الذى ذكرت من نصر المؤمنين وتعس الكافرين ، «بان الله مولى الذين آمنوا» ، وليّهم و ناصرهم ، «و انّ الكافرين لامولى لهم» اى - لاناصر لهم.

قال المبرد: الله مولی العبد من ثلثة اوجه: الاختراع وملک‌التصرف فیه وهوغیر الاختراع والنصرة والولایة، فهو جل جلاله ولی‌المؤمنین والکافرین من‌جهة الاختراع والتصرف فیهم. و مولی المؤمنین خاصة من‌جهة النصرة والولایة. ثم ذکر مآل الفریقین فقال:

«اِنّ الله یدخل‌الذین آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجری من‌تحتها الانهار، والذین کفروا یتمتعون» فی الدنیا، «و یأکلون کما تأکل الانعام»، لیس لهم همة الابطونهم وفروجهم وهم لاهون ساهون عما فی‌غد وقیل - من کانت همته ما یأکل، فقیمته مایخرج منه. وقیل-المؤمن فی‌الدنیایتزودوالمنافق یتزین والکافر یتمتع. وقیل- الاکل علی‌وجهین: اکل للشهوة والمصلحة وهو اکل العاقل واکل للشهوة فقط و هو اکل الانعام و البهائم و قیل - شبّههم بالانعام لاکلهم بالشّره و النهم ولجهلهم عاقبة امرهم و ما یجب علیهم معرفته ولترکهم الاستدلال بالآیات، «والنار مثوی لهم» یجوزان یکون المثوی فی‌محل الرفع بالخبر و یجوز ان یکون فی‌محل النصب بالحال و لهم‌الخبر.

«وکأیّن من قریة»، ای - کم من قریة یعنی اهل قریة، «هی اشدّ قوةً من‌قریتک التی‌اخرجتک»، یعنی- **مکة** اخرجک منها اهلها، «اهلکناهم فلاناصرلهم».

قال **ابن‌عباس**: لما خرج رسول الله من **مکة** الی **الغار**، التفت الی **مکة** وقال: انت احب بلادالله الی‌الله واحبّ بلادالله الیّ. ولو ان المشرکین لم‌یخرجونی لم اخرج منک، فانزل‌الله هذه‌الایة: «افمن کان علی بیّنة من ربه»، ای - علی یقین من دینه وقیل - علی حجة وبیان و برهان وعقل. قیل هو **محمد** (ص) والبینة **القرآن** وقیل - هم‌المؤمنون والبینة معجزة النبی (ص)، «کمن زیّن له سوء عمله»، زین‌له الشیطان وسوّلت له نفسه «و اتبعوا اهوآءهم» بعبادة الاوثان وهم**ابوجهل** والمشرکون.

«مثل‌الجنة»، ای صفة الجنة، «التی وعدالمتقون»، فی قوله: «ان‌الله یدخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات»، والمتقون **امّة محمد** (ص)، «فیها انهار من ماء غیرآسن»، یعنی غیرآجن متنن. قرأ ابن کثیر: اسن بالقصر والباقون

بالمد و هما لغتان يقال اسن الماء ياسن اسنا واجن ياجن ، اجنا و اسن ياسن اسونا واجن ياجن اجونا اذا تغيّر و انتن ، « وانهار من لبن لم يتغير طعمه » ، الى حموضة و غيرها مما يعترى الالبان فى الدنيا لانه لم يخرج من ضرع ، « و انهار من خمرة لذّه للشاربين » ، لذيد طعمها يقال شراب لذّ ولذّة و لذيد ويحتمل ان يكون مصدراً و تقديره ـ من خمرذات لذة للشاربين . تطرب ولاتسكر ولاتصدع و ليست بحامض ولامرّ ولامنتن لانهالم تعصر بالايدى والارجل ، « و انهار من عسل مصفى » ، من الشمع و الرغدة والكدر لانه لم يخرج من بطن النّحل .

روى **ابوهريرة** قال : قال رسول‌الله (ص) : سيحان و جيحان و الفرات والنيل كل من انهار الجنة وقال **كعب‌الاحبار** : نهر **دجلة** نهر ماء اهل الجنة ونهر **الفرات** نهر لبنهم و **نهرمصر** نهر خمرهم ونهر **سيحان** نهر عسلهم وهذه الانهار الاربعة تخرج من نهر **الكوثر** ، « ولهم فيها من كلّ الثمرات » ، مما يعرف و مما لايعرف ، « و مغفرة من ربهم » ، ستر الذنوب و ترك العتاب والتذكير . وفيه كمال لذّاتهم ، « كمن هو خالد فى النار » ، اى ـ من كان فى هذا النعيم ، « كمن هو خالد فى النار وسقوا ماءً حميماً » ، شديد الحرّ اذا ادنى منهم شوى وجوههم ووقعت فروه رؤسهم فاذا اشربوا ، فطع امعاءهم فخرجت من ادبارهم والامعاء جميع ما فى البطن من الحوايا واحدها معاء .

« ومنهم » ، اى ـ من المنافقين ، « من يستمع اليک » ، اى ـ الى خطبتک يوم الجمعة و قد يكون فيها عيب المنافقين وهم **عبدالله بن ابىّ بن سلول ورفاعة بن زيد** و **مالك بن جعشم** و **عمرو بن الحرث** و اصحابهم كانوا يحضرون مجالس النبى والجمعات و يستمعون كلامه ولايعونه كما يعيه المسلم « حتى اذا خرجوا من عندك قالوا للذين اوتوا العلم» ، من الصحابة قيل ـ هو **ابن عباس** و **ابن مسعود** و **ابوالدرداء** قالوا ـ اى شئ قال **محمد** الآن و سؤالهم هذا استهزاء و اعلام انهم لم يلتفتوا الى ما قاله . قوله : « آنفاً » ، اى ـ فى ساعتنا هذه والآنف اقرب حين منک و سمى انف الرجل لانه اقرب جسده منک و ايتنف الكلام ايتنافا اذا ابتدأ به و استأنف الامر ، اذا استقبل اوّله .

« اولئک‌الذین طبع‌الله علی قلوبهم » فلم یؤمنوا ، « و اتبعوا اهواء هم » فی‌الکفر والنفاق.

« و الذین اهتدوا » یعنی‌ـ المؤمنین ، «زادهم» ، ما قال الرسول ، «هدی وآتیهم تقویهم». وفّقهم للعمل بماامر به وهوالتقوی وقال **سعید بن جبیر** : آتاهم ثواب تقویهم.

« فهل ینظرون الاالساعة ان تأتیهم بغتةً » ، روی **ابوهریرة** قال : قال النبی : ما ینتظراحدکم الا غنی مطغیا ، اوفقرا منسیا ، اومرضا مفسدا ، اوهرما مفندا اوموتا مجهزا، او**الدجال** والدجال‌شرغایب‌ینتظر، اوالساعة والساعة هی‌ادهی‌وامرّ قوله : « فقد جاء اشراطها» ای ـ اماراتها وعلاماتها من‌انشقاق‌القمر و غیره وکان النبی(ص) من اشراط‌الساعة فانه قال ـ بعثت والساعة هاتین و اشاربالسبابة والوسطی ولانه (ص) آخرالانبیاء و امّته آخرالامم و قال **انس** ـ سمعت رسول‌الله (ص) یقول : ان من اشراط‌الساعة ان یرفع‌العلم و یکثر الجهل و یکثر الزنا و یکثر شرب الخمر ویقلّ‌الرجال و یکثرالنساء حتی یکون لخمسین امراة القیم‌الواحد. و قال النبی (ص) لاعرابی سأله عن‌الساعة قال: اذا ضیعت الامانة فانتظر الساعة قال : کیف اضاعتها قال اذا وسّد الامر الی غیراهله فانتظر الساعة ، « فانّی لهم اذا جاءتهم ذکریهم»، فمن این لهم التذکر و الاتعاظ والتوبة اذا جاءتهم الساعة . هذا کقوله : « یومئذ یتذکرالانسان وانی له‌الذکری » وقیل‌ـ الذکری دعاؤهم باسمائهم فی‌القیمة تبشیرا وتخویفا ، عن **انس** قال: قال‌النبی(ص) ، احسنوا اسماءکم فانکم تدعون یوم‌القیمة یافلان قم الی نورک یافلان قم فلا نور لک.

النوبة الثالثه

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» بنام خداوندی قادر وقاهرو دیان، واحد و وحد در نام و در نشان ، یکی یگانهٔ یکتا ازازل تا جاودان ، رحمن است دارندهٔ جهان و پروراندهٔ جهانیان ،دوستان و دشمنان . رحیم است بمؤمنان و نوازندهٔ ایشان در دو جهان ، بنگاشت از کل صورت انسان و برگزید او را برهمهٔ آفریدگان .

همه را هست کرد دراین سرای بلا و امتحان. پس بحکمت اختلاف او کند[1] میان ایشان ، یکی گریان ، یکی خندان ، یکی شادان یکی باغم و احزان ، یکی نواختهٔ فضل ، آراستهٔ معرفت وایمان ، یکی خستهٔ عدل آلودهٔ کفروطغیان ، فردا برستاخیز همه را جمع کند. آدمیان وپریان همه را جزا دهد بکردار ایشان ، مؤمنانرا احسان ورضوان وغفران ، کافرانرا انکال واغلال ، زقوم وقطران. ربالعالمین درابتداء این سورة هردو گروه را یاد کرد ومآل و مرجع ایشان پیدا کرد ، فرمود :

«الذین کفروا وصدّوا عن سبیل الله اضل اعمالهم . والذین آمنوا وعملوا الصالحات و آمنوا بما نزل علی محمد وهوالحق من ربهم کفّر عنهم سیئاتهم و اصلح بالهم » فردا برستاخیز هر که سر از خاك حسرت برآرد چنان بر آرد که بخاك فرو شده . المؤمن علی ایمانه والمنافق علی نفاقه ، یکی را میارند باهزاران کرامت و انواع لطافت . طیلسان سعادت بر کتف مفاخرت افکنده و ایمان و معرفت و اخلاص گرد بر گرد مرکب او درآمده ودست درفتراك دولت او زده واین منشور اقبال درپیش او داشته که : « سیهدیهم و یصلح بالهم و یدخلهم الجنة عرّفها لهم ». یکی را درضحضاح ظلمت نفس خود بمانده کفران وطغیان وعصیان گرد او درآمده ودرعرصات سیاست این ندا برو زده که :

« و الذین کفروا فتعسالهم واضل اعمالهم » بندهٔ مؤمن اگراوراخود این شرف بودی واین کرامت که ربالعزة میفرماید : « ذلك بان الله مولی الذین آمنوا وان الکافرین لامولی لهم ». اورا شرف تمام بودی که میفرماید جل جلاله من یار مؤمنانم و کافرانرا نه . من دوست مؤمنانم و کافرانرا نه. دوست کافران طاغوت است که دردنیا او را برستیدند و دوست داشتند چنانك فرمود:

«والذین کفرو اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات» نتیجهٔ دوستی و پرستش طاغوت آنست که در دنیا ایشانرا ازنور معرفت باظلمت کفر برد تا در عقبی از روشنائی بهشت با تاریکی دوزخ افتادند . کافرانرا چنین فرمود که «اولیاؤهم الطاغوت» . ومؤمنانرا فرمود: «نحن اولیاؤکم فی الحیوه الدنیا وفی الاخرة»

---

۱ ـ نسخهٔ ح : افکند

ای مؤمن موحد ، ای درویش دل ریش ، ای رنج وبلاء دنیا بسی کشیده ، ای در بی کامی و بی نوائی روز بسر آورده و اندوه شادی دین اسلام در بر گرفته ، باش تافردا که رستاخیز بپای شود و سیاست و عظمت جباری بر خلق ظاهر گردد و این قوالب واشباح واین اجزاء واعضاء متفرق واین تنهاء خراب شده وصورتهای ازهم جدا گشته واین اشخاص ریزیده و ذره درعالم پراکنده شده همه را درعرصات قیامت جمع کند .

در آن موقف هیبت و در آن صفصف قهر بدارد و جبّار وار بخودی خود خطاب فرمایدنامهای خودرا بشنواندفرماید : اناالله، اناالرحمن ، اناالملک، اناالقدّوس، اناالسلام ، اناالمؤمن ، اناالمهیمن ، اناالعزیز ، اناالجبار ، اناالمتکبر ، اناالذی ابدأت السماء ولم تک شیئاً ، اناالذی اعیدها ، این‌الملوك والجبابرة .

ای‌جوانمرد،امروزاین‌نامها ازخلق‌میشنوی درسرای فانی،فرداازحق‌بشنوی در سرای باقی . امروز از مخلوق میشنوی درسرای خاکی ، فردا ازخالق لم یزل بشنوی درسرای پاکی. میفرماید : الله منم ، رحمن‌منم ، ملک منم ، قهر کننده‌منم، سلام منم ، سلامت دهنده منم ، مؤمن و مهیمن منم ، دانندهٔ راز خلق منم ، عزیز وبی نیاز از خلق منم ، جبار و کامران منم ، داد مظلوم از ظالم ستاننده منم ، متکبر باکبریا منم . خلق این نامها ازحق جل جلاله بی‌واسطه شنوند ، آنکه خطاب کند که دنیا من آفریدم ، نیست بود من هست کردم، باز من آنرا نیست کردم . خلق میآفریدم و از آفرینش ایشان در مملکت ما زیادتی نه و از نابودن ایشان ما را نقصانی نه . امروز آنروز است که مؤمنانرا بفضل خود بیامرزم و کافرانرا بعدل خود قهر کنم . نصیب دوستان از ما امروز لطف است و فضل و نصیب دشمنان از ما عدلست و قهر . مؤمنان و موحّدان مخلصان و معتقدان را حور و قصوراست وشراب طهور ، از ملک غفور درآن سرای سرور که صفتش اینست: « فیها انهارمن مآء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیرطعمه و انهار من خمرلذّه للشاربین وانهار من عسل مصفی » ، و دشمنان و بیگانگانرا ماتم بیگانگی و مصیبت جدائی و فضیحت ورسوائی ، مَلک با ایشان بخشم‌وایشان درعذاب، نه رستن را امید و نه خواندن را

جواب ، با آن عیشی ناخوش، جاوید در آتش، چنانک رب العزه فرمود : «کمن هو خالد فی‌النار وسقوا ماءً حمیماً فقطّع امعاءَ هم ».

۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى :- « **فاعلم انه لااله الا الله** » ، میدان که نیست خدای مگر الله « **و استغفر لذنبك** » ، و آمرزش میخواه گناه خویش را ، « **و للمؤمنين والمؤمنات** » ، ومردان وزنان گرویدگان را،« **والله يعلم متقلّبكم ومثويكم**(۱۹)» الله میداند گردیدن شما [درین جهان که چون میگردد ازحال بحال] وبنگاه شما[در آن جهان که هر کس را درکدام سرای میباید بود] .

« **ويقول الذين آمنوا** » ، گرویدگان میگویند ، « **لولا نُزّلت سورة** »، چرا سورتی فرونمیفرستند ازقرآن ، « **فاذا انزلت سورة محكمة** » ، وچون سورتی برجای بداشته فروفرستاده آید ، « **وذكر فيها القتال** » ، ودرآن سوره کشتن کردن بادشمنان یاد کرده، « **رأيت الذين في قلوبهم مرض** »، ایشانرا بینی که دردل ایشان شک و گمانست ، « **ينظرون اليك** » مینگرند درتو، «**نظر المغشيّ عليه من الموت**» چنانک[درملک الموت] نگرد کسی که مرگ برودرآمد ، « **فاولى لهم**(۲۰)»نزدیک آمد بایشان آنچه میترسند ازآن [ایدون باداکه پرهیز کنند] .

« **طاعة وقول معروف** » ، فرمانبرداری باید و سخنی پسندیده و بچم واندام،« **فاذا عزم الامر** » چون کارفراکار نشیند وکاری بادید آید ازکردگار ، « **فلوصدقوا الله** » اگر راست میرفتند با الله ، « **لكان خيراً لهم** (۲۱)» ایشانرا نه بودید .

« **فهل عسيتم** » ، چه میپندارید ودر سر چه میدارید ، « **ان تولّيتم** » ، که اگر روزی ولایت داران باشید و جهانداران و پادشاهان ، « **ان تفسدوا في الارض** » ، که در زمین تباهی کنید و جهانیانرا دو گروه کنید ، « **و تقطّعوا ارحامكم**(۲۲) » ، وخویشاوندیها ببرید .

« **اولئك الذين لعنهم الله** » ، فرقت اوکنندگان[1] وجدائی میان مسلمانان

۱- در نسخهٔ ج افکندگان

آنند که لعنت کرد الله بریشان ، « **فاصمّهم** » ، و گوش دل ایشان کر کرد ، « **واعمی ابصارهم**(۲۳)» وچشم دل ایشان کور.

« **افلا یتدبرون القرآن** » ، در نیندیشند درین قرآن ، « **ام علی قلوب اقفالها** (۲۴) » یا بردلهای ایشان مهر است.

« **ان الذین ارتدّوا علی ادبارهم** » ، ایشان که بر گشتند ازدین خویش با پس وا ،[۱] « **من بعد ماتبیّن لهم الهدی** » ، پس آنکه ایشانرا پیدا گشت راستی پیغام و استواری رسول ، « **الشیطان سوّل لهم** » ، دیو ایشانرا آن برآراست ، « **واملی لهم**(۲۵) » ودیو ایشانرا امل ووعدهٔ زندگانی دراز نمود.

« **ذلك بانّهم قالوا للذین کرهوا مانزل‌الله** » ، آن از بهر آنست که ایشان گفتند ایشانرا که دشوار آمد ایشانرا **قرآن** که الله فروفرستاد ، « **سنطیعکم فی بعض الامر** » ، که ما شما را فرمان بریم در کار کار ، «**والله‌یعلم‌اسرارهم**(۲۶)» والله میداند نهانهای ایشان.

« **فکیف اذا توفّتهم الملئکة** » ، چون بود آنکه که میمیرانند ایشانرا فرشتگان ، « **یضربون وجوههم وادبارهم** (۲۷) » میزنند بررویهای ایشان وقفاهای ایشان. «**ذلك بانهم اتّبعوا ما اسخط‌الله** » آن ازبهر آنست که ایشان بر پی کاری رفتند که الله خشم گرفت برایشان بآن ، « **وکرهوا رضوانه** » ودشوار آمد ایشانرا پسندالله ، « **فاحبط اعمالهم**(۲۸)» تباه کرد وفرانیست داد کردارهای ایشان.

« **ام حسب‌الّذین فی قلوبهم مرض** » ، میپندارند ایشان که دردلهای ایشان گمانست ، « **ان لن یخرج الله اضغانهم** (۲۹) » که الله بیرون نیارد ازایشان کینهای ایشان.

« **ولونشاء لارینا کهم** » ، واگر خواهیم ایشانرا بتو نمائیم ، « **فلعرفتهم بسیماهم**(۳۰) » تا ایشانرا بنمون وسان ایشان بشناسی.

« **ولتعرفنهم فی لحن‌القول** » ، و بشناسی ایشانرا در آسای سخن ، « **والله یعلم اعمالکم** (۳۱) » والله کردارهای شما میداند.

---

۱ ـ در نسخهٔ ح بازپیش‌ایشان.

« **ولنبلونّکم** » ، و ناچار شما را بیازمائیم ، « **حتی نعلم المجاهدین منکم** » ، تا ببینیم که کوشنده از شما کیست ، « **والصابرین** » و شکیبا از شما کیست ، « **ونبلو اخبارکم**(۳۱) » وتا بررسیم برخبرهای شما.

« **ان الذین کفروا** » ، ایشان که بنگرویدند، « **وصدّوا عن سبیل الله** » ، وبرگشتند از راه خدای ، « **وشاقّوا الرسول** » ، و پیچ کردند با رسول او وستیز ، « **من بعد ماتبین لهم الهدی** » ، ازپس آنکه ایشانرا پیدا شد راستی نامه واستواری رسول ، « **لن یضرّواالله شیئاً** » ، الله را هیچ نگزایند بنبودخویش ، « **وسیحبط اعمالهم** (۳۳) » وکردارهای ایشان تباه کند.

« **یاایها الذین آمنوا** » ، ای ایشان که بگرویدند ، « **اطیعوا الله و اطیعوا الرسول** » ، فرمان بریدالله را و فرمان برید رسول را ، « **ولاتبطلوا اعمالکم** (۳٤) » ، وکردارهای خویش تباه مکنید .

« **ان الذین کفروا و صدّوا عن سبیل الله** » ، ایشان که بنگرویدند و برگشتند از راه خدای ، « **ثم ماتوا وهم کفار** » ، و درکافری مردند ، « **فلن یغفرالله لهم** (۳۵) » نیامرزد الله ایشانرا هرگز .

«**فلا تهنوا**» ، سست مگردید ، « **وتدعوا الی السّلم** » ، و صلح وآشتی نجوئید ، « **و انتم الاعلون** » ، وشما برترید وبه ، « **والله معکم** » ، والله با شما با یاری ، « **ولن یترکم اعمالکم** (۳٦) » و الله نکاهد از شما کردار شما هیچیز « **انما الحیوة الدنیا لعب ولهو** » ، این جهان بازی است و فرا داشتی ، « **و ان تؤمنوا وتتقوا** » ، و اگر بگروید و بپرهیزید ، « **یؤتکم اجورکم** » ، بشما دهد الله مزد های شما ، « **ولا یسئلکم اموالکم** » ، و از شما مالهای شما همه نخواهد که بدرویشان دهید. «**ان یسئلکموها**» ، اگرخواهد ازشماآنرا، «**فیحفکم**» وهر چندکه برسما پیچد [بفرمان] ، « **تبخلوا** » ، بخیل آئید ودست فروبندید ، « **ویخرج اضغانکم** (۳۷) » و بیرون آرد کینهای شما آگاه بید[1].

«**هاانتم**» ، شما هاگوش دارید ، «**هؤلاء تدعون** » ، میخوانند شما را

---

۱ ـ درنسخه ح : باشید .

و میفرمایند ، « **لتنفقوا فی‌سبیل‌الله** » ، تا نفقه کنید از بهره خدای ، « **فمنکم من یبخل** » ، ازشما کس هست که می‌دست فروبندد ، « **و من یبخل** » ، وهر که دست ببخل فروبندد ، « **فانما یبخل عن‌نفسه** » ، ازخود فروبندد ، «**والله‌الغنی**» ، و الله بی‌نیاز است ، « **و انتم‌الفقراء** » ، و شما نیازمندان و درویشان‌اید ، « **و ان تتولوا** » ، و اگر برگردید ، « **یستبدل قوماً غیرکم** » ، الله بجای شما گروهی آرد جز شما ، « **ثم لایکونوا امثالکم** » ، و آنکه چون شما نباشند[1] که **قریش**‌اید و آخر بشرف شما نباشند.

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « فاعلم انه لااله الاالله » ، ای ـ اعلم خبراً یقیناً ما علمته نظراً و استدلالاً یا **محمد** آنچ بنظر و استدلال دانسته ای از توحید ما ، بخبر نیز بدان ویقین باش که الله یگانه و یکتاست. یگانه در ذات و یگانه در صفات ، بری زعلات ، مقدس ازآفات ، منزّه ازحاجات ، نامور پیش از نامبران ، و راست نامتر ازهمه نام وران ، خدای جهان و جهانبان ، دارندهٔ آفریدگان و فراخ بخشایش در دو جهان.

و قیل ـ معناه ـ فاعلم یا **محمد** انه لیس شیئٌ فضله کفضل لااله الاالله ، فاذکر لااله الاالله و اثبت علی قول لا اله الاالله بدان یا **محمد** که هیچبز آن شرف و فضیلت ندارد که کلمهٔ لااله‌الاالله دارد. یاد کن این کلمه را و آن را محکم دار و برآن ثابت باش.

روی **ابوهریرة** عن‌النبی (ص) انه قال جدّدوا ایمانکم قالواـ یارسول‌الله کیف نجدد ایماننا قال : اکثروا من قول لااله‌الاالله و روی انه قال(ص) : جددوا الاسلام بلا اله الاالله و روی انه (ص) بعث **معاذبن جبل** الی اهل **الیمن** فاوصاه و قال انکم ستقدمون علی اهل کتاب فان سألوکم عن مفتاح‌الجنة فقل لا اله الاالله. وعن **ابی‌هریرة** قال : قیل‌ـ یا رسول‌الله من اسعد الناس بشفاعتک یوم‌القیمة قال : اسعدالناس بشفاعتی یوم‌القیمة، من قال لااله الاالله‌خالصاً من قبل نفسه. وروی انه

---

۱ ـ در نسخهٔ ج ۰ (وکوشنده‌تر از شما باشند)

قال (ص) - اقول - یارب شفعنی فیمن قال: لااله الاالله فقال- یا **محمد** لیس‌ذلک لک و عزنی و کبریائی وعظمتی لاادع فیها احداً یشهد ان لااله‌الاالله الا اخرجته منها. وعن **عثمان‌بن عفان** قال: سمعت رسول‌الله (ص) یقول- من مات وهو یعلم ان‌لااله الاالله دخل‌الجنة و قیل - « فاعلم انّه لا اله الا الله » ، الخطاب مع‌النبی والمراد به امّته واحداً بعد واحد.

ابوالعالیه گفت و **ابن عیینة** که این‌آیت متصل است بایت پیش ، یعنی- « اذا جاءتهم الساعة » فاعلم انه لاملجأ ولا مفزع عندقیامها الاالله ، چون رستاخیز آید یا **محمد** بدان‌که در آن احوال و اهوال رستاخیز،پناهی و درگاهی نیست که باوی گریزند مگر درگاه و پناه الله آن خداوندکه جز وی خداوند نیست. ثم‌قال: « و استغفر لذنبک » ، گناهان کبائر برپیغامبران روا نیست ، اما صغائر ، روا باشد که برایشان رود که بشراند و بشر از صغائر خالی نباشد وصغائر **مصطفی** (ص) که‌درجاهلیت برورفت یابعد ازنبوة، گذشته وآینده‌همه‌آمرزیده است که رب‌العالمین فرمود : « لیغفرلک‌الله ماتقدم من ذنبک وما تأخر» اما در این آیت ، اورا استغفار فرمود تا است وی استغفار کنند وبرسنت وی دراستغفار راست روند.

روی عن **حذیفة** قال: شکوت الی رسول‌الله (ص) ذربا(۱) فی لسانی فقال این انت من‌الاستغفار فانی لاستغفرالله کل یوم مأة مرة و جاء رجل فقال یا رسول‌الله انی ذرب اللسان و اکثر ذلک علی اهلی فقال له النبی(ص) فاین انت من‌الاستغفار انی استغفرالله فی‌الیوم واللیلة مائة مره وقال(ص) وتوبوا الی‌ربکم فوالله انی لاتوب الی‌الله فی‌کلّ یوم مرة. و روی انه قال (ص) : الملئکة لا یذنبون وانتم تذنبون. فشربوها انتم بالاستغفارفان افضل‌العلم لا اله الاالله و ان افضل‌الدعاء استغفرالله. ثم تلا رسول‌الله(ص):« فاعلم انه لااله‌الاالله و استغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات » ، قوله : « و للمؤمنین و المؤمنات » ، هذا اکرام من الله تعالی لهذه‌الامة حیث امر نبیهم (ص) ان یستغفر لذنوبهم وهوالشفیع‌المجاب فیهم. کرامتی وفضلی‌عظیم است که رب العزة این امت را دادکه فرمود پیغامبر را تا گناهان ایشان را مغفرت

۱- ذرب بد زبانی اه

خواهد، و مغفرت خواستِ وی آنستکه از بهر ایشان شفاعت کند وربالعزة شفاعت وی قبول کند.

روی **ابوموسی‌الاشعری** قال : قال رسول‌الله (ص) : خیّرت بین‌الشفاعة وبین ان یدخل نصف امتی الجنة فاخترت الشفاعةلانها اعم واکفی، اترونها للمتقین المؤمنین لا ولکنها للمذنبین الخطّائین و المتلوثین « والله یعلم متقلبکم و مثویکم » ای ـ تصرفکم فی‌الدنیا و منزلکم فیها ، وقیل ـ « متقلبکم» ، فی‌الدنیا و مثویکم » ، فی‌الاخرة ، و قیل ـ « متقلبکم» منتسرکم فی‌النهار ، « ومثویکم » ، ای ـ مستقرکم باللیل و قیل ـ « متقلبکم و مثویکم » انقلابکم من اصلاب‌الاباء الی ارحام‌الامهات. ثم منها الی‌الدنیا ثم منها الی‌القبر ثم منه الی‌الجنة اوالی‌النار.

والمعنی ـ انه عالم بجمیع احوالکم ، فلایخفی علیه شیٔی منها ،

«ویقول‌الذین آمنوا» حرصا منهم علی الجهاد ، « لولا نزّلت سورة» تأمرنا بالجهاد مؤمنان صحابه ازسر ایمان و صدق خویش و استیناس بوحی منزل ، پیوسته آرزوی نزول وحی‌میکردند و نیز تقاضاء قتال میکردند ، تحمل مشقت را در راه حق و تحصیل مثوبت درآخرت،ولان‌فی‌القتال احدی‌الحسنیین: اِمّا الشهادة والجنة و اِمّاالظفر والغنیمة. ومنافقان نزول وحی کراهیت میداشتند میترسیدند که اگرفرمان بقتال آید وقتال‌بر یشان گران بود وصعب یا میترسیدند که سرّ ایشان بوحی‌آشکارا گردد.وذلک فی قوله : « یحذر المنافقون ان تنزل علیهم سورة تنبئهم بما فی قلوبهم »وقوله :ـ « فاذا انزلت سورة محکمة » ،کلّ مالم ینسخ من‌القرآن محکم و قیل محکمة یعنی فیها احکام‌الغزو و قال قتادة: ،کلّ سورة ، ذکر فیهاالقتال ، محکمة و هی اشدّها علی‌المنافقین ، « رأیت‌الذین فی‌قلوبهم مرض » یعنی‌المنافقین ، « ینظرون الیک » شزراً ، «نظرالمغشیّ علیه من‌الموت » ، یعنی کمن هو فی غشیان‌الموت کراهیة قتالهم مع‌العدو و قیل یشخصون نحوک بابصارهم نظراً حدیدا کما ینظرالشاخص ببصره عندالموت لکراهتهم‌القتال ، « فاولی لهم » ،کلمة وعید و تهدید کقوله : « اولی‌لک فاولی» اخذت من‌الولی وهوالقرب ای ـ ولیک ما تکره و قاربک و قیل ـ معناه اولی ـ الاشیاء لهم ان یعاقبوا. ویحتمل انّ هذا الکلام لیس للوعید والمعنی ـ طاعة وقول

معروف، اولی‌لهم من‌الجزع عندالجهاد ، ای ـ لو اطاعوا و قالوا قولا معروفاً بالاجابة کان امثل و احسن و ذکرعن **ابن‌عباس** انه قال : اولی ، وعید والکلام به تام ثم قال :لهم طاعة ای ـ للمؤمنین‌طاعة لله و لرسوله و قول معروف و اما وزن اولی فقد قیل ـ انه اسم علی وزن افعل جعل علما للتهدید والوعید فلم ینصرف و قیل ـ وزنه فُعلی من آل یؤل ای ـ یؤل امرك الی شر فاحذره و قیل ـ «طاعة و قول معروف» معناه ـ یجب علیهم و ینبغی لهم طاعة و قول معروف وقیل ـ هذا کان من‌المنافقین قبل‌الامر بالجهاد ای ـ امرنا طاعة و قول معروف فلما امروا به امتنعوا عنه ، «فاذا عزم‌الامر» ، ای ـ جدّالامر و لزم فرض القتال وصارالامرمعروفاً ، «فلوصدقوا الله»، فی‌اظهارالایمان والطاعة ، «لکان خیراً لهم» . وقیل: جواب اذا محذوف ، تقدیره ـ فاذا عزم‌الامر نکلوا و کذبوا فیما وعدوا ولوصدقوا لکان خیراً لهم .

«فهل عسیتم ان تولّیتم» ، معناه فلعلّکم ان اعرضتم عن‌القرآن و فارقتم احکامه ، «ان تفسدوا فی‌الارض» ، ای ـ تعودوا الی ما کنتم علیه فی‌الجاهلیةفتفسدوا فی‌الارض بالمعصیة والبغی وسفك‌الدماء و ترجعوا الی‌الفرقة بعدما جمعکم‌الله بالاسلام، «و تقطّعوا ارحامکم» قرأ **یعقوب** وتَقطعوا بفتح‌التاء والتخفیف والباقون بالتشدید من‌التقطیع علی‌التکثیر لاجل‌الارحام . معنی آنست که هیچ برآن اید، هیچ می‌اندیشید و می‌پندارید که اگر روزی از دین برگردید شما بحال جاهلت بازشید که عصیان آرید وخون یکدیگرریزید و دوگروه شوید و خویشاوندیها ببرید . بعضی مفسران گفتند : «ان تولیتم» مشتق‌ازولایت است یعنی «فهل عسیتم ان تولیتم» امرالناس ، «ان تفسدوا فی‌الارض» ، بالظلم چه پندارید و در سر چه دارید که اگر روزی ولایت دار و جهاندار شید و پادشاهان بید که در زمین تباهی کنید بظلم و معصیت وخویشاوندیها برید و دلیل‌براین ، قرآءه **علی‌بن‌ابی‌طالب (ع)** است: «ان‌تُوُلّیتم» بضم تاء و واو و کسر لام یعنی ـ ان اطعتم و ملکتم، چه میپندارید درخویشتن چه میسگالید اگر روزی شما را سالاران سندند وبرخویشتن پادشاهان، که تباهی کنید در زمین و خویشاوندیها برید .

قال بعضهم: المخاطبون فی‌هذه‌الایةالمنافقون وقیل ـ هم **قریش** وقیل ـ هم **الخوارج** .

« اولئک‌الذین لعنهم‌الله » ، ابعدهم من رحمته ، « فاصمّهم » ، عن الحق ، « و اعمی ابصارهم » ، عن‌الحق والهدی فلایهتدون سبیلاً .

« افلا یتدبرون‌القرآن » ، فیعرفوا مالهم وعلیهم ، «ام علی قلوب اقفالها »
قیل - « ام » بمعنی بل واضاف‌الاقفال الی‌القلب لانها لیست من حدید و انما هی طبع و ختم و رین اوغشاء وغلاف مما وصف قلوب‌الکفار به فذلک اقفال‌القلوب و قیل- هذا جواب لهم حین « قالوا قلوبنا فی اکنّة - قلوبنا غلف ».

« انّ‌الذین ارتدّوا علی ادبارهم» ، رجعوا کفارا ، « من بعد ما تبیّن لهم- الهدی » قال قتادة هم کفار اهل‌الکتاب یعنی- **الیهود** کفروا **بمحمد** (ص) بعد ما عرفوا و وجدوا نعته فی کتابهم وقال **ابن‌عباس والضحاک والسّدّی** : هم‌المنافقون ارتدّوا بعدما سمعوا القرآن ، « الشیطان سوّل لهم » ، التسویل التصویر والتزیین ای - زین‌الشیطان لهم‌القبیح « و املی »الله «لهم » ، ای - امهلهم فی‌العمر واخّر عنهم العذاب وقیل - «الشیطان املی لهم» ای - طوّل املهم فاغترّوا به . قرأ **اهل‌البصرة** : اُملی بضم الالف و کسر اللام وفتح الیاء علی مالم یسم فاعله ، و قرأ **مجاهد** : املی بارسال‌الیاء علی وجه‌الخبر من‌الله عزوجل عن‌نفسه انه بفعل ذلک ونروی هذه‌القراءة عن **یعقوب** هذا کقوله : « و اُملی لهم انّ کیدی متین »

« ذلک » ، ای - ذلک‌الاملاء ، «بانهم قالوا للذین کرهوا » . دو قولست دراین آیت یکی : «قالوا » جهودان‌اند، «للذین کرهوا» منافقان‌اند یعنی که‌جهودان فرامنافقان گفتند : « سنطیعکم فی بعض‌الامر » ما شما را فرمان بریم در بعضی کارها یعنی که نعت و صفت **محمد** بپوشیم و او را تکذیب کنیم .

قول دیگر آنست که منافقان فرا **یهود** گفتند که ما در عداوت **محمد** و بازنشستن ازجهاد، شما را فرمان بریم و شما را تشی دهیم و این سخن در سرّ با یکدیگر میگفتند . رب‌العالمین سرّایشان آشکارا کرد و **مصطفی** ومؤمنان‌را ازآن خبر کرد ، « والله یعلم اسرارهم » ای - اسرارالیهود مع‌المنافقین . قرأ اهل‌الکوفة اسرارهم بکسرالهمزه علی‌المصدر والباقون بفتحها علی جمع‌السرّ ثم وصف عظیم

ما حلّ بهم عندالموت فقال : « فكيف اذا توفّتهم الملائكة يضربون وجوههم »عند الموت « و ادبارهم » حالة السوق الى النار.

« ذلك » اى ـ ذلك الضرب بسبب « انّهم اتّبعوا ما اسخط الله » ، يعنى ـ المعاصي ومعاونة المشركين. قال **ابن عباس** ـ يعنى ـ ما كتموا من **التورية** و كفروا **بمحمد** (ص) ، « و كرهوا رضوانه » ، اى ـ ما فيه رضوان الله من الايمان والطاعة و نصره ـ المؤمنين ، «فاحبط اعمالهم» اى ـ ابطل حسناتهم في اليهودية و قيل ـ نزلت ، من قوله ـ « انّ الذين ارتدّوا » الى هاهنا فى شأن المنافقين الذين رجعوا من **المدينة** الى **مكة** مرتدّين.

« ام حسب الذين فى قلوبهم مرض » ، شكّ و نفاق ، « ان لن يخرج الله اضغانهم » ، اى ـ لن يظهر احقادهم وعداوتهم وحسدهم على المؤمنين فيبديها حتى يعرفوا نفاقهم و فى بعض الاثار ـ لايموت ذو زيغ فى الدين حتى يفتضح .

«ولو نشاء لاريناكهم فلعرفتهم بسيماهم »،بعلامتهم بان نجعل فى وجوههم علامة نعرفهم بها . قال **انس** : ما خفى على رسول الله (ص) بعد نزول هذه الاية سيء من المنافقين، كان يعرفهم بسيماهم ، « ولتعرفنّهم فى لحن القول » فيه قولان : احدهما فى صوره القول وفحواه يقال فلان الحن حجته من فلان ومنه الحديث عن النبى (ص) لعل بعضكم ان يكون الحن بحجته من بعض والفعل منه لحِن بكسر الحاء يلحن لحناً فهو لحن اذا فطن بالشيء والقول الثانى: ما قال **الكلبى** ـ فى لحن القول،فى كذبه وهو ازالة الكلام عن جهته و الفعل منه لَحن بفتح الحاء يلحن لحناً فهو لاحن و المعنى ـ انك تعرفهم فيما يتعرضون من تهجين امرك و امر المسلمين و الاستهزاء بهم فكان بعد نزول هذه الاية لايتكلم منافق عند النبى (ص) الا عرفه بقوله و استدل بفحوى كلامه على فساد دخلته « والله يعلم اعمالكم » ويرى ظاهرها وباطنها ويميّز خيرها عن شرها .

« ولنبلونّكم » اى ـ لنعاملنّكم معاملة المختبر بان نأمركم بالجهاد و القتال « حتى نعلم المجاهدين منكم و الصابرين » ، اى ـ علم الوجود و المعنى حتى يتبين المجاهد والصابر على دينه من غيره و قيل ـ حتى نعلمهم عياناً كما علمناهم غيباً ، فان

المجازاة تقع علی ما یظهر منهم ، «ونبلواخبارکم» ، ای ـ نظهرها ونکشفها بإباء من یابی القتال ولا یصبر علی الجهاد. قرأ **ابوبکر** عن **عاصم** «ولیبلونّکم حتی یعلم المجاهدین ویبلو» بالیاء فیهن لقوله : «والله یعلم اعمالکم» و قرأ الاخرون بالنون فیهن لقوله : «ولونشاء لاریناکهم» ، و قرأ **یعقوب** : و نبلوسا کنة الواو ردا علی قوله : «ولنبلونّکم» والاخرون بالفتح ردا علی قوله ـ حتی یعلم: کان **الفضیل** اذا قرأ هذه الایة بکی. وقال اللهم لاتبلنا فانک ان بلوتنا هتکت استارنا وفضحتنا.

«ان الذین کفروا وصدّوا عن سبیل الله وشاقّوا الرسول» ، ای ـ عادوه، «من بعد ما تبین لهم الهدی» ، ای ـ ظهر لهم انه الحق وعرفوا الرسول ، «لن یضرّوا الله شیئاً» ، انما یضرّون انفسهم ، «و سیحبط اعمالهم» ، فلایرون لها ثواباً فی الاخرة.

قال **ابن عباس** : هم المطعمون یوم بدر و نظیره قوله عزوجل : «ان الذین کفروا ینفقون اموالهم لیصدّوا عن سبیل الله».

«یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله»، بتوحیده ، «واطیعوا الرسول» ، بتصدیقه ، «ولا تبطلوا اعمالکم» ، بالشک والنفاق.

قال **الکلبی** : «لاتبطلوا اعمالکم» بالریاء والسمعةوقال **الحسن** :لاتبطلوا اعمالکم ، بالمعاصی والکبائر. وقال **ابوالعالیة**ـ کان اصحاب رسول الله (ص) یرون انه لایضرمع الاخلاص بقول لااله الاالله ذنب کمالا ینفع مع الشرک عمل فخافوا الکبائر بعده ان تحبط الاعمال قال الله تعالی: «لاتبطلوا اعمالکم»، فان الشر یبطل الخیر والخیر یبطل الشر وملاک العمل خواتمه وقیل : معناه لاترجعوا بعد الایمان کفارا ولا بعد الطاعه عصاه. وقال **مقاتل** : معناه لاتمنوا علی رسول الله بالاسلام، نزلت فی **بنی اسد ابن خزیمة** کانوا یمنّون علی رسول الله اذ اسلموا.

«ان الذین کفروا و صدّوا عن سبیل الله ثم ماتوا و هم کفار فلن یغفر الله لهم» نزلت فی اصحاب القلیب وحکمها عام وقال **مقاتل**: نزلت فی رجل سأل النبی (ص) عن والده وقال انه کان محسناً فی کفره فقال(ص)ـ هوفی النارفولی الرجل وهو یبکی فدعاه فقال (ص) والدک و والدی و والد **ابراهیم** فی النار، فنزلت هذه الایة.

«فلاتهنوا وتدعوا الی السلم» ، یعنی ولاتدعوا، فاکتفی بالاولی من الاخره

ای ـ لا نضعفوا ولا تدعوا الكفار الی الصلح ابتداء ، منع الله المسلمين ان يدعوا الكفار الی الصلح وامرهم بحربهم حتی يسلموا ، السلم والسلام لغتان وقيل ـ السلام من الاسلام كالنبات من الانبات و العطاء من الاعطاء ، « و انتم الاعلون » ، ای ـ انتم الغالبون عليهم . قال **الكلبی** ـ آخر الامر لكم و ان غلبوكم فی بعض الاوقات و قيل ـ كان رسول الله (ص) اتّقی العدو يوم احد فلجاء الی الشعب فنزلت هذه الايه ، « والله معكم » ، بالعون والنصرة ، « ولن يتركم اعمالكم » ای ـ لن ينقصكم شيئاً من ثواب اعمالكم يقال وتره يتره وتراً و ترةً اذا نقص حقه ومنه سمی الوتر لانها نقصت من الشفع ثم حضّ علی طلب الاخرة . فقال :

« انما الحيوه الدنيا لعب و لهو » ای باطل و غرور ينقطعان فی اسرع مده ، « و ان تؤمنوا » ، بالله و رسوله ، « و تتّقوا » ، الشرك و المعاصی ، « يؤتكم اجوركم » ، ای ـ جزآء اعمالكم فی الاخره ، تم الكلام ، ثم قال : « ولا يسئلكم اموالكم » يعنی لا يسئلكم الله و رسوله اموالكم كلها فی الصدقات انما يسئلكم العشر و ربع العشر فطيبوا بها نفساً والی هذا القول ذهب **ابن عيينة** ، يدل عليه سياق الايه .

« ان يسئلكموها فيحفكم » ، ای يجهدكم ويلحف عليكم بمسئله جميعها ، « تبخلوا » بها فلا تعطوها ، « ويخرج اضغانكم » ، بغضكم و عداوتكم ، ای ـ يبعث ذلك منكم حقداً يظهر و لا يخفی وقيل ـ يصير سبباً للاضغان لان المؤمنين لم يكن فی قلوبهم اضغان . قال **قتاده** : علم الله عزوجل ان ابن آدم يقم ممن يريد ماله ونظير هذه الاية قوله : « و لو انا كتبنا عليهم ان اقتلوا انفسكم » . . . الايه و الاحفاء و الالحاح و الالحاف واحد و هو المبالغه فی المسئله و قيل ـ معنی قوله : « لا يسئلكم اموالكم » ای ـ لا يسئلكم اموالكم لنفسه سبحانه وقيل ـ لا يسئلكم اموالكم انما ذلك ماله و هو المنعم باعطائه كقوله : « وآتوهم من مال الله الذی آتيكم » .

قوله : « هاانتم هؤلاء تدعون لتنفقوا فی سبيل الله » يعنی ـ اخراج ما فرض الله عليكم ، « فمنكم من يبخل » معناه ـ كيف يأمركم باخراج جميع اموالكم وقددعاكم الی انفاق البعض فی سبيل الله فمنكم من يبخل فلا ينفق وقيل ـ « فمنكم من يبخل » ، بما فرض عليه من الزكوه . « و من يبخل فانما يبخل عن نفسه » ، عن بمعنی علی

ای ـ یبخل علی‌نفسه بالجزاء والثواب ، وقیل ـ انما یبخل عن نفسه یعنی ـ عن بخل نفسه لانّ نفسه لوکانت جواداً لم یبخل بالنفقه فی‌سبیل‌الله وقیل ـ یبخل عن داعی نفسه لاعن داعی ربه ، « والله الغنی » ، ای ـ الغنی عن انفاقکم لا حاجة به الی مالکم ، « و انتم الفقراء » ، الیه والی ماعنده من‌الخیر ، « و ان تتولّوا یستبدل قوماً غیرکم » الخطاب **لقریش** ، و البدل **الانصار** هذا کقوله : « فان یکفر بها هؤلاء فقد وکّلنابها قوماً » ...الایة وقیل ـ الخطاب للعرب والبدل العجم.

روی **ابوهریرة** قال: تلارسول‌الله (ص) هذه‌الایة: « و ان تتولّوا یستبدل قوماً غیرکم ثم لایکونوا امثالکم » . قالوا ـ یارسول‌الله من هؤلاء الذین ان تولّینا استبدلوا بنا ثم لایکونوا امثالنا فضرب یده علی منکب **سلمان الفارسی** و قال هذا وقومه ، ولوکان الدین معلّقاً **بالثریا** لناله رجال من**فارس**.

قال **الکلبی** : شرط الاستبدال بهم شرط تولیهم ، ثم لم یتولوا فلم یستبدل بهم. وقیل ـ تهدّد ثم مدح ، فقال: « ثم لایکونوا امثالکم ». وعن **ابن‌عمر** قال ـ قال رسول‌الله (ص) : لله عزوجل خیرتان من خلقه فی‌ارضه **قریش** خیرة الله من **العرب** و**فارس** خیرة الله من**العجم** .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « فاعلم انه لااله الا الله » بدان که این کلمهٔ توحید مایهٔ دین است و اسلام را رکن مهین است . حصار امانست و شعار اهل ایمان است ومفتاح جنانست . بی‌گفتاراین کلمه نه اسلامست نه سلامست. بی‌پذیرفتن این کلمه ، نه ایمانست نه امانست . تا بزبان نگوئی در دنیا سلامت نیست ، تا بدل نپذیری درعقبی کرامت نیست ، هرکه در حمایت این کلمهٔ بزرگوار آمد درسراپردهٔ امان خدای جبار آمد . مردی که هفتاد سال در کفر وشرك بوده ودروهدهٔ ضلالت وغوایت افتاده ودر تعذیب خذلان وهجران مانده ، چون روی قبول دین اسلام آرد و این کلمات بزبان بگوید و بدل بپذیرد آن شرك وکفروی همه نیست گرداند و در ناوش برق این کلمات در صدر توحید برشاط امن بنشیند . پس آنکس که بیگانه است

وميخواهد كه درسراى آشنائى آيد، مفتاح وى اين كلمات است وآن آشنا كه درحظيرهٔ اسلامست وخواهد كه از كورهٔ صورت در گذرد وبمناهج معانى رسد ابتداء وى گفتار اين كلمات است و آنكس كه خواهد از حجرهٔ رسم و نهاد خود هجرت كند بدرقهٔ راه وى حقايق اين كلمات است.

معانى اوراق **آدم** و صحف **شيث** و **ابراهيم** و **تورية موسى** و **انجيل عيسى** و **زبورداود** و **فرقان محمد** (ص)، آن جمله درضمن اين حروف و كلماتست. **آدم صفى** كه بديع قدرت وصنيع فطرت ونسيج ارادت بود، درنخستين منزل وجود درصدر دولت بر تخت بخت نشست و مسجود مقربان گشت. از بهر آنكه ترنم حال پاك وى درطنين انس اين كلمات بود.

ادريس كه از وهدهٔ ظلمت خاك، بسراى پاك توانست شد، معتصم وى اين كلمات بود. **نوح** شكور كه درسفينهٔ نجات سلامت و كرامت يافت، بعصمت وحشمت اين كلمات بود. **خليل** كه آتش گاه دشمن بروى بوستان انس وروضهٔ قدس گشت، از روح نسيم وفوح شمم اين كلمات بود. **موسى كليم** كه از زحمت وظلمت مجاورت فرعون برست و راه مكالمت و مناجات حق بروى روشن گشت از باوش برق اين كلمات بود.

مهتر عالم وسيد ولدآدم **خاتم پيغامبران** ومقتداى جهانيان، تا بود درمطاف الطاف اين كلمات بود ودرنور بهجت اين كلمات بود وعزت خطاب اين كلمات بود. تا رب‌العزه باوى اين بفرمود: «فاعلم انه‌لااله الا الله»، فرمان آمد كه يا**محمد** كتاب الهى براست تو، تيغ سياست بچپ تو، برق كلمهٔ توحيد شمع راه تو، محو و اثبات بدولت وصولت تو، دولت با كتاب وصولت با تيغ. كتاب ازبهر اثبات وتيغ از بهر محو. يا **محمد** ما حكم چنان كرديم كه هر كه بر تو تمرّد نمايد وروح خودرا بروح اين كلمهٔ: «لااله الا الله» معطر نكند، بريق شعاع تيغ قهر شرع تو دمار از آسمان صورت وى برآرد و هر كه درحمايت ولايت قبول اين كلمهٔ شهادت آيد همين تيغ پاسبان حريم وى باشد. اينست كه **مصطفى** (ص) فرمود: «امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فاذا قالوها عصموا منّى دماء هم واموالهم الا

بحقها و حسابهم علی الله عزوجل » گفت: مرا فرموده اند که درصف جهاد با کفار، قتال همی آرم تا آنکه بگویند : لا اله الا الله محمد رسول الله . چون صیغت این کلمات برزبان ایشان رفت ارواح و اشباح ایشان و اموال ایشان درحمایت وعصمت این کلمات شد . نتوانیم که بجان ایشان قصد کنیم و نشاید که مال ایشان غصب نمائیم ، مگر بحقی واجب و سببی لازم که شرع آنرا واجب و لازم کرد و حساب ایشان اندرآن جهان باخداوند بود عزوجل وصحت عقیدت ایشان آنجا ظاهر گردد . ای جوانمرد ، نجات از تیغ ظاهر بتیغ ظاهرست ونجات از عقوبت باطن بعقیدت باطن است. چون بزبان ظاهر گفتی- لااله الا الله ، تیغ این سرای از گردنت‌برخاست وچون بدل پذیرفتی- لا اله الا الله ، عقوبت آن سرای از تنت برخاست . زبان مؤمن پاسبان دلست. بذکر تسبیح وتهلیل پاسبانی دل کند. هر گه که دل بصفت اخلاص وپیرایهٔ صدق آراسته بود ، پاسبان برجای خود بود . اما دلی که در او اخلاص و صدق نباشد ، خراب بود ودرخانهٔ خراب پاسبان نشاندن محال بود. چون سلطان اخلاص در صمیم دل موحّد وطن گرفت. همهٔ راهها بقهر عزّ خود فرو بندد . عبرت بدیده فرستد ، تا پرده داری کند . حکمت بگوش فرستد تا جاسوسی کند . شهادت بزبان فرستد تا پاسبانی کند . ولایت جوارح سلطان وار فرو گیرد. نسیم رَوح او روح را معطر همی دارد وصولت نعمت او تزویر و سحر شیطانرا معطّل همی دارد . والله ولیّ التوفیق .

«فاعلم انّه لااله الا الله » کان له (ص) علم الیقین فأمر بعین الیقین و کان له عین الیقین فأمر بحق الیقین .

مصطفی (ص) راعلم‌الیقین بود ، باین‌خطاب اورا از علم‌الیقین باعین‌الیقین خواندند و آنگه ازعین الیقین او را بحق الیقین بردند ، شعر

مازلت انزل من‌ودادك منزلاً   تتحیر الالباب عند نزوله

علم الیقین استدلالی‌است ، عین‌الیقین استدراکی ، حق‌الیقین حقیقی است. علم الیقین مطالعت است ، عین‌الیقین مکاشفت است ، حق‌الیقین مشاهدت است . علم‌الیقین از سماع بود ، عین الیقین از الهام روید ، حق‌الیقین ازعیان خیزد . علم‌الیقین سبب

بشناختن اسب ، عين‌اليقين از سبب بازرستن است ، حق‌اليقين ازانتظار وتمييز آزاد گشتن‌است. كسى كه خواهد تا از علم‌اليقين بعين‌اليقين‌رسد او را سه چيزبكار بايد: استعمال علم وتعظيم امرو اتباع سنت. چون خواهد كه ازعين‌اليقين بحق‌اليقين‌رسد ، ترك ندبيربايدولزوم رضا وحرمت درخلوت وخجل ازخدمت. پس‌چون بحق‌اليقين رسد آنست **كه پير طريقت** گفت: باران كه بدريا رسيد برسيد. درخود برسيد آنكس كه بمولى‌رسيد. اگر كسى گويدا**براهيم خليل**را گفتندى: اسلم‌جواب‌داد كه: اسلمت. **مصطفى** حبيب‌را گفتند: فاعلم، نگفت كه: علمت. جواب آنست كه**خليل** رونده‌بود در راه « انى ذاهب الى ربى » ، دروادى تفرقت مانده لاجرم جوابتس خود بايست داد و**حبيب** ربودهٔ حق بود درنقطهٔ جمع ، نواختهٔ اسرى بعبده، حق اورا بخود باز نگذاشت از بهروى جواب داد كه «آمن الرسول» والايمان هوالعلم ، و اخبار الحق سبحانه عنه انه آمن و علم ، اتم من اخباره بنفسه انّى علمت.

قوله : «واستغفر لذنبك» ، اى ـ اذا علمت انك علمت «فاستغفر لذنبك» هذا فان الحق على جلال قدره لايعلمه غيره يا **محمد** چون در خود بدانى كه ما را دانستى ، از اين دانس توبه بيار و استغفارى بكن كـه جلال قدر ما جز جمال عز ما نداند.

ولو جهها من وجهها قمر	ولعينها مـن عينها كحل
ترا كه داند ، ترا تودانى نو	تراندانـد كس، توراتودانى‌بس

« والله الغنى و انتم الفقرآء » والله الغنى عن طاعتكم و انتم الفقراء ، الى رحمته ، الله غنى اسب ، او را بكس نياز نيسب . واحد است ، او را شريك و انبار نيست. جبار است ، كس را دروصال او رنگ نيسب . مالك‌الملك است ، هرچه كند كس‌را زهرهٔ اعتراض و روى جنگ نيست . اگراعمال صدّيقان زمين وطاعات قدّيسان آسمان جمع كنند درميزان جلال ذوالجلال پر پشه اى نسنجد.

نگر تا باين عمل شوريدهٔ خود ننگرى و درين عقل مختصر خود بديدهٔ اعجاب نظر نكنى و او را كه جويى بفضل او جويى نه بعقل و عمل خود.

« ولولافضل الله عليكم و رحمته مازكى منكم من‌احد ابداً » اى جوانمرد

عزت صفت اوست وغنی نعت او . علم وفهم و عقل کجا زهرهٔ آن دارد که پیش عزت او باز شود. فضل صفت اوست و عزت صفت او وپیش صفت او که باز شود هم صفت او باز شود. هر که در پناه عقل رفت صفت عزت پیش آمد و اورا نومید بازگردانید و هر که درپناه فضل او رفت بردابرد او با علی علیین رسید.

هر که تکیه براعمال خویش کرد ، او را بخود باز گذاشتند و هر که در فضل و رحمت او آویخت او را بجنات نعیم بر گذاشتند و بمعقد صدق رسانیدند « عند ملیک مقتدر » . قال النبی (ص) : ماسنکم من احد ینجیه عمله ، قالوا ولاانت یا رسول‌الله، قال : ولا اناالاّ ان یتغمّدنی‌الله برحمته.

سورة الفتح

مدنیة

۱ - النوبة الاولی

قوله تعالی : - « بسم‌الله الرحمن الرحیم » ، بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **انا فتحنا لك** » ، ما برگزاردیم ترا حکم و برگشادیم ترا داوری ، « **فتحاً مبینا** (۱)» برگشادی بی‌سبهت و برگزاری برخیرت بی تهمت.

« **لیغفرلك الله** » ، تا الله بیامرزد ترا ، « **ما تقدّم من ذنبك** » ، هرچه گذشت از گناه تو ، « **وما تأخر** » ، وهرچه با پس‌ماند[که خواهی کرد]، « **ویتم نعمته علیك** » ، و تمام کند بر تو نیکوئی خویش که کرد ، « **ویهدیك صراطا مستقیما** (۲)» وراه مینماید ترا براه راست.

« **وینصرك الله نصراً عزیزا** (۳) » ویاری دهد خداوند ترا یاری‌دادنی بزرگ بسروی.

«**هوالذی انزل السکینة فی‌قلوب المؤمنین**» ، الله آنستکه فروفرستاد آرام[ایمان] دردلهای گرویدگان ، « **لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم** »،آنرا تا ایمان

افزایند با ایمان خویش که دارند، « **ولله جنود السموات والارض** » خدایر است سپاههای آسمان وزمین، « **وکان الله علیماً حکیما** (۴)»والله دانائی‌است راست کار.

« **لیدخل المؤمنین و المؤمنات** » ، تادرآرد گرویدگان را مردان وزنان « **جنات تجری من تحتها الانهار** » ، دربهشتها که میرود زیردرختان آن جویها ، «**خالدین فیها**» ، جاویدان درآن ، « **ویکفرعنهم سیآتهم** » ، و بسترد از ایشان کردهای بد ایشان ، « **وکان ذلك عندالله فوزاً عظیماً** (۵) » وآن نزدیک الله پیروزیست بزرگوار.

« **و یعذّب المنافقین والمنافقات** » ، وتاعذاب کند دورویان را مردان و زنان ، « **و المشرکین و المشرکات** » ، « **الظانین بالله ظن السوء** » ، آن بد اندیشان درخدای ، « **علیهم دائرة السّوء** » ، بدنیت ایشان وبد افتادن جهان گرد ایشان بادا « **و غضب الله علیهم** » ، و خشم گرفت الله بریشان ، «**ولعنهم**» ، و بنفرید ایشانرا ، « **واعدّ لهم جهنم** » ، و ایشانرا دوزخ ساخت ، « **و ساءت مصیراً** (۶) » و بد جایگاهی و شدن گاهی که آنست.

« **ولله جنودالسموات والارض** » ، وخدایراست سپاههاء آسمان وزمین ، « **وکان الله عزیزاً حکیما** (۷) » الله است آن توانای دانا همیشه.

« **انّا ارسلناك** » ، ما فرستادیم ترا ، «**شاهداً**» ، تا گواه باشی [مرا برکافر و مؤمن]، «**ومبشراً**» ، و بشارت رسانی. « **و نذیراً** (۸) » ، وبیم نمائی.

« **لتؤمنوا بالله و رسوله** » ، تا بگروید شما که مؤمنان اید بالله و فرستادهٔ او ، « **وتعزروه** » ، ویاری دهیداورا ، « **و توقروه** » ، وشکوه دارید اورا و بزرگ ، « **وتسبحوه بکرة واصیلا** (۹)» والله را بستائید وپرستید بامداد وشبانگاه.

« **ان الذین یبایعونك** » ، ایشان که بیعت میکنند با تو ، « **انّما یبایعون الله** » ، بیعت باالله میکنند،« **یدالله فوق ایدیهم** » ، دست الله زبردستهای ایشان ، « **فمن نکث** » ، هر که پیمان شکند ، « **فانما ینکث علی نفسه** » ، بدنامی وزیان آن برخویشتن میاورد ، « **و من اوفی** » ، وهرکه بوفا بازآید ، « **بماعاهد علیه الله** » ، بآن‌پیمان که کرد وعهد که‌بست با الله،« **فسیؤتیه اجراً عظیماً** (۱۰)» آری باو دهد الله مزد بزرگوار.

« **سیقول لك المخلّفون من‌الاعراب**» آری میگوید ترا با پس کرد گان خدای از این اعراب بادیه نشین ، «**شغلتنا اموالنا واهلونا**» ، تـابرداخته داشت ما را مال ما و کسان ما ، « **فاستغفرلنا** » ، آمرزش خواه ما را ازخدای ، « **یقولون بالسنتهم‌ما لیس فی‌قلوبهم**» ، بزبانهای‌خویش چیزی میگویند که دردلهای ایشان نیست ، « **قل فمن یملك لکم من‌الله** » ، گوی ازخدای و کارخدای شما را بدست که چیزیست ، « **ان ارادبکم ضرّاً** » ، اگر بشما گزندی خواهد ، « **او ارادبکم نفعاً** » ، یا شما سودی خواهد ، « **بل‌کان الله بما تعملون خبیراً** (۱۱) » ، نه که الله بآنچه شما میکنید دانا وآگاه است.

« **بل‌ظننتم ان‌لن‌ینقلب‌الرسول**» ،آری‌چنان‌سپنداشتید که رسول‌بازنگردد، و باپس نیاید ، « **والمؤمنون الی اهلیهم ابداً** » ، و مؤمنان هرگز با خانمان خود نیایند ، «**و زین ذلك فی‌قلوبکم** » ، و آن پنداره در دلهاء شما آراسته‌اند ، « **وظننتم ظن‌السوء** » و پنداره بد پنداشتید ، « **و کنتم قوماً بوراً** (۱۲) » و شما قومی‌اید بنیست شده .

« **ومن‌لم یؤمن‌بالله ورسوله**»وهر که‌بنگرودبخدای‌ورسول‌او[گرویدنی راست] ،« **فانّا اعتدنا للکافرین سعیرا** (۱۳) » ما بساختیم نا گرویدگانرا آتش .

« **ولله ملك‌السموات والارض**» ، الله راست پادشاهی هفت‌آسمان‌و هفت زمین ، « **یغفر لمن یشاء و یعذّب من یشاء** » ، بیامرزد اورا که خواهد وآمرزد اورا که خواهد ،«**وکان‌الله غفوراً رحیماً** (۱٤) » والله آمرزگار است بخشاینده همیشه .

« **سیقول‌المخلّفون** » ،آری‌میگویندباپس کرد گان خدای، «**اذاانطلقتم الی مغانم** » آنگه که شما بغنیمتهای خیبر رفتید « **لتأخذوها** » تا آنرا دردست‌آرید، « **ذرونا نتّبعکم** » ، گذارید ما را تا با شما بیائیم« **یریدون ان یبدّلوا کلام‌الله**»، میخواهند که گفت خدای دیگر گون کنند، «**قل‌لن تتبعونا** » ، گوی نه که‌شما نیائید باما،«**کذلکم قال‌الله من قبل** » ،چنین گفته‌است‌الله باز« **فیقولون‌بل تحسدوننا** »، آری ایشان خواهند گفت که شما می حسد آرید بما ، « **بل‌کانوا لایفقهون الاّ قلیلا** (۱۵) » [نه حسد نیست] که ایشان گروهی اند کم دانان.

«قل للمخلّفین من الاعراب» ، گوی باپس بر دگانرا از اعراب، **« ستدعون الی قوم »** ، شما را باجنگ گروهی خواهندخواند ، **« اولی بأس شدید »** گروهی با زور سخت ، **« تقاتلونهم او یسلمون »** تا با ایشان کشتن کنید تا مسلمان شوند، **« فان تطیعوا »** ، اگر آن روز فرمان برید [و جنگ کنید] ، **« یؤتکم الله اجراً حسناً »** ، شما را دهد الله مزدی نیکو ، **« وان تتولّوا »** و اگر آنروز بر گردید ازطاعت ، **« کما تولّیتم من قبل»**، چنانکه پیش باز بر گشتید[از آمدن به حدیبیة] **« یعذبکم عذاباً الیماً** (۱٦) **»** عذاب کند الله شما را عذابی دردنمای ،

« لیس علی الاعمی حرج » ، برنابینا تنگی نیست [در جهاد نا کردن] ، **« ولا علی الاعرج حرج ولا علی المریض حرج »**، و نه بر لنگ و نه بر بیمار ، **« و من یطع الله و رسوله »** ، و هر که فرمان برد الله را و رسول او را ، **«یدخله جنات تجری من تحتها الانهار »** ، درآرد اورا دربهشتهای زیر درختان آن جویها روان ، **« و من یتولّ »** ،وهر که بر گردد ازفرمان برداری ، **«یعذبه عذاباً الیما** (۱۷) **»** عذاب کند الله او را عذابی دردنمای.

النوبة الثانیة

این **سورة الفتح** باجماع مفسران مدنی است. دوهزار و چهارصد وهشت حرف و پانصد و شصت کلمة و بیست و نه آیت جمله **بمدینه** فروآمد آنگه که از حدیبیّة بازگشته بودند و رسول خدا گفت : انزلت علیّ اللیلة سورة لهی احبّ الیّ مما طلعت علیه الشمس . و روایة **انس بن مالک** قال ـ لما رجعنا **من الحدیبیة** و قد حیل بیننا وبین نسکنا فنحن بین الحزن والکآبة انزل الله ، « انا فتحنا لک فتحاً مبینا » فقال النبی (ص) : لقد انزل علیّ آیة هی احب الیّ من الدنیا کلها ، و درخبر است که هر که این سورة برخواند شب اول از ماه رمضان در نماز تطوّع ، رب العالمین تا دیگر سال او را در حفظ و رعایت خویش دارد و از آفات و مکاره نگه داردواین سوره از آن سورتهاست که درآن ناسخ است و منسوخ نیست و ناسخ در این سوره یک آیت است : « لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخّر » نسخ قوله : «ما ادری ما یفعل بی »

قوله: «انّا فتحنا لک فتحاً مبینا» ، خلافست میان علماء که این کدام فتح است.

قتاده گفت: فتح **مکه** است، **مجاهد** گفت: **فتح خیبر** است و جمهور مفسران بر آنند که این **صلح حدیبیه** است. معنی الفتح فتح المنغلق والصلح مع المشرکین بالحدیبیة کان متعذراً حتی فتحه الله عزوجل. کاری دشوار بود منغلق پیمان بستن و صلح کردن با مشرکان روز حدیبیه تا رب‌العزه بفضل خود آن کار فروسته برگشاد و آن دشخواری آسان کرد و آنرا فتح نام کردند.

مصطفی (ص) را برسیدند آن‌روز که: افتح هذا قال - عظیم. گفتند - یارسول‌الله این فتحی است، گفت - فتحی عظیم، آنرا عظیم گفت که در آنروز آیت مغفرت آمد از گناهان گذشته و آینده و مؤمنان‌را وعدهٔ نصرت و ظفر دادند وغنائم **خیبر** درآن پیوست وغلبهٔ **روم** بر **پارس** که پیغامبر خدای‌آنرا وعده داده بود درآن درست شد و صدق وی ظاهر گشت و مؤمنان بدان شاد شدند.

قال **الزهری**: لم یکن فی‌الاسلام فتح اعظم من **صلح‌الحدیبیه** و ذلک انّ‌المشرکین اختلفوا بالمسلمین فسمعوا کلامهم فتمکن الاسلام فی قلوبهم واسلم فی‌ثلث سنین خلق کثیر وکثر بهم سوادالاسلام.

روی **اسرائیل** عن **ابی‌اسحق** عن **البرآء** قال تعدّون انتم الفتح فتح **مکة** فتحاً و نحن نعدالفتح بیعةالرضوان کنا مع‌النبی (ص) اربع عشرة مأة، **والحدیبیة** بئر فنزحنا ها فلم نترك فیها قطرة فبلغ ذلک النبی فجلس علی شفیرها، ثم دعا باناء من ماء فتوضأ ثم مضمض و دعا ثم صبه فیهـا فجاء بالمآء حتی عمهم و قیل - سمی یوم‌الحدیبیة فتحاً لانه کان سبب فتح **مکة** والمعنی دنا فتحه وکان یوم‌الحدیبیة فی‌سنة ستّ من‌الهجرة . **مجمع بن جاریة** الانصاری روایت کند که روز حدیبیه من حاضر بودم چون آن قصه برفت وآن صلح افتاد و رسول خدا و یاران می‌باز گشتند مردم‌را دیدم که بر آن مرکبها می‌شتافتند و بنزدیک رسول خدا میشدند، یکی آواز داد که این شتافتن مردمان فرا نزدیک رسول چیست؟ جواب دادند که وحی آمده ازآسمان میشتابند تا آنرا بشنوند و بدانند گفتا - چون مردم فراهم آمدند، رسول خدا آغاز

کرد وبرخواند :« انا فتحنا لک فتحاً مبیناً » **عمر خطاب** گفت : یا رسول‌الله اوفتح هو قال ـ نعم والذی نفسی بیده انه لفتح قوله : ـ « انا فتحنا لک فتحاً مبینا» ، ای ـ قضینا لک قضاءً بیناً غیر مختلف و لاذا شبهة لکن علی خیرة والفتاح عندالعرب هوالقاضی و منه قوله عزوجل یمدح نفسه : « و هوالفتاح العلیم » ، و منه قوله : ـ « ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق» والمعنی قضینا لک بهذة المهادنة قضاءً مبینا. قال **مقاتل** : یسرنا لک یسراً مبیناً بغیرقتال « لیغفر لک‌الله » ، قبل ـ هذه‌اللام‌لیست بلام کی‌ولکنها لام‌عده لیست من الکلام‌الاول کقوله عزوجل : « ولله ما فی‌السموات وما فی‌الارض‌ـ لیجزی‌الذین‌اساؤا بما عملوا» فهوکلام‌عده مستأنف تأویله؛ فتح لک فتحاً و هو یغفر لک‌ما‌تقدم من ذنبک و ما تأخر . و قیل ـ اللام لام کی و معناه ـ انا فتحنا لک فتحاً مبینا لکی یجتمع لک من المغفرة تمام النعمة فی الفتح . و قیل هو مردود الی قوله : « و استغفر لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات ـ لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر ـ و لیدخل المؤمنین والمؤمنات جنات» ، قوله : « ما تقدم من ذنبک» ، یعنی فی الجاهلیة قبل الرسالة ، « و ما تأخر » من ذنبک الی وقت نزول هذه‌السوره ، و قیل ـ « ما تأخر » مما یکون وهذا علی طریقة من یجوّز ـ

ارتکاب الصغائر علی‌الانبیاء و قال **سفیان‌الثوری** : « ما تقدم» ، ما عملت فی‌الجاهلیه«وما تأخر» کلّ شیئ‌لم تعمله ویذکرمثل ذلک علی‌طریق‌التأکید کما یقال‌ـ اعطی من رآه‌ومن لم یره‌وضرب من لقیه ومن لم یلقه و قال **عطاءالله‌الخراسانی** « ماتقدم من‌ذنبک » ، یعنی‌ـ ذنب ابویک **آدم وحوا** ببرکتک « وما تأخر» ذنوب امتک‌بدعوتک ، « ویتم نعمته‌علیک» تمام‌النعمة هاهنا النبوة وثوابهانظیره فی**سورة یوسف**«کما اتمها علی‌ابویک من‌قبل». وقیل ـ « یتم نعمته علیک » ، باعلاء دینک و فتح البلاد علی یدک ، « و یهدیک صراطاً مستقیماً » ای ـ یثبتک علیه و قیل ـ « و یهدیک » ، ای ـ یهدی بک.

« وینصرك الله نصراً عزیزاً » ، ذاعزلاذل بعده. و قیل‌ـ « عزیزاً » ، ای ـ معزاً وقیل‌ـ ممتنعاً علی غیرك مثله .

« هوالذی انزل السکینه » ، هذه السکینة طمأنینة الایمان فی قلب‌المؤمن

التی بها یحمل القضایا و یقوی بالبلایا و هو قوله عزوجل - « و نطمئن قلوبهم بذکر الله، الا بذکر الله تطمئن القلوب » و هوالذی لایهیجه شیئ ولایرده مانع و هو فی قوله : « یا ایتها النفس المطمئنه » ، والایة نزلت فی **ابی بکر الصدیق** ثم فی مآثر اصحابه.
وقیل -« السکینة » الصبر علی امر الله والثقة بوعدالله والتعظیم لامر الله. «لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم » **قال ابن عباس** : بعث الله نبیه علیه‌السلام بشهادة ان لااله الاالله فلما صدقوه زادهم الصلوة ثم الزکوة ثم الصیام ثم‌الحج ثم الجهاد حتی اکمل دینهم لهم فکلّما امروا بشیئ فصدقوه، از دادوا تصدیقا الی تصدیقهم و یقیناً مع یقینهم .
«ولله جنودالسموات والارض» . . . الایة. جنودالسموات الملائکة وجنودالارض الانس والجن وقیل- کل مافی‌السموات والارض بمنزلة الجندله لوشاء لاانتصر به کما ینتصر بالجند وتأویل الایه: لم یکن صدّ المشرکین رسول‌الله (ص) عن قلة جنودالله ولاعن وهن نصره لکن علی‌علم‌الله عزوجل واختیار قوله: « لیدخل المؤمنین والمؤمنات جنات» کان رسول‌الله(ص) قیل له : «قل ما کنت بدعاً من الرسل ومادری مایفعل بی ولا بکم» فکان رسول‌الله والمؤمنون فی‌علم‌الغیب شرّعاً فلما نزلت علیه «لیغفرلک‌الله» « و یتم نعمته علیک» وقال رسول‌الله(ص) انزلت علیّ سورة هی‌احب الیّ من الدنیا و مافیها قالواله - هنیأ لک یا رسول‌الله بین‌الله لک امرک فمالنا فنزلت :

« لیدخل المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها‌الانهار خالدین‌فیها » ، هذا فی ازاء قوله : « و یتم نعمته علیک » ، و « یکفر عنهم سیّآتهم » هذا بازاء قوله : « لیغفرلک‌الله » التکفیر التغطیة وهو بمعنی المغفرة ای - «یکفرعنهم سیآتهم » قبل ان یدخلهم الجنة لیدخلوها معرین من‌الاثام ، « وکان ذلک عندالله » ، ای - فی‌الدارالاخرة و فی‌حکم‌الله ، «فوزاً عظیماً» لمانزلت هذه الایات قال‌المنافقون من اهل **المدینة** والمشرکون من‌اهل **مکة** - قداعلم مایفعل به و باصحابه فما عسی یفعل بنا فنزلت :

« ویعذب المنافقین والمنافقات و المشرکین والمشرکات الظّانّین بالله ظن السوء » ان لن ینصر **محمداً** والمؤمنین ، وقیل-ظنهم ان لن ینقلب‌الرسول‌والمؤمنون

الی اهلیهم ابداً و قبل ـ ظنهم ان لله شریکا وان لن یبعث الله احداً . قوله : « علیهم دائرة السوء » ، ای ـ یدور علیهم ویعود الیهم ضرر ماد بّروا ویقع الفساد و الهلاك بهم ، هذا کقوله : « ویتربص بکم الدوائر » ، والدوائر ما یدور بالرجل من حوادث الدهر و نکباته ، « و غضب الله علیهم و لعنهم » ابعد هم من رحمته ، « و اعدّلهم جهنم » هیّاها لهم ، « وسائت مصیراً » .

« ولله جنود السموات و الارض » ، فیدفع کید من عادی نبیّه والمؤمنین بماشاء منها . هو الذی جنّد البعوض علی **نمرود** والهدهد علی **بلقیس**، « و کان الله عزیزاً »، فی امره ، « حکیماً » فی فعله . روی انّ **عبدالله بن ابیّ بن سلول** قال هب **محمداً** هزم الیهود و غلبهم فکیف استطاعته **بفارس والروم** ، فانزل الله تعالی: « ولله جنود السموات والارض» اکثر عدداً من **فارس والروم** ، « و کان الله عزیزاً » ، منیعاً فی سلطانه ، « حکیماً » ، فی تدبیره و صنعه .

« انّا ارسلناك شاهداً » ، علی امّتك یوم القیمة شاهداً لهم بعملهم و قیل شاهداً للانبیاء بالتبلیغ ، « و مبشراً » ، للمؤمنین ، « ونذیرا » للکافرین . « مبشراً » ، لمن اطاع . « نذیراً » لمن عصی. ثم رجع الی خطاب المؤمنین فقال :

« لتؤمنوا بالله و رسوله و تعز روه » ای ـ تطیعوه و تنصروه و تقاتلوا معه بالسیف. العزر والتعزیر النصر مرةً بعد اخری ، « و توقروه » ای تعظموه و تفخموه وتدعوه باسم الرسول و باسم النبی وهاهنا وقف تام ثم تبتدء فتقول : « وتسبّحوه » ، هذه الهاء واحدة راجعة الی الله سبحانه فی هذه الایة ای ـ تسبّحوا الله وتصلّوا له «بکره واصیلاً» بالغداة والعشی. قرأ **ابن کثیر وابو عمرو** ـ لیؤمنوا ویعزروه ویوقروه ویسبحوه بالیاء فیهن لقوله : فی قلوب المؤمنین.

« الذین یبایعونك » ، بالحدیبیة ، « انما یبایعون الله » لانهم باعوا انفسهم من الله بالجنة کقوله : « اشتری من المؤمنین انفسهم » . روی عن **یزید بن ابی عبید** قال : قلت **لسلمة بن الاکوع** علی ای شیٔ بایعتم رسول الله **یوم الحدیبیة** . قال ـ علی الموت . و روی عن **معقل بن یسار** قال : لقدرأیتنی یوم الشجرة والنبی (ص) یبایع الناس و انا رافع غصناً من اغصانها عن رأسه ونحن اربع عشرة مائةً قال ـ لم نبایعه

علی‌الموت ولکن بایعناه علی‌ان لانفرّ. قال **ابوعیسی** - معنی الحدیثین صحیح فبایعه جماعة علی‌الموت ای - لا نزال نقاتل بین یدیک مالم تقتل، وبایعه آخرون و قالوا - لانفرّ فقال لهم النّبی (ص) - انتم الیوم خیر اهل الارض. قوله: «یدالله فوق‌ایدیهم»، قال ابن عباس: «یدالله» بالوفاء لما وعدهم من الخیر، «فوق ایدیهم»، بالوفاء. وقال **السدی**: کانوا یأخذون بید رسول‌الله (ص) ویبایعونه و «یدالله فوق‌ایدیهم»، عندالمبایعة. وقیل - عقدالله فی‌هذه البیعة فوق عقدهم، «فمن نکث»، ای‌نقض‌ولم یف‌به «فانماینکث علی‌نفسه»، ای علیها وبال ذلک، «ومن اوفی‌بماعاهد علیه‌الله»، اتی به وافیاً غیر منتقض «فسنؤتیه»، وقرأ اهل‌العراق «فسیؤتیه» بالیاء، «اجراً عظیماً» جزیلاً وهوالجنة ونعیمها.

«سیقول لک المخلّفون من‌الاعراب»، **ابن‌عباس** گفت - آیت درشأن قومی منافقان فرو آمد ازقبایل **عرب**: **جهینه** و**مزینه** و **نخع** و **اسلم** و**غفار**، قومی‌در **مدینه** مسکن داشتند وقومی درنواحی **مدینه**. **رسول خدا** (ص) سنتی‌سال ازهجرت گذشته او را آرزوی عمرة خاست و طواف **کعبه** وزیارت خانه، کس فرستاد باین‌قبایل **عرب** و ایشانرا بخواند تاچون روند جمعی بسیار باشند نباید که **قریش** ایشانرا از خانه منع کنند و پس ایشان بحرب باز آیند، ازاین جهت ایشانرا میخواند وجمع‌میکرد. قومی که مخلصان بودند و اهل بصیرت اجابت کردند وبیامدند و قومی که منافقان بودند باز نشستند وتخلّف کردند و عذردروغ آوردند که: «شغلتنا اموالنا واهلونا» رب‌العالمین ایشانرا مخلف خواند، یعنی که ایشان‌با پس کرده اند از صحبت رسول، همانست که جای دیگر فرمود: «کره الله انبعاثهم فثبّطهم و قیل اقعدوا»، و قال تعالی: «رضیتم بالقعود اول مرة فاقعدوا»، گفتند - ما را اهل و عیالست وجز ما ایشانرا قیّم نیست و خرمابنان داریم درین نخلستان و آنرا تیمار برنیست، اکنون ما را آمرزش خواه ازخدای باین تخلف که ازما آمد. وکان رسول‌الله(ص) اذاقبل عذرانسان استغفرله واین‌سخن آنگه گفتند که رسول بازآمد از **حدیبیه** وایشانراعتاب کرد بآن تخلف که کردند. رب‌العالمین ایشانرا درآنچه گفتند دروغ زن کرد گفت - «یقولون بالسنتهم مالیس فی‌قلوبهم» من امر الاستغفار فانهم لایبالون استغفر لهم

النبي اولا يستغفرلهم. آنچ بزبان میگویند که ازبهرما آمرزش خواه دردلشان‌نیست که ایشان دربند آن نه اند که رسول از بهر ایشان آمرزش خواهد یا نخواهد. وگفته اند ـ معنی‌آنست که در دلشان جز آنست که بزبان گویند زیرا که عذرایشان نه شغل اهل وعیالست بلکه خبث نیت ایشانست ونفاق که در دل دارند ،

«قل فمن یملک لکم من الله شیئاً ان ارادبکم ضراً اوارادبکم نفعاً» **قرأحمزة والکسائی** ضُرّاً بضم الضاد والاخرون بفتحها.

ایشان ظن بردند که آن تخلف که نمودند وقت‌را سبب نفع ایشانست در نفس و مال وسبب دفع مضرت از ایشان. رب‌العالمین خبرداد که اگر از آن نفع وضر چیزی در راه‌شماست و بتقدیر وارادت ماست هیچ کس نتواند که آن دفع کند. آنگه فرمود: «بل کان‌الله بما تعملون خبیرا» نه چنانست که شما میگوئید و عذر کژ میارید که الله تعالی خود داناست وآگاه ازعمل شما ونیت شما.

«بل‌ظننتم ان لن ینقلب الرسول و المؤمنون الی‌اهلیهم ابداً» ، ای ـ ظننتم ان العدو سیستأصلهم فلا یرجعون ، «وزُیِّن ذلک فی‌قلوبکم» ، ای زین‌الشیطان ذلک فی‌قلوبکم ، و «ظننتم ظن السوء» ، من علوّ الکفار وانتشار الفساد و ذالک انّهم‌قالوا ـ ان **محمداً** واصحابه اکلة رأس‌فلایرجعون فاین تذهبون، انتظروا مایکون من‌امرهم ، «وکنتم قوماً بوراً» هالکین فاسدین لایصلحون لخیر. یقال للواحد والجمع والذکر والانثی ـ بور. بارالشیء ؛ هلک وفسدوبارت‌الارض ؛ لم‌تثمر ولم‌تنبت. میگوید بازماندن شما از**حدیبیه** نه آنرا بود که گفتید بل که شما پنداشتید که ـ مشرکان **قریش** رسولرا ومؤمنان را از خان ومان و دیار خویش مستأصل خواهندکرد ، یا بکشند ایشانرا یا بگریزند ودر عالم پراکنده شوند ، واین ظن بد که بایشان‌بردید نمودهٔ شیطانست که برشما آراست ودردل شما افکند. وگفته اند ـ ظن بد ایشان آن‌بود که‌ ـ بایکدیگر میگفتند که ـ هیچ مروید با ایشان وخویشتن را عشوه مدهید ومپندارید که از ایشان یکی باز خواهد گشت که اهل **مکه** ایشانرا هلاک کنند ونیست آرند.

رب‌العالمین فرمود: «وکنتم قوماً بوراً». شما اید که هلاک کنند شما را ونیست آرند ، «ومن‌لم یؤمن بالله ورسوله فانّا اعتدنا للکافرین‌سعیراً» ناراً مسعورة ملهبة.

« ولله ملک‌السموات والارض یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاءو کان‌الله غفوراً رحیماً ».

« سیقول‌المخلّفون » ، **عن‌الحدیبیة** ، « اذاانطلقتم » ، ایهاالمؤمنون ، «الی مغانم » ، **خیبر** ، « لتأخذوها ذرونا نتّبعکم» ، الی **خیبر** نشهدمعکم قتال اهلهاوذلک انهم لما انصرفوا من **الحدیبیة** وعدهم‌الله فتح **خیبر** و جعل غنائمها لمن شهد **الحدیبیة** خاصة عوضاً من غنائم اهل **مکة** اذ انصرفوا منهم علی صلح و لم یصیبوا شیئاً منهم،قال‌الله عزوجل : «یریدون ان یبدّلوا کلام‌الله » ، قرأ **حمزة والکسائی** : کلم‌الله بغیر الف جمع کلمة معناه یریدون ان یغیروا وعدالله تعالی لاهل**الحدیبیة** بغنیمة **خیبر** خاصة ، « قل لن‌تتبعونا » ،، تأویله: لن تستطیعوا ان تتبعونا ،« کذلکم قال‌الله من قبل » ، ای ـ من قبل مرجعنا الیکم ان غنیمة **خیبر** لمن شهد**الحدیبیة** لیس لغیرهم فیها نصیب ، « فسیقولون بل تحسدوننا » ، ای ـ لم یأمرکم‌الله به بل تحسدوننا ان نشارککم فی‌الغنیمة ، « بل کانوا لایفقهون الا قلیلا» ، ای ـ لایعلمون عن‌الله مالهم و علیهم من‌الدّین الا قلیلاً منهم وهو من‌صدّق‌الله والرسول وقیل ـ لا یفقهون من کلام‌الله الا شیئاً قلیلاً .

بیان این قصه آنست که: **رسول خدا** درماه ذی‌الحجه از**حدیبیه** باز گشت و در**مدینه** همی بود تا ماه محرم درآمد قصد **خیبر** کرد وجمله یاران **مهاجروانصار** که در **حدیبیه** با وی بودند باوی **بخیبر** رفتند ، چون دیدهٔ اسبان برحصار **خیبر** افتاد ، رسول ـ خدا گفت ـ خربت **خیبر** ، انا اذا نزلنا بساحة قوم، «فساء صباح‌المنذرین» بسمع منافقان رسید که در **خیبر** غنائم فراوان است و رسول خدا بفرمان و وحی‌الله آن جمله قسمت میکند برایشان که در حدیبیه با وی بودند ، بعوض آنکه از آنجا بصلح بازگشتند وهیچ غنیمت نیافتند و دیگرانرا با ایشان در آن مشارکت نیست. منافقان چون این بشنیدند گفتند : « ذرونا نتّبعکم» ،گذارید ما را تا با شما بیایم بقتال **خیبر** و مقصود ایشان نصیب غنیمت بود ، رب‌العالمین فرمود : « یریدون ان یبدّلوا کلام‌الله » ،کلام اینجا فرمان‌الله است که جز اهل **حدیبیه** به‌خیبر نروند و غنیمت **خیبر** جز بایشان ندهند ، منافقان خواستند که این حکم را تغییر کنند ،

رب‌العالمین فرمود : یا **محمد** «قل لن تتّبعونا» ایشانرا گوی سما نتوانید که کلام خدایراووعدهٔ خدایرادیگرگون کنیدواین حکم بگردانید،مناققان گفتند:«بل تحسدوننا» فرمان خدای نه‌چنین است که سما این بحسد میگوئید تاغنیمت همه سمارا باشدومارا در آن نصیب نبود و **خیبر** ناحیتی بود در آن حصارهـای بسیار و مال و غنیمت فراوان ، مسلمانان از آن حصارها یکان‌یکان می‌ستدند ومال همی برداستند و **صفیه** دختر **حیی اخطب** و دو دختر ویرا اسیر گرفتند و در بعضی آن حصارهـا **بلال** مؤذّن ایسانرا نزدیک رسول آورد ، در راهی که کشتگان خود را دیدند افتاده ، یکی از ایشان فریاد برآورد و برروی تپانچه زد و برسرخاك همی کرد. رسول‌خدا **بلال** را گفب ؛ ای بی‌حاصل، رحمب نکردی برین ضعیفان که ایشانرا بدین راه‌آوردی که قرابب خویس‌را کسته دیدند ونقدیرالله‌چنان بود که آن **صفیه** دختر**حیی‌اخطب** جفب رسول خدای گست وروزی بیر روی وی‌نشان زخم دید، پرسید ازوی که ـ این چیسب؟ **صفیه** گفب ـ وقتی بخواب دیدم که ماه آسمان درکنار من افتاد ، این‌خواب با سوی خویش **کنانة‌بن‌الربیع** بگفتم کنانه گفت: نرا همی باید که ملک حجاز بادساه **عرب و عجم** ـ **محمد** سوی دو باسد وبرروی من بپانچه زد ، این نشان ازآنست. پس رسول قصد حصار **سعد معاذ** کرد حصاری عظیم که در همهٔ عرب حصاری از آن حصین‌تر نبود ، مردمان از آن حصارهای دیگر آنجا میشدند و مال فراوان آنجا همی بردند و مبارزان و جنگیان آنجا بسیار بودند ، هردمنبانه روز رسول بر در آن حصار بنشست ، روزی جهودی از حصار بیرون آمد و مبارزب خواسب ، **رسول خدا محمدبن مسلمه** پیش وی فرستاد بجنگ و گفب : اللهم‌انصره. ایسان روی بهم آوردند ، درختی بود میان ایشان ، هریکی ازایسان بآن درخت پناه‌همی برد ، آن جهود حمله آورد ، **محمدبن مسلمه** آن زخم وی بدرخب ردکرد،آنکه باجهود گشب وبرو ضربتی زدکه یک نیمهٔ سرش باروی بدونیم کرد ، پس برادر آن جهود بیرون آمد ومبارزب خواست ، **زبیرعوام** پیش وی باز شد. مادر وی **صفیة** گفت ـ یارسول‌الله پسرم را بکسد رسول گفت نه که پسرت اورا کسد ، **زبیر**ضربتی زدکه کتف وی با یک نیمهٔ پهلو بیرون انداخت ، پس رسول علم **بیوبکر** داد ،

آن روز و جهد کرد و حصار گشاده نیامد، دیگر روز **بعمر** داد هم گشاده نیامد. رسول گفت: والله لاعطینّ الرایة غداً رجلاً یحبه‌الله و رسوله. پس دیگر روز **علی** را بخواند و علم بوی داد، **علی** رفت و علم بر در حصار **خیبر** بزد، جهودی بر بام حصار آمد گفت: من انت؟ تو کیستی؟ گفت: من **علی**ام. جهود گفت عالی شد این کار بحق **موسی** و **تورية**، پس **علی** بتأیید الهی و قوت ربانی در حصار بدست گرفت و از بوم حصار بر کند و بینداخت چنانکه زلزله در حصار **خیبر** افتاد، **بورافع** گوید مولی رسول که: با من هفت تن دیگر ازسبارزان عرب بودندخواستیم که در از یکجانب بدیگر جانب گردانیم نتوانستیم، گویند که حلقهٔ آن چهارصد من بود و بعداز آن **علی** رفت تا آن حلقه بر گیرد و نتواست از آن که آنگه که می‌بر کند **جبرئیل** باوی بود بمعاونت، پس **علی** گفت: ما قلعتها بقوة جسمانیة انما قلعتها بقوة ربانیه، پس آن اموال و غنائم که از حصارهای **خیبر** یافتند باهل **حدیبیة** قسمت کردند.

قال**الزهری**: ان غنائم **خیبر** کانت بین اهل **الحدیبیة** من حضر منهم **خیبر** ومن غاب «قل للمخلفین من الاعراب» هم المخلفون عن **الحدیبیة**، «ستدعون»، یعنی یدعوکم النبی (ص) «الی قوم» یعنی ـ الی قتال قوم «اولی بأس شدید» هم هوازن و غطفان و قیل ـ هم الروم غزاهم رسول‌الله (ص) فی تبوك وقیل ـ یدعوهم **ابوبکر** الی **بنی حنیفة** مع **مسیلمة الكذاب** وقیل ـ یدعوهم **عمر** الی **فارس** و قیل ـ المخلفون عن **تبوك** و کانوا ثلثه اصناف: صنف کفروا ونزل فیهم: «سنعذبهم مرتین ثم یردون الی عذاب عظیم» وصنف اسلموا و هم الذین اعترفوا بذنوبهم و صنف هم «آخرون مرجون لامرالله» وهم المعنیّون بهذه‌الایه: «تقاتلونهم او یسلمون»، یعنی ـ اوهم یسلمون و قیل ـ معناه الی ان یسلموا فلما حذف ان رفع الفعل، «فان تطیعوا یؤتکم‌الله اجراً حسناً» فی‌الدنیا الغنیمه وفی‌الاخرة الجنة و قیل ـ الغنیمة فحسب فی قول من حمل هم علی المنافقین وجعل الداعی غیرالنبی (ص) لانهم اذا اظهروا الایمان لزم ـ الخلفاء والمؤمنین اجرائهم مجری المخلصین، «و ان تتولوا کما تولیتم من قبل» عن غزوه الحدیبیه، «یعذبکم عذاباً «الیماً» فی‌الآخره. فلما نزلت هذه الایه قال اهل الزمانه و کیف بنایا رسول‌الله فانزل‌الله تعالی:

«لیس علی الاعمی حرج » ، ای لیس علیه اثم فی‌التخلف عن‌الجهاد لانه کالطائر المقصوص الجناح لا یمتنع علی من قصده ، « و لا علی‌الاعرج » ، من‌العلة اللازمة احدی الرجلین او کلتیهما ، «حرج ولا علی‌المریض» الذی لاقوة به، «حرج» . و تم‌الکلام ثم قال : « و من یطع‌الله و رسوله » ، فما یأمره و ینهاه ، « یدخله جنّات تجری من تحتها الانهارو من یتولّ » ، ای ـ یعرض عن‌الطاعة ، « یعذبه عذاباً الیماً» وقرأ اهل **المدینة والشام** ـ ندخله ونعذّبه بالنون فیهما وقرأ الآخرون بالیاء لقوله: ـ «و من یطع الله » .

النوبة الثالثة

بدانکه صعب ترین احوال بندگان چهار حالت است :

یکی‌سکرات مرگ وجان کندن . دیگر درچهار دیوار لحد جواب منکر و نکیر بصواب دادن . سدیگر برستاخیز از خاك حسرت برخاستن . چهارم برسر دوزخ پل صراط باز گذاشتن .

بندهٔ مؤمن در حال نزع بگوید ـ بسم‌الله ، سکرات مرگ بروآسان شود . در ظلمت لحد بگوید ، خاك برو روضهٔ رضوان شود . در قیامت و رستاخیز بگوید ، رویش چون ماه دوهفته تابان شود . قدم بر پل صراط نهد بگوید : بسم‌الله ، آتش دوزخ از وی گریزان شود .

قال النّبی (ص) : ان فی‌الجنة جبلاً اسمه جبل السرور و فیه مدینةٌ اسمها مدینه الرحمة و فیها قصر اسمه قصرالسلامة وفیه بیت اسمه بیت‌الجلال خلق‌الله‌تعالی لهذا البیت مائة الف باب من‌الدر و الیاقوت مابین کل باب مسیرة خمس مائة عام لایفتح بابها الا بقول بسم‌الله الرحمن الرحیم . مهترعالم و سید ولد آدم (ص)فرمود: جبار قدیم صانع حکیم‌جل جلاله و عظم شأنه درجنات عدن کوهی آفریده در نهایت لطافت وغایت طراوت نام آن کوه جبل السرور است یعنی کوه شادی که هر که گام درو نهد برسریر سرور نشیند ، همه شادی و طرب بیند درآن کوه .

سارستانی است بنهایت جمال وغایت کمال ، نام آن شارستان مدینة‌الرحمه ،

هر که بوی رسید از زحمت رست و برحمت پیوست و اندرآن شارستان کوشکی است آراسته وپیراسته ، نام وی قصرالسلامة است، هر که درآن کوشک شد، آفتاب سلامت برو بافت و بمنزل امن و کرامت شتافت و اندر آن کوشک خانه ایست ، رب‌العزة آنرا بیت‌الجلال نام نهاده ، بدایع قدرت و صنایع فطرت درشکل وی بنموده ، صدهزار در از درّ و یاقوت بروی نهاده ، ازدری تا دری پانصد ساله راه و آن در ها را بند کرده و گفتار « بسم‌الله الرحمن‌الرحیم » کلید آن‌درها ساخته ، چون بندهٔ مؤمن این نام باخلاص و صدق برزبان براند ، درها گشاده شود و ازحضرت عزت ندا آید که مُلک این خانه و ولایت این شارستان بتو سپردیم و عزابدی و جلال سرمدی شعار روزگار تو کردیم ، ای جوانمرد چون این نام ترا در پذیرفت ازعالم میندیش واز افلاس باک مدار.

او که مهتر عالم بود و سید ولد آدم (ص) ، چون عز درویشی در بازار افلاس بدید ، جامهٔ درویشی در پوشید و از روی تواضع بردرگاه عزت ، نیاز خود عرضه کرد: احینی‌مسکیناًوامتنی‌مسکیناً واحشرنی فی‌زمرة‌المساکین، لاجرم ازحضرت عزت او را خطاب‌آمد که ، اکنون خویشتن‌را بچشم حقارت مینگری و نام خود را مسکین می نهی ، ما بنام تو وجمال وکمال تو آسمان وزمین بیاراستیم و درِ خزائن غیب برتو گشادیم که :

« انا فتحنا لک فتحاً مبیناً » چند سورة است در قرآن که مفتتح آن ، اِنّا است : « اِنّا انزلناه » ، « انّا ارسلنا » ، « انّا اعطیناك » « انّا فتحنالک » .

آن مهجور درگاه **عزازیل** گفت : انا خیر . دمار ازاو برآوردیم و هفتصد هزار ساله طاعت وخدمت او بباد بی‌نیازی‌بردادیم و داغ خذلان و هجران برجگر او نهادیم . **فرعون** بی‌عون گفت : الیس لی ملک مصر؟ » او را از نعمت و ملکت و شوکت فرد کردیم و بآب بکشتیم . **قارون** گفت : « علی علم عندی » ، بتیغ قهر سرش برگرفتیم و نگونسار بزمین فرو بردیم.

فرشتگان گفتند : «و نحن نسبح » هزاران ازایشان بآتش جلال بسوختیم تا جهانیان بدانند که جزما کس را نرسد که گوید که ،من، یا ما . زیرا که خداوند

مائیم خداوندی را سزا و بخدا کاری دانا ، در ذات یکتا ، و در صفات بی‌همتا. با عزت و با کبریا ، با عظمت و با بها . الکبریاء ردآئی والعظمة ازاری فمن نازعنی واحداً منهما ادخلته النار.

قوله : « لیغفر لک‌الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر » ، یا محمد ما بحرمت وحشمت تو گناه آدم و حوا آمرزیدیم. بدعوت و شفاعت تو گناهان‌امت آمرزیدیم ، عاصیان امت در پناه تواند ، همهٔ عالم طفیل جاه تواند. آفتاب دولت توبر انبیا تافت ، تا هر کس‌ازشعاع توبهر(۱)یافت. تکریم آدم بجاه تو بود ،رفعت ادریس بسبب تو بود ، شرف نوح بطفیل تو بود ، خلت خلیل بنسب تو بود ، عز موسی بشوق تو بود ، عشق عیسی در عشق تو بود.

فرمان آمد که ای ساکنان عالم قدس و ای مسبّحان درگاه جبروت همه داغ مهراین مهر بر دل نهید ، آتش شوق اودرجان زنید ودر راه‌انتظار اوبنشینند تا آخردور که ما اورا بفیض‌جود دروجود آریم وسراپردهٔ نبوت اوازقاف تا قاف باز کنیم وبر تخت بخت درصدر رسالت بنشانیم تا هر که‌برو بر گذرد ،خلعتی و کرامتی یابد وبهر که نظر کند رفعتی و عزتی بیند. مردی که با وی در سفرغار بود صدیق اکبرشود. مردی که ازبهروی تیغی بر کشد فاروق انورشود. مردی که لشکراورا جهازی سازد ، ذوالنورین ازهر شود. مردیکه علم اوبرداردو در پیش اوتیغ زند ، عالم اورا مسخر شود ، حبشئی که او را مؤذنی کند از دهر مخبر شود. رومی که بدرگاه او آید ، در عالم مشهر شود . سنگی که برو پای نهد ، در و گوهر شود . خاکی که برو گذرد مشک و عنبرشود . هر که‌بوی ایمان آرد ، نیک اخترشود . هر که‌دوست اوبود ازعیب مطهر شود. هر که ازامت اوبود گناهش مکفر شود ، دلش منور وجانش معطرشود ، و از رحمت نصیب اوموفر شود، شربت او ازحوض کوثرشود، جای او بهشت معنبر شود ، خلعت او دیدار خدای اکبر شود.

قوله : - « هوالذی انزل‌السکینه فی قلوب‌المؤمنین» سکینه آرامی است که حق جل جلاله فرو فرستد بر دل دوستان خویش ، آزادی آن دلها را و آن دردو

۱ ـ در نسخه ج : بهره‌ای

چیز است: درخدمت و در یقین. اما سکینه درخدمت سه‌چیز کرد: کار بر سنت کرد تا باندك توانگر گشت و بر اصل اعتماد کرد تا از وساوس آزاد گشت و خلق درآن فراموش کرد تا ازریا آزاد گشت. وسکینه دریقین دردل سه چیز کرد: بقسمت‌قسام رضا داد تا از احتیال بیاسود و ضر و نفع ازیکجا دید تا ازحذر فارغ گشت ووکیل بپسندید تا از علائق رها شد. نشان این سکینه که در دل فروآید آنستکه ـ مرد بخشاینده وبخشنده گردد، بخشایشی که همهٔ دنیا بکافری بخشد ومنت ننهد، بخششی که همه نعیم عقبی‌بمؤمنی بخشد وگربپذیرد منت دارد. اینست سنت جوانمردان و سیرت ایشان. درخبر است که **خالد ولید** ازسفری بازآمد ازجانب **روم**وجماعتی ازایشان اسیرآورده، رسول خدا اسلام برایشان عرضه کرد، قبول نکردند. بفرمود تا چندکس‌را از ایشان بکشتند، بآخرجوانی آوردند تا او را بکشند، **خالدبن‌ولید** گوید: تیغ برکشیدم تا زنم. رسول گفت (ص) ـ این یکی‌را مزن یا **خالد** گفتم ـ یا رسول‌الله در میان این قوم هیچ کس درکفر قوی‌تر ازین جوان نبوده است، سید فرمود (ص) : **جبرئیل** آمده ومیگوید اینرا مکش که او درمیان قوم خویش جوانمرد بوده و جوانمرد را کشتن روی نیست، آن جوان همی گوید: حبوده است که مرا به یاران خود در نرسانید گفتند ـ درحق تووحی آمده که ـ ای سید ترا درین سرای با کافر جوانمرد عتاب نیست و ما را درآن سرای با مؤمن جوانمرد حساب نیست، آن جوان گفت اکنون بدانستم که دین شما حق است و راست، ایمان بر من‌عرضه کنید که از جوانمردی من جز قوم من خبرنداشتند. اکنون یقین همی‌دانم که این سید راستگوی است، اشهد ان لااله الاالله و اشهد ان محمداً رسول الله، پس رسول گفت: این جوانمرد خلعت ایمان ببرکة جوانمردی یافت.

۲ـ النوبة الاولى

« **لقد رضی‌الله عن‌المؤمنین** »، خشنود شد الله ازگرویدگان، « **اذ یبایعونك تحت‌الشجره** »، آنگه که بعت میکردند باتو درزیرآن درخت، « **فعلم مافی‌قلوبهم** »، بدانست الله آنچه دردلهاء ایشان بود [از راستی]، « **فانزل‌السکینة**

علیهم » ، آرام بر دلهای ایشان فرو فرستاد [درآن کار بآن بزرگی] ، **« و اثابهم فتحاً قریباً** (۱۸) » و ایشانرا باداش داد پیروزی نزدیک .

« ومغانم کثیرةً تاخذونها » ، و غنیمتهای فراوان که بدست آرید ، **« وکان‌الله عزیزاً حکیما** (۱۹) » والله توانای داناست همیشه .

« وعدکم‌الله » ، وعده داد الله شما را ، **« مغانم کثیرةً تأخذونها »** ، غنیمتهای فراوان که بدست آرید آنرا ، **« فعجّل لکم هذه »** ، این یکی فراشتابید شما را ، **« وکفّ ایدی الناس عنکم »** ، و دست مردمان از شما کوتاه کرد ، **« ولتکون آیةً للمؤمنین »** ، وتا [آن کوتاه ماندن دستها ازشما **بمدینة**] نشانی بود مؤمنانرا [از رحمت خدای] ، **« و یهدیکم صراطاً مستقیماً** (۲۰) » وتا راه مینماید الله شما را برراه راست.

« و اخری لم تقدروا علیها » ، وچیزی دیگر که دست نیافتید بر آن ، **« قداحاط الله بها »** ، والله رسیده است بآن ، **« و کان الله علی کل شیءٍ قدیراً** (۲۱) » والله بر همه چیز توانا است .

« ولوقاتلکم الذین کفروا » ، و اگر کشتن کردند با شما ایشان که کافر شدند ، **« لولّوا الادبار »** ، پشت بر گردانیدند بگریز ، **« ثم لایجدون ولیّاً ولا نصیراً** (۲۲) » ، آنگه نه یاری یافتندید ونه فریادرسی .

« سنّة الله » ، این از نهادِالله است ، **« التی قدخلت من قبل »** ، آن سنت که روزگار گذشت برآن پیش باز ، **« ولن تجد لسنّة الله تبدیلاً** (۲۳) » ، ونهادالله را تبدیل کردنی نیابی .

« و هوالذی کف ایدیهم عنکم » ، والله اوست که بازداشت دستهای ایشان از شما ، **« و ایدیکم عنهم »** ، ودستهای شما از ایشان ، **« ببطن مکة »** ، درمیان **مکة** ، **« من بعد ان اظفرکم علیهم »** ، پس آن دست که داد شما را برایشان ، **« وکان‌الله بما تعملون بصیراً** (۲۴) » والله بدانچه شما میکردید بیناست .

« هم‌الذین کفروا » ، ایشان آنند که کافر شدند بالله ، **« وصدّوکم عن‌المسجدالحرام »** و باز گردانیدند شما را **از مسجد حرام** [وعمره وطواف] ،

« **والهدی** » ، [وباز گردانیدند] شتران که بهدیه میآوردند ، « **معکوفاً ان یبلغ محله** » ، بازداشته که تابجای [کشتن نرسد]، « **ولولا رجال مؤمنون** » ، واگرنه آن بودید که مردانی بودند در **مکه** گرویدگان ، « **و نساء مؤمنات** » ، و زنانی بودند گرویدگان ، « **لم تعلموهم ان تطأوهم** » ، شما ندانستید حال ایشان و آگاهی نداشتید از ایشان که ایشانرا بکشتید بنادانی ، « **فتصیبکم منهم معرّة بغیر علم** » ، وبشما رسیدی از ایشان گزندی ، « **لیدخل‌الله‌فی‌رحمته من‌یشاء** » ، [آنرا کرد‌الله] تا پیش درآرد دررحمت خویش (ودر اسلام) او را که خواهد ، « **لوتزیّلوا** » ، اگر آن مؤمنان از کافران جدا گشتندید(۱) وازمکه بیرون آمدید(۲)، « **لعذّبنا الذین کفروا منهم عذاباً الیما** (۲۵) » ، ماعذاب کردید(۳) ناگرویدگان ایشانرا عذابی دردنمای.

« **اذجعل‌الذین‌کفروا فی‌قلوبهم الحمیة** » ، دردل گرفت‌آن‌ناگرویدگان روزکین ، « **حمیة الجاهلیة** » ، کین نادانانه ، « **فانزل‌الله سکینته** » ، فرو فرستاد الله آرام و آهستگی ایمان ، « **علی رسوله و علی‌المؤمنین** » ، بررسول خویش و برگرویدگان ، « **والزمهم کلمة التقوی** » ، و دریشان بست آن سخن اهل پرهیر ، « **وکانوا احقّ بها** » ، وایشان خودسزاتر بودند بآن ، « **واهلها** » ، وازدرِآن‌بودند ، « **وکان الله بکل شیءٍ علیماً** (۲۶) » ، والله بهمه چیز داناست همیشه.

« **لقد صدق‌الله رسوله** » راست نمودالله رسول خویش را ، « **الرؤیا بالحق** » ، آن خواب براستی ودرستی ، « **لتدخلن المسجد الحرام** » ، که ناچار در روید در **مسجد حرام** ، « **ان شاء الله** » ، اگر خدای خواهد « **آمنین** » ، ناترسندگان وبی‌بیمان ، « **محلقین رؤسکم** » ، [قومی ازشما] موی ازسرستردگان ، « **و مقصّرین** » ، [وقومی‌ازشما] موی ازسر کم کردگان ، « **لاتخافون** » ، شما از کس نترسید ، « **فعلم ما لم تعلموا** » ، الله آن دانست که شما ندانستید ، « **فجعل من‌دون ذلك فتحاً قریباً** (۲۷) » ، الله کرد وداد پیش از دخول **مسجد** فتحی نزدیک.

---

۱ - در نسخهٔ ح گشتندی . ۲ - درنسخهٔ ح . آمدندی ۳ - در نسخهٔ ح : کردیمی

« **هوالّذی ارسل رسوله بالهدی** » ، الله اوست که فرستاد رسول خویش را براست راهی ، « **ودین‌الحق** » ، ودین درست راست ، « **لیظهره علی‌الدّین کلّه** » ، تا آنرا مه آرد و پیروز و غالب برهمهٔ دنیها ، « **و کفی بالله شهیداً** (۲۸) » ، والله رسول خویش را بگواهی بسنده است.

« **محمد رسول‌الله (ص)** » ، محمد رسول خداست و پیغامبر خدای ، « **والّذین معه** » ، و ایشان که باوی‌اند(از گرویدگان) ، « **اشدّآء علی‌الکفار** » ، سخت‌اند برکافران ، « **رحمآء بینهم** » ، بایک دیگر بریکدیگر مهربان اند ، « **تریهم رکعاً سجداً** » ، ایشانرا [نمازگران] بینی راکعان وساجدان « **یبتغون فضلاً من‌الله و رضواناً** » ، ازخدای عزوجل نیکوئی وپاداش میجویند وخوشنودی او ، « **سیماهم فی‌وجوهم** » ، نشانندی‌ایشان دررویهای ایشان ، «**من‌اثرالسجود**» ازنشان نماز ، « **ذلك مثلهم فی‌التورية** » ، صفت ایشان در **تورية موسی** اینست ، « **و مثلهم فی‌الانجیل** » ، و مثل ایشان در **انجیل عیسی** ، « **کزرع اخرج شطأه** » ، چون نوکشتی(۱) که بیرون داد بخ خویش ، الله بیرون آورد نخ آن ، « **فآزره** » ، و نیروی داد آنرا ، « **فاستغلظ** » ، تا محکم شد [و نیروی گرفت وبنه کرد که شاخ برتاوست] ، « **فاستوی علی سوقه** »، تا بربنهاء خویس راست ایستاد ، « **یعجب الزراع** » ، سخت خوش آید برزگران را تا ایشانرا بشگفت آرد ، « **لیغیظ بهم الکفار** » ، تاالله برسول خویش ویاران اوکافرانرا بدردآرد ، « **وعدالله الذین آمنوا** » ،وعده‌دادالله‌ایشانراکه‌بگرویدند،«**وعملواالصالحات**» وکارهای نیک کردند ، « **منهم** » ، از ایشان ، « **مغفرةً و اجراً عظیماً** (۲۹) » آمرزشی و مزدی بزرگوار.

النوبة‌الثانية

قوله تعالی : « لقد رضی‌الله عن المؤمنین اذیبایعونك تحت الشجرة » این آیت درشأن **اهل حدیبیه** فروآمد . **اصحاب بیعة الرضوان** وسبب این بیعت

۱ - در نسخه ح ۰ کشتی است

آن بود که رسول خدا درسال ششم از هجرت قصد زیارت **کعبه** کرد و هفتاد شتر باخود میبرد که قربان کند . این خبر **بمکه** رسید و**قریش** هم جمع شدند ، باسازحرب و آلت جنگ همه براه آمدند و اتفاق کردند که رسول را بقهر بازگردانند و نگذارند که **درمکه** شود. رسول گفت: مارا کسی باید که دلالت کند براهی که ایشان ما را ندانند و نبینند. دلیلی فراپیش آمد و ایشانرا بکوه و شکسته همی برد تا بهاسون **حدیبیه** رسیدند. چون مکیان آگاه شدند ، ایشان فروآمده بودند. مرکب رسول (ص) آنجا زانو بزمین زد. رسول گفت : حبسهاحابس الفیل ، آنگه گفت : هرچه **قریش** از من درخواهند از تعظیم خانه وصلت رحم ، ایشانرا مبذول دارم. درآن حال **عکرمه** با پانصد سوار کفار بحرب ببرون آمدند یاران رسول از آن که بعمره احرام گرفته بودند سلاح نتوانستند گرفت. رسول خدا **باخالدبن‌ولید** گفت این‌عمّ تواست شرّوی ترا کفایت باید کرد. **خالد** بیرون آمد. و گفت : اناسیف‌الله وسیف رسوله . این نام بروی برفت و حقیقت شد ، پس یاران ایشانرا بسنگ بتاختند وبهزیمت کردند. پس رسول خدا **خراش‌بن ابی‌امیّةالخزاعی بمکه** فرستاد تا با اشراف **قریش** سخن گوید و ایشانرا خبر دهد که رسول بحرب و جنگ نامده که بعمره آمده وزیارت کعبه ، و **خراش** را بر شتر خود نشاند ، شتری که نام وی **ثعلب** بود.

کافران بوی التفات نکردند وسخن وی نشنیدند و دانستند که آن مرکب رسولست، آنرا پی زدند وخواستند که **خراش**را بکشند اما قومی دیگر ایشانرا ازقتل وی‌منع کردند واورا رهائی دادند. **خراش** بازآمد واحوال بارسول بگفت. رسول(ص) خواست که **عمرخطاب** را فرستد پیغام باایشان. عمر گفت یا رسول‌الله ایشان‌صلابت من دانند ومرا نزدیک ایشان خویش و پیوند نیست ، که اگر حاجت افتد مرا یاری دهند ، اما **عثمان** مردی رفیق مشفق است و درمیان ایشان خویشان دارد که ویرا یاری دهند ، فرستادن وی مگر صوابتر آید . رسول سخن **عمر** بپسندید و **عثمان** را گفت - ترا **بمکه** باید رفت و**قریش را** بباید دید و بوجه الفت ورفق سخن باید گفت مگر صلاحی پدید آید. یا **عثمان قریش** را گوی که **محمد** بحرب شما نیامده وقصد وی جز زیارت **کعبه** وطواف نیست وشتران آورده قربانی را او، را منع مکنید که اگر شما منع کنید لابد باشما حرب کند.

عثمان بفرمان رسول رفت و اندر صحراء **مکه** برلشکر **قریش** رفت و نزدیک ایشان منزل ساخت ، آنگه گفت ای جماعت **قریش** : این احلامکم و این عقولکم ؟ کجا رفت عقل وحلم شما که بجنگ **محمد** آمده‌اند ؟ یاد ندارید که روز **بدر** با اسراف شما چه کرد . گمان مبرید که ننستن وی در صحرا **حدیبیه** ازروی عجز است . او را عجز نیست اما برشما شفقت میبرد و حق خویشی نگه‌میدارد، ورنه اهلاك شما بر دست وی و بریاران وی آسانست . وی از بهر عمره و زیارت **کعبه** آمده از راه وی برخیزید و او را منع مکنید که پشیمان شوید . و در میان آن جمع مردی بود از خویشان **عثمان** ، نام وی **ابان‌بن سعیدبن ابی‌العاص**، برخاست و **عثمانرا** در بر گرفت و سخن وی بپسندید و گفت اشراف ما و مهتران‌ما درشهر اند و این سخن با ایشان میباید گفت . ترا امان دادم تا این پیغام **محمد** (ص) بایشان برسانی . براین اسب نشین تا من ردیف تو باسم و **بمکه** اندررویم و این سخن که همی گوئی بسمع اسراف **مکه** رسان باشد که از تو قبول کنند و من نگذارم که کسی قصد تو کند و ترا رنجاند . **عثمان** رفت و سادات و اشراف **مکه** را دید ، مرایشانرا گفت ـ **محمد مصطفی** رسول خدا مرا فرستاد بنزدیک شما وپیغام داد که ـ من نه بحرب وجنگ آمده ام ، ومقصود من زیارت **کعبه وحرم** است وعمره، شما مرا بعرب باز گذارید . اگر هلاك شوم شما بمراد رسید و اگر مرا دست بود آن عز وشرف شما را بود . جماعتی گفتند آنچه **محمد** میگوید طریق انصاف است وما را باوی حرب کردن روی نیست . باز جماعتی گفتند ممکن نیست که ما **محمد** را بگذاریم که در **مکه** آید امسال او را باز باید گشت تا دیگر سال که باز آید و سه شبانروز **مکه** او را خالی کنم تا درآید بی‌سلاح ، وعمره کند و باز گردد .

آنگاه **عثمان** را گفتند تو اگر بخواهی طواف کن . **عثمان** گفت من چون طواف کنم و آنکس که از من برخدای عزوجل عزیزتر است طواف نمیکند . پس **عثمان** را نگذاشتند که نزدیک رسول باز گشت روزی چند در **مکه** توقف کرد واندر **مکه** جماعتی بودند که ایمان ظاهر داشتند وبدیدار **عثمان** شاد گشتند وسکون یافتند و قومی بودند که ایمان پنهان داشتند و آنروز از شادی دیدار **عثمان** ایمان ظاهر

کردند. ودر آنروزها مر **عثمان** را تبع‌بسیار پدید آمد ازمؤمنان‌وبان‌سبب گفت‌وگوی در **مکه** افتاد وعداوت **قریش** ظاهر گشت وجماعتی از لشکر **قریش** بشب برخاستند وبطرف لشکر اسلام آمدند وفرصت همی‌جستند. یاران رسول بیدار بودند، برخاستند و بیکدیگر درآویختند و قومی از هردوجانب مجروح گشتند و تنی چند از ایشان بدست اهل اسلام اسیر گشتند، پس خبر در افتاد که مکیان **عثمان** را بکشتند، رسول خدا عظیم دلتنگ شد. سوگند یاد کرد که اگر اورا کشته اند من باز نگردم الابحرب و بقتل هر که فرا پیش آید تا مکافات ایشان بایشان رسانم. آنگه رسول برخاست ودر زیر آندرخت شد که قرآن آنرا نام برده که: «تحت‌الشجرة» وکانت سمرة **و معقل‌بن یسارالمزنی** قائم علیه رافع غصناً من اغصانها. **عمر خطاب** را فرمود که بآواز بلند ندا کن تا یاران جمله حاضر آیند که **جبرئیل** آمده ازحضرت عزت وما را ببعت فرمود. **عمر** آواز برداشت وندا کرد. خروشی وجوشی درلشکرگاه افتاد. هر که در لشکرگاه بود روی برسول آورد مگر یک تن که در نفاق متهم بود و هو **جدبن قیس** فانه اختبأ تحت ابط ناقته. همه با رسول بیعت کردند که با **قریش** حرب کنند و از قتال نگریزند وپشت بندهند و این بیعت را بیعةالرضوان گویند وآن اصحاب را **اصحاب الشجرة** گویند. وکان علامة اصحاب رسول‌الله (ص) معه فی‌غزاة **یا اصحاب الشجرة، یا اصحاب سورة البقرة**. چون از بیعت فارغ شدند وساز حرب بساختند، **قریش** اندیشمند شدند. **عروة ابن مسعود الثقفی** قریش را گفت شما دانید که من با شما موافق ام و درمن تهمتی نیست اگر صواب باشد تا من بروم و از حال وی بپرسم تا در هرچه کنیم بر بصیرت باشیم. **عروة** آمد بنزدیک رسول وگفت یا **محمد** کار تو از دو بیرون نیست: اگر بهتر آئی وترا ظفر بود، خلقی را از ایشان بکشی و مستاصل کنی. وهرگز شنیدی که کسی قوم وقبیلهٔ خود را نیست کند و اصل خود را خراب کند و اگر بهتر نیائی این قوم تو بگریزند وترا تنها بگذارند وبهیچ حال ترا صواب نباشد. **با قریش** قتال کردن وبسبب این قوم رذال اهل خودرا مقهورداشتن. **بوبکر صدیق** خشم گرفت وبرو حرج کرد و بتان را دشنام داد وکسی را که با ایشان نازد وگفت شما برای بت

حرب همی کنبد و جان فدا همی کسید و ما برای خدای حرب نکنیم. و **عروة** صحابه را دید که حرمت رسول چنان همی داشتند که سر از بش وی بر نمیداشتند وبآواز نرم با وی سخن همی گفتند و بآب دهن وضوء رسول تبرك همی کردند و دست بدست همی دادند و **عروة** درحال سخن گفتن بارسول دست فراخ همی زد، **مغیرة بن شعبة** ایستاده بود تیغ کشیده، گفت - ای بی‌حرمت دست بجای دار وبحرمت باش ورنه باین تیغ دست از تو جدا کنم. **عروة** برخاست و بنزدیک **قریش** باز آمد، گفت: ای قوم بدانید که من ملوك جهان بسیار دیدم از **عرب وعجم** ، **کسری** را دیدم و **قیصر** را دیدم وهرگز هیچ کس را بحرمت و حشمت وی ندیدم و هیچ قوم‌را ندیدم که توقیر و تعظیم و احترام کسی چنان دردل دارند که اصحاب وی از وی دارند مانا که اگر روی باهل شرق وغرب آرند کس با ایشان مقاومت نتواند کرد. این حرب درباقی نهید وجنگ چندان کنبد که آشتی را جای باشد. او میگوید- من بطواف **کعبه** وزیارت خانه آمدم وکس را نرسد که اورا از زیارت **کعبه** منع کند. مردی برخاست از **بنی کنانة** گفت: من بروم وحقیقت این حال باز دانم، بگذارید مرا تا شما را خبر درست آرم. این مرد چون نزدیک لشکر گاه اسلام رسید رسول(ص) گفت مردی همی آید که عزیز قوم است از **بنی کنانة** و ایشان قومی اند که ستران قربانی را نشان هدی بر کرده بچشم ایشان بزرگ آید و آنرا تعظیم نهند، این ستران را پیش وی باز برید. یاران احرام گرفته و ستران قربانی در پس کرده، لبیک گویان پیش وی باز شدند. آن مرد چون ایشانرا بدان حال دید گفت: سبحان‌الله ما ینبغی لهؤلاء ان یصدّوا عن‌البیت. کسی را نرسد و نسزد که ایشان را از خانهٔ **کعبه** منع کند. دیگری بیامد نام وی **حلیس بن علقمة** سید اعراب، و یاران را درآن حال برآن صفت دید، باز گشت **قریش** را گفت - کسی که قصد خانه **کعبه** دارد برآن صفت که من دیدم ستران قربانی باقلائد آورده و قوام احرام گرفته و زیارت **کعبه** و طواف خانه در دل داشته ازکجا روا بود منع ایشان کردن وباز گردانیدن. **قریش** گفتند-تو مردی اعرابی دراین کار نبینی، خاموش باش که ترا سخن نرسد، اعرابی خشم گرفت گفت- والله که من باشما درین کار همداستان نه‌ام ورشما **محمد**را ازخانه باز گردانند،

من آوازی دهم درین اعراب که زیر دستان من اند تا چندان بهم آیند که شما طاقت ایشان ندارید ، **قریش** بترسیدند و راه صلح جستند . **سهیل‌بن‌عمرو** را فرستادند بنزدیک رسول تا صلح کند. رسول خدا چون **سهیل**را دید بنام‌وی فال‌زد برعادت عرب ، گفت ـ سهّل لکم من امورکم واین صلح آن فتح است که رب‌العالمین فرمود در ابتداء سوره :«انّا فتحنا لک فتحاً مبینا»

قوله : « لقدرضی الله عن المؤمنین اذیبا یعونک تحت‌الشجرة فعلم مافی قلوبهم » ، من الصدق والوفاء وصحةالعقاید ونصرة الرسول، « فانزل السکینة علیهم» یعنی الصبر وسکون النفس الی صدق‌الوعد وقوة‌القلب حتی‌اطمأنّت الی اطاعةالرسول، « و اثابهم فتحاً قریباً » یعنی فتح **خیبر** ، « ومغانم کثیرةً یأخذونها » من اموال **یهود خیبر** و کانت **خیبر** ذات عقار واموال فاقتسمها رسول‌الله (ص) بینهم، « و کان‌الله عزیزاً حکیما » .

« وعدکم الله مغانم کثیرةً تاخذونها » ، و هی‌الفتوح التی نفتح لهم مع النبی (ص) وبعده و کل مغنم یقسم فی هذه‌الامة الی یوم القیمة ، « فعجّل لکم هذه » ، یعنی غنیمة **خیبر** ، « و کفّ ایدی الناس عنکم » ، و ذلک ان النبی (ص) لما قصد **خیبر** وحاصر اهلها همّت قبائل من **بنی اسد** و **غطفان** ان یغیروا علی عیال المسلمین و ذراریهم **بالمدینة** فکفّ‌الله ایدیهم بالقاء الرعب فی‌قلوبهم وقیل ـ کفّ ایدی الناس عنکم یعنی ایدی اهل **مکة** بالصلح، «ولتکون» کفهم وسلامتکم، «آیةً» للمؤمنین علی صدقک و یعلموا ان الله هوالمتولی حیاطتهم و حراستهم فی مشهدهم ومغیبهم ، « ویهدیکم صراطاً مستقیماً» نثبتکم علی‌الاسلام‌ویزیدکم بصیرة و یقیناً بصلح **المدینة** و فتح **خیبر**

«واخری لم تقدروا علیها» ، ای ـ وعدکم الله فتح بلدة اخری لم تقدروا علی فتحها فیما مضی ، « قد احاط الله بها » ، علماً انها ستصیر الیکم ، قال **ابن عباس** و **الحسن** و **مقاتل** هی غنائم **فارس** و **الروم** وقال **قتاده** هی فتح **مکة** ، « و کان الله علی کل شیءٍ قدیرا » .

« ولو قاتلکم الذین کفروا » ، معناه ـ لوقاتلکم **قریش** یوم **الحدیبیة** ،

«لولّوا الادبار »، لانهزموا ، ای ـ لم یکن قتال و لو کـان قتال لکـان بهذه الصفة ، « ثم‌لایجدون ولیاً » ، ینصرهم ، « ولانصیراً » یلی امرهم .

« سنة الله» ، یعنی کسنة الله «التی قدخلت من قبل» ، فی‌نصرة رسله کقوله :ـ « انا لننصر رسلنا » و کقوله : « وکان حقاً علینا نصرالمؤمنین » ، « ولن تجد لسنة الله » ، فی نصرة رسله « تبدیلاً » تغییراً وقیل ـ سن‌سنة قدیمة فمن مضی من‌الامم انّ کل قوم قاتلوا انبیاءهم انهزموا ولن تجد لسنّة الله تبدیلاً

« و هوالذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم » ، ظفرالمسلمون یومئذ بقوم من اهل **مکة** یقال ـ کانوا اثنین و ثمانین رجلاً ، فأتوابهم رسول‌الله و قد کانوا رموا عسکرالمسلمین بالنبل و آذوهم و قتلوا منهم رجلاً یقال له ـ **ابن زنیم** فقال لهم رسول‌الله (ص) ـ الکم عهد اوذمام فقالوا لا فخلّی سبیلهم فانزل‌الله هذه الایة . وقال **عبدالله بن مغفل المازنی** ـ کنا مع النبی (ص) **بالحدیبیة** فی‌اصل الشجرة التی قال الله تعالی فی‌القرآن و علی ظهره غصن من اغصان تلک الشجره فرفعته عن ظهره و **علی‌بن ابیطالب** بین یدیه یکتب کتاب الصلح فخرج علینا ثلثون شاباً علیهم‌السلاح فثاروا فی‌وجوهنا فدعا علیهم نبی‌الله (ص) فاخذالله بابصارهم فقمنا الیهم فاخذناهم فقال لهم رسول‌الله ـ هل جعل لکم احد اماناً، قالوا اللهم لافخلّی سبیلهم فذلک قوله :ـ « کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم » وقیل ـ « کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم » ، بالصلح من‌الجانبین وقیل ـ کفّ ایدیهم عنکم بالرعب لقوله : نصرت بالرعب وایدیکم عنهم بقوله :ـ « ولولارجال مؤمنون » الایة . « ببطن مکه » ، **هوالحدیبیة** لانها من ارض الحرم وقیل ـ ببطن **مکة** ای ـ بارض **مکة** و الحرم کله **مکة** وقیل ـ «من بعد ان اظفرکم علیهم» بفتح **مکة** « وکان الله بما تعملون بصیرا » .

« هم‌الذین کفروا » یعنی **قریشا** «وصدّوکم » ، عام‌الحدیبیة ، «عن‌المسجد الحرام» ، ان تطوفوا للعمرة ، « والهدی » یعنی وصدّوا الهدی ، « معکوفاً » محبوساً ، « ان یبلغ محلّه » ، ای منحره و محل الهدی **منی** و قیل ـ محل هدی العمرة **مکه** و محل هدی الحج **منی** و الهدی جمع هدیة ولم یؤنث لان الجمع اذا لم یکن بین واحده وجمعه الا الهاء جازتذکیره وتأنیثه والهدی هی البُدن التی ساقها رسول‌الله (ص)

و کانت سبعين بدنة« معكوفاً »كانت تاكل الوبر من‌الجوع ، «ولولا رجال مؤمنون و نساء مؤمنات » ، يعنى المستضعفين بمكة ، « لم تعلموهم ان تطؤهم » ، يعنى ان تقتلوهم ، « فتصيبكم منهم » اى - من جهتهم ، « معرة »، اى - اثم و قيل - دية وقيل- كفارة لان‌الله عزوجل اوجب على قاتل‌المؤمن فی‌دارالحرب اذالم يعلم ايمانه الكفارة فقال تعالى : « فان كان من قوم عدوّ لكم وهو مؤمن فتحرير رقبة مؤمنة » . قوله : « بغير علم » ، فيه تقديم و تأخير تقديره - ان تطاؤهم بغير علم فتصيبكم منهم معرة وجواب هذاالكلام محذوف تأويله: لاذن لكم فی‌دخول مكة و لسلّطكم عليهم و لكنّه حال بينكم و بين ذلك.

میگوید - اگرنه از بهر آن مستضعفان بودی که درمکه اند مردان وزنانی که ایمان خویش پنهان دارند وشما ایشانرا نشناسید وبنادانی ایشانرا بکشید وشمارا بزه حاصل شود و زیان دیت و وجوب کفاره بشما رسد ، و نیز کافران شما را عیب کنند که اهل دین خودرا کشتید اگرنه این بودید ما شما را برایشان مسلط کردید[1] ودر مکه گذاشتید[2] آنکه گفت : « ليدخل الله فی رحمته » ، اى- فی دین الاسلام ، « من يشاء » ، من اهل مكه بعد الصلح قبل ان تدخلوها ، این همه بآن کرد الله تا آنرا که خواهد از اهل مکه دردین اسلام آرد پیش از آنکه شما درمکه روید وفتح مکه باشد. ثم قال : « لوتزيّلوا » ، اى- تميّزوا يعنى- المؤمنين من الكافرين، « لعذّبنا الذين كفروا منهم عذابا اليما» بالسبى و القتل بايديكم. اگرآن مستضعفان مؤمنان از کافران جدا گشتند ما آن کافرانرا بدست شما عذاب کردید[3] بسبی وقتل قال قتاده فی هذه الاية : ان الله يدفع بـالمؤمنين عن الكفار كما دفع بالمستضعفين من‌المؤمنين عن مشركى مكه.

روى ان علياً (ع) : سأل رسول‌الله (ص) عن‌قول‌الله عزوجل : «لوتزيلوا لعذبنا الذين كفروا منهم عذاباً اليماً». قال- هم‌المشركون من اجداد رسول‌الله وممّن

۱ - در نسخه ج ؛ کردیمی
۲ - در نسخه ج ؛ گذاشتیمی
۳ - در نسخه ج ؛ کردیمی

كان بعدهم في عصره ، كان في اصلابهم المؤمنون فلولا تزيّل المؤمنين عن اصلاب الكافرين لعذب‌الله الكافرين عذاباً اليماً.

« اذجعل الذين كفروا » معناه ـ و اذكر اذ جعل و قيل ـ هو متصل بقوله: ـ « لعذبنا » و« الحمية »الانفة و« حمية الجاهلية» انفتهم من‌الاقرار برسالة **محمد**(ص) و الاستفتاح ببسم‌الله الرحمن‌الرحيم وذلك انه لما امر رسول‌الله **علياً** ان يكتب كتاب ـ الموادعة بينه و بين اهل **مكة** املى عليه بسم‌الله الرحمن الرحيم فقال سهيل ـ انا لانعرف الرحمن ولو كنا نصدقك ما قاتلناك وما صددناك ولكن اكتب كما كنا نكتب : باسمك اللهم. ففعل رسول‌الله (ص) « فانزل‌الله سكينته على‌رسوله وعلى المؤمنين » اى وقاراً و صبراً حتى لم يدخلهم ما دخلهم من الحمية فيعصوا‌الله في‌قتالهم ، « والزمهم كلمة ـ التقوى » قال **ابن‌عباس** و **مجاهد** و **قتادة** و **السدى** واكثر المفسرين : كلمة‌التقوى لااله الاالله و روى عن **ابىّ بن كعب** مرفوعاً و قال **على** و **ابن‌عمر** : كلمة التقوى لااله الاالله و الله اكبر . وقال **عطاءبن ابى‌رباح** : هى‌لااله الاالله وحده لاشريك له له الملك و له الحمد و هو على كل شئ قدير قال **عطاء الخراسانى** : هى لا اله الاالله محمدرسول‌الله و قال **الزهرى** : هى بسم‌الله الرحمن‌الرحيم ».

و معنى « الزمهم » ، اوجب عليهم وقيل ـ الزمهم الثبات عليها ، « وكانوا احق بها » من غيرهم ، « و » كانوا « اهلها » ، في‌علم الله لان الله تعالى اختار لنبيه و صحبة نبيه اهل الخير ، و قيل ـ ان‌الذين كانوا قبلنا لايكون لاحد ان يقول لااله الاالله في‌اليوم والليلة الا مرة واحدة لايستطيع يقولها اكثر من‌ذالك وكان قائلها يمدّبها صوته حتى ينقطع‌النفس ، التماس بركتها و فضيلتها و جعل‌الله لهذه الامة ان يقولونها متى شاؤا و هو قوله : « والزمهم كلمة‌التقوى و كانوا احق بها » من ـ الامم‌السالفة. وقال **مجاهد**: ثلث لايحجبن‌عن الرب: لااله الاالله من‌قلب‌مؤمن ودعوة الوالدين ودعوة المظلوم ، « وكان الله بكل شئ عليماً » فيجرى الامورعلى‌مصالحها.

« لقد صدق‌الله رسوله الرؤيا بالحق » ، رسول خداى بيش‌ازآنكه **بحديبيه** رفت در**مدينة** بخواب نمودند اورا كه فراوى گفتند: ليفتحن عليك مكة. اين‌شهر**مكه** برتو گشاده شود و وقت آن فتح درخواب معين‌نكردند. رسول بایاران گفت كه‌فتح

مکه سرا درخواب نمودند. یاران همه شاد شدند و گمان بردند که همان سال‌در**مکه** روند. پس چون از **حدیبیه** بصلح باز گشتند و رسول بصلح کردن وباز گشتن رغبت نمود یاران گفتند با یکدیگر : الیس کان یعدنا رسول الله (ص) ان‌نأتی البیت فنطوف به. در خبراست که **عمربن خطاب** گفت یا رسول‌الله نه تو باما گفته‌ای که درخانهٔ **کعبه** رویم وطواف کنیم ؟ رسول گفت بلی من گفته‌ام . اما با تو گفتم که امسال رویم یادیگر سال گفت - نه یا رسول‌الله که وقت آن معین‌نکردی رسول گفت- پس می‌دان که تو درخانهٔ **کعبه** روی وطواف کنی و بروفق این‌رب‌العالمین آیت‌فرستاد.

« لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق » راست نمود الله رسول خویش را آن خواب براستی و درستی ثم اخبرالله عن‌رسوله انه قال : « لتدخلن المسجدالحرام ان شاء الله آمنین » آنکه رسول خدای فرمود فرایاران بحکم آن خواب که او را نمودند که- شما ناچار درروید در مسجد حرام ناترسندگان وایمن گشته از دشمنان و هرچند که در آن دخول یقین بود اما کلمهٔ استثنا بحکم ادب گفت که او را گفته بودند- « ولا تقولن لشیْ انی فاعل ذلک غداً الا ان‌یشاء الله » وقیل - الاستثناء واقع علی‌الامن لاعلی‌الدخول لان الدخول لم‌یکن فیه شک کقول النبی(ص) عند دخول - المقبرة: وانا ان شاءالله بکم لاحقون . فالاستثناء یرجع الی اللحوق لا الی الموت . قال **الحسین‌بن الفضل** : یجوزان یکون الاستثناء من‌الدخول لان بین‌الرؤیا وتصدیقها سنة وسات منهم فی تلک‌السنة اناس فمجازالایة - لتدخلن المسجدالحرام کلّکم ان شاءالله .قیل - ان ها هنا بمعنی اذ، کقوله تعالی : « وانتم‌الاعلون ان کنتم‌مؤمنین » یعنی- اذ کنتم. قال **عبدالله‌بن مسعود** -من قال لک‌انت مؤمن فقل ان شاءالله وهوقول جمیع اهل‌السنة فی‌الاسم ، اذاسئل امؤمن انت قال ان‌شاء الله .واما فی‌الفعل‌فاذا قیل‌له - آمنت فیقول‌آمنت‌بالله ولا یستثنی و اما الشاک فی‌ایمانه فلیس بمؤمن و انما یستثنی المؤمن لانه یعلم ایمانه ولا یعلم اسمه عندالله عزوجل . قوله : « محلقین رؤسکم ومقصرین » فالتحلیق والتقصیر تحللتاالاحرام ، و التحلیق افضل من‌التقصیر . حلق رسول‌الله (ص) رأسه بمنا واعطی شعرشق رأسه **اباطلحة‌الانصاری** وهو زوج**ام‌سلیم** -هی‌والدة **انس‌بن‌مالک** فکان **آل‌انس** یتهادونها بینهم « فعلم مالم تعلموا » ای-

علم من تأخير ذلك مالم تعلموا و هو ما ذكر من قوله : « ولولارجال مؤمنون » ، الاية . وقيل ـ علم الله انه سيكون في السنة الثانية ولم تعلموا انتم فلذلك وقع في نفوسكم ماوقع . وقيل ـ علم من صلاح الصلح ، مالم تعلموا . و قيل ـ علم انه يفتح خيبر ولم تعلموا « فجعل من دون ذلك » اى ـ من قبل دخولهم المسجدالحرام ، « فتحاً قريباً » وهو فتح **خيبر** و قيل صلح **الحديبيه** اسمّاه « فتحاً قريباً » ، اى ـ تصلون بعده قريباً الي دخول **مكة** . قال **الزهرى** : مافتح في الاسلام فتح كان اعظم من صلح **الحديبية** لانه انما كان القتال حيث التقى الناس فلما كانت الهدنة وضعت الحرب و امن الناس بعضهم بعضاً ، فالتقوا وتفاوضو في الحديث و المناظرة قلم يكلم احد بالاسلام يعقل شيئاً الادخل فيه . لقد دخل في تينك السنتين في الاسلام مثل من كان في الاسلام قبل ذلك واكثر ، قوله :

« هوالذى ارسل رسوله بالهدى » يعني بالبيان الواضح وهوالقرآن وقيل شهادة ان لااله الاالله « و دين الحق » يعنى الاسلام ، « ليظهره على الدين كلّه » ، اى ـ ليظفره و يعليه كقوله : « فاصبحوا ظاهرين » اى ـ عالين . نقول ظهرت السطح اى ـ علوته ، والمعنى ـ ليظهر دين الاسلام ويبطل سائر الملك وذلك كائن عندنزول **عيسى** (ع) وقيل قد فعل ذلك لانه ليس من اهل دين الا وقدقهرهم المسلمون وظهروا عليهم وعلى بلدانهم اوعلى بعضها و ظهورهم على بعض بلدانهم ظهورهم عليهم . ويحتمل ان تكون الهاء راجعة الي الرسول ، تأويله ليظهر **محمداً** على اهل الدين كلّه و قيل ـ ليطلع **محمداً** على كل الفرائض فيكون ظاهراً له كاملاً ، « و كفى بالله شهيداً » لنبيه و شهادته له ما آتاه من المعجزات و قيل ـ « و كفى بالله شهيداً » على انه نبي صادق فيما يخبر .

« محمد رسول الله » . قال **ابن عباس**: شهدله بالرسالة ثم قال مبتدئاً : « والذين معه » من المؤمنين يعنى الصحابة « اشدّاء على الكفار » ، غلاظٌ عليهم كالاسد على فريسته لاتأخذهم فيهم رأفة ، « رحماء بينهم » ، متعاطفون متوادّون بعضهم لبعض كالولد مع الولد كما قال : اذلّة على المؤمنين اعزة على الكافرين » . « تريهم ركعاً سجداً » ، اخبر عن كثرة صلوتهم ومداومتهم عليها ، « يبتغون فضلاً من الله و رضواناً » ، ان يتقبل

اعمالهم التی اتوابها علی قدر امکانهم . و قیل -« یبتغون فضلاً من الله » ، ان یدخلهم الجنة ، « ورضواناً » ، ان یرضی عهنم «سیماهم » ، ای - علامتهم ، «فی وجوههم من اثر السجود » ، اختلفوا فی هذا السیماء فقال قوم - هونور و بیاض فی وجوههم یوم القیمة یعرفون به انهم سجدوا فی الدنیا و هو روایة **عطیة العوفی** عن **ابن عباس** و قال **الربیع بن انس** : استنارت وجوههم من کثرة ماصلوا وقال **شهربن حوشب** : تکون مواضع السجود من وجوههم کالقمر لیلة البدر وقال **الثوری** : یصلون باللیل فاذا اصبحوا رای ذلک فی وجوههم . بیانه قوله - من کثرصلوته باللیل حسن وجهه بالنهار . و قیل لبعضهم - مابال المتهجدین احسن الناس وجوهاً ، فقال - لانهم خلوا بالرحمن فاصابهم من نوره . و فی روایة **الوالبی** عن **ابن عباس** قال: هوالسمت الحسن والخشوع و التواضع والمعنی - ان السجود اورثهم الخشوع و السمت الحسن الذی یعرفون به . و قال **الضحاک** هو صفرة الوجه وامارة التهجد فی وجوههم من السهر و قال **الحسن** : اذا رأیتهم حسبتهم مرضی وماهم بمرضی وقال **سعیدبن جبیر** : هواثر التراب علی الجباه . قال **ابوالعالیة** - لانّهم یسجدون علی التراب لاعلی الاثواب .

و قال **عطاء الخراسانی** - دخل فی هذه الایة کلّ من حافظ علی الصلوات الخمس ، « ذلک مثلهم » ، ای - ذلک الذی ذکرت ، صفتهم « فی التوریة » عُرّفوا الی بنی اسرائیل بهذا الوصف لیعرفوهم اذا بصروهم ثم ابتدأ فقال « ومثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه» قرأ **ابن کثیروابن عامر** شطأه بفتح الطاء وقرلاخرون بسکونها وهما لغتان کالنهر و النهر . والشطأ فراخ الزرع التی نبت الی جانب الاصل ، یقال - اشطأ الزرع فهو مشطئ اذا افرخ « فآزره » ، ای - اعان الزرع الشطأ و قوّاه والازر القوة «فاستغلظ» ای - غلظ الشطأ ، « فاستوی علی سوقه » ، ای - تناهی و تم وصار کالاصل و سوقه جمع ساق الزرع ای - قصبه وهذا مثل ضربه الله تعالی لاصحاب **محمد**(ص) یعنی - انهم یکونون قلیلاً ثم یزدادون ویکثرون ویقوون ، « یعجب الزراع» ای - یسر الاکرة و یتعجبون من قوته ، «لیغیظ بهم الکفّار» تأویله - لیغیظ الله بهم الکفار ای - ان النبی خرج وحده ثم اتبعه من هاهنا و هاهنا حتی کثروا و استفحل امرهم فغاظ بهم اهل **مکة** و کفار العرب والعجم . قال **سفین بن عیینة لهرون الرشید** - من غاظه حسن حال

اصحاب رسول‌الله (ص) فهو کافر و عن **مبارك بن فضالة** عن **الحسن** قال: «والذين معه» **ابوبكر الصديق**، «اشدآء على الكفار» **عمر بن الخطاب**، «رحماء بينهم» **عثمان بن عفان**، «تريهم ركعاً سجداً» **علي بن ابيطالب**. «يبتغون فضلاً من الله ورضواناً» بقية العشرة المبشرون بالجنة، «كمثل زرع» الزرع **محمد**(ص) «اخرج شطأه» **ابوبكر** «فآزره» **عمر** «فاستغلظ» **عثمان** يعنى ـ استغلظ **عثمان** للاسلام، فاستوى على سوقه **على بن ابيطالب** استقام الاسلام بسيفه، «يعجب الزراع» المؤمنون، «ليغيظ بهم الكفار» قول **عمر** لاهل **مكة** بعدما اسلم ـ لانعبد الله سراً بعداليوم.

وفى الخبر الصحيح عن **عبدالرحمن بن عوف** عن النبى (ص) قال: **ابوبكر** فى الجنة و **عمر بن الخطاب** فى الجنة و **عثمان بن عفان** فى الجنة و **على بن ابى طالب** فى الجنة و **طلحة** فى الجنة و **الزبير** فى الجنة و **عبدالرحمن بن عوف** فى الجنة و **سعد بن ابى وقاص** فى الجنة و **سعيد بن زيد** فى الجنة و **ابوعبيدة بن الجراح** فى الجنة. وعن **انس بن مالك** عن النبى (ص) ـ قال ارحم امتى **ابوبكر** واشدهم فى امر الله **عمر** واصدقهم حياء **عثمان** و اقضاهم **على** و افرضم **زيد** و أقراهم **ابيّ** واعلمهم بالحلال و الحرام **معاذ بن جبل**. ولكل امة امين وامين هذه الامة **ابوعبيدة بن الجراح**. وعن **ابن عمر** قال قال رسول الله لعلى. يا**على** انت فى الجنة وشيعتك فى الجنة وسيجئ بعدى قوم يدّعون ولايتك. لهم لقب يقال لهم الرافضة فاذا ادركتهم فاقتلهم فانهم مشركون: قال يارسول‌الله: ماعلامتهم قال يا **على** انه ليست لهم جمعة ولا جماعة يسبون **ابابكر** و **عمر** و قال **ابن ادريس** ماآمن **ان** يكونوا قدضارعوا الكفار يعنى **الرافضة** لان الله عزوجل يقول «ليغيظ بهم الكفار»، اى ـ انما كثرهم وقواهم ليكونوا غيظاً للكافرين. قال **مالك بن انس** ـ من اصبح وفى قلبه غيظ على اصحاب رسول‌الله (ص) فقداصابته هذه الاية قوله: ـ «وعدالله الذين آمنوا وعملوا الصالحات» قال **ابوالعالية** ـ العمل الصالح فى هذه الاية حب الصحابة، «منهم مغفرة واجراً عظيماً». الكناية فى قوله ـ منهم راجعة الى معنا الشطأ وهم الداخلون فى الدين بعد الزرع الى يوم القيمة، يعنى ـ من يدخل فى الاسلام بعد الصحابة الى يوم القيمة وفى جملتهم من يوصف بالعمل الصالح و منهم من لا يوصف به. وقيل ـ هى لبيان الجنس وقيل ـ هم الذين ختم(۱) منهم الايمان وقيل ـ هذا الوعد لهؤلاء

۱ ـ كذا و ظاهراً: حتم صحيح است.

الذین ذکروافی‌الایة وهم‌اصحاب النبی (ص) و ان‌کان سائرالمؤمنین قدو عدهم‌الله المغفرة. وقیل ـقوله منهم‌کقوله یغفرلکم من ذنوبکم هی‌کلمة صلة‌کقول‌الشاعر :

ماضاع‌من‌کان‌له صاحب یقدران یصلح من شأنه
فانماالدار بسکانها و انما المرء باخوانه

النوبة‌الثالثة

قوله تعالی : «لقد رضی‌الله عن‌المؤمنین اذیبا یعونک تحت‌الشجرة» بدان‌که قصهٔ بیعة الرضوان **اصحاب‌شجرة** قصه‌ای عظیم‌است وکاری بزرگ‌که درهیچ‌وقت از اوقات عهد اسلام ودرعصر رسالت مثل آن نرفت. وهی من‌معاقل‌السوددد والشرف فی‌الاسلام و آنرا بیعةالرضوان از بهرآن خوانندکه الله تعالی خلعت رضاء خود نثار آن جمع‌کردکه در زیر آن درخت دست عهد بیعت‌گرفتند با رسول(ص) ، واندرآن ساعت فرمان آمد ازحق جل جلاله تادرهای آسمان بگشادند وفریشتگان ازذروهٔفلک بفرمان ملک نظاره‌کردند مرآن گروه‌را که با رسول خدا بعشق جان و صدق دل وعهدتن بیعت‌کردند و از الله تعالی فرمان‌بود برطریق مباهات‌که : ای مقربان افلاك و ای ساکنان ذروهٔ سماك نظاره‌کنید بآن جمع یاران‌که از بهر اعزاز دین اسلام واعلاء کلمهٔ حق میکوشند مال بذل‌کرده وتن سبیل ودل فدا و دروقت قتال روی عزیز نشانهٔ تیرکرده وسینهٔ منور بنوراسلام سپر ساخته.

شراب‌ازخون‌وجام‌ازکاسهٔسر بجای بانگ رود آواز اسپان[1]
بجای دستهٔ گل دستهٔ تیغ بجای‌قرطه برتن درع و خفتان

هرچندکه درویشان و دل ریشان اند لکن درجریدهٔ فضل من سطر، مقدم ایشان‌اند. گواه باشید ای مقرّبان‌که من ازایشان خوشنودم ودرحشرقیامت هریکی‌را از ایشان دراست **محمد** چندان شفاعت دهم که از من خوشنودگردند. وازاین‌عهد تا آخر دور هرمؤمنی‌که آن بیعت بشنود و بدل با ایشان درقبول این بیعت موافق بود، من آن مؤمن را همان خلعت‌دهم‌که این مؤمنانرا . و اندر آن ساعت بیعت جملهٔ

۱ ـ درنسخه ج : اسبان

صحابه می گفتند: اگر **عثمان** زنده است این بیعت **ازوی** فوت شد وازاین کرامت بازماند. رسول (ص) از باطن ایشان این خاطر بشناخت، خواست که **عثمان** از این کرامت بی‌بهره نبود، از بهر آن که وی باسر رسول خدا **بمکه** رفته و جان در خطر نهاده، رسول دست‌راست خود بر آورد گفت ـ هذه یمینی عنی ودست چپ بر آورد و گفت ـ هذه شمالی عن **عثمان**. هردوبرهم نهاد و گفت ـ بیعت کردم ازبهر **عثمان**، زه‌ای کرامت و رفعت زه‌ای دولت و مرتبت که **عثمان** را بر آمد. آن ساعت، ایشان که حاضر بودند از غیرت وحیرت جگر ایشان خون شد، خواستند که همه غائب بودند ید[1] تا آن کرامت و مرتبت بیافتند ید[2]، غیبت **عثمان** زیادت از حضور آن جمع آمد، حضور آن جمع غیبت گشت و غیبت **عثمان** حضور شد از بهر آنکه **عثمان** بوفا امر رسول کمربسته بود وازدل رسول اثرعنایت ورعایت داشت تا اندرحال غیبت محروم نماند. ای جوانمرد، اگردست چپ رسول روزبیعت‌نیابت **عثمان** بداشت تاباَن کرامت رسید. شوق باطن رسول و مهر دل وی نیابت تو بداشت که **بابوبکر** میگفت: و اشوقاه الی اخوانی. شوق که زبانرا به‌بیان آرد، زیادت از آن عنایت بود که دست را به‌بیعت آرد. آثار آن عنایت درحق **عثمان** بدست چپ ظاهر گشت و آثار شوق و مهر درحق است بزبان وحی گزار رسالت رسان بیدا گشت. این کرامت درحق است زیادت از آن نیابت آمد. امیداست که امت آخرالزمان فردا از زوائد لطف محروم نمانند.

قوله تعالی: «هوالذی ارسل رسوله بالهدی ودین‌الحق»: الایة. درقرآن چهار هزار جای، ذکر **مصطفی** است بتصریح وتعریض وانواع تشریف، چندان که رسیدیم ازنقل صحیح بعبارت بلیغ و بیان صریح ذکر نعت وصفت وی کردیم و این آیت اشارت است ببدایت بعثت او و تحقیق نبوت ورسالت‌او ومبدء وحی‌پاك از علم بی‌نهایت بدو.

خبر درست است از **عایشه** قالت ـ اول ما بدیٔ به رسول الله من الوحی

۱ ـ درنسخهٔ ج: بودندی
۲ ـ درنسخهٔ ج: میافتندی.

الرؤ یا الصادقة فکان لایری رؤیا الاجائت مثل فلق‌الصبح . ابتداء وحی که برسول خدا آشکار گشت اندر خواب بود شش ماه و سر این‌خبر آنست که تاروح پاك وی ازظلمت طبیعت توقی میگیرد و کلمات الهیت‌را با فاضت جود حق تلقی‌میکند تابلطائف مشاهدت مهذب ومقرب گردد .

شش ماه جان مقدس وی بدین لطائف، بتدریج وحی حق قبول‌همی کرد، چون نسیم وحی پاك بجان پاك وی رسیدی ، بآشیان صورت بازشتافتی وآن خواب که دیدی کفلق الصبح بیدا آمدی و در آن روزگار شخص شریف آن مهتر از روح لطیف وی مددهمی گرفت تا جسم او مانند روح گشت در صفا و بها . آنکه پیغام و امر الهی بعدازکمال مدت شش‌ماه برشخص وی ظاهر گشت و روح‌القدس **جبرائیل** بعد از آن که مکاشف روح وی‌بود مشاهد حس وی شد وبچشم سربدید . چون آن حال بدین کمال رسید ملکی صورت گشت ازصحبت خلق دور شد و سلوت همه اندرخلوت جست وعزلت اختیارکرد بغار **حرا** بازشد و آن‌غار صومعهٔ شخص وی گشت ، ازخلق نفورگشته و از خویش وپیوند دورشده سرای وخانه یکبارگی وداع کرده . گاهی درهواء بسط جولان کردی، گاهی درعالم قبض میدان کردی. هفته ای بروبگذشتی که از آدمیان کس او را ندیدی واز او سخن نشنیدی . دربوتهٔ اختیارش همی گداختند و درمیدان انتظارش همه تاختند. کس نمی دانست که آن مهتر عالم‌را چه دردست ، بحالتی شد که مردم از وی بگفت و گوی افتادند . یکی میگفت ـ عاشق‌است ،درمان او وصال بود .یکی میگفت ـ درویش است ، درمان اومال بود . یکی میگفت ـ یتیم است ودرمانده ، سامان او بخت واقبال بود .یکی میگفت ـ سوداش گرفته صبر باید کرد که تا عاقبتش برچه حال بود . خویشان او همه رنجور گشته که این عزیز ما را چه چشم بدرسیده که در اندوه وغم چنین متحیرشده وزبان حال او میگوید :

اندوه این جهان بسرآید جز آن من معروف شد بگیتی نام و نشان من

بوطالب بروی مشفق و مهربان بود ، گفت ـ ای چشم و چراغ من وای میوهٔ دل من ، مرا طاقت نماند که ترا بدین صفت می‌بینم . اگر ترا غمی است ، غم

خویش با من بگوی ، تا ترا درمان سازم ، اگر مراد تو حشمت و ریاست است ، **قریش** همه مطیع من‌اند . از ایشان ترا خدم وحشم سازم و اگر مراد تو توانگری است چندان که ترا اندیشه است مال بتو رسانم و گر خصمی داری بگوی تا بقوت خود از تو دفع کنم . ما را دل و جان از بهر تو بی‌قرار شد . رخسار تو را زرد می‌بینم و باطن پردرد . رخسارت زرد چراست وباطنت پردرد چراست ؟

مهتر(ص) بگریست گفت ـ آن درد که مراست زبان من ازبیان آن عاجز است ومن درمان آن‌ندانم . دردی است که درمان وی همان کس کند که درد نهاد . من صبر کنم تاهمان کس که این درد نهاد شفا فرستد و زبان افتقار بنعت انکسار این ترنم همی کند :

هم تو مگر سامان کنی ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ را هم بخود آسان کنی
وین درد را درمان کنی ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ زان مرهم احسان تو

چون مدت انتظار بسر آمد و درخت امید ببر آمد ، شب هجر بپایان رسید و نسیم صبح وصال بردمید و خورشید نبوت در فلک سعادت بنایید ، آن مهتر درآن غار بنالید و درحق زارید ، گفت ـ یا دلیل المتحیرین وهادی الضالین‌ای دست گیر متحیران و راه نمای سرگشتگان و فریادرس بیچارگان : بنده را صبربیش نماند و با وی جز تن درویش و دل پریش نماند چون قصهٔ نیاز بدرگاه برداشت ، فرمان رسید با جزاء عالم تا بسلام و تحیت او را استقبال کنند . سید عالم از غار بیرون آمد . بهرسنگی که بگذشت ، بهر درختی که رسید ، هر جانوری که او را پیش آمد ، روی بوی کرد که : السلام علیك یا نبی‌الله ، السلام علیک یا رسول‌الله . و آن مهتر متحیر شده که این چه حالست وچه کار ، این چه روز است وچه راز ، اندوه دلش یکی هزار شده و صبر ازسینهٔ وی بیزار شده ، هم درآن غم بخانه باز آمد . **خدیجه** را گفت ندانم که مرا چه بوده است ، همی ترسم که شوریده خواهم گشت ، همه روز در سوز بود و همه شب در اندوه بود . دیگر روز در خود صبر نیافت ، هم بدان غار شتافت وبرعادت خود نوحه برآورد که : یا دلیل المتحیرین ندا آمد از جبار قدیم ، خداوند عظیم **بجبرئیل** پیک حضرت برید رحمت که ـ یا

جبرئیل پر طاوسی برگشای و از کنگرهٔ عرش تا دامن فرش همه معطر و معنبر کن ، پیغام وسلام ما بآن دوست ما برسان ، یا **جبرئیل** یکبارگی ذات صورت خود برآن دوست اظهار وجلوه مکن که آن دوست درنقطهٔ جمع ، مستغرق مشاهدهٔ ماست طاقت تفرقت اغیار ندارد ، تا خوی کند و آرام گیرد وبتدریج حالاً بعد حال سینهٔاو قابل وحی گردد. **جبرئیل** بامر حق از آسمان فرو آمد برابر درغار ، برتختی رفیع برهواء آواز داد که : السلام علیک یا رسول‌الله ، رسول برو نگرست **جبرئیل** را دید بر کرسی میان زمین و آسمان چون خورشید تابان و آن مهتر پیش از آن صورت ملکی ندیده بود و آن جمال و کمال معهود و مألوف وی نبود ، در خبر است که رسول (ص) خویشتن را از بالاء کوه درمیانداخت و **جبرئیل** او را بفرمان حق نکه میداشت ، بعضی عامهٔ علما گویند ـ آن خویشتن انداختن رسول از آن بود که طاقت دیدار **جبرئیل** نداشت ودر نهایت حال **جبرئیل** طاقت صحبت وی نداشت. دراول حال رسول از زمین بر **جبرئیل** مینگرست برهوا و در آخر حال **جبرئیل** از سدرهٔ منتهی بررسول مینگرست برافق اعلی . در اول حال رسول **جبرئیل** را دید بیهوش شد ودر نهایت حال **جبرئیل** یک گام براثر رسول برداشت ، باخود بگداخت ، چون صعوه ای شد.در بدایت حال سید را دردیدن **جبرئیل** اثر در صفات آمد ودرنهایت **جبرئیل** را ازصحبت سید اثر درذات آمد.این خود سخن اهل ظاهر است دربیهوشی رسول (ص) ، اما سرّ این حال نزد اهل تحقیق آنستکه آن مهتر اندر غار درمشاهدهٔ صفات جلال حق جمع گشته بود وجز کشف غیب سرورا حالی نبود ، چون **جبرئیل** را درآن صورت بدید ، تفرقه بوی راه یافت که سرّوی بعد ازآن که جمع بود بمشاهدهٔ ملک متفرق شد وصعب باشد کسی که از جمع باتفرقه افتد . مهتر (ص) آن ساعت از مشاهدهٔ حق بنظر غیری محجوب گشت از غیرت که او را بود ، بروقت خود خویشتن را از کوه درمیانداخت ، گفت ـ اگربراین غیرت هلاك شوم دوست تر از آن دارم که لمحتی از دوست محجوب گردم و لهذا قال النبی ـ لی مع الله وقت لایسعنی فیه ملک مقرب ولانبی مرسل. رسول بهوش باز آمد وراست بنشست بهوا برنگرست. دیگربار **جبرئیل** خودرا بدو نمود وبروی سلام کرد و اندر نقاب شد.

رسول قصد حجرهٔ **خدیجه** کرد وسلام فریشته اندرهمهٔ ذرات زمین سرایت کرد، بهرسنگ و کلوخ که میرسید بآواز همی گفت که : السلام علیك یا رسول‌الله. همچنان متغیر و متحیر بدر حجرهٔ **خدیجه** آمد. رخسارش زرد گشته، یك طرف عمامه گشاد شد(۱). گفت ـ یا **خدیجه** زمّلینی دثّرینی، مرا بخوابان، چادر برمن پوش، تازمانی آرام گیرم ، سر بربالین نهم من برخود میترسم ، نباید که دیوانه باشم ، اندرهوا شخصی همی‌بینم که هرگز مثل وی ندیده ام ، از جنس آدمیان نیست و بجمال وی کس نیست. بامن خطابی همی کند و بنامی همی خواند که بآن نام کس معروف نیست. ندانم یا خدیجه که درزیر این پرده چیست. سید (ص) ساعتی لطیف اندرخواب شد وباز بیدار گشت. سر از بالین برگرفت ، جبرئیل را درهوای حجره بدید ، علی کرسی بین‌السماء والارض ، بوی اشارت کرد که ـ السلام علیك یارسول‌الله. رسول مر **خدیجه** را گفت که انك آن شخص باجمال باکمال اندرهوا مرا تحیت همی آرد. **خدیجه** مرو را تنگ دربر گرفت گفت ـ اکنون اورا همی بینی گفت ـ همی‌بینم. خدیجه عاقله بود و کتاب خوانده وصفت ملك وحال مقربان شناخته ، دست دراز کرد و مقنعه از سر بکشید و موی برهنه کرد و رسول را همچنان دربر داشت ، گفت ـ اکنون اورا همی‌بینی . رسول گفت ـ ناپیدا گشت ، **خدیجه** دیگربار مقنعه برسر افکند و موی بپوشید رسول گفت : یا **خدیجه** اکنون همان صورت خوب باز آمد و او را همی‌بینم. خدیجه برپای جست و بخندید گفت ـ یا سید آن تحیت که او همی گوید مرا وخلق را همچنان میباید گفت، السلام علیك یارسول‌الله، آنچه جستم یافتم ، غم من بسر آمد درخت امید من ببر آمد ، همای عزم من بپر آمد . دیر بود تا این روز را همی جستم . اکنون روی از گرد ادبار بشستم ، یافتم آنچه همی‌خواستم درطلب این دولت بسی نشستم و خاستم .

وصل آمدو و زبیم جدائی رستم   با دلبر خود بکام دل بنشستم

یا سید دل رنجور مدار وخوش باش که آن شخص که تو می‌بینی فرشتهٔ امین است ورسول رب‌العالمین است ، همان فرشته است که برسالت نزدیك **موسی**

---

۱ ـ کذا و ظاهراً شده صحیح است

کلیم آمده است ومن این قصه از پسرعم خویش **ورقة نوفل** شنیده ام ووی درحق تو خوابها دیده بشارتت باد که سید ولد **آدم** توئی، گزیدهٔ خلق عالم توئی، آنچه در کتب خواندم بعیان دیدم و آنچه بخواب دیدم ببیداری یافتم. **ورقة نوفل** وقتی نزدیک **خدیجه** آمد و **خدیجه توراة** و **انجیل** خوانده بود و صفت رسول شنیده بود از کتب خوانده، **ورقه** گفت یا **خدیجه** سه شب پیوسته بخواب دیدم که درزمین **مکه** حق تعالی پیغامبری خواهد فرستاد نام وی **محمد** و من در خلق و خلق همهٔ عرب نظاره کردم، هیچ کس را جامع تر ازین **محمد** که شوی تو است نمی‌بینم. بروی از همهٔ آدمیان نیکوتر است، بخرد از همهٔ خردمندان بیشتر است، بخوبی از همه خوبتر است، بامانت از همه امین‌تر است مگر آن پیغامبر او خواهد بود.

فصل

بدانکه دراول وحی، روایات مختلف است یک روایت آنست که رسول خدا خفته بود درخانهٔ **خدیجه** و چادر درسر کشیده، **جبرئیل** بیامد و گوشهٔ چادر باز گرفت وخود را بوی نمود وباوی این خطاب کرد که: « یاأیهاالمدثر ». دیگر روایت آنستکه رسول خبر داد که من درغار **حرا** بودم اول که **جبرئیل** بمن آمد یکبار مرا دربر گرفت وتنگ بخود درکشید ونیک بمالید و بجنبانید وباز رها کرد و آنگه دوبار دیگر همچنان کرد وحکمت درین آن بود که سه بار طبیعت بشریت ویرا بعنصر ملکی مزاج داد، آنگه گفت: « اقرأباسم ربک » یا **محمد** برخوان. رسول گفت: ما انا بقاری چه خوانم که من امّی ام و خواندن ندانم، **جبرئیل** گفت: «اقرأ باسم ربک‌الّذی خلق» باین روایت چنانست که اول سورة که وحی آمد از قرآن، سورهٔ اقرأ بود، سدیگر روایت آنست که اول وحی که **جبرئیل** برسول آورد آیت، « بسم‌الله الرحمن الرحیم » بود و معنی « اقرأ باسم ربک » اینست که بگوی « بسم‌الله الرحمن الرحیم ». پس اینجا سه قول آمد. روایت اول آنست که سورهٔ: « یا أیها المدثر »، اول وحی آمد، روایت دیگر آنست که اول سورهٔ اقرأ وحی آمد، روایت سدیگر آنست که اول «بسم‌الله الرحمن الرحیم»، وحی

آمد وجمع میان این روایات آنست که اول آیة که وحی آمد آیت « بسم‌الله الرحمن الرحیم » بود و اینست معنی آن خطاب که **جبرئیل** گفت علیه السلام : « اقرأ باسم ربک » ، و اول سورة که وحی آمد سورۀ « یاایها‌المدثر» بود آن اول آیت باشد و این اول سورة تا جمله روایات درست بود والله اعلم .

« والذین معه اشدآء علی‌الکفار رحماء بینهم » ، تا آخر سورة صفت صحابۀ رسول است وبیان سیرت ایشان که درمجلس انس‌رسالت،خلفاء ووزراء بودند ودربساط عهد اسلام ، نقباء ونجباء بودند . بصحبت نبوّت ورأفت رسالت تأدیب وتهذیب یافته و از نظر جلال صمدیت توفیق و تقریب دیده ، رب‌العالمین هریکی را از ایشان بتشریفی وتقریبی مخصوص کرده: « والذین معه » ، **ابوبکر** ، « اشدّاء علی‌الکفار» **عمربن خطاب** ، « رحماء بینهم » **عثمان بن عفان** ، « تریهم رکّعاً سجداً » ، **علی بن ابیطالب** (ع) ، « یبتغون فضلاً من‌الله ورضواناً » ، بقیة العشرة المبشرون بالجنّة . همچنین‌ازدرگاه نبوت وصدر رسالت هریکی بروفق سعی و برقدر سبقت، خلعتی‌ومرتبتی یافتند .فقال (ص) : ارحم امتی **ابوبکر** و اشدّهم فی امرالله **عمر** . و اصدقهم حیاء **عثمان** .و اقضاهم **علی** . وبرعموم ایشانرا باین رفعت و اقبال ودولت مخصوص کرد که- الله الله فی اصحابی لاتتّخذونهم غرضاً من بعدی فمن احبّهم فبحبّی احبّهم ومن ابغضهم فببغضی‌ابغضهم ، ومن آذاهم فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله ومن آذی الله فیوشک ان یأخذه .ولو ان احدکم انفق مثل اُحُد ذهباً ما ادرک مدّ احدهم ولانصیفه .

برکافّۀ اهل ایمان واجب است حرمت ایشان نگاه داشتن و قدر ایشان بشناختن و اعتقاد کردن که بعداز انبیاء و رسل هیچ کس‌را درحضرت عزت ذوالجلال آن رتبت و قربت و منزلت نیست که ایشانرا است و از ایشان صدر مکرم و امام مقدم و پیشگاه محترم **صدیق اکبر** بود ، پس **فاروق** انور ، پس **ذوالنورین** از هر ، پس **مرتضی** اشهر ، یکی منبع صدق ، یکی سایۀ عدل ، یکی اصل حیاء یکی کان سخاء ، واجب برهرمؤمن موحّد که باطن خود باین صفات بیاراید . بصدق با**صدّیق** موافقت کند .بعدل با**فاروق** مرافقت کند .بحیاء با**ذوالنورین** مشایعت کند . بسخا با **مرتضی** متابعت کند تا رب‌العالمین فردا او را با ایشان حشر کند و ایشانرا

شفیع وی گرداند. روی **علی بن ابیطالب** (ع) قال ـ قال رسول‌الله (ص) ـ یا**علی** ان‌الله عزوجل امرنی ان اتخذ **ابابکر** والداً و **عمر** مشیراً و **عثمان** سندا و انت یا **علی** ظهراً، فانتم اربعة قد اخذ میثاقکم فی‌الکتاب لایحبکم الامؤمن و لا یبغضکم الا فاجر، انتم خلائف نبوّتی و عقدة ذمّتی لاتقاطعوا ولاتدابروا و تغافروا.

سورة الحجرات

۱ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «**بسم‌الله الرحمن الرحیم**»، بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«**یا ایها الّذین آمنوا**»، ای ایشان که بگرویدند، «**لاتقدّموا بین یدی‌الله و رسوله**»، بیش خدای و رسول درمشید، «**و اتّقوا الله**»، وبپرهیزید از [خشم و عذاب] خدای، «**انّ الله سمیع علیم** (۱)» الله شنوای است دانا.

«**یا ایها الّذین آمنوا**»، ای گرویدگان، «**لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی**»، برمدارید آوازهای خویش زبرِ آواز رسول، «**ولا تجهروا له بالقول**»، وبا او بلند سخن مگوئید، «**کجهر بعضکم لبعض**»، چنانک بایکدیگر بلندگوئید، «**ان تحبط اعمالکم**»، که کردارهای شما همه تباه گردد ونیست، «**و انتم لاتشعُرون** (۲)» و شما نمیدانید.

«**انّ الّذین یغضّون اصواتهم عند رسول‌الله**»، ایشان که فرو دارند آوازهای خویش نزد رسول خدای، «**اولئك الّذین امتحن الله قلوبهم للتّقوی**» ایشانند که الله بدلهای ایشان بررسید [و باخلاص برد و پاك کرد] پرهیز را، «**لهم مغفرة واجر عظیم** (۳)» ایشان راست آمرزش و مزد بزرگوار.

«**انّ الّذین ینا دونك من‌وراء الحجرات**»، ایشان که ترا ببانگ میخوانند از بس حجره، «**اکثرهم لایعقلون** (٤)» بیشتر ایشان ندانند.

«**ولو انّهم صبروا**»، واگر ایشان شکیبائی کردند، «**حتی تخرج الیهم**»

تا تو بیرون آمدید[1] برایشان **« لکان خیراً لهم »** ، ایشانرا به بودید[2] **« و الله غفور رحیم (۵) »** و الله آمرزگاریست مهربان.

« یا ایها الذین آمنوا اِن جاءکم فاسق بنبأ » ، واگر بشما آید دروغ زنی بخبری ، **« فتبیّنوا »** ، نیک بررسید ، **« اَن تصیبوا قوماً بجهالة »** ، که نرسانید بگروهی بنادانی، **« فتصبحوا علی مافعلتم نادمین (۶) »** که پشیمان شید بر آنچه کردید.

« و اعلموا اَنّ فیکم رسول الله » ، و بدانید که رسول خدای درمیان شماست، **« لو یطیعکم فی کثیر من الامر »** ، اگر او شما را فرمان برد در فراوانی از کارها ، **« لعنتّم »** ، دربتری وتباهی افتید، **« و لکن الله حبّب الیکم الایمان »** ، لکن الله دوست کرد بشما ایمانرا **« وزیّنه فی قلوبکم »** ، و برآراست آنرا دردلهای شما ، **« و کرّه الیکم الکفر »** ، و دشوار ونابایسته کرد بشما ناگرویدن، **« و الفسوق و العصیان »** ، وسرکشی ونافرمانی، **« اولئک هم الراشدون (۷) »** وایشان [که چنین اند] راستراهانند و رستگان . **« فضلا من الله و نعمةً »** ، بنیکوکاری الله و نواخت او ، **« و الله علیم حکیم (۸) »** والله دانایست[3] راست دانش .

« و اِن طآئفتان من المؤمنین اقتتلوا » ، واگر دوگروه از گرویدگان باهم درافتند ، **« فاصلِحوا بینهما »** ، میان ایشان آشتی سازید، **« فاِن بغت احدیهما علی الاخری »** ، اگر یکی ازایشان افزونی جوید بردیگر ، **« فقاتلوا الّتی تبغی »** ، شما جنگ کنید با آن افزونی جوی ، **« حتی تفیٓ الی امر الله »** ، تا آن افزونی جوی بازآید با فرمان خدای ، **« فان فآءت »** ، اگر افزونی جوی با دادآید ، **« فاصلحوا بینهما بالعدل »** آشتی سازید میان ایشان براستی، **« و اقسطوا »** ، وداد کارید[4] وراست سخن ، **« اِنّ الله یحبّ المقسطین (۹) »** که الله دادگران دوست دارد.

۱ ـ درنسخهٔ ج : آمذی
۲ ـ درنسخهٔ ج : بوذی
۳ ـ در نسخهٔ ج : داناییست
۴ ـ درنسخهٔ ج : باشید

النوبة الثانية

از سورة الحجرات تا آخر قرآن مفصل گویند و به قال‌النبی (ص) - ان الله اعطانی السبع الطول مکان **التورية** و اعطانی المایین مکان **الانجیل** و اعطانی مکان **الزبور** المثانی و فضلنی ربی بالمفصل. و فی روایة اخری قال (ص) : انی اعطیت **سورة البقرة** من الذکر الاول واعطیت **طه و الطواسین** من الواح **موسی** علیه‌السلام واعطیت فواتح الکتاب وخواتیم **البقرة** من تحت‌العرش والمفصّل نافلة.

بدان که این‌سورة هزاروچهارصدوهفتاد وشش حرف است وسیصد و چهل و سه کلمت و هفده‌آیت. جملة **بمدینة** فروآمد بر قول جمهور مفسران. **ابن‌عباس** گفت - مگر یک آیت : «یاایهاالناس انا خلقناکم من ذکروانثی» ، این یک آیت **بمکه** فرود آمد و باقی **بمدینه**. و درین سورة ناسخ و منسوخ نیست. ودر فضیلت سورة **أُبیّ کعب** روایت کند از **مصطفی** (ص) قال : من قرأ سورة‌الحجرات اعطی من‌الاجر عشرحسنات بعدد من اطاع الله ومن عصاه.

« یا ایهاالذین آمنوا لاتقدّموابین یدی‌الله و رسوله» ، قرأ **یعقوب** : لاتَقَدَّموا بفتح التاء والدال من‌التقدم ای لاتتقدموا و قرأ **الاخرون** بضم التاء و کسر الدال من‌التقدیم و هو لازم بمعنی‌التقدّم. تقول‌العرب - قدم فلان بین یدی‌الامیر اذاسبقه بالکلام وغیره وقدّمت فلاناً وتقدمته وقدمته خفیفة بمعنی‌واحدویجوزان یکون متعدیاًفیکون‌المفعول محذوفاً والمعنی - لاتقدموالقول والفعل بین یدی رسول‌الله(ص) . قال **ابن‌عباس** : نهوا ان یتکلّموا بین یدی کلامه بل علیهم ان یصغوا ولا یتکلموا. علماء تفسیر مختلف‌اند درمعنی این آیت ودرسبب نزول. **حسن** گفت - معنی آنست که - «لاتذبحوا» قبل ذبح النبی(ص) ، و سبب آن بود که جماعتی روز عید اضحی قربان کردند پیش ازآن که رسول نماز عید کرد وقربان ، پس این آیت فرودآمد و رسول ایشانرا فرمود تااعادت قربان کردند - وفی‌الخبر عن **البرآءبن‌عازب** قال - خطبنا البنی(ص) یوم‌النحر، قال - ان‌اوّل ما نبدأُ به فی یومنا هذا ان نصلّی ثم نرجع فننحر فمن‌فعل ذلک فقد اصاب سنّتنا ومن ذبح قبل ان نُصلّی فانما هولحم عجلّه لاهله لیس من‌النسک فی‌شیٔ.

قومی گفتند - این آیت در روزهٔ روزشک فروآمد و المعنی - لا تصوموا قبل ان یصوم نبیکم. وفی ذلک ما روی **مسروق** قال: دخلنا علی **عایشة** فقالت - یاجاریة خوضی شرابا، فخاضت فقالت لهم-ذوقوا فانّی لو کنت مفطراً لذقت‌لکم قالوا - نحن صیام قالت - وماصومکم،قالوا - ان کان من رمضان ادرکناه وان‌لم یکن منه تطوّعناه، فقالت - انما الصوم صوم الناس والفطر فطر الناس والذبح ذبح الناس وانی‌صمت‌الشهرفادرکنی رمضان وان ناساً کانوا یصومون حتی‌نزلت هذه الایة. **مقاتل بن‌حیان** گفت: سبب نزول این آیت آن بود که رسول خدا جمعی یاران بیست و هفت کس بزمین **تهامه** فرستاد، **منذربن عمروالانصاری** بر یشان امیر کرد، چون به**بئرمعونه** رسیدند قومی مشرکان **بنی‌عامر** بر ایشان رسیدند وهمه را بکشتند مگر سه کس بازگشتند تارسول خدا را ازآن حال خبر کنند، چون بدر**مدینه** رسیدند، دومرد رادیدند ازقبیلهٔ **بنی‌عامر** که از نزدیک رسول خدا میآمدند. ایشان آن دومرد را بی دستوری رسول بکشتند ورسول کشتن ایشان بی‌دستوری کراهیت داشت و در شأن ایشان آیت آمد که: «لا تقدّموا بین یدی‌الله ورسوله»، ای لاتقضوا امراً دون الله ورسوله. بی دستوری وبی‌فرمان رسول هیچ کار پیش‌مگیرید وهیچ حکم مکنید، درهیچ شرع ازشرایع دین ازقتل وقتال وغیرآن. وروی عن **ابن‌عباس**: قال - معناه: لاتقولوا خلاف‌الکتاب والسنة وقیل - معناه - لاتمشوا بین یدی‌رسول‌الله وکذلک بین یدی العلماء فانهم ورثة الانبیاء، دلیله ماروی **عطآء** عن **ابی الدرداء** قال - رآنی‌رسول‌الله(ص)امشی امام **ابوبکر** فقال - تمشی امام من هو خیر منک فی‌الدنیا والاخرة ماطلعت الشمس ولاغربت علی‌احد بعد النبیّین والمرسلین خیر او افضل من **ابی‌بکر** «واتقوا الله» فی‌تضییع حقه ومخالفة امره، «ان الله سمیع»، لاقوالکم، «علیم» بافعالکم و احوالکم.

«یا ایها الذین آمنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت‌النبی» درخبراست که قوم **بنی‌تمیم** رسیده بودند بحضرت نبوت ومیخواستند که یکی را برایشان مهتر کنند تا امیر ایشان باشد. **بوبکر** یکی اختیار کرد نام وی **قعقاع بن‌معبد**. **عمرخطاب** دیگری‌اختیار کرد نام وی **اقرع بن حابس**. **بوبکر** گفت: مخالفت من خواستی باین اختیار که کردی. **عمر** گفت: من‌مخالفت تو نخواستم. سخن میان ایشان درازگشت و خصومت درگرفتند وبآواز بلند سخن گفتند.

انس بن مالك گفت : کادالخیران ان یهلکا. آنکه درشأن ایشان آیت آمد که : «لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی» ، **بوبکر** گفت : آلیت علی‌نفسی‌ان‌لااکلّم النبی (ص) ابدا الاکاخی السرار ، سوگند یاد کردم که از این هرگز با رسول خدا سخن بلند نگویم ، مگرچنانک با همرازی پنهان سخن گویند و **عمر** بعدازآن بارسول سخن چنان نرم گفتید[۱] که رسول دشوار توانستی شنید . **انس‌مالك** گفت - **ثابت‌بن قیس‌بن‌شماس** خطیب رسول بود که خطباء عرب را جواب دادی درمجلس رسول. ودرمجمع عرب آن‌روز که این‌آیت فروآمد بترسید ودرخانه نشست دلتنگ واندوهگن گریان وزاری کنان ومیگفت - اناالذی ارفع صوتی فوق صوت النبی وانا من اهل‌النار. مگراین آیت بشأن من فرودآمد که من آواز بلند میدادم بحضرت نبوت. آه که‌اعمال من حابط شد ومن از آتشیانم و این سخن ازبهر آن میگفت که کان جهوری‌الصوت وفی اذنیه وقر ، گوش وی گران بود وسخن بلند گفتید (۱) پس باین سبب ازحضرت رسول بازماند و خانه برخود زندان کرد. این قصه با رسول گفتند ، رسول برخاست و برخانهٔ وی آمد و اورا ببهشت اعظم بشارت داد . گفت : بل انت من‌اهل‌الجنة . وروی انه‌قال - یارسول‌الله لقد خشیت ان‌اکون قدهلکت قال - لم؟قال نهی‌الله ان‌نحبّ ان‌نحمدبمالم نفعل و انا رجل احب الحمد ونهانا ان نرفع اصواتنا فوق صوتک و انا رجل جهرالصوت ونهانا عن‌الخیلاء وانا رجل احب‌الجمال ، فقال - یا **ثابت** اما تحبّ‌ان تعیش حمیدا و تقتل شهیداً ، فقتل **یوم‌الیمامة** .

قال **سلیمان بن‌حرب** - ضحک انسان‌عند**حمّادبن‌زید** و هو یحدّث بحدیث‌عن رسول‌الله، فغضب **حمّاد** وقال - انی اری رفع‌الصوت عند حدیث رسول‌الله(ص)و هومیت کرفع الصوت عنده و هو حی وقام وامتنع عن‌الحدیث ذلک الیوم ، « ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض » ، ای - لاتخاطبوه باسمه وکنیته کما یخاطب بعضکم بعضا ، بل‌خاطبوه بالنبوة والرسالة بتوقیر وتعظیم وقولوا یانبی الله یارسول‌الله کقوله:- « لاتجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً » . « ان تحبط اعمالکم » ، یعنی لئلا تحبط اعمالکم لان ذلک اذاکان عن قصد بعدالنهی کفر لان فیه استخفاف النبی

۱ - درنسخه ج : گفتی

و ذلک محبط ، « وانتم لاتشعرون » انّه محبط. **ابن‌عباس** گفت: پس‌ازآنکه این آیت فروآمد ، یاران همه متأدّب گشتند وبحضرت رسول بتعظیم و توقیر نشستند و سخن نرم گفتند . رب‌العالمین آن بپسندید ، و ایشانرا در آن بستود و وعدهٔ ثواب نیکو داد ، گفت :

« ان الذین یغضّون اصواتهم عندرسول الله » ، اجلالاً له ، « اولئک‌الذین امتحن الله قلوبهم للتّقوی » ، ای - اخلصها و اختبرها کما یمتحن الذهب بالنار ، فیخرج خالصاً ، وقوله- للتقوی، اللام لام‌العاقبة ای - ادّی‌الامتحان الی‌التقوی ، « لهم مغفرة » ، لذنوبهم ، « واجر عظیم » لطاعاتهم .

روی **ابوهریرة** قال- قال‌رسول‌الله (ص)- لن یزال قلب‌ابن آدم‌ممتلئاً حرصاً الّاالذین امتحن‌الله‌قلوبهم‌للتقوی ، قال راوی الحدیث- فلقد رأیت رجلاً من اصحاب رسول‌الله(ص) یرکب الی زراعة له وانّها منه علی‌فراسخ وقداتی علیه سبعون سنة . وروی انه قال(ص)-لایزال قلب ابن آدم جدیداًفی‌حب‌الشئ وان‌التقت‌ترقوتاه‌من‌الکبر الاالذین امتحن‌الله قلوبهم للتقوی وهم‌قلیل .

« انّ‌الذین ینا دونک من وراءالحجرات » ، قرآءةالعامة بضم‌الجیم ، وقرأ ابوجعفر بفتح‌الجیم وهمالغتان وهی جمع‌الحجر والحجر جمع‌الحجرة وهی‌جمع‌الجمع. الحجرة المکان یتحجرالمرء لنفسه یمنع غیره من مشارکته فیه مشتقة من الحجر وهوالحبس .

ابن‌عباس گفت : این آیت درشأن قومی فروآمد ازقبیلهٔ **بنی‌العنبر** وهم‌حی من **بنی‌عمروبن‌تمیم** . رسول خدا لشکری فرستاد بایشان‌و **عیینة بن‌حصن‌الفزاری**را برایشان امیر کرد . چون دانستند که **عیینة** نزدیک رسید ، عیال وفرزندان بگذاشتند وخود بگریختند. **عیینة** فرزندان ایشان برده گرفت و**بمدینة** آورد ، بعدازآن پدران ایشان آمدند و فدا آوردند تا فرزندان را باز خرند، وقت ها جرة بود چون در**مدینة** آمدند ورسول خدا آن ساعت درحجره‌بود درخلوت ودرقیلولة. فرزندان چون‌پدران خودرا دیدند ، فرا ایشان زاریدند وبگریستند. ایشان درآن وقت بشتافتند بدرحجرهٔ رسول وبآواز بلند میگفتند- یا **محمد** اخرج الینا ، رسول درقیلوله بود ، بآواز ایشان

از خواب بیدار گشت وبیرون آمد : ایشان گفتند- یا **محمد** فادنا عیالنا ، عیال ما بما بازفروش . **جبرئیل** آن ساعت فروآمد ، گفت : یا **محمد** ملک میفرماید که هم ازایشان حاکم ساز تا این حکم کند ، رسول گفت راضی باشید که **سبرة بن عمرو** که بردین شماست برشما حکم کند، ایشان گفتندی راضی باشیم ، **سبرة** گفت : عمّ من حاضر است واو مه من است تا وی حکم کند **وهو الاعور بن بشامة** .رسول ویرا فرمود تا حکم کند **اعور** گفت یک نیمهٔ ایشان آزاد کنی بی فدا و یک نیمه را فدا دهند . رسول خدا گفت - فعلت ورضیت . این آیت درشأن ایشان فروآمد .

ابن عباس گفت : لوانهم صبر واحتی یخرج الیهم ، رسول‌الله (ص) لاطلق اسراهم کلهم بغیر فدی و قوله : «اکثر هم لا یعقلون» فیه قولان احدهما : لا یفعلون فعل العقلاء لقلّة اناتهم وکثرة تهورهم ، فان النبی (ص) لم یکن یحتجب عن الناس الافی وقت یخلوفیه باسر نفسه، فمن ازعجه عن ذلک کان منسوباً الی قلة العقل وسوء الادب . والثانی: لا یعلمون عظم حرمتک و ان الصبر خیر لهم ، لانک کنت تعتقهم جمیعاً . و روی ان وفد **بنی تمیم** جائوا الی النبی (ص) فنادوا علی الباب یا**محمد** اخرج الینافان مدحنا زین وان ذمنا شین . قال فسمعها- رسول‌الله (ص) ، فخرج علیهم و هو یقول- انماذلکم الله الذی مدحه زین وذمه شین ، قالوا نحن ناس من **تمیم** جئنا بشاعرنا وخطیبنا لنشاعرک ونفاخرک ، فقال (ص) - ما بالشعر بعثت ولا بالفخار امرت، ولکن هاتوا .فقال **الزبرقان بن بدر** . لشاب من شبانهم- قم فاذکره فضلک وفضل قومک ، فقال- الحمدلله الذی جعلنا خیر خلقه وآتانا اموالاً نفعل فیها مانشاء فنحن خیر اهل الارض ومن اکثر هم عدة ومالاً وسلاحاً ، فمن انکر علینا قولنا فلیأت بقول هو احسن من قولنا وفعال خیر من فعلنا . فقال رسول‌الله (ص) **لثابت بن قیس بن شماس** و کان خطیب رسول‌الله- قم فاجبه فقال- الحمدلله احمده واستعینه و اومن به واتوکل علیه واشهدان لااله الاالله وحده لاشریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله دعاالمهاجرین من بنی عمه احسن الناس وجوهاً واعظمها احلاماً فاجابوه والحمدلله الذی جعلنا انصاره و وزراء رسوله وعزّاً لدینه ، فنحن نقاتل الناس حتی یشهدوا ان لااله الاالله ، فمن قالها منع منّا ماله ونفسه ومن اباها قتلناه وکان زعمه فی الله علینا هیّناً، اقول قولی هذا واستغفرالله للمؤمنین والمؤمنات . فقال **الزبرقان** لشاب من شبانهم

قم يا فلان فقل ابياتاً تذكر فيها فضلك وفضل قومك فقام الشاب ، فقال :

نحن الكرام فلاحيّ يعادلنا منّا الرؤس و فينا يقسم الربع
ونطعم الناس عند القحط كلهم من السديف اذا لم يونس القرع
اذا ابينا فلا يأبى لنا احد انا كذلك عند الفخر نرتفع

قال : فارسل رسول الله (ص) الى **حسان بن ثابت** فلما جاء امره ليجيبه فقال **حسان** :

ان الذوآئب من فهر و اخوتهم قد شرّعوا سنةً للناس تتبع
يرضى بها كل من كانت سريرته تقوى الاله و كل الخير يصطنع

قال ـ فقام **الا قرع بن حابس** ، فقال ـ ان **محمد** آلمؤتى له والله مادرى ماهذا الامر تكلم خطيبنا فكان خطيبهم احسن قولاً و تكلم شاعر نا فكان شاعرهم اشعر واحسن قولاً ثم دنا من النبى (ص) فقال ـ اشهد ان لااله الاالله وانك رسوله فقال له النبى (ص) : مايضرّك ماكان قبل هذا ، ثم اعطاهم ص) وكساهم . قوله : « ولو انهم صبروا حتى تخرج اليهم » ، اى ـ لوصبروا عما فعلوا و انظروا خروجك ، « لكان خيراً لهم » ، فى دينهم بما ينالون من الثواب فى تعظيم نبى الله وفى دنياهم بما يكون فى ذلك من الدلالة على وفور عقلهم باستعمال السكينة والوقار ، « والله غفور » ، اى ـ مع هذا غفور لمن تاب منهم ، « رحيم » فى قبول التوبة .

قال **ابوعبيد قاسم بن سلام** ـ مادققت الباب على عالم قط كنت[۱] اصبر حتى يخرج الىّ لقوله عزوجل : « ولو انهم صبروا حتى تخرج اليهم » ... الاية .

قوله : « يا ايها الذين آمنوا ان جائكم فاسق بنبأ » ، اين آيت در شأن **وليد بن عقبة بن ابى معيط** فروآمد كه رسول خدا اورا فرستاد بوفد **بنى المصطلق**، تا از ايشان زكوة ستاند ، آن قوم چون خبر رسيد بايشان كه **وليد** ميآيد بطلب زكوة ، تعظيم فرمان خدايرا وحرمت داشت فرستادۀ رسول را همه سلاح دركردند وبشادى و رامش باستقبال وى بيرون آمدند[۲] . **وليد** چون ايشانرا برآن صفت ديد

---

۱ ـ كذا . و صحيح چنين است : الاكنت اصبر... ۲ ـ در نسخۀ ح : بيرون آمدند از سر عداوتى قديم كه ايشانرا باوى بوده در جاهليت وليد از آن ترس ...

بترسید پنداشت که ایشان بقصد خون وی بیرون آمدند ، از آن ترس هم از راه باز گشت بامدینه و رسول را گفت آن قوم مرتد گشتند ، زکوة ندادند وقصد خون من کردند. رسول از ایشان درخشم شد و خواست که لشکر فرستد بغزاء ایشان ، قومی از ایشان دررسیدند و احوال معلوم کردند ، برخلاف آنکه **ولید** گفت. رسول ایشانرا متهم داشت ، **خالد ولید** با جماعتی بایشان فرستاد تا از حال ایشان بررسد و حقیقت آن باز داند . **خالد** رفت و ایشانرا برایمان و طاعت دید و بربانگ نماز و جماعت ومال زکوة جمع کرده و فرمان خدای ورسول درآن بجای آورده، **خالد** حال و قصهٔ ایشان با رسول نمود ودر شأن **ولیدبن عقبه** آیت آمد که :

« یا ایها‌الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنبأ » ، ای ـ ان جائکم کاذب بخبر یعظم وقعه فی‌القلوب ، « فتبینوا » ، ای ـ قفوا حتی یتبین لکم ماجاء به اصدق هو ام کذب ، « ان تصیبوا » ، یعنی کی لاتصیبوا بالقتل و القتال ، « قوماً » ، برءآء « بجهالة » منکم بحالهم ، « فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین » علی عجلتکم وکان النبی (ص) یقول ـ التبین من‌الله ، والعجلة من‌الشیطان ، وقال بعض‌المفسرین ـ دلّت هذه الایة ان خبر الواحد العدل یجب‌العمل به لان الله تعالی امر بالتثبت فی خبر الفاسق ولو تثبّتنا فی خبر العدل لسوّینا بینهما .

و قال **ابن عباس** : ردّ رسول‌الله شهادة رجل فی کذبة واحدة و قال : انّ شاهدالزورمع العشّار فی‌النار . و قال (ص) من شهد بشهادة زور فعلیه لعنة الله و من حکم بین اثنین فلم یعدل بینهما ، فعلیه لعنةالله وما شهد رجل علی رجل بالکفر الا باء به احدهما ان کان کافراً فهو کما قال و ان لم یکن کافراً فقد کفر بتکفیره اياه.

« و اعلموا ان فیکم رسول‌الله » ، فاتقوا ان تقولوا باطلاً فان‌الله یخبره و یعرفه احوالکم فتفضحوا « لویطیعکم » الرسول ، « فی کثیر من‌الامر » مما تخبرونه به فیحکم برأیکم لکان یخطی فی‌افعاله کما لوقبل من **الولید** فقتل وقتلتم واخذالمال و اخذتم ، « لعنتّم » ، ای ـ لاثمتم وهلکتم . العنت ـ الهلاك والوقوع فیما لامخلص منه . قال‌الله تعالی : « ذلک لمن خشی العنت منکم » و قال تعالی : « عزیز علیه ماعنتّم » . « ولکن الله حبّب الیکم الایمان » ، فجعله احبّ الادیان الیکم ، « وزیّنه »،

ای ـ حسّنه ، « فی قلوبکم » ، حتی اخترتموه و تطیعون رسول‌الله و ذلک بتوفیقه ایّاکم و المعنی ولکن الله حبّب الیکم الایمان ـ فاطعتموه فوقاکم‌الله العنت ، « و کرّه الیکم الکفر » ، ای ـ بغّض الیکم الجحود بالله و الرسول ، « و الفسوق » ، یعنی الکذب و النفاق والعصیان ، جمیع معاصی‌الله ،« اولئک » ، ای ـ اهل هذه الصفة ، « هم‌الراشدون » المهتدون .

« فضلاً من‌الله » ، ای ـ کان هذا فضلاً من‌الله ، « و نعمة » ، رحمة ، « والله علیم » ، بکرامة المؤمنین ، « حکیم » فیما جعل فی قلوبهم حبّ‌الایمان و بغض الکفر والفسوق و العصیان .

قوله : « و ان طائفتان من‌المؤمنین اقتتلوا » ، **سعید جبیر** گفت و **مجاهد** که ـ این‌آیت درشأن دوقبیلهٔ **انصار** فرو آمد : **اوس و خزرج** ، که درعهد رسول خلاف درمیان ایشان افتاد و بهم برآویختند ویکدیگر را زخم کردند بدست وچوب ونعلین ، رسول خدا این آیت بریشان خواند ومیان ایشان صلح افکند . قال **ابن‌بحر**ـ القتال لایکون بالنعال و الایدی و انما هذا فی‌المنتظر من‌الزمان ، **ابن بحر** گفت : الله تعالی درین آیت ذکر قتال و مقاتله کرد و جنگی که درآن دست زدن ونعلین زدن بود ، آنرا قتال نگویند ، پس مراد باین آیت اهل بغی‌اند که در روزگار پدید آیند وقتال با اهل عدل کنند ، حکم ایشان اینست که الله فرمود : « فاصلحوا بینهما » ، یعنی ادعوهما الی کتاب الله و الرضا بما فیه لهما و علیهما ، « فان بغت احدیهما علی‌الاخری » ، و ابت الاجابة الی حکم کتاب الله ، « فقاتلوا التی تبغی حتی تفیٔ » ای ـ ترجع ، « الی امرالله » فی کتابه « فان فائت » ای ـ رجعت الی‌الحق ، « فاصلحوا بینهما بالعدل » ، بحملها علی‌الانصاف و الرضا بحکم‌الله « و اقسطوا » ، ای ـ اعدلوا ، « ان‌الله یحب‌المقسطین » بدان که اهل بغی ایشانند که برامامِ عدل خروج کنند و از فرمان وی بیرون شوند . و در ایشان سه چیز موجود بود : یکی آنست که جمعی انبوه باشند باقوت وبا شوکت . دیگر آنست که خودرا تأویلی نهند محتمل . سوم آنستکه امامی نصب کنند و مقتدای خود سازند ، چون این سه شرط در ایشان مجتمع شد اهل بغی باشند ، حکم ایشان آنست که امام اهل عدل نخست

ایشانرا باطاعت خود خواند ، اگر ظلامه‌ای ظاهر کنند که برایشان میرود ، ازایشان دفع کند و دست ظالم از ایشان کوتاه کند و اگر ایشانرا ظلامه ای نباشد و رنجی نبود و بربغی خویش مصرّ باشند امام عدل با ایشان قتال کند ، تا بقهر ایشانرا باطاعت آرد و در قتال ایشان هر که پشت بداد ، روا نیست که از پی وی روند و قصد وی کنند . و اسیر که دردست اهل عدل آید روا نیست که او را بکشند و مجروحی که بیفتد ، روا نیست که او را تمام بکشند. **امیرالمؤمنین علی** (ع) درحرب جمل منادی را فرمود تا ندا کرد : الا لایتبع مدبرا ولا یوقف علی جریح . و درحرب **صفین** اسیری آوردند پیش **علی** (ع) . **علی** گفت : لااقتلک صبراً انی اخاف‌الله رب‌العالمین . اما هرچه از دو طائفه درحال قتال کشته شود یا مالی بتلف آید در آن حال ضمانی واجب نکند . اما قومی اندک که آن سه شرط در ایشان موجود نبود نه کثرت ونه تأویل ونه نصب امام ، حکم ایشان اگر تعرض مسلمانان کنند حکم قطّاع طریق بود نه حکم اهل بغی .

روی ان **علیا** (ع) : سمع رجلاً یقول فی ناحیة المسجد ـ لاحکم الاالله ، فقال **علی** ـ کلمة حق اریدبها باطل لکم علینا ثلث: لانمنعکم مساجدالله ان تذکروا فیها اسم‌الله ولانمنعکم الفیء مادامت ایدیکم مع ایدینا ولا نبداکم بقتال . وفی‌الایة دلیل ان البغی لایزیل اسم الایمان لان‌الله عزوجل سماهم مؤمنین مع کونهم باغین . یدل علیه ما روی **الحارث الاعور** ان **علی‌بن ابیطالب** سئل و هوالقدوة فی قتال اهل البغی، عن‌اهل **الجمل** و**صفین** امشرکون هم، قال ـ لا من الشرك فرّوا ، فقیل ـ منافقون هم : قال ـ لا ان المنافقین لایذکرون الله الا قلیلاً ، قیل ـ فما حالهم قال ـ اخواننا بغوا علینا .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : بسم الله الرحمن‌الرحیم ، **جعفر صادق** را پرسیدند از معنی بسم گفت ـ اسم از سمة است و سمت داغ بود . چون بنده گوید ـ بسم الله ، معنی آنست که داغ بندگی حق برخود میکشم تا ازکسان او باشم . هر سلطانی

که بود مرکب خاص خویش بسمت خویش دارد ، آنرا داغی مشهور برنهد ، تاطمع دیگران ازوی بریده گردد ، هرمرکبی که داغ سلطان دارد ازدست نشست دیگران آسوده بود ، عزیز و مصون مکرم و محترم بود ، باز هرمرکبی که داغ سلطان ندارد پیوسته ذلول وذلیل بود. درآسیب کوفت و کوب دیگران بود. مثال بندگان خداوند جل‌جلاله همین است : داغ الهی برخواص اهل اخلاص، گفتاربسم‌الله است، هرکه این‌داغ دارد درحمایت جلال است ودر رعایت جمال ودرخلعت قبول واقبال، وهرکه این داغ ندارد اسیر کسیراست و رنجورو مهجور،ظاهراوسخرهٔ دست سلاطین و باطن او پای سپردهٔ مَرَدهٔ شیاطین. پس جهد کن ، ای جوانمرد تا داغ عبودیت حق بر سر خود کشی تا سعید هردو سرای گردی و چندان که توانی بکوش تا خویشتن را درکسی از کسان او بندی تا عزیز هردو جهان گردی.

بندهٔ خاص ملک باش که با داغ ملک

روز ها ایمنی از شحنه و شبها زعسس

هرکه اونام کسی یافت ازاین درگه یافت

ای برادر کس او باش و میندیش ز کس

قوله : « یا ایهاالذین آمنوالاتقدموابین یدی‌الله و رسوله » ای۔ لاتقضواامراً دون‌الله و رسوله و لاتفعلوا من ذات انفسکم شیئاً ، ای گرویدگان وحق‌را جویندگان و در راه اسلام پویندگان ، از ذات خویش هیچ مگوئید واز برخویش درعرصهٔ دین هیچ اساس منهید و تکیه بردانش و خرد خود مکنید. هرچه گوئید از گفت رسول ما گوئید و از فرمان او درمگذرید ، عهداو دردل گیرید و حکم او بجان پذیرید، که حکم او حکم ماست وقول او وحی ماست و شریعت او نهادهٔ ماست وسنّت او پسندیدهٔ ماست و اتباع او دوستی ماست . شما که یاران اوئید و دراميد شفاعت وتفخیم اورا خوانید ، «لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولاتجهر وا له بالقول » . خبرندارید که هنوز جوهر فطرت او از سکون عدم بخطاب کن در حرکت فیکون نیامده بود و از جوار قدم هنوز قدم درطینت آدم ننهاده بود که فضائل و شمائل او وصف کردیم و مقربان حضرت و عابدان سدره را از حال و کمال و خلق و خَلق او خبر

دادیم. گفتیم که - مارا دوستی خواهد بود که برمنوال ارادت چنونسج نیاید و صنع قدیم حکیم چنو خریج ننماید ، کلّ کمالست و جملهٔ جمال. قبلهٔ اقبالست و کعبهٔ آمال. جوهر صدف رسالت وثمرهٔ شجرهٔ خلت. سراو از برکت. چشم او ازحیا. گوش او ازحکمت. زبان او ازثنا ، لب او ازتسبیح .روی او ازرضا. گردن او ازتواضع .سینهٔ او ازصفا. دل او ازرحمت. فؤاداو از وفا. جگراو ازخوف. شغاف او ازرجا. شکم او ازقناعت. پشت او از غناء. ساق او از خدمت. دست او ازسخا. استخوان او کافور. موی او مشک بویا.

قیمت عطار و مشک اندرجهان کاسد شود

چون برافشاند صبا زلفین عنبر سای تو

مقربان درگاه چون وصف‌آن سید شنیدند ، همه شربت مهراو چشیدند وداغ عشق او بردل کشیدند ، همهٔ آفاق عشاق او شدند . اهل زمین و آسمان مشتاق او گشتند . درهر گوشه ای او را طالبی و در هر افقی او را عاشقی ، در هر دلی شوری و درهرجائی سوزی . زمینیان همه خستهٔ دیدار او ، آسمانیان بستهٔ شوق بجمال او ، آخر شب انتظار ایشان بپایان‌رسید وصبح روز وصال بردمید ، وقت‌وجود وی دررسید. آن سید از مادر خود **آمنه** جدا شد و چهرهٔ جمال او در عالم پیدا شد . همهٔ عالم درجمال او فتنه وشیدا شد. همه بفغان‌آمدند ، **جبرئیل** گفت: کهتری کنم ، **میکائیل** گفت : چاکری کنم. ماه گفت : دارندگی کنم. خورشید گفت : دایگی کنم . میغ گفت : خادمی کنم . چرخ گفت : بندگی کنم. اهل آسمان و زمین در فغان آمده و از غیب نداهمی آیدکه ای عالمیان که درآرزوی صحبت وپرورش **محمد** بیقرار شده‌اید، آرام گیریدکه ما قضا رانده‌ایم وحکم کرده که این جوهر مطهر واین عزیز مکرم را درکنار زنی مشرکه نهیم و ویرا بشیر او پروریم . ما آن‌کنیم که خود خواهیم ، **سامری** منافق را در بر **جبرئیل** پروریم ، و حبیب موافق درکنار**حلیمهٔ** مشرکه بداریم . کس را بدانش این راه نیست و از سرّما کس آگاه نیست . آری عزیزا چون نوبت طفولیت وی بسرآمد وصبح روز دولت وکرامت برآمد وروزگار بعثت وی درآمد ، شعاع شرع او باطراف عالم رسانیدند و سراپردهٔ دولت ملت او

از قاف تا قاف باز کشیدند. چون زمینیان این خلعت بیافتند، آسمانیان را درد غیرت بروجد محبت زیادت شد و خزینهٔ صبرشان بدست لشکر شوق غارت شد. گفتند ـ خداوندا فرمان ده تا از این‌عالم بلند بزمین شویم ودرپیش حجرهٔ نبوت **محمد** صف بر کشیم. تا باشد که گرد میدان او برما نشیند ونسیم حضرت او برما وزد. فرمان رسید که ـ ای مقربان حضرت‌آرام گیرید که رفتن شمابزمین سامان نیست، که شرق و غرب و بر و بحر شما را برندارد و کس هست از شما که جملهٔ اقالیم خاکی در کف او از نخودی در کف آدمیان کم نماید، صبر کنید و در انتظار بنشینید تا وقت آن دیدار که ما تقدیر کرده‌ایم دررسد. آتشی درجان وی زنیم وسوزی دردل وی افکنیم و ظاهر و باطن وی بعشق حضرت شیدا کنیم وغم امّت بر وی گماریم تا باضطرار بیقرار شود و از بهر امّت قصد حضرت ما کند وشما بطفیل شفاعت امت اورا ببینید. پس چون آن میعاد مقدّر درآمد، تا گاه روزی سوزی دردل سید آمد. بیقرار وبی‌آرام گشت. یکی درعشق حضرت یکی در غم امّت. ازعشق حضرت بتعریض تقاضاء رؤیت **جبرئیل** میکرد که: «هل رأیت ربک». و ازغم امت همی گفت: «مادری ما یفعل بی ولابکم». چون سوز بغایت رسید فرمان آمد که: ای مقربان وروحانیان، ای **جبرئیل**، پرطاوسی درپوش، تحفهٔ اقبال بر گیر، نثار افضال بر دار، انبیا را خبر کن، هوای بهشت را معنبر کن. از کنگرهٔ عرش تادامن فرش معطر کن. از سدرهٔ منتهی بزمین‌سفر کن، بحجرهٔ **امّ هانی** گذر کن. آن دوست ما را از خواب بیدار کن. گوی ای **محمد** خیز و بیا تا مرا بینی. من منتظرم بی‌من چه نشینی.

شب هست و شراب هست وچاکر تنهاست

برخیز و بیا جانا کامشب شب ماست

یا **محمد** تا کی غم امّت در دل داری، تا کی اندوه عاصیان بجان کشی برخیز وبیا تاعذاب برامّت حرام کنم، نعمت وراحت و رحمت برایشان تمام کنم. کار ایشان بنظام کنم و جای ایشان دارالسلام کنم. و من که ملک‌العرشم بخودی خود بر تو سلام کنم که: السلام علیک ایها‌النبی ورحمة‌الله وبرکاته.

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی: « **انّما المؤمنون اخوة** » ، مؤمنان برادرانند ، « **فاصلحوا بین اخویکم** » ، آشتی سازید میان دو برادر خویش ، «**واتقوا الله**» ، و بپرهیزید از خشم و عذاب الله ، « **لعلّکم ترحمون(۱۰)** » تا مگر برشما ببخشایند.

« **یا ایها الذین آمنوا** » ، ای ایشان که بگرویدند ، « **لایسخر قوم من قوم** » ، افسوس مدارا هیچ گروهی از هیچ گروهی ، « **عسی ان یکونوا خیراً منهم** » ، مگر که اینان خود به اندازایشان ، « **ولا نساء من نساء** » ، هیچ زنان از زنان افسوس مدارا ، « **عسی ان یکنّ خیراً منهن** » ، مگر اینان خود به اند ازایشان ، « **ولا تلمزوا انفسکم** » ، وبر یکدیگر طنز مدارید ومخندید، « **ولاتنابزوا بالالقاب** » ، و یکدیگر را بلقب مخوانید [بجز نام] ، « **بئس الاسم الفسوق بعد الایمان** » ، بد کاریست بنام بدی باز خواندن مرد با پس آن که ایمان آورد ، « **ومن لم یَتُبْ فاولئك هم الظالمون(۱۱)** » وهر که بازنگردد [ازجرم خویش] ستمکاران ایشان اند.

« **یا ایها الذین آمنوا** » ، ای گرویدگان ، « **اجتنبوا کثیراً من الظّن** » بپرهیزید ازفراوانی ازپنداره « **انّ بعض الظن اثم** » ، که هست ازپنداره لختی که دروغ استوبزه ، « **ولا تجسّسوا** » وپوشیده مجوئید ، « **ولا یغتب بعضکم بعضاً** »، و از پس یکدیگر بد مگوئید ، « **ایُحبّ احدکم** » ، دوست میدارد یکی از شما ، « **ان یأکل لحم اخیه میتاً** » ، که گوشت برادرخویش خورد مرده ، « **فکرهتموه** » دشوار میدارید آن و نا بایسته ، « **واتقوا الله** » و بپرهیزید از خشم وعذاب الله « **انّ الله توّاب رحیم (۱۲)** » ، الله توبه پذیراست مهربان.

« **یا ایها الناس** » ، ای مردمان ، « **انّا خلقناکم من ذکر و انثی** » ، بیافریدیم ما شما را از یک مرد و از یک زن ، « **و جعلناکم شعوباً** » ، و شما را شاخ شاخ کردیم ، « **وقبائل** » ، وخاندان خاندان ، « **لتعارفوا** » ، تا یکدیگر

بازشناسید رحم پیوستن را ، **« انّ اکرمکم عندالله اتقیکم »** ، گوهری تر شما[1] بنزدیک الله پرهیزکارتر شماست ، **« انّ الله علیم خبیر (۱۳) »** ، الله دانای است آگاه.

« قالت الاعراب آمنّا » ، تازیان گفتند ـ بگرویدیم ، **« قل لم تؤمنوا »** گوی نیز نگرویده‌اید ، **« ولکن قولوا اسلمنا »**، گوئید گردن نهادیم، **«ولمّا یدخل الایمان فی‌قلوبکم »** نیزایمان دردلهای شما نیست ، **« وان‌تطیعوا الله ورسوله»** واگر فرمان برید الله را و رسول او را ، **« لایلتکم من اعمالکم شیئا »** ، بنکاهد کردارهای شما هیچیز، **« انّ الله غفور رحیم (۱۴) »** که الله آمرزگاراست بخشاینده.

«انّما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله » ، گرویدگان ایشانند که بگرویدند بالله و رسول او ، **« ثم لم یرتابوا »** ، و آنکه در گمان نیفتادند ، **« وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل‌الله »** ، و بازکوشیدند با دشمنان بمال خویش وتن خویش از بهرالله ، **« اولئك هم الصادقون (۱۵) »** ایشانندکه [اگر گویند گرویدگانیم] راست گویند.

« قل اتعلّمون‌الله بدینکم » ، گوی الله‌را می‌آگاه کنید که شما بر چه دین اید ، **« والله یعلم ما فی السموات وما فی الارض »** ، والله اوست که میداند چه درهفت آسمان است و درهفت زمین ، **« والله بکلّ شیٔ علیم (۱۶) »** والله بهمه چیز داناست.

« یمنّون علیك ان اسلموا » ، می سپاس نهند[2] بر توکه گردن نهادند ومسلمان شدند**« قل لاتمنّوا علیّ اسلامکم»** بگو سپاس منهید برمن بگردن نهادن ومسلمان شدن خویش ، **« بل‌الله یمن علیکم »** ، بلکه‌الله می‌سپاس نهد[3] برشما ، **« ان هدیکم للایمان »** ،که راه نمود شمارا بایمان **« ان کنتم صادقین(۱۷) »** اگر می راست گوئید[4] [که گرویدگان‌اید] .

« انّ الله یعلم غیب السموات والارض » ، الله میداند پوشیده‌های آسمان و زمین ، **« والله بصیر بما تعملون (۱۸) »** ، والله بیناست بآنچه شما میکنید.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : گوهرتری شما . . ۲ ـ در نسخهٔ ج : سپاس می‌نهند . ۳ ـ در نسخهٔ ج : سپاس می‌نهد . . . ۴ ـ در نسخهٔ ج : اگر راست میگوئید

النوبة الثانية

قوله : «انّما المؤمنون اخوة » ، ای ـ متواخون علی الایمان والایمان اشرف انسابهم و قد قطع الله الولایة بینهم و بین من خالفهم فی الدین من انسابهم . قال **ابوعثمان الحیری** اخوة الدین اثبت من اخوة النسب . روی **الزهری** عن **سالم** عن ابیه عن النبی(ص) قال ـ المسلم اخو المسلم لایظلمه ولایشتمه ، من کان فی حاجة اخیه کان الله فی حاجته و من فرّج عن مسلم کربةً فرّج الله عنه بها کربة من کرب یوم القیمة ومن ستر مسلماً ستره الله یوم القیمة . وعن **ابی‌هریرة** قال ـ قال رسول الله : المسلم اخو المسلم لایظلمه ولا یعیبه و لایخذله ولا یتطاول علیه فی البنیان ، فیستر عنه الریح الا باذنه و لا یؤذیه بقتار قدره الا ان یغرف له ولایشتری لبنیه الفاکهة ، فیخرجون بها الی صبیان جاره ولایطعمونهم منها . قال رسول الله (ص) ـ احفظوا ولایحفظه منکم الا قلیل . « فاصلحوا بین اخویکم » ثنّی الاخوین لانّ اقل من یقع بینهم القتال اثنان والمعنی ـ اصلحوا بینهما اذا اختلفا واقتتلا وقیل ـ التثنیه قد یقع موقع الجمع کقوله : لبیک و سعدیک ولایدی لک و قیل ـ معناه ، فاصلحوا بین رئیسی الفریقین لانهما اذا اصطلحا اصطلح الفریقان وقیل ـ فاصلحوا بین کل مسلمین .

وفی الخبرعن **ابی‌ایوب** قال : قال رسول‌الله (ص) ـ یا **با ایوب** الا ادلّک علی صدقة یحبها الله و رسوله .قال ـ بلی فقال رسول‌الله(ص) ـ تصلح بین الناس اذا تفاسدوا . وفی روایة تسعی فی صلاح ذات البین اذا تفاسدوا وتقرب بینهم اذا تباغضوا . و عن **ابی‌الدردآء** قال ـ قال رسول‌الله(ص): الا اخبرکم بما هوافضل من کثیرمن الصیام: اصلاح ذات البین و ایاکم والبغضة فانماهی الحالقة قال **ابوالدردآء** ـ لااقول حالقة الشعر ولکن حالقةالدین وقال (ص) ـ کل الکذب یکتب[1] علی ابن آدم الاثلثا : رجل کذب امراته لیرضیها عنه و رجل یحدث بین امرأین مسلمین لیصلح بینهما و رجل کذب فی خدعة حرب . وفی **التوریة** ـ الذین یصلحون بین‌الناس اذا تفاسدوا اولئک خصائص‌الله من خلقه ، قرأ **یعقوب** ـ بین اخوتکم بالتاء علی الجمع وقرأ **الحسن** بین اخوانکم والاکثر بالنسب[2] الاخوة ، و فی الصداقة الاخوان ویقع کلّ واحد منهما

۱ ـ در نسخهٔ ح : کل‌الکذب علی ابن آدم ۲ ـ در نسخهٔ ج : فی‌النسب

سوقع الاخر، « واتقوا الله » فلاتعصوه ولا تخالفوا امره ، «لعلكم ترحمون » .

« یا ایها الذین آمنوا لایسخر قوم من قوم » **ابن عباس** گفت این آیت در شأن **ثابت بن قیس بن شماس** فرو آمد که نشست وی در همه اوقات بجنب رسول بود از بهر آن که در گوش وی گرانی بود ، بنزدیک رسول ازآن میٖنشست تاسخن رسول آسان تواند شنید . روزی دیر رسید در آن مجمع و مردمان نشسته بودند . **ثابت** پای بگردن مردم فرو مینهاد و میگفت : تفسحوا تفسحوا . مردی اورا گفت : اصبت مجلساً فاجلس ، بنشستگاهی رسیدی اکنون بنشین جای نشستن داری چرا نه نشینی ؟ **ثابت** از آن سخن درخشم شد و بنشست. آنگه فرا آن مرد گفت : تو پسر فلانه ای یعنی آن زن که در جاهلیت بناشایست نام برده بود ، آن مرد دلتنگ گشت و ازشرم سر درپیش افکند ، آن ساعت **جبرئیل** آمد و این آیت آورد .

وقال **الضحاك** ـ نزلت في وفد **تميم** الذين نادوا رسول‌الله من وراء الحجاب كانوا يستهزؤن بفقراء اصحاب النبي (ص) مثل **عمار** و **خباب** و **بلال** و **صهيب** و **سلمان** و **سالم** مولى **ابي‌حذيفة** لما راوا من رثاثة حالهم فانزل الله تعالى في‌الذين آمنوا منهم . واما قوله : « ولانساء من نساء » قال **انس** ـ نزلت في‌نساء رسول‌الله عيّرن ام سلمة بالقصر وقال **ابن عباس** ـ ان **صفية بنت حيي بن اخطب** اتت رسول‌الله فقالت ـ ان النساء يعيرنن ويقلن لي ـ يايهودية بنت يهوديين فقال لها رسول‌الله ـ هلاّ قلت ان ابي **موسى** و عمي **هرون** و زوجي **محمد** عليهم‌السلام فانزل‌الله هذه‌الاية و المعنى ـ لا يستهزئ قوم بقوم عسى ان يكونوا خيراً منهم عندالله و افضل نصيباً ، « ولاتلمزوا انفسكم » اي ـ لاتعيبوا و لا تطعنوا اهل دينكم و قيل ـ اللمز العيب في‌المشهد و الهمز في‌المغيب و قيل ـ اللمز يكون باللسان و العين و الاشارة والهمز لايكون الا باللسان ، « ولاتنابزوا بالالقاب » ، التنابز التفاعل من‌النبز و هو اللقب وهو ان يدعى الانسان بغير ماسمي به ولا يستعمل الافي‌القبيح . قال **عكرمة** ـ هو قول الرجل للرجل ـ يا فاسق يا منافق يا كافر وقال **الحسن** ـ كان اليهودي و النصراني يسلم فيقال له بعد اسلامه ـ يا يهودي يا نصراني و قال **عطاء** ـ هو ان تقول لاخيك ـ يا كلب يا خنزير يا حمار .

وقال **ابن‌عباس** -التنابز بالالقاب ان یکون الرجل عمل‌السیّئات ثم تـاب عنها فنهی‌الله ان یعیّر بما سلف من عمله ، « بئس‌الاسم الفسوق بعد الایمان ». فیه تأویلان احدهما : بئس‌الاسم اسم الفسق و هی ان یقول له یایهودی یا نصرانی یا فاسق یازانی یذکره باسم ذنبه بعد ایمانه و توبته . الثانی : انّ من فعل مانهی عنه من‌السخریة و اللمز و النبز فهو فـاسق و « بئس الاسم الفسوق بعد الایمان » ، ای مع الایمان او بعد دخوله فی الایمان فلاتفعلوا ذلک فتستحقوا اسم الفسق « و من لم‌یتب » ، عما نهی عنه ، « فاولئک هم‌الظالمون ».

« یاایهاالذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من‌الظن » ، رسول خدا چون بسفر بیرون شدی هر دو مرد توانگر را یکی درویش بـا ایشان فرا کردی ، تا وی ایشانرا خدمت کند و ایشان مؤنت وی کفایت کنند . **سلمان** درویش بود ومحتاج ودو کس‌را از ایشانرا درسفر خدمت میکرد ودر منزلها طعام و شراب ایشان میساخت وحاصل میکرد . در منزلی ازمنزلهای سفر ، **سلمان** از پیش برفت بمنزل تاازبهر ایشان طعام سازد ، چون بمنزل رسید از ماند گی و رنجوری خواب بروی غلبه کرد و باطعام ساختن نه‌پرداخت، ایشان دررسیدند وطعام نیافتند . **سلمانرا** فرستادند برسول وازوی طعام خواستند . رسول او را **باسامة** فرستاد و **اسامة** خازن رسول بود . **اسامة** گفت طعامی مانده نیست بنزدیک ما . **سلمان** بی‌طعام و بی‌مقصود باز گشت . آن دو مرد گفتند نزدیک **اسامه** طعام بود ، لکن **اسامه** بخیلی کرد ونداد . **سلمانرا** بقومی دیگر فرستادند و از ایشان هیچ چیزی(۱) نگشاد . آنگه بطعن گفتند : لوبعثناه الی بئرسمیحة لغار ماء هـا ، اگر ما این **سلمانرا** بچاهی فرستیم که در آن آب بود ، آب بزمین فرو شود و **سلمان** محروم ماند . آنگه آن دومرد برخاستند و تجسس میکردند که تاخود بنزدیک **اسامة** طعام بود یا نبود . رسول خدا ایشانرا دید گفت- چیست‌اینکه آثار گوشت خوردن در دهن شما می‌بینم ، ایشان گفتند- یا رسول‌الله والله ماتناولنا یومنا هذا لحماً .

قال - ظللتم تاکلون لحم **سلمان** و**اسامة** فانزل‌الله تعالی :

---

۱ - در نسخه ج : هیچیز

« يا ايهاالذين آمنوا اجتنبوا كثيراً من الظن » ، واراد ان يظن باهل الخير شرّاً ، « انّ بعض الظن اثم » ، قال **سفيان الثوری :** الظن ظنّان ، احدهما: اثم وهو ان يظن و يتكلم به والاخر: ليس باثم وهو ان يظن ولا يتكلم به و قيل الظن على اربعة اوجه مامور به ومحظور ومندوب اليه ومباح . اما المأمور به فحسن الظن بالله ، قال النبی (ص) : لا يموتنّ احدكم الاّ و هو يحسن الظن بالله وكذلك حسن الظن بالمؤمنين من قوله عليه الصلوة والسلام ان حسن الظن من الايمان . ومن قوله سبحانه «ظن المؤمنون و المؤمنات بانفسهم خيراً» .و اما المحظور فهو ظن السوء بالله وبالمؤمنين وهو قوله تعالى : « ان بعض الظن اثم » ،

قال مقاتل : هو ان يتكلم بما ظنه ، فان لم يتكلم به فلا يكون اثماً . واما المندوب اليه ، فقول النبی(ص): احترسوا من الناس بسوء الظن . و قال ـ الحزم سوء الظن والحزم مندوب اليه و اما المباح فكالظن فی الصلوة و الصوم والقبلة امر صاحبه بالتحری فيها و البناء على غلبة الظن ولهذا الانقسام قال : « كثيراً من الظن » ولم يقل ـ اجتنبوا الظن مطلقاً قوله : « ولاتجسّسوا » ، التجسس هوالبحث عما خفي حتى يظهر . وقرء فی الشواذّ ـ لاتحسسوا بالحاء فقيل ـ بالجيم البحث لغيرك و بالحاء البحث لنفسك وكلاهما منهی عنه و معنى الاية ـ خذوا ما ظهر و دعوا ماستر و لاتتبعوا عورات المسلمين . روی **ابو هريرة** قال ـ قال رسول الله (ص) ـ اياكم و الظن فان الظن اكذب الحديث ولاتحسسوا ولا تنافسوا ولا تحاسدو ولا تباغضوا ولا تدابروا وكونوا عباد الله اخواناً .وعن **ابن عمر** ان النبی(ص) قال: يامعشر من آمن بلسانه ولم يفض الايمان الى قلبه لاتغتابوا المسلمين ولاتتبعوا عوراتهم فان من يتبع عورات المسلمين يتبع الله عورته ومن يتبع الله عورته يفضحه ولو فی جوف رحله . و قال **زيدبن وهب** ـ قيل **لابن مسعود** ـ هل لك **فی الوليدبن عقبة** تقطر لحيته خمراً قال : انّا نهينا عن التجسس فان يظهر لنا شيئاً ناخذ به . قوله: « ولا يغتب بعضكم بعضاً» يقول ـ لايتناول بعضكم بعضاً بظهر الغيب بما يسوئه مما هو فيه . عن **ابی هريرة** انّ رسول الله قال ـ اندرون ما ـ الغيبة قالوا ـ الله ورسوله اعلم قال: ذكرك اخاك بمايكره قيل ـ أفرأيت ان كان فی اخی ما اقول . قال ـ ان كان فيه ماتقول فقد اغتبته و ان لم يكن فيه ماتقول فقد بهتّه ، « ايحبّ

احدکم ان یأکل لحم اخیه میتاً» ، هذا مثل والمعنی ـ کما تکرهون اکل لحم اخیکم میتاً ، فاجتنبوا ذکره بالسوء غائباً وقیل ـ معناه ـ کما تترکون اکل لحمه میتاً فانه معصیة الله فاترکوا غیبته فانه معصیة الله و انما مثّله بالاکل لان‌المیت لایشعر بما یؤکل منه ولایحس به کذلک الغائب لایشعر به و لایحس و قوله : «فکرهتموه» ، یعنی بل‌عافته نفوسکم فکرهتموه وقیل ـ کرهتم ان تغتابوا ، فلاتغتابوا غیرکم.

عن **انس بن مالک** عن رسول‌الله (ص) قال ـ لما عرج بی مررت بقوم لهم اظفار من نحاس یخمشون وجوههم و لحومهم ، فقلت ـ من هؤلاء یا جبرئیل قال: هؤلاء الذین یأکلون لحوم الناس و یقعون فی‌اعراضهم. وقال صلی‌الله علیه وآله وسلم الغیبة اشد من الزنا. قالوا ـ و کیف.قال ـ ان الرجل یزنی ثم یتوب فیتوب‌الله علیه و انّ صاحب الغیبة لایغفرله حتی یغفرله صاحبه. و قال **میمون بن‌سیاه** ـ بینا انا نائم اذا انا بجیفة زنجی وقائل یقول ـ کل،قلت ـ یا عبدالله ولِمَ آکل ، قال ـ بما اغتبت عبدفلان قلت ـ والله ما ذکرت‌فیه خیراً ولاشرّاً قال ـ لکنک استمعت ورضیت‌فکان **میمون** لایغتاب احداً ولا یدع احداً ان یغتاب عنده احداً ، .

یکی‌از جملهٔ بزرگان دین و صلحاء سلف حکایت کرد که در گورستان نشسته بودم ، مردی بمن برگذشت ، برزبان من برفت که هذا و امثاله وبال علی الناس ، این چنین کس برمردمان وبال باشد . همان شب اندر خواب مرا نمودند جنازه‌ای که بر آن مرده‌ای بود ومرا گفتند : کل من‌لحم هذا ، گوشت این مرده بخور. چون نگه کردم این مرده آن‌کس بود که من اورا غیبت کرده بودم گفتم ـ چون خورم گوشت این مرده ؟ و سالها بر من گذشت که گوشت حیوان حلال نخوردم . مرا جواب دادند که ـ فلم اغتبته اذاً ، پس چرا غیبت وی کردی ؟ دانستم که آن عقوبت غیبت است . از خواب در آمدم اندوهگن و حزین . یکسال بآن گورستان میرفتم ، تا آن مرد را باز بینم و از وی حلالی بخواهم بعد از یکسال که اورا باز دیدم ازدور بمن نگریست و گفت ـ تبت ، توبه کردی ازآن، گفتم ـ بلی توبه کردم ونیز نگویم ؟ گفت : ارجع الی مکانک اکنون بجای خویش بازشو ونیز غیبت کس مکن

ودر خبراست که مصطفی (ص) ماعزرارجم فرمود بحکم آنکه برنفس خویش چهار باراقرارکرد بر زنا بعد از آن رسول خدا جائی میگذشت و دو کس با یکدیگر میگفتند- می بینی این ماعزرا الله بروی ستر کرد و او خویشتن‌را رسوا کرد تا چنانکه سگ را بسنگ کشند او را کشتند. رسول هیچ سخن نگفت و آندو مرد با وی میرفتند تا جائی رسیدند که مرداری افتاده بود. رسول گفت- ازاین گوشت مردار چیزی بخورید، نصیبی بردارید، گفتند- یا رسول‌الله مرداری بدین صعبی چون توان خورد؟ رسول فرمود- آنچه شما خوردید ازگوشت آن برادرشما ازاین صعبتر بود، اما انه الان فی‌انهار الجنة یتغمس فیها. ماعز اکنون در جویهای بهشت فرو میشود و هرساعتی نوطهارتی در خود می‌بیند و دیگر نواختی از حضرت عزت بدو میرسد، «واتقوا الله»، فیما ینهیکم عنه وتوبواالیه عما قدسلف، «ان‌الله تواب رحیم».

«یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر وانثی» مقاتل گفت- سبب نزول این آیت آن بود که روز فتح مکه رسول خدا بلال‌را فرمود تا بربام کعبه بانگ‌نماز گفت، عتاب بن اسید بن ابی‌العیص ازسرعصبیت جاهلیت گفت: الحمدلله‌الّذی قبض ابی‌حتی‌لم‌یر هذا الیوم، حارث بن هشام گفت- اما وجد محمد غیرهذاالغراب‌الاسود مؤذّنا. سهیل بن عمرو گفت: ان بردالله شیئاً یغیره، ابوسفیان گفت: انی‌لااقول شیئاً اخاف ان یخبر به‌رب‌السماء، هریکی ازسرتکبّر وتجبّرخویش بزرگی مینمودند و عیب درویشان میجستند. جبرئیل فروآمد ورسول‌را ازآن گفتار ایشان خبرکرد، آنگه این آیت فرو آمد و ایشانرا از آن ناسزا گفتن وعیب درویشان جستن و بمال و نسب تفاخرکردن بازداشت و زجرکرد. ابن‌عباس گفت- درشأن ثابت‌بن‌قیس فرو آمد که در مجمع رسول آن مردرا گفته بود- پسرفلانه ودرویش‌را سرزنش کرده، رسول (ص) فرمود: من‌الذاکر فلانة، فقال ثابت- انا یارسول‌الله فقال- انظر فی وجوه‌القوم فنظرفقال مارایت یاثابت؟ قال رایت ابیض واحمر واسود، قال فانک لاتفضلهم الا فی‌الدین و التقوی فانزل‌الله فی ثابت هذه‌الآیة و فی‌الذی لم‌یتفسح له: «یاایهاالذین آمنوا اذاقیل‌لکم تفسّحوا فی‌المجالس فافسحوا». الآیة.

«انّاخلقناکم من ذکر وانثی» یعنی آدم وحواء ای- کلّکم بنواب واحد

وامّ واحدة متساوون فی النسب ، «و جعلناکم شعوباً» جمع شعب بفتح السین و هی رؤس القبائل مثل **ربیعة** و **مضر** و **الاوس** و **الخزرج** سموا شعوباً لتشعبهم واجتماعهم کشعب اغصان الشجر و هو من الاضداد ، یقال شعب ای ـ جمع و شعب ای ـ فرق «وقبایل» جمع قبیلة و هی دون الشعوب مثل **بکر** من **ربیعة** و **تمیم** من **مضر** . ودون القبائل العمائر و احدتها عمارة بکسر العین وهم **شیبان** من **بکر** و **دارم** من **تمیم** و دون العمائر البطون مثل **بنی غالب** و **لوی** من **قریش** و دون البطون الافخاذ واحدها فخذ **کبنی هاشم** و **امیة من بنی لؤی**. ثم الفصائل والعشائر واحدتها فصیلة و عشیرة ولیس بعد العشیرة حیّ یوصف به . قال **الزبیر بن بکار** ـ العرب علی ست طبقات: شعب ثم قبیلة ثم عمارة ثم بطن ثم فخذ ثم فصیلة . وقیل ـ الشعوب من العجم و القبایل من **العرب** والاسباط من **بنی اسرائیل** وقیل ـ الشعوب الذین لا یعزون الی احد بل ینتسبون الی المدائن والقری والارضین والقبائل العرب الذین ینتسبون الی آبائهم ، «لتعارفوا» یعنی لیعرف بعضکم بعضاً فی قرب النسب و بعده لا لتفاخروا وقیل ـ لکی تعرفوا اذا سئلتم ممن انتم فتقولوا ـ من **قریش**، من **کندة** ، من **تمیم** . ثم اخبر ان ارفعهم منزلة عندالله اتقیهم ، فقال : «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» فی الدنیا وهو **بلال** ، «ان الله علیم» ، بحسبکم و نسبکم «خبیر» باعمالکم و اکرمکم عندالله .

قال **قتادة** فی هذه الایة ـ اکرم الکرم التقوی والام اللؤم الفجور . قال رسول‌الله (ص) ـ من سرّه ان یکون اکرم الناس فلیتق الله وقال : کرم الرجل دینه وتقواه واصله عقله وحسبه خلقه . وقال **ابن عباس** : کرم الدنیا الغنی و کرم الاخرة التقوی . و عن **ابن عمر** ان النبی (ص) طاف یوم الفتح علی راحلته یستلم الرکن بمحجنه فلما خرج لم یجد مناخا فخرج الی بطن الوادی فانیخت فیه ثم قام فخطبهم فحمدالله واثنی علیه ، ثم قال: «الحمدلله الذی اذهب عنکم عبیة الجاهلیة وفخرها بابائها انّما الناس رجلان برّ تقیّ کریم علی الله و فاجر شقی هیّن علی الله ثم تلا : «یا ایها الناس انّا خلقناکم من ذکر و انثی . . .» الایة ، قال ـ اقول قولی هذا واستغفرالله لی ولکم وقال (ص) ـ ان الله لا ینظر الی صورکم واموالکم ولکن ینظر الی قلوبکم واعمالکم وانما انتم بنو آدم «اکرمکم عندالله اتقیکم» سئل رسول‌الله (ص)

ایّ النّاس اکرم قال : اکرمهم عندالله اتقیهم قالوا ـ لیس عن هذا نسئلک ؟ قال فاکرم الناس **یوسف** بن نبی‌الله بن نبی‌الله بن خلیل‌الله قالوا ـ لیس عن هذا نسئلک ؟ قال: فمن معادن العرب تسئلونی ، قالوا : نعم ، قال ـ فخیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی‌الاسلام اذا فقهوا .وروی عن **ابوهریره** : انّ‌الناس یحشرون یوم القیمة ثم یوقفون ثم یقول‌الله عزوجل ـ لهم طالما کنتم تکلمون وانا ساکت فاسکتوا الیوم حتی اتکلّم انّی رفعت نسباً وابیتم الا انسابکم ، قلت ـ ان اکرمکم عندی اتقیکم وابیتم انتم فقلتم ـ لابل فلان بن فلان وفلان بن فلان فرفعتم انسابکم ووضعتم نسبی فالیوم ارفع نسبی ووضعت انسابکم سیعلم اهل الجمع الیوم من‌اصحاب الکرم این المتقون.

«قالت الاعراب آمّنا » ، این آیت درشأن **بنی‌اسدبن خزیمة** فرو آمد. قومی بادیه نشین بودند ، درسال قحط **بمدینه** آمدند و بظاهر کلمهٔ شهادت میگفتند و اسلام مینمودند ، اما بباطن نفاق داشتند ومخلص نبودند ودر راه **مدینه** تباه‌کاری کردند ونرخها گران میکردند وآنکه باسلام خویش منت بررسول نهادند ،گفتند ـ اتتک‌العرب بانفسها علی‌ظهور رواحلها و جئناك بالاثقال و العیال والذراری و لم نقاتلك کما قاتلك بنوفلان و بنوفلان ،گفتند ـ ماکه آمدیم بجملگی آمدیم باعیال و فرزندان وبارو بنهٔ خویش نه چون قومهای دیگرکه تنها آمدند برراحلهاء خویش، و آنکه قتال کردند هر گروهی از عرب باتو وما قتال نکردیم . بررسول منت مینهادند که ما مؤمنانیم و از وی عطا و صدقه میخواستند تا رب‌العالمین درشأن ایشان این آیت فرستاد : ، « قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا » یا **محمد** ایشانرا گوی ـ شما ایمان نیاوردید که ایمان تصدیق دل است و اخلاص وتصدیق و اخلاص نیزدردلهای شما نیامده ، بلی مسلمانان اید بظاهر ، برزبان کلمهٔ شهادت رانده وازبیم قتل وسبی طاعت را انقیاد نموده . از اینجا معلوم شد که آنچه برظاهر بنده میرود از طاعت داشتن وحکم را منقاد بودن آنرا اسلام گویند برمعنی استسلام، وآنچه برباطن میرود از تصدیق واخلاص آنرا ایمان گویند و **مصطفی** فرموده ـ الاسلام علانیة والایمان سریرة ، اسلام آشکار است و ایمان نهان. اسلام آنست که خلق از تو بینند ، ایمان آنست که خالق از تو شناسد. اسلام با خلق است وایمان با خالق. اسلام شریعت

است و ایمان حقیقت. اسلام پوست است و ایمان مغز. اسلام سود است و ایمان سایه. اسلام صدف است وایمان دروی دُر، اسلام کالبد است وایمان دروی روح. اسلام حلیت است و ایمان عقیدت. اسلام سایه است و ایمان درخت. اسلام خانه است و ایمان کدخدا. اسلام لوح است و ایمان نبشته. اسلام قدح است وایمان شراب. اسلام زبان است و ایمان کلمة. چون از خود حکایت کنی چنین گوی: مسلمانم بحکم، مؤمنم بامید، سنّی ام باتباع.

قال اهل اللغة: الاسلام هوالدخول فی‌السلم وهو الانقیاد و الطاعة. یقال - اسلم الرجل اذا دخل فی‌السلم کما یقال - اشتی اذا دخل فی‌الشتاء واصاف اذادخل فی‌الصیف و اربع اذا دخل فی‌الربیع. فمن الاسلام ماهو طاعة علی‌الحقیقة باللسان و الابدان و الجنان. کقوله عزوجل **لابراهیم** - «اسلم قال اسلمت لرب‌العالمین» ومنه ماهو انقیاد باللسان دون القلب و ذلک قوله: «قولو اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم»، وروی ان رسول‌الله (ص) قسم قسماً فاعطی رجالاً ومنع رجالاً، فقال له **سعدبن ابی وقاص** - یا رسول‌الله اعطیت فلاناً ولم تعط فلانا و هو مؤمن فقال رسول‌الله(ص) - او مسلم مرّتین اوثلاثاً فعلم‌ان الاسلام اسم لظاهر الدین الذی یلزم به الاحکام و الایمان اسم للحقیقة التی یرجع الیها العبد وینطوی علیها العقد فالاسلام هوالذی منع الدّماء والاموال و اقام الذمم و الاحکام. و الایمان حقیقته التی نجّت من مقت‌الله و خلّصت من عذاب الله و المسلمون متساوون فی‌الاسلام و المؤمنون متفاوتون فی‌الایمان. فاحسنهم عملاً و اکثرهم ذکراً، اکملهم ایماناً. و قالت **المرجئة** - المؤمنون لایتفاوتون فی‌الایمان وذلک لانّهم لم‌یعدّوا الاعمال من‌الایمان وهذاخلاف‌السنة واصل‌البدعة وقد قال النبی(ص) - صنفان من‌امتی‌لیس‌لهمافی‌الاسلام نصیب **المرجئة** و **القدریة**. قوله: «و ان تطیعوا الله و رسوله»، ظاهراً و باطناً و سراً و علانیة، «لایلتکم» قرأ **ابوعمرو**: ولایالتکم بالالف کقوله تعالی: - «وما التناهم» وقرأالاخرون بغیرالف وهما لغتان بمعنی و احد یقال - الت یالت التاً ولات یلیت لیتاً اذا نقص و معنی الایة - لاینقصکم «من»، ثواب، «اعمالکم شیئاً ان الله غفور رحیم» ثم وصف المؤمنین المحقّقین المصدّقین فی‌ایمانهم فقال: -

«انّما المؤمنون الذين آمنوا باللّه و رسوله ثم لم يرتابوا» ، لم يشكّوا فى ايمانهم بل اخلصوا فى عقايدهم ثم حققوا بافعالهم و هوقوله : «و جاهدوا باموالهم و انفسهم فى سبيل اللّه» ، اى ـ فى طاعة اللّه ، «اولئك هم الصادقون» فى ايمانهم لاجتماع الاقرار باللسان و التصديق بالقلب ثم بالعمل الصالح ، هذا هو المؤمن الصادق لامن اسلم خوف السيف و رجاء السيب فلما نزلت هاتان الايتان اتت الاعراب رسول اللّه فحلفوا باللّه انهم مؤمنون فى السرّ و العلانية وعرف اللّه غير ذلك منهم فانزل سبحانه : «قل اتعلّمون اللّه بدينكم» ، دخلت الباء لالانّ هذا التعليم بمعنى الاعلام و المعنى ـ اتعلّمون و تخبرون اللّه بدينكم الذى انتم عليه ، «واللّه يعلم مافى السموات و مافى الارض» اى ـ يعلم مافى قلوب اهل السموات وما فى قلوبكم ، «واللّه بكّل شئٍ عليم» لاتخفى عليه خافية فلا يحتاج الى اخباركم .

«يمنّون عليك ان اسلموا» وهم **بنو اسد بن خزيمة** و قد سبق بيانه و قيل ـ هم الاعراب الذين ذكرهم اللّه فى **سورة الفتح** : **جهينة** و **مزينة** و **اسلم** و **اشجع** و **غطفان** كانوا يقولون ـ آمّنا ليؤمّنوا على انفسهم واموالهم ، فلما استنقروا الى **الحديبية** تخلّفوا و هم الذين منّوا بايمانهم على رسول اللّه و تقديره : يمنّون عليك باسلامهم «قل لاتمنّوا على اسلامكم» اى ـ باسلامكم ، «بل اللّه يمنّ عليكم ان هديكم» يعنى بان هديكم ، «بالايمان ان كنتم صادقين» فى ايمانكم فلستم صادقين و لو كنتم مؤمنين صادقين لكانت المنّة للّه لا لكم . المّن يذكر و المراد به التحمّد بالنعمة و هو مذموم من العباد و يذكر و المراد به الانعام وعليه وصف اللّه بانه منان . قوله : «بل اللّه يمنّ عليكم» ، اى ـ انعم عليكم وقيل بل اللّه احق بالتحمد بالنعمة ..

«ان اللّه يعلم غيب السموات والارض» ماغاب فيها عنكم ، «واللّه بصير بما يعملون» قرأ **ابن كثير** بالتاء لان فى الاية ذكر الحضور فحسن الوجهان واللّه اعلم .

النوبة الثالثة

قوله : «انّما المؤمنون اخوة» اى پديد آرندهٔ هر موجودى اى پذيرندهٔ هر دودى . اى كرمت بندگان را بروزى ضامن ، اى ملك تو از فنا و زوال ايمن .

عزیز کردهٔ تو کس خوارنکند بر کشیدهٔ تو کس نگو نسار نکند. بداغ گرفتهٔ‌تو کس دراوطمع نکند. مؤمنان‌همه بداغ تواند و درروش خویش باچراغ تواند. بر کشیدگان عطف و نواختگان لطف تواند، ازتارات خلقیت وحالات بشریت در دایرهٔ عهده‌قدم برنقطهٔ رضادارند. گاه چون سروی درچمن درمقام خلوت‌اند، گاه چون چفته‌چوگانی[1] بر مقام خدمت‌اند. ایشانند که در ازل رب‌العالمین ایشانرا نواخته و میان ایشان برادری افکنده که - «انّماالمؤمنون اخوة» برادری که هر گز منقطع‌نشود، قرابتی که بریده نگردد، نسبی که تا ابد بپیوندد، همانست که خبر میآید: کلّ سبب و نسب ینقطع یوم‌القیمةالّاسببی و نسبی. مراد باین نسب دین وتقوی است نه‌نسب آب و گل. اگر نسبت آب و گل‌بودی **بولهب و بوجهل** را درآن نصیب بودی وهوالمشارالیه فی‌قوله: «انّ اکرمکم عندالله اتقیکم» ای جوانمرد چون می‌دانی که مؤمنان همه برادران تواند و در نسب ایمان و تقوی خویشان تواند، حق برادری بگزاروشرط خویش بجای‌آر. زندگانی با ایشان بموافقت کن راه ایثار وفتوت پیش گیر وخدمت بی‌معارضت کن. ایشان گناه کنند تو عذر خواه ایشان بیمار شوند تو عیادت کن حظّ خود یکسر فروگذار ونصیب ایشان زیادت کن. اینست حق برادری اگر سر این داری درای ورنه هجرت کن. **ذوالنون‌مصری** را پرسیدند که صحبت با که داریم و نشست وخاست با که کنیم، گفت: من لایملک ولاینکر علیک حالاً من احوالک ولایتغیر بتغیرك. فرمود[2] صحبت با کسی کن که ویرا ملك نبود یعنی آنچه دارد ازمال وملك نه حق خویش‌داند حق برادران در آن بیش ازحق خویش‌شناسد.

هرخصومت که درعالم افتاد از توئی ومنی خاست چون توئی ومنی ازراه برداشتی موافقت آمد و خصومت برخاست.

دیگر وصف آنست که صحبت با کسی‌دار که بهیچ حال برتو منکرنگردد و اگر در تو عیبی بیند از تو برنگردد.

داند که آدمی از عیب خالی نیست و بی‌عیبی و پاکی جز صفت خداوند قدوس نیست.

۱ درنسخهٔ ج: حفه چوگانی ۲ - در نسخهٔ ج: گفت

مردی را زنی بود و در کار عشق وی نیک رفته بود و آن زن را سپیدیی درچشم بود ومرد ازفرط محبت از آن عیب بی‌خبر بود تا روزی که عشق وی روی در نقصان نهاد گفت: این سپیدی درچشم تو کی پدید آمد، زن گفت آنگه که کمال عشق ترا نقصان آمد. **مصطفی**(ص)فرمود ـ حبّ الشی یعمی ویصمّ. دوستی مرمردرا ازدیدن عیب محبوب نابینا کند و ازملامت شنیدن کر گرداند تا نه‌عیب دوست بیند نه ملامت دردوستی وی شنود. سدیگر وصف آنست که لایتغیر بتغیرك باین کلمت او را از صحبت خلق باز برید گفت ـ صحبت که کنی باحق کن نه باخلق زیرا که خلق بگردند چون توبگردی وحق جلّ جلاله بجلال احدیت خویش و کمال صمدیت خویش هرگز بنگردد اگر چه خلق بگردند.

پیر طریقت گفت ـ الهی تومؤنسان را پناهی. قاصدانرا برسرراهی. عزیز کسی که تو او را خواهی. اگر بگریزد او را در راهی. طوبی آن کس را که تو اورابی، آیا که تا ازما خودکرائی.

ذوالنون‌مصری گفت ـ زنی‌را دیدم درین سواحل‌**شام**، زنی که بصورت زن نمود و بمعنی هزار مرد بیشتر همه عین صفا وذات وفا بود. ظاهراوهمه صفا صفت، باطن اوهمه بقا معرفت. نه درصورت اسم و جسم آویخته، نه در منزل حال و قال رخت افکنده.

مکن درجسم وجان منزل. که این دونست وآن والا
قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش ونه آنجا

بهستی محبوب هستی خود در باخته، بصفات محبوب از صفات خود بیزار شده.

ایهاالسائل عن قصتنا لوترا نا لم تفرق بیننا
فاذا ابصرتنی ابصرته و اذا ابصرته ابصرتنا

ای‌جوانمرد، محبت سلطانی قاهر است وشرع محبت برخلاف شرع ظاهر است. در شرع ظاهر همه لطف و رفق ونفع ونواختن است ودرشرع محبت همه‌قهر وعنف و کشتن وخون ریختن است.

در عشق تو گر کشته شوم باکی نیست
کو دامن عشقی که برو چاکی نیست

ذوالنون‌مصری گفت: آن زن را پرسیدم که - من این‌اقبلت واین تریدین؟ ای زن از کجا رفته ای و کجا قصد داری. گفتا - اقبلت من عند اقوام « تتجا فی جنوبهم عن‌المضاجع یدعون ربهم خوفاً و طمعا » الی « رجال لاتلهیهم تجارة ولابیع عن ذکرالله » . از نزدیک قومی بیامدم بیداران بنزدیک قومی روم هشیاران. ایشانرا بصفت وسیرت معروف کردند نه بنام ونسبت. هر که او شرفی و کراستی در جهان یافت از صفت وسیرت یافت نه از نام و نسبت ، چه شرف دارد آن نسبت که فردا بریده گردد ؟ والحق‌جل‌جلاله یقول : «فلاانساب بینهم یومئذ ولایتساء لون» کدام کرامت است بزرگوار تر از این کرامت که رب العزة میفرماید[1] : « انّ اکرمکم عندالله اتقیکم » .آنکه صفت آن قوم ، بیداری نهاد وبیخوابی که صفت مشتاقان است و آئین عاشقان ، گفت - چون شب در آید و آفتاب نهان شود دلهای ایشان معدن اندوهان شود ، گهی نوحه کنند بزاری، گهی بنالندازخواری ، گهی روزنامهٔ عشق‌باز کنند و سورهٔ شوق آغاز کنند ، فریاد درگیرند وسوز بزاری[2] دوست را یاد کنند. همه‌شب سربرزانوی[3] حیرت نهاده یاروی برخاك حسرت مالیده و بدرد دل و سوز جگر این نوحه میکنند که :

تاریکتر است هرزمانی شب من   یارب شب من سحر ندارد گوئی

ای جوانمرد هر که شبی بیدار نبوده او رنج‌بیداری چه داند، هر که شبی بیمار نبوده از درازی شب بیداران چه خبر دارد. ای مسکین هر گز ترا شبی بود که از درد نایافت مونس، مونس تو ماه بود وستاره باتوهمراز بود. ای شب دراز بخواب غفلت کوتاه کرده وروز سپید بمعصیت سیاه کرده. ای مسکین روز عمرت‌را شب آمد ، بهار جوانی درگذشت ، گلنارت زرد شد ، عقیقت کاه شده چراغت فرو مرد ، حساب عمر فذلك شد ، روز شمرده بآخر رسید وبرید دررسید. امروز ماتم خود بدار و اشك حسرت از دیده فرو بار پیش از آنکه نه چشم ماند نه بینائی ، نه تن ماند نه توانائی ، نه قوت ماند نه دانائی نه کمال ماند نه زیبائی .

---

۱ - در نسخهٔ ج : میگوید   ۲ - درنسخهٔ ج : درگیرند وبزاری   ۳ - در نسخهٔ ج : برزانوء

ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار
و ای خداوندان قال الاعتذار الاعتذار
پیش از آن کین جان عذر آورفرو ماند زنطق
پیش‌از آن کین چشم‌عبرت بین فرو ماند زکار

سوره ق

۱ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « **بسم‌الله الرحمن الرحیم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

« **ق** » منم خداوند قادر وقهار قدّوس و قریب « **والقرآن المجید** (۱)» باین قرآن بزرگوار [که رسول راست‌گوی است ورستاخیز بودنی] .« **بل** » نیست چنانک کافران میگویند ، « **عجبوا أن جاء هم منذرمنهم** » ، شگفت داشتند که بایشان آمد آگاه‌کننده‌ای هم ازایشان ، « **فقال الکافرون** » ، ناگرویدگان گفتند. « **هذا شیئٌ عجیب** (۲) » این چیزیست شگفت .

«**أ اِذا متناو کنّا تراباً** » ، باش که ما بمیریم و خاك گردیم [با حیوة خواهند برد ما را] ، « **ذلك رجع بعید** (۳) » این باز بردی است دور[محال] .

« **قدعلمنا ما تنقص الارض منهم** » ، میدانیم هر چه زمین از ایشان کاهد ، « **وعندنا کتاب حفیظ** (۴) » ونزدیک ما نوشته‌ای است آنرا نگه دارنده.

« **بل کذّبوا بالحق لما جاء هم** » ، آری ایشان دروغ شمردند سخن راست که بایشان آمد ، « **فهم فی امر مریج** (۵) » ایشان در کاری اند شوریده گمان آمیز .

« **افلم ینظروا الی السّماء فوقهم** »، درننگرند دراین آسمان زبر ایشان .

« **کیف بنیناها** » ،که چون افراشتیم[۱] ، « **وزیّنّاها** » ، وچون نگاشتیم .

« **وما لها من فروج** (۶) » ، و آنرا هیچ شکاف وعیب نه .

---

۱ ـ در نسخهٔ الف : اوراشتیم .

« والارض مددناها » ، و زمین باز کشیدیم [پهن] ، **« و القینا فیها رواسی »** ، ودر آن او کندیم[1] کوهها بلند ، **« وانبتنا فیها من کلّ زوج بهیج(۷) »** وررویانیدیم در آن از هرصنفی نیکو.

« تبصرة وذکری » باز نمودن ودر یاد دادن را « **لکلّ عبد منیب (۸)** » هربنده[2] را بازگردانیده بدل با الله.

« ونزّلنا من السماء » ، و فرو فرستادیم از آسمان ، « **مآء مبارکاً** » آبی برکت کرده درآن ، « **فانبتنا به جنّاتٍ** » ، تا رویانیدیم بآن درختستانها ، « **وحبّ الحصید (۹)** » وتخم هرنبات درودنی.

« و النخل باسقات » ، و خرما بنان بلند بارور ، **«لها طلع نضید(۱۰)»** آنرا خوشهٔ[3] میوهٔ آن درهم نشسته.

« **رزقاً للعباد** » ، داشت بندگانرا ، « **واحیینا به بلدةً میتاً** » ، وزنده کردیم بآن آب شهری و زمینی مرده ، **«کذلك الخروج (۱۱)»** همچنان رستاخیز [برما آسان].

«کذّبت قبلهم قوم نوح» ، دروغزن گرفتند پیش از ایشان [پیغامبر خویش را] قوم **نوح** ، « **و اصحاب الرّس** » ، و اصحاب چاه ، **« وثمود(۱۲) »** و **ثمود** قوم **صالح**

«وعادٌ» : اول قوم **هود** ، « **و فرعون و اخوان لوط(۱۳)** » و **فرعون** **موسی** و کسان **لوط**.

« **و اصحاب الایکة و قوم تبّع** » ، ومردمان پیشه‌ایکه و قوم **تبّع** ، **« کلّ کذّب الرسل »** همگان فرستادگان ما را دروغزن گرفتند ، **«فحقّ وعید(۱۴)»** تاواجب گشت وسزا [رسانیدن بایشان] آنچه بیم داده بودم ایشانرا بآن.

«افعیینا بالخلق الاول» ، بماندیم یادرماندیم بآفرینش نخستین ، **« بل هم فی لبس من خلق جدید (۱۵) »** ، بلکه ایشان درگمان اند از این آفرینش نو.

---

۱ - در نسخه ج : افکندیم ۲ - در نسخه ج : هربنده‌ی ۳ - در نسخه ج : خوشه‌ی

« ولقد خلقنا الانسان » بیافریدیم مردمرا ، **« و نعلم ماتوسوس به نفسه »** ومیدانیم آنچه دردل او میاندیشد ، **«ونحن اقرب الیه من حبل الورید(۱۶)»** مانزدیکتریم باو از رگ جان.

« اذ یتلقّی المتلقّیان » سخن می‌ربایند آن دوسخن ربای وسی‌فرا گیرند[۱] از او ، **« عن الیمین وعن الشمال قعید(۱۷) »** یکی از راست سوی او نشسته ویکی ازچپ سوی او نشسته.

« مایلفظ مِن قول » ، بیرون ندهد هیچ سخن از دهن ، **« الّا لدیه رقیب عتید (۱۸) »** مگرنزدیک اوست گوشوانی[۲] ساخته.

النوبة الثانیة

این سورة را دونام است : سورهٔ « ق » وسورهٔ**«الباسقات»**،هزاروچهارصد و نود و چهارحرف است . سیصد و پنجاه وهفت کلمت و چهل و پنج آیت ، جمله **بمکه** فروآمد مگر یک آیت : « ولقد خلقنا السموات والارض وما بینهما فی ستّة ایام » این یک **آیت بمدینه** فرو آمد بقول **ابن عباس** و **قتاده** وباقی همه یکی است ودراین سورة دو آیت منسوخ است یکی : « فاصبر علی مایقولون » ، دیگر : « وما انت علیهم بجبّار » این هردو آیت منسوخ است بآیت سیف.

ودر فضیلت سورة **ابیّ بن کعب** روایت کند از **مصطفی** (ص) قال : من قرأ **سورة ق** هوّن الله علیه ثارات الموت و سکراته .

قوله تعالی : «ق» اقوال مفسران مختلف است در معنی « ق » **ابن عباس** گفت : نامی است از نامهای الله. سوگند بآن یاد کرده چنانک بقرآن یاد کرده . **محمدبن کعب القرظی** گفت ـ افتتاح نام‌الله است قادر وقاهر وقابض قدّوس وقریب و قیّوم و معنی آنست که ـ اناالله القادر القابض انا القدوس القوی ، و بریک حرف اختصار کرد برمذهب اختصار وعادت **عرب** که گفته اند :

قد قلت لها قفی فقالت قاف.

---

۱ ـ ج : فرا میگیرند .. ۲ ـ درنسخهٔ ج : نگهبانی ..

قتاده گفت نام قرآن‌است ، **شعبی** گفت ـ نام سورة است ، **ضحاك** گفت ـ کوهی است گرد زمین درآمده از زمرد سبز وسبزی آسمان از فروغ آنست وهرچه درزمین بدست خلق افتاده از زمرد همه ازآنست. **وهب منبه** آورده که ـ **ذوالقرنین** گرد عالم میگشت تا بکوه **قاف** رسید و گرد کوه **قاف** کوههای خرد دید. رب‌العالمین کوه باوی بسخن آورد تااز وی پرسید که ـ ما انت ؟ توچه باشی ونامت چیست؟ گفت : انا قاف ، منم قاف گرد عالم درآمده ، گفت ـ این کوههای خرد چیست ؟ گفت ـ این رگهای منست ودرهربقعتی و درهرشهری از شهرهای زمین از من رگی است بدو پیوسته ، هرآن زمین که بارادت حق آنرا زلزله خواهد رسید مرا فرماید تارگی از رگهای خود بجنبانم که بآن زمین پیوسته تا آنرا زلزله افتد. **ذوالقرنین** گفت ـ یا**قاف** از عظمت الله باما چیزی‌بگوی گفت ـ یا**ذاالقرنین** انّ شأن ربنا لَعظیم کار خداوند ما عظیم است و از اندازهٔ وهم و فهم بیرونست. بعظمت او خبر کجا رسد و کدام عبارت بوصف او رسد . گفت ـ آخر آنچ[۱] کمتر است و در تحت وصف آید چیزی بگوی ، گفت وراء من زمینی است آفریده بانصد ساله راه طول آن و پانصد ساله راه عرض آن ، همه کوهان‌اند پراز برف ، ورنه آن برف بودی من ازحرارت دوزخ چون ارزیر بگداختید[۲] ، **ذوالقرنین** گفت ـ زدنی یا **قاف** ، نکته‌ای بگوی دیگر از عظمت وجلال حق گفت ـ **جبرئیل امین** کمر بسته درحجب هیبت ایستاده ، هرساعتی از عظمت و سیاست درگاه جبروت برخود بلرزد رعده‌ی بروی افتد. رب‌العالمین ازآن رعدهٔ وی صدهزارسلك بیافریند ، صفها برکشیده درحضرت، بنعت هیبت سر درپیش افکنده و گوش برفرمان نهاده ، تایکبار ازحضرت عزت ندا آید که ـ سخن گوئید ، همه گویند ـ «لااله‌الاالله» و بیش از این نگویند ، اینست که رب‌العالمین گفت : « یوم یقوم الروح والملئکة صفّاً » الی‌قوله ـ «وقال صواباً» یعنی ـ لااله‌الاالله وقیل ـ معنی قوله : « ق » : قف یا **محمد** علی اداء الرسالة والعمل بما امرت. وقیل ـ معناه ـ قضی الامر کقوله : «حم» ، ای ـ حمّ ماهو کائن والاحسن ان یقال هو من‌الحروف المقطّعة علی ماسبق امثاله.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : گفت آنچ آخر کمتراست ... ۲ ـ در نسخهٔ ج : بگداختمی

«والقرآن المجید» ، ای ـ الشریف الکریم علی الله الکثیر الخیر ، العظیم الشأن ، هذا قسم جوابه محذوف لدلالة ما بعده من الکلام علیه ، تأویله : «والقرآن المجید» ان الرسول صادق و الساعة حق . وبرقول ایشان که گفتند قضی الامر جواب مقدم است تقدیره : « والقرآن المجید » ، قضی الامر باین قرآن بزرگوار که کارگزاردند و حکم راندند در ازل وقیل ـ جوابه : « بل عجبوا » وجوابات القسم سبعة : انّ الشدیدة کقوله : «والفجر ولیال عشر» الی قوله : « انّ ربک لبالمرصاد» . وان الخفیفة کقوله : « تالله ان کنّا لفی ضلال مبین» ، وما النفی کقوله : « والضحی واللیل اذا سجی ما ودّعک ربک» ، و اللام المفتوحة ، کقوله : « فوربک لنسئلنّهم » ، ولا کقوله : « و اقسموا بالله جهد ایمانهم لایبعث الله من یموت » وقد کقوله : « و الشمس و ضحیها » ، الی قوله : « قد افلح من زکیها » ، و بل کقوله : « ق و القرآن المجید » ، « بل عجبوا ان جاء هم منذر منهم » یعرفون نسبه و صدقه و امانته ، « فقال الکافرون هذا » ، ای ـ هذا الذی یقول ان نبعث ، «شیءٌ عجیب » وقیل ـ اختیار الله **محمداً** للرسالة والانذار شیءٌ عجیب ، اگر کسی گوید ـ **درسورة ص** وقال الکافرون بواو گفت و اینجا بفا گفت چه فرق است ؟ جواب آنست که **عرب** استعمال فا جائی کنند که ثانی باول متصل بود که درفا معنی اتصال است و اینجا « شیءٌ عجیب » متصل است بآنچه گفت ـ « عجبوا ان جاء هم » واین معنی اتصال **درسورة ص** نیست لاجرم بواو گفت نه بفا .

«ءَ اذا متنا و کنّا تراباً » ، استفهام انکار واستبعاد و العامل فیه مضمر تقدیره ـ أنُبعث؟ انرجع؟ اذا متنا و کنا تراباً « ذلک رجع بعید »، عن الصدق لایکون . ولیس المراد بعد الزمان و قیل ـ بعید ای ـ محال هذا کقوله : « انه علی رجعه لقادر » . الرجع الجواب و الرجع الرد و الرجع المطر ، نطق بکلّها القرآن ، فالرجع فی قوله تعالی : « فان رجعک الله الی طائفة منهم » ، و فی قوله : « و لئن رجعت الی ربی » ، معناهما الرد والرجع فی قوله : « لایرجع الیهم قولاً » معناه ـ الجواب . والرجع فی قوله : « والسماء ذات الرجع » ، معناه ـ المطر .

« قدعلمنا ماتنقص الارض منهم » ، ای ـ ماتاکل من لحومهم و دمائهم

و عظمهم لایعزب عن علمنا شیٔ. قال **السدی** - هوالموت یقول - قد علمنا من یموت منهم ومن یبقی «وعندنا» ای - ومع هذا عندنا «کتاب» کتب فیه ذلک وهواللوح المحفوظ مکتوب فیه موتهم و مکثهم فی‌القبور و مبعثهم یوم‌القیمة و الحفیظ بمعنی المحفوظ وقیل - الحفیظ بمعنی الحافظ ای - حافظ لعدّتهم واسمائهم، قال **الحسن** - هذا وعد من‌الله لنبیّه بنصرته و اظهار دینه علی سائرالادیان، فقال: «قد علمنا ما تنقص منهم بان یقتلوا اویموتوا او ینتقلوا عن دینهم، «وعندنا کتاب حفیظ» فیه نصرك علیهم فلاتضیقن صدرك. وقیل - قد علمنا ماتنقص‌الارض، ای - مایبلی‌منهم ومایبقی. لانّ العصعص لاتأکله الارض کماجاء فی الحدیث کلّ ابن‌آدم یبلی الاعجب الذنب وفیه یرکّب و ابدان الانبیاء و الشهداء ایضاً لاتبلی «و عندنا کتاب حفیظ» محفوظ من الشیاطین ومن ان یتغیر.

«بل کذّبوا بالحق»، ای - بمحمد والقرآن، «لمّا جاءهم‌فهم فی‌امرمریج» مختلط ملتبس ومعنی‌اختلاط امرهم انّهم‌یقولون للنبی(ص) - مرّة - ساحر ومرّة - کاهن مجنون و یقولون للقرآن مرّة - سحر و مرّة رجز و مرّة مفتری و یقولون فی امر البعث مرّةً - «ان‌هی الاحیوتناالدینا» ومرّة - «لئن‌رجعت الی ربی» ومرّة - «ماندری ماالساعة ان‌نظن الاظنّاً» وقیل - «فی‌امر مریج» ای - متناقض بانکارهم القدرة علی الاعادة مع اقرارهم بالقدرة علی الابتداء فکان امرهم مختلطاً ملتبساً وکل کلام اوامرلیس بثابت مقید فهو مریج فعیل من مرج اذا اضطرب یقال - مرج‌الامر ومرج الدین ومرج الخاتم فی اصبعی اذا قلق من الهزال و فی الحدیث - مرجت عهودهم واماناتهم. وقیل - مریج فعیل بمعنی مفعول من‌قوله «مرج‌البحرین» معناه - خلّاهما. معنی‌آنست که - دو دریا فرا یکدیگر گذاشت. المرج المرعی لان‌السّرح فیه مخلاة لیس‌علیها لجم، مرغزاررا مرج گویند یعنی که چرندگان بی‌لگام سرفرا داده وآنجا فراگذاشته. ثم دلّهم علی قدرته. فقال:

«افلم ینظروا الی السماء فوقهم کیف بنیناها»، بغیر عمد، «وزیناها»، بالکواکب والشمس‌والقمر، «وما لها من فروج» شقوق وصدوع‌وعیوب. ای-لیس فیهاتفاوت ولااختلاف. وقیل - مالها من فروج یمکن‌السلوك فیه واماالملئکة فینزلون

من الباب و يعرجون الى الباب ثم يطبق الباب. واحدها فرج و هو الشّق و لهذا سمي القباء المشقوق فرّوجاً لبس رسول‌الله (ص) فروجاً من حرير ثم نزع. قوله :

« والارض مددناها » ، اى ـ بسطناها على وجه الماء الى مالا يعلمون من غايتها وهذا دليل على ان الارض مبسوطة وليست على شكل الكرة ، « و القينا فيها رواسى » ، جبالاً ثوابت ، « وانبتنا فيها من كلّ زوج بهيج » . اى من كل صنف حسن كريم يبهج به من الاشجار والنبات وقال فى موضع آخر ـ ذات بهجة وقيل ـ الضمير يعود الى الرواسى. والزوج البهيج الذهب والفضة وسائر الفلزات.

« تبصرةً » اى ـ جعلنا ذلك تبصرةً ، « و ذكرى » ، اى ـ تبصيراً وتذكيراً وتنبيهاً ، «لكل عبد منيب» لان من قدر على خلق السموات والارض والنبات قدر على بعثهم. گفته‌اند ـ تبصرة وذكرى دونام‌اند شريعت وحقيقت‌را ، تبصرة حقيقت است و ذكرى شريعت است . شريعت بواسطه است و حقيقت بمكاشفت ، شريعت خدمت است برشريطة وحقيقت غربة است برمشاهده. شريعت بى بدى است وحقيقت بيخودى. اهل شريعت فريضه گزاران‌اند ، ومعصيت گذاران ، اهل حقيقت ازخويش گريزان وبيكى نازان . قبلهٔ اهل شريعت كعبه است ، قبلهٔ اهل‌حقيقت فوق‌العرش. ميدان حساب اهل شريعت موقف‌است ،ميدان حساب اهل حقيقت حضرت سلطان. ثمرهٔ اهل شريعت بهشت است ثمرهٔاهل حقيقت لقاء ورضاء رحمن.

قوله : « و نزّلنا من السماء » ، اى ـ من السحاب من جانب السماء « ماءً مباركاً » ، اى ـ مطراً يلبث فى‌اجزاء الارض فينبع طول‌السنة وقيل ـ مباركاً للخلق فيه بركات ومنافع ، « فانبتنا » ، اى ـ اخرجنا من الارض ، « به » ، اى ـ بذلك الماء « جنات » ، اى ـ الاشجار و الفواكه و الثمار ، « وحب الحصيد » اى ـ و حباً يحصد كالبرّو الشعير وسائر الحبوب التى تحصدو تدّخرفاضاف الحب الى‌الحصد وهو اضافة الشيء الى صفته كمسجد الجامع وربيع‌الاول وحق‌اليقين وحبل‌الوريد ونحوها وقيل ـ معناه وحَبّ النبت الحصيد لان النبت يحصد لاالحبّ.

« والنخل باسقات » اى ـ طوالاعجيبة الخلق ـ يقال بسقت بسوقا اذا طالت. وقيل ـ باسقات ، اى ـ حوامل من‌قولهم ـ بسقت الشاة اذاحملت ، «لهاطلع» اى ـ ثمر

و حمل ، سمّی بذلک لانه یطلع و الطلع اول ما یظهر قبل ان ینشق ، « نضید » ای ـ متراکب متراکم منضود بعضه علی بعض فی اکمامه فاذا خرج من اکمامه فلیس بنضید و المعنی ثمارها فی حلوقها[1] و رؤسها لا کسائر الاشجار تتفرق ثمارها ، قال **ابوعبیدة** : نخل الجنة « نضید » ما بین اصله الی فرعه کلما نزعت رطبة عادت الین من الزبد واحلی من العسل .

« رزقاً للعباد » ، ای ـ جعلناها رزقا للعباد ، « واحیینابه » ای ـ بذلک الماء « بلدةً میتاً » ، فاهتزّت بالنبات وحییت ، روی **ابوهریرة** قال : کان النبی(ص) اذا جاءهم المطر فسالت المیازیب[2] قال: لامحل علیکم العام ای الجدب ، « کذلک الخروج» من قبورکم یوم البعث بعد ان کنتم امواتاً . قال **ابن‌عباس** : ینزل الله من السماء مطراً کنطف الرجال فینبت علیه اللحم والعظام والاجساد فیرجع کلّ روح الی جسده.

قوله : « کذّبت قبلهم قوم نوح واصحاب الرّسّ» ، قوم من بقایا **ثمود** کانوا علی بئر بارض **الیمامة** ارسل الیهم نبیّ اسمه **خنظلة بن‌صفوان** فقتلوا نبیّهم ، و«ثمود» هم **ثمود بن عابر** وهو **عاد الآخرة** .

« وعاد » ، وهو **عاد ارم** وهو **عاد** الاولی « وفرعون » **موسی** اسمه **الولید بن مصعب بن الریان** ، « واخوان لوط » لفظ عربی لاعن اخوة نسب اودین .

« و اصحاب الایکة »الایکة الغیضة من الشجر ولیکة اسم لارض مدین وهم **قوم شعیب** ، «وقوم تبع » ، هوملک **الیمن** سمی **تبعاً** لکثره اتباعه و کان یعبدالنار فاسلم ودعا قومه الی الاسلام و هم حمیر فکذّبوه و ذکرنا قصته فی سورة الدخان ، « کلّ کذّب الرسل » ، ای ـ کلّ هؤلاء المذکورین ، « کذّب الرسل فحق وعید » ای وجب انزال ما توعدتهم علی السنة الرسل من العقاب ، ثم انزل جواباً لقولهم : « ذلک رجع بعید » :

« افعیینا بالخلق الاول » ، یعنی افعجزنا عن الخلق الاول فنعجز عن الخلق الثانی وهذا تقریرلهم لانهم اعترفوا ، بالخلق الاول الذی هوالابدآء وانکروا البعث الذی هوالخلق الثانی.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : حلوقها از حلقه بمعنی درع ۲ ـ المیازیب = جمع میزاب

قال **الحسن** - الخلق الاول خلق **آدم** من تراب ، « بل هم فی لبس» ، ای - فی شکّ ، « من خلق جدید » بعد الموت،لبس الشیطان علیهم بشبهة اللبس اختلاط الظن و التباس الامر تقول لبّس فلان هذا الامر تلبیساً و لبسه علیّ خفیفاً . قال الله عزوجل : « و للبسنا علیهم مایلبسون » .

قوله : « و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه » ، ای - یحدث به قلبه و یخطر بباله لم یفعله بعد ای - لا یخفی علینا سرآئره وضمآئره ، « ونحن اقرب الیه من حبل الورید » هذا قرب العلم ای - نحن اعلم بضمیره ممن کان فی القرب منه بمنزلة حبل الورید والحبل هوالورید فاضاف الی نفسه لاختلاف اللفظین وجمعه اوردة وهی العروق التی تجری فیها النفس والاوداج التی فیها الدم . ویقال - الوریدان عرقان خلف النیاط و یقال - خلف الودجین وهو فی العنق والصدر ورید و فی الساق نسا وفی الید ابجل وفی الظهر ابهر .

« اذ یتلقّی المتلقّیان » ، التلقّی و التلقّن واحد قال الله تعالی : « فتلقّی آدم » معناه - تلقّن والمتلقّیان الملکان الموکّلان بالانسان وهما کاتباه و هوان الله عزوجل وکّل بالانسان مع علمه باحواله ملکین باللیل وملکین بالنهار یحفظان عمله ویکتبان اثره الزاماً للحجة ، احدهما عن یمینه یکتب الحسنات والاخر عن شماله یکتب السیّآت فذلک قوله : « عن الیمین و عن الشمال قعید » ولم یقل قعیدان لانه اراد عن الیمین « قعید » وعن الشمال « قعید » فاکتفی باحدهما عن الاخر والقعید المقاعد کالجلیس والاکیل والشریب . « ما یلفظ من قول » ، ای - ما یتکلم من کلام فیلفظه ای - یرمیه من فیه ، « الا لدیه رقیب » ، حافظ ، «عتید» . حاضر اینما کان . قال **الحسن:** انّ الملئکة یجتنبون الانسان علی حالین عند غائطه وعند جماعه . و قال **مجاهد :** یکتبان علیه حتی انینه فی مرضه ، وقال **عکرمة :** لایکتبان الاما یوجر علیه او یوزر فیه . قال **الحسن:** عجبت لابن آدم ملکاه علی نابیه قعد هذا علی نابه وقعد هذا علی نابه . لسانه قلمهما وریقه مدادلهما ، کیف یتکلم فیما لایعنیه . وعن **علی بن ابی طالب (ع)** قال : قال رسول الله (ص) ان مقعد ملکیک علی ثنیتیک لسانک قلمها و ریقک مدادهما و انت تجری فیما لایعنیک لاتستحیی من الله و لامنهما . و عن **ابی امامة** : قال - قال

رسول‌الله (ص)ـ کاتب الحسنات علی یمین الرجل و کاتب السیآت علی یسارالرجل و کاتب الحسنات امیرعلی کاتب‌السیئات. فاذا عمل حسنة کتبها صاحب الیمین‌عشرا و اذا عمل سیئة قال صاحب الیمین لصاحب الشمال دعه سبع ساعات لعله یسبح اویستغفر ، وعن **الحسن** عن **ابی‌هریرة** وانس قالا : قال رسول‌الله ـ ما من حافظین یرفعان الی الله ما حفظا فیری الله تعالی فی اول الصحیفة خیراً او فی آخرها خیراً الا قال لملئکته اشهدوا انی قد غفرت لعبدی ما بین طرفی الصحیفة ، و عن **ثابت** عن **انس** ان رسول الله (ص) قال : ان الله تبارك و تعالی وکّل بعبده المؤمن ملکین یکتبان عمله فاذامات قال الملکان اللذان وکّلا به یکتبان عمله قدمات فلان فتأذن‌لنا فنصعدالی‌السمآء فیقول‌الله عزوجل ـ سمآئی مملوءة من ملائکتی یسبّحون‌فیقولان‌ـفاین فیقول ـ قوما علی قبرعبدی فکبّرانی و هلّلانی وا کتبا ذلك لعبدی الی یوم‌القیمة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « بسم‌الله الرحمن الرحیم ». بدانک عناصرعالم چهار است : باد وآتش وآب وخاك. واین چهار عنصر، وجودکه یافتند دربدو آفرینش ازین چهارکلمت یافتند : « بسم الله الرحمن الرحیم » نسیمی و شمیمی بود از عالم جلال و جمال این کلمات که بوزید ، تا این چهار عنصر درعالم پیدا آمد. آنکه در دور اول تا عهد آخراین چهار عنصر قوت طبیعت داشتند و عالم از ترکیب اجزاء ایشان منتظم همی بود بر وفق تقدیر الهی. و در هر عهدی این چهار عنصر قوتی زیادت نمودندی. در عهد **نوح** قوت آب بود و طغیان آن. لقوله تعالی : « انّا لما طغی الماء ». و در عهد **هود** قوت باد صرصر بود لقوله ـ « بریح صرصر عاتیة ». و در عهد **موسی** زمینی خاکی قوتی زیادتی نمود تا انتقام خویش بالتمام قارون ظاهر کردکه « فخسفنا به وبداره‌الارض ». ودرعهد **یونس** شرارت آتش درهواء قدرت فروغ گرفت. همچنین درهرعهدی هربادکه بوزیدی وهرموجی که ازدریابخاستی یا کشتی غرق کردی یاشهری خراب کردی وهربرقی که بجستی ولایتی بسوختی وهمیشه زمین را زلزله همی بودی وخسف ومسخ‌ظاهر همی گشتی تاعهد این مهترعالم سید ولد آدم (ص) که عهد فترت نبوّت بسر آمد و صبح روز

فطرت دین اسلام بر آمد. زمین نور گرفت و آسمان سرور یافت و رخسار ستارگان بیفروخت و **جبرئیل** اندرهواء عالم آوازداد که ـ « بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» آواز وی اندر اجزاء عالم سرایت کرد تا هر ذره‌ای از ذرائر عالم در عشق سماع این کلمات زبانی یافت وازوی طنینی وضجیجی شنیدند. قالت **عایشه** : لمّا نزلت «بسم‌الرحمن‌الرحیم» ضجت‌الجبال حتی سمع اهل **مکة** دویّها فقالوا ـ سحر **محمد** الجبال وقال **ابن‌عباس** : لمّا نزلت « بسم‌الله الرحمن الرحیم » سکنت الریاح و ماجت البحور واصغت البهائم بآذانها و رمیت الشیاطین من السماء و حلف رب العزة لایسمی اسمه علی شیٔ الا بارك‌علیه. وآنکه هر کلمتی ازاین کلمات تسمیة یکی‌را ازآن عناصرجمالی وکمالی داد. ازکلمهٔ «بسم» بندی بر باد نهادند. و ازهیبت نام «الله» داغی برزبان آتش نهادند. واز رحمت « رحمن » شمّتی برآب زدند. واز رأفت « رحیم » نسیمی بخاك رسانیدند. باد شرّت بگذاشت. آتش شرر فرونشاند. آب ازطغیان توبت کرد. خاك زلزله بگذاشت وباستقامت درآمد. این همه بآنست که عهد عدل گذشت وعهد فضل آمد ، عهد خسف و مسخ گذشت وعهد رأفت ورحمت آمد « وما ارسلناك الا رحمة للعالمین». نسبت این امت که قدم بر بساط شرع **احمد** مرسل دارند چون اضافت کنی بامّت پیشینیان ، اضافت آدمی بود بحیوان ، ازآنکه درعهد اول صورت ایشان مسخ پذیر بود و سورت ایشان نسخ پذیر بود وعقد ایشان فسخ پذیر بود ، ازآنکه بنهایت کمال نرسیده بودند. باز چون عهد مهترعالم آمد ، فیض تنزیل الهی روایح خویش باسماع ذریت آدم رسانیدند. ندا در آمد که ای سید ، همهٔ شرعها را نسخ و شرع ترا نسخ نه. همهٔ عقد ها را فسخ و عقد ترا فسخ نه . همهٔ امّتان را مسخ و امّت ترا مسخ نه.

قوله‌تعالی: «ق» قال **ابن عطاء** اقسم‌الله عزوجل بقوة‌قلب حبیبه **محمد**(ص) حیث حمل‌الخطاب ولم یؤثّر ذلك فیه لعلوّ حاله.

کسی که دوستی عزیزدارد درهمهٔ احوال رضاء وی جوید ، پیوسته دراو مینگرد ، رازش باوی بود ، سوگندانش بجان وسروی بود. حدیث وی بسیار گوید درحضر و سفر در خواب و در بیداری او را نگه دارد وهرچه کند ازاو نیکو دارد

ودرهیچ جای ، حدیث و سلام ازوی بازنگیرد. پس خداوند کریم ملک رحیم جل جلاله حقایق این معانی سرآن حبیب خویش‌را خاتم‌پیغامبران(ص) ارزانی داشت ، تاعالمیان بدانند که بردرگاه عزت هیچکس را آن منزلت ومرتبت و منقبت نیست که آن مهتر راست. کائنات و موجودات همه از بهر اوست مهر همه مهر اوست.

« ما خلقکم و لا بعثکم الاّ کنفس واحدة » قیل معناه لنفس واحدة و مراد از این نفس ذات **مصطفی**(ص) است ، درهمه‌احوال رضای‌وی جست چنانک فرمود : «ومِن آناءاللیل فسبّح و اطراف‌النهارلعلّک ترضی ». درقبله رضاء وی جست : «فلنولّینّک قبلة ترضیها». درشفاعت امّت رضای وی جست : « ولسوف یعطیک ربک فترضی ». بحیوة وی قسم یادکردکه : « لعمرك ». بقوت دل وی قسم یاد کرد که : « ق والقرآن‌المجید » بصفاء مودت وی قسم یادکردکه : « ص والقرآن ذی الذکر » بقدمگاه وی قسم یادکردکه : « لا اقسم بهذا البلد ». بروی و موی وی قسم یاد کردکه : « والضّحی واللیل اذا سجی ». هرگز او را ازنظرخود محجوب نکرد : « فانك باعیننا ـ الذی یریك حین تقوم ». درخواب وبیداری عصمت بروی داشت که : «والله یعصمك من‌الناس» جمله احول او را کفایت کرد : « الیس‌الله بکاف عبده » درهرجای‌ودرهرحال وحی بدو پیوسته داشت. درخواب بودکه وحی آمد : « یا ایهاالمدّثّر » « یا ایهاالمزّمّل ». برناقه بودکه وحی آمد : « الیوم اکملت لکم دینکم ». در راه غزا بودکه وحی آمد : « یاایهاالناس اتّقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیٌ عظیم » . از **مکه** بیرون آمده بود **بجحفه** که وحی آمد : « ان الذی فرض علیك‌القرآن لرادّك الی معاد » در غار بودکه رب العزة او را جلوه کرد : « ثانی اثنین اذهما فی‌الغار ». دراندوه بودکه وحی آمد : « ولقد نعلم انّك یضیق صدرك بما یقولون ». درشادی بودکه وحی آمد : « انّا فتحنا لك فتحاً مبینا ». شب معراج دربیت‌المقدس بودکه وحی آمد : « وسل من ارسلنا ». درحضرت قاب قوسین بود که بی واسطه بربساط ناز راز شنیدکه : « فاوحی الی عبده مااوحی ».

عشق آمد و جان و دل فرا جانان داد

معشوق ز جان خویش ما را جان داد

زآنگونه شرابها که او پنهان داد
یکذره بصد هزار جان نتوان داد

جوانمردان طریقت و ارباب معرفت سرّی دیگر گفته‌اند در معنی « ق » گفتند : آن کوه قاف که گرد عالم درکشیده نمود ، کاری است ازآن قاف که گرد دلهای دوستان درکشیده ، پس هرکه دراین‌دنیا خواهد که ازآن کوه قاف درگذرد قدم وی فرو گیرند، گویند ـ وراء[1] این‌قاف‌راه نیست وبروی گذرنیست. همچنین کسی که درولایت دل وصحرای سینه قدم زند چون خواهد که یک‌قدم ازصفات دل وعالم سینه بیرون نهدقدم وی درمقام دل فرو گیرند ، گویند ـ کجا میشوی ما خود همین‌جای باتوئیم : انا عندالمنکسرة قلوبهم من اجلی.

پیرطریقت گفت : الهی گردارم چون که بوی نمی بویم ورندارم من این حسرت با[2] که گویم. الهی‌او که یک نظردید عقل‌او پاك برمید ، پس‌او که دائم بدیدهٔ دل ترا دید چون بیارمید. عجب کاریست کار اوکه مینگرد درو و میجوید اوراهم از او. او جل جلاله باجویندهٔ خود همراه است. بس این جستن او را چه بکار است. اینست که رب العالمین فرمود : « و نحن اقرب الیه من حبل الورید » این آیت اشارت است فراقرب حق جل جلاله مر بنده را. اما قرب بنده مر حق را آنست که فرمود : « و اسجد و اقترب » و **مصطفی** گفت مخبراً عن‌الحق سبحانه ـ لا یزال یتقرب الیّ العبد بالنوافل حتی احبّه. قرب بنده مر حق را اول بـایمانست وتصدیق وآخر باحسانست و تحقیق. والاحسان ان تعبدالله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراك.

این خبر اشارت است بملاقات دل باحق و معارضهٔ سرّ باغیب و مشاهدهٔ جان درمناجات نهان. اما قرب حق مربنده را دوقسم است :

یکی کافّهٔ خلق را بعلم و قدرت ، کقوله : « و هو معکم اینما کنتم » .
دیگرخواص درگاه را بخصائص برّ وشواهد لطف ، کقوله : « ونحن اقرب‌الیه » .
اول او را قربی دهد غیبی تا از جهانش باز برد. بس اورا قربی دهد کشفی تا از

۱ ـ در نسخهٔ ج : ورا این قاف ۲ ـ درنسخهٔ ج : و

جهانيانش باز برد. پس او را قربی دهد حقيقی تا از آب و گلش باز برد. ازشاهد بنده ميكاهد وازشاهد خود، ميافزايد تاچنانكه دراول خود بود درآخرهم‌خود باشد علائق منقطع و اسباب مضمحل و رسوم باطل ، حدود متلاشی و اشارت متناهی وعبارت منتفی وخبر منمحی و حق يكتا بحق خود باقی ، «والله خيرٌ وابقى» .

رأيت حِبّی بعين قلبی فقال من انت قلت انتا
انت‌الذی جزت كل حدّ بمحو اين فاين انتا

قوله : « اذ يتلقّی‌المتلقّيان عن‌اليمين و عن‌الشمال قعيد » در خبر است كه اين دوفريشته كه بربنده موكّل‌اند چون بنده نشسته باشد يكی‌ازسوی راست حسنات وی مينويسد ، يكی از سوی چپ سيئّات وی مينويسد. چون بنده بخسبد يكی برسر بالين وی‌بيستد ، يكی برقدمگاه واورا نگاه ميدارند. چون بنده درراه ميرود ، يكی از پيش ميرود ويكی از قفا وآفات از وی دفع ميكنند. و گفته‌اند ـ فريشتهٔ حسنات هرروز وشب‌ايشانرابدل كنند ودوديگرفرستند وحكمت درين‌آنستكه: تافردا گواهان طاعات و حسنات وی بسيار باشد و فرشتهٔ سيئّات بدل نكنند تاعيب وی جزآن يك فرشته نداند. نظير اين درقرآن : « قل يا عبادی‌الذين‌اسرفوا علی انفسهم » اسرفوا مجمل گفت سر بسته بی‌تفصيل ، ای **جبرئيل** تو وحی ميگزار كه اسرفوا و بتفصيل مدان كه چه كردند. ای **محمد** تو وحی ميخوان كه اسرفوا ومدان كه چه كردند. كريما ، خداوندا ، رحيما ، پادشاها نخواست كه **جبرئيل** گناه بنده بداند و رسول معصيت او بخواند، كي روا دارد كه شيطان بنده را از درگاه وی براند. قوله :

« ما يلفظ من قولٍ الّا لديه رقيب عتيد » . فريشتهٔ دست راست فريشتهٔ فضل است و فريشتهٔ دست چپ فريشتهٔ عدل و چنانك فضل بر عدل سالار است فريشتهٔ دست راست برفريشتهٔ دست چپ سالار است. ای فريشتهٔ دست راست ، تو امير باش هر حسنتی ده مينويس. ای فريشتهٔ دست چپ تو رعيت باش. جز آنكه فريشتهٔ دست‌راست گويد منويس. چون بنده معصيت كند فريشتهٔ دست‌راست گويد ـ هفت روز بگذار و منويس مگرعذری بخواهد و توبه كند.

اين‌همه چيست نتيجهٔ يك‌حكم كه درازل كرد كه ـ «سبقت‌رحمتی‌غضبی» .

ازاین عجیب‌تر شنو: بنده معصیت میکند فرمان آید که ـ پردهٔ ایمان وی در کشید تاجرم و جنایت وی مغمور و مغلوب ایمان وی گردد. آنگه چندان جرم ومعاصی بهم آید که گویند بارخدایا جرم بسیار است پردهٔ ایمان آنرا نمیپوشد، گوید: اگر پردهٔ ایمان وی نمیپوشد پردهٔ کرم من در کشید تاپپوشد.

۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى: « **و جاءت سكرة الموت بالحق** »، آوردستی مرگ کار راست وداد پاك [مؤمن‌را بهشت و کافررا آتش]، « **ذلك ما كنت منه تحيد**(۱۹) » [اورا گویند] این آن کار و روز است که همهٔ عمر از آن دور باز میشدی.

« **و نُفِخ في الصّور** »، ودردمند درصور، « **ذلك يوم الوعيد**(۲۰) » آنست آنروز وعید [که از اول دنیا خلق را بان روز میترسانند].

« **وجاءت كلّ نفس** » و آمد هر تنی فردا « **معها سائق** »، بااو رانندهٔ [بآتش یا رانندهٔ ببهشت]، « **و شهيد**(۲۱) » وگواهی بر [کافر بکفر و مؤمن را بایمان].

« **لقد كنت في غفلة من هذا** »، [اوراگویند] دربی‌آگاهی‌وناساخته‌بودی ازین کار و ازین روز، « **فكشفنا عنك غطائك** »، باز بردیم و بر کشیدیم از تو پردهٔ گمان تو، « **فبصرك اليوم حديد** (۲۲)»، چشم تو امروز تیزبین است.

«**وقال قرينه**»، فریشتهٔ او گوید دبیر و گواه او، «**هذا مالدىّ عتيد**(۲۳)» این آن [کردار] است که بنزدیك من ساخته و کوشیده و نوشته بود.

« **اَلقيا في جهنّم** »، [آنگه فرمایدالله] که درافکنید دردوزخ، «**كلّ كفار عنيد**(۲۴) » هرناگرویدهٔ گردنکشی شوخ.

« **منّاع للخير** »، بازدارندهٔ ازگرویدن بخدای، « **مُعتدٍ مريب**(۲۵) » اندازهٔ درگذرانندهٔ بایمان.

« **الذى جعل مع الله** » او که باالله خدائی دیگر می بجوید و میپرستد، «**فالقياه في العذب الشّديد** (۲۶)» در افکنید او را در عذاب سخت.

«**قال قرینه**» ، دیو او گوید ، « **ربّنا ماطغیته** » خداوند ما من اورا بر نافرسانی و گزافکاری نداشتم ، «**ولکن کان فی ضلال بعید**(۲۷)» لکن او خود در بی‌راهی بود از راه راست دور .

« **قال لاتختصموا لدیّ**» ، [الله ایشانرا] گوید نزدیک من جنگ مکنید وخصومت مگیرید ، « **وقد قدّمت الیکم بالوعید** (۲۸)» و پیش ازاین سخن خویش بشما رسانیده بودم بوعید .

« **مایبدّل القول لدّی** » ، جزنگردانند[1] سخن من [نزدیک من بنیک سختی وبدبختی‌بندگان]، « **وما انابظلام للعبید**(۲۹) » ومن‌ستمکار نیستم رهیگان‌خویش‌را .

« **یوم نقول لجهنم** » ، آنروز که دوزخ را گوئیم [پس آن که خلق را درآن افکنند] ، « **هل امتلأت** » ، برشدی ؟ « **وتقول هل من مزید**(۳۰) » و دوزخ گوید انیز داری ؟

« **وازلفت الجنة للمتقین** » ، و نزدیک آرند بهشت پرهیزکاران را ، « **غیر بعید**(۳۱) » نه دور .

«**هذاماتوعدون**» ، این آنست که شما را وعده میدادند ، « **لکلّ اوّاب حفیظ**(۳۲) »هرباز گردیده‌ای‌را باخدای‌نگه دارندهٔ [فرمان اورا] .« **من‌خشی الرحمن بالغیب** »،او که میترسد ازرحمن نادیده اورا[عذاب اورا] ، «**وجاء بقلب منیب**(۳۳)» و آید و دلی آرد گراینده با او .

« **ادخلوها بسلام** » ،[ایشانرا گویند]درروید درآن‌سرای‌بدرود وآزادی، «**ذلك یوم الخلود**(۳٤) » آن روز روز جاوید است کانرا شب ناید .

« **لهم مایشاؤن‌فیها** » ، ایشانرا در آن هرچه ایشان خواهند ،« **ولدنیا مزید** (۳۵ » و نزدیک ما نیز از خواسته ونابیوسیده .

« **وکم‌اهلکنا قبلهم** » ، وچندنیست کردیم پیش ازایشان، «**من‌قرن‌هم اشدّ بطشاً** » ، ازینان بزور تربودند وبر کونیده[2]تر ، «**فنقّبوافی البلاد**» ، دور شدند وفراوان رفتند در زمین ، «**هل‌من‌محیص**(۳٦)» [نگرید] تا هیچ از مرگ رستند ؟

۱ـ درنسخه ج : بدل نگردانند ۲ ـ کذا ...

« **انّ فی ذلك لذکری** » ، درین سخن پند است ، « **لمن کان له قلب** » ، آنکس را که او را دلی زنده است ، « **اوالقی السمع** »، ویا گوش فرادارد ، «**وهو شهید**(۳۷) » و او دریافت را حاضر است برجای.

« **ولقد خلقنا السموات والارض** » ، بیافریدیم هفت آسمان و هفت زمین « **ومابینهما** » ، و هرچه درمیان آنست ، «**فی ستة ایام**» ، درشش روز ، «**ومامسّنا من لغوب**(۳۸) » وماندگی بما نرسید.

« **فاصبر علی مایقولون** » ، شکیبائی کن بر آنچه[دشمنان] میگویند[مرا]، « **وسبّح بحمدربك** » نماز کن بحمد خداوند خویش [بر هدایت وتوفیق]، « **قبل طلوع الشمس وقبل الغروب**(۳۹) » پیش از بر آمد آفتاب و پیش از فروشد آفتاب .

« **ومن اللیل فسبّحه** » ، و از شب او را نماز کن ، «**وادبارالسجود**(۴۰)» وپس نماز شب بروقت دمیدن [صبح دورکعت سنت نماز بام کن] .

« **واستمع یوم ینادی المناد من مکان قریب**(۴۱) » گوش برروزی دار که آواز دهنده آواز دهد از جائی سخت نزدیك.

« **یوم یسمعون الصیحة بالحق** » ، آنروز که بانگ شنوند بکار پیش شدنی و فرمان روان ، « **ذلك یوم الخروج**۴۲ » آنست روز بیرون آمد ازگورها [روز رستاخیز] .

« **انّانحن نحیی ونمیت** » ، مائیم که مرده زنده کنیم و زنده میرانیم ، « **و الینا المصیر**۴۳ » و بازگشت با ماست.

« **یوم تشقّق الارض عنهم** » ، آنروز که پاره پاره بازشکافد زمین ازایشان، « **سراعاً** »، [میبیرون آیند] زودازود ،« **ذلك حشر** »، آن فراهم آوردی است [فردا] وانگیختنی ، « **علینا یسیر**(۴۴) » برما آسان .

« **نحن اعلم بما یقولون** » ، مادانا تریم ازتوبآنچه ایشان میگویند[مرا وترا] ، « **وما انت علیهم بجبّار** » ، و تو بر ایشان نه پادشاهی و نه کامران ، « **فذکّر بالقرآن من یخاف وعیدِ**(۴۵)» پند ده بقرآن اورا که ترسد از تهدید و وعید من .

النوبة الثانية

قوله: «وجائت سكرة الموت» ،اى - غمرة الموت وشدته الى ان تغشى الانسان وتغلب على عقله «بالحق» يعني- ببيان مايصير اليه الانسان بعد موته من جنة اونار وقيل- « بالحق » ، اى بامر الله و حكمه الذى عمّ به جميع الاحياء وقيل - بما يؤل اليه الامر من السعادة و الشقاوة .

روى انّ **ابابكر الصديق** لما احتضر قالت **عايشة** : شعر :

لعمرك مايغني الثّرآء عن الفتى اذا حشرجت يوماً وضاق به الصدر

قال **ابوبكر** : يا بنيّة لاتقولى ذلك ولكن قولى كما قال الله عزوجل : « وجائت سكرة الموات بالحق » . « ذلك » اشاره الى الموت ، « ما كنت منه تحيد » اى -تكره ذكره وتستبعد و قوعه والمعنى - فاستعدّله .

قوله : « ونفخ في الصور» ، يعنى - نفخة البعث ، « ذلك يوم الوعيد » اى- ذلك اليوم يتحقق فيه الوعيد .

« وجائت كلّ نفس معها سائق و شهيد » السائق والشهيد هما المتلقّيان يسوق الكافر سائقه الى النار و يشهد الشهيد عليه بمعصيته ، و يسوق السائق المؤمن الى الجنة و يشهد الشهيد عليه بمعصيته و يشهد الشهيدله بطاعته . و قال **ابن عباس والضحاك** : السائق من الملئكة والشهيد من انفسهم الايدى والارجل فيقول الله تعالى:

« لقد كنت في غفلة من هذا » اليوم في الدنيا ، « فكشفنا عنك غطائك » الذى كان في الدنيا على قلبك وسمعك وبصرك . الغطاء الستر غطاه و غطّاه ثقيلاً وخفيفاً . قال الشاعر :

سلام قبل معذرتى سلام و ان لم آت ما فيه سلام
على الشمس الطلوع فان غطاها غمام فالمليم هو الغمام

«فبصرك اليوم حديد» اى- حادّ هذا كقوله: «اسمع بهم والبصر يوم يأتوننا»، والمعنى - بصرك اليوم نافذ تبصر ما كنت تنكر في الدينا . و قيل - اراد بالبصر العلم اى - علمك اليوم نافذ في البعث علم حين لم ينفعه العلم وابصر حين لم ينفعد البصر .

وقال **ابن زيد** : «لقد كنت فى غفلة من هذا» خطاب للنبى اى ـ كنت قبل الوحى فى غفلة من هذا العلم ، « فكشفنا عنك غطاءك » بما اوحينا اليك ، « فبصرك اليوم حديد » يعنى ـ فعلمك ثاقب نافذ ، و هذا كقوله : « ما كنت تدرى ما الكتاب ولا الايمان » .

« وقال قرينه » ، هذا القرين هو الملك الموكّل به ، « هذا ما لدىّ عتيد » معدّ محضر ، يعنى ـ عمله الذى يشهد به فان كان العبد من اهل الايمان والجنة احضر كتاب حسناته لانّ سيئاته قد كفّرت ، و ان كان من اهل الكفر والنار احضر كتاب سيئاته لان حسناته حبطت بكفره . وقال **مجاهد** : يقول ـ هذا الذى وكّلتنى به من ابن **آدم** قد احضرته واحضرت ديوان اعماله فيقول الله لقرينه :

« القيا فى جهنم » ، فى هذه الكلمة وجهان احدهما : انه امر الى الملكين السائق والشهيد وهذا الوجه اظهر . والثانى : انه امر لواحد وهو كلام عربى ، يقولون ـ خليلىّ وصاحبىّ ومنه قوله : قفا نبك . وقال **امرؤ القيس** :

خليلىّ مرّا بى على امّ جندب لنقضى حاجات الفؤاد المعذّب
الم تر انّى كلّما جئت طارقاً وجدت بها طيباً وان لم تطيّب

فثنّى فى البيت الاول ووحّد فى البيت الثانى . « كلّ كفّار » مبالغ فى كفره «عنيد» معاند يعرف الحق فيجحده والعناد اقبح الكفر .

« منّاع للخير » ، يعنى ـ يمنع الزكوة المفروضة وكلّ حق اوجبه الله فى ماله ، فعلى هذا الخير المال وقيل ـ الخير الاسلام والمراد به **الوليد بن المغيرة** ، كان يمنع بنيه وبنى اخيه ولحمته من الاسلام ، « معتد » ، يظلم الناس بلسانه ويده « مريب » اى ـ داخل فى الريب وقيل ـ هو الذى اتى الريبة ، « الذى جعل مع الله الهاً آخر فالقياه فى العذاب الشديد » الاول امر بالالقاء فى النار والثانى بالالقاء فى العذاب الشديد .

« قال قرينه » ، يعنى ـ الشيطان الّذى قيّض لهذا الكافر يدعوه الى الضلالة ، « ربنا ما اطغيته » و ذلك انه اذا القى فى النار ادّعى على قرينه من الشياطين فيقول قرينه ـ « ربنا ما اطغيته » كما زعم ، « ولكن كان فى ضلال بعيد» فصحبته على طغيانه و ضلاله .

قال **ابن عباس** و **مقاتل** و **سعیدبن جبیر** : هذا القرين هو الملک ايضاً يقول الكافر ـ ربّ انّ الملک زاد علىّ فى الكتابة فيقول الملک ـ « ربنا ماطغيته » يعنى ـ مازدت عليه وما كتبت الاماقيل او عمل ، « ولكن كان فى ضلال بعيد » طويل لايرجع عنه الى الحق فيقول الله تعالى :

« لا تختصموا لدىّ » ، فقد قضيت ما اناقاض ، « وقد قدّمت اليكم بالوعيد » فى القرآن و انذرتكم و حذّرتكم على لسان الرسل فلاعذر لاحد عندى . قوله : ـ « لا تختصموا لدىّ » ، يقال هذا للكافر و قوله : « ثم انّكم يوم القيمة عند ربكم تختصمون » يقال للمسلمين و هذا فى الموقف . وامّا قوله : « انّ ذلک لحقّ تخاصم اهل النار » فى جهنم .

قوله : « ما يبدّل القول لدىّ » اى ـ لاتبديل لقولى وهو قوله : « لاملأنّ جهنم من الجنة والناس اجمعين » وقيل ـ هواخلاد الكفار فى النار وقيل ـ هوقوله : ـ « من جاء بالحسنة فله عشر امثالها » ... الاية ، اى ـ لايحرّف ولايزاد ولاينقص ، وقال قوم ـ معنى قوله : « ما يبدّل القول لدىّ » اى ـ ما يغيّر القول عندى بالكذب لانّى اعلم الغيب و اعلم حقه من باطله و هذا قول **الكلبى** و اختيار **الفرّآء** لانه قال : « ما يبدّل القول لدىّ » ، ولم يقل ـ مايبدّل قولى ، « و ما انا بظلّام للعبيد » فاعاقبهم بغير جرم .

« يوم نقول لجهنّم » اى ـ انذرهم يوم نقول ، كقوله : « و انذرهم يوم الحسرة » ، قرأ **نافع** و **ابوبكر** يقول بالياء اى ـ يقول الله لجهنم ـ « هل امتلأت » كما وعدتک يعنى ـ فى قوله : « لاملأنّ جهنم من الجنة والناس اجمعين » وهذاالسؤال من الله عزوجل لتصديق خبره و تحقيق وعده والتقريع لاهل عذابه والتنبيه لجميع عباده ، « و تقول هل من مزيد » فيه قولان احدهما : انّها امتلات و صارت بحيث لاتنجع فيها ابرة تصديقاً لقول الله عزوجل : « لاملأنّ جهنم » فيكون استفهام انكار ، اى ـ لم يبق فىّ موضع زيادة كقول النبى : هل ترك لنا عقيل من دار اى ـ لم يترك ، وهذا قول **عطاء** و **مجاهد** و**مقاتل بن سليمان** . والقول الثانى : انها تستزيد والاستفهام بمعنى الاستزادة وهذا قبل دخول جميع اهلها فيها ، قال **ابن عباس** : ان الله تعالى

سبقت كلمته: « لاملأن جهنم من الجنة و الناس اجمعين » ، فلمّا سيق اعداء الله الى النار لايلقي فيها فوج الا ذهب فيها و لايملأها شئ فتقول ـ الست قدا قسمت لتملأنى فيضع قدمه عليها ثم يقول ـ « هل امتلأت » فتقول ـ قط قط قدا متلأت فليس فيّ مزيد. وروى عن **ابن عباس** ايضاً انه قال ـ لم يكن يملأها شئ حتى وجدت مسّ قدم الله تعالى فتضايقت فما فيها موضع ابرة ودليل هذا التأويل الخبر الصحيح وهوما روى **قتاده** عن **انس بن مالك** قال : قال رسول الله ـ لا تزال جهنم يلقى فيها و تقول هل من مزيد ، حتى يضع رب العالمين فيها قدمه فينزوى بعضها الى بعض وتقول ـ قط قط وروى قدقد بعزتك و كرمك ، ولا يزال فى الجنة فضل حتى ينشئ الله خلقاً فيسكنهم فضل الجنة ، وفى رواية **ابوهريرة** قال رسول الله: تحاقب الجنة والنار ، فقالت النار ـ اوثرت بالمتكبّرين و المتجبّرين وقالت الجنة فمالى لا يدخلنى الاضعفاء الناس وسقطهم فقال الله تعالى للجنة ـ انما انت رحمتى ارحم بك من اشاء من عبادى ، و قال للنار ـ انما انت عذابى اعذّب بك من اشاء من عبادى. ولكل واحدة منكما ملؤها فامّا النار فانّهم يلقون فيها « وتقول هل من مزيد » فلاتمتلئ حتى يضع الله تبارك وتعالى فيها رجله فتقول ـ قط قط قط. فهنالك تمتلئ و ينزوى بعضها الى بعض ولايظلم الله من خلقه احداً و امّا الجنة فان الله عزوجل ينشئ لها خلقا . قوله : « و از لفت الجنة للمتقين غير بعيد » اى ـ قرّبت و ادنيت للذين يتّقون الشرك و الفواحش و هذا قبل الدخول، يرونها من قرب الى ان يدخلوها بعد الحساب و مثله: « و از لفت الجنة للمتّقين ـ و برّزت الجحيم للغاوين » و هذا بعد الدخول اى ـ قربت لهم مواضعهم فيها فلايطلبون منها بعداً .

«هذا ماتوعدون» ، قرأ **ابن كثير** : يوعدون بالياء ، اى ـ يقال لهم ـ هذا الذى ترونه ماتوعدون فى الدنيا على السنة الانبياء ، « لكلّ اوّاب حفيظ » هذا موضعه رفع بالابتداء «ماتوعدون» صفته « لكلّ اوّاب » خبره. الاوّاب الراجع من المعصية الى الطاعة. قال **سعيد** ـ هو الذى يذنب ثم يتوب ثم يذنب ثم يتوب وقال **ابن عباس** : هو المسبّح من قوله : « ياجبال اوّبى معه » و قال **قتادة** : هو المصلّى ، و الحفيظ ـ هو الحافظ لامر الله و قيل ـ هو الذى يحفظ ذنوبه حتى يرجع منها و يستغفر منها ، و قيل حفيظ لما

یسمع من کلام الله وسنّة رسول‌الله. وقیل- یحفظ نفسه فلا یشرع فی معصیة وقیل-الحفیظ المراقب المحافظ لاوقاته وهمّاته و خطراته. قوله:

« من خشی الرحمن بالغیب » ، محلّ من حفظ علی نعت‌الاوّاب و المعنی- من خاف الرحمن بالغیب. ولم یره وقیل- من آمن بالبعث والجزاء ذلک غیب. و قال **السدی والضحاک**- « خشی الرحمن » فی الخلوة حیث لا یراه احد ، « وجاء بقلب منیب » مخلص مقبل الی طاعة الله.

« ادخلوها بسلام » ، ای- یقال لاهل هذه‌الصفة- ادخلوا الجنة بسلام ای- بسلامة من العذاب والهموم ومن زوال‌النعم. وقیل- بسلام من الله وملئکته علیهم ، « ذلک یوم‌الخلود » إمّا فی‌الجنة و إمّا فی‌النار. والتقدیر- ادخلوها خالدین « ذلک یوم‌الخلود ».

« لهم ما یشاؤن فیها » ، هذا کقوله: « ماتشتهی الانفس و تلذّالاعین ». « ولدینا مزید » بالواحد عشرا وقیل- « ولدینا مزید » یعنی- الزیادة لهم فی‌النعیم مما لم یخطر ببالهم وذلک انّهم یسئلون‌الله حتی تنتهی مسئلتهم فیعطون ماشاءوا ، ثم یزیدهم الله من‌عنده مالم یسئلوه.

قال **جابر** و **انس**- المزید ان‌یتجلّی لهم جل جلاله فینظرون الی وجه‌الله الکریم و هو مثل قوله: « للّذین احسنوا الحسنی و زیادة » وقیل- یتجلّی لهم کل جمعة ، ولهذا سمّی الجمعة یوم‌المزید. قوله:

« وکم اهلکنا قبلهم من قرن » ، ای- من‌القرون الذین کذّبوا رسلهم « هم اشدّ » من قومک ، « بطشاً » ، قوّةً و اقوی ابداناً و اشدّ سطوة علی الناس ، « فنقّبوا فی‌البلاد » ، ای- ابعدوا فیها السیر و ابحثوا عن‌الاسباب والامور. قال **امرؤالقیس**:

لقد نقّبت فی‌الافاق حتی رضیت من الغنیمه بالایاب

« هل من‌محیص » ای- لم یجدوا محیصاً من امر الله ولم یجدوا مفرّاً من‌الموت، تقول- حاص عن‌الامر وحاد ای- بعد. وقرء فی‌الشّواذ- فنقّبوا مکسورة القاف مشدودة علی‌الامر کقوله: « سیروا فی‌الارض فانظروا » ، والنقب- الخرق والدخول فی‌الشیء.

والنقب ـ الطريق ايضاً، والمعنى ـ ساروا فى طرقها حتى نقبت دوابهم اى ـ صارت فى خفّها نقوب. وقيل ـ هو من النقابة وهى الرياسة و النقباء فوق العرفاء.

« انّ فى ذلك » اى ـ فيما ذكر فى هذه السورة. وقيل ـ فيما ذكر من العبر واهلاك القرى، « لذكرى »، اى ـ تذكيراً وعظةً، « لمن كان له قلب » ، اى ـ عقل. قال **ابن عباس** وكنّى عن العقل بالقلب لانّه موضعه ومنبعه وتقول العرب ـ مالك قلب اى ـ مالك عقل. وفى الخبر ـ لا يعجبنّكم اسلام رجل حتى تعلموا ما عقدة عقله. وقال (ص) ـ قد افلح من جعل الله له عقلاً، الناس يعملون بالخير وانما يعطون اجورهم على قدر عقولهم. وكان رسول الله (ص) اذا بلغه عن رجل شدّة فى عبادة، سأل ـ كيف عقله، فان قالوا ـ حسن قال ـ ارجوه وان قالوا ـ غير ذلك، قال: لم يبلغ صاحبكم حيث تظنّون. وعن **ابى الدرداء** انّ النبى (ص) قال ـ ياعويمر ازدد عقلاً تزدد من ربك قرباً، قلت ـ بابى وامّى يارسول الله ومن لى بالعقل قال ـ اجتنب مساخط الله وادّ فرائض الله تكن عاقلاً ثم تنفّل بالصالحات من الاعمال تزدد من ربك قرباً وعليه عزّاً. وقيل **لعمرو بن العاص** ـ مابال قومك لم يؤمنوا وقد وصفهم الله بالعقول. قال ـ تلك عقول كادها الله اى ـ لم يصحبها التوفيق، «او القى السمع» اى ـ اصغى الى مواعظه وزواجره. القاء السمع واصغاؤه صرفه كلّه الى القائل، «وهو شهيد» من الشهادة التى بها تثبت الحقوق. والمعنى ـ وهو شاهد على مايقرأ ويسمع فى كتاب الله من نعت **محمد** (ص) وذكره. وقيل ـ شهيد من الشهادة التى هى الحضور اى ـ حاضر القلب والفهم، ليس بغافل ولاساه. وقال **السدّى** ـ يسمع القرآن يُتلى وهو شهيد يعيه قلبه.

« ولقد خلقنا السموات و ارض وما بينهما فى ستّة ايام وما مسّنا من لغوب » اى ـ اعياء وتعب. روى **عكرمة** عن **ابن عباس** : انّ اليهود اتت البنى (ص) فسأله عن خلق السموات والارض فقال ـ خلق الله الارض يوم الاثنين وخلق الجبال ومافيها من المنافع يوم الثلثاء و خلق الشجر والنبات والماء والاقوات يوم الاربعاء و خلق السموات يوم الخميس و خلق النجوم والشمس والقمر والملئكة يوم الجمعة. فقالت اليهود ـ ثم ماذا يا **محمد** قال : ثم استوى على العرش قالوا: قد اصبت لو اتممت، ثم استراح يوم السبت واستلقى على العرش، فانزل الله تعالى هذه الاية ردّاً عليهم وقال **قتادة** ـ فى الاية اكذب الله عزوجل **اليهود** و **النصارى** واهل القرى على الله عزوجل، و ذلك انّهم قالوا ـ انّ الله عزوجل :

خلق السموات و الارض و ما فيهـا فی ستّة ايام ، ثم استراح يوم السابع و ذلك عندهم يوم السبت وهم يسمّونه يوم الراحة . وعن **ابی مجلز** انّ **عمربن الخطّاب** دخل حائطاً من حيطان **المدينه** فاستلقی ووضع احدی رجليه علی الاخری ، وكانت اليهود تفتری علی الله عزوجل وتقول ـ انّ الله لما فرغ من الخلق فعل هذا وقد قال الله عزوجل :ـ « و لقد خلقنا السموات والارض و ما بينهما فی ستة ايام وما مسّنا من لغوب » و كان ناس من الناس يكرهونه حتی رأوا **عمر** فعله .

قوله : « فاصبر علی مايقولون » ، ای ـ علی ما قالت **اليهود** ، فانّ الله لهم بالمرصاد . وقيل ـ فاصبر علی اذی الكفار ولاتستعجل عذابهم وهومنسوخ بآية القتال ، « وسبّح بحمد ربك » ، ای صلّ بامر ربك و توفيقه « قبل طلوع الشمس » ، يعنی ـ صلوة الظهر والعصر .

«ومن الليل فسبّحه» ، يعنی ـ صلوة المغرب والعشاء . قال **مجاهد** : «ومن الليل» يعنی ـ صلوة الليل ای وقت صلّی ، « وادبارالسجود » ، قرأ **ابن كثير وحمزة** ـ وادبار بكسر الهمزه وهو مصدر ادبر ادباراً ، والباقون بفتحها وهوجمع دبر والمعنی واحد لانّ انقضاء الشیٔ انّما يكون بآخره وآخره انما يكون بانقضائه ، والتقدير ـ وقت ادبار السجود . قال **عمربن الخطاب وعلیّ بن ابيطالب(ع) والحسن والشعبی والنخعی والاوزاعی** ـ «ادبارالسجود» الركعتان بعد صلوة المغرب و ادبارالنجوم الركعتان قبل صلوة الفجر . وعن **ابن عباس** مرفوعاً قال : قال رسول الله(ص) ـ **يا ابن عباس** ركعتان بعدالمغرب ادبارالسجود . وقال **انس** : قال رسول الله ـ من صلّی بعدالمغرب ركعتين قبل ان يتكلّم كتبت صلوته فی علّيّين .

قال **انس** ـ يقرأ فی الركعة الاولی : « قل يا ايهاالكافرون» وفی الاخری : « قل هوالله احد» ، قال **عبدالله بن مسعود** ـ ما احصی ماسمعت رسول الله يقرء فی الركعتين بعد المغرب و فی الركعتين قبل صلوة الفجر بقل يا ايها الكافرون و قل هوالله احد . وعن **عايشة** قالت : قال رسول الله (ص) : ركعتا الفجر خيرمن الدنيا و ما فيها و قال **مجاهد** : قوله ـ « و ادبارالسجود» هوالتسبيح باللسان فی ادبارالصّلوات المكتوبات . روی **ابوهريرة** قال: قال رسول الله ـ من سبّح فی دبر كلّ صلوة ثلثا و ثلثين و كبّرالله

ثلثاً وثلثين وحمدالله ثلثاً وثلاثين فذلك تسعة وتسعون. ثم قال تمام المأة ـ لااله الّاالله وحده لاشريك له له الملك وله الحمد وهو على كلّ شيء قدير. غفرت خطاياه و ان كانت مثل زبدالبحر. وفي رواية اخرى عن **ابي هريرة** : قالوا ـ يارسول الله ذهب اهل الدثور بالدرجات والنعيم المقيم، قال ـ وكيف ذلك؟ قالوا ـ صلّوا كما صلّينا وجاهدوا كما جاهدنا و انفقوا من فضول اموالهم، وليست لنا اموال. قال ـ افلا اخبركم بامر تدركون من كان قبلكم وتسبقون من جاء بعدكم ولا يأتي احد بمثل ماجئتم به الّا من جاء بمثله، تسبّحون في دبر كلّ صلوة عشرا وتحمدون عشراً وتكبّرون عشرا. قوله :ـ

«واستمع»، السمع ادراك المسموع والاستماع طلب ادراك المسموع بالاصغاء اليه، «يوم ينادي ألمناد»، اى صفة يوم ينادى، محذوف المضاف وهو مفعول به وليس بظرف و المنادى هو الملك النافخ في الصور وهو **اسرافيل** والنداء نفخه، سمّى نداء من حيث انّه جعله للخروج والحشر وانّما يقع ذلك بالنداء كاذان المؤذّن وعلامات الرحيل في العساكر. وقيل ـ هو النداء حقيقة، «من مكان قريب» يعني ـ صخرة **بيت المقدس** هي اقرب الارض من السماء بثمانية عشر ميلا وموضعها وسط الارض يقف عليها الملك و يضع اصبعيه في اذنيه وينادي ـ ايّتها العظام النخرة والاوصال البالية واللحوم المتمزّقة والشعور المتفرّقة قومى الى محاسبة ربّ العزّة وسمّى قريباً لان كلّ انسان يسمعه من طرف اذنه. وقيل ـ المنادى هو الله، والمكان القريب الاذن.

« يوم يسمعون الصيحة » يعني ـ النفخة الاخيرة، «بالحق»، اى ـ بما هو حقّ من الجزآء والثواب والعقاب وقيل ـ «بالحق» اى ـ بالنداء المسمع و الامر النافذ، « ذلك يوم الخروج » من القبور. قال ابوعبيدة: يوم الخروج من اسماء القيامة و سمّى يوم العيد يوم الخروج ايضاً تشبيهاً به.

« انّا نحن نحيى »، الخلق للبعث، « و نميت » هم يعني ـ في الدنيا، « و الينا المصير » بعد الموت.

« يوم تشقّق الارض عنهم سراعاً »، جمع سريع اى ـ يخرجون سراعاً

مسرعین، هذا کقوله : « مهطعین الی‌الداعی»،«ذلک حشر علینا یسیر» هیّن یقول‌له : - « کن‌فیکون » .

« نحن اعلم بما یقولون » ، هذا تعزیة للرسول(ص) وتصبیرله . یقول - نحن اعلم بما یقول المشرکون من تکذیبک والافتراء علی‌ربک ونحن‌لهم بالمرصاد ، « وما انت علیهم بجبّار » ، هذا عذر للرسول(ص) کقوله : «لست علیهم بمسیطر» ، والمعنی - « ما انت علیهم » بمسلّط تجبرهم علی الاسلام انّما بعثت مذکّراً محذّراً یقال - اجبر فهوجبّار کادرك فهو درّاك و قیل - الجبّار من قولهم جبرته علی‌الامر بمعنی اجبرته وهی لغة **کنانة** وهمالغتان والجبّار فی‌اسم‌الله عزوجل هوالذی‌جبر العباد علی ما اراد ، والجبّارمن‌النخل هو الطویل‌الغلیظ ، « فذکّر بالقرآن من‌یخاف وعید» هذا کقوله عز وجل : « انّما تنذر من‌اتّبع الذکر و خشی‌الرحمن بالغیب » ، ای - انّما تنذر فیقبل من اتّبع الذکر و خشی الرحمن قال **ابن عباس** : قال‌المؤمنون - یا رسول‌الله لو خوّفتنا وذکّرتنا فانزل‌الله تعالی : « فذکّر بالقرآن‌من یخاف وعید » .

النوبة‌الثالثة

قوله : «وجائت سکرة الموت بالحق » ، بدان ای جوانمرد که ازعهد **آدم** تا فناء عالم کس از مرگ نرست ، تو نیز نخواهی رست .

الموت کأس وکلّ الناس شاربه .

روزگاری که **آدم** را وفا نداشت‌تراکی‌وفادارد ، عمری که **برنوح** بپایان رسید با توکی به بقا دار . اجلی که **برخلیل** تاختن آورد تراکی فروگذارد . مرگی که **برسلیمان** کمین ساخت با توکی مسامحت کند . موکّلی که جان **مصطفی** را تقاضاکرد باتوکی مداراکند. اگر عمر **نوح** ومال **قارون** وملك **سلیمان** وحکمت **لقمان** بدست آری بدرمرگ سود ندارد وباتو محابا تکند. هفت‌هزارسال کم کسری گذشت تا آدمیان اندر این سفرند. از اصلاب بارحام میآیند واز ارحام بپشت زمین و از بشت زمین بشکم زمین میروند. همهٔ عالم گورستان است ، زیراوهمه حسرت ، زیرا وهمه حسرت. سربرآر واز آسمان بپرس که - درشکم چند نازنین داری .

سل‌الطارم العالی الذّری عن قطینه نجا ما نجا من بؤس عیش ولینه

قلما استوی فی الملک واستعبد الوری رسول المنایا تلّه للجبینه

ای سخرهٔ امل ، ای غافل از اجل ،ای اسیر آز، ای بندهٔ نیاز. تا کی درزمستان غم تابستان خوری و درتابستان غم زمستان. و کاری که لامحالة بودنی است از آن نه‌اندیشی و راهی که علی‌التحقیق رفتنی است زاد آن راه برنگیری. شغل دنیا راست میداری و برگ مرگ نسازی . ای مسکین مرگت در قفاست از او یاد آر . منزلت گوراست آباد دارد. امروز در خوابی ، باش تا بیدار گردی . امروز مستی ، باش تا هشیار گردی. حطام دنیا جمع میکنی و از مستحق منع میکنی ، چه طمع داری که جاوید با آن بمانی. باش تا ملک الموت درآید و جانت غارت کند ، وارث درآید و مالت غارت کند ، خصم درآید وطاعتت غارت کند. کرم درآید وپوست و گوشتت غارت کند .

آه اگر با این غفلت وزلّت واندرین زحمت و ظلمت دشمن در آید وایمان غارت کند . مفلسا که تو باشی بی تن و بی جان بی‌مال و سود وزیان ، بی طاعت و بی ایمان .

وگرترا در مرگ شکی هست برشمر که تا **بآدم‌صفی** چند پدر داشته‌ای که یکی از مرگ نرست. در عالم هیچ کس‌را بردرگاه عزت آن جاه وحشمت نبود که **مصطفی** عربی‌را ، وباوی مسامحت نرفت خطاب آمد ـ « انّک میّت وانّهم میّتون » .

ای سیّدی که کلّ کمال نکته‌ایست از کمال تو ، جملهٔ جمال نقطه‌ایست از جمال تو ، ای مهتری که ماه روشن سیاه گردد اگر بیندطلعت با جمال تو ، خورشید عالم شیدا گردد از نسیم شمال تو ، **رضوان** رضا دهد بدربانی **صهیب** و **بلال** تو . ملک از فلک نثار کند ستاره‌ای برخد وقد با اعتدال تو. مشک را رشک آید از زلف وخال تو. مجد وحمد وملّت ودولت پیوستهٔ میم وحامیم ودال تو . با این همه منقبت و مرتبت ای سید ، راه فنات می‌باید رفت و در کف لحد می باید خفت. پدرت **خلیل** از این قهر نرست ، برادرت کلیم از این زهر نجست .

ای **محمد** اکنون که کار تام شد و قواعد شرع بنظام شد که : « الیوم اکملت لکم دینکم » . منشور رسالت برخواندی، **مکه** گشادی، براعدا ظفر یافتی ،

دامن کفر چاك کردی ، صنادید **قریش** هلاك کردی ، **کعبه** را از بتان پاك کردی، **قیصر روم** از بیم تو در قصر خویش بی‌آرام است ، **نجاشی** در **حبشه** ترا بنده غلام است ، **هرقل** در **روم** ترا مطیع فرمان و پیامست ، آسمان بفرق تو مینازد ، زمین بخاك قدمت مینازد وقت آن آمد که روی در نشیب مرگ آری و همه را یکبارگی بگذاری . کارچون بکمال رسد نقصان گیرد .

ماه درآسمان تاهلال بود در زیادت بود ، چون بدر گردد و شعاعش تمام شود نقصان گیرد .

شاخ درختان بوقت بهار هرروزی درزیادت‌بود، برگ‌میآراید گل میشکفاند، عالم معطر میدارد ، بوستان منوّر میدارد،چون بکمال رسد ومیوه دهد درنقصان افتد.

ای سید عالم و ای مهتر اولاد **آدم** ، گاه آن آمد که گوشوار مرگ در گوش بندگی کنی وقصد حضرت ما کنی ، تا ما آن کنیم که توخواهی .

و قد مضت قصة وفاته صلی‌الله علیه وآله فی‌سورة‌الانبیاء .

« وجائت سکرة الموت بالحق » ، هرچند که حالت مرگ بظاهر صعب مینماید ، لکن مؤمنانرا و دوستانرا اندرآن حال درباطن همه عز و ناز باشد و از دوست هر لمحتی راحتی و در هرساعتی خلعتی آید

مصطفی (ص) ازاینجا فرمود : تحفة المؤمن الموت. هیچ صاحب صدق از مرگ نترسد .

حسین بن‌علی (ع) پدر را دید که بیک پیراهن حرب میکرد . گفت : لیس هذا زی المحاربین . **علی** گفت: مایبالی ابوك اسقط علی‌الموت ام سقط الموت‌علیه .

صدق زاد سفر مرگست و مرگ راه بقاست و بقا سبب لقاست. من احبّ لقآءالله احبّ‌الله لقاه .

اهل غفلت چون بسر مرگ رسند بآن نگرند که چه میستانند . پیراهن خلق ازسر بر میکشند و خلعت نو درسرمیافکنند.مردی که هفتاد سال بریك پیراهن ببود و آن پیراهن خلق گشت آن پیراهن را از سروی برمیکشند و قرطهٔ ملك ابد دروی سیپوشند ، جای شادی است نه جای زاری.

عمار یاسر عمروی بنود سال رسید نیزه در دست گرفتی دستش میلرزیدی **مصطفی**(ع) او را گفته بود آخرقوت تو ازطعام دنیا شیر باشد ،درحرب **صفین عمار** حاضر بود نیزه در دست گرفته و تشنگی بروی افتاده ، شربتی آب خواست ، قدحی شیر بوی دادند . یادش آمد حدیث **مصطفی**(ص)، گفت ـ امروز روزدولت **عمار**است. آن شربت بکشید وپیش رفت ومیگفت : الیوم القی الا حبّة **محمداً** و حزبه .

ای جوانمرد این حیوة دنیوی پردهایست ظلمانی در روی روزگار تو کشیده، روز مرگ این پرده بدست لطف درکشند ،تا تو بسر نقطهٔ حیوة ابدرسی و تا این حیوة برجای است بقاء ابدی در پرده است . چون این پرده بر گرفتند بقاءابدی روی بتوآرد . و ذلک قوله : « فلنحیینّه حیوة طیّبة » .

گفته اند ـ مؤمن در گورهمچون آن کودك است دررحم مادر ، بیندیش تا اول دررحم مادر حالت چون بود : ضعیف بودی نه قوت بود نه قدرت ، نه رفتن و گرفتن ، نه شنود و گفتن . ترا در آن ظلمات پیدا آوردم و جگر مادربسان آئینهٔ پیش روی تو بداشتم . شکل تو دروی پیدا آوردم تا هرچه ترا بایست بود ما در آن همی خورد وبتو همی رسید تو درناز و راحت و کس را ازتو خبر نه .

بآخر همان کنم که باول کردم .بینائی و گویائی وشنوائی و گیرائی وروائی بستانم ، آنگه درلحد نهم ، چنانک دراول جگر مادر آیینه ساختم ، لحدآئینه سازم ، تا چنانک آنجا راحت نعمت دنیوی بتو همی رساندم و کس را خبر نه ، بآخر راحت بوی بهشت بتو میرسانم و کس را خبر نه، تا دانی که من رحیم و کریم و لطیف ام .

بندهٔ من ، قادر بودم که بی زندان رحم ترا پیدا آوردمی ، قادر بودم که زندان لحد تو را بقیامت رسانیدمی ، لکن نه ماه درزندان رحم بداشتم وسالهای دراز درخاك بداشتم چرا چنین کنم ؟

بندهٔ من چون خواستم که **یوسف** را ازدست حسد برادران برهانم سه روز او را در زندان چاه بداشتم وچون خواستم که ملك مصر بدوسپارم هفت سال او را بزندان بداشتم .

ای **یوسف صدّیق** ،راحت ازدست حاسدان سه روز زندان چاه ارزد .مملکت

و ولایت **مصر** هفت سال زندان **مصر** ارزد . مؤمن موحّد ، دیدار جمال مادر وپدر ، نه ماه زندان رحم ارزد . دیدار لم‌یزل ولایزال وجوار خداوند ذوالجلال ، هزار سال زندان لحد ارزد .

قوله تعالی : « انّ فی ذلک لذکری لمن کان له قلب » اگر صد بار روی درخاك مالی وعالم برفرق سر بپیمائی ، تا آن نقطهٔ حقیقی که نام وی دل‌است رفیق این‌طاعت نباشد ، همه را رقم نیستی در کشند که درخبراست : تفکّرساعة خیر من عبادة الثقلین .

چون بنده بدرگاه آید و راز بگشاید و دل همچنان گرفتار شغل دنیامانده ، رقم خذلان برآن طاعت کشند و بروی وی باز زنند که گفته اند : من لم یحضر قلبه فی الصلوة فلا تقبل صلوته ، دلی که از قید عبودیت اغیار خلاص یافت آن دل سرحق را یکتا شد . نه رنگ ریاء خلق دارد نه گرد سمعت بروی نشیند ، لکن درسفینهٔ خطر باشد که اشارت صاحب شرع چنین است که : والمخلصون علی خطر عظیم .

هر که مخلص تر ، بحق نزدیکتر . و هر که بحق نزدیکتر لرزانتر . مقرّبان حضرت وملازمان درگاه صمدیّت وپاکان مملکت ، پیوسته در هراس باشند که میفرماید جل‌جلاله : « وهم من خشیته مشفقون ـ انّما یخشی‌الله من عباده العلماء » و **مصطفی** (ص) فرموده : انا ارجو ان یکون اخشاکم لله اصدق لنبی‌الله .

نزدیکانرا بیش بود حیرانی کایشان دانند سیاست سلطانی

آن وزیر ، پیوسته ازمراقبت سلطان هراسان بود و آن ستوردار را هراسی نه ، زیرا که سینهٔ وزیرخزینهٔ اسرارسلطان است ومهز خزینه‌شکستن خطرناك بود .

حذیفهٔ‌یمان صاحب‌سرّ **رسول** بود ، گفتا ـ روزی‌شیطان‌رادیدم که‌میگریست گفتم ـ ای‌لعین این ناله وگریهٔ تو چیست ، گفت ـ از برای دو معنی یکی آنکه : درگاه لعنت بر ما گشاده ، دیگرآنکه : درگاه دل مؤمنان برما بسته . بهر وقتی که قصد درگاه دل مؤمن کنم بآتش هیبت سوخته گردم .

بداود وحی‌آمد : که ـ یا **داود** ، زبانت دلّالی است که بر سر بازار دعوی

او را درصدر دارالملك دین محلّی نیست ، محلّی که هست دل راست که از او بوی اسرار احدیّت وازلیّت آید .

عزیزمصر با برادران گفت : رخت بردارید و بوطن و قرارگاه خود باز شوید که از دلهای شما بوی مهر یوسفی می نیاید . اینست سرّ آنچه رب العالمین فرمود :

« انّ فی ذلک لذکری لمن کان له قلب » ... الایة

قوله : « واسمع یوم ینادی المناد من مکان » ، ای - انتظر یا **محمد** صیحة القیامة و هول البعث حین ینادی‌المنادی ، « من‌مکان قریب » . گوش‌دارد ای **محمد** ، منتظرباش صیحهٔ رستاخیز را و هول قیامت را ، آنروز که **اسرافیل** از صخرهٔ **بیت‌المقدس** ندا کند که ای‌استخوانهای ریزیده و گوشتهای پوسیده ، ای صورتهای نیست شده و اعضای ازهم جدا گشته ، همه جمع شوید بفرمان حق ، روز روز محشر است و روز عرض اکبر است و روز جمع لشکر است . چون این ندا درعالم دهد ، اضطراب درخلق افتد . آن گوشتها وپوستها پوسیده و استخوان ریزیده وخاك گشته و ذره ذره بهم برآمیخته ، بعضی بشرق و بعضی بغرب ، بعضی ببرّ وبعضی ببحر ، بعضی دودکان خورده و بعضی مرغان برده . همه با هم میآید و ذرّه ذرّه بجای خود باز میشود . هرچه درهفت اقلیم خاکی جانور بوده از ابتداء دورعالم تا روز رستخیز همه باهم آید ، تنها راست گردد ، صورتها پیدا شود ، اعضاء واجزاء مرتّب و مرکّب گردد . ذرّه‌ای کم نه و ذرّه‌ای بیش نه . موئی ازین با آن نیامیزد و ذرّه‌ای ازآن بااین نپیوندد .

آه ، صعب روزی که روزرستاخیزاست . روز جزاء خیر و شرّ است . ترازوی راستی آویخته ، کرسیّ قضا نهاده ، بساط هیبت بازگسترده ، همهٔ خلق بزانو درآمده که : «وتری کلّ امّة جاثیة »

دوزخ می‌غرّد که : « تکاد تمیّز من‌الغیظ » زبانیه در عاصی آویخته که : « خذوه فغلّوه ثم الجحیم صلّوه » هرکس بخود درمانده و از خویش وپیوند بگریخته: « لکلّ‌امریٔ منهم یومئذ شأن یغنیه »

آورده‌اند که پیش‌از برآمدن خلق از خاك، **جبرئیل** و **میکائیل** بزمین آیند **براق** بیارند و حلّه و تاج از بهر **مصطفی** (ص) واز هول آنروز ندانند که روضهٔ سید کجاست ؟. اززمین بپرسند وزمین میگوید : من‌ازهول رستاخیز ندانم که دربطن خود چه دارم . **جبرئیل** شرق و غرب همی نگرد ازآنجا که خوابگاه سیّداست نوری برآید **جبرئیل** آنجا شتابد. سید از خاك برآید چنانکه درخبراست : انا اول من تنشقّ عنه الارض. اول سخن این گوید که - ای **جبرئیل** حال امّتم چیست؟ خبر چه داری ؟ گوید - ای سید اول تو برخاسته‌ای ایشان درخاکند. ای سید، توحلّه درپوش وتاج برسرنه و بر **براق** نشین و بمقام شفاعت‌رو ، تا امّت در رسند **مصطفی** (ص) همی رود تا بحضرت عزت سجده آرد و حق راجل جلاله بستاید و حمد گوید ، از حق‌جل جلاله خطاب آید که :

ای سیّد ، امروز نه روز خدمت‌است ، که روزعطا ونعمت‌است. نه روز سجود است که روزکرم وجود است. سربردار وشفاعت کن هرچه تو خواهی آن کنم. تو در دنیا همه آن کردی که فرمودیم . ما امروز ترا آن دهیم که توخواهی-«و لسوف یعطیك ربك فترضی»

سورة الذاريات

١ - النوبة الاولى

قوله تعالی : « **بسم‌الله الرحمن الرحیم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. « **والذاریات** » ، بادها که خرمن می پر کنند، « **ذرواً** (۱) » پر کندگیی.

« **فالحاملات وقراً**(۲) » بمیغها که بار گران می کشد.

« **فالجاریات یسرا**(۳) » بکشتیها که بآسانی میرود.

« **فالمقسّمات امراً**(۴)» بفرشتگان که روزی می‌بخشند بفرمان.

« **انّما توعدون لصادق** (۵) » که روز رستاخیز که شما رامی‌وعده دهند راست است.

« **وانّ الدین لَواقعٌ**(۶) » وشمار وپاداش فرا سرنشستنی است وبودنی.

« والسماء ذات الحُبُك (۷) » باین آسمان بآرایش محکم آفرینش باحظها خاسته.

« انّکم لفی قول مختلف (۸) » که شما درسخن گوناگون[ناراست] اید .
« یُؤفك عنه » ، بی بر گردانند[1] ازایمان وتصدیق ، « من اُفك (۹) » آنکس راکه بر گردانیده اند اورا [در ازل از شناختن وراه یافتن] .

« قُتل الخرّاصون (۱۰) » نفریده بادا آن دروغ زنان.

« الّذین هم فی غمرةٍ ساهون (۱۱) » ایشان که در نایافت و بی سامانی بازماندگانند.

« یسئلون ایّان یومَ الدّین (۱۲) » میپرسند که روز پاداش و شمار کی؟
« یومَ هم علی النار یُفتنون (۱۳) » آنروز در آتش ازایشان می‌بررسند [که دردنیا برچه بودند].[2]
« ذوقوافتنتکم » ، [ایشانرا گویند] چشید پاداش آنچه پاسخ دادید ومقرّآمدید ، « هذاالذی کنتم به تستعجلون (۱۴) » این آنست که بآن میشتاویدید.
« انّ المتّقین فی جنّاتٍ و عیون (۱۵) » پرهیزکاران در بهشتها اند وچشمه های روان.

« آخذین ما آتیهم ربّهم» ، میگیرند آنچه الله ایشانرا دهد در بهشت
« انّهم کانوا قبل ذلك مُحسنین (۱۶)» ایشان پیش‌ازروزآخرت نیکوکاران بودند.
« کانوا قلیلاً من اللیل ما یَهجعون (۱۷) » از شبهای[3] اندك می‌خفتند.
« وبالاسحارِهُم یستغفرون (۱۸) » و در آخر شبها آمرزش میخواستند [و نماز میکردند.]
« وفی اموالهم حقٌ للسّائل والمحروم (۱۹) » و در مالهای خویش حقی میدانند [برخویشتن] خواهنده را وفروگذاشته نایاونده را.

۱ ـ در نسخهٔ ج : برمیگردانند ۲ ـ در نسخه ج : بودید ۳ ـ در نسخهٔ ج : شبها اندك .

« وفی‌الارض آیاتٌ لِلموقنین (۲۰) » ودر زمین نشانهائی‌است [توانائی الله را] بی گمانان آن دانند وبینند.

« وَفی انفُسکم » ، و درتنها شما [هم هست] ، **« اَفلا تُبصرون (۲۱) »** نمی‌نگرید ونمی‌بینید.

«وفی السّماء رزقکم» ، ودرآسمانست روزیهای شما ، **«وماتوعَدون (۲۲)»** وآنچه شما را می‌وعده[1] دهند.

« فَوربّ السماء والارض » ، بخداوند آسمان و زمین ، **« انّه لَحقٌ »** که این سخن راست است [که نسخت روزیهای شما درآسمانست وبهشت درآسمان].

« مثلَ ما انّکم تنطِقون (۲۳) » [راست است براستی] همچنانک شما سخن گوئید.

« هل اَتاك حدیث ضیف ابراهیمَ المُکرَمین (۲٤) » رسید بتو حدیث مهمانان ابراهیم ، آن گرامیان.

« اذ دخلوا علیه » ، آنگه که براودرشدند ، **« فقالوا سلاماً »** گفتند سلام میکنیم برتو ، **« قال سلام »** ، [ابراهیم گفت]- پاسخ من هم سلام است،**« قومٌ منکَّرون (۲۵) »** [با خویشتن گفت]- نمی‌شناسم این قوم را.

« فراغ الی اهله » ، نهان با اهل خویش گشت ، **«فجاء بعجلٍ سمینٍ (۲٦)»** گوسالهٔ فربه آورد.

«فقرّبه الیهم»، پیش ایشان بنهاد آن گوسالهٔ [بریان] ،**«قال اَلا تأکلون (۲۷)»** [ایشانرا] گفت - نخورید ؟.

« فاَوجس منهم خیفة » ، بترسید [وترس دردل خویش پنهان میداشت] **« قالوا لاتخف »** ، [فرشتگان] گفتند [**ابراهیم** را] که مترس ، **« وبشّروه بغلام علیم (۲۸) »** وبشارت دادند او را به پسری دانا.

« فاقبلت امراته فی صرّة » ، پیش آمد زن او باآوازی بلند ، **« فصکّت**

---

[1] ـ درنسخهٔ ج : وعده می‌دهند

وجهها » ، انگشتان‌دست خویش بر پیشانی خود زد وبانگ کرد ، « **وقالت عجوز عقيم** (۲۹) » و گفت [من فرزندی زایم]وسن پیرزنی اززادن‌در گذشته ونازاینده گشته .

« **قالوا كذلكِ قال ربك** » ، [فرشتگان] گفتند چنین [که ترا گفتند] خداوند تو گفت ، « **انّه هوالحكيم العليم** (۳۰) » اوست آن خداوند راست دان راست کار وبهمه چیزدانا .

جزء بیست و هفتم

« **قال فما خطبكم ايها المرسلون** (۳۱) » [چون **ابراهیم** بجای‌آورد که فرشتگان‌اند] گفت ـ پس بچه کار فرستاده‌اند شمارا ای‌فرستادگان ؟

« **قالوا انّا أُرسلنا الى قوم مجرمين** (۳۲) » گفتند مارا فرستادند بگروهی بدکاران .

« **لنُرسل عليهم** » ، تا فروگشائیم و ریشان « **حجارةً من طين** (۳۳) » سنگهائی ازگل .

« **مُسوّمةً** » ، نشان کرده ونام برنوشته ، « **عند ربك** » ، نزدیک‌خداوند تو [در آسمان] ، « **لِلمسرفين** (۳۴) » گزاف کاران را .

« **فاخرجنا مَن كان فيها مِن‌المؤمنين** (۳۵) » بیرون‌آوردیم هر که درآن [شارستان] بود ازگرویدگان .

« **فما وجدنا فيها غيربيت من المسلمين** (۳۶) » نیافتیم در آن جز یک خاندان از مسلمانان .

« **وتركنا فيها آيةً** » ، گذاشتیم‌درآن[زمین]نشانی ، « **لِلّذين يخافون العذاب الاليم** (۳۷) » ایشانرا که میترسند از عذاب درد نمای .

« **وفى موسى** » ، ودرموسی [ودرشأن قوم اوعبرت است]« **اذ أرسلناه الى فرعون** » ، که فرستادیم اورا بفرعون ، « **بسلطان مبين** (۳۸) » بحجتی‌آشکارا .

« فتولّی برکنه » ، او بـا سپاه خویش بر گشت [از فرمـانبرداری] ، **« وقال ساحرٌ او مجنون** (٣٩) » و گفت جادویی است ودیوانه‌ای .

« فاخذناه وجنوده » ، فرا گرفتیم اورا وسپاه اورا ، **«فنبذناهم فی الیّم»** و اوکندیم[1] [و کشتیم اورا دردریا ، **« وهو ملیم** (٤٠) » و او بجای ملامت بود واز درنکوهیدن .

« وفی عاد » ، و[نشانی وعبرتی آشکاراست] درعاد ، « **اذ ارسلنا علیهم الریح العقیم** (٤١) » آنگه که فروگشادیم برایشان بادتیز .

« **ما تذرمن شیٔ اتت علیه** » ، نگذاشت هیچ چیز کـه بر آن آمـد ، « **الّا جعلته کالرمیم** (٤٢) » مگرکه آن چیز خردکرد .

« وفی ثمود » ، ودر**ثمود** هم نشانی وعبرتی است ، « **اذا قیل لهم تمتعوا حتی حین** (٤٣) » آنگه که ایشانرا گفتند زندگانی کوشید تا زمان [سی روز]

« **فعتَوا عن امر ربّهم** » بر گشتند بشوخی از فرمان خداوند خویش واز [پذیرفتن پیغام او] .

«فاَخذتْهم الصّاعقة» ،فرا گرفت ایشانرا بانگ باعذاب**«وهم ینظرون**(٤٤)» وایشان چشمها گشاده .

« فما استطاعوا من قیام » ، از آن افتادن هیچ برخاست نتوانستند ، « **وماکانوا منتصرین**(٤٥) » و [از کشندهٔ خویش] کین ستدن نتوانستند .

« و قومَ نوح من قبل » ، و[فرا گرفتیم] قوم **نوح** راپیش[قوم **لوط وعاد وثمود**]، « **انّهم کانوا قوماً فاسقین** (٤٦)» ایشان قومی‌بودند ازفرمانبرداری‌بیرون .

« والسماء بنیناها بایدٍ » ، و آسمـانرا بر او داشتیم بنیروی و توان ، « **وانّا لموسعون** (٤٧) » وما فراخ توانان وفراخ دارانایم .

« والارض فرشناها » ، وزمین را باز ساختیم وپهن بازکردیم ، **« فنعم الماهدون** (٤٨) » ونیک گسترانندگان که مائیم .

---

[1] ـ در نسخهٔ ج : افکندیم.

النوبة الثانية

این سوره هزار ودویست وهشتاد وهفت حرف است، سیصد وشصت کلمت وشصت آیت، جمله **بمکه** فروآمد باجماع مفسّران ودراین سورة دوآیت منسوخ است، یکی: « فتولّ عنهم فما انت بملوم » منسوخ است باین آیت که بوی متصل است: « وذکّر فانّ الذکری تنفع المؤمنین ».

آیت دوم: « وفی اموالهم حق للسائل و المحروم »، منسوخ است بآیت زکوة. ودربیان فضیلت سورة **ابیّ بن کعب** گفت: قال رسول‌الله(ص)- من قرأسورة، « و الـذاریات ذرواً » أعطی من الاجر عشرحسنـات بعدد کل ریح هبّت و جرت فی الدنیا. قوله:

« والذاریات ذرواً » یعنی- الریاح التی تذروالتراب ذرواً کقوله: تعالی « تذروه الریاح »، تقول- ذروت الشیء ذرواً اذا اطرته فی الهوآء و اذریت الشیء اذراء اذا نثرته بالارض وقوله: « ذرواً »، مصدر افادالمبالغة فی‌الکثرة وقیل- ذروا مفعول والمرادبه المذروّ.

« فالحاملات وقراً » یعنی-السحاب تحمل ثقلاً من الماء کقوله: « السحاب الثقال » وقوله: « سحابا ثقالاً ».

« فالجاریات یسراً »، هی السفن تجری فی الماء جریاً سهلاً کقوله: « له الجوار المنشآت فی‌البحر - ومن آیاته الجوار فی‌البحر - حملنا کم فی‌الجاریة ».

« فالمقسّمات امراً ». یعنی- الملئکة **میکائیل** وجنده یقسمون ارزاق‌المرتزقین بامر الله. وقیل- الملئکة تاتی‌باموریختلفه: **جبرئیل** بالغلظة و **میکائیل** بالرحمة و**عزرائیل** بالموت و **اسرافیل** بالنفخ. روی **انّ عبدالله بن کوّآء** سأل **علیاً**(ع) عن « الذاریات » فقال- الریاح وعن «الحاملات وقراً» فقال- السحاب وعن « الجاریات یسراً » فقال- السفن وعن «المقسّمات امراً» فقال- الملئکة. وروی انّ رجلاً من اهل **البصرة** اسمه **صبیغ** جاء الی **عمربن الخطاب** فقال- ما الذاریات ذرواً؟ قال- الریاح ولولا انّی سمعت رسول الله(ص) یقول

ذلك لم اخبرك ـ قال ـ فما الحاملات وقراً قال ـ السحاب ولولا انی سمعت رسول الله (ص) یقول ذلك لم اخبرك ، قال ـ فما الجاریات یسراً قال ـ السفن ولولا انّی سمعت رسول الله (ص) یقول ذلك لم اخبرك ، قال ـ فما المقسّمات امراً قال ـ الملئكة ولولا انّی سمعت رسول الله (ص) یقول ذلك لم اخبرك ، اقسم الله بهذه الاشیاء لما فیها من الدلالة علی صنعه ، وقیل ـ فیها اضمار تقدیره : و رب الذاریات .

روی عن **کعب الاخبار** قال : لو حبس الله عزّ و جل الریح عن الارض ثلثة ایّام مابقی علی الارض شیٔ الانتن **وعن العوام بن حوشب** قال : تخرج الجنوب من الجنّة فتمرّ علی جهنم فغمها منها و برکاتها من الجنة وتخرج الشمال من جهنم فتمرّ علی الجنّة فروحها من الجنة و شرّها من النار . و قیل ـ الشمال تمرّ بجنة عدن فتأخذ من عرف طیبها فتمرّ علی ارواح الصدّیقین . وعن **عبدالله شدّاد** قال : انّ الریح من روح الله عزوجل فاذا رایتموها فسلوا الله من خیرها وعوذوا به من شرها وعن **جابر** رضی الله عنه قال : هاجت ریح کادت تدفن الراکب من شدّتها فقال النبی (ص) : هذه ریح ارسلت لموت منافق ، فقد منا **المدینة** فاذا رأس من رؤوس المنافقین قدمات . وروی انّ مساکن الریاح اجنحة الکروبیّین حملة الکراسی فتهیج من ثم فتقع بعجلة الشمس ثم تهیج من عجلة الشمس فتقع برؤوس الجبال فتقع فی البرّ فتأخذ الشمال حدها من کرسی بنات النعش الی مغرب الشمس و تأتی الدبور حدها من مغرب الشمس الی مطلع سهیل وتأتی الجنوب حدها من مطلع سهیل الی مطلع الشمس وتأتی الصبا حدها من مطلع الشمس الی کرسی بنات النعش ، فلا تدخل هذه فی حدّ هذه ولا هذه فی حدّ هذه . وقال **ابن عمر** ـ الریاح ثمان ، اربع منها عذاب و اربع منها رحمة امّا الرحمة فالناشرات و المبشّرات و الذاریات و المرسلات و امّا العذاب فالعاصف و القاصف و الصّرصر و العقیم و اراد **ابن عمر** ما فی القرآن من الفاظ الریاح .

قوله : « فالحاملات وقراً » هی السحاب تحمل المطر ، روی عن **خالد بن معدان** ـ قال انّ فی الجنة شجرة تثمر السحاب فالسوداء التی نضجت تحمل المطر والبیضاء التی لم تنضج لاتحمل المطر وقال **کعب** ـ السحاب غربال المطر ولولا السحاب

لافسدالمطرما اصاب من‌الارض . وفي رواية لولا ذلك لخد في‌الارض اخدوداً وكان **الحسن** اذا نظر الى‌السحاب قال لله والله رزقكم ولكن تحرمونه بخطاياكم‌واعمالكم، وعن **عكرمة** قال : ما انزل‌الله عز وجل من‌السماء قطرة الا انبت بهافي‌الارض عشبة اوفي‌البحر لؤلؤة وقال **كعب** ـ المطر زوج الارض .

« فالجاريات يسراً » روى عن **عبدالله بن عمر** قال ـ البحرزق بيدملك لويغفل عنه الملك لطمّ علي‌الارض وقال النبي(ص) لايركبنّ رجل البحر الا غازياً او حاجّاً او معتمراً فانّ تحت‌البحر ناراً وانّ تحت‌النار بحراً وانّ تحت البحر ناراً .

وقال **الحسن** : البحر طبق‌جهنم . وقال **كعب** : ما من‌ليلة الاوالبحار تشرف علي‌الخلائق ، فتقول يارب‌ائذن‌لنا نغرق‌الخطّائين فيأمرها تبارك وتعالي‌فتسكن وسأل **سليمان بن داود** مُلك‌البحر فخرجت اليه دابّـة من البحر فجعلت تنسلّ من حيث طلعت‌الشمس حتي‌انتصف النهار، تقول ـ هذا ولمّا يخرج نصفي بعدُ فتعوّذ بالله‌من‌البحر ومن مُلكه .

قوله : « فالمقسّمات امراً » هذا كقوله : « فالمدبّـرات امراً » . قال **عبدالرحمن بن سائط**: يدبرّ امر الارض اربعة من‌الملئكة **جبرئيل** و**ميكائيل** و**اسرافيل** و**ملك الموت** عليهم‌السلام **فجبرئيل** علي‌الجنودوالرياح و**ميكائيل** علي‌القطروالنبات و**ملك الموت** علي قبض الارواح و **اسرافيل** يبلّغهم ما يؤمرون به و في الخبر ـ انّ رسول‌الله(ص) سأل **جبرئيل** ان يترايااله في‌صورته فغشي علي رسول الله حين‌رآه‌ثم افاق و**جبرئيل** يسنده واضعاً احدي يديه في‌صدره والاخري بين كتفيه فقال ـ سبحان‌الله ماكنت اظن شيئاً من‌الخلق هكذا ، فقال **جبرئيل** ـ فكيف لورأيت **اسرافيل** وقال (ص) ـ رأيت **جبرئيل** وقد هبط قد ملأبين‌الخافقين عليه‌ثياب سندس معلّق به‌اللؤلؤ والياقوت وقيل ـ المراد بالكلّ‌الملئكة لاجماعهم علي انّ‌المقسّمات امراًهم‌الملائكة فيكون الكل من جنس واحد لانه عطف بعضها علي بعض بالفاء و ذلك يقتضي اتصالاً و تعقيباً فتصير التقدير ـ اقسم بالملئكة التي تذرو الرياح فتحمل‌السحاب فتجري بها و يقسّمها في‌البلاد بين‌العباد ثم ذكر المقسم‌عليه . فقال : « انّما توعدون لصادق » اي ـ انّ ما

توعدون من الثواب و العقاب لصدق وقع اسم الفاعل موقع المصدر . و قیل ـ لصادق ای ـ ذوصدق « و انّ الدّین لواقع » ای ـ الحساب و الجزاء لکائن ، ثمّ ابتدأ قسماً آخر فقال :

« و السماء ذات الحبک » ، قال **ابن عباس** ـ حبکها حسنها و استوآءها ، یقال للنسّاج اذا نسج الثوب فاجاد ـ ما احسن حبکه وقال **سعید بن جبیر** ـ ذات الحبک ای ـ ذات الزّینة ، معناه ـ النجوم وقال **مقاتل و الکلبی** : الحبک الطرائق الحسنة مثل ما یظهر علی الماء من هبوب الریح و علی الرمل و الشعر الجعد و لکنها لا تری لبعدها من الناس ، واحدتها حبیکة کالطریقة و الطرق وقیل ـ الحبک الخطوط وقیل ـ جمع حباک کالمثال و المثل . ثم ذکر جواب القسم فقال :

« انّکم » ، یعنی ـ یا اهل **مکه** ، «لفی قول مختلف» . فی **القرآن** . وفی **محمد** (ص) ـ یقولون فی القرآن ـ سحر و کهانة و اساطیر الاولین وفی **محمد** ـ ساحر و شاعر ومجنون وقیل ـ قول مختلف ای ـ مصدّق و مکذّب و مقرّ و منکر و محقّ و مبطل وقیل ـ اختلافهم فی الساعة بالتکذیب و الشک لقوله : « ان نظن الا ظناً » و قال تعالی:ـ « عمّ یتسآءلون عن النبأ العظیم ، الذی هم فیه مختلفون » .

قوله : «یؤفک عنه » هذه الهاء راجعة الی قوله : «لصادق» و الافک الصرف تأویله ـ یصرف عن تصدیق ذلک الوعد الصادق من صرف عن الهدی فی الازل . وقیل ـ معناه ـ یصرف عن الحق من کذب و دعی الی الباطل .

« قتل الخرّاصون » ای ـ لعن الکذّابون المرتابون الظانّون بالله ظنّ السوء التخرّص التقوّل بالظن و هم المقتسمون الذین اقتسموا اعقاب **مکة** و اقتسموا القول فی النبی (ص) لیصرفوا الناس عن دین الاسلام ، و قال **مجاهد** : هم الکهنة .

« الذین هم فی غمرة » ای ـ فی غفلة متناهیة و الغمرة فوق الغفلة و السهو دون الغفلة و المعنی ـ هم فی غایة الجهل « ساهون » عن الحق غافلون عن امر الاخرة .

« یسئلون ایّان یوم الدین » ای ـ یقولون استهزاءً و تکذیباً ـ یا **محمد** متی الیوم الذی توعّدنا فیه بوقوع الجزاء ، ایّان کلمة معناها ـ متی و اصلها ـ ایّ اوان ، فحذفت الهمزة و الواو .

« يوم هم على النّار يفتنون » هذا جواب من الله لهم اى ـ تكون هذه الجزآء في يوم هم على النار اى ـ بالنار يفتنون ، يعذّبون ويحرقون بها كما يفتن الذّهب بالنار يقال ـ فتنت الشيء اى ـ احرقت خبثه ليظهر خلاصه ، والكافر كلّه خبث فيحرق كلّه .

« ذوقوا فتنتكم » اى ـ يقول لهم خزنة النار ـ ذوقوا عذابكم واحراقكم بالنار « هذا » العذاب وهذا اليوم « الّذى كنتم به تستعجلون» بقولكم : « متى هذا الوعد » ، و بقولكم : « فأتنا بما تعدنا » ، و قيل ـ « يفتنون » اى ـ يختبرون ، و يسئلون عمّا كانوا فيه في الدنيا كقوله : « ماذا اجبتم المرسلين ـ ماذا كنتم تفعلون » ، ثمّ بيّن مستقرّ المؤمنين فقال :

« انّ المتّقين في جنّات و عيون » . « آخذين ما آتاهم ربهم » فيه و جهان احدهما : انّه حال ثابت لهم في الدنيا اى ـ عاملين بما يأمرهم ربهم في الدنيا كقوله : « ما آتاكم الرسول فخذوه » و منه قولهم : اخذت بقول فلان في مسئلة كذا . والوجه الثاني : آخذين في الجنة ما اعطاهم ربهم من ثواب اعمالهم ، « انّهم كانوا قبل ذلك »، اى ـ قبل دخول الجنّة كانوا « محسنين » مؤمنين مطيعين في الدنيا ثم فسّر فقال :

« كانوا قليلاً من الّليل مايهجعون » ما صلة والمعني ـ قليلاً من الّليل يناسون . قال **الحسن** ـ يمدّون الصلوة الى السحر ثم يستغفرون . وقال **قتادة** لا يناسون عن صلوة العشآء و قيل ـ يصلّون ما بين المغرب والعشآء و قيل معناه ـ قلّ ليلة تاتي عليهم الا صلّوا فيها شيئاً امّا من اوّلها او من اوسطها ، و وقف بعضهم على قوله ـ قليلاً ، اى ـ كانوا من الناس قليلاً ثم ابتدأ ـ « من الليل ما يهجعون » و جعله جحداً اى ـ لا يناسون بالليل البتّة بل يقومون للصلوة والعبادة و هو قول **الضحاك** و **مقاتل** .

« و بالاسحارهم يستغفرون » قال **الكلبي** و **مجاهد** و **مقاتل** : و بالاسحار يصلّون و ذلك انّ صلوتهم لطلب المغفرة وفي الخبر الصحيح روى **ابوهريرة** قال : قال النبي ـ ينزل الله الى السماء الدنيا كل ليلة حين يبقى ثلث الليل فيقول ـ انا الملك من الذى يدعوني فاستجيب له ، من الذى يسئلني فاعطيه ، من الذى يستغفرني فاغفرله . وعن **ابن عباس** قال : كان النبي (ص) اذا قام من الليل يتهجد قال ـ اللهم انت الحمد

انت نورالسموات والارض و من فیهن ولك الحمدانت ضیاءالسموات والارض ومن فیهن ولك الحمدانت قیم السموات والارض ومن فیهن ولك الحمد انت ملك السموات والارض و من فیهن ولك الحمدانت الحق و وعدك حق و لقاؤك حق و قولك حق والجنّة حق والنار حق والنبیّون حق و محمد حق والساعة حق. اللهم لك اسلمت و بك آمنت و علیك توكلت و الیك انبت و بك خاصمت و الیك حاكمت فاغفر ما قدّمت و ما اخّرت وما اسررت وما اعلنت انت المقدّم و انت المؤخّر لا اله الا انت و لاحول ولا قوة الا بالله.

قوله: « و فی اموالهم حق للسّائل و المحروم » فیه قولان، احدهما: الزكوة والثانی: حق سوی الزكوة تصل به رحماً او تقری به ضیفاً او تحمل به كلاًّ و ذهب بعضهم الی انّه منسوخ بآیة الزكوة والسائل هوالذی یسئل الناس لحاجته و فاقته فیجب ان یُعطی من غیر تفتیش عن حاله لقوله: للسائل حق و ان جاء علی فرس والمحروم هوالذی حرم من الرزق مایكفیه وفیه اقوال احدها: انّ المحروم الذی لیس له فی الفیء نصیب ولا فی الزكوة سهم، قاله **ابن عباس** وقیل - هو المصاب ثمره او زرعه من قوله عزوجل: «بل نحن محرومون» وقیل- هوالمحارف الذی لاتستقیم له حرفة وقیل- هوالمتعفف الذی لایظهر فاقته بالسؤال ولا یفطن له فیتصدّق علیه، وقیل - هوابوالبنات. وفی الخبر- افضل الصدقة، الصدقة علی ذی الرحم الكاشح. الكاشح - العدوّ. وعن **انس** انّ النبی(ص) قال: یا **انس** ویل للاغنیاء من الفقراء یوم القیمة یقولون - یاربنا ظلمونا حقوقنا التی فرضت لنا علیهم قال: فیقول - وعزتی لاقرّبنكم ولابعّدنّهم وتلا رسول الله (ص) هذه الایة: « وفی اموالهم حق للسائل والمحروم ».

« وفی الارض آیات »، ای عبر وعظات اذا ساروا فیها، « للموقنین » یرید مافیها من الجبال و البحار و الاشجار و النبات و قیل- یرید ماوقع فیها من العذاب بالامم الخالیة.

« وفی انفسكم افلا تبصرون » یعنی « وفی انفسكم »، آیات و عبر و هی اقرب الاشیاء الیكم و آیاتها تربی علی آیات السموات و الارض، منها: استوآء

المفاصل و قيل ـ يأكل و يشرب من مدخل واحد و يخرجان من مخرجين و قيل ـآياتها انّها كانت نطفة ثم علقة ثم مضغة ثم عظماً الى ان نفخ فيها الروح و قال **عطاء** : يريد اختلاف الالسنة والصور والالوان والطبايع ، « افلا تبصرون ». كيف خلقكم فتعرفوا قدرته على البعث ،

« و في السماء رزقكم » ، قال **ابن عباس و مقاتل** : يعني ـ المطر الذى هو سبب الارزاق و قيل ـ في بمعنى على و تقديره ـ على رب السماء رزقكم كقوله : « ومامن دابة في الارض الاعلى الله رزقها » ، « وما توعدون » من الجنّة والنار والثواب و العقاب ، ثم اقسم بنفسه فقال :

« فورب السماء و الارض انّه » يعني ـ انّ الذى ذكرت من امر الرزق ، « لحقّ » ، روى انّ النبي (ص) قال ـ قاتل الله اقواماً اقسم لهم ربهم ثم لم يصدّقوه ، « مثل ما انكم تنطقون » . قال **ابن عباس** :

معناه ـ انه لحق كما ان قول لا اله الا الله حق و قيل ـ كما لاشك انكم ناطقون كذلك لا شك في وقوع ما توعدون . و قال **الزجاج** ـ شبّه الله تعالى تحقق ماالخبر عنه بتحقق نطق الآدمى و وجوده وقيل ـ معناه ـ كما لايدرى احدكم من اين نطقه ومن اين يجتمع الكلام حرفاً حرفاً ، كذلك يأتيه رزقه قوتاً قوتاً ولايدرى من اين يأتيه وقيل ـ كما انّ كلّ انسان ينطق بسان نفسه لا يمكنه ان ينطق بلسان غيره فكذلك كلّ انسان ياكل رزق نفسه الذى قسم له ولايقدر ان يأكل رزق غيره.

قرأ **حمزة الكسائي** و **ابو بكر** عن **عاصم** مثلُ برفع اللام على انّه نعت للحق والباقون ـ بالنصب على انّه صفة مصدر محذوف اى ـ انّه لحقٌ حقاً مثل ما انّكم تنطقون .

قوله : « هل اتيك حديث ضيف ابراهيم المكرمين » سمّاهم مكرمين لانّهم كانوا ملائكة كراما وقد قال الله عزوجل : « بل عباد مكرمون » و قيل ـ لانّهم كانوا ضيف ابراهيم و كان **ابراهيم** اكرم الخليقة و ضيف الكرام مكرمون وقيل ـ لانّ **ابراهيم** (ع) اكرمهم بتعجيل قراء هم و القيام بنفسه عليهم و طلاقة الوجه

وقال **ابن عباس** : سمّاهم مکرمین لأنّهم جاؤا غیر مدعوّین . وفی‌الخبر عن‌النبی (ص) قال : من کان یؤمن بالله و الیوم الاخر فلیکرم ضیفه .

« اذ دخلوا علیه فقالوا سلاماً » ، ای ـ سلّموا علیه سلاماً للتحیة ، « قال سلام » ، ای ـ ردّ علیهم‌السلام بمثل ماسلّموا وقیل ـ معناه ـ نحن‌سلم لک غیر محاربین لتسکن نفسه فاجابهم بمثل ذلک فقال ـ سلم ای ـ نحن‌ایضاً ، « قوم منکرون » ای ـ غرباءلااعرفکم . قال **ابن عباس** ـ ظنّ **ابراهیم** انهم بنوآدم فقال فی‌نفسه ـ هؤلاء قوم لانعرفهم ، وقیل ـ انّما انکر امرهم لانهم دخلوا علیه من غیر استیذان وقیل ـ لم یکن السّلام تحیتهم فی ذلک الزمان فلمّا سلّموا علیه نکرهم .

« فراغ الی اهله » ، اتاهم فی خفیة من ضیفه لئلا یعلموا بما یتکلّفه‌لهم ، راغ ای ـ اسرع فی‌خفاء ، « فجاء بعجل سمین » مشویّ و کان اکثر ماله (ص) ، البقر و اختارالسمین زیادة فی‌اکرامهم .

« فقرّ به الیهم » لیأ کلوا فلم یأ کلوا لأنّهم لایأ کلون ولایشربون ، « قال » ابراهیم ، « الا تأ کلون » لم یأمرهم بالاکل تعظیماً لهم ، « فاوجس منهم خیفة » ، اذرفعوا ایدیهم عن طعامه وظنّ انهم جاؤه بشرّ یریدونه ،

« قالوالاتخف» ، انّا رسل‌الله و قیل ـ **انّ جبرئیل** مسح‌العجل بجناحه فقام یدرج حتی‌لحق بامّه وکانت فی‌الدار فصدّقهم و اَمِن ، « و بشّروه بغلام‌علیم » یعنی ـ اسحق علیه‌السلام .

« فاقبلت امرأته فی صرّة » ، ای ـ صیحة تقول ـ اوه ءاَلد و انا عجوز والصرّة ـ الصیحةالرفیعة منها صریرالباب . وقیل ـ فی‌صرّة ای ـ فی‌حیآء لانّهارات اثر الحیض ، « فصکّت وجهها » ، ای ـ لطمت وجهها و قیل ـ جمعت اصابعها فضربت جبینها تعجّبا کعادة النسآء اذا انکرن شیئاً ، « وقالت عجوز عقیم » ای ـ انا عجوز وقیل ـ معناه ـ اتلد عجوز ولها تسع وتسعون سنةً وکانت فی شبابها عقیماً لم تلد .

« قالوا کذلک قال ربک » ، ای ـ کما قلنا لک قال ربک ـ انّک ستلدین غلاماً ، « انّه هوالحکیم » ، فی‌فعله ، « العلیم » بعباده .

« قال فما خطبكم ايها المرسلون » اى ـ ارسلتم لامر جليل و شأن عظيم فماذا كم .

« قالوا انّا ارسلنا الى قوم مجرمين » يعنى ـ لاهلاكهم و هم قوم **لوط** و مدينتهم **سدوم** .

« لترسل عليهم حجارةً من طين » اى ـ آجر فانّه طين طُبخ فصار حجارة وقيل ـ حجارة الارض كلّها كانت طيناً صارت حجارة على مرّ الدهور .

« مسوّمة » ، اى ـ معلّمة وكانت حجارة سوداء عليها خطوط حمر على كلّ واحدٍ منها اسم من رمى بها مكتوباً ، « عند ربّك للمسرفين » المشركين المجاوزين الحد فيه .

« فاخرجنا من كان فيها » اى ـ فى قرى قوم **لوط** ، « من المؤمنين » يعنى ـ **لوطاً** و من آمن به كقوله : « فاسر باهلك بقطع من الليل » .

« فما وجدنا فيها غير بيت » ، اى ـ غير اهل بيت ، « من المسلمين » يعنى ـ **لوطاً** وابنتيه، وصفهم الله تعالى بالايمان و الاسلام جميعاً لانّه مامن مؤمن الا وهو مسلم .

« و تركنا فيها » ، اى ـ فى مدينة قوم **لوط** ، « آيةً « للّذين يخافون العذاب الاليم » اى ـ علامة للخائفين تدلّهم على انّ الله اهلكهم فيخافون مثل عذابهم كقوله : « انّ فى ذلك لعبرة لمن يخشى » و كقوله : « ذلك لمن خاف مقامى » .

« و فى موسى » ، يعنى ـ وتركنا فى ارسال **موسى** ايضاً عبرة و قيل ـ هو معطوف على قوله : « و فى الارض آيات » . « اذ ارسلناه الى فرعون بسلطان مبين » بحجة ظاهرة .

« فتولّى بركنه » ، اى ـ اعرض **فرعون** عن الايمان بجموعه وجنوده وقيل ـ بركنه اى ـ بجانبه وجميع بدنه و هو كناية عن المبالغة فى الاعراض ، وقيل ـ بقوّته وقومه والركن ماركن اليه الانسان من مال وجند وقوة ، « وقال ساحر او مجنون » او هاهنا للعطف ، تأويله ـ ساحر ومجنون ، كقوله : « الى مائة الف اويزيدون » يعنى ـ و يزيدون .

«فاخذناه وجنوده فنبذناهم فی‌الیمّ» ای اغرقناهم‌فی‌البحر یعنی - **بحر اساف** «وهومليم» اتی بما يلام عليه .

«وفي عاد» ، معطوف علی قوله : «وفي الارض آيات» ای - و فی اهلاك **عاد** ايضاً عبرة ، «اذ ارسلنا عليهم الريح العقيم» وهی التی لاخیر فیها ولا برکة ولاتلقح شجراً ولاتحمل مطراً ولا تنشئ سحاباً وهی‌الدبور من قوله علیه‌السلام نصرت بالصبا واهلکت **عاد** بالدبور وقيل - هوالجنوب .

«ما تذر من شئ اتت عليه» ، من انفسهم وانعامهم واموالهم، «الّا جعلته كالرميم» يعنی - كالشئ الهالك البالی وهو نبات الارض اذا يبس و ديس و قيل - كالرماد وقيل- كالتراب المدقوق .

«وفي ثمود» يعنی - **قوم صالح** ، «اذ قيل لهم تمتّعوا حتی حين» ، يعنی الی وقت فناء آجالهم وذلك انّهم لما عقروا الناقة قيل لهم - تمتّعوا ثلثة ايام .

«فعتوا عن امر ربهم فاخذتهم الصاعقة» بعد مضیّ الايام الثلثة، والصاعقة كلّ عذاب مهلك وقيل - هی الموت وقرأ الكسائی- الصّعقة وهی‌الصوت الذی يكون من الصاعقة ، «وهم ينظرون» ، ای - يرون ذلك عيانا .

«فما استطاعوا من قيام» ، فما قاموا بعد نزول العذاب بهم ولا قدروا علی نهوض وقيل - ما استطاعوا من ان‌يقيموا به فيدفعوه عن‌انفسهم : «وما كانوا منتصرين» ای - منتقمين منّا ولا ممتنعين من العذاب .

«وقوم‌نوح» قرأ **حمزة** و **الكسائی** و **ابوعمرو** بكسرالميم معطوفاً‌علی‌قوله: «وفي الارض‌آيات» ، يعنی- وفی‌قوم **نوح** ايضاً آية وعبرة، وقرأ الاخرون بالنصب معطوفاً علی قوله : «فاخذناه وجنوده» يعنی - فاغرقنا قوم **نوح** ، «من قبل» ، **عاد** **وثمود** و قوم **فرعون** ، «انّهم كانوا قوماً فاسقين» .

«والسماء بنيناها بايد» ، الايد- القوّة، تقول- ايّدك‌الله ای - قوّاك‌الله ومنه قوله : «عملت ايدينا انعاماً» «و انّا لموسعون» ای - قادرون ، وقيل - معناه - نحن فی سعة ممّا نريد ولايضيق عنّا شئ نريده .

« و الارض فرشناها » ، ای ـ بسطناها و مددناها لیستقرّوا علیها ، « فنعم الماهدون » نحن . قال **ابن عباس** : ای ـ نعم ما وطّأت لعبادی .

النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحیم » « بسم الله » ، اخبار عن قدرته و عزّته بنعت الجلال ، « الرحمن الرحیم » اخبار عن رأفته ورحمته بوصف الجمال ، فبقدرته وجدمن وجدمن مراده وبرأفته وجد من وجد من عباده . بسم‌الله اخبار است ازعزت وقدرت ذوالجلال . الرحمن الرحیم اشارت است بنعت رأفت و لطف جمال برکمال .

جمال الوهیّت صد هزار جان طالبان بسوخت . جمال صمدیّت صد هزارجان عاشقان بیفروخت . قومی درقهرجلال ازبیم قطیعت میسوزند . قومی‌درلطف جمال برامید وصلت‌میفروزند ودلهای بندگان روزوشب ازتأثیراین دوصفت گاه درخوف و گاه‌دررجا ، و از قضیّت این دواصل گاه در قبض است و گاه در بسط .

بگاه قبض همه فترت بیند و هیبت ، بگاه بسط همه لطف بیند و رحمت .

بگاه قبض صرصر قهرآید ، شواهدجلال نماید ، بنده بسوزد ، بزارد ، در خواهش‌آید ، بگاه بسط نسیم لطف بوی وصال آرد ، شواهد جمال نماید بنده بنازد ، در رامش آید .

بگاه قبض بعظمت‌نگرد همه درد و گداز بیند ، بگاه بسط بقرب نگرد همه انس و ناز بیند .

پیر طریقت از اینجا گفت ـ بقرب می‌نگر تا ازاو انس‌زاید . بعظمت می‌نگر تا حرست فزاید . میان این وآن منتظر می‌باش تا سبق ازل خود چه نماید .

قوله : « والذاریات ذرواً » اشارة الی‌الریاح‌الصبحیة تحمل انین‌المشتاقین الی ساحات العزّة ثمّ تأتی بنسیم القربة الی مشام اسرار اهل المحبّة فیجدون راحةً من غلبات اللوعة وفی معناه انشدوا :

وانی لاستهدی الریاح نسیمکم
اذا اقبلت من نحوکم بهبوب
و اسئلها حمل السلام الیکم
فان هی یوماً بلّغت فاجیبی

آن ساعت که تباشیر صبح پیدا شود ولشکر روشنائی کمین بگشاید و نسیم صبا مهر درهواء عالم(۱)دمیدن گیرد، باد صبحی پیک‌وار ازجناب جنّات عدن بر اه افکنند تا نفحات الهی بمشام اسرار دوستان رساند .

عزیز است آن ساعت وبزرگوار آن وقت که بربساط« ونحن اقرب » درخلوت « وهومعکم » سرّاً بسرّ شراب انا جلیس من‌ذکرنی بی زحمت اغیار بدوستان خود رساند ومنادی عزت بنعت رأفت ندا در عالم کون داده نواخت درویشانرا که ـ من یقرض غیرعدوم و لا ظلوم . چه عجب اگر آن ساعت بگوش دل بنده فروگوید که عبدی « لاتخف انک من الآمنین » .

« فالحاملات وقراً ـ فالجاریات یسراً ـ فالمقسّمات امراً ـ انّ ما توعدون لصادق ـ و انّ الدّین لواقع » .

باین مخلوقات ومصنوعات قسم یاد کرد که رستاخیز بودنی‌است وهر کسی‌را جزا کردار خود بخیر وشرّ دادنی . معتقد کافهٔ اهل اسلام است که حق جل جلاله روز حشر ونشر خلائق را جمع کند، ارواح واشباح را بهم آرد چنانک در نشأهٔ اول روح وشخص جمع بودند از بهر ابتلا ، هم چنین در روزحشر ونشر جمع باشند از بهر یافت جزا . فالحشرحق وقراءة الکتاب حق والمیزان والسؤال حق وممرّالخلق علی الصراط حق و لواءالحمد حق و الشفاعة حق و الجنّة و النار حق . قال الله تعالی : « ویستنبئونک اَحقّ هو، قل ای وربی انّه لحق » وقال تعالی: « فورب‌السماءوالارض انّه لَحقّ » مؤمنان که باین غیبها ایمان آوردند و پیغام از پیغام رسان پذیرفتند وبراست داشتند ، جزا ایشان (۲) فردا درآن جهان چیست ؟

« انّ المتّقین فی جنات و عیون ـ آخذین ما آتیهم ربهم » ،

صفت‌وسیرت‌ایشان‌امروزدرین‌جهان‌چیست؟«کانواقلیلاً من‌اللیل‌مایهجعون» « وبالاسحارهم یستغفرون » وفی‌بعض‌الاخبار ـ یقول‌الله عزوجل ـ ان احبّ احبّائی الیّ الذین یستغفرون بالاسحار . اولئک الذین اذا اردت باهل الارض شیئاً ذکرتهم

(۱) درنسخه ج : هوا عالم . (۲) در نسخهٔ ج : جزاء ایشان .

فصرفت بهم عنهم . بنده را هیچ کراست بزرگتر از آن نبود که در شب تاریک برخیزد متواری ، بر درگاه باری . درمناجات وزاری .

شبی که وصفش اینست: لیل هادیٔ وقمر بادی ورب ینادی ـ عبادی عبادی .

فرمان آمد که ای **محمد** « ومن اللیل فتهجد » من کلمهٔ تبعیض است اینجا و معنی آنست که ـ ای **محمد** بعضی ازشب بیدارباش وبعضی ازشب درخواب بیاسای که اگر همه شب درخواب باشی امّت ضایع مانند و اگر شب بیدار باشی همه را بشفاعت تو بیامرزم ، آنگه نصیب رحمت من پیدا نیاید . ای**محمد** ترا شفاعت است و مرا رحمت است و چنانک شفاعت ترا نصیب باید رحمت مرا نصیب باید . پس بعضی از شب بیدارباش و بعضی درخواب ، تا بسبب بیداری تو بعضی را بیامرزم تصدیق شفاعت را وبحرمت خواب تو بعض بیامرزم(۱) تحقیق رحمت را تا هم نصیب شفاعت تو پدید آید وهم نصیب رحمت من .

قوله : « وفی‌السماء رزقکم وما توعدون » **اصمعی** گوید ـ در **بصره** بودم نماز جمعه گزارده و از جامع بیرون آمده که اعرابی را دیدم بر شتری نشسته ونیزه دردست گرفته ، چون مرا دید گفت ـ تو از کجائی واز کدام قبیله‌ای . گفتم ـ ازقبیلهٔ **اصمع** . گفت : توآنی که ترا **اصمعی** ، گویند : گفتم ـ آری من آنم . گفت : از کجا می‌آیی ؟ گفتم ـ ازخانهٔ خدای عزوجل گفت : اَوَلله بیت فی‌الارض وخدایرا درزمین خانه‌ای هست ، گفتم ـ آری خانهٔ مقدس معظم **بیت‌الله الحرام** . گفت آنجا چه میکردی گفتم ـ کلام خدا میخواندم گفت اَوَلله کلام خدایرا کلامی هست، گفتم ـ آری کلامی شیرین وسخنی پرآفرین . گفت ـ چیزی ازآن برمن خوان ، در گرفتم : «بسم‌الله‌الرحمن الرحیم » . « والذاریات ذرواً » تا اینجا رسیدم : « وفی السماء رزقکم وما توعدون» گفت ـ یا **اصمعی** هذا کلام‌الباری . این کلام خداست‌وسخن او که گفته ، گفتم ـ آری سخن او ،خود گفته و **بمحمد** فروفرستاده ، **اصمعی** گفت ـ گوئی آتشی ازغیب دروزدند سوزی در وی پدید آمد ، دردی بوالعجب ازدرون وی سربرزد . نیزه وشمشیر داشت هر دو بشکست و شتر را بکشت و بدرویشان فروگذاشت و جامهٔ لشکریان از تن

(۱) درنسخهٔ ج : بعضی‌را .

بیرون کرد و گفت: یا **اصمعی** تری یقبل من لم یخدمه فی شبابه، چگوئی کسی که درجوانی خدمت او نا کرده امروز او را بپذیرد، گفتم - چون که نپذیرد پیغامبرانرا میفرستد که تا ناآمده را بیارند آمده را چون رد کنند.

پیر طریقت درمناجات خویش گفته: الهی هرچند که از بد سزای خویش بدردم لکن ازمفلس نوازی تو شادم. الهی من بقدرتو نادانم وسزاء تو را ناتوانم. دربیچارگی خود سرگردانم وروزبروز برزیانم. الهی من کیم که بردرگاه تو زارم یا قصهٔ درد خود بتو بردارم.

درعشق تو من کیم که درمنزل من ازوصل رخت گلی دمد برگل من

آنگه گفت - یا **اصمعی** این درد زده را داروئی بیفزای وخستهٔ معصیت را مرهمی نه. گفتا برخوان:

« فورب السماء والارض انه لحق مثل ما انکم **تنطقون** »، چندبارخویشتن را برزمین زده و نعره ای چند بکشید، همچون والهی سرگردان و حیران روی نهاد بربیابان. دانستم که او قصد حج دارد من نیز عزم درست کردم ورفتم، بوقت طواف او را دیدم دراستار **کعبه** آویخته و میگوید:

من مثلی و انت ربی، من مثلی و انت ربی.

گفتم یااعرابی - مردم را ازطواف مشغول داشته‌ای باین‌سخن که میگوئی گفت: یا **اصمعی** خانه خانهٔاو وبنده بندهٔ او، بگذار تانازی کنم براو. آنگه‌اعرابی این بیتها برگفت:

یارجال اللیل ما احسنکم بابی انتم و ما اجملکم
اقرعوا الباب علی سیّدکم و لعلّ الباب مفتوح لکم

اصمعی گفت: بعد ازآن درمیان خلق نهان شد. بسی جستم اورا ونیافتم فبقیت متحیّراً مدهوشاً لاصبرلی الّاالبکاء والنحیب.

۲ - النوبة الاولی

قوله تعالی: **« و من کلّ شیء خلقنا زوجین »**، و از هرچیز بیافریدیم

جفتی [جانور نر و ماده ، و بی جان دو رنگ ، و خوردنی دو رنگ و دو طعم] **« لعلّکم تذکّرون (۴۹) »** تامگر دریابید و پند بپذیرید.

« ففرّوا الی‌الله » ، [گوی ای‌**محمد** که ازخشم‌خدای یارحمت خدای] گریزید [بتوبه و اجابت وطاعت] ، **« انّی لکم منه نذیر مبین (۵۰) »** من شمارا آگاه‌کنندهٔ ترسانندەام آشکارا.

« و لاتجعلوا مع الله الهاً آخر » ،وباخدای، خدای دیگر انباز مکنید ، **« انّی لکم منه نذیر مبین (۵۱) »** که من‌شمارا آگاه‌کننده‌ای‌ام ترسانندهٔ آشکارا.

« کذلك » ، همچنان [که ترا جادو و دیوانه گفتند] ، **« مااتی‌الّذین من قبلهم من رسول »** ، نیامد بایشان که پیش از ایشان بودند هیچ فرستاده‌ای ، **« الاّ قالوا ساحر او مجنون(۵۲) »** مگر که گفتند جادوست و دیوانه.

« اَتواصَوابه » [همه پیشینیان پسینیانرا باین سخن گفتن] وصیت واندرز کردند ، **« بل هم قوم طاغون (۵۳) »** [نه جادوست و نه دیوانه] ، ایشان قومی‌اند از طاعت سر کش.

« فتولّ عنهم » ، روی گردان ، ازایشان فرا گذار، **«فماانت‌بملوم(۵۴)»** [چون پیغام رسانیدی] برتو جای ملامت و نکوهیدن نیست.

« و ذکّر فانّ الذکری تنفع المؤمنین (۵۵) » وپند ده دریاد که پند و یادکرد سود دارد گرویدگان را.

« و ما خلقت‌الجنّ والانس » ، نیافریدیم پری و آدمی را ، **« الاّ لیعبدونِ (۵۶) »** مگر[آنرا فرمایم ایشانرا که] مرا پرستید ومرا خوانید .

« ما ارید منهم من رزق » ، نمی‌خواهم ازایشان که مرا روزی دهند، **« و ما ارید ان یطعمونِ۵۷ »** ونمی‌خواهم که مرا چیزی خورانند.

« اِنّ‌الله هو الرّزّاق » الله اوست که روزی ده است و روزی رسان ، **« ذوالقوّةالمتین (۵۸) »** [اوست آن] بانیروی باك صفت [پاینده نعت ، نه تغییر پذیر نه حال گرد] .

« فَاِنَّ لِلَّذین ظلموا ذَنوباً » ، ایشانراست که [نگرویدند وبرخود] ستم کردند بهره‌ای از عذاب ، **« مثل ذَنوب اصحابهم »** ، همچون بهرهٔ پیشینیان که چون ایشان بودند ، « **فلاتستعجلونِ** (۵۹) » ایدون یاد که نشتاوانند مرا.

« **فویل للذین کفروا** » هلاك و نفرین وتباهی ایشانرا که کافرشدند ، **« من یومهم الّذی یوعَدون** (۶۰) » از آنروز که ایشانرا می وعده دهند[1] و می تهدید کنند.

النوبة الثانية

قوله : « و من كلّ شيء خلقنا زوجين » ، من الحيوان الذكر والانثى، الذكر زوج و الانثى زوج و من الجماد نوعين مختلفين كالسماء والارض والشمس و القمر و الليل والنهار و البر والبحر و السهل والجواب والشتاء والصيف والنور و الظلمة و الايمان و الكفر و السعادة و الشقاوة و الحق و الباطل و الحلو و المرّ وقيل ـ التلفيح للنخيل و التسميد للزرع و لكل ضرب من النبات تدبير يقوم مقام التزويج الذى بين الحيوان « لعلّكم تذكّرون » فتعلمون انّ الله فرد وترليس كمثله شيء

« ففرّوا الى الله » ، القول هاهنا مضمر تأويله ـ قل: « ففرّوا الى الله » اى ـ فاهربوا من عذاب الله الى ثوابه بالايمان والطاعة ومجانبة العصيان. وقال **ابن عباس** : فرّوا منه اليه واعملوا بطاعته. وقيل ـ فرّوا من الجهل الى العلم ومن طاعة الشيطان الى طاعة الرحمن ، « انّى لكم منه نذير مبين » ، «منه» ، اى ـ من العذاب ، « نذير مبين » و يحتمل انّ قوله منه صلة لنذير اى ـ انّى لكم نذير من عند الله و قيل فى الاية تقديم و تأخير تقديره : « ففرّوا الى الله » منه ، « انّى لكم نذير مبين » .

« ولاتجعلوا مع الله الهاً آخر انّى لكم منه نذير مبين » التكرار على تأكيد التوبيخ وهو ابلغ فى الوعيد وقيل ـ الاول متصل بالمعصية والثاني بالشرك واذا اختلفا لايكون تكراراً ،

۱ ـ درنسخهٔ ج : وعده می دهند و تهدید می کنند .

«كذلك» ، اى ـ كما كذّبك قومك و قالوا ساحر او مجنون ، «كذلك ما اتى الذين من قبلهم من رسول الّا قالوا ساحر اومجنون» قال الله تعالى :

«اتواصوا به» ، الالف للتوبيخ والمعنى ـ اوصى اولهم آخرهم واوصى بعضهم بعضاً بالتكذيب و تواطئوا عليهم ، « بل هم قوم طاغون » اى ـ متجاوزون الحد فى العصيان اى ـ لم يتواصوا ولكن اتّفقوا فيما اوجب ذلك وهو الطغيان .

« فتولّ عنهم » منسوخ بآية السيف وقيل ـ منسوخ بالاقبال عليهم بالموعظة ، و هو قوله : « بلّغ ما انزل اليك من ربك » ، و معنى الاية : « فاعرض عنهم فما انت بملوم » فقد ادّيت الرسالة وما قصّرت فيما امرت . قال المفسّرون ـ لمّا نزلت هذه الاية حزن رسول الله (ص) و اشتدّ ذلك على اصحابه و ظنّوا انّ الوحى قد انقطع و انّ العذاب قد حضر اذا امر النبى (ص) ان يتولّى عنهم فانزل الله عزوجل :

« و ذكّر فانّ الذكرى تنفع المؤمنين » فطابت انفسهم . قال **مقاتل** : اى ـ عظ **بالقرآن** كفّار **مكة** ، فانّ الذكرى تنفع من فى علم الله ان يؤمن منهم ، و قال **الكلبى** : عظ بالقرآن من آمن من قومك فان الذكرى تنفعهم .

« و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون » ليست هذا الكلام بكلمة الارادة لواراد الله من خلقه كلّهم و شاء منهم توحيده لوحّدوه ، انّما تأويل الحرف اعنى اللام ـ لآمرهم ان يعبدونى و ادعوهم الى عبادتى ثم امرهم بالعبادة ودعاهم اليها فقال تعالى : « يا ايها الناس اعبدوا ربكم » و قال تعالى : « واعبدوا الله و لا تشركوا به شيئاً » ثم خصّ الانبياء من الخلق . فقال تعالى : « و ما ارسلنا من قبلك من رسول الا يوحى اليه انه لااله الا انا فاعبدون » ثم خصّ **المصطفى محمداً** (ص) من بين الانبياء فقال : «بل الله فاعبد وكن من الشاكرين» . وهذا قول **على بن ابى طالب (ع)** يؤيّده قوله عزوجل : « ومالمروا الا ليعبدوا الهاً واحداً » . وقال **الكلبى والضحاك** ـ هذا خاص لاهل طاعته من الفريقين يدلّ عليه قراءة **ابن عباس** ـ «وما خلقت الجن والانس من المؤمنين الا ليعبدون » ثم قال فى آية اخرى لغير المؤمنين : « و لقد ذرأنا لجهنم كثيراً من الجن والانس » و قيل ـ معناه ـ وما خلقت السعداء من الجن والانس الا

لعبادتی و الاشقیاء الالمعصیتی وهذا معنی قول **زیدبن اسلم** قال ـ هم علی ماجبلوا علیه من‌الشقاء والسعادة و قیل ـ لم یخلقهم للعبادة خلق جبلّة و اجباروانّما خلقهم لهاخلق تکلیف واختبار فمن وفّقه وسدّده اقام‌العبادة‌التی خلق لها ومن خذله وطرده حرمها وعمل بما خلق لها کقول‌النبی(ص) : اعملوا فکلّ میسّر لما خلق له وقیل ـ معناه ـ ما خلقت الجن و الانس الا لیکونوا عباداً لی و مثله قوله : « ان کل من‌فی‌السموات والارض الّاآت‌الرحمن‌عبداً » و قال **مجاهد** ـ معناه ـ الالیعرفونی ولو لم یخلقهم لم یُعرف وجوده و توحیده . دلیله قوله : « و لئن سألتهم من خلقهم لیقولنّ‌الله » وقیل ـ معناه الا لیخضعوا لی ویتذلّلوا ومعنی العبادة فی اللغة التذلّل والانقیاد وکلّ مخلوق من‌الجن والانس خاضع لقضاءالله متذلّل لمشیّته لایملک احد لنفسه خروجاً عما خُلق علیه .

« ما ارید منهم من رزق » ای ـ ما ارید منهم ان یرزقوا احداً من خلقی ولا ان یرزقوا انفسهم ، « و ما اریدان یطعمونِ » معناه ان یطعموا احداً من خلقی و انّما اسندالطعام الی نفسه لانّ‌الخلق عیال‌الله و من اطعم عیال احد فقد اطعمه کما جاء فی‌الحدیث ـ یقول‌الله تعالی: استطعمتک فلم‌تطعمنی ای ـ لم‌تطعم عبدی. ثمّ بیّن انّ‌الرازق هو لاغیره فقال :

«انّ‌الله هوالرزّاق» ، لجمیع‌خلقه‌النفّاع لغیره لاینفعه شیء ، «ذوالقوّة‌المتین» ذوالاقتدارالشدید ای ـ غالب لایغلب و قاهر لایقهر و قادر لا یعجزو قیل ـ معنی «ذوالقوّة» ، ای ـ القوّة‌التی یتقوّی بها جمیع خلقه له .

« فانّ لِلّذین ظلموا ذَنوباً » ، هذه ایضاً معطوفة علی قوله : « فتولَّ‌عنهم» ای ـ للذین کفروا من اهل **مکّة** حظّاً و نصیباً من العذاب مثل ما کان للامم قبلهم و اصل‌الذنوب الدلوالعظیم . قال‌الشاعر :

لکم ذنوب ولنا ذنوب و ان ابیتم فلنا القلیب

قال**الزجّاج** ـ لاتسمی‌الدلو ذنوباً الا اذا کانت ملیء وقیل ـ اذا انحدر فهو دلو و اذا ارتفع فهو ذنوب وسجل لانها فی‌الانحدار فارغة وفی‌الارتفاع ملیء وقیل ـ

معناه ـ عذاباً بعد عذاب کالدلو یتبع الدلو ، « فلا یستعجلون » هذا جواب **للنضر بن الحرث** و اصحابه حین استعجلوا العذاب فلحقهم یوم بدر.

« فویل للذین کفرو امن یومهم الذی یوعدون» یعنی من عذاب یوم القیامة و قیل ـ یوم بدر.

النوبة الثالثة

قوله : « و من کلّ شیء خلقنا زوجین » در ضمن این آیت اثبات فردانیّت و وحدانیّت خداوند است جلّ جلاله و تقدّست اسماؤه و تعالت صفاته.

هرچه آفرید از محدثات و مکوّنات همه جفت آفرید قرین یکدیگر یا ضدّ یکدیگر چنانک نرینه و مادینه ، روز و شب ، نور وظلمت ، آسمان و زمین ، وبرّ وبحر ، شمس و قمر ، جن و انس ، طاعت و معصیت ، سعادت و شقاوت ، هدی وضلالت ، عزّوذلّ ، قدرت وعجز ، قوّة و ضعف ، علم وجهل ، زندگی و مردگی.

صفات خلق چنین آفرید ،جفت یکدیگر آفرید و یا ضد آفرید تا بصفات آفریدگار نماند ووحدانیت وفردانیت اوبرخلق ظاهر گردد ، که عزش بی ذلّ است وقدرت بی عجز و قوت بی‌ضعف و علم بی‌جهل و حیوة بی‌موت و فرح بی‌غم و بقاء بی‌فنا.

خدای یگانهٔ یکتا یگانه درذات و صفات ، یکتا درسزا ، ازهمه کس منزّه وازهمه چیزجدا ، لیس کمثله شیء ، چواو کس نیست واو را مثل و مانند نیست. مانندگی از انبازیست والله جل جلاله بی‌شریک وبی انباز است ، بی‌نظیر و بی‌نیاز است. در منعش بیند و در جود واز است. گناه آمرز ومعیوب نوازاست. پیدا کنندهٔ مهرخود ببنده نوازی ، دوست دار بنده بابی‌نیازی. ومهراو کننده[1] میان خود وبنده بی‌شرکت وبی انبازی. پس سزّاء بنده آنست که درهرحال که بود اگرخستهٔ تیر بلا بود یا غرقهٔ لطف و عطا ، دست درکرم وی زند و پناه بوی دارد و از خلق باوی گریزد ، چنانک خود میفرماید جل جلاله : « ففرّوا الی الله » ،

فرار مقامی است از مقامات روندگان و منزلی از منازل دوستی. کسی که

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : افکننده.

این‌مقام اورا درست شود نشانش‌آنست که همه نفس‌خود غرامت بیند ، همه سخن خود شکایت بیند ، همه کرد خودجنایت بیند ، امید از کردارخود ببرد وبراخلاص خودتهمت نهد. اگردولتی‌آید در راه وی ، ازفضل‌حق بیند وازحکم ازل،نه ازجهد واز کردار خود.

بو الحسین عبّادانی مردی بود از جوانمردان طریقت ، درویشی باوی محبّت داشت ، هردو رفتند از **رمله** تا بکران دریا رسیدند، ملاّح ایشانرا درسر کب نشاند و دو روز درآن مر کب بودند. درویشی را دیدند درآن مر کب در کنجی سر فروبرده وقت نماز برخاستید و فریضه بگذاردید باز سر بمرقّع فرو بردید وهیچ سخن نگفتید.

بوالحسین گفت : من فرا پیش وی‌شدم گفتم ـ ما یاران توایم ، اگر ترا چیزی بکار باید باما بگوی. گفت : فردا نماز پیشین ازدنیا بخواهم رفت چون بکران دریا رسید آنجا درختستانی بینید در زیر آن درختان ساز و برگ من نهاده جهاز من بسازید و مرا آنجا دفن کنید و این مرقّع من ضایع مکنید. در راه شهر **جبله** شما را جوانی ظریف نظیف پیش آید ، این مرقّع ازشما بخواهد بدو دهید. دیگر روز نماز پیشین بگذارد و سرفرو برد چون فرازشدیم رفته بود ازدنیا چنانک خود گفته بود. رفتیم در آن درختستان چنانک نشان داده بود. دیدیم گوری کنده وکفن وحنوط وهرچه بکار بایست ساخته و آنجا نهاده. اورا دفن کردیم و مرقع وی برداشتیم و روی **بجبله** نهادیم. آن جوان که نشان داده بود ، در راه آمد ، گفت ـ آن ودیعت بیارید ، گفتم ـ برای خدای باما بگوی که این چه قصّه است وچه حال و آن مرد که بود و تو کیستی ؟ گفت : درویشی بود میراثی داشت و ارث طلب کرد ، مرا بوی نمودند. شما میراث بمن سپارید ورویدآن مرقّع بوی سپردیم.

ساعتی ازچشم ما غائب گشت باز آمد مرقّع پوشیده و جامهٔ خویش همه ازتن بیرون کرده و گفت ـ این بحکم شماست و برفت. ما در مسجد **جبله** شدیم ، دو روز آنجا بودیم فتوحی نیامد پاره‌ای از آن جامه بآن یار خود دادیم ببازار برد تابفروشد و خوردنی آرد ، ساعتی بود و وی بیآمد و خلقی عظیم در وی آویخته ،

درآمدند ومرا نیز گرفته و میکشیدند ، گفتم ـ چه بودست ، گفتند ـ پسر رئیس **جبله** سه روز گذشت تاناپدید است و اکنون جامهٔ وی باشما می بینیم.

پس ما را بردند پیش رئیس وازحال پسر پرسید ما قصهٔ وی بگفتیم ازاو تاآخرچنانک بود. آن رئیس بگریست وروی بآسمان کرد ، گفت ـ الحمدالله که ازصلب من کسی بیامد که شایستهٔ درگاه تو بود .

پیرطریقت گفت : ای باری بیرّ وهادی بکرم ، فروماندم درحیرت یکدم آن دم کدام است .

دمی که نه **حوا** درآن گنجد نه **آدم**. گرمن آن دم بیابم چون من کیست ، بیچاره زنده‌ای که بی‌نفسش میباید زیست. همه خلق زنده از مرده میراث برد مگر این طائفه که مرده از زنده میراث برد .

این‌مردگی آنست که **مصطفی** (ص) از **ابوبکرصدّیق** نشان داد که ـ من اراد ان ینظر الی میّت یمشی علی وجه‌الارض فلینظر الی **ابی‌بکر**.

« و ما خلقت‌الجن والانس الا لیعبدون » و الّذین سخطت علیهم فی‌آزالی و ربطتهم‌الیوم بالخذلان فیما کلفّتهم‌الیوم من‌اعمالی و خلقت‌النار لهم بحکم الهیتی و وجوب حکمی فی‌سلطانی ماخلقتهم الا لعذابی وانکالی والله اعلم.

سورة الطور

١ـ النوبة الاولى

قوله تعالی : « **بسم الله‌الرحمن‌الرحیم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

« **والطور** (۱) » بآن کوه که الله درآن با **موسی** سخن گفت .

« **وکتاب مسطور** ۲ » وبنامهٔ نوشته.

« **فی رقّ منشور** ۳ » در ورقی گشاده.

« **والبیت المعمور** ٤ » وبآن خانه با فراوانی آمدندگان بآن وگروندگان گرد آن.

« والسقف المرفوع[۵] » و باین کاز(۱) برداشته آسمان افراشته.

« والبحر المسجور[۶] » و بآن دریا از آب پر کرده.

« انّ عذاب ربك لواقع[۷] » که عذاب خداوند تو بودنی است [ناگرویدگانرا].

« ماله من دافع[۸] » آنرا باز دارنده نیست.

« یوم تمور السماء مورا[۹] » آن روز که درهم شورد و درهم گردد آسمان درهم گشتنی.

« و تسیر الجبال سیرا[۱۰] » و فرا رفتن آید کوهها در هوا رفتنی.

« فویلٌ یومئذ للمكذّبين[۱۱] » ویل آن روز دروغ زن گیران را.

« الّذین هم فی خوض یلعبون[۱۲] » ایشان که دردروغ ونابکاری وباطل می بازی کنند.(۲)

« یوم یدعّون الی نارجهنم دعّا[۱۳] » آن روز که ایشان‌را [زنند] و می‌رانند راندنی بآتش دوزخ.

« هذه النار التی کنتم بها تکذّبون[۱۴] » [ایشان را گویند] این آن آتش است که شما می‌آن را دروغ خواندید(۳).

« افسحر هذا » جادوی است این و دروغی **« ام انتم لاتبصرون[۱۵] »** یا شما نمی‌بینید.

« **اصلوها** » می رسید بآن آتش و می‌سوزید « **فاصبروا اولا تصبروا** » شکیبائی کنید یا نکنید « **سواء علیکم** » یکسانست بر شما « **انّما تُجزون ما کنتم تعملون[۱۶]** » شما را پاداش بآن خواهند داد که میکردید.

« **انّ المتقین فی جنات و نعیم[۱۷]** » پرهیزگاران دربهشتها اند با ناز وزید[۴].

« **فاکهین** » شادان و نازان، نیک روزان و میوه خواران.

« **بما آتاهم ربهم** » بآنچه الله داد ایشانرا. « **و وقیهم ربهم عذاب الجحیم[۱۸]** » و بازداشت از ایشان عذاب آتش.

---

۱ ـ کاز: خانهٔ چوبی و صومعه. رجوع به برهان قاطع و لغت‌نامهٔ دهخدا شود. ۲ ـ در نسخهٔ ج: بازی میکنند ۳ ـ در نسخهٔ ج: دروغ میخواندند ٤ ـ کذا: . ؟

«**کلوا واشربوا**» [ایشان را گویند] : می‌خورید و می‌آشامید.

«**هنیأ**» گوارنده ونوش ، «**بما کنتم تعملون**[۱۹]» بآنچه میکردید.

«**متکئین**» تکیه زدگان وبازخفتگان، «**علی سرر مصفوفه**» بر تختها بر کنار[۱].

«**وزوجناهم بحور عین**[۲۰]» وباایشان جفت کنیم سیاه‌چشمان فراخ چشمان.

«**والذین آمنوا**» وایشان که گرویدگان‌بودند،«**واتبعناهم ذریاتهم**»(۲) ما پس ایشان‌فراداشتیم‌ودرایشان‌رسانیدیم‌فرزندان‌ایشان «**بایمان الحقنا بهم ذریتهم**» بآنچه گرویده بودند فرزندان ایشان را درپدران رسانیدیم هرچند که درصلاح وعبادت چون پدران نبود، «**وما التناهم من عملهم من شیٔ**» وازکرداربهینان [ازدریشان رسانیدن‌بترینان] چیزی نکاستیم. «**کل امریٔ بما کسب رهین**[۲۱]» هر مردی بآنچه خود کرد گرو گانست.

«**وامددناهم بفاکهة**» وایشان را فراهم پیوستیم میوه‌ها ، «**و لحم مما یشتهون**[۲۲]» و هر گوشتی که ایشان را آرزو بود.

«**یتنازعون فیها کأسا**» می‌روانند(۳) از یکدیگر در آن سرای پیرایهای [پرمی]«**لا لغو فیها ولا تأثیم**[۲۳]» و دشنام و دروغ زن گرفتن یکدیگرنه.

«**ویطوف علیهم**» ومیگردد برسرایشان «**غلمان لهم**» غلامان‌ایشان ، «**کانهم لؤلؤ مکنون**[۲۴]» گوئی که ایشان سروارید‌ند ازگرد و آلایش کوشیده.

«**واقبل بعضهم علی بعض**» روی فرا یک دیگر گردانند«**یتسائلون**[۲۵]» یک دیگر را ازگذشته‌ها می‌پرسند.

«**قالوا انا کنا قبل فی اهلنا مشفقین**[۲۶]» گویند ـ ما هرچند که درمیان کسان خویش و جهانیان خویش بودیم پیش باز [از امروز] ترسنده بودیم .

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : بر تختها برهم زده. ۲ ـ درنسخ متداول از قرآن شریف و تبعتهم ذریتهم است ؛ و قرائت اکثر قراء نیز چنین است چنانکه در النوبةالثانیه شرح آن بیاید . قرائتی‌که در ینج برگزیده شده علاوه برآنکه شاذاست ترجمهٔ آن نیز نارسا و غیر سلیس است . ۳ ـ کذا . ؟ وشاید نجهه‌ایست در : میربایند از : ربائیدن.

« **فمنّ‌الله علینا** » سپاس نهاد الله بر ما « **و وقینا عذاب السموم** ۲۷ » و بازداشت از ما عذاب آتش.

« **انّا کنا من‌قبل ندعوه** » ما پیشین بازمیخواندیم او را « **انّه هوالبرّ - الرحیم** ۲۸» که او آن نوازندهٔ مهربانست.

« **فذکّر** » یادکن و پند ده « **فما انت بنعمة ربّك‌بکاهن ولامجنون** ۲۹» که تو بآن نیکوئی که خداوند تو با توکرد نه اخترگوئی و نه دیوانه.

« **ام یقولون شاعر** »می‌گویندشعر گوی‌است« **نتربّص‌به ریب‌المنون** ۳۰» چشم بروز او نهاده‌ایم و در افتاد جهان.

« **قل تربّصوا** » گوی‌چشم‌بر هم‌نهیدبروزمن «**فانی‌معکم‌من‌المتربّصین** ۳۱» که من چشم بر هم نهادم بروز شما.

« **ام تأمرهم‌احلامهم‌بهذا** »خردهای ایشان ایشان‌رابااین‌سخن‌میفرماید، « **ام‌هم قوم طاغون** ۳۲» بلکه ایشان قومی‌اند ناپاك شوخ از اندازه بیرون.

« **ام یقولون تقوّله** » میگویند او فرا نهاد این سخن و او فرا ساخت این قرآن « **بل‌لا یؤمنون** » نه ساخت که ایشان بتمی گروند.

« **فلیأتوا بحدیث مثله ان‌کانوا صادقین** ۳۴» گوی تاسخنی آرند همچون این سخن اگر می راست گویند(۱).

« **ام خلقوا من غیرشیٔ** » آفریده گشتند بی هیچ آفریدگار « **ام هم - الخالقون** ۳۵» یا خود را خود آوردند.

« **ام خلقوا السموات والارض** » یا آسمان وزمین ایشان آفریدند « **بل لا یوقنون** ۳۶» بلکه ایشان بی گمان نمی‌باشند.

« **ام عندهم خزائن ربك** » یا نزدیك ایشانست خزانه‌های خداوندتو « **ام هم‌المصیطرون** ۳۷» یا ایشان پادشاهان اندوکامکاران برکام خویش.

« **ام لهم سلّم یستمعون فیه** » یا ایشان‌را نردوانیست که بآسمان نیوشند

۱ - درنسخهٔ ج : اگر راست می‌گویند

برآن. « **فلیأت مستمعهم بسلطان مبین** ۳۸ » گوی تا نیوشندهٔ ایشان بآسمان حجتی دارد آشکارا.

« **ام له البنات و لکم البنون** ۳۹» یا او را دختران و شما را پسران.

« **ام تسئلهم اجرا** » یا از ایشان مزدی میخواهی « **فهم من مغرم مثقلون** ۴۰ » که ایشان از تاوان مزد گران بارند.

« **ام عندهم الغیب** » یانزدیک‌ایشانست دانش آن‌چیز که ازخلق نهانست، « **فهم یکتبون** » تا ایشان بگویند و از آن خبر دهند.

« **ام یریدون کیداً** » یا دستانی میسازند و سازبدنهانی.

« **فالذین کفروا هم المکیدون** ۴۲» ایشان که ناگرویدگان اند زیر ساز الله اند و درماندهٔ ساز نهانی او.

« **ام لهم اله غیرالله** » یاایشان را خدائیست جز ازالله، « **سبحان الله عمّا یشرکون** ۴۳» پاکی خدایرا از آن انبازان که ایشان میگویند.

« **و ان یروا کسفاً من السماء ساقطاً** » و اگر پاره ای بینند که از آسمان فروافتد، « **یقولوا سحاب مرکوم** ۴۴ » گویند این میغی‌است توی بر توی افکنده.

« **فذرهم حتی یلاقوا** » گذار ایشان را تا پیش آید ایشان را و بینند، « **یومهم الذی فیه یُصعقون** ۴۵ » آن روز که در آن روز بر روی برعذاب افتند.

« **یومَ لایغنی عنهم** » آن روز که سود ندارد ایشان را« **کیدهم شیئاً** » دستانها که ایدرسی‌سازند هیچ،« **ولاهم ینصرون** ۴۶»وایشان رایارنرسندو یاری‌ندهند.

« **وانّ للذین ظلموا عذاباً** » و این ستمکاران برخ ۱ عذابی [دردنیا ودرگور]« **دون ذلك**»پیش‌ازعذاب دوزخ، « **ولکنّ اکثرهم لا یعلمون** ۴۷» لکن بیشتر ایشان نمی‌دانند.

« **و اصبر لحکم ربك** »، شکیبائی کن حکم خداوند خویشتن را وچشم‌دار کار برگزاردن او را، « **فانّك باعیننا** » ،که توبردیدار دوچشم مائی[نه غائب ونه فراموش]، « **و سبّح بحمد ربك** ». وخداوند خویش‌را بستای بپاکی،«**حین تقوم** (۴۸) » ، آنگه که از خواب برخیزی.

« و من‌اللیل فسبّحه » و بشب نماز کن او را و به بی‌عیبی یادکن ، **« و ادبارالنجوم (۴۹) »** و پس روی به ناپیدایی نهادن ستارگان.

النوبة الثانية

این سورة الطور باجماع مفسران مکّی است ، بمکه فرو آمد از آسمان . هزار و پانصد حرف است وسیصد ودوازده کلمت و چهل ونه آیت و در این سورة دو آیت منسوخ است یکی :

« قل تربّصوا فانی معکم من‌المتربّصین » بآیت سیف منسوخ است و دیگر آیت : « و اصبر لحکم ربک » ، معنی صبر منسوخ است بآیت سیف. ودرفضیلت سورة **ابیّ کعب** روایت کند از**مصطفی** (ص) قال ـ من‌قرأ سورة الطور کان حقّاً علی‌الله عزوجل ان یؤمنه من عذابه و ان ینعمه فی‌جنته. قوله :

« و الطور » نامی است از نامهای کوه بلغة سریانی ودرین موضع مراد آن کوه است که رب‌العالمین سخن فرمود با **موسی** بر آن کوه درآن زمین مقدسه درناحیهٔ **مدین** و گفته اند ـ نام آن کوه **زبیر** است همانست که رب‌العالمین‌جائی دیگر فرمود : « و طورسنین » یعنی ـ جبل المبارك . **مقاتل بن حیان** گفت ـ دو کوه اند **درشام** یکی **طورتینا** یکی **طور زیتا** و همابنبتان التین و الزیتون وقیل ـ هنّ اربعة **طورتینا** وهو **دمشق** و **طورزیتا** و هو **بیت‌المقدس** و **طورسینا** و هو جبل موسی **وطور تمینایا** وهو**مکه** و قیل ـ معناه ـ وربّ‌الطور

قوله : « و کتاب مسطور » ، « فی رقّ منشور » السطر الکتابة والمسطور المکتوب و الرقّ و الورق واحد و المنشور المفتوح الذی نشر عن الطی للقراءة . واختلفوا فی‌هذا الکتاب . فقال **الکلبی** ـ هو ما کتب‌الله بیده لموسی (ع) **من‌التوریة** و **موسی** سمع صریر القلم وقیل ـ هو اللوح المحفوظ و قیل ـ الکتاب المسطور آخر سطر فی‌اللوح المحفوظ و هو ـ سبقت رحمتی غضبی ، من اتانی بشهادة ان لااله الاالله ادخلته الجنة وقیل ـ هو **القرآن** المکتوب فی المصاحف و قیل ـ هو دیوان الحفظة تخرج الیهم یوم‌القیمة منشورة فآخذ بمینه و آخذ بشماله ، نظیره قوله : « و نُخرج له یوم

القيمة كتاباً يلقاه منشوراً » وقال تعالى : « و اذا الصحف نشرت » ، و قيل ـ هو ما كتب الله في قلوب الاولياء من الايمان ، دليله قوله :«اولئك كتب في قلوبهم الايمان» .

« والبيت المعمور» ، اى ـ المأهول وهو بيت في السماء السابعة حذآء العرش بحيال الكعبة يقال له ـ الضّراح ، حرمته في السماء كحرمة الكعبة في الارض يدخله كلّ يوم سبعون الفاً من الملئكة يطوفون به ويصلّون فيه ثم لا يعودون اليه ابداً ، وقيل ـ كان بيت المعمور من الجنة فحمل الى الارض لاجل آدم عليه السلام ثم رفع الى السماء ايام الطوفان . وفي اخبار المعراج قال النبى (ص) ـ رايت في السماء السابعة البيت المعمور واذا امامه بحر واذا بزمر من الملئكة يخوضون البحر و يخرجون فينتقضون في اجنحتهم(١) فيخلق الله من كل قطرة ملكاً يطوف به فدخلته وصلّيت فيه وقال الحسن ـ البيت المعمور **الكعبة** البيت الحرام الذى هو معمور من الناس يعمره الله كلّ سنة ، اوّل مسجد وضع للعبادة في الارض ، والمعمور ـ الماهول وقيل ـ هو من القصد وقيل ـ من العمارة .

« و السقف المرفوع » ، يعنى ـ السماء نظيره قوله : « و جعلنا السماء سقفاً محفوظاً » وقيل ـ السقف المرفوع العرش .

«والبحر المسجور» يعني المملوء ماء و هو البحر الذى عليه العرش وعن **علي** (ع) قال ـ البحر المسجور بحر تحت العرش غمره كما بين سبع سموات الى سبع ارضين ، فيه ماء غليظ يقال له ـ بحر الحيوان يمطر العباد بعد النفخة الاولى اربعين صباحاً فينبتون في قبورهم وهذا قول **مقاتل** و قال **ابن عباس** و **الضّحاك** و **محمد بن كعب** : « البحر المسجور » ، اى ـ الموقد ناراً بمنزلة التنور المسجور و ذلك ماروى انّ الله عزوجل يجعل البحار كلّها يوم القيمة ناراً فيزادبها في نار جهنم كما قال تعالى : « واذا البحار سجّرت » وجاء في الحديث عن **عبدالله بن عمر** قال : قال رسول الله (ص) ـ لا يركبنّ رجل بحراً الاغازياً اومعتمراً اوحاجّاً فانّ تحت البحر ناراً وتحت النار بحراً وقال (ص) ـ البحر نار في نار .

اقسم الله بهذه الاشياء . « انّ عذاب ربك لواقع » ، العذاب هاهنا هو الساعة لانها بما فيها للكافرين عذاب .

---

١ ـ كذا ، و ظاهراً ينتفضون اجنحتهم ويا ينتفضون اجنحتم صحيح است .

« ماله من دافع » هذا کقوله: « لامردّ له من الله». قال **جبیر بن مطعم** ـقدمت **المدینة** لاکلّم رسول‌الله(ص) فی اساری بدر. فدفعت الیه و هو یصلّی باصحابه المغرب وصوته یخرج من المسجد فسمعته یقرأ :

« والطور و کتاب مسطور » الی قوله : « ان عذاب ربک لواقع ماله من دافع ». فکانّما صدع قلبی حین سمعته فکان اول ما دخل قلبی الاسلام فاسلمت خوفاً من نزول العذاب وما کنت اظن انّی اقوم من مکانی حتی یقع بی العذاب. ثم بیّن انّه متی یقع فقال :

«یوم تمور السماء مورا». ای تدور کدوران الرحی وتتکفّأ باهلها کما تتکفّأ السفینة. قال **قتاده** ـتتحرك وقال **عطاء الخراسانی**ـ تختلف اجزاؤها بعضها فی بعض وقیل ـتضطرب، والمور جمیع هذه المعانی فهو فی اللغة، الذهاب والمجیء والتردد والدوران والاضطراب، هذا کقوله عزوجل ـ« فاذا هی تمور». یقال ـ تنقاض السماء ثم تمور فتنهار فتختلط بعض الملئکة ببعض. قوله :

« وتسیر الجبال سیرا » هذا کقوله ـ «یوم تسیر الجبال ـ واذا الجبال سیّرت » یعنی ـ فی الهواء وقیل ـ تزول عن اماکنها وتصیر هباء منبثاً.

« فویل یومئذ » ـ یعنی فشدة عذاب یومئذ للمکذبین .

«الذین هم فی خوض یلعبون »، ای یخوضون فی الباطل یلعبون غافلین لاهین، الخوض و اللعب و الکذب واحد و التاویل : الذین هم فی انکار البعث و تکذیب **محمد** (ص) و سائر الانبیاء یلعبون من غیر بیان و حجة و قیل ـ فی اسباب الدنیا یلعبون من غیر فکر فی ثواب وعقاب.

«یوم یدعّون الی نار جهنم» ای ـ یدفعون الیها« دعّا» ای ـ دفعاً بعنف وجفوة وذلك انّ خزنة جهنم یغلّون ایدیهم الی اعناقهم و یجمعون نواصیهم الی اقدامهم ثم یدفعونهم الی النار دفعاً علی وجوههم وزخاً فی اقفیتهم حتی یردوا النار فاذا دنوا من النار قال لهم الخزنة:

« هذه النار التی کنتم بها تکذّبون » فی الدنیا .

«افسحر هذا» يعني - اكان الوعيد بهذا العذاب والاخبار سحرا كما زعمتم في الدنيا، « ام انتم »ام كنتم«لاتبصرون» وقيل-عنفوا و وبّخوا بمثل ما كانوا ينسبون النبي(ص) اليه من السحر وتسكير البصر والاخذبالاعين فقيل لهم - اتمويه هذا وحيلة ام غطّي على ابصاركم فلاتبصرون.

«اصلوها»ادخلوها وقاسوا شدتها «فاصبروا اولاتصبروا سواء عليكم» الصبر والجزع «انّما تجزون ما كنتم تعملون » اى هذا جزاء اعمالكم.

«انّ المتقين في جنات و نعيم ».

« فاكهين » اى - معجبين والفاكه المعجب وقيل - ناعمين فرحين وقيل - الفاكه الذى عنده الفاكهة والفاكهة طعام من ثماريتناولون للّذة لاللغذاء « بما آتيهم ربهم و وقيهم ربهم عذاب الجحيم ويقال لهم.

«كلوا واشربوا هنيئاً» لاداء ولاغائلة ولااثم ولاموت فيه ولاتنقيص للذاته هنيئاً مصدر اى هنئتهم هنيئاً «بما كنتم تعملون».

« متكئين» جالسين«على سرر» جمع سرير«مصفوفة» اى-موصولة بعضهابعض وقيل - مرمولة بالذهب و الفضة والصف مدالشيء على الولاء « وزوّجناهم » قرنّاهم «بحورعين» والمعنى- جعلنا ذكران اهل الجنة ازواجاً للحورالعين ومعنى الباء - انهم صاروا بسببهن ازواجاً وقيل - زوجت به لغة.

قوله«والذين آمنوا واتبعتهم ذرياتهم»معناه الذين آمنوا بمحمد والقران ندخلهم الجنة«واتبعناهم ذرياتهم»قرء **ابوعمر**-اتبعناهم بقطع الالف على التعظيم،ذرياتهم بالالف وكسر التاء فيهالقوله - «الحقنابهم وما التناهم» ليكون الكلام على نسق واحدوقرأالاخرون واتبعتهم بوصل الالف وتشديد التاء بعدها وسكون التاء الاخرة ثم اختلفوا في ذريتهم قرأ **نافع** الاولى بغير الف وضم التاء والثانيه بالالف وكسر التاء وقرء **ابن عامر و يعقوب** كليهما بالالف وضم التاء في الاولى ونصبها في الثانيه.

و اختلفوا في معنى الاية فقال قوم والذين آمنوا و اتبعتهم ذريتهم بايمان يعنى - اولادهم الصغار و الكبار فالكبار بايمانهم بانفسهم و الصغار بايمان آبائهم فان الولد الصغير يحكم باسلامه تبعاً لاحد الابوين ، . . . « الحقنا ذريتهم »

المؤمنين بدرجاتهم وان لم يبلغوا باعمالهم درجات آبائهم تكرمةً لآبائهم لتقرّ بذلك اعينهم وهى رواية **سعيد بن جبير** عن **ابن عباس** وقال آخرون ـ معناه ـ والذين آمنوا و اتبعتهم ذريتهم البالغون بايمان الحقنا بهم ذريتهم الصغار الذين لم يبلغوا الايمان بايمان آبائهم وهوقول **الضحاك** .ورواية **العوفى** عن **ابن عباس**ـ اخبر الله عزوجل انه يجمع لعبده المؤمن ذريته فى الجنة كما كان يحب فى الدنيا ان يجتمعوا له و يدخلهم الجنة بفضله و يلحقهم بدرجته لعمل ابيهم من غيران ينقص الآباء من اعمالهم شيئاً فذلك قوله: «وماالتناهم» اى ما نقصناهم «من عملهم من شىء». الهاء والميم راجعتان الى الذين آمنوا، يقال ـ الَت يالت والت يالت والات يليت ولات يليت اذا نقص. قرء **ابن كثير** ـ التناهم بكسر اللام والباقون ـ بفتحها وفى الخبر عن **ابن عباس** قال ـ قال رسول الله (ص) ـ ان الله يرفع ذرية المؤمن فى درجته وان كانوا دونه فى العمل لتقرّبهم عينه ثم قرء ـ «والذين آمنوا واتبعتهم ذريتهم...» الايه وعن **على** (ع) قال ـ سألت **خديجه** النبى (ص) عن ولدين لها ما تافى الجاهلية فقال (ص) ـ هما فى النار فلما راى الكراهية فى وجهها قال ـ لورايت مكانهما لابغضتهما قالت ـ يارسول الله فولدى منك قال ـ فى الجنه ثم قال رسول الله (ص) ـ انّ المؤمنين واولادهم فى الجنة وانّ المشركين و اولادهم فى النار ثم قرء رسول الله (ص) ـ «والذين آمنوا واتبعناهم ذرياتهم»... الاية وعن **ابن عباس** عن النبى (ص) قال ـ اذا دخل اهل الجنة الجنة يسأل عن ابويه و زوجته وولده فيقال انهم ـ لم يدركوا ما ادركت فيقول ـ لقد عملت لى ولهم فيؤمر بالحاقهم به وتلا **ابن عباس** هذه الآية ـ «كل امرى بما كسب رهين» اى ـ بما كسب من الخير والشر مرهون فيؤخذ بذنبه ولا يؤخذ بذنب غيره هذا كقوله ـ «ولاتزروازرة وزراخرى» ، وقال تعالى ـ «كلّ نفس بما كسبت رهينة».

قوله: «وامددناهم بفاكهة ولحم مما يشتهون» اى ـ ذلك دائم لهم لا ينقطع وفى الخبر ـ انك لتشتهى الطير فى الجنة فيخرّ بين يديك مشويا وقيل يقع الطائر بين يدى الرجل فى الجنة فياكل منه قديراً وقديرا وشواء ثم يطير الى النهر.

قوله: «يتنازعون فيها كأساً». يتعاطونها طرباً و الكأس كلها فى القران كاس الخمر «لالغوفيها» ـ اى لافضول فيها وقيل ـ لاسباب فيها ولاتخاصم ولا كذب ولاباطل

...«ولا تأثيم» اى ـ لااثم فى شربها كما فى الدنيا . قال **ابن عطاء** ـ اىّ لغو يكون فى مجلس محلّه جنة عدن والساقى فيه الملائكه وشربهم على ذكر الله وريحانهم تحيّة من عندالله مباركة طيّبة والقوم اضياف الله .

«ويطوف عليهم» بالخدمة وقيل ـ بالكأس والفاكهة «غلمان» لهم «كانّهم» فى الحسن والبياض والصفاء «لؤلؤ مكنون» مخزون مصون لم تمسّه الايدى وقيل ـ مصون يعنى ـ فى الصدف مستور عن الشمس والغبار وقيل ـ هم اولادهم الذين سبقوهم اقرّ الله بهم اعينهم . وقال **الحسن** ـ اولاد المشركين ذكورهم غلمان اهل الجنة واناثهم هنّ الحور العين واولاد المؤمنين مع آبائهم على هيئتهم التى كانوا عليها . روى **عايشه** قالت ـ قال رسول الله (ص) ـ انّ ادنى اهل الجنّة منزلة من ينادى الخادم من خدّامه فيجيبه الف ينادى كلّهم ـ لبيك لبيك وعن **عبدالله بن عمرو** قال ـ مامن احد من اهل الجنة الا يسعى عليه الف غلام كلّ غلام على عمل ماعليه صاحبهُ روى ـ انّ **الحسن** تلا هذه الاية قال ـ قالوا ـ يا رسول الله الخادم كاللؤلؤ فكيف المخدوم قال ـ فضل المخدوم على الخادم كفضل القمر ليلة البدر على سائر الكواكب .

« و اقبل بعضهم على بعض يتساءلون » اى يسئل بعضهم بعضاً عن سبب نيلهم الجنة .

« قالوا انّا كنّا قبل فى اهلنا مشفقين » موقنين بوعده و وعيده خائفين من عصيانه قال **ابن جرير** ـ انّ هذا التساؤل عند البعث من القبور .

«فمنّ الله علينا» بالمغفرة والرحمة وقيل ـ بالهداية والتوفيق فى الدنيا «ووقانا عذاب السموم» يعنى ـ الحرّ الشديد من نار او هواء اوريح وقال **الحسن** ـ السموم اسم من اسماء جهنم .

« انّا كنّا من قبل» يعنى ـ فى الدنيا « ندعوه» . ان يتفضّل ويمنّ علينا بالمغفرة ، « انّه هو البرّ الرحيم » قرء نافع والكسائى وابوجعفر ـ انه بفتح الالف اى ـ لانّه اوبانّه هو البرّ الصادق فى وعده، اللطيف الرحيم بالمؤمنين .

« فذكّر » يامحمد بالقران « فما انت بنعمة ربك » اى ـ برحمة ربك وقيل ـ برسالة ربك « بكاهن ولامجنون » كما زعموا ، والتقدير ـ ماانت بكاهن ولامجنون بنعمة

ربک. الکاهن الذی یقول ان معی رئیّاً من الجن ای ـ انّهم علموا انه لیس لک کهانة ولاجنون و انما قالوه علی جهة الاشتفاء کالسفیه اذابسط لسانه فیمن یسبّه مما یعلم انه بریءٌ ممّا یقوله.

« ام یقولون شاعر » سمّوه شاعراً لانّ عندهم الشاعر یقول الشعر بمعاونة الجن ایاه، فقالوا ـ لکلّ شاعر معین من الجن و کذلک المجنون عندهم من یکون معه جنّی یعلّمه و علی هذا قالوا ـ « معلّم مجنون ». « نتربّص به ریب المنون » ای ـ حوادث الدهر، والمنون الدهر وقیل ـ هو الموت، والمنّ ـ النقص، سُمیّا بذلک لان الدهر والموت کلاهما یقطعان الاجل وینقصان العمر. وفی بعض التفاسیر ـ ان المجتمعین فی دارالندوة قالوا ـ تربّصوا بمحمد الموت یکفکموه کما کفاکم شاعر بنی فلان و شاعر بنی فلان، قالوا ـ انّ اباه مات شاباً ونحن نرجوان یکون موته کموت ابیه.

« قل تربّصوا فانّی معکم من المتربّصین » حتی یأتی امر الله فیکم، معناه ـ ماترجونه فی **محمد** لایکون و ماینتظره فیکم یقع عن قریب و جاء فی التفسیر انّ جمیعهم ماتوا قبل رسول‌الله. و قیل ـ الذی هدّدهم به نالهم یوم بدر وقیل ـ هذه الایة منسوخة بایة القتال

« ام تامرهم احلامهم » فی هذه الآیات الزامات و هی خمسة عشر قبلته عقولهم ان لم یکابروا، و ام فی هذه الایات للاستفهام بمعنی بل وبمعنی الالف و معنی اکثرها الانکار ومعنی بعضها الاثبات. « ام تامرهم احلامهم » ای ـ عقولهم والحِلم ای العقل وقیل ـ الحلم اشرف فیوصف الله سبحانه بالحلم ولا یوصف بالعقل و قدینفی الحلم عمّن یوصف بالعقل وقیل ـ الحلم الامهال الذی یدعو الیه الحکمة. قال المفسرون ـ انّ عظماء قریش کانوا یوصفون بالاحلام والعقول فی الجاهلیة فازری الله بعقولهم حین لم تثمر لهم معرفة الحق من الباطل وقیل **لعمرو بن العاص** ـ ما بال قومک لم یؤمنوا وقد وصفهم الله بالعقول فقال ـ تلک عقول کادها الله ای ـ لم یصحبها التوفیق وفی الخبر ـ ان الله عزوجل لما خلق العقل قال له ـ ادبر فادبر ثم قال له ـ اقبل فاقبل فقال ـ انی لم اخلق خلقا اکرم علیّ منک، بک اعبدو بک اعطی و بک آخذ. قال **ابوعبدالله المغربی**

ـ لمّا قال الله ذلک تداخله العجب فعوقب من ساعته فقیل له ـ التفت فلمّا التفت نظر الی ماهو احسن منه فقال ـ من انت قال ـ انا الذی لاتقوم الابی، قال ـ ومن انت، قال ـ التوفیق . روی انّ **صفوان بن امیّة** فخر علی رجل فقال ـ اناصفوان **ابن امیّة بن خلف** بن فلان فبلغ ذلک **عمر** فارسل الیه وغضب فلمّا جاء قال ـ ثکلتک امّک ماقلت ، قال ـ فهاب **عمران** یتکلّم فقال عمر ـ ان کان لک تقوی فانّ لک کرماً وان کان لک عقل فانّ لک اصلاً و ان کان لک خلق حسن فانّ لک مروّة و الا فانت شرّ من الکلب .

. . .« ام هم قوم طاغون » معناه ـ بل هم قوم مجاوزون الحدّ فی الکفر وقیل ـ معناه ـ ام تأمرهم احلامهم بهذا ام طغیانهم یحملهم علی هذا .

« ام یقولون تقوّله » **محمد** من تلقاء نفسه، «بل لایؤمنون» ای ـ لیس الامر کما زعموا بل لایؤمنون بالقرآن استکباراً و عتوّاً.

«فلیأتوا بحدیث مثله ان کانوا صادقین» . معناه ـ ان کانوا صادقین فی انّ محمداً تقوّله من نفسه فلیأتوا بکلام مثله فانّه بلسانهم وهم فصحاء زمانهم.

« ام خلقوا من غیر شیء» ای ـ من غیر خالق خلقهم فوُجدوا بلاخالق وذلک ممّا لایجوز ان یوجدوا بلاخالق « ام هم الخالقون » لانفسهم و ذلک فی البطلان اشدّ ، لانّ مالاوجودله کیف یخلق، فـ اذا بطل الوجهان قامت الحجة علیهم بانّ لهم خالقاً فلیؤمنوا به وقال **ابن کیسان** ـ ام خلقوا عبثا وترکوا سدی لایؤمرون ولاینهون فهو کقول القائل ـ فعلت کذا و کذا من غیر شیء ای لغیر شیء . « ام هم الخالقون» لانفسهم فلایجب علیهم لله امر .

« ام خلقوا السموات والارض » عطف علی قوله: «ام هم الخالقون» والمعنی ـ اخلقوا انفسهم ام خلقوا السموات والارض . «بل » ای لم یخلقوا شیأ منها «لایوقنون» ای ـ لایتدبّرون فی الآیات فیعلموا خالقهم وخالق السموات والارض وسائر المخلوقات وقیل ـ لایوقنون و عدالله فهان علیهم المعاصی.

« ام عندهم خزائن ربک» یعنی ـ خزائن العلم فیعلموا ان لابعث ولاحساب، و قیل ـ خزائن الرزق فلایحتاجوا الی من یرزقهم و قال **مقاتل** ـ معناه ـ ابایدیهم مفاتیح ربک بالرسالة فیضعوا حیث شاؤا، هذا کقوله: «اهم یقسمون رحمة ربک» یعنی ـ النبوة

«ام هم المسیطرون» ومنه قوله: «لست علیهم بمسیطر» ای-بمسلط، یقال- تسیطر علی فلان بالسین والصاد ای- تسلط. قرء **ابن عامر** بالسین ها هنا وفی قوله-بمسیطر وقرء **حمزه** باشمام الزای فیهما وقرء **ابن کثیر** ها هنها بالسین وقوله-«بمسیطر» بالصاد وقرء الآخرون بالصّاد فیهما،

«ام لهم سلّم یستمعون فیه» السلّم- المرقاة وکلّ سبب یصعد به، «یستمعون فیه» ای-علیه کقوله: «فی جذوع النخل» ای-علیها- والمعنی-الهم سلّم یرتقون الی السماء فیستمعون علیه الوحی و یعلمون انّ ماهم علیه حق بالوحی فهم متمسکون به لذلک ... «فلیأت مستمعهم» ان ادّعوا ذلک، «بسلطان مبین» حجة بیّنة وقیل- معناه- لیس معهم کتاب، فهل لهم سلّم هو سبب الی بلوغ السماء واستماع ما یدعون الیه، وان ادّعوا انهم یستمعون من الملئکه ما یستغنون به عن الانبیاء، «فلیات مستمعهم بسلطان مبین» علی صدق دعواه.

«ام لـه البنات ولکم البنون» هذا انکار علیهم و تسفیه لاحلامهم حیث جعلوا الله ما یکرهون واختاروا اله(۱) ما یانفون هم عنه کقوله:

«فاستفتهم الربک البنات و لهم البنون».

«ام تسئلهم اجراً» ای جعلا علی تبلیغ الرساله «فهم من مغرم مثقلون» ای- من اداء ذلک مثقلون. المغرم الزام الغرم والغُرم المطالبة بالحاج(۲).

«ام عندهم الغیب» قال **قتادة**-هذا جواب لقولهم: «نتربص به ریب المنون». یقول-اعندهم الغیب حتی علموا ان **محمداً** یموت قبلهم «فهم یکتبون» ای- یحکمون والکتاب- الحکم ومنه قول النبی (ص) لرجلین تخاصما الیه: ساقضی بینکما بکتاب الله ای- بحکمه وقال **ابن عباس**- معناه- اعندهم اللوح المحفوظ فهم یکتبون ما فیه و یخبرون الناس به.

«ام یریدون کیداً» ای-مکراً بک فی دار الندوة، «فالذین کفروا هم المکیدون» الممکور بهم، یعود الضرر علیهم «ولا یحیق المکر السیّ الا باهله»، وذلک انهم قتلوا ببدر.

«ام لهم اله غیر الله» یرزقهم و ینصرهم «سبحان الله عما یشرکون» قال **الخلیل**- ما فی هذه السورة من ذکر «ام» کلّها استفهام ولیس بعطف.

۱- در نسخهٔ ج: واختاروا لله. ۲- الحاج. کذا و صحیح الحاح است.

«وان یروا کسفاً من السماء ساقطاً» هذا جواب لقولهم: «فاسقط علیهم کسفاً من السماء» یقول۔لو عذّبنا هم بسقوط بعض من السماء علیهم لم ینتهوا عن کفر هم ویقولوا لمعاندتهم و فرط غباوتهم و درك شقاء هم ـ « هذا سحاب مرکوم » بعضه علی بعض یسقینا.

«فذرهم حتی یلاقوا یومهم الذی فیه یصعقون » ای ـ لاینفع انذار هؤلاء فذرهم حتی یلقوا یومهم الذی ـ فیه یموتون . قرء **عاصم وابن عامر** ـ « یُصعقون » بضم الیاء ای ـ یهلکون.

«یوم لا یغنی عنهم کیدهم شیئاً ولا هم ینصرون » ای ـ لاینفعهم کیدهم یوم الموت ولا یمنعهم من العذاب مانع.

« و انّ للّذین ظلموا» ای ـ کفروا «عذاباً دون ذلك » ای ـ عذاباً فی الدنیا، قبل عذاب الآخرة ، قال **ابن عباس** ـ یعنی ـ القتل یوم بدر وقال **مجاهد** ـ یعنی ـ الجوع والقحط سبع سنین وقال **البراء بن عازب** یعنی ـ عذاب القبر «ولکن اکثرهم لا یعلمون» انّ العذاب نازل بهم.

« و اصبر لحکم ربك » الی ان یقع بهم العذاب الذی حکمنا علیهم وقیل ـ و اصبر لحکم ربك ای ـ لبلائه فیما ابتلاك به من قومك ولما حکم من تأخیر عذابهم «فانّك باعیننا» ای ـ بمرئً منا و بعلمنا وحفظنا والمعنی ـ انك مراعی محفوظ محروس لا یصلون الیك بمکروه وقال **ابن عباس** ـ ای ـ نری مایعمل بك ـ «وسبّح بحمد ربك حین تقوم » قال **عطاء وسعید بن جبیر** ـ ای ـ قل ـ سبحانك اللهم وبحمدك حین تقوم من مجلسك فان کان المجلس خیرا لازددت احسانا و ان کان غیر ذلك کان کفارة له . روی ابو هریرة عن النبی ، (ص) قال ـ من جلس فی مجلس کثر فیه لغطه(۱) فقال قبل ان یقوم ـ سبحانك اللهم وبحمدك لااله الا انت استغفرك واتوب الیك ، غفر له ما کان فی مجلسه ذلك . وقال **ابن زید** ـ معناه ـ وصلّ بامر ربك حین تقوم من المنام ، یعنی ـ صلوة الصبح وقال الکلبی ـ ای ـ اذکر الله باللسان حین تقوم من فراشك الی ان تدخل الصلاة وقال **الضحاك** ـ یعنی ـ قل حین تقوم الی الصلوة ـ الله اکبر کبیرا

۱ ـ لغط اصوات مبهم است و در اینجا کنایه از سخن بیحاصل آمده .

والحمدلله کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا . و قال الربیع اذا قمت الی الصلوة قل سبحانک اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالی جدك ولااله غیرك . وقیل - هوسبحان ربی العظیم فی الرکوع و سبحان ربی الاعلی فی السجود .

«ومن اللیل فسبّحه » یعنی- صلوة اللیل وقال **مقاتل**- یعنی- صلوتی المغرب والعشاء .قوله -« وادبار النجوم »یعنی- الرکعتین المسنونتین قبل صلاة الفجر وذلک حین تدبر النجوم . وفی الخبر انّهما خیرمن الدنیا جمیعاً وقیل- هی فریضة صلوة الصبح و استدلّ بعضهم بهذا علی انّ الاسفار بصلوة الصبح افضل وکذلک قرآءة **یعقوب** : وادبار بفتح الالف لانّ النجوم لاادبار لها ولا آدبار وانّما ذلک بالاستتار عن العیون .

النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحیم » بسم الله آیین زبان است و چراغ جان وثناء جاودان . بسم الله کلید گوشهاست وآئینهٔ چشمها و یادگاردلها . بسم الله مجلسها معطّر کند ، جانها منوّر کند ، زبانها معتبر کند ، گناهها مکفّر کند .

دلها عارفان از شوق این نام برآتش است . وقتها دوستان درسماع این نام خوش است . سینها درویشان از مهر و محبت این نام منقش است . بیماری دوستان را جز الله طبیب نیست ، درماندگان و زارندگانرا جز الله مجیب نیست . مؤمنانرا درهمه احوال جزاو یار وحبیب نیست . ویل آنراکه ازلذت سماع نام او ویرا نصیب نیست .

نام خداوندی که از پارهٔ گل دلی بنگاشت و سرآن دلرا بمرتبت از هردو کون برگذاشت و انوار جمال و جلال خود بروگماشت و آنرا درکنف لطف خود نگه داشت ودرقبضهٔ صفت خود بداشت ، همای همت او تاشرفات سرادقات حضرت برافراشت واز نظرخود بیرون نگذاشت . وفی الخبر - ان الله لاینظر الی صورکم ولا احسابکم ولکن ینظر الی قلوبکم .

قوله : « والطور»، اقسم الله عزوجل بالطور الذی کلّم علیه موسی لانه محل قدم الاحباب وقت سماع الخطاب . رب العزه قسم یاد میکند بقدمگاه **موسی**، آن وقت که

درسماع کلام حق بود ودر منزل:« وقرّبناه نجیاً» شراب شوق ازجام مهرنوش کرده و در عشق حضرت مست و مخمور آن شراب گشته و از سرمستی وبی خودی نعرهٔ «ارنی»زده تا اورا گفتند که ـ یاموسی[۱] اگرمیخواهی که درمیدان مشاهدت نسیم قرب ازل ازجناب‌جبروت‌برجان تودمد ،«فاخلع نعلیک» ، چنانک دوتا نعلین ازپای برون کنند ، دو عالم از دل خود بیرون کن . از دوگیتی بیزار شو و دوست را یکتاشو.

بادوقبله در ره توحید نتوان رفت راست یا رضاء دوست باید یا هواء خویشتن
این‌جهان وآن‌جهانت‌را بیک‌دم درکشد گر نهنگ درددین ناگاه بگشاید دهن

در خبر است که همه ذرات موجودات وصفات متلاشیات دروقت سحر که درطلب درد دین از اوطان خویش هجرت کنند ، بعد ازاوج علی قصد تحت الثری کنند ، طائفهٔ ازتخوم زمین بدین گلشن بلند برخرامند وبایک دیگر این‌ندا می کنند که : هل‌مرّبک ذاکر،هیچ ذاکری بتوبر گذشت ؟ هیچ جوینده در راه دین آمد؟ هیچ درد زده بطلب او برخاست.

آری هر که در آرزوی عیان بود پیوسته دوست را نشان پرسان بود .

« والطور » عزیز مکانی وشریف مقامی که حق‌جل‌جلاله با **موسی** برآن مقام مناجات کرد و **موسی** را اهل خطاب و کرامات کرد ورب العزة قسم بدان مقام یاد کرد که« و الطور » .

دامغانی گفت ـ لمّا تمکّن موسی من ذلک المقام و سمع الکلام من الملک العلّام قال **موسی** بلسان الدلال علی بساط الوصال ـ یاذا الکرم (۱) والافضال والجمال والجلال ،ارنی انظرالیک‌ها انا ذایین یدیک ، فاجابه الجلیل سبحانه ـ لن ترانی الابدلائلی و برهانی وشواهدی وبیانی . فانک لاتحمل نور جلالی و سلطانی ولکن انظر الی الجبل تری قدرتی و برهانی فلما تجلی ربه للجبل صار اربع قطع . کذلک قلب **موسی** صار علی اربع قطع : قطعة سقطت فی بحر الهیبة وقطعة سقطت فی روضة الحجة و قطعة فی وادی القدر ، و قطعة فی نسیان رویة المنة (۲) ثم صاح بلسان الحیاء ـ تبت الیک .

---

۱ ـ درنسخهٔ ح : یاذی‌الکرم ۲ ـ المنه ... ؟

جعفرخلدی حکایت کند که ـ شاه‌طریقت **جنید** قدّس الله‌روحه باجماعتی فقرا قصد زیارت **طور سینا** کرد ـ چون بدامن کوه رسید هاتفی از آن گوشه آواز داد که ـ اصعد یا جنید فانّ هذا المکان مقام الانبیاء والمرسلین و مقام الاولیاء والاصفیاء برخرام ای جنید برین مقام پیغمبران و قدمگاه صدّیقان و دوستان گفتا ـ بر سر کوه شدیم و **جنید** چون قدمگاه **موسی** دید بشورید ودروجد آمد ، درویشی این بیت بر گفت :

ان آثارنا تدل علینا   فانظروا بعدنا الی الاثار

جماعت همه بموافقت در تواجد آمدند. هر یکی را شوری و سوزی واز هر گوشه آوازی ونیازی ودرهر دلی دردی و گدازی. یکی ازحسرت ونیاز می‌نالد، یکی ازراز وناز می‌گرید. این چنانست که **پیرطریقت** گفت :

الهی در سر گریستنی دارم دراز ، ندانم که از حسرت گریم یا از ناز. گریستن ازحسرت بهرهٔ یتیم است و گریستن شمع بهره ناز، ازناز گریستن چون بود آن قصه ایست(۱) دراز .

راهبی آنجا درغاری نشسته چون ایشانرا بدان‌صفت دید، سوگند برنهید(۲) که ـ یاامة محمد بالله علیکم کلّمونی. بعاقبت که جماعت‌را سکون در آمد **جنید** را خبر کردند ازحال آن راهب. برخاست و پیش وی رفت . راهب گفت ـ این رقص شما واین وقت ووجد شما همه است راست‌برعموم، یاقومی‌را برخصوص، **جنید** گفت ـ قومی راست برخصوص ، گفت ـ این قوم را صفت وسیرت چیست ، گفت ـ قومی که دنیا و عقبی در بادیهٔ وقت ایشان دو میل است ، بهشت ودوزخ بر راه درد ایشان دومنزل ، وهرچه‌دون حق بنزدیکه ایشان باطل.

بروز نظارهٔ ، صنایع کنند و شب در مشاهده صانع باشند.

بی‌خیل وحشم پادشاهانند ، بی‌گنج وخواسته توانگرانند . دردها دارند در دل وز گفتن آن بی زبان‌اند زبان جان حالشان بنعت افتقار می گوید :

الهی وقت را بدرد می نازیم و زیادتی را می‌سازیم ، بامید آنکه چون درین درد بگدازیم ، درد و راحت هردوبراندازیم.

---

۱ ـ درنسخهٔج : قصهٔی است   ۲ ـ درنسخهٔ ج : سوگند برنهاد .

راهب گفت - ای شیخ راست است می گوئی و من در **انجیل عیسی** هم چنین خوانده ام که خواص امّت **محمد** قومی خرقه‌داران انـد ، بصورت درویشان وبدل توانگران‌اند. دروطن خود غریب وازخلق بر کران‌اند. ازدنیا بلقمهٔ وخرقهٔ(۱) راضی وازتعلق آزادگان وآسودگان‌اند. وانا اشهد ان لااله الاالله وحده لاشریک له و انّ محمداً عبده و رسوله وانّکم اولیاءالله و اصفیائه و انّ دینکم دین الحق و انّ اصواتکم من صفاء اسرارکم .

قوله : «وکتاب مسطور» بلسان‌الاشارة - ماکتب علی نفسه جل جلاله - ان سبقت رحمتی غضبی. بزبان اشارت برذوق اهل حقیقت، کتاب مسطور آن نبشته است که درعهد ازل برخود نبشت که - سبقت رحمتی غضبی. هزار جان عزیز فداء آن وقت دل‌نواز باد که ما را بی‌ما خلوت‌گاه داد و درِ الطاف بی نهایت برما گشاد وبعنایت ازلی و لطف سابق لم‌یزلی می‌فرمود: سبقت رحمتی غضبی.

ای جوانمرد شکر کن مرآن خدای‌را که ترا پیش‌ازسؤال‌ومعارضه، آن داد که اگربتوبازگذاشتی وتوهزاران‌سال اندیشه کردی بتحکّم برسرآن نرسیدی ، دعاك وانت غافل، علّمك وانت جاهل خلقك ولم تك شیئاً مذکورا، سقاك بکأس برّه فی مجلس سرّه شراباً طهورا . این همه آثارسبقت رحمت‌است که‌می‌فرماید جل‌جلاله- سبقت رحمتی غضبی .

پیرطریقت گفت - الهی بعنایت ازلـی تخم هدی‌کشتی ، برسالت انبیاء آب دادی ، بمعونت و توفیق رویانیدی ، بنظر لطف پرورانیدی . اکنون سزد که باد عدل نه وزانی ، (۲) وسموم قهر نه‌جهانی (۳) وکشتهٔ عنایت ازلی را برعایت ابدی مدد کنی .

« والبیت‌المعمور » اشارة الی قلوب‌العارفین المعمورة بالمعرفة والمحبة. بیت معمور اشارت است بدلها عارفان که بمعرفت و محبت الله آبادان است ، بنظر او زنده ، وبلطف او شادان است.

پیر طریقت گفت - سه چیزاست که سعادت بنده درآن‌است وروی عبودیت

---

۱ - درنسخهٔ ج ، بلقمهٔی وخرقهٔی: ۲ - درنسخهٔ ج :توزنی. ۳ - درنسخهٔ ج : نجهنی

روشن بآن است: اشتغال زبان بذکر حق. استغراق دل بمهر حق. واستلاء سرّ از نظر حق. نخست ازحق نظر آید ودل بمهر بیاراید وزبان برذکر دارد.

پیر طریقت گفت ـ الهی ذکر تو مرا دین است و مهر تو مرا آئین است و نظر تو عین الیقین است. پسین سخنم اینست، لطیفا دانی که چنین است. آن عزیزی گفته:

زبانی که بذکر او مشغول بود، دلی که بمهر او معمور بود، جائی که بنظر او مسرور بود، از روی حقیقت آن بیت‌المعمور بود. این‌حال را سه نشان است وکمال عبودیّت در آن است: عمل فراوان و از خلق نهان، و دل با وقت ورد پیوسته شتابان.

« یوم یدعّون الی نارجهنم دعّا » این آیت موجب خوف است.

« انّ‌المتقین فی‌جنّات ونعیم، فاکهین بماآتاهم ربهم » موجب رجا است. رب‌العالمین فراپی یکدیگر داشت تا بنده پیوسته میان خوف ورجاء روان بود. این خوف و رجا جفت یکدیگراند، چون با یکدیگر صحبت کنند ازمیانه جمال حقائق ایمان روی نماید. هرروشی که ازاین دومعنی خالی بود، یا امن حاصل آید یاقنوط وهر دو صفت کفار است، زیرا که امن ازعاجزان بود و اعتقاد عجزدرالله کفر است و قنوط ازلئیمان بود و اعتقاد لوم در الله شرکت است. ونیزنه همه خوف ازعقوبت باید ونه همه رجاء و انتظار رحمت و ترا این بمثالی معلوم گردد:

چراغی که دروی روغن نباشد روشنائی ندهد، چون روغن باشد وآتش نباشد ضیاء ندهد، چون روغن و آتش‌باشد تا پلیته[۱] نباشدکه هستی خود فداکند تمام نبود.

پس خوف برمثال آتش است و رجا برمثال روغن و ایمان برمثال پلیته، و دل برشکل چراغ دان. اگرهمه خوف باشد چون چراغی بودکه در وی روغن نیست. ور همه رجا بود، چون‌چراغی است‌که در وی روغن‌است وآتش نیست. چون خوف و رجا مجتمع گشت، چراغی حاصل آمدکه در وی هم روغن است که

۱ ـ در نسخهٔ ج : فتیله و آن معرب پلیتهٔ سریانی است. (از برهان قاطع مصحح دکتر معین).

مدد بقاء است ، هم آتش که مادهٔ ضیاء است ، آنگه ایمان از میان هر دو مدد میگیرد ، ازیکی ببقا وازیکی بضیا ومؤمن ببدرقهٔ ضیاء راه می‌رود و ببدرقهٔ بقا قدم می‌زند. والله ولیّ التوفیق .

سوره النجم

النوبة الاولی

قوله تعالی : « **بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

« **والنجم اذا هوی** (۱)» بپاره‌ای از قرآن هر گه که فرودآید ازآسمان.

« **ماضلّ صاحبکم وما غوی** (۲)» گم راه نگشت این مرد شما و راه گژ نرفت.

« **و ما ینطق عن‌الهوی** (۳)» و هیچ سخن نگوید بوایست تن خویش .

« **انْ هو الا وحیٌ یُوحی**(۴)» نیست آن مگر پیغامی که میدهند.

« **عَلّمه شدیدالقوی** (۵) » درآموخت در وی آن سخت نیرو بپا .

« **ذوقوّة** » آن محکم نیروی « **فاستوی** (۶)» . ۱

« **وهو** »[راست شدند و هام سر او[2] **محمد**] « **بالافق‌الاعلی** (۷) » بآن سوی برترین .

« **ثم دنا فتدلّی** (۸)» آنگه پس نزدیک شد و فرود آمد.

« **فکان قاب‌قوسین** »تا باندازهٔ دو کمان گشت درنزدیکی ، « **او ادنی**(۹)» یا نزدیک‌تر [در دیدار شما و دانش شما پندارهٔ شما] .

« **فاوحی الی عبده ما اوحی** (۱۰) » آگاهی او کند[3] بر هی خویش آنچه او کند[3].

---

۱ ـ بطوریکه ملاحظه میگردد ترجمهٔ « فاستوی » پس‌از«وهو» آمده وممکن است این تقدیم وتأخیر بدست نساخ شده باشد . ۲ ـ درنسخهٔ ج : هم سراو ۳ ـ در نسخهٔ ج : افکند .

«ما کذب الفؤاد ما رأی(۱۱)» دروغ ندید دل آنچه دید.

«أفتمارونه علی ما یری (۱۲)» می پیکار کنید[1] با او بر آنچه[2] او دید می نا استوار گیرید[3] او را وران.

«ولقد رآه نزلةً اخری(۱۳)» و دید او را باز باری دیگر.

«عند سدرة المنتهی(۱٤)» بنزدیک درخت سدره آنجا که دانش خلق تا آنجا بیش نرسد، چون آنجا رسد برنگذرد.

«عندها جنّة المأوی (۱۵)» بنزدیک آن درخت است بهشت که ماوی دوستانست و جانها شهیدان.

«اذ یغشی السّدرة» آنگه که وران درخت می‌پیچد. **«ما یغشی(۱٦)»** آنچه می‌پیچد [ازآن پروانهٔ زرین زنده].

«ما زاغ البصر وماطغی(۱۷)» چشم [رسول (ص)] کژنشد و از راست دیدن در نگذشت.

«لقد رأی» و حقاً که دید، **«من آیات ربه الکبری (۱۸)»** از شگفتها و نشانها بزرگ [ازتوانائی خداوند خویش].

«افرأیتم اللات و العزّی (۱۹)» «و مناة الثالثة الاخری (۲۰)» چه بینید این بتان شما که می‌پرستید: **لات و عزی و مناة** [این توانند که الله تواند].

«ألکم الذّکر و له الانثی (۲۱)» باش شما را پسر و او را دختر.

«تلك اذاً قسمة ضیزی (۲۲)». اکنون پس بخششی است سخت کژ و ستمکارانه.

«ان هی»، نیست این بتان که می پرستید، **«الّا اسماء سمّیتموها انتم وآباؤکم»**، مگر نامهای که شما کردید و پدرانشما. **«ما انزل الله بها من سلطان»** فرونفرستاد الله بر آن [پرستکاران را] هیچ عذری و حجتی [وآنرا هیچ سزاواری بخدائی][4].

«ان یتّبعون الاالظن» نه می‌روند مگر به پی پنداشت، **«و ما تهوی الانفس»**

---

۱ ـ درنسخه ج : پیکارمیکنید ۲ ـ درنسخهٔ ج برنج . ۳ ـ در نسخهٔ ج : نااستوار گیرند ٤ ـ در نسخهٔ ج : سزاواری نخدائی .

وآنچه‌تن آدمی فراواید[۱] « **ولقد جائهم من‌ربهم‌الهدی**(۲۳) » وآمد بایشان ازخداوند ایشان ، کار راست و پیغام درست و مزد استوار .

« **اَم للانسان ماتمنّی** (۲۴) » باش هر چه مردم آرزوی کنند او را آن سزد یا رسد .

« **فَلِلّه الآخرة و الاولی** (۲۵)» الله راست آن گیتی و این گیتی .

« **و کم من مَلَكٍ فی السموات** » وچند فرشته که درآسمانست . « **لاتغْنی شفاعتهم شیئاً** » هیچ سود ندارد و بکار نیاید شفاعت ایشان و بخواستن ایشان، « **الّا من‌بعد ان یاذن‌الله** » مگر پس آن که دستوری‌دهد،« **لِمَن‌یشاء و یرضی** (۲۶)» که خواهد و که پسندد.

« **انّ الّذین لایؤمنون بالآخرة** » ایشان که برستاخیز می‌نگروند[۲] « **لَیُسَمّون الملائکه تسمیة الانثی** (۲۷)» فرشتگانرا می‌زنان نام کنند[۳]

« **ومالهم به من علم** » وایشانرا بآن هیچ دانش‌نیست،« **اِن‌یتّبعون الا الظن** » نمی روند مگربر پی پنداشت ، « **و انّ الظن لایُغنی من الحق شیئاً** (۲۸)» وپنداشت بجای سخن راست و کار راست هیچ بکار نیاید

« **فاَعرض عن من‌تولّی عن ذکرنا** » روی گردان و فراگذار ازآن کس که بر گشت ازپذیرفتن سخن ما وازیاد ما«**ولم یُرد الاالحیوة‌الدنیا** (۲۹)»ونخواست مگر همین جهان نزدیک خست.

« **ذلك مبلغهم من العلم** » تا این [جهان] رسید دانش ایشان و بس ، « **انّ ربك هو اعلم بمن ضلّ عن سبیله** » خداوند توسیداند واوداناتربهر که گم گشت ازراه خدای ، «**وهو اعلم بمن‌اهتدی** (۳۰)» و او داناتر داناست[۴] که بر راه راست رفت.

« **ولله ما فی‌السموات ومافی‌الارض** » والله راست هر چه در آسمانها و زمینها چیز است، « **لیجزی الذین اساؤا** » تا پاداش دهد ایشانرا که بد کردند،

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : فرا باید. ۲ ـ در نسخهٔ ج : نمی‌گروند. ۳ ـ در نسخهٔ ج : زنان نام میکنند.
۴ ـ در نسخهٔ ج : داناتیست .

« **بما عملوا** » بآنچه کردند، « **و یجزی الذین احسنوا بالحسنی**(۳۱) » و پاداش دهد ایشانرا که نیکوئی کردند بپاداش نیکو.

« **الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش** » ایشان که باز می پرهیزند ازبزرگیها بزه وزشتیها[۱]. « **الا اللّمم** » مگر آهنگ وپیرامن گشت. « **انّ ربك واسع المغفرة** » خداوند توفراخ آمرزش است. « **هو اعلم بکم** » او داناتر دانای است بشما وبود، « **اذ انشأکم من الارض** » آنگه که می آفرید شمارا درزمین، « **و اذ انتم اجنّة** » وآنگه که شما پوشیده بودید[۲] ونازاد، « **فی بطون امّهاتکم** » در شکمهای مادران خویش، « **فلاتزکّوا انفسکم** » خویشتن بی گناه مدانید ومخوانید، « **هو اعلم بمن اتّقی** (۳۲) » الله داناتر دانایست باو که می پرهیزد از نا پسند.

« **افرایت الذی تولّی** (۳۳) » دیدی آن مرد که برگشت [از پذیرفتن حق].

« **و اعطی قلیلاً** » و اندك بخشید، « **و اکدی** (۳۴) » وآنگه باز ایستاد.

« **اعنده علم الغیب** » بنزدیك اواست آگاهی ازغیب، « **فهو یری** (۳۵) » ومی داند او [که چند خواهد زیست و روزگار او که چند خواهد کشید].

« **ام لم ینبّأ** » یااورا آگاه نکردند، « **بما فی صحف موسی** (۳۶) » که چیست درصحیفهای **موسی**.

« **وابراهیم الذی وفّی**(۳۷) » ودرصحیفهای **ابراهیم** آن **ابراهیم** که سپری کرد و بگزارد آنچه فرمودند و باز ایستاد و بازآمد آنرا که پذیرفت.

« **الّاتزر وازرة وزراخری** (۳۸) » نکشد هیچ بارکش بارکسی دیگر.

« **و ان لیس للانسان الّا ماسعی**(۳۹) » - ونیست مردمرا از پاداش مگر ش آنچه خود کرد

« **و ان سعیه سوف یری** (۴۰) » وکردار او آری باز نمایند او را.

« **ثم یجزیه الجزاء الاوفی**(۴۱) » آنگه پاداش دهند اورا بان سپری تر پاداش.

« **و انّ الی ربك المنتهی** (۴۲) » وبازگشت هرکس با اوست وبازگشت

۱ - درنسخهٔ ج: « الذین یجتنبون» ایشانکه باز می پرهیزند «کبائرالاثم» از بزرگیها بزه و زشتیها.
۲ - وآنکه شما پوشیده بود.

هر کار یا حکم اوست و باز گشت هرچیز با علم اوست و باز گشت هر بودنی باخواست و مراد او است.

«**و انّه هو اضحکَ وابکی** (۴۳)» اوست که بخندانید و بگریانید.

«**و انّه هو اَماتَ واحیی** (۴۴)» و اوست که میراند و زنده گرداند.

«**و انّه خلق الزوجین الذکر والانثی** (۴۵)» واوست که بیافرید هر دو جفت: نرجفت ماده و ماده جفت نر[1].

«**من نطفة اذا تُمنی** (۴۶)» ازنطفهٔ آنکه که آنرا بازاندازند چهل روز آب وچهل روز خون و چهل روز گوشت.

«**و انّ علیه النشاة الاخری** (۴۷)»، وبرالله است آفرینش پسین

«**و انّه هو اغنی و اقنی** (۴۸)» و اوست که بی‌نیاز کرد و مال داد.

«**و انّه هو رَبّ الشعری** (۴۹)» و اوست خداوند شعر و آفریدگاراو.

«**و انّه اهلک عاداً الاولی** (۵۰)» واوست که تباه کرد و هلاك **عاد** پیشین را.

«**و ثمودَ فما ابقی** (۵۱)» و **ثمود** را هیچ بازمانده نگذاشت.

«**و قوم نوح من قبل**» وقوم **نوح** را هم هلاك کرد پیش از **عاد** و **ثمود**.

«**انّهم کانوا هم اظلمَ و اطغی** (۵۲)» کایشان ستمگارتر بودند ونافرمان‌تر.

«**والمؤتفکة اهوی** (۵۳)» وآن نگونسارانرا درآن زمین نگونسار [بنهیب] در شیب او کند[2].

«**فغشّیها ماغشّی** (۵۴)» و فراسر ایشان نشاند آنچ نشاند.

«**فبایّ آلآءِ ربک تتماری** (۵۵)» بکدام ازنعمتها خداوند خویش می‌نگروی یا در گمان می‌باشی.

«**هذا نذیر من النُّذُر الاولی** (۵۶)» این **محمد** آگاه کننده ایست از آگاه کنندگان پیشینیان.

«**اَزفت الآزفة** (۵۷)» نزدیك آمد رستاخیز.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : « و انه خلق‌الزوجین «واوست بیافرید هردوجفت « الذکر والانثی » نرجفت ماده و ماده جفت‌نر. ۲ ـ در نسخهٔ ج : افکند.

« لیس لها من دون‌الله کاشفة (۵۸)» آن روز که پدید آید، نیست آنرا باز برنده‌ای جز ازالله ، نیست هنگام آنرا پیدا کننده‌ای جز ازالله .

« اَفَمِن هذا الحدیث تعجبون (۵۹)» ازین‌سخن شگفت می‌دارید وانکار همی کنید.

« و تضحکون » ، و می خندید **« ولا تبکون (۶۰)»**[و از این‌تهدید] نگر یید .

« و انتم سامدون (۶۱)» و شما می‌بازی و افسوس کنید[۱] باین سخن .

« فاسجدوا لله و اعبدوا(۶۲) » سجودالله‌را کنید و او را پرستید.

النوبة الثانیة

این سورة هزار و چهارصد وپنج حرف است سیصد و هشت کلمه وشست و دو آیت ، جمله **بمکه** فرود آمد مگر یک آیت :

« الذین یجتنبون کبائرالاثم والفواحش » این‌یک آیت بقول **ابن عباس بمدینه** فرود آمد. و درین سورة دو آیت منسوخ است یکی :

« فَاعرض عمّن تولّی عن ذکرنا » معنی اعراض منسوخ است بآیت سیف . دیگر آیت :

« و اَن لیس للانسان الا ما سعی » منسوخ است بقوله تعالی :

«والذین آمنوا واتبعناهم ذریاتهم بایمان الحقنا بهم ذریاتهم »

و در فضیلت سورة روایت کنند از **ابیّ بن کعب** قال ـ قال رسول‌الله (ص)- من قرء « والنجم اذا هوی » اُعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من صدّق بمحمد وجحدبه. وعن **ابن مسعود** قال ـ هذا اوّل سورة اعلنها رسول‌الله (ص) **بمکه** .قوله:

« والنجم اذا هوی» مفسرانرا درمعنی « والنجم » قولهاست، بعضی گفته‌اند ـ اسم جنس است ومراد باین جمله ستارگان آسمان است. وهوی بمعنی ـ سقط ، قسم یاد می کند رب‌العالمین بجمله ستارگان آنگه که از هول قیامت و رستاخیز همه‌فرو ریزند ، همانست که‌جائی دیگر گفت:

۱ ـ در نسخهٔ ج : بازی میکنید و افسوس.

« و اذا الكواكب انتثرت ».

و گفته‌اند ـ مراد باین **ثریاست** که عرب بنجم مطلق **ثریا** گویند . **مصطفی** (ص) فرموده ـ اذا طلع النجم ارتفعت العاهات یعنی ـ الثریا ، وفی روایة ـ ما طلع النجم قطّ وفي الارض من العاهة شیٔ الارفع .وهویها طلوعها و ارتفاعها . قسم یاد می کند بثریّا بآنکه که برآید و آفات وعاهات اززمین بردارد . و روی **عکرمة** عن **ابن عباس** ـ انه الرجوم من النجوم یعنی ـ ما یرمی به الشیاطین عند استراقهم السمع .

مجاهد گفت و **کلبی** و روایت از **ابن عباس** ـ « والنجم اذا هوی » یعنی ـ والقرآن اذا نزل . قسم یاد می کند بقرآن که از آسمان فرو آمد نجم نجم در مدت بیست وسهٔ سال . همانست که آنجا گفت ـ « فلا اقسم بمواقع النجوم » .

جعفربن محمد گفت (ع) ـ والنجم یعنی ـ **محمداً** (ص) « اذا هوی» ای ـ نزل من السماء لیلة المعراج .سمّاه نجماً کماسمّاه سراجاً فی قوله:«وسراجاً منیرا» .وقیل ـ النجم النبات «اذا هوی» ای ـ سقط علی الارض، فان النجم لیس له ساق کقوله : « والنجم والشجر ویسجدان» . ویحتمل من التأویل ـ المصلّی اذا سجد و الغازی اذا قُتل شهیدا والعالم اذا مات ، فانّ هؤلاء نجوم الارض والاخبار ناطقه بها .

گفته‌اند ـ آن روز که این آیت فرو آمد ورسول خدا بر **قریش** آشکارا کرد، **عتبة بن ابی لهب** گفت ـ کفرت برب النجم اذا هوی و دختر رسول را که زن وی بود طلاق داد ، رسول خدای دعا کرد گفت ـ اللهم سلّط علیه کلباً من کلابک . بعد ازآن این **عتبة** بتجارت **شام** رفت با پدر خویش **بولهب** ،در منزلی از منازل راه فرو آمدند و آنجا دیری بود ، راهبی ازدیرفروآمد و گفت ـ هذا ارض مسبعة ، درین زمین سباع فراوان بود، نگرتا خویشتن را از شیر نگه دارید . **بولهب** گفت فرا اصحاب خویش ـ این پسرمرا نگه‌دارید که می‌ترسم که دعاء **محمد** دروی رسد . ایشان همه گرد وی درآمدند واورا درمیان گرفتند وپاس وی میداشتند . درمیانهٔ شب، رب العالمین خواب بر ایشان اوکند و شیر بایشان در گذشت و لطمه بروی زد و او را هلاک کرد . قوله :

« والنجم اذا هوی » اصحاب معانی گفتند ـ قسم در قرآن بردو وجه‌است،

یکی : قسم بذات وصفات خالق جل جلاله و قسم حقیقی آنست ، که ذات وصفات وی را استحقاق آنست ، چنانکه فرمود - « فوربك لنسئلنّهم اجمعین - فورب‌السماء والارض - قل ای و ربی ».این قسم است بذات او جل جلاله. وقسم بصفات آنست که فرمود-« ق‌والقرآن‌المجید- ص‌والقرآن ذی‌الذکری»وکذلک قوله : « فبعزّتک »، وهمچنین حروف تهجّی در اوائل سور، هرحرفی اشارتی است بصفتی از صفات حق‌جلّ جلاله و قسم بآن‌یادکرده.

وجه دوم : قسم است بمخلوقات و آن بر چهار ضرب است، یکی: اظهار قدرت‌را چنانک فرمود - « والذاریات ذروا - والمرسلات عرفاً - والنازعات غرقاً » هذا و امثاله نبّه‌العباد علی معرفة القدرة فیها. دیگر : قسم است برستاخیز اظهار هیبت را کقوله :

« لااقسم بیوم‌القیمه »، اقسم بها لیعلم هیبته فیها. سدیگر: قسم‌یاد میکند اظهار نعمت را تا بندگان نعمت الله را برخود بشناسند وشکر آن بگزارند، کقوله :

«والتین والزیتون». چهارم : قسم است ببعضی مخلوقات بیان تشریف‌را تا خلق شرف وعزّآن چیز بدانند که قسم‌بوی یادکرده، کقوله : «لااقسم بهذا البلد» یعنی - **مکه** و کذلک‌قوله :

« وطور سنین و هذا البلد الامین » و من ذلک قوله **للمصطفی** (ص) - لعمرك. وهذا علی‌عادة العرب‌فانهاتقسم‌بکل‌ما تستعظمه وتریداظهارتعظیمه، وقیل- کلّ موضع اقسم فیه بمخلوق فالرب مضمر فیه کقوله :

« والنجم » یعنی - برب النجم و رب الذاریات و اشباه ذالك .

« ماضلّ صاحبکم و ماغوی » ای- ماضلّ عن‌التوحید قط ومازاغ عن‌المعرفة بالله سبحانه و عن‌الرشد قطّ. و قیل - مانکب عن الحق و الصدق والامانة قطّ و هذا دلیل علی انّ‌قوله : «ووجدك ضالّاً» لیس من ضلال الغیّ .وقیل-ماغوی‌ای -ماخاب سعیه وذلک انّ**قریشاً** قالوا- ضلّ**محمد** عن دین‌آبائه وغوی ثم‌تقوّل علی‌الله وافتری. فانزل‌الله تعالی - « ما ضلّ صاحبکم وما غوی » یا **محمد** اگر مکّیان نسبت ضلالت و غوایت با تو میکنند تودل بتنگ میاور، باك مدارتوآن‌بین که ما لوح‌مدح وثناءتو

بقلم لطف قدم می‌نویسیم، چون ایشان تختهٔ هجر تو خوانند توسورهٔ مدح وثنا ما آغاز کن :

« فسبّح بحمد ربک ».

قوله: « وما ینطق عن الهوی » ای ـ لم یأتکم بالقرآن من تلقاء نفسه وبهواه و مراده. وعن بمعنی الباء قد یتعاقبان کقوله: « فسئل به خبیراً » ای ـ عنه «وما نحن بتارکی آلهتنا عن قولک» ای ـ بقولک. درضمن این آیت تشریف و تخصیص **مصطفی** است (ص) رب العزة رتبت قربت وی بلند نهاد و تشریف عظیم داد که خصم ویرا بخودی خود جواب داد وبرسول باز نگذاشت. آنگه که اورا ضالّ گفتند، حق جل جلاله ازبهر وی جواب داد که :

« ماضلّ صاحبکم و ما غوی » ، نه چون دیگر پیغامبران که جواب خصم ایشان هم بایشان باز گذاشت، چنانک **نوح** ، قوم اورا گفتند ـ « انّا لنراك فی ضلال مبین » **نوح** خود جواب ایشان‌را داد که ـ «لیس بی ضلالة» و **هود**را گفتند « انّا لنراك فی سفاهة » **هود** جواب داد که ـ «لیس بی سفاهة»، همچنین **داود** پیغامبررا فرمان آمد که ـ

« فاحکم بین الناس بالحق ولا تتّبع الهوی » یا **داود** نگر تا حکمی که میان خلق کنی بعدل وراستی کنی وبرپی هواومراد خود نروی. چون نوبت **بمصطفی** عربی (ص) رسید حق جل جلاله فرمود :

«وما ینطق عن الهوی» اوبرپی مراد و هوا خود نرود و آنچه گوید جزاز وحی وپیغام ما نگوید.

« ان هوالاوحی یوحی » ای ـ ما هذا القران الا وحی من الله یوحی الیه .

«علّمه شدید القوی » الهاء راجعة الی الرسول و شدید القوی هو **جبرئیل** علیه السلام وکان قوّته انّه اقتلع مدائن لوط من سبع ارضین و رفعها الی السماء ثم قلّبها علی الماء الاسود . و من قوّته انه ابصر ابلیس وهو یکلّم عیسی علی بعض العقاب، فنفخه بجناحیه نفخة القاه فی اقصی جبل **الهند** ، وکذلک صیحته **بثمود**. فاصبحوا جاثمین خاملین، وکذلک هبوطه من السماء علی الانبیاء وصعوده الیها فی اقلّ من الطرف .

«ذومرّة» یعنی- ذومنظرحسن، قیل- ذوقوّة وشدّة و قیل - «شدیدالقوی» اخبار عن قوّته فی‌امرالله و ذومرّة اخبارعن‌قوة جسمه. والمرّة-القوة، تقول حبل‌ممرّ ای‌محکم‌الفتل وقیل-هی‌فعلة من‌المرور والمعنی- ذومرورفی‌البحر فی‌صعوده وهبوطه و قیل - شدید القوی ذومرّة هواللّه‌عزوجل. هذا کقوله: «هوالرزّاق ذوالقوة المتین» قوله: «فاستوی» یعنی-**جبرئیل**- وهو یعنی **محمداً** (ص) والمعنی- استوی‌**جبرئیل** و**محمد** لیلة المعراج بالافق‌الاعلی‌وهو اقصی‌الدنیا عند مطلع الشمس وقال **سعید بن المسیب** - الافق الاعلی‌قاع تحت‌العرش وقیل-«فاستوی»یعنی-**جبرئیل**وقوله: «وهو» کنایة عن **جبرئیل** ایضاً یعنی- استوی علی صورته التی خلقه‌الله علیها وهو اذ ذاک بالافق الاعلی و ذلک ان **جبرئیل** کان یأتی رسول الله (ص) علی صورة رجل من‌الادمیین کما یأتی الانبیاء فانه اتی **ابراهیم** علیه‌السلام فی‌صورة الاضیاف واتی **داود** علیه‌السلام فی صورة الخصم فسأله رسول‌الله (ص) ان یریه نفسه علی صورته التی جبل علیها، فاراه نفسه مرّتین، مرّة فی‌الارض و مرّة فی‌السماء فاما فی‌الارض ففی‌الافق الاعلی والمراد بالاعلی‌جانب‌المشرق وذلک ان **محمداً** (ص) کان **بحراء** فطلع له **جبرئیل** من‌المشرق فسدّ الافق الی‌المغرب فخرّ رسول‌الله (ص) مغشیّاً علیه فنزل **جبرئیل** فی‌صورة الآدمیّین فضمّه الی‌نفسه وجعل یمسح الغبار عن‌وجهه، یدلّ علیه قوله.

«ولقد رآه بالافق المبین».

و اما فی‌السماء فعند سدرة المنتهی فذلک قوله: «ولقد رآه نزلةً اخری عند سدرة‌المنتهی» ولم یره احد من‌الانبیاء علی‌تلک الصورة الا **محمد** (ص).

فان قیل -کیف یجوزان یغیّرالملک صورة نفسه وهل یقدر غیرالله تعالی تغییر صورة المخلوقین وقد علم[1] ان **جبرئیل**علیه‌السلام‌اتی‌رسول‌الله‌مرّة‌فی‌صور رجل ومرّة‌فی‌صورته‌التی‌ابتدأه‌الله علیها. وانّ **ابلیس**اتی**قریشاً** فی‌صورة شیخ من‌اهل **نجد**.

فالجواب عنه - انّ تغییر الصورالذی‌هوتغییرالترکیب‌والتألیف لایقدر علیه الّاالله تعالی، فاما تغییرصفة **جبرئیل**ففعل‌الله تعالی‌تبییناً**للمصطفی**(ص) ولیعلم انه‌امر

۱ - درنسخهٔ ج : و قد قلتم .

من الله تعالی اذاراه فی صور مختلفه فان ذلک لا یقدر علیه الا الله تعالی وهوان یراه مرّة قد سدّ الافق واخری یجمعها مکان ضیّق. واما ابلیس فکان ذلک منه تخییلا للناظرین وتمویها دون التحقیق کفعل السحرة بالعصیّ و الحبال. قال الله تعالی - « فاذا حبالهم و عصیّهم یخیّل الیه من سحرهم انّها تسعی» ولم یقل - سعت.

وقیل - فاستوی و هو بالافق الاعلی من فعل الله عزوجل کقوله - « استوی علی العرش »والافق الاعلی فوق السموات السبع یعنی - العرش. و گفته‌اند - فاستوی صفت **مصطفی** است (ص) معنی آنست که - راست بایستاد بنفس درمجاهدت و بدل درمشاهدت ، بروح درمکاشفت ، بسرّ درملاطفت. راست بایستاد ، ازامرماقدم بیرون ننهاد و بنهی ما قدم در ننهاد و بی فرمان ما دم نزد ، راست بایستاد ، مراد ما را ، هرچه مراد وی بود زیرقدم آورد و مراد ما مراد او گشت و ماخود آن کردیم که مراد وی بود.

« فلنولّینّک قبلة ترضیها - و لسوف یعطیک ربک فترضی ».

راست بایستاد در دوستی که ازدوست جز دوست نخواست،راست بایستاد در نفس موافقت قلب را ، راست بایستاد قلب موافقت سرّ را ، راست بایستاد سرّ موافقت حق را ، راست رفت ، براست و چپ نگاه نکرد تا بمنزل « ثم دنا » رسید بر بساط « فتدلّی» قدم نهاد.

بقاب قوسین قرب بر رفته، برمتکاء عزت او ادنی تکیه زده ، بمشاهدت رسیده ، شراب چشیده ، راز شنیده دوست دیده .

دردی که من از عشق تو کردم حاصل

دل داند و من دانم و من دانم و دل

هر که تحفهٔ - « ما زاغ البصر وما طغی » برد، هدیهٔ - « فاوحی الی عبده ما اوحی» آرد. شعر :

لایکتم السرّ الا کل ذی خطر　　والسرّ عند الکرام الناس مکتوم

والسرّ عندی فی بیت له غلق　　قد ضاع مفتاحه والباب مختوم

قوله : « ثم دنا فتدلّی » ، هذا من المقلوب تأویله - تدلّی فدنا ، و التدلّی -

التنزّل، اخذ من الدلو. وصحّ عن رسول‌الله - (ص) فی حدیث **شریک بن عبدالله بن ابی نمر** عن **انس بن مالک** عن رسول‌الله(ص) انه قال - دنا الجبار رب العزة فتدلّی و هو قول **الحسن البصری** : دنا ربنا فتدلی ، و روی موقوفاً علی **انس بن مالک** قال - دنا الجبار رب العزة فتدلّی حتی کان منه قاب قوسین او ادنی. وهذا روایة **ابی سلمة** عن **ابن‌عباس** وقال **الضحاک** - دنا **محمد** من ربه فتدلّی فاهوی للسجود فکان منه قاب قوسین اوادنی وقیل - دنی **محمد** من ساق‌العرش فتدلّی، ای - جاوزالحجب و السرادقات لایقلّه مکان و هو قائم باذن‌الله عزو جل کالمتعلق بالشیء لایثبت فیه قدمه علی‌مکان وقیل - دنوّالله من العبد علی نوعین احدهما: باجابةالدعوة واعطاء المنیة و رفع المنزلة کقوله تعالی :

«فانّی قریب‌اجیب دعوة الداع اذا دعانی».

والثانی: بمعنی‌القرب فی‌الحقیقة دون‌هذه المعانی کقوله: «ثم دنا فتدلی» کما قال **انس** و **ابن عباس** و کماجاء فی‌الخبر الصحیح عن‌النبی(ص): یدنوالمؤمن‌من ربه عزوجل . . . الحدیث.

قوله: « فکان قاب قوسین». هذا من کون الوقت. مجازه- صار قاب قوسین ای - قدر قوسین من‌قسی‌العرب المخاطبین بهذاالکلام و هذا اشارة الی تأکید القرب واصله ان‌الحلیفین‌من‌العرب کاناااذااراداعقدالصفاء والعهدخرجا بقوسیهما فالصقا بینهما یریدان بذلک انّهما متظاهران یحامی کل‌واحد منهماعن‌صاحبه وقیل - معناه - فی‌القرب من‌الوتر الی الکبد. وقال **عبدالله‌بن مسعود** و **سعیدبن جبیر**- قاب قوسین ای - قدر ذراعین وسمّی‌الذراع قوساً لانه یذرع بها الاشیاء ویقاس بها کل شیٔ وهی لغة بعض اهل الحجاز وفی‌الخبر- لقاب‌قوس احدکم من‌الجنة خیرمن‌الدنیا وما فیها.

وقوله: «او ادنی»هذا حکایة عن تخمین‌الناظر وحدسه یعنی - لو انتم عاینتم القرب لحرزتموه قاب قوسین او قلتم فی انفسکم انه ادنی. قیل - انما قال - او ادنی لانه لم یردان یجعل‌لذالک حدا محصوراً وسئل **ابوالعباس بن عطاء** عن هذه‌الایة قال- کیف اصف لکمْ مقاماً انقطع عنه **جبرئیل** و **میکائیل** و **اسرافیل** و لم یکن الا **محمد** و ربه.

قوله : « فاوحی الی‌عبده ما اوحی» ای - اوحی‌الله تعالی الی‌عبده **محمد** ما

اوحی وتکلم معه بما تکلّم و امره بما امر سرّاً بسرّ بلاواسطة ولا ترجمان و فیه یقول القائل شعر :

بین المحبین سرّ لیس یفشیه قول و لا قلم للخلق تحکیه

سرّ یمازجه انس مقابله نور تحیّر فی بحر من التیه

قال **سعید بن جبیر** ـ اوحی الیه ـ الم اجدك یتیما فآویتك الم اجدك ضالا فهدیتك الم اجدك عائلا فاغنیتك الم اشرح لك صدرك الم اضع عنك وزرك الم ارفع لك ذکرك و قیل ـ اوحی الیه ان الجنة محرّمة علی الانبیاء حتی تدخلها و علی الامم حتی تدخلها امّتك.

و قال **علی**(ع) ـ اوحی الله الیه یا **محمد** لولا انی احب معاتبة امتك لما حاسبتهم وقال بعضهم ـ انه مفسر فی الاخبار ونطقت به الروایات من احوال القیامة وغیرها ولهذا قال (ص): لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیراً. و قیل ـ ابهم ما اوحی تعظیما لشأن ذلك وتعبدا للخلق بالایمان بکونه علی الجملة .وقیل ـ اوحی **جبرئیل** الی رسول الله (ص) ما اوحی الیه ربه.

« قوله ما کذب الفوأد ما رای » ، قرأ **ابوجعفر** ـ ما کذّب بالتشدید ای ـ ما کذّب قلب **محمد** ما رآی بعینه تلك اللیلة بل صدّقه و حقّقه و قرء الاخرون بالتخفیف ای ـ ما کذب فؤاد **محمد** الذی رای بل صدقه یقال کذبه اذا قال له الکذب و قیل ـ ما جحد الفؤاد و ما انکر ما رآه الرسول و قیل ـ ما کذب فؤاده قبل ذلك ما رآه فی تلك اللّیلة ببصره لانه کان قد آمن بقدرة الله سبحانه علی امثال ذلك و اضعافه ثم اختلفوا فی الذی رآه فقال قوم رای **جبرئیل** و هو قول **ابن مسعود** و **عایشه** و قال آخرون هو الله عزوجل ثم اختلفوا فی الرؤیة فقال بعضهم رآه بقلبه دون عینه و هذا خلاف السنة. والمذهب الصحیح[1] انه (ص) رای ربه عزوجل بعین رأسه و هو قول

---

۱ ـ شیعهٔ امامیه ومعتزله شدیداً منکر رؤیت بچشم اند وبگفتهٔ فریدوجدی(دائرة معارف : رأی) بحث دربارهٔ امکان رؤیة خدا را نمیتوان یك بحث جدی تلقی کرد ووقوع آنرا میان علماء اسلام جز بر تفنن حمل نتوان کرد وقدروی فی تفسیر الخازن ومجمع البیان واکثر التفاسیر وکتب الاخبار انه «کانت عایشة تقول لم یر رسول الله (ص) ربه وتحمل الایه علی رؤیة جبرئیل قال مسروق قلت لعایشه یااماه هل رأی **محمد** ربه فقالت ـ وقف شعری مما قلت این انت من ثلاث من حدثکهن فقد کذب.من حدثك ان محمداً رأی ربه فقد کذب ثم قرأت لا تدرکه الابصار.. الحدیث .

الحسن و انس و عکرمة، روی عن **ابن‌عباس** انه قال - ان‌الله اصطفی **ابراهیم** بالخلّة و اصطفی **موسی** بالکلام واصطفی **محمداً** بالرؤیة واما **عایشه** فانها انکرت ذلک عن نفسها ولم تقل - سمعت رسول الله (ص) یقول فیه مقالاً کیف و قول **عایشه** نفی وقول **ابن عباس** اثبات والحکم للمثبت لاللنافی لان النا فی انّما نفاه لانه لم یسمع والمثبت لانه سمعه وعلمه.

قوله : «افتما رونه علی ما یری» قرأ **حمزة والکسائی ویعقوب** - افتمرونه بفتح التاء بلا الف، یعنی - افتجحدونه وتدفعونه یقال - مریت الرجل حقه اذا جحدته، و اصل المری من مریت الناقه اذا استخرجت لبنها بعلاج وقرأ الآخرون - افتما رونه بالالف وضم‌التاء علی معنی - افتجادلونه علی ما یری، وذلک انهم جادلوه حین اسری به‌فقالوا صف لنا **بیت‌المقدس** واخبرنا عن‌عیرنا فی‌الطریق وغیر ذلک مما جادلوه به و المعنی - افتجادلونه جدالا ترومون به دفعه عمارآه و علمه ، و المراء هوالجدال بالباطل و فی‌الحدیث :

لاتماروا فی **القرآن** فانّ المرآء فیه کفر.

«ولقد رآه‌نزلة اخری» الخلاف فیه کالخلاف فی الاول . قال **ابن مسعود** - رآی **جبرئیل** علی‌صورته مرّتین: مرّة «عند سدرة المنتهی» ومرّة «بالافق المبین» یعنی- باجیاد **مکه** وقد سدّ الافق وعلیه تهاویل الدّر والیاقوت وعلی‌قول **ابن عباس** رآی ربّه نزلة اخری وذلک انه کانت للنبی (ص) عرجات فی تلک اللیلة لمسئلة التخفیف فی اعداد الصلوات فتکون لکل عرجة نزلة فرآی ربه فی بعضها و تقدیره - رآه نازلانزلة اخری . وفی بعض الروایات عن النبی (ص) قال - کلّما رجعت الی ربی وجدته مکانه .

قوله : «عند سدرة المنتهی» السدرة شجرة النبق[1] سمّیت سدرة المنتهی لانه ینتهی الیها علم الخلائق واعمالهم لایعلم احد ماورآئها الاالله و قیل - ینتهی الیها مقامات الانبیاء ، والملئکة ینتهی الیها من‌فوقها ویصعد الیها من تحتها و لم یجاوزها احد الانبیا (ص). قال **کعب‌الاحبار** - سدرة المنتهی عن یمین العرش الیها انتهی علم العلماء لا یعلم احد ماوآءها .

---

۱ - نبق [نَ بِ (یا) بْ] : بار درخت سدر .

فی‌حدیث المعراج قال (ص) - ثم صعد بی الی‌السماء السابعه فاذا **ابراهیم** فسلّمت علیه ثم رفعت الی سدرة المنتهی فاذا نبقها مثل قلال هجر[1] احلی من العسل و الین من الزبد و اذا ورقها مثل آذان الفیلة . و عن **ابی هریرة** - قال - لمّا اسری بالنبی (ص) انتهی الی السدرة فقیل له - هذه السدرة ینتهی الیها کلّ احد خلا من امّتک علی سنّتک فاذاهی شجرة تخرج من اصلها انهار من ماء غیر آسن الی قوله: «من عسل مصفّی» و هی شجرة یسیرالراکب فی ظلها سبعین عاما لا تقطعها .

وعن **اسماء بنت ابی بکر** قالت - سمعت النبی (ص) - یذکرسدرة المنتهی - قال - یسیرالراکب فی‌ظل الفنن فیها مائة عام ویستظل فی الفنن منها مائة الف راکب، فیها فراش من ذهب کانّ ثمرها القلال وقال **مقاتل** - هی شجرة تحمل الحلیّ والحلل والثمار من جمیع الالوان ، لوانّ ورقة منها وضعت فی الارض لاضاءت لاهل الارض و هی طوبی التی ذکرها الله سبحانه فی **سورة الرعد** .

« عندها جنة الماوی » قال **ابن عباس** - جنة یاوی الیها **جبرئیل** والملئکة وقال **مقاتل** و **الکلبی** - یاوی‌الیها ارواح الشهداء ، نظیره قوله: «فلهم جنات الماوی» وقیل - هی التی کان فیها **آدم** وقیل - هی الجنة التی وعدالمتقون والماوی مصدر تقدیره - جنة الرجوع . قیل - سمیت جنة الماوی لان ارواح الشهداء تسرح فی الجنة و تعلق من اشجارها ثم تاوی الی قنادیل فیها تحت العرش .

«اذ یغشی السّدرة مایغشی» قال **ابن مسعود** - یغشاها فراش من ذهب وقیل - جراد من ذهب و قال **مقاتل** - تغشیها الملئکة امثال الغربان حین یقعن علی الشجر و فی الحدیث - قال (ص) رایت علی کل ورقة منها ملکاً قائماً یسبّح الله عز وجل . وقال **الحسن** - غشیها نور رب العزّة فاستنارت وقال **ابن عباس** - یغشاها الرب سبحانه قیل - اراد **ابن عباس** بذلک نور الرب سبحانه .

و فی بعض الحدیث - ان النبی (ص) قال - یغشیها رفرف من طیر خضر وعن **انس** عن النبی (ص) قال - انتهیت الی السدرة وانا اعرف انها سدرة اعرف ورقها وثمرها واذا نبقها مثل الجرار و اذا ورقها مثل آذان الفیلة فلمّا غشیها من امرالله

---

۱ - هجر شهریست بنزدیک مدینة و یا اقلیم بحرین است و قلال نوعی کوزه ست که ز آنجا آرند .

ما يغشيها تحوّلت ياقوتاً وزمرداً حتى ما يستطيع احد يصفها. وفى الحديث انه اعطى رسول‌الله (ص) عندهاثلثا : الصلوات الخمس و خواتيم البقرة و غفر لمن تاب من امّته لايشرك بالله شيئاً.

« مازاغ البصر و ماطغى » اى - ما مال بصر **محمد** (ص) ولا عدل يميناً اوشمالاً ولاجاوز ما امر به وهذا وصف ادبه فى‌ذلك المقام اذلم يلتفت جانباً.

«لقدراى من آيات‌ربه‌الكبرى» يعنى - الآيات‌العظام و هى‌الجنةوالناروالانبياء **و الكوثر** وراى **جبرئيل** فى‌صورته التى تكون فى‌السماء، له ستّمأته جناح وراى رفرفاً اخضرمن‌الجنّة قدسدّالافق وراى اموراً من‌امورالغيب كقوله:

«لنريه من آياتنا الكبرى» و الكبرى يجوزان يكون المفعول و المعنى - « لقدراى الكبرى من آيات ربه » فيكون من للتبعيض و يجوز ان يكون صفة للآيات و محلها جر و المفعول محذوف و المعنى - لقدراى آيات من آيات ربه الكبرى ، ويجوز ان يكون من زيادة و«آيات ربه الكبرى» مفعول وزيادة من فى الاثبات قليل.

« افرأيتم اللات‌والعزّى» سمّوااوثانهم باسماء الله فقالوا - من‌الله اللات ومن العزيز العزّى. **واللات** صنم كان **بالطائف** تعبده **ثقيف**. **والعزّى** سمرة[1] كانت تعبدها **غطفان** قطعها **خالد بن الوليد** بالفاس وهو يقول :

كفرانك لاسبحانك   انى رايت‌الله قداهانك.

فخرجت منهاشيطانة فى‌صورة امراةعريانة ناشرة شعرها،داعية ويلها، واضعة يدها على راسها ، فقتلها ثم رجع الى‌النبى (ص) واخبره بذلك فقال - تلك‌العزّى ولن تعبد ابداً ، قرء **ابن‌كثير** - اللاتّ بتشديد التاء و قال - هورجل كان يلتّ[2] السويق بالسّمن والزيت للحاجّ فلما مات عكفوا على قبره فعبدوه.

« ومناة » حجر كان تعبده **خزاعة وهذيل**، يقولون - انه الحجر الذى نقله الامير **محمود** من سومناة. قرأ **ابن‌كثير** منآءة بالمد و الهمزه اشتقاقاً من. مناه يمنيه اذاقطعه، قيل - كانوا يذبحون عندها القرابين‌ومنه سمّى‌منا لانّ هناك تذبح النسائك[3] وفى‌الاية تقديم وتأخير مجازها :

---

۱ - سمرة درختى کوچک است داراى برگهائى‌خرد وخارهائى‌کوتاه ، دانه هايى ريز از آن بدست مى‌آيد.
۲ - يلتّ از لتّ بمعنى‌آميختن سويق باچيزى   ۳ - تذبح النسائک، کذا ..؟ وظاهراً يذبح الناسک است.

افرأيتم اللات والعزى الاخرى ومناة الثالثة ، و تأويل الاية :

افرأيتم هذه الاوثان والاصنام التى تعبدونها هل تقدرهى ان تخلق ماخلق الله بقدرته من الآيات الكبرى ، ثم قال للذين كانوا يعبدون الملئكة فيقولون هم بنات الله، منكراً عليهم :

« ألكم الذكر » ترضونه لانفسكم « و له الانثى » و انتم تكرهونها ولا ترضونها لانفسكم.

« تلك اذاً قسمة ضيزى » اى ـ قسمة عوجاء غير معتدله ان يكون لكم الذكور ولله الاناث. قرء ابن كثير ـ ضئزى بالهمزه وهمالغتان، يقال ـ ضاز يضير ضيزا و ضاز يضوز ضوزا و ضأز يضأز ضأزاً اذا ظلم و نقص وجار فى القضية و تقدير ضيزى من الكلام فُعلى بضم الفاء لانها صفة والصفات لاتكون الّا فُعلى بضم الفاء كالحبلى وبشرى وانثى اوفَعلى بفتح الفاء نحو غضبى وسكرى وعطشى وليس فى كلام العرب فعلى بكسر الفاء فى النعوت، انّمايكون فى الاسماء، مثل ذكرى وشعرى، غير انهم كرهوا ضم الضاد و خافوا انقلاب الياء و اواً وهو من باب الياء فكسروا الضاد لهذه العلة كما قالوا فى جمع ابيض بيض واصله بُيض كالاحمر و الحمر و الاصفر و الصّفر. فاما من قال ضاز يضوز ، فالاسم منه ضوزى مثل شورى.

« ان هى الاسماء سمّيتموها انتم و آباؤكم » هذا دليل على قدم اسماء الله عزوجل وانها اسماء له لم تزل وليست من تسمية الخلق اياه بها. «ماانزل الله بها من سلطان» اى ـ من عذر وحجة لمن يعبدها «ان يتّبعون الا الظن » اى ما يتبعون فى ذلك الا الظن دون اليقين «وما تهوى الانفس» اى ـ ويتبعون ما يوافق اهواءهم فى عبادتهم الاصنام «و لقد جائهم من ربهم الهدى » اى ـ البيان بالكتاب و الرسول انها ليست بآلهة وان العبادة لا تصلح الا للواحد القهار.

« ام للانسان ماتمنّى» يظن الكافر انّ له مايتمنّى ويشتهى من شفاعة الاصنام كما ظنّوا وتمنّوا.

«بل لله الآخرة والاولى» خلقاً وملكاً يعطى مايشاء ويمنع ما يشاء لا ما تمنّى[1] الانسان واشتهى.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : الا ماتمنّى آمده و مسلماً غلط است وصحيح لاما تمنى ست

و قيل -ام للانسان ماشتهى من طول الحيوة و ان لابعث ولاحشر.
« فلله الاخرة » يعنى- باعطاء الثواب والكرامة و الشفاعة « والاولى » يعنى - باعطاء المعرفة و التوفيق.
«و كم من ملك في السموات » ممن يعبدهم هؤلاء الكفار ويرجون شفاعتهم عندالله ، «لاتغنى شفاعتهم شيأ الا من بعدان ياذن الله» فى الشفاعة «لمن يشاء و يرضى» من اهل التوحيد. قال ابن عباس- يريد- لاتشفع الملائكه الالمن رضى الله عنه وقوله : « لمن » يجوز للشافع و يجوز للمشفوع له.
« انّ الذين لا يؤمنون بالآخرة ليسمّون الملائكة تسمية الانثى » اى - بتسمية الانثى حين قالوا - ابهم بنات الله.
« وما لهم به » اى - بما يقولون « من علم ان يتّبعون الا الظن » وهو تقليد الآباء « وان الظن لا يغنى من الحق شيئا » والحق بمعنى العلم اى - لا يقوم الظن مقام العلم. وقيل - الحق بمعنى العذاب اى - ان ظنّهم لا يدفع عنهم من العذاب شيأ.
« فاعرض عمّن تولّى عن ذكرنا » هذا التولّى هو التكذيب و الصدّعن الايمان ومعنى الاعراض منسوخ بآية السيف « ولم يُرد الا الحيوة الدنيا» يعنى- اباجهل و اصحابه. ثم صغّر رأيهم فقال-
« ذلك مبلغهم من العلم » اى - ذلك نهاية علمهم وقدرعقولهم اَن آثروا الدنيا على الاخرة. وقيل - لم يبلغوا من العلم الاظنّهم ان الملئكة بنات الله وانّها تشفع لهم، فاعتمدوا ذلك واعرضوا عن القران والايمان، وقيل - معناه - علموا ما يحتاجون اليه فى معاشهم و نبذوا الآخرة من وراء ظهورهم.
« ان ربك » يا محمد « هو اعلم بمن ضلّ عن سبيله » دينه « وهوا علم بمن اهتدى » لدينه ، هذا متعلّق بقوله : « فاعرض» ، والمعنى - كِلهم الىّ فانّى عالم بالفريقين اجازى محسنهم و مسيئهم.
« ولله مافى السموات وما فى الارض» مُلكاً وملكاً «ليجزى الذين اسأوا بما عملوا»، اى - الذين اشركوا على شركهم «ويجزى الذين احسنوا» اى - الذين آمنوا بالحسنى اى - بالجنّة يعنى - له الملك وله الحكم، يتصرّف فى ملكه بحسب مشيّنه ، ثم وصفهم فقال -

« الذين يجتنبون كبائر الاثم و الفواحش » قيل۔ «كبائر الاثم » الشرك بالله و الفواحش المعاصى كلّها. و قيل۔ «كبائر الاثم » ماله حدٌّ فى الدنيا و الفواحش الزنا خاصّةً .وسئل النبى (ص) عن اكبر الكبائر فقال ۔ ان تدعولله نداً وهوخلقك، و ان تقتل ولدك مخافة ان يا كل معك وان تزانى حليلة جارك وقوله : « الااللمم» قال **ابن عباس** ۔ معناه۔ الا ان يلمّ بالفاحشة مرّة ثم يتوب و لم يثبت عليها فانّ الله يقبل توبته ، الم تسمع ان النبى (ص) كان يقول۔

ان تغفر اللهم تغفر جما و اىّ عبدلك لا المّا .

وقال **عبدالله بن عمرو بن العاص** ۔ اللمم ما دون الشّرك . وقال **ابو صالح**۔ سئلت عن قول الله عزوجل « الااللمم » فقلت ۔ هوالرجل يلمّ بالذنب ثم لايعاوده فذكرت ذلك **لابن عباس** ، فقال ۔ اعانك عليها ملك كريم . واصل اللمم والالمام ما يعمله الانسان الحين بعدالحين ولا يكون له عادة ولا اقامة عليه . فعلى هذا، الاستثناء صحيح ، واللمم من الكبائر و الفواحش ، وقال قوم ۔ هو استثناء منقطع مجازه ۔ لكن اللمم ولم يجعلوا اللمم من الكبائر و الفواحش، ثم اختلفوا فى معناه، فقال بعضهم ۔ هوماسلف فى الجاهليّة فلا يؤاخذهم الله به و ذالك انّ المشركين قالوا للمسلمين ۔ انّهم كانوا بالامس يعملون معنا ،فانزل الله هذه الاية، وقال بعضهم۔هوصغار الذنوب مثل النظرة و الغمزة و القبلة .

قال **عبدالله بن مسعود** ۔ العينان تزنيان وزناهما النظر، والشفتان تزنيان وزناهما التقبيل ، و اليدان تزنيان وزناهما اللمس ، و الرجلان تزنيان وزناهما المشى ويصدّق ذلك ويكذّبه الفرج فان واقع فذلك زناءٌ وان لم يواقع فهولمم . وقال **الكلبى** ۔ اللمم على وجهين : كلّ ذنب لم يذكرالله عليه حدّاً فى الدنيا و لا عذاباً فى الاخرة فذلك الذى تكفّره الصلوات ما لم يبلغ الكبائر و الفواحش . والوجه الآخر هو الذنب العظيم يلمّ به المسلم المرّة بعد المرّة فيتوب منه وقال **الحسين بن الفضل** اللَمم النظرة من غير تعمّد فهو مغفور فان اعاد النظرة فليس بلمم وهو مذنب وقيل ۔ اللمم النكاح .

و قال **محمد بن الحنفيّة** ۔ كلّ ماهممت به من خير و شرّ فهولمم ودليله

قوله (ص) : انّ للشیطان لمّة و للملک لمّة، فلمّة الشیطان الوسوسة ولمّة الملک الالهام. قوله : «انّ ربک واسع المغفرة» قال **ابن عباس** - واسع المغفرة لمن فعل ذلک و تاب تمّ الکلام هاهنا، ثم قال - «هوا علم بکم اذ انشأکم من الارض» ابتداکم فیها - یعنی - **آدم** علیه‌السلام «و اذانتم اجنّة» جمع جنین سمّی جنیناً لاجتنانه فی البطن، «فی بطون امّهاتکم» قد علم الله فی هذا الاحوال مایکون منکم، «فلاتزکّوا انفسکم» فلاتبرّئوها عن الآثام ولاتمدحوها بحسن اعمالکم.

قال **الکلبی** و **مقاتل** - کان ناس یعملون اعمالا حسنة فزکّوا انفسهم وقالوا - صلوتنا و صیامنا و حجّنا، فانزل الله هذه الایة - «هواعلم بمن اتّقی» و بمن لم یتّق منکم. قال النبی (ص) - اذا رایتم المدّاحین فاحثوا فی وجوههم التراب و قیل - کانت الیهود تقول اذاهلک لهم صبیّ - هو صدّیق، فبلغ ذلک النبی (ص) فقال - کذبت الیهود ما من نسمة یخلقه الله فی بطن امّه الّا هو شقیّ اوسعید فانزل الله «هو اعلم بکم اذ انشاکم من الارض»... الایة.

«افرایت الذی تولّی»

«واعطی قلیلاً واکدی» نزلت فی **ابی‌جهل** کان یستمع الی القرآن ثم یعرض عنه و کان یبخل، قال الشاعر فیه و فی اخیه **الحارث** شعراً :

لعمرک مایغنی هشام غناهم   ومایجمعان من مأین ومن الف

یقولان نستغنی و والله ماالغنی   من المال الامایعفّ ومایکف.

وقوله: «اکدی» ای - قطع العطاء، واصله من قول العرب - اکدی الحافر ای - بلغ الکدیة وهی حجرصلب لایعمل فیه المعول فیترک الحفر، فصار مثلا لکلّ من منع خیره ویقال للبخیل - مکدّ.

«اعنده علم الغیب فهویری» هذه الرؤیة هی العلم، ای - فهو یعلم، یجوز للاعمی ان یقول - رایت فلاناً فصیحاً ای - علمته ووجدته فصیحاً وتاویل الایة - هذا المعطی قلیلاً المکدی عالم بالغیب فیعلم طول عمره فیبخل بماله..؟ وقیل - نزلت فی **الولید بن المغیرة** کان قد اتّبع النبی (ص) فی دینه فعیّره بعض المشرکین و قال له - اترکت دین الاشیاخ وضلّلتهم قال - انّی خشیت عذاب الله، فضمن الذی عاتبه ان هو

اعطاه كذا من ماله و رجع الى شركه ان يتحمّل عنه عذاب‌الله فرجع **الوليد** الى الشّرك واعطى الذى عيّره بعض ذلك المال الذى ضمن ومنعه تمامه ، فانزل‌الله ـ «افرايت الذى تولّى » ادبرعن الايمان و «اعطى» صاحبه « قليلاً » ثم «اكدى» بخل بالباقى « اعنده علم‌الغيب فهويرى »ماغاب عنه ويعلم ان‌صاحبه يتحمل عنه عذابه.؟وقيل ـ نزلت فى **العاص بن و ائل السّهمى** لانه كان ربما يوافق النبى (ص) فى بعض الامور و كان يقول ـ والله ما يامرنا **محمد** الا بمكارم‌الاخلاق فذلك قوله :

«اعطى‌قليلاً واكدى» اى ـ قطع ولم‌يؤمن به وقيل ـ هوالمنافق‌الذى يعين على‌الجهاد قليلا ثم يقطع ذلك « اعنده علم الغيب فهويرى » ماصنعه حقاً.

« ام لم ينبّأ » لم يخبر « بما فى صحف موسى ».

« و ابراهيم‌الذى وفّى » ما ارسل به من تبليغ رسالة الله وهى قوله :

«الّاتزر وازرة وزراخرى» قال **ابن‌عباس** ـ كانواقبل **ابراهيم** يؤخذالرجل بذنب غيره يقتل‌الاب بالابن والاخ بالاخ والزوج بامراته و السّيد بعبده حتى جاء **ابراهيم** فنهاهم عن ذلك وبلغهم عن‌الله « الّاتزر وازرة وزراخرى » اى ـ لايؤخذ احدٌ بذنب غيره .وفى‌الخبر الصحيح عن رسول الله (ص) قال ـ نزلت على **ابراهيم** عشر صحائف و على **موسى** قبل **التوراة** عشرصحائف. قوله : «الذى‌وفّى» قرء مشدّداً و مخففاً فاذا شدّدت فهو توفية عدد الامور التى امر بها من ذبح الولد و الصبر على‌النار والاختتان والهجرة و ترك اهله وولده بواد غير ذى‌ذرع وتوفية عمل يومه باربع ركعات اوّل النهار و هى صلوة الضحى. عن **ابى‌ذر** عن النبى (ص) عن‌الله تبارك و تعالى قال ـ ابن آدم اركع لى اربع ركعات من اول النهار اكفك آخره. واذا خفّفت فهومن الوفاء وهوقضاء ما عهدونذر .

روى انّ **ابراهيم** كان قدعهد ان لايسئل مخلوقاً شيئاً ، فلمّا قذف فى النار واتاه **جبرئيل** فقال ـ الك حاجة فقال ـ امّا اليك فلا فاثنى‌الله سبحانه‌عليه بقيامه بما قال و وفائه بما عهد فقال تعالى ـ « و ابراهيم الذى وفّى » و قيل ـ وفّى سهام الاسلام و هو قوله : « واذ ابتلى ابراهيم به بكلمات فاتمّهن ».

قوله : « و ان ليس للانسان الاماسعى » يعنى ـ وكان فى صحف **موسى**

و **ابراهیم** ان لیس للانسان الاثواب ما عمل من خیراوشرّ وما عمل غیره فلیس له ولاعلیه. قال **ابن‌عباس** - هذا منسوخ بقوله :

« والذین آمنوا واتبعناهم ذریاتهم بایمان الحقنابهم ذریاتهم . »

فادخل الابناء بصلاح الآباء الجنة. قال **عکرمه** - کان ذلک لقوم **ابراهیم وموسی** فامّا هذه‌الامّة فلهم ماسعوا وما سعی غیرهم ، فمن یصدّق عنه او یصام له او یحجّ عنه لاحق به وان لم یأمر . وفی‌الخبر - انّ سعداً سأل رسول‌الله (ص) - هل لامّی ان تطوّعت عنها قال - نعم و روی انّ امراة سالته فقالت - انّ ابی مات ولم یحجّ، قال- فحجّی عنه . و قال (ص) اذا مات الانسان انقطع عمله الا من ثلث : صدقة جاریه اوعلم ینتفع به او وولد صالح یدعوالله. وقال **الربیع بن انس** - « وان لیس للانسان الاماسعی » یعنی- الکافر فامّا المؤمن فله ما سعی و ماسُعی له. وقیل - لیس للکافر الاما عمله فیثاب علیه فی‌الدنیا حتی لایبقی له فی‌الآخرة خیر .

دعا **عبدالله بن طاهر** والی **خراسان** ، **الحسین بن الفضل** فقال - اشکل علیّ ثلث آیات دعوتک لتکشفهالی ، قال - وماهی ایها الامیر . قال - قوله تعالی فی‌وصف ابن آدم : « فاصبح من النادمین » وصحّ الخبر بانّ الندم توبة.

و قوله : « کلّ یوم فی شأن » وصحّ فی‌الخبر بانّ القلم جفّ بماهو کائن الی یوم‌القیامة.

و قوله : « و ان لیس للانسان الا ماسعی » فمابال الاضعاف.

فقال **الحسین بن فضل** - یجوز ان لایکون ندم **قابیل** توبة له و یکون ندم هذه الامّة توبة لان‌الله تعالی خصّ هذه الامّة بخصائص لم یشرکهم فیها الامم . وفیه قول آخر وهوان ندم **قابیل** لم یکن علی قتل **هابیل** انّما کان علی‌حمله .

واما قوله : « وان لیس‌للانسان الاماسعی » یعنی - من طریق‌العدل و مجاز الایة: « لیس‌للانسان الاماسعی» عدلا ولی ان اجزیه بواحد الفاً فضلا.

واما قوله : « کل یوم هوفی‌شأن » فانه شؤن یعیدها لاشؤن‌یبدئها و مجاز الایة: سوق المقادیر الی‌المواقیت.

قال ـ فقام **عبدالله بن طاهر** و قبّل رأسه و سوّغ [1] خراجه قيل ـ و كان خراجه. خمسون الف درهم.

« وانّ سعيه سوف يرى » في ديوانه وميزانه يوم القيمة، هذا كقوله : « فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره ومن يعمل مثقال ذرة شراً يره ».

« ثـم يجزاه الجزاء الاوفى » يعنى ـ الاكمل و الاتـمّ بـالحَسَن حسناً وبالسّيّ سيّاً.

« و انّ الى ربك المنتهي » اى ـ منتهى الخلق ومصيرهم اليه وهويجازيهم باعمالهم .وقيل ـ منه ابتداء المنّة واليه انتهاء الآمال . وقيل ـ معناه ـ اذا انتهى الكلام الى الله فامسكوا ومن تعاطى ذلك هلك .

و في ذلك ماروى **انس** عن النبى (ص) قال ـ اذا ذكرالله فانتهوا . و روى **ابيّ بن كعب** عن النبى (ص) في قوله: «وانّ الى ربك المنتهى»قال ـ لافكرة في الرب.

و هذا مثل ما روى عن **ابى هريرة** مرفوعاً ـ تفكّروا فى الخلق ولا تتفكّروا في الخالق فانه لاتحيط به الفكرة .

« وانّه هواضحك و ابكى » فهذا يدلّ على انّ كلّ مايعمله الانسان فبقضائه وخلقه حتى الضحك والبكاء .قال **مجاهد والكلبى** ـ اضحك اهل الجنة وابكى اهل النار في النار .وقال **الضحاك** ـ اضحك الارض بالنبات وابكى السماء بالمطر .وقيل ـ معناه ـ افرح واحزن .لان الفرح يجلب الضحك و الحزن يجلب البكـاء . روى عن **عايشه** قالت ـ مرّالنبى (ص) على قوم يضحكون، فقال ـ لو تعلمون ما اعلم لبكيتم كثيرا ولضحكتم قليلاً ، فنزل عليه **جبرئيل** فقـال ـ ان الله عزوجل يقول ـ « و انه هو اضحك و ابكى » فرجع اليهم فقال ـ ما خطوت اربعين خطوة حتى اتانى **جبرئيل** فقال ـ ائت هؤلاء فقل لهم ـ انالله عزوجل يقول ـ هواضحك وابكى .

و سئل **طاهرالمقدسيّ** اتضحك الملئكة فقال ـ ماضحك مَن دون العرش منذ خلقت جهنم وقيل **لعمر** ـ هل كان اصحاب رسول‌الله (ص) يضحكون ؟قال ـ نعم والله والايمان اثبت فى قلوبهم من الجبال الرواسى .

---

۱ ـ سوّغ الامر: بخشيد آن را و واگذاركرد (المنجد) .

وعن **سماك بن حرب** قال- قلت **لجابر بن سمرة**- اکنت تجالس النبی(ص) قال - نعم و کان اصحابه یجلسون فیتناشدون الشعر ویذکرون اشیاء من امر الجاهلیة فیضحکون ویتبسّم معهم اذا ضحکوا یعنی- النبی(ص). وقال **ذوالنون** فی قوله: اضحک و ابکی - ای - اضحک قلوب العارفین بشمس معرفته و ابکی قلوب العاصین بظلمة معصیته. وقال **سهل**- اضحک المطیع بالرحمة وابکی العاصی بالسخطة. وقیل- اضحک المؤمن فی الآخرة و ابکاه فی الدنیا. واضحک الکافر فی الدنیا وابکاه فی الاخرة - وقیل- معناه- خلق القوّتین اللتین منهما ینبعث الضحک والبکاء والانسان لا یعلم ما تلک القوّة.

« وانّه هوامات واحیی» ای- امات فی الدنیا واحیی للبعث: وقیل- امات فی الدنیا واحیی فی القبر اِمّا للراحة و اِمّا للاحساس بالعقوبة. وقیل - امات الآباء واحیی الابناء. وقیل- امات الکافر بالنکرة واحیی المؤمن بالمعرفة. وقیل - خلق الموت والحیوة.

« و انه خلق الزوجین الذکر والانثی » الذکر زوج الانثی و الانثی زوج الذکر.

« من نطفة اذا تمنی» ای- تصبّ فی الرحم، وقیل- یقدّر منها الولد، اذلیس کلّ منی یصیر ولداً، یقال - منیت الشی اذا قدرته والمنی الماء یقدر منه الولد وسمیت المنیة لانها مقدّرة و اصلها ممنیّة.

« وانّ علیه النشاة الاخری» الاحیاء بعد الموت. ای- علیه تصدیق ما اخبر به من اعادتهم بعد الموت للجزاء ثواباً وعقاباً. والنشاة نشاتان: نشاة فی الرحم وهی النشأة الاولی فی **سورة الواقعه** و هذه نشاة الآخرة و هی نشاة البعث کقوله: « ثم الله ینشیٔ النشأة الاخرة ». تقول- انشاته نشأة و نشاءة کقوله: انبته نباتاً.

« وانّه هواغنی واقنی» اغنی الناس بالاموال[1] واقنی - اعطی القنیة، وهی اصول الاموال و مایدّخرونه بعد الکفایة. وقیل - هو کلّ منتج اومغلّ من زرع اوضرع. وقال **ابن عباس** - اغنی بالمال واقنی، ای- ارضی بما اعطی وقال **الحسن**- اقنی ای- اخدم وقال **ابن زید**- اغنی ای- اکثر، واقنی ای - اقلّ، وقرأ- « یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر».

« و أنّه هورب الشعری » **الشعری** کوکب خلف **الجوزآء** کانت **خزاعة**

---

۱ - در نسخهٔ ج: اغنی بالاموال بحذف کلمهٔ «الناس»

تعبده فی الجاهلیة فاعلم الله عزوجل انه خالقها . و هما شعریان: الغمیصاء و العبور(۱) و المجرّة بینهما و ارادها هنا الشعری العبور و هی اشدّهما ضیاءً و خصّت بالذکر لان **ابا کبشة** احد اجداد رسول الله (ص) من قبل امّه قال ـ لا اری شمساً و لا قمرا و لا نجما یقطع السماء عرضا غیرها، فلیس شیٔ مثلها فعبدها، وعبدها **خزاعة**، فخالفوا **قریشاً** فی عبادة الاوثان، و کانت **قریش** سمّی[۱] **محمداً** (ص) **ابن ابی کبشة** ای ـ نزع الیه فی مخالفة دیننا کما خالف **ابو کبشة**.

« و انّه اهلک عاداً الاولی » . «انّ» فی هذه الآیات کلها فی محلّ الجرّ بدلا من «ما فی صحف موسی» . قرء اهل **المدینه** و **ابوعمرو** عاداالّولی بلام مشدّدة بعد الدال و العرب تفعل ذلک فتقول ـ قم الّان عنّا، ای ـ قم الآن عنّا و صم الّاثنین، ای ـ صم الاثنین و **عاد** الاولی قوم **هود** اهلکهم الله بالریح .

« و ثمود » یعنی ـ قوم ـ **صالح**، اهلکهم الله بالصیحة «فما ابقی» ای ـ لم یترک منهم احدا .

« و قوم نوح من قبل » ای ـ اهلک قوم **نوح** من قبل **عاد** و **ثمود** «انّهم» یعنی ـ قوم **نوح** « کانوا هم اظلم و اطغی » من **عاد** و **ثمود** لطول دعوة **نوح** ایاهم و عتوّهم علی الله بالمعصیة و التکذیب، دعاهم نوح الف سنة الاخمسین عاماً «فما آمن معه الا قلیل» .

«و المؤتفکة» ای ـ المنقلبة یعنی ـ قری قوم **لوط**: **صبوا ایم** و **داد** و **ما** و **عامورا** و **سدوم** ائتفکت باهلها ای ـ انقلبت «اهوی» ای ـ اهویها **جبرئیل**، یعنی ـ رفعها ثم قلّبها . و قیل ـ اهواها جعلها تهوی . و قیل ـ قلّبها فی موضعها فیهوت خسفاً .

« فغشّیها » ای البسها الله «ما غشّی» یعنی ـ الحجارة المنضوده المسوّمة، و ابهم لیکون اوقع فی القلوب .

« فبایّ آلآء ربک تتماری » ای ـ تشکّ و تجادل ایها الانسان بما اولاک من النعم او بما کفاک من النقم . . . ؟ و قیل ـ بایّ نعم ربک الدالة علی وحدانیته تشکّ . . . ؟ . قیل ـ اراد بهذا المخاطب **الولید بن المغیرة** من عند اهل التفسیر(۲) .

---

۱ ـ در نسخهٔ ج یکجا غبور و یکجا عبور آمده و صحیح عبور به عین است . ۲ ـ جملهٔ « من عند اهل التفسیر » در نسخهٔ ج وجود ندارد .

« هذا نذیر » یعنی **محمداً** (ص) « من النُّذُرالاولی» ای رسول‌من الرسل . و النذیر بمعنی المنذر ای -ارسل الیکم بالانذار کما ارسل غیره من‌الانبیاء الی‌قومهم . وقیل - معناه - هذا الذی انذرتکم به من‌وقایع الامم الخالیة العاصیة فی‌صحف **ابراهیم و موسی.**

« ازفت الازفة » ای - قربت القیامة.

« لیس‌لها من‌دون‌الله کاشفة » ای- دافعة، وقیل -لایکشف وقتها ولایزیل غطاؤها احددون‌الله، کقوله: « لایجلّیها لوقتها الّا هو» . والهاء فیه للمبالغة اوعلی‌تقدیر نفس کاشفة ،وقیل - هی مصدر کالطاغیة والکاذبة. ثم قال لمشرکی العرب :

« أفمن هذاالحدیث» یعنی-أمن هذا **القرآن**الذی‌یقرء علیکم **محمد** «تعجبون» کقوله : «اکان للناس‌عجبا . . .» الایة .

« وتضحکون » استهزاء «ولا تبکون » ممّا فیه من‌الوعید .

« وانتم سامدون » لاهون غافلون. وقیل - السمود لغة یما نیّة لکل لاعب اوراقص فی‌شرب او لهواو نوح وقال **عبدالله‌بن‌الزبیر:**

و فی الحدثان نسوة آل حرب بمقدار سمدن لـه سمودا

فردّ شعورهن السود بیضـا و ردّ وجوههن البیض سودا

سمدن ای -زفن[1]ونحن ورفعن‌ایدیهن والمعنی- انهم کانوا اذاسمعوا القرآن عارضوه بالغناء واللهولیشغلوا الناس عن استماعه. وعن **ابی هریرة** قال - لمّا نزلت هذه‌الایة بکی اهل الصّفة حتی جری دموعهم علی خدودهم‌فلمّا سمع رسول‌الله (ص) حنینهم‌بکی معهم‌فبکینا ببکائه ، فقال (ص) - لایلج النارمن بکی من‌خشیةالله ولا یدخل الجنة مصرّعلی‌معصیة الله ولولم تذنبوا لجاء الله بقوم یذنبون ثم یغفر لهم.

و روی ان النبی (ص) نزل علیه **جبرئیل** و عنده رجل یبکی فقال له - من هذا، فقال - فلان ، فقال **جبرئیل** -انّا نزن اعمال بنی آدم کلّها الا البکاء فان‌الله عزوجل لیطفی‌بالدمعة بحورا من نیران جهنم . وروی انّ النبی(ص) ما رؤی ضاحکاً بعد نزول هذه الایة وقال (ص) - انّ هذا **القرآن** نزل بحزن فاذا قرأتموه فابکوا فان لم‌تبکوا فتباکوا.

---

۱ - از زفن بمعنی رقص ودست افشانی .

« فاسجدوا لله واعبدوا » ای صلّوا لله و وحّدوه. روی **عكرمة** عن **ابن عباس** قال ـ قرأ رسول الله (ص) **سورة النجم** فسجد فيها وسجد معه المسلمون والمشركون و الجن و الانس. وعن **عبدالله** قال ـ اول سورة انزلت فيها سجدة ، **النجم** فسجد رسول‌الله(ص) و سجد من خلفه الارجلا رايته اخذ كفّا من تراب فسجد عليه قرايته بعد ذلك قُتل كافراً وهو **اميّة بن خلف**.

وعن **زيد بن ثابت** قال ـ قرأت على النبی (ص) **والنجم** فلم يسجد فيها و هذا دليل على انّ سجود التلاوة غير واجب وقال **عمر بن الخطاب** ـ انّ الله لم يكتبها علينا الا ان نشاء و هو قول **الشافعي واحمد** وذهب قوم الى وجوب سجود التلاوة على القارئ والمستمع جميعاً وهو قول **سفيان الثوری** واصحاب الرأی[1].

النوبة الثالثة

بسم الله الرحمن الرحيم. اسم يدلّ على جلال من لم يزل. اسم يخبر عن جمال من لم يزل. اسم ينبّه على اقبال من لم يزل. اسم يشير الى افضال من لم يزل. فالعارف شهد جلاله فطاش والصفيّ شهد جماله فعاش والولیّ شهد اقباله فارتاش(۲).

نام خداوندی که اورا جلال بی‌زوال است وجمال بر کمال. جلال او آتش عالم سوزاست وجمال او نور جهان افروز. جلال او غارت دل مریدان است و جمال اوآسایش جان ممتحنان. جلال اوغارت کنندهٔ دلی که درو رخت نهد، جمال اوچون جلوه گردد غمان از دل بر کند.

عارف بجلال او نگرد بنالد، محب بجمال او نگرد بنازد. آن یکی مینالد از بیم فصال، این یکی می‌نازد بامید وصال. بیچاره کسی که نام او شنود و نه ازجمال او خبر دارد نه ازجمال او اثر بیند.

می‌نداند که این نام کهسار را بلاله آرد، و دل بیداران را بناله آرد. سماع این نام طرب افزاید و یافت این نام صفت ربید. دلهء عارفان بجوش آرد عاصیانرا بفریاد وخروش آرد.

---

۱ ـ درفقه شیعهٔ امامیه نیز بهنگام قرائت و یا استماع و یا استماعت آخرین آیت سورهٔ نجم سجود و جب است ۲ ـ ارتیاش رفاه وخوشی وشاید مأخوذ از ارتاش له رأیه ـ نعته بشد.

نام تو بصد معنی نقاش نگارند بر یاد تو و نام تو می‌جان بسپارند

آن عزیزی پیوسته درهمه حال بهمه اوقات این نام همی گفت ، بعد از وفات او بخواب دیدند که حالت چیست ، گفت ـ

نجوت من الجحیم و وصلت الی دارالنعیم ببرکة بسم‌الله الرحمن الرحیم .

رستم از جحیم . رسیدم بدارالنعیم ازبرکات این نام عظیم . و یاد کردیم : بسم الله الرحمن الرحیم .

« و النجم اذا هوی » بدان که حق جل و جلاله و تقدست اسماؤه اندرین سوره ، ازمعراج مهترعالم سیدولد **آدم** وسفر کردن وی بآسمان وباز گشتن ازمشاهده و عیان خبرداد تاامت وی بدانستن این قصه روح را روح دهندودل را نور وسرور افزایند. درابتداء سورهٔ **بنی‌اسرائیل** قصهٔ رفتن وی یاد کرد وتعظیم آنرا تنزیه خود جلّ جلاله درپیش داشت :

« سبحان‌الذی اسری بعبده » . واندرین سورة بازگشت وی ازحضرت بیان کرد و تشریف او را بشخص قسم یاد کرد گفت : « و النجم اذاهوی » .

بآن ستارهٔروشن، بآن‌ماه‌دو هفته، بآن چراغ افروخته، آنکه که ازحضرت عیان بازگشت ، شخص او مقام قربت دیده ، دل او روح مشاهدت یافته ، سرّ او بدولت مواصلت رسیده ، در خلوت او ادنی بربساط انبساط راز شنیده .

و بدانک رفتن آن سیّد بآن منزل غریب نبود ، اما آرام وی درین منزل عجیب بود ، زیراکه خلق عالم درظلمت بعد بودند وآن مهتر درنور زلفت وقربت بود . چون آن مهتر عالم **جبرئیل** را درمقام معلوم خود بگذاشت و برگذشت ، اسرار انوار ظاهروباطن اورا بجذب حضرت سپرد ، تااندر دریا نور وبحرعظمت غوص کرد ورفرف شرف را بپای‌همت بسپرد وچنانک مغناطیس آهن را بخود جذب کند ، شرفات[1] عرش مجید آن مهتر را بخود جذب کرد وازعرش‌مجید قصد حضرت قاب قوسین کرد و در مقام قاب قوسین در مسند جمال بوصف کمال در مشاهدهٔ جلال تکیه‌گاه ساخت ، تنزیل عزیز این اسرار در رموز این کلمات بیان کرد که :

۱ ـ شرفات جمع شرفه بمعنی‌قصر وبلندترین قسمت یک کاخ بزرگ.

« ثم دنا فتدلّی فکان قاب قوسین اوادنی ».

ازجمله خلایق ، درعالم حقایق، کسی بزرگوارتر از **محمد مصطفی** نبود. مراد اصلی ازحکم الٓهی بروفق علم ازلی ابداع حالت واظهار جلالت آن مهتر بود. اول جوهری که از امر کن خلعت یافت وآفتاب لطف حق برو تافت ، جان پاك آن مهتر بود.

هنوز نه‌عرش‌بود نه فرش، نه زحمت شب ونه رحمت روز ، که صنع الٓهی مرو را از مستودع علم ازل بمستقّر مجدابد آورد ودر روضهٔ رضا برمقام مشاهده اورا جلوه کرد وهرچه بعد ازو موجود گشت طفیل وجوداو بود وهرچه بوهم‌خلق درآید ازالفت وزلفت ورأفت ورحمت وسیادت وسعادت ، برفرق ذات وصفات او نثار کرد ، آنگه مر اورا بقالب **آدم صفی** درآود و بمدارج تلوین ومناهج تمکین گذر داد و در مسند رسالت بنشاند و مرو را امر کرد تاخلائق را بحضرت دین دعوت کند. گم شدگان را براه بازآرد وروندگانرابدرگاه خواند.

گوئی بازی بود آن مهتر بردست فضل آموخته ، بربساط قربت و زلفت پرورش داده ، وازجمعیت مشاهدهٔ اورابتفرقهٔ دعوت درآورده تاعالمی‌را صید کند ، همه را پیش لطف وقهرحق بدارد. امروز همه را بشریعت شکارخود گرداند وفردا در مقام شفاعت همه را بحق سپارد.

چون آن مهتر قدم در میان دعوت نهاد و آن عزیزان حضرت اجابت کردند ، از هرگوشه[1] طلیعهٔ بلا سر بر آورد وازآسمان فضرت باران محنت باریدن گرفت، **قرآن** قدیم ازقصهٔ غصهٔ ایشان چنین خبرمیدهد که:

« ولنبلونّکم بشیء من‌الخوف والجوع » وقال تعالی- « لتبلونّ فی اموالکم وانفسکم . . .الآیة ».

ای جوانمرد ، هرکه خیمه برسر کوی محبت زند از چشیدن بلا و شنیدن جفا چاره نبود. مادام تاقدم درعالم‌عافیت داری ، همه عالم بساط توبود ، چون قدم در عالم عشق نهادی ، بزنجیر زحیرت[2] برعقابین[3] بلا بپیچند واز حلقهٔ درِبی نیازی ، حلق نیازت را برآویزند.

---

۱ ـ درنسخهٔ ج : از بهرگوشه . ۲ ـ کذا .. ظاهراً زجرت ۳ ـ عقابین : خاذهای آهنین .

اگر مرد عیاری باشی و عاشق وفادار، ندآء هل من مزید می‌زنی ورنه که ازالم زخم تیغ قهر، لاطاقة برآری. تازیانهٔ عتاب برسرت فرو گذارند و گویند:

چون دانستی که نیست مهرتودرست   چندنیّت هوآء ما نبایستی جست

چون رنج بلا آن پاکان صحبت وعزیزان حضرت نبوة بغایت رسید واذی کفار وطعن ایشان ازحد درگذشت، فرمان‌آمد **بجبرئیل** پیک حضرت، بریدرحمت سفیررسالت که - ای **جبرئیل** دلهاآن مؤمنان وعزیزان صحابه درحیرت و غصه مانده وسینهاشان معدن اندوه وحسرت شده، ماناکه خبر ندارند از آن انواع نعیم و الطاف کرم[1] که ما درین سرای باقی از بهر ایشان ساخته ایم وآن طرف وغرف که نام زدایشان کرده ایم، برخیز وطبقات آسمان گذار کن وبعالم سفلی سفری کن، بدرگاه **محمد عربی** شو، آن مهتر عالم وسید ولد آدم که پیغامبر ایشانست وپیغام رسان ما، بگوی تا بحضرت آید ومآل و مرجع ایشان بیند وآن و ناز ونعیم وفوز عظیم که ایشانرا ساخته بازگوید ودل ایشانرا مرهم نهد، تا آن مشقت وبلاکه دردنیا می‌کشند بامید این کرامت وعطا برایشان آسان شود.

ای**محمد**، یاران خودرا گوی - ازحلاوت حلوا وصال[2] کسی خبر دارد که تلخی حنظل فراق چشیده باشد.

آنکس که طمع دارد بمُلک کبیر، درجوار خداوندکریم، بردیدار ورضا ذوالجلال عظیم، کم ازآن نباشد که دربن‌زندان دنیا، روزی چند، بارمحنت بکشد و بامید آن نعمت، این محنت دولت انگارد.

چنانک آن **پیرطریقت** گفته - الهی، برامید وصل چندان اشک باریدم که برآب چشم خویش تخم درد بکاریدم،

و رسعادت ازلی دریابم   این درد پسندیدم
وردیده من‌روزی برتوآید   آن‌محنت‌همه‌دولت‌انگاریدم.

درخبرست که - **مصطفی** (ص) بامداد آن‌روز که شبانگاه بمعراج‌بود از

۱ - کذا . . . وظاهراً انواع نعم صحیح است، تطابق قافیه نعم و کرم نیز مؤید آنست.
۲ - درنسخهٔ ج : حلواء وصال

بدایت سفر خود برزمین تابه **بیت مقدس** خبر داد. عزیزان صحابه شاد شدند وقبول کردند واین خبر در **مکه** منتشر گشت و **ابوبکر صدّیق** آن روز غایب بود، بحضرت نبوت نرسیده بود، **بوجهل** چون این خبر بشنید، باخود گفت ـ اگر هیچ ممکن شود که **بوبکر** را از اتّباع **محمد** بسببی برتوان گردانید، آن سبب این خبر محال باشد، پس برخاست براه **بوبکر** شد، مرورا گفت ـ ای پسر **بوقحافه**، این یارتو **محمد** محالی میگوید که هیچ عاقل مرآنرا قبول نکند، می گوید ـ دوش ازین مسجد برفته‌ام و به **بیت مقدس** شده‌ام وهم درشب بازآمده‌ام، یا **بابکر** تو باور کن که اندرشبی کسی از**مکه** به **بیت‌مقدس** شود وهم درشب بازآید..؟ که یک ماهه را هست مر کاروان را ومر مرد رونده را، اگرباور داری این خبرمحال، درنقصان عقل توهیچ شک نبود. صدّیق[1] **بوبکر**مرورا تلقین داد، جوابی محترز، بیانی ملخص، گفت ـ ان قال هوفقدصدق. ای **اباجهل** اگر این چه[2] تومیگوئی **محمد** گوید، راست گوید. **بوجهل** از او نومید گشت و**بوبکر**بشتاب آمد بنزدیک رسول وپیش ازآنکه‌بنشت، صادق‌وار وعاشق‌وار گفت ـ یا رسول‌الله مرا خبر ده از آن سفر دوشین تو.

گفت ـ یا **بابکر**دوش **جبرئیل**آمد وبراق آورد ومرا به**بیت مقدس** برد، ارواح پاك انبیارا دیدم وسادات ملاء اعلی، و ایشانرا امامی کردم و از آنجا بخطّهٔ ملکوت سفر کردم و بافق اعلی رسیدم و آیات کبری دیدم وهم درشب بخطهٔ**مکه** باز آمدم.

بوبکر گفت ـ صدقت یا رسول‌الله، بعزت آن خداوندکه ترا بحق فرستاد که چنان که ترا به بیداری بصورت وشخص اندرین سفر ازمکانی بمکانی برده‌اند، جان مرا اندرصحبت وخدمت توهمی برده‌اند، سفرتو بصورت وقالب بوده و سفرمن درخدمت توبجان وسرّ بوده. مرا بخواب نمودند درخدمت تو وترا به بیداری نمودند بتأیید حق. پس اندران حال که این سخن رفت، **جبرئیل امین** آمد و آیت آورد ـ « والذی جاء بالصّدق و صدّق به »

ازاین روز[3] باز لقب **بوبکر**، صدّیق گشت وتاقیام ساعة اهل سنت وجماعت

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : صدق آمده و مسلماً غلط است. ۲ ـ نسخهٔ ج : اگر نچ ۳ ـ در نسخهٔ ج : از آنروز

اقتدا بوی دارند درتصدیق معراج،وتمامی قصّهٔ معراج ولطائف وحقائق‌آن درافتتاح **سورة بنی اسرائیل** بشرح گفته‌ایم.

اگر کسی سؤال کند گوید - روایت کرده‌اند که شب معراج چون آن مهتر عالم‌خواست که پای دررکاب نهد براق ازوی برمید، آن رمیدن براق ازچه بود..؟

جواب آنست که براق اندر آن حال که خود را مرکب سید دید سر برآورد وبنازید وبخرامید، گفت - ای سید، مرا ازتوامیدی باید که بعدازاین روزی خواهد بود که تو ببهشت خرامی، چنانک‌امشب به **بیت مقدس** می‌شوی، باید که آنروز مرکبت، هم من باشم که عادت کرم آنست که هرکه درشب طلب مونس بود در روز طرب رفیق بود. مهتر عالم (ص) این عهد باوی تحقیق کرد و برأفت نبوّت وشفقت رسالت گفت که - درقیامت مرکب من توباشی. آنگه گفت - ای مهتر عالم بااین‌همه ازتو یادگاری خواهم تا برگردن خویش قلاده بندم و ازو خود را طوقی سازم، سید (ص) التماس وی اجابت کرد و از زلف مشکین خود دوتارموی بوی بخشید، براق آنرا بدست نیاز برگردن خود بست وتا قیام‌الساعة درخمار آن شراب و طرب آن وصال خواهد بود.

اما آنچه گفته اند که - براق گفت که - از آن‌برمیدم که ازدست‌وی بوی بت همی‌آید و **جبرئیل** ازرسول‌سؤال کرد که - این چون‌است ورسول گفت - روزی به بتی برگذشتم و دست فراکردم و گفتم بیچاره بت نداند که ویرا که می پرستد و بیچاره تر آنکس که ویرا پرستد همانا بوی اینست.

این معنی نقل کرده‌اند لکن ناقل معتمد نیست واین جواب درست نیست جواب درست‌آنست که اول گفتم.

اگر کسی گوید - چه حکمت بود که شب معراج **موسی** علیه‌السلام باوی سخن گفت درطلب تخفیف نماز وهیچ پیغامبردیگر نگفت.

جواب‌آنست که **موسی** صاحب مناجات بود در دنیا و ظن وی چنان بود که مرتبت کس بلندتر ازمرتبت او نیست و معراج کس و رآء معراج او نیست، امامعراج **موسی** تاطور بود ومعراج **محمد** تابساط نور بود و **موسی** را چهل روز

روزه فرمودند وچون بحضرت مناجات حاضر کردند ملتمسات او بعضی بایجاب مقرون داشتند بعضی نه.

و **محمد** (ص) که درّ یتیم بحر فطرت بود، اورا خواب آلود بحضرت بردند و در یک لحظه چندین بار تخفیف خواست همه باجابت مقرون گردانیدند، تا موسی را معلوم گردد شرف و مرتبت **مصطفی** (ص) و استغفار کند از آن گفت که ـ جوانی را از سرما درگذارنیدند.

واز این عجبتر که موسی چون دیدار خواست که ـ «ارنی انظر الیک»، او را بصمصام غیرت «لن ترانی» جواب دادند، پس چون تاوان زدهٔ آن سؤال گشت بغرامت «تبت الیک» وادید آمد، بازچون نوبت **بمصطفی**(ص) رسید دیدهٔ وی را توتیاء غیرت «لاتمدّنّ عینیک» درکشیدند، گفتند ـ ای**محمد** دیدهٔ که بآن دیده ما را خواهی دید نگربعاریت بکس ندهی. مهتر، عصابهٔ عزت: «ما زاغ البصر وماطغی» بردیدهٔ خود بست، بزبان حال گفت:

بربندم چشم خویش نگشایم نیز تاروز زیارت تو ای یارعزیز

لاجرم چون حاضرحضرت گشت، جلال وجمال ذوالجلال بردیدهٔ او کشف کردند که:

«ما کذب الفؤاد مارای» شعر:

همه تنم دل گردد چو با توراز کنم همه جمال توبینم چودیده باز کنم

ان تذکّرته فکلّی قلوب و ان تأمّلته فکلّی عیون[1]

گفته‌اند موسی چون ازحضرت مناجات باز گشت با وی نور هیبت بود وعظمت، لاجرم هرکه دروی نگریست نابینا گشت، باز **مصطفی** (ص) چون از حضرت مشاهدت بازگشت با وی نور انس بود، تا هرکه دروی نگرید بینائی وی بیفزود. آن مقام اهل تلوین است واین مقام ارباب تمکین.

قوله تعالی: «فاوحی الی عبده ما اوحی» هرچند که این سخن سربسته گفت ومبهم فروگذاشت تعظیم آن حال را وبزرگواری قدر**مصطفی**را(ص)، اما دربعضی

---

۱ ـ وجود واو در آغاز مصرع دوم مخل بوزن شعر ست لکن در هردونسخه بواو ضبط شده.

کتب آورده‌اند که - قومی از یاران پرسیدند از **مصطفی** (ص) که این وحی چه بود، و **مصطفی** آن قدر که حوصلهٔ ایشان بر تافت بیان کرد گفت - رب العالمین ازامت من گله کرد گفت - یا **محمد**، من که خداوندم بنیک عهدی‌خود برای امّت‌تو دردوزخ هیچ درك نیافریده‌ام وایشان به‌بد عهدی[1] خود خویشتن‌را بجهد در دوزخ افکنند[2]. یا**محمد**،معزّ ومذلّ منم. عزیز اوست که من‌عزیز کنم، ذلیل‌اوست که من ذلیل کنم، ایشان عزّ از جای دیگر می‌جویند وذلّ از جای دیگر می بینند.

یا **محمد**، عمل فردا امروزازیشان نمی‌خواهم و ایشان رزق فردا امروز می‌جویند از من.[3]

یا **محمد**، رزقی که ایشانرا نام زد کرده‌ام بدیگری ندهم وایشان عملی که حق‌ماست وسزا ما، بریا بدیگری می‌دهند.

یا **محمد**، نعمت از ماست ودیگری را شکرمی کنند.

یا **محمد**؛با این همه اَطلب العلل لغفران امّتک، بهانه جویم تا ایشانرا بآن بهانه بیامرزم.

یا **محمد**، لولانی‌احب المعاتبة لماحاسبتهم، اگرنه آن بودی که‌دوست دارم با ایشان عتاب کردن وبا ایشان سخن گفتن ورنه خود حساب ایشان نکردمی.

یا **محمد**، با امّتهاء[4] پیشین چهارچیز کردم که با امت تونکردم:

قومی‌را بزمین فروبردم. قومی راصورت بگردانیدم. قومی را سنگ باران کردم. قومی را بآتش حریق هلاك کردم، واز بهرشرف و جاه تو، با امت تو از این هیچ چیز نکردم.

یا**محمد**،این‌خلوت که ساختم‌باتو،بآن کردم تا باخلق نمایم که تو کیستی و با تو نمایم که من کیستم.

رسول خدا (ص) چون ازدرگاه عزت آن همه اکرام و اعزاز دید گفت- بارخدایا، امّت مراجمله بمن بخش. فرمان آمد که - ای محمد امشب تنها آمده‌ای[5]

۱ - در نسخهٔ ج : ببد عهدی. ۲ - درنسخهٔ ج : می‌افکنند. ۳ - در نسخهٔ ج : از من‌میخواهند.
٤ - در نسخهٔ ج : با امتها پیشین. ٥ - در نسخهٔ ج : آمدهٔی

دندان مُزد[1] ترا ثلثی بخشیدم وفردا برستاخیز در انجمن کبری باقی بتو بخشم ، تا عالمیان مرتبت ومنزلت تو بنزدیک ما بدانند والله الموفق والمعین.

سورة القمر

النوبة الاولی

قوله تعالی: «**بسم الله الرحمن الرحیم**» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **اقتربت الساعة** » نزدیک آمد رستاخیز ، « **وانشقّ القمر** (١)» و باز شکافت ماه.

« **و ان یروا آیةً** » و اگرچه نشانی بینند از معجزات و کارها بزرگ ، « **یُعرضوا** » روی گردانند [و از آن غافل نشینند و نپذیرند]، « **و یقولوا سحر مستمرّ** (٢) » و گویند ـ این جادوئی است شدنی وتباه گشتی.

« **و کذّبوا** » ودروغ زن گرفتند[رسول را] . « **واتّبعوا اهواءهم** » وبر پی هواءخود رفتند[که کافر شدند] . « **وکلّ امر مستقرّ** (٣) » وهر کاری آخر وجای[2] خویش آرام گیرد.

« **و لقد جآءهم من الانباء** » وآمد بایشان ازاخبار [پیشینیان]، « **مافیه مُزدَجر** (٤) » آنچ درآن جای آن هست که بآن [از تکذیب پیغامبر] وا ایستند.

« **حکمةٌ بالغة** » [ازین] سخنی راست بر جای خویشتن رسیده که بحاجت خلق سپری، « **فما تغن النُّذُر** (٥) » وچه بکارآید آگاه کنندگان وبیم نمایندگان.

« **فتولّ عنهم** » روی گردان ازیشان و فروگذار. « **یوم یدعُ الدّاع** » آن روز که باز خواند باز خوانده ای، « **الی شیٔ نُکُر** » با چیزی دشوارمنکر.

« **خُشّعاً ابصارهم** » فرو شکسته وفرو شده چشمها ایشان ، « **یخرجون من الاجداث** » بیرون آیند از گورهاء خود ، « **کأنّهم جراد منتشر** (٦) » گوئی که ایشان ملخان اند که می پراکنند.

---

١ ـ انعام پس از اطعام ٢ ـ درنسخهٔ ج برجای .

« مُهطعین الی الدّاع » بسوی **اسرافیل** می‌شتاوند ، چشمهادور بمانده، **« یقول‌الکافرون »** و ناگرویدگان می گویند - **« هذا یوم عَسِرٌ(۸) »** اینت روزی دشوار .

«کذّبت قبلهم قوم نوح » [دروغ‌شمردند پیغام را] قوم **نوح** ازبیش، « **فکذّبوا عبدنا** » دروغ‌زن گرفتند رهی مارا ، **« و قالوا مجنون »** و گفتند که دیوانه‌است،**« وازدُجر(۹) »** ومی‌ترسانیدند اورا ومی‌راندند.

« فدعا ربه » خواند خداوند خویش را، **« انّی مغلوب »** که مرا کم آوردند و باز شکستند ، « **فانتصر** (۱۰) » [مرا ودین خویش] را کین‌کش .

« ففتحنا ابواب‌السماء » باز گشادیم در هاء ۱ آسمان را . « **بماء منهمر**(۱۱) » بآبی سخت بار بزور .

« **و فجّرنا الارض »** و بر گشادیم زمین را . «**عیوناً»** چشمه چشمه .

« فالتقی‌الماء» بهم آمد ودرهم رسید [هردو] آب [آب آسمان و آب زمین] ، « **علی‌امر قد قدر**(۱۲) » برکاری وفرمانی بازانداخته وساخته [چندی‌اوودرنگ‌او] .

« و حملناه » و بر داشتیم **نوح** را **« علی ذات الواح و دُسُر (۱۳) »** برکشتی ازتخته ومیخ ورسن .

« **تجری باعیننا** » که می‌رفت برآب بردیدار دو عین ما . « **جزاءً لمن کان‌کفر**(۱۴) » پاداش را از بهر آن [مرد] که بدوکافر شدند و ناسپاس .

« **ولقد ترکناها آیة** »گذاشتیم کشتی‌راتانشانی‌بوددرین‌جهان‌ازنخستین کین‌کشیدن ما ، **« فهل مِن مدّکر(۱۵) »** هیچ پند بذیرهست ..؟ .

« فکیف کان عذابی و نذرِ (۱۶) » چون بود گرفتن من و سر انجام ترسانیدن من .

« ولقد یسّرنا القران للذکر » آسان کردیم قرآن خواندن را و یاد گرفتن‌را ، « **فهل من مدّکر**(۱۷)» هست جویندهٔ علم[تایاری دهند اورا بریافت‌آن] .

« **کذّبت عاد** » دروغ زن گرفتند [رسول خویش را] **عاد** . **« فکیف کان عذابی و نذرِ** (۱۸) » چون بود گرفتن من وسرانجام ترسانیدن من .

---

۱ - درنسخهٔ ج : درها آسمان

«**انّا ارسلنا عليهم ريحاً صرصراً** » فرو گشاديم وراپشان[١] بادی سخت وسرد ، « **في يوم نحس** » درروزیشوم «**مستمرٍ**(١٩) » شرّاوفراخ وشوم اوبرجای.

« **تنزع الناس** » میدرکشید مردمانرا ، «**كانّهم اَعجاز نخلٍ منقعر**(٢٠)» گوئی که ایشان بنهاء خرما بناناند ، اززمین برافتاده.

« **فكيف كان عذابي ونذرِ**(٢١) » چون بود گرفتن من و بترسانیدن من.

« **و لَقد يسّرنا القران للذكر** » آسان کردیم [قرآن خواندن را و] یاد داشتن را ، « **فهل من مدّكر**(٢٢) » هیچ پند پذیرهست...؟.

«**كذّبت ثمود بالنُّذُرِ**(٢٣)» دروغ زن گرفتند **ثمود** بیم نمایان را.

« **فقالوا** » گفتند ـ « **اَبشراً منّا واحداً نتّبعه** » باش یک مرد[٢] ازمیان ما آن بود که ما را بر پس او باید رفت وفرمان او باید برد ، « **انّا اذاً لفي ضلال وسُعُر**(٢٤) » پس ما اکنون در خطا ایم ودر بی هوشی.

« **أاُلقي الذّكر عليه من بيننا** » از میان ما همه ، راست این پیغام برو او کنند ، « **بل هو كذّاب اَشر**(٢٥) » نه که دروغ زنی است بطر گرفته.

« **سيعلمون غداً من الكذّاب الاشر**(٢٦) » آری آگه شند[٣] فردا که این کیست آن دروغ زن بطر گرفته.

« **انّا مرسلوا الناقة** »مافرستندهٔ ماده شتریم .« **فتنةً لهم** » آزمون ایشانرا ، « **فارتقبهم** » تو چشم وریشان دار[٤] « **واصطبر**(٢٧) » وشکیبا باش.

« **و نبّئهم انّ الماء قسمةٌ بينهم** » وخبر کن ایشانرا که آب بربخش است میان ایشان و میان شتر. «**كلّ شِرب محتضر**(٢٨) » هرنصیبی بآن آمدنی اند [یک روز شتر بآن آید ویک روز ایشان بآن آیند].

« **فنادوا صاحبهم** » آواز دادند و باز خواندند آن مرد خویش را ، « **فتعاطى فعقر** (٢٩) » دست برد ناقه را وپی زد.

« **فكيف كان عذابي و نُذُرِ**(٣٠) » چون بود گرفتن من وترسانیدن من.

١ ـ درنسخهٔ ج : برایشان ٢ ـ درنسخهٔ ج : یک مردم. ٣ ـ در نسخهٔ ج : شوند. ٤ ـ درنسخهٔ ج : بر ایشان دار

« **انّا ارسلنا علیهم صیحةً واحدة** » فرو گشادیم ورایشان[۱] یک‌بانگ.
« **فکانوا کهشیم المحتظر** (۳۱) » همچون بر گ ریزیده سایه و ان، که سایه وان سازنده سازد[۲] گشتند.

«**ولقد یسّرنا القرآن للذکر**» آسان کردیم [قرآن خواندن را] و یادداشت را. « **فهل مِن مُدّکر**(۳۲) » هست هیچ پند پذیر ...؟.

« **کذّبت قوم لوطٍ بالنُّذُر**(۳۳) » دروغ زن گرفتند **قوم لوط** ترسانندهٔ خویش را و آگاه کردن و بیم نمودن را.

« **انّا ارسلنا علیهم حاصباً** » ما فرو گشادیم ور ایشان[۳] سنگ باران « **الّا آل لوط** » مگر کسان **لوط** ، « **نجّیناهم بسحرٍ**(۳۴) » باز رهانیدیم ایشانرا واز میان ایشان بیرون بردیم بآخر شب.

« **نعمةً من عندنا** » بنیکو کاری از نزدیک ما ، « **کذلك نجزی مَن شکر**(۳۵) » همچنین پاداش دهیم سپاس دار را.

« **و لقد انذرهم بطشتنا** » **ولوط** ایشانرا ترسانید ازبگرفتن ما، « **فتماروا بالنذر**(۳۶) » پیکار کردند[۴] بآگاه کنندگان ما.

« **و لقد راودوه عن ضیفه** » **لوط** را از مهمانان او میوا آموختند.
« **فطَمسنا اَعیُنَهم** » ناپیدا کردیم چشمها ایشانرا، « **فذوقوا عذابی ونُذُرِ**(۳۷) » چشید عذاب من وترسانیدن من.

« **و لقد صبّحهم بکرةً** » بامداد کرد وریشان[۵] بامدادان ، « **عذاب مستقرٌ**(۳۸) » عذابی پایندهٔ جاوید.

« **فذوقوا عذابی و نُذُرِ**(۳۹) » چشید عذاب من وترسانیدن من.

« **و لقد یسّرنا القرآن للذکر فهل من مدّکر**(۴۰) » آسان کردیم این **قرآن** [خواندن را] ویادداشت را ، هست هیچ پند پذیری...؟.

« **و لقد جاء آل فرعون النُّذُر**(۴۱) » آمد بکسان فرعون آگاه کنندگان.

۱ ـ درنسخهٔ ج : برایشان ۲ ـ در نسخهٔ ج : سازند . ۳ ـ در نسخهٔ ج : برایشان ۴ ـ درنسخهٔ ج : بیکانه کردند ۵ ـ در نسخهٔ ـ ج : بریشان .

«**كذّبوا بآياتنا كلّها**» دروغ زن گرفتند [و کافر شدند] بنشانها و سخنان ما همه، «**فاخذناهم**» فرا گرفتیم ایشانرا، «**اَخْذَ عزیز مقتدر**(٤٢)» چنانك سخت گیر فراخ توان گیرد.

«**اَکُفّارکم خیرٌ من اولئکم**» باش ناگرویدگان شما به‌اند ازیشان همه، «**ام لَکم براءةٌ**» یا شما را براءة نامه ایست[1] ازعذاب. «**فی الزُّبر**(٤٣)» درنامها [که بر پیغامبران فرستادم].

«**ام یقولون نحن جمیعٌ منتصر**(٤٤)» می گویند ماهام پشت ایم[2] یك دیگر را کین کش [ازمحمد]، «**سیُهزم الجمع**» آری بر تازند و باز شکنند آن هام پشتان[3] انبوه را، «**و یُولّونَ الدُّبُرَ**(٤٥)» و پشت بر گردانند [گریختن را].

«**بل الساعة مَوعدهم**» بلکه رستاخیز روز وعدهٔ [ماست با] ایشان «**و الساعة اَدهی وامرُّ**(٤٦)» و رستاخیز صعبتر و بی سامان تر[4] وتلختر از همه.

«**انّ المجرمین فی ضلال و سُعُر**(٤٧)» بدان دربی راهی‌اند ودر بیهوشی وسبکساری.

«**یوم یُسحبون فی النار**» آن روز که ایشانرا می کشند در آتش، «**علی وجوههم**» برر ویها ایشان، «**ذوقوا مَسّ سقر**(٤٨)» [وایشانرا گویند] چشید زور زخم دوزخ.

«**انّا کلّ شیْ خلقناه بقدر**(٤٩)» ما هرچیزی‌را بیافریدیم باندازهٔ ودانش.

«**وما امرنا الاّ واحدة**» ونیست فرمان ما مگر یکی، یك سخن. یك بار، «**کلَمح بالبصر**(٥٠)» چون یکتا دیدن که نگریستن تاود.

«**و لَقد اهلکنا اشیاعکم**» و هلاك کردیم چون شمایان فراوان. «**فهل من مدّکر**(٥١)» هیچ پند پذیر هست...؟.

«**وکلّ شیء فعلوه**» و هر کردار که کردند [آن اشیاع] «**فی الزُّبر**(٥٢)» آن همه درنامهاء کردار ایشانست نافراموش و بریشان نوشته.

---

١ ـ در نسخهٔ ج : برآة، نامهٔی است. ٢ ـ در نسخهٔ ج : هم پشت. ٣ ـ در نسخهٔ ج : هم پشتان. ٤ ـ در نسخهٔ ج : بی‌پایانتر.

«**و کلّ صغیر و کبیر مستطرٌ**(۵۳)» و هر خرد و بزرگ[از کردار ایشان همه و رایشان][1] نوشته.

«**انّ المتّقین فی جنّات و نَهر**(۵۴)» پرهیزگاران دربهشتهااند ودرجویها. «**فی مقعد صدق**» در نشستگاه براستی راست نشینان‌را، «**عند ملیك مقتدرٍ**(۵۵)» بنزدیک پادشاه فراخ توان.

النوبة الثانیة

این سورة هزار وچهارصد وبیست وسه‌حرف است وسیصد ودو کلمه وپنجاه وپنج آیت، جمله بمکه فرو آمد. جمهورمفسران آنرا مکّی شمرند مگر **ابن عباس** که آنرا مدنی شمرد.

ودرین سورة منسوخ یک آیت است: «فتولَّ عنهم یوم یدع الدّاع الی شیء نکر» اول آیت منسوخ است بآیت سیف وآخر آیت محکم.

ودرفضیلت سورة، **ابیّ بن کعب** گفت - قال رسول‌الله(ص) - من قرأ سورة **اقتربت الساعةُ** فی کلّ غبٍّ، بُعث یوم القیمه و وجهه علی صورة القمر لیلةالبدر، و من قرأفی کلّ لیلة، کان افضل، وجاء یوم القیامة ووجهه مسفر علی وجوه‌الخلائق یوم القیمة.

قوله: «اقتربت الساعة وانشقّ القمر» خبر درست است از**عبدالله بن مسعود** گفت - اهل **مکة** از **رسول خدا** در خواستند - تا ایشانرا آیتی نماید، یعنی - بر صدق نبوّت خویش، گفتند - خواهیم که ماه آسمان بدو نیم شود، رسول خدا دعا کرد و ماه بدونیم گشت. **ابن‌مسعود** گفت - **کوه حرّا** را دیدم میان دو نیمهٔ قمر، بروایتی دیگر گفت - یک نیمه بالاء کوه دیدم ویک‌نیمه بدامن کوه. بروایتی دیگر- یک نیمه بر کوه **قعیقعان**[2] دیدند ویک نیمه بر کوه **بوقبیس**، ورسول خدا درآن‌حال گفت - اشهدوا اشهدوا.

---

۱ - درنسخهٔ ج: بریشان. ۲ - قعیقعان کوهیست درمکة (ازاقرب‌الموارد).

انس مالك گفت ـ انشقّ القمر علی عهد رسول الله (ص) و هو بمكة مرّتين يعني ـ في وقت واحد، كانّهما التأما ثم انشقّ المّرة الثانية. **انس مالك** گفت ـ دو بار شكافته شد ماه در آن يک شب، درآن يک وقت: يک‌بار شكافته گشت بدونيم شد، سپس با هم شد هردو نيمه، وديگر باره هم درآن وقت شكافته گشت، **قريش** گفتند ـ هذا سحر **ابن ابی كبشة** سالوا السفار [1] فاسئلوهم فقالوا لهم ـ قدراينـاه فانزل الله عزوجل ـ «اقتربت الساعة و انشقّ القمر». في الكلام تقديم وتأخير تأويله والله اعلم ـ انشقّ القمر واقتربت الساعة، كان في علم الله عزّوجل انّ من آيات اقتراب الساعة انشقاق القمر في آخر الزمان.

روی انّ **حذيفة** خطب فقال ـ الا انّ الله يقول ـ « اقتربت الساعة وانشقّ القمر » الا وانّ الساعة قد قربت الا وانّ القمرقدانشقّ. الاوان الدنيا قد آذنت بفراق، الاوانّ المضمار اليوم وغداً السباق، الاوان الغاية النّار والسابق من سبق الى الجنة. قيل لبعض الرواة ـ ايستبق الناس غدا فقال ـ انما هوالسباق بالاعمال.

«وان يروا آية» تدلّ على صدق النبي(ص) « يعرضوا » عنها و عن الايمان بها« ويقولوا سحرمستمرّ » اى ـ ذاهب ببطل لايبقى، من قولهم مرّالشيء واستمرّ اى ـ ذهب، مثل قولهم : قرّواستقرّ. وقيل ـ مستمرّ اى ـ قويّ شديد يعلو كلّ سحر من قولهم: مرّ الحبل اذا صلب واشتدّ وامرّه اذا احكم فتله. واستمرّ الشيء اذا قوي واستحكم.

« وكذّبوا واتبعوا اهواءهم» اى ـ كذّبوا النبي(ص) وما عاينوا من قدرة الله عزوجل واتّبعوا ما زيّن لهم الشيطان من الباطل . « وكلّ امر مستقرّ » اما امر الدنيا فسيظهر فيثبت الحق ويزهق الباطل واما امر الآخرة فسيبقى من ثواب اوعقاب. هر كاری آخر ورجای [2] خويش قرار گيرد آنچه اين جهانی است فرا ديدآيد، راستی كار راست وناراستی كار ناراست. و اما آن جهانی، قرار گيرد نيک‌بخت درباداش نيک بختی خويش، وبدبخت درباداش بدبختی خويش. وقيل ـ « وكل امرمستقرّ » اى ـ كلّ ما قدّر كائن واقع لامحالة وقيل ـ كل امرمنته الى غاية لان الشيء اذاانتهى الى غايته استقرّ وثبت.

---

[1] ـ عبارت مغشوش است وظاهراً چنين بوده: فسئلوا سفار قالوا ... وسعر. مسفر (زقيج اعروس)

[2] ـ در نسخهٔ ج : برجای

« ولقد جائهم » یعنی - مشرکی **مکه** « من الانباء » ای - من اخبارالامم المکذّبة فی **القرآن** « ما فیه مزدجر» ای- ازدجارعن الکفر والمعاصی، تقول - زجرته و ازدجرته اذانهیته و وعظته و اصله مزتجر لانه‌مفتعل من الزجر،جعلت التاء دالاً لانّ التاء مهموسة والزای مجهورة . قوله :« حکمة بالغة » هذا بیان ما فی‌قوله :« ما فیه مزدجر» وقیل-معناه - هوحکمة بالغة ، ای - **القران**حکمة تامّة فی الزجر وقیل - بالغة من‌الله الیکم « فماتغنی النذر ». یجوز ان یکون ما نفیاً والمعنی - فلیست تغنی النذر، و یجوزان یکون استفهاما والمعنی - فایّ شیء تغنی النذر اذا خالفوهم وکذّبوهم. و النذر له وجهان: احدهما - انه جمع النذیروالثانی - انه بمعنی‌الانذار کقوله: «فکیف کان عذابی ونذرِ» ای- عذابی‌وانذاری. وتمام هذا الکلام فی قوله:«وما تغنی‌الآیات والنذر عن قوم لایؤمنون» : چه بکار آید بیم نمودن و بیم نمایندگان قومی را که ایشان نمی‌خواهند گروید.

« فتولَّ عنهم » فقد ادّیت الرسالة ودعنی‌وایّاهم. وهذا تهدید وقیل - تولّ عنهم الی‌ان تؤمر بالقتال وتم الکلام، ثم قال - « یوم یدع الداع » ای - اذکریوم یدع الداع و هو **اسرافیل** یدعو الاموات بالنفخ[1] فی‌الصور و هوالمنادی فی‌قوله : « و استمع یوم ینادی المنادی » قال **مقاتل** - ینفخ[1] قائماً علی صخرة **بیت‌المقدس**. « الی‌شیءٍ نُکُر » منکر فظیع‌لم یروا مثله فینکرونه استعظاماً.قرء **ابن‌کثیر**-نکربسکون الکاف و الآخرون بضمها و هوالشیء الکریه المنکر.

« خشّعاً ابصارهم » قرأ **ابوعمرو و حمزة و الکسائی و یعقوب** - خاشعاً علی‌الواحد و قرأ الآخرون - خشّعاً بضم الخاء و تشدید السین علی‌الجمع ای - ذلیلة ابصارهم‌عند رؤیة العذاب وهو منصوب علی الحال واضاف الی البصر لان ذلّة الذلیل و عزّة العزیز یتبیّن فی نظره، « یخرجون من الاجداث » من القبور « کانّهم جراد منتشر» منبثّ حیاری، ومثله قوله:«کالفراش المبثوث» واراد - انّهم یخرجون فزعین لاجهة لاحد منهم یقصدها کالجراد لاجهة لها تکون مختلطة بعضها فی بعض.

« مهطعین الی الداع » ای- مسرعین الی‌صوت **اسرافیل**. اهطاع الرجل اسراعه

۱ - در نسخهٔ ج :تنفخ آمده و چون مرجع ضمیر اسرافیل است مذکربودن فعل متعین است.

فی المشی شاخصاً ببصره ، « یقول الکافرون هـذا یوم عسر » صعب شدید ، لتوالی الشدائد علیهم . کقوله : « یوم عسیر علی الکافرین غیر یسیر » .

« کذّبت قبلهم » ای ـ قبل اهل **مکه** « قوم نوح فکذّبوا عبدنا » نوحاً والمعنی ـ کذّبت **قوم نوح** بآیاتنا فکذّبوا رسولنا لاجل ذلک ، « وقالوا مجنون » ای ـ هو مجنون ، « وازدجر » ای ـ زجر عن اداء الرسالة بالشّتم وهدّد بالقتل .

« وقالوا لئن لم تنته یا نوح لتکوننّ من المرجومین قدعا ربه » جاء فی التفسیر ان الرجل من قوم **نوح** یلقی نوحاً علیه السلام فیخنقه حتی یخرّ مغشیّاً علیه فاذا افاق قال : « اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون » فلمّا بلغ تسعمئة و خمسین سنة « دعا ربه انّی مغلوب فانتصر » ای ـ بانّی مغلوب مقهور « فانتصر » ای ـ فانتقم لی منهم .

« ففتحنا ابواب السماء » قال (ع) ـ فتحت السماء من المجرّة و هی شرج [1] السماء « بماء منهمر » منصبّ انصباباً شدیداً کما یسیل من افواه القرب . وقیل ـ بماء سائل خارج عن المعتاد لم ینقطع اربعین لیلة ولم یکن قطرات .

« وفجّرنا الارض عیوناً » معناه ـ شققنا الارض عن الماء عیوناً تنبع منها فصارت الارض کلّها کالعیون ، « فالتقی الماء » یعنی ـ ماء السماء وماء الارض ، وانما قال ـ « فالتقی الماء » و الا لتقاء بین الاثنین فصاعداً ، لان الماء یکون جمعاً وواحداً « علی امر قد قدر » تاویله : قد قدّر یقال ـ قدرت الامر وقدّرته . ای ـ قدر فی اللوح المحفوظ . وقال **مقاتل** ـ قدر الله ان یکون الماآن سواء فکانا علی ما قدر . و قیل ـ معناه ـ علی امر عرف الله مقداره و سلغه . قال **محمد بن کعب** ـ کانت الاقوات قبل الاجساد و کان القدر قبل البلاء و تلا هذه الآیة .

« وحملناه » یعنی ـ **نوحاً** ومن آمن معه « علی ذات الواح » ای ـ علی سفینة ذات الواح ، ذکر النعت وترک الاسم ، اراد بالالواح ، خشب السفینة العریضة « ودسر » هی المسامیر التی تشدّ بها الالواح واحدها دسار ودسیر . قال **ابن عباس والحسن** ـ الدسر ـ صدر السفینة و کلکلها [2] و قال **الضحاك** ـ طرفاها .

« تجری باعیننا » ای ـ بمرأ منا وبحفظنا . « جزاء لمن کان کفر » من کنایة

---

١ ـ عرب مجره را شرج نیز میناملد. ٢ ـ کلکل . [کَ کَ] سینه وما بین دوتر قوة.

عن **نوح** علیه السلام وتقدیره - کفر به قال **الکسائی** - کفرته و کفرت به لغتان ای - فعلنا ذلک ثواباً لمن کفر و جحد امره وهو **نوح** علیه السلام . و قیل - بمعنی ماء المصدر ، ای - جزاء لکفرهم وقرئ فی‌الشّواذّ - «جزاء لمن کان کفر» بفتحتین .

« ولقدترکناها» ای - ترکنا السفینة «آیة»عبرة ، قال **قتاده** ابقاه‌الله **بباقردا** من ارض **الجزیرة** عبرة «وآیة ، حتی نظرت الیها اوائل هذه الامة نظراً وکم من‌سفینة کانت بعدها قد صارت رماداً، وقیل - بقیت خشبه من سفینة **نوح** هی فی **الکعبة** الآن وهی ساجة غرست حتی ترعرعت اربعین سنة ثم قطعت فترکت حتی یبست اربعین سنة . وقیل - معناه - ترکنا امثالها من‌السفن آیة، یعنی - سفن الدنیا هی تذکرة سفینة **نوح** . کانت هی اول سفینة فی‌الدنیا ، علّم صنعتها **جبرئیل نوحاً** وکان **نوح** نجّارا ، « فهل من مدّکر » ای - هل من متّعظ یتّعظ ویعتبر فیخاف مثل عقوبتهم، اصله مذتکر ، مفتعل من الذکر .

« فکیف کان عذابی‌ونذرِ »ای - انذاری . قال **الفرّاء** - الانذاروالنذرمصدران، تقول‌العرب - انذرت‌انذارا ونذرا کقولهم : انفقت انفاقاً ونفقةوایقنت‌ایقاناً ویقیناً، اقیم الاسم مقام المصدر . و قیل - النذرجمع النذیر یعنی - فکیف کان‌حال نذری ، استفهام تعظیم و تخویف لمن یؤمن **بمحمد** (ص) . وکرّر هذه‌الکلمات‌لان کلّ واحد وقع مع قصّةاخری فلم یکن تکراراً فی‌المعنی .

« ولقدیسّرنا القرآن » یسّرنا بلسانک وسهّلنا قرآئته و تلاوته ولولا ذلک ما اطاق العباد ان یتکلّموا بکلام‌الله ، و الذکر - التلاوة والحفظ کلاهما، لاتکاد تجد کتاباًمن کتب‌الله عزوجل محفوظاً غیر **القران** یحفظه الصبیّ والکبیروالعربیّ والعجمی والامّی والبلیغ ، وسائر کتب‌الله یقرأونه نظراً . وقیل - یسّرنا استنباط معانیه وسهّلناعلم ما فیه « فهل من مدّکر » ای - هل من‌طالب علم‌فیعان علیه . وهذاحثّ علی الذکر لانه طریق للعلم .

«کذّبت عاد فکیف عذابی ونذرِ » .

« انّا ارسلنا علیهم ریحاً صرصرا» الصرصر الشدیدالصوت‌البارد، والصّرّ البرد .

وقيل ـ هي ريح الدبور، «في يوم نحس »اي ـ مشئوم «مستمرّ»دائم الشؤم ثابت الشر استمرّ عليهم سبع ليال وثمانية ايام .وقيل ـ استمرّ بهم العذاب الى نار جهنم، وقيل ـ مستمرّ شديد ماض على الصغير و الكبير ولم يُبق منهم احداً . وقيل ـ المستمرّ ـ المرّ و كان يوم الاربعاء آخر الشهر وروى انه كان آخر ايّامهم الثمانية في العذاب يوم الاربعاء و كان سلخ صفر وهي الحسوم في **سورة الحاقة**.

« تنزع الناس » تقلع الناس من اماكنهم فترمي بهم على رؤوسهم فتدقّ رقابهم . و قيل ـ كانوا استتروا عن الرّيح بحُفَر حفروها وتغطّوا فيها،فنزعتهم الريح من تلك الحفر وصرعتهم موتى، «كانّهم اعجاز نخل منقعر » اي ـ اصول نخل منقلع من مكانه ساقط على الارض .وقيل ـ كانت الريح تقلع رؤوسهم من مناكبهم ثم تلقيهم اجساماً بلا رؤوس كاعجاز النخل التي قطعت رؤوسها . والنخل يذكّر ويؤنّث فذكّرها هنا وانّث في **الحاقة** : « اعجاز نخل خاوية» . قال **مقاتل** ـ كان طول الواحد منهم اثنى عشر ذراعاً وقيل ـ اربعون وقيل ـ ستون وقيل ـ ثمانون .وفي القصة ـ ان سبعة فهم قاموا مصطفّين على باب الشعب يردّوا الريح عمّن في الشعب من العيال فجعلت تجعفهم[1] رجلا رجلا حتى هلكوا .

« فكيف كان عذابي ونذرِ» اعاد في قصة **عاد** مرّتين فقيل ـ الاول في الدنيا والثاني في العقبى كما قال في موضع آخر:

«لنذيقهم عذاب الخزى في الحيوة الدنيا ولَعذاب الآخرة اخزى» .

و قيل ـ الاول ـ لتحذيرهم قبل هلاكهم والثاني ـ لتحذير غيرهم بهم بعد هلاكهم .

« ولقد يسّرنا القرآن للذكر فهل من مدّكر» .

«كذّبت **ثمود بالنّذر**» النذر ـ الرسل وانّما قال ـ بالنذر، لانّ من كذّب رسولاً واحداً كان كمن كذّب جميع الرسل .

« فقالوا أبشراً منّا واحداً » يعني ـ **صالحاً** عليه السلام «نتّبعه» اي ـ نحن جماعة وهو واحد كيف نتّبعه وليس له فضل علينا، «انّا اذاً لفي ضلال» اي ـ ذهاب عن الصواب

---

١ ـ تجعف ـ از جعف بمعنى قلع و نزع.

« وسُعُر» ای - جنون. تقول **العرب** - ناقة مسعورة اذا کان بهاجنون وقیل- السعر هاهنا جمع السعیر وهو نار جهنم فیکون هذا من قول الکفار کقوله: « قالوا تلک اذاً کرّة خاسرة». وقال بعض مشرکی **قریش**- لئن کان ما یقوله محمد حقا فنحن شرّ من الحمیر.

« أألقی الذکر علیه من بیننا » یعنی- ءانزل علیه الکتاب و الوحی من بیننا و کیف خصّ بالنبوة من بیننا، «بل هو کذّاب » فیما یدّعیه «اشر» ای بطر متکبّر یرید ان یتعظّم علینا بادّعائه النبوة من بیننا .

«سیعلمون غداً من الکذّاب الاشر» قرا **ابن‌عامر و حمزة** - ستعلمون بالتاء علی معنی - قال لهم صالح - ستعلمون غداً» یعنی-یوم القیمة حین ینزل بهم العذاب وقیل- غداً یرید به یوم العذاب فی الدنیا.

«انا مرسلوا الناقة فتنه لهم» قال **ابن عباس**- سالوا **صالحاً** تعنّتاً ان یخرج لهم ناقة حمراء عشراء[1] من صخرة ثم تضع حملها ثم ترد ماءهم فتشربه ثم تغدو علیهم بمثله لبنا، فاجاب الله **صالحاً** الی ذلک فقال - «انا مرسلوا الناقة » ای- باعثوها ومخرجوها من الهضبة[2] التی سألوا «فتنةً لهم» ای - امتحاناً و اختباراً لهم، یؤمنوا او لایؤمنوا « فارتقبهم » ای انتظر امرهم مع الناقة وماهم صانعون. ومایأول الیه عاقبة امرهم من عقر الناقة وهلاکهم « واصطبر » حتی یاتی حکمنا.

« ونبّئهم انّ الماءَ قسمة بینهم » لهم یوم و للناقة یوم و انّما قال - «بینهم» علی جمع العقلاء، لانّ **العرب** اذا اخبرت عن بنی‌آدم وعن البهائم غلبت بنی آدم علی البهائم « کلّ شرب محتضر» الشرب - النصیب من الماء والمحتضر المحضور حضر واحتضر بمعنی واحد، ای- یحضره من کانت نوبته فاذا کان یوم الناقة حضرت شربها ولا یحضرون واذا کان یومهم حضروا شربهم ولاتحضر الناقة، ای - لایزاحم البعض البعض کما قال فی **سورة الشعراء** - « لها شرب ولکم شرب یوم معلوم ».

وقال **قتاده و مجاهد** - معناه - اذا غابت الناقة حضرتم الماء واذا حضرت الناقة الماء حضرتم اللبن فعلی هذا، الشرب النصیب من الماء واللبن فمکثوا علی ذلک زماناً ثم اجتمع تسعة نفر فتواطأوا علی عقرها «فنادوا صاحبهم » یعنی- **قدار بن سالف** و کان

۱ - عشراء ناقه حامل که ده یا هشت ماهه باشد . ۲ - هضبة کوه که ارتفاع آن زیاد نباشد .

اشقر ازرق ولذلک یقال له ـ احمر **ثمود** وقیل ـ اشام عاد یعنی ـ **عاداً** الاخرة تشأم به **العرب** الی الیوم « فتعاطی فعقر » یعنی ـ فتناول الناقة بسیفه فعقرها .

« فکیف کان عذابی ونذرِ » ای ـ عذابی ایاهم وانذاری لهم ثم بیّن عذابهم . فقال :

« انّا ارسلنا علیهم صیحة واحدة » ای ـ صاح بهم **جبرئیل** فما تـوا عن آخرهم . وقیل ـ کان صوت الفصیل ، « فکانوا کهشیم المحتظر » هشیم بمعنی مهشوم . ای مکسور وهو ما هشمته الریح والسابلة[1] باقدامها من الورق الیابس . وعن **ابن عباس** فی قوله : « کهشیم المحتظر » قال ـ هو الرجل یجعل لغنمه حظیرة من الشجر والشوک دون السباع فما سقط من ذلک فداسته الغنم فهو الهشیم فالمحتظِر صاحب الحظیرة والمحتظَر بفتح الظّاء اسم الحظیره وهو المکان الذی یجمع فیه من یابس النبت .

« ولقد یسّرنا القران للذکر فهل من مدّکر » .

« کذبت قوم لوطٍ بالنذر » .

« انّا ارسلنا علیهم حاصباً » ای ـ ریحاً ترمیهم بالحصباء وهی الحصی و قیل ـ سحابة تمطر علیهم الحصباء « الا آل لوط » یعنی ـ بناته ومن آمن به من ازواجهن « نجّیناهم » من العذاب بسحر من الاسحار یعنی ـ عند السحر وهو آخر اللیل ، « نعمة من عندنا » ای ـ جعلناه نعمة منّا علیهم حیث انجیناهم « کذلک نجزی من شکر » ای ـ کما انعمنا علی آل **لوط** نجزی من شکر نعمة ربه فاطاعه . وقیل ـ الشکر هاهنا التوحید وهو فی **القران** کثیر ، قال **مقاتل** ـ من وحّد الله لم یعذّبه مع المشرکین .

« ولقد انذرهم » لوط « بطشتنا » شدّة اخذنا و انتقامنا « فتماروا بالنذر » ای ـ فکذّبوا بانذاره وشکّوا فیه و قیل ـ جادلوا **لوطاً** فی الرسل الذین اتوه فی صورة الاضیاف لیمکّنهم منهم وقیل ـ تماریهم قولهم : « اولم ننهک عن العالمین » وقولهم : « مالنا فی بناتک من حق » .

« ولقد راودوه عن ضیفه » ای ـ طالبوه و سألوه ان یخلّی بینهم وبین اضیافه لما یریدونه من الفاحشة « فطمسنا اعینهم » ، الطمس ـ محو الاثر ای ـ صیّرناها کسائر

---

١ ـ سابلة : ابناء سبیل ، راه روندگان ،

الوجه لایُری لها شقّ قیل فی التفسیر- لمّاقصدوا دار **لوط** وعالجوا الباب لیدخلوا، قالت‌الرسل **للوط**- خلّ بینهم وبین‌الدخول‌فدخلوا فمسح **جبرئیل** علیه‌السلام اعینهم بجناحه فذهبت ابصارهم فبقوا متحیّرین لایهتدون الی الباب.

« فذوقوا عذابی ونذرِ » ای - قال‌الله لهم‌عندذلک علی‌لسان الملئکة- ذوقوا جزاء معصیة انذاری.

« ولقد صبّحهم بکرةً » ای - جاء هم العذاب وقت الصبح بکرةً من‌الایام « عذاب مستقرّ » دائم استقرّ فیهم حتی اهلکهم. وقیل - استقرّ بهم الی یوم‌القیمه.

« فذوقوا عذابی و نذرِ » کرّر لان الثانی قام مقام قوله : «فکیف کان عذابی و نذرِ».

« ولقد یسّرنا القران للذکر فهل من مدّکر».

« ولقد جاء آل فرعون النذر » یعنی- **موسی** و **هارون** علیهما السلام.

«کذّبوا بآیاتنا کلّها » یجوزان یکون الضمیرلفرعون وآله والمراد بالآیات الآیات التسع و علیه جمهور المفسرین و یجوزان یتمّ الکلام علی قوله : «النذر» ثم قال - «کذّبوا بآیاتنا» فیکون اخباراً عن‌جمیع من تقدم ذکرهم و لهذا لم یأت بواو العطف «فاخذناهم» بالعذاب «اخذ عزیز» غالب لایغلب «مقتدر» قادر لایعجزه شیء کقوله : «ان اخذه الیم شدید- اخذة رابیة - اخذاً وبیلاً» ثم خوف اهل **مکة** فقال-

« اکفّارکم » یامعشرالعرب «خیر» ای - اشدّواقوی « من‌اولئک » الکفار الذین ذکرناهم وقد اهلکناهم‌جمیعاً یعنی- **عاداً** و**ثمود** و **قوم لوط** و **آل فرعون** وهذا استفهام بمعنی الانکار ای - لیسوا باقوی منهم. « ام لکم برائة » من العذاب فی‌الکتب انه لن یصیبکم ما اصاب الامم الخالیة.

«ام یقولون»یعنی- کفار**مکه** « نحن‌جمیع منتصر» ای - نحن ید واحدة علی من خالفنا، منتصرممّن‌عادانا . وقیل - نحن کثیر مجمعون علی‌الانتقام من **محمد** ولم یقل - منتصرون،لموافقة رؤوس‌الآی.

قال‌الله تعالی - «سیُهزم‌الجمع» قرأ **یعقوب** -سنهزم بالنون«الجمع» و نصب یعنی- جمع کفّار **مکه** « و یولّون الدبر» ای - الادبار.

فوحّد لاجل رؤوس الآى ، اخبرالله انهم يولّون ادبارهم منهزمين ، فصدّق‌الله وعده وهزمهم **يوم بدر** قال . **سعيد بن المسيّب** ـ سمعت **عمر بن الخطاب** يقول ـ لمّا نزلت ـ « سيهزم الجمع و يولون الدبر » كنت لا ادرى اىّ جمع يهزم ، فلمّا كان **يوم بدر** رأيت النبى (ص) يلبس الدرع ويقول : « سيهزم الجمع و يولون الدبر » . وعن **ابن عباس** قال ـ قال النبى(ص) **يوم بدر** ـ اللهم انى انشدك عهدك ووعدك اللهم ان شئت لم تعبد بعد اليوم .فاخذ **ابوبكر** بيده فقال ـ حسبك يا رسول‌الله فقد الححت على ربك ، فخرج و هو يقول ـ « سيهزم الجمع و يولّون الدبر » .

« بل الساعة موعدهم » اى ـ القيامة موعدهم . اى ـ موعد عذابهم ، « والساعة ادهى وامرّ» اى ـ عذاب يوم القيامة اعظم بليّةً وامرّ مذاقاً من الاسر والقتل **يوم بدر** .

« ان المجرمين » ، اى ـ المشركين « فى ضلال» عن الحق يعنى ـ فى الدنيا « وسعر » اى ـ فى عذاب النار فى الاخرة وقيل ـ فى ضلال وسعر اى ـ جنون ، جواب لقولهم : « انا اذا لفى ضلال وسعر» . قال **محمد بن كعب القرظى** ـ نزلت هذه الآيات الا ربع فى القدرية . ثم بيّن عذابهم فقال :

« يوم يسحبون فى النار على وجوههم » ، ويقال لهم ـ « ذوقوا مسّ سقر » اى ـ اصابة جهنم اياكم بالعذاب . و سقر من اسماء جهنم .

«انا كلّ شىء خلقناه بقدر » اى ـ كل ما خلقناه مقدور مكتوب فى اللوح المحفوظ ، وقيل ـ كل ما خلقناه جعلناه على مقدار نعمه ، كقوله :

« و كلّ شىء عنده بمقدار » .

وقيل ـ كلّ شىء خلقناه فهو على قدر ما اردناه ، لا زائداً ولا ناقصاً .

قال **ابوهريرة** ـ جائت مشركوا **قريش** الى النبى (ص) يخاصمونه فى القدر فنزلت هذه الآية .

« ان المجرمين فى ضلال وسعر » الى قوله : « انا كلّ شىء خلقناه بقدر » .

و روى مرفوعاً الى النبى (ص) ان هذه الآية نزلت فى اناس من آخر هذه الامّة يكذّبون بقدرالله . وعن **عبدالله بن عمرو بن العاص** ، قال ـ سمعت رسول الله (ص

یقول - کتب‌الله مقادیر الخلائق کلها قبل ان یخلق السموات والارض بخمسین‌الف سنة. قال - وعرشه علی الماء و قال رسول الله (ص) - «کل شیء بقدر» حتی العجز والکیس[۱].

وعن **علی بن ابیطالب** (ع) قال - قال رسول‌الله (ص) - لا یؤمن عبد حتی یؤمن با ربع: یشهد ان لا اله الا الله، وانی رسول‌الله بعثنی بالحق، و یؤمن بالبعث بعد الموت، ویؤمن بالقدر خیره وشره.

«و ما امرنا الا واحدة»، ای - مرّة واحدة والمعنی - «ما امرنا» للشیء اذا اردنا تکوینه، الا کلمة واحدة وهی - کن فیکون بلا مراجعة و لا معالجة، «کلمح بالبصر» ای - علی قدر ما یلمح احدکم ببصره فی‌السّرعة. و عن **ابن عباس** قال - معناه - ان قضائی فی‌خلقی‌اسرع من‌لمح‌البصر، و قیل - المراد بامرنا القیامة ای - ما امرنا لمجیء الساعة فی‌السرعة الا کلمح البصر کقوله: «وما امر الساعة الا کلمح البصراوهو اقرب».

«ولقد اهلکنا اشیاعکم»، ای - امثالکم و نظراکم فی الکفر من الامم المتقدمة، «فهل من مدّکر»، ای - متّعظ یعلم ان ذلک حق فیخاف ویعتبر.

«و کلّ شیء فعلوه»، ای - فعله الاشیاع من خیر وشرّ، «فی الزبر» ای - فی کتب الحفظة. وقیل - کان مکتوباً فی‌اللوح المحفوظ قبل ان فعلوه، ثم فسّرفقال -

«و کلّ صغیروکبیر»، من اعمالهم، «مستطر» مکتوب علیهم، فی‌اللوح المحفوظ المستطر المسطور و المحتضر المحضورو اعاد الذکر لانّ الاول خاص وهذا عام. و قیل - «و کل‌صغیر و کبیر» من الارزاق و الآجال و الموت و الحیاة و غیر ذلک مکتوب.

«انّ المتّقین فی‌جنات ونهر» ای - انهار. فوحّد لاجل رؤوس الآی واراد انهارالجنة من‌الماء والخمرو اللبن والعسل. وقال **الضحاک** - «فی نهر» ای - فی‌ضیاء و نور و سعة. و منه النهار و قریٔ فی الشواذّ «و نهر» بضمتین جمع نهار یعنی - لالیل لهم.

---

۱ - کیس: کیاست.

« فی مقعد صدق » ، ای ـ فی مجلس حق لالغو فیه ولا تأثیم ، و قیل ـ فی صدق الله و عده اولیائه فیه فاکتفی بالمصدر . و المقعد موضع القعود و کذلک القعود . قال **الصادق** وقیل ـ سمّی الجنة مقعد صدق لان کلّ قاعد علی سرور اوفی نعیم یزعج عن مقعده یوماً و یزاح عن مکانه الا القاعد فی نعیم الجنّة، تأویله ـ فی مقعد حقیقة ، « عندملیک مقتدر» ای ـ عندالله المالک القادر الذی لایعجزه شیء .

النوبة الثالثة

بسم‌الله الرحمن الرحیم ذابت اشباح الطالبین فی عرصة کبریائه . تفطّرت ارواح المریدین فی عزبقائه احترقت قلوب المشتاقین فی تعزز جلاله وجماله وبهائه . طربت اسرار الموحّدین فی ذکر صفاته و اسمائه .

الله است که گم شدگان را آرد برسرراه . شاهان ازدرگاه او برند حشمت و جاه . برهر چیزی قادر است و برهر شاهی شاه . دستگیر درماندگان و عاجزان را نیک پناه .

او که نه ویرا خواند ، خاسر کسی که اوست و کارش تباه .

آنست که رب العالمین فرمود : « ضلّ من تدعون الا ایاه » .

رحمن است روزی گمار ودشمن پرور ، خالق خیروشر ، مبدع عین واثر ، نگارندهٔ **آدم** نه از مادر نه از پدر .

یکی را بینی در دنیا با منزلت وخطر و سینهٔ او از حق بی خبر ، دیگری را بینی درخت ایمان در دل وداغ آشنائی برجگر ، نه کفش درپای و نه دستاربرسر .

آنست که رب العزه میفرماید : « انا کلّشیء خلقناه بقدر » .

رحیم است او که ایمان دهد و قلب سلیم ، مؤمنانرا رهاند از نار جحیم ، بخلق فرستاد رسولی کریم . بستود اورا بخلق عظیم . بروخطبه کرد که :

« حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم » .

قوله : « اقتربت الساعة وانشق القمر » شور از جانها بیگانگان برخاست ، دود حسد از سینهاهاشان برآمد ، غبار عداوت بررخسارشان نشست ، آن ساعت که انشقاق قمر پدید آمد و این معجزه آشکارا گشت .

هر یکی از ایشان باعتراض بیرون‌آمد ، یکی‌میگفت ـ « سحر مستمرّ». یکی میگفت ـ « هذا ساحر کذّاب ». یکی‌میگفت ـ « معلّم مجنون »
باین بس نکردند ودرطعن‌بیفزودند ، یکی گفت ـ مال‌ندارد درویش‌است. یکی گفت ـ حشمت و جاه و تبع‌ندارد یتیم ودلریش است. درمانده وسر گشته در کار خویش است.

هر کسی بر اینگونه فساد طبع خود همی نمود و بر کفر وشرك خودهمی مصرّ بود[1] ، و از درگاه جلال آن سید را نواخت و شرف همی فزود که : اگر مال و نعمت بنزد شما شرط مهتری است ، معادن ورکاز[2] عالم خزینهٔ اوست ، درلشکر و سپاه می‌باید ، کروبیان و مقربان عالم قدس لشکر و سپاه اوست .ورحشمت و جاه میخواهید کونین و عالمیان بفرمان اوست.

شرق و غرب مملکت گاه[3] اوست. آفرینش آسمان وزمین‌طفیل‌قدم‌اوست. جبرئیل امین ، سفیر درگاه اوست. محشرقیامت میدان شفاعت اوست. حوض کوثر مجلس انس اوست. قاب قوسین قدمگاه عز اوست . بقاء و رضاء خداوند ذوالجلال تحفه و خلعت اوست

« اقتربت الساعة وانشق‌القمر » **موسی کلیم** را انفلاق بحر بود . **مصطفی** حبیب‌را انشقاق قمر بود . چه عجب گر بحر بر **موسی** به‌ضرب عصا شکافته گشت که بحر مرکوب و ملموس است ، دست آدمی بدو رسد و قصد آدمی بوی اثر دارد .
اعجوبهٔ مملکت انشقاق قمر است که عالمیان از دریافت آن عاجز و دست جن و انس از رسیدن بوی قاصر و آنگه باشارت دو انگشت مبارك ، **مصطفی** (ص) شکافته گشت و این معجزه مرو را ظاهر گشت.

و در انشقاق قمر اشارتیست ، و مؤمنانرا درآن بشارتی است. چنانکه قمر مقهور حق است ، آتش هم مقهور حق است. پس بوقت اظهار معجزهٔ رسول ، قمررا فرمود تا باشارت وی بدونیم گشت . اگر بوقت اظهار شفاعت روز رستاخیز آتش را فرماید تا بر گنه‌کاران سرد گردد چه عجب باشد.

۱ ـ در نسخهٔ ج : مصرهمی بود ۲ ـ رکاز محتویات معادن (از اقرب‌الموارد) . ۳ ـ درنسخهٔ ج : مملکت درگاه

قوله : « و کلّ امر مستقرّ » ـ « فالتقى الماء على امر قدقدر » ـ « انا کلّ شیء خلقناه بقدر » .

این هر سه آیت در این سورة حجّت است بر **قدریان و معتزلیان وخارجیان** ورد مذهب باطل ایشان که ایشان خیر و شر ، همه از خود بینند و گویند ـ الله تعالی آلت آفرید وقوّت دروی نهاد وفرمان فرمود. بنده مستغنی‌شد ازحق جل‌جلاله واورا بتوفیق و معونت حاجت‌نیست.

لاجرم لازم آید ایشانرا که خود را خالق افعال خود گویند تا خدای را[1] عز وجل در آفرینش شریک گفته باشند . و نیز کارها بخواست خود اضافت کنند نه بخواست‌الله جل‌جلاله .

و این مذهب **ثنویان** است واین سه آیت ردّ ایشان است .

و مذهب **اهل‌سنت** آنستکه نیکی و بدی هرچند کسب بنده است و بنده بآن مثاب و معاقب است اما بخواست‌الله است وبقضا و تقدیر او . چنانک‌رب‌العزة فرمود : «قل کل من عندالله » و**مصطفی** (ص) فرمود :

القدر خیره و شره من‌الله عزوجل . وقال تعالی و تقدس:

« اناکل شیء خلقناه بقدر ».

هرچه بود و هست و خواهد بود همه آفریدهٔ ماست ، بقضا و تقدیر ما ، بارادت و مشیّت ما . قضائی رفته وحکمی‌رانده و کاری پرداخته ، نه خواست تواست که امروز می‌دروا کند[2] ، کردهٔ ازلی است که می‌آشکارا کند.

یکی‌را رقم فضل بلطف ازل کشیده ، قبول وی ازعمل وی بیش ، اجابت‌او از دعاء وی بیش . عطاء او از سؤال وی بیش . خلعت او از خدمت وی‌بیش . عفو او ازجرم وی بیش .

یکی را روز اول درعهد ازل داغ عدل برنهاده واز درگاه خود برانده . عذاب او از معصیت وی بیش ، عقوبت او ازجرم وی بیش .

---

۱ ـ درنسخهٔ ج : تاخدائرا ۲ ـ دروا : افراشتن ، برپاداشتن باشد و با دربایست ازیک ریشه است رجوع به برهان قاطع مصحح دکتر معین شود .

ای مسکین ، از او جز او مخواه. خدمت بمقاطعت مکن - مقاطعه با الله مذهب **ابلیس** است. **ابلیس** گفت : اکنون که مرا مطرود وملعون کردی و از حضرت خویش براندی مرا چیزی ده : « أنظرنی الی یوم یبعثون » همه دنیا بوی داد اما خویشتن را از او بازستد.

او که از او درماند اگرچه همه یافت هیچ نیافت واو که اورا یافت اگر هیچ چیز نیافت ، همه یافت.

چنانستی که الله فرمودی[1]- عبدی تونبودی ومن ترا بودم. خود را بعزت بودم ، مزدوررا برحمت بودم ، دوست را بصحبت بودم. ترافکنده دیدم برگرفتم. تراگذاشته دیدم بپذیرفتم.

آن صفت که بآن برگرفتم برجاست ، برداشتهٔ خود بیفکنم[2] .. ؟ بعزّ عزّ خود نیفکنم.

« ان المتقین فی‌جنات و نهر » قیمت و عز آن بقعت نه بمرغ بریان است وجوی روان وخیرات حسان. قیمت صدف نه بصدف است. قیمت صدف بدرّ شاهوار است که در درون صدف است.

قیمت سرای بقانه بآن است که دراوما کول ومشروب است. قیمت وشرف وی بآنست که رقم تقریب حق‌دارد وسمت تخصیص که :

« فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر » .

وفی معناه انشد وا شعرا :

و ما عهدی بحب تراب ارض ولکی من یحل بها حبیب[3].

مقصود رهی ز کوی تو روی تو بود.

کلمهٔ « عند » رقم تقریب وتخصیص دارد .

ما **مصطفی عربی** را (ص) درسرای حکم این خلعت قربت وشرف ورتبت دادیم که می گفت - ابیت عند ربی.

۱ - در نسخهٔ ج : گفتی . ۲ - در نسخهٔ ج : نیفکنم . مآل هر دو تعبیر هر چند یکی است ، نسخه الف بذوق نزدیک‌تر است . ۳ - من در این شعر بمعنی ما استعمال شده است . و این را در نظم ونثر عربی نظائر فراوان است .

همین خلعت ورتبت ، برقدر روش مؤمنان فردا درکنار ایشان نهیم که:
« فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ».

روی **صالح بن حیان** عن **عبدالله بن بریده** انه قال فی قوله تعالی :
« فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر » - ان اهل الجنّة یدخلون فی کل یوم مرّتین علی الجبّار تبارك وتعالی فیقرأون علیه **القرآن** وقد جلس کل امریء منهم مجلسه الذی هو مجلسه علی منابر الدر و الیاقوت و الزمرد و الذهب والفضة باعمالهم فلم تقرّاعینهم بشیء قط کما تقرّاعینهم بذالك ولم یسمعوا شیئاً اعظم و لا احسن منه. ثم ینصرفون الی رحالهم ناعمین قریرةً اعینهم الی مثلها من الغد.

سورة الرحمن

١ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « **بسم‌الله الرحمن الرحیم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **الرحمن(١)** » رحمن ، « **علّم القران(٢)** » درآموخت **قرآن** [یادداشتن و بدانستن را][1].

« **خلق الانسان (٣)** » : بیافرید مردم را.

« **علّمه البیان (٤)** » درآموخت‌به‌او[2]سخن گفتن‌وصواب‌دیدن‌وبازنمودن.

« **الشمس والقمر بحُسبان (٥)** » آفتاب وماه میروند بشمار [درشبانروز در برجهاد ودرمنزلها].

« **والنجم والشجر یسجدان (٦)** » ودرخت خرد ودرخت بزرگ سجود میبرند هردو الله را.

«**والسماء رفعها**» وآسمانرا برداشت ، « **ووضع‌المیزان(٧)** » و ترازو نهاد [و داد فرمود].

---

١ - در نسخهٔ ج : « الرحمن علم القرآن » رحمن درآموخت قرآن یاد داشتن وبدانستن را .
٢ - در نسخهٔ ج : درآموخت ، و نسخهٔ الف اصح است ، زیرا در ترجمهٔ ، ضمیرحذف نشده است .

«**اَن‌لاتطغوافی‌المیزان**(۸)» ازبهرآن‌تاگزاف‌کارنبید[1] درترازوونکاهید و نه افزائید.

«**واقیمواالوزن بالقسط**»، راست دارید سختن[2] بداد، «**ولا تخسروا المیزان**(۹)» و زیان منمائید در ترازو [خلق را].

«**والارض وضعها للانام**(۱۰)» وزمین [برآب] نهاد جهانیانرا.

«**فیها فاکهة**»، درآن‌زمین میوه‌هاست، «**والنخل‌ذات‌الاکمام**(۱۱)» و خرما بنها خوشها آن در غلاف.

«**والحَبّ ذوالعصف والریحان**(۱۲)» و دانه باکاه و با آرد ورزق‌مردم.

«**فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(۱۳)»بکدام ازنعمتها خداوندخویش، خداوند خویش را می نا استوار گیرید ای آدمیان و پریان.

«**خلق الانسان من‌صلصال کالفخّار**(۱۴)» بیافرید مردم را ازسفال خام.

«**وخلق‌الجانّ**»، وبیافرید پری را، «**من‌مارج من‌نار**(۱۵)»ازآمیغی[3] از آتش.

«**فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(۱۶)»بکدام‌ازنعمتهای‌خداوندخویش‌خداوند خویش را می‌نااستوار گیرند.

«**رب المشرقین**» خداوند هر دو بر آمد جای آفتاب [در سال]، «**ورب‌المغربین**[17]» و خداوند هردو فرو شد جای آفتاب.

«**فبایّ‌آلاء ربکماتکذّبان**(۱۸)» [4] بکدام از نعمتها خداوند خویش، خداوند خویش را می نا استوار گیرید.

«**مرج‌البحرین**»، فراهم گذاشت دو دریا، «**یلتقیان**(۱۹)» هر دو برهم میرسند.

«**بینهما برزخ**»، میان‌آن‌دودریاحاجزی‌است‌ازقدرت، «**لایبغیان**(۲۰)» تا بریک دیگر زور نتوانند کرد.

۱ـ درنسخهٔ ج : نباشید. ۲ ـ سختن : بفتح اول و سوم : سنجیدن، وزن‌کردن (ازحاشیهٔ دکتر معین بربرهان قاطع). ۳ ـ ازآمیغ بمعنی‌آمیزش (برهان قاطع مصحح دکترمعین). ٤ ـ درنسخهٔ الف ترجمه این آیت وجود ندارد.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(۲۱) » ۱.

« یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان(۲۲) » می بیرون آید از آن دو دریا مروارید بزرگ و مروارید خرد و بسّد.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(۲۳) »۲ .

« وله » ، او راست [وچون نیکو وبآفرین خداست] ، **« الجوار المنشآت »**، کشتیها ساخته در رفتن ، [ایستاده برروی آب] ، **« فی البحر کالاعلام (۲٤) »** در دریا چون کوه کوه .

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(۲۵) »۲ .

« کلّ من علیها فان(۲٦) » هرچه برزمین است بسر آمدنی است.

« ویبقی وجه ربك » ، وخداوند تو ماند ، **« ذوالجلال والاکرام(۲۷) »** با شکوه و با بزرگواری با نواخت ونیکوکاری.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان (۲۸) »۲.

« یسئله من فی السموات والارض » ازومیخواهد هرچه درآسمان وزمین کس است ، **« کلّ یوم هو فی شأن (۲۹) »** هرروز او درکاری است.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(۳۰) ».

« **سنفرغ لکم** »٤ آری باز پردازیم با شما.

« **ایها الثقلان(۳۱)** » ای آدمیان و پریان.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان (۳۲) » .

« **یا معشر الجن والانس** » ، ای گروه آدمیان و پریان ، **« ان استطعتم ان تنفذوا »** ، اگر توانید که بیرون شوید تا دورشید۵ ، **« من اقطار السموات والارض »** ، ازکرانها آسمان وزمین ، **« فانفذوا »** بیرون شید ودورشید **« لاتنفذون الا بسلطان (۳۳) »** وبیرون نشید٦ مگر بسطانی وبرهانی وحجتی.

---

۱ ـ در هیچیك از دو نسخه الف و ج این آیه ترجمه نشده . ۲ ـ ترجمه این آیه نیزدر هیچکدام از دو نسخه نیست . ۳ ـ در نسخهٔ ج : آیهٔ ۳۱ قبل از آیهٔ ۲۹ ذکر وترجمه شده است . ٤ ـ در نسخهٔ ج : دور شوید ۵ ـ در نسخهٔ ج : نشوید .

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(٣٤) »[1].

« یرسل علیکما » ، فروگشایند بر شما ، **« شواظ من نار »** ، شاخی آتش بی‌دود ، **« و نحاس »** ، وشاخی دود بی‌آتش،**« فلاتنتصران (٣٥) »**باهیچکس نتاوید وبرنیائید و از کس کین نستانید .

« فبایّ آلاء ربکماتکذّبان (٣٦) »[1].

« فاذا انشقّت السماء » ، آنگه که باز شکافد آسمان .

« فکانت وردة » سرخ شود گلگون ، **«کالدّهان(٣٧)»** همچون ادیم رنگین یا روغن روز کرد .

« فبایّ آلاء ربکماتکذّبان(٣٨) »[1] .

« فیومئذ لا یسئل عن ذنبه » ، آنروز نپرسند از گناه او کس را جز زو[2]، **« انس ولاجان(٣٩) »** نه آدمی نه پری .

« فبایّ آلاء ربکماتکذّبان(٤٠) »[1] .

« یعرف المجرمون » ، بدان وناگرویدگان راباز شناسند ، **«بسیماهم»** ، بنشان ایشان ، [روی سیاه و چشم ارزاق] ، **« فیؤخذ بالنواصی والاقدام[41] »** پایها ایشان گیرند وموی سر .

« فبایّ آلاء ربکماتکذّبان(٤٢) »[1] .

« هذه جهنم التی یکذّب بها المجرمون(٤٣) » .اینست دوزخ، کافران آنرا دروغ زن می گرفتند .

« یطوفون بینها و بین حمیم آنٍ(٤٤) » . میگردند میان آن ومیان آب جوشیده رسیله بغایت .

« فبایّ آلاء ربکماتکذّبان[45] » . بکدام از نعمتهای خداوند خویش، خداوند خویش را می نا استوار گیرید .

النوبة الثانیة

این **سورة الرحمن** هزاروششصدوسی وشش حرف است وسیصدو پنجاه و یک

---

١ ـ ترجمهٔ این آیه در هیچیک از دو نسخه موجود نیست . ٢ ـ درنسخهٔ ج : جزازو

کلمت و هفتاد و هشت آیت . جمله **بمکه** فرود آمد و آنرا مکی شمرند یک آیت :

« یسئله من فی السموات والارض » .

این یک آیت بقول **ابن‌عباس** و **قتاده** مدنی است و باقی سورة مکی . **مقاتل** گفت ـ سورة همه در **مدینه** فرود آمد وقول اول دوست‌تر است والله‌اعلم .

ودر این سورة هیچ ناسخ ومنسوخ نیست و در خبر است که این سورة عروس **قران** است . وذلک ما روی **علی بن الحسین** (ع) عن ابیه ، عن **علی** (ع) قال ـ سمعت النبی(ص) یقول : لکل‌شیء عروس وعروس **القرآن سورة الرحمن** . و عن **ابی بن کعب** قال ـ قال رسول‌الله (ص) من قرأ **سورة الرحمن** رحم الله ضعفه وادّی شکرما انعم‌الله علیه .

و گفته اند ـ اول چیزی از **قرآن** که در **مکه** بر **قریش** آشکارا خواندند بعضی آیات از اول این سورة بود . روایت کردند از **عبدالله مسعود** گفتا ـ صحابهٔ رسول مجتمع شدند گفتند ـ **قریش** تا این غایت از **قرآن** هیچ نشنیدند درمیان ما کیست که ایشان را **قرآن** شنواند آشکارا .

عبدالله مسعود گفت ـ آنکس من باشم که **قرآن** آشکارا برایشان خواند اگر چه از آن رنج و گزند آید . پس بیامد و در انجمن **قریش** بیستاد[1] و ابتداء **سورة الرحمن** درگرفت و لختی از آن آیات بر خواند . **قریش** چون آن بشنیدند ازسر غیظ وعداوت او را زخمها کردند ورنجانیدند .

پس چون بعضی خوانده بود اورا فرا گذاشتند وبنزدیک اصحاب باز گشت فقالوا ـ : هذاالذی خشینا علیک یا **ابن مسعود** .

اما سبب نزول این سورة آن بود که **قریش** نام رحمن کم شنیده بودند، چون آیت فرو آمد که : « واذا قیل لهم اسجدوا للرحمن ، چون ایشانرا گویند که رحمن را سجود برید ، ایشان گویند ـ ، و ما الرحمن » این رحمن کیست و چیست . رب العالمین بجواب ایشان فرمود :

۱ ـ در

« الرحمن علّم القرآن » ای ـ الرحمن الذی کفربه اهل **مکه** هوالذی ، « علّم القرآن » . «

الرحمن » اسم من اسماءالله لایقال لغیره ولایستطیع الناس ان ینتحلوه ومعناه مبالغة الوصف بالرحمة ، و هوالذی وسع کل شیء رحمةً هؤلاء و هؤلاء وفی بعض الدعاء ؛ رحمن الدنیا و رحیم الاخرة لانه عمّ الرزق فی الدنیا و خصّ المؤمنین بالعفو فی الآخرة .

« علّم القرآن » هذا رد علی من قال :

« انما یعلّمه بشر ـ وان هذا الا اختلاق » .

ای ـ الرحمن علّم محمداً القرآن لیعلّمه امته وقیل ـ معنی « علّم القرآن » ای ـ مکّنهم من تعلّمه بان انزله عربیاً ویسّره لان یحفظ ویذکر . والتعلیم تبیین ما یصیر المرء به عالماً والاعلام ایجاد ما به یصیر عالماً .

« خلق الانسان علّمه البیان » ، قال **ابن‌عباس** و **قتادة** معناه ـ خلق **آدم** (ع) وعلّمه اسماء کل شیء وعلّمه اللغات ، کلها کان **آدم**(ع) یتکلم بسبع مائة الف لغة افضلها العربیة . وقیل ـ الانسان اسم الجنس واراد به جمیع الناس .

« علّمه البیان » ، یعنی ـ النطق و الکتابة والخط بالعلم والفهم والافهام حتی‌عرف ما یقول وما یقال له .

وقیل ـ علّم کل قوم لسانهم الذی یتکلمون به . هذاقول **ابی‌العالیة** و **ابن زید** و **الحسن** .

وقال **ابن‌کیسان** ـ « خلق‌الانسان » یعنی ـ **محمداً** (ص) ، « علّمه‌البیان » یعنی‌ـ النطق و الکتابة ، یعنی ـ **القرآن** فیه بیان ما کان و ما یکون لانه کان ینبیء عن الاولین والآخرین وعن یوم الدین .

« الشمس‌والقمر بحُسبان » الحسبان قد یکون مصدراً مثل‌الغفران والکفران و الرجحان و النقصان ، تقول ـ حسب یحسب حساباً و حسباناً ، و قد یکون جمع الحساب کشهاب وشهبان والمعنی‌ـ « الشمس‌والقمر» یجریان‌بحساب ومنازل فالشمس

١ ـ در نسخهٔ ج : گفت :

تقطع بروج السماء في ثلثمائة وخمسة وستين يوماً ، والقمر يقطعها في ثمانية وعشرين يوماً وقيل ـ ذاب كل واحد منهما بحساب فالشمس سعتها ستة آلاف واربعمائة فرسخ في مثلها وسعة القمر الف فرسخ في الف فرسخ والله اعلم.

وقيل ـ لها اجل وحساب كآجال الناس فاذاجاء اجلهما هلكا.

وقيل ـ لمدة نهايتهما اجل مضروب وحساب معدود لايزيد ولا ينقص.

وقيل ـ يعرف من جريهما حساب عدد الشهور و الاعوام كقوله : « لتعلموا عدد السنين والحساب ».

وقيل ـ مكتوب في وجه الشمس :

لااله الاالله محمد رسول الله خلق الله الشمس بقدرته واجراها بامره. وفي بطنها مكتوب: لا اله الاالله رضاه كلام وغضبه كلام ورحمته كلام. وفي وجه القمر مكتوب: لا اله الا الله محمد رسول الله خلق الله القمر وخلق الظلمات والنور وفي بطنه مكتوب: لااله الاالله خلق الخير والشر بقدرته ـ يبتلي بهما من يشاء من خلقه فطوبى لمن اجرى الله الشر على يديه.

« والنجم والشجر يسجدان » « النجم » هاهنا كل نبات لا ساق له ، « والشجر » ماله ساق يبقى في الشتاء و بيان سجود النجم والشجر في قوله عزوجل : « يتفيأ ظلاله عن اليمين والشمائل سجداً لله ».

وقال **مجاهد** ـ النجم هوالكوكب وسجوده ضوءه وقد اثبت الله عزوجل الصلوة و السجود و التسبيح للجماد في **القرآن** في مواضع وحققها بقوله : « ولكن لاتفقهون تسبيحهم» كما اثبت الكلام للسماء والارض ـ « اذ قالتا اتينا طائعين » ، واثبت الكلام لجهنم انها ـ « تقول هل من مزيد » ، « و هوالذي انطق كل شيء » و اثبت الغيظ للنار والارادة للجدار واثبت الكلام والشهادة لاعضاء الانسان يوم القيامة هذا و ما في معناه مما لم ينكره من المسلمين احد الا المعتزلة الذين يسمونهم بالمسمين عند المسلمين.[1]

« والسماء رفعها » اى ـ رفعت من السفل الى العلو ، الذي دخل تحته

---

١ ـ اين سخن را جز برميانه حمل نتوان كرد ، زيرا هيچ يك ازعلماء معتزله

موج الماء الذی کان فی‌الارض ، « و وضع المیزان » یرید المیزان المعهود له لسان و عمود و کفّتان ای ـ الهم النـاس کیفیة اتخاذ المیزان لیتوصّل به الی الانصـاف و الانتصاف .

قال **مجاهد** ـ المیزان هاهنا العدل، یقـال ـ « وضع‌المیزان » ای ـ قـام بالعدل و دعا الیه ، منه قوله : « و نضع الموازین » و قیل ـ المیزان **القرآن**، فیه بیان کلّ شیء یحتاج الیه .

« ان لاتطغوا » التأویل : لان لاتطغوا ای ـ لان‌لاتجاوزوا الحد والانصاف فیما لکم و علیکم . وقیل ـ انّ للتفسیر ولا للنهی ای ـ لاتطغوا فی‌المیزان .

« و اقیمواالوزن » ای ـ اقیموالسان‌المیزان ،« بالقسط » ، ای ـ بالعدل . قال **ابن عیینة** : الاقـامة بـالید والقسط بالقلب ، « و لا تخسروا المیزان » ای ـ لاتدخلواالنقص فیه ولا تطغوا فی‌الکیل و الوزن ، یقال ـ اخسرت المیزان وخسرته ای نقصته وقیل ـ المیزان میزان القیامة ای ـ لاتخسروا میزان اعمالکم . وقیل ـ المیزان العقل فلاتخسروه بان یکون معطلا غیرمتّبع و اعید ذکر المیزان مصرحاً غیر مضمر لیکون‌النهی قائماً بنفسه غیرمحتاج الی‌الاول . و قیل ـ لانها نزلت متفرقة فی اوقـات مختلفة فتقتضی‌الاظهار .

و قال **قتادة** فی‌هذه‌الایة ـ اعدل یاابن‌آدم کما تحبّ ان‌یعدل علیک واوف کما تحبّ ان یوفی لک فان‌العدل صلاح‌الناس .

« والارض وضعها للانام » ای ـ بسطها علی‌وجه‌الماء‌للخلق لیکون قرارهم علیها . «والانام» الجن والانس . وقیل ـ الانام کل ذی روح من‌الخلق .

« فیها فاکهة » ، نکّر لکثرتها و عمومها ، یعنی ـ فیها انواع الفواکه . قال **ابن کیسان** ـ فیها ما یتفکّهون بـه من النعم التی‌لاتحصی و کل النعمة یتفکّه بها ، « والنخل ذات‌الاکمام » ای ـ ذات‌الاوعیة‌التی تکون فیه‌الثمر لان‌ثمر النخل تکون فی‌غلاف سالم ینشقّ ، واحدها کمّ و کل ماستر شیئاً فهو کمّ و کمّة ومنه کم‌القمیص و کانت لرسول‌الله (ص) کمة بیضاء یعنی ـ القلنسوة .

« و الحب » ، ای ـ حب‌البرّ والشعیر و غیرهما من‌الحبوب‌التی خلقه‌الله

سبحانه فی الدنیا قوتا للانام ، « ذوالعصف » العصف و العصیفة ورق الزرع . یقال یبدو اول ورقاً ثم یکون سوقا ثم یحدث الله فیه اکماماً ثم یحدث فی الاکمام الحب . و قیل ـ العصف ـ التبن . سمّی بذلک لان الریاح تعصفه بشدة هبوبها ، ای ـ تطیره و منه الریح العاصف و الریحان هوالرزق .

قال **ابن عباس** ـ کل ریحان **فی القرآن** فهو رزق ، تقول العرب ـ خرجنا نطلب ریحان الله ای ـ رزقه . قال **الحسن** و **ابن زید** ـ هوریحانکم الذی یشمّ وقیل ـ الریحان لباب القمح وقراءة العامة : « والحب ذوالعصف و الریحان » کلّها مرفوعات بالرد علی الفاکهة . و قرأ **ابن عامر** ـ « والحبَّ ذاالعصف و الریحانَ » بنصب الباء و النون وذا بالالف علی معنی ـ خلق الانسان وخلق هذه الاشیاء .

و قرأ **حمزة و الکسائی** : « والریحان » بالجرّ عطفاً علی العصف تقدیره : و الحب ذوعلف الانعام و طعام الانام .

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » لما ذکر سبحانه مامضی ذکره من فنون نعمه ، قال ـ فبایّ نعمة من هذه النعم تجحدان ایها الثقلان .

والحکمة فی تکریر هذه الایة ماذکره **القتیبی** ـ ان الله تعالی عدّد فی هذه ـ السورة نعماءه و ذکّر خلقه آلائه ، ثم اتبع ذکر کل کلمة وصفها و نعمة ذکرها بهذه الآیة و جعلها فاصلة بین کل نعمتین لینبّههم علی النعم و یقررهم بها ، کقولک لرجل احسنت الیه و تابعت علیه بالایادی وهو فی کل ذلک ینکرك و یکفرك ـ الم تك فقیراً فاغنیتك ، افتنکر هذا . الم تك عریاناً فکسوتك ، افتنکرهذا . الم تك خاملا فعزّزتك ، افتنکر هذا . و مثل هذا التکرار سائغ فی کلام **العرب** ، حسن فی هذا الموضع .

و قال **الحسین بن الفضل** ـ التکرار لطرد الغفلة و تأکید الحجة .

روی **جابر بن عبدالله** قال ـ قرأ رسول الله (ص) **سورة الرحمن** فی صلوة الفجر فلمّا انصرف قال ـ للجن کانوا احسن ردّا منکم ، ما قرأت « فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » الا قالوا ـ ولا بشیء من نعمك ربنا نکذّب .

واعلم ان فی‌بعض هذه‌السورة ذکر الشدائد و العذاب و النار. والنعمة فیها من وجهین.

احدهما: فی‌صرفها من‌المؤمنین الی‌الکفاروتلک نعمة عظیمة تقتضی‌شکراً عظیماً.

والثانی: ان فی التخویف منها و التنبیه علیها نعمة عظیمة، لان اجتهاد الانسان رهبة ممّایؤلمه‌اکثر من‌اجتهاده رغبة فیما ینعمه، وکرّر هذه‌الایة فی‌السورة احدی و ثلثین مرّة، ثمانیة منها ـ ذکرها عقیب آیات فیها تعداد عجایب خلق‌الله عزوجل و بدائع صنعه و مبدء الخلق و معادهم، ثم سبعة منها عقیب آیات فیها ذکرالنار و شدائدها علی عدد ابواب جهنم، و بعد هذه‌السبعة ثمانیة فی‌وصف‌الجنان واهلها علی عدد ابواب‌الجنة، و ثمانیة اخری بعدها للجنتین‌اللتین‌دونهما، فمن اعتقد الثمانیة الاولی وعمل بموجبها استحق کلتی الثمانیتین من‌الله و وقاه السبعة السابقة والله اعلم.

« خلق‌الانسان » یعنی ـ **آدم**، « من صلصال»للصلصال معنیان: **احدهما**ـ هوالطین‌الیابس الذی اذا وطیء صلصل وصح رسول‌الله (ص) انه قال اذا تکلّم‌الله بالوحی سمع اهل‌السموات لصوته صلصلة کصلصلة‌الجرس علی‌الصفوان.

والثانی ـالطین المنتن وهوالحمأ المسنون. یقال ـ صل‌اللحم اذا انتن فاذقد جمعهماالقرآن فهوالطین‌الیابس المنتن والله عزوجل خلق **آدم** من‌تراب صبّ علیه ماءً فصار طینا ثم ترکه حتی انتن و لزب ثم سلّه فصار سلالة ثم ترکه حتی یبس فصار کالفخّار والفخّارهوالطین‌المطبوخ بالنار و یکون له صوت[2] ثم صبّ علیه ماء قیل ـ ماءالاحزان، فلاتری ابن آدم الا یکابد حزنا.

« و خلق الجانّ من مارج من نار » المارج ـ اللهب المختلط بسواد النار من‌قولهم مرج امرالقوم اذا اختلط وقوله: « فی‌امرمریج» ای ـ مختلط وقیل ـ المارج هی‌التی برأس الذبالة[3] من خضرة‌النار وحمرتها المختلطین بالدخان خلق‌الله عزوجل

۱ ـ درهردونسخهٔ این‌کلمه بایاء ضبط شده ومقتضای قواعد نحوآنست‌که‌کلا وکلتاً چون اضافه به ضمیر نشوند مبنی بر الف‌اند. ۲ ـ درنسخهٔ ج: صوتاً... ۳ ـ ذبالة: فتیله (اقرب‌الموارد).

الجن منها والملئكة من نورها والشياطين من دخانها . **و الجانّ** ابوالجن كما انّ الانسان ابوالانس **و ابليس** ابوالشياطين . وقيل ـ خلق **ابليس** من النار التى تكون منها الصواعق و قيل ـ من نار الجحيم .

« رب المشرقين و رب المغربين » احدالمشرقين : هوالذى تطلع منه الشمس فى اطول يوم من السنة . و الثانى : الذى تطلع منه فى اقصر يوم و بينهما و ثمانون مشرقاً و كذلك الكلام فى المغربين .

و قيل ـ احدالمشرقين للشمس والثانى للقمر . و كذلك المغربان .

و اما قول **عبدالله بن عمر** : مابين المشرق والمغرب قبلة . يعنى ـ لاهل المشرق وهوان تجعل مغرب الصيف على يمنيك و مشرق الشتاء على يسارك فتكون مستقبل القبلة .

« فباىّ آلاء ربكما تكذّبان » يعنى ـ فباىّ آلاء ربكما التى انعم عليكما من اتيانه بالصيف إثر الشتاء وبالشتاء إثر الصيف ومن تصريفه الازمان من حال الى حال ومن حرّ الى برد ، تكذّبان فتزعمان ان ربهما غيرالله .

« مرج البحرين » ، اى ـ ارسل ، من مرجت الدابة اذا ارسلتها للرعى . وقيل ـ مرج اى ـ خلط ، من قوله : « امر مريج » اى ـ مختلط والبحران فى بحر واحد وهوماء عذب بجنب ماء ملح فى بحر واحد ، و قيل ـ هما **بحر فارس** و **الروم** ، « يلتقيان » فى معظم البحر .

« بينهما برزخ » ، البرزخ ـ الحائل بين الشيئين ومنه سمّى القبر برزخاً لانه بين الدنيا و الاخرة و قيل ـ الوسوسة برزخ الايمان لانها طائفة بين الشك و اليقين ،

« لايبغيان » اى ـ لايختلطان ولايتغيّران وقيل ـ « لايبغيان » على الناس فيغرقاهم .

وعن **ابن عباس** قال ـ بحر فى السماء وبحر فى الارض يلتقيان كل سنة مرّة ومنه المطر ، بينهما حاجز يمنع بحرالسماء من النزول وبحرالارض من الصعود .

« فباىّ آلاء ربكما تكذّبان » فتزعمان انّهما ليست من عندالله .

« يخرج منهما اللؤلؤ » قرأ اهل **المدينة** و **البصرة** : يُخرَج بضم الياء وفتح الراء وقرأ الآخرون ـ بفتح الياء وضم الراء ، واللؤلؤ اسم كبار الحب ، والمرجان

صغار اللؤلؤ . وقیل المرجان هوالبسّد وهوخزر حمر ، یقال یلقیه الجن فی البحر .

قال **ابن‌عباس** - یخرج منهما یعنی من ماء بحر السماء و بحرالارض لان ماء السماء اذا وقع فی صدف البحر انعقداللؤلؤفکان خارجاً منها . وقیل- یخرج من الاجاج والعذب جمیعاً . و ذهب اکثرهم الی انهما یخرجان من المالح ولایخرجان من العذب ولکن لما ذکرهما جمیعاً اضاف الاخراج الیهما کما قال تعالی : - « وجعل القمر فیهن نوراً » و انما هو فی السماء الدنیا لکن لما ذکر سبع سموات و ذکر القمر بعدها اضافه الی ماجرا ذکره قبله .

وقال اهل الاشارة و حکی عن **سفیان الثوری** فی قول‌الله عزوجل : « مرج- البحرین یلتقیان » ، قال- **فاطمة** و **علی**(ع) « بینهما برزخ» **محمد**(ص) . «یخرج منها اللؤلؤوالمرجان » **الحسن** و **الحسین**(ع) .وقیل-هما بحر العقل والهوی « بینهما برزخ» لطف‌الله سبحانه « یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان» ای- التوفیق والعصمة . وقیل- بحری الحجة والشبهة ، بینهما برزخ النظر والاستدلال یخرج منهما الحق والصواب .

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان» ابالعذب ام بالملح .

« وله الجوار» هذه اللام لها معنیان ؛ احدهما انها لام الملک . والثانی - انها لام الاستحسان و التعجب کقولهم : لله انت ، لله درّك والجواری جمع الجاریة وهی السفینة هاهنا ، اقام الصفة مقام الموصوف ، « المنشآت » قرأ **حمزة** و **ابوبکر** - المنشِآت بکسر الشین، ای - المبتدئات والآخذات فی السیر، فیکون الفعل لهن و قرأ - الآخرون بفتح الشین ای - المصنوعات و المتخذات اللاتی انشئن و خلقن والمعنی - له السفن تجری ، «فی البحر کالاعلام» فی البرّ . والاعلام - الجبال الطوال ، واحدها عَلَم ، شبّه السفن فی البحر بالجبال فی البرّ .

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » ابالبحر تکذّبان ام بالسفن .

« کل من علیها فان » ای - کل من علی وجه‌الارض یموت.

« و یبقی وجه ربک» ، تأویله : ویبقی ربک بوجهه ، والعرب تضع الصفات موضع الذوات کقول رسول‌الله(ص) : یدالله علی الجماعه ، وقول‌الله عزوجل : « بیده ملکوت کلّ شیء»وقول العرب: انشدك بوجه‌الله یعنی بالله . وعین‌الله علیك . وقال الشاعر :

جزی‌الله خیراً من امیر و بارکت　　　　یدالله فی ذاک الادیم الممزّق

قال **ابن‌عباس** ـ لمّا نزلت هذه‌الآیة ، قالت الملئکة ـ هلک اهل الارض . فانزل‌الله عزوجل : «کلّ شیء هالک الا وجهه» ، فایقنت‌الملئکة بالهلاک ووجه‌النعمة فی‌فناء الخلق التسویة بینهم فی‌حکم‌الفناء من‌غیر تخصیص بعضهم بالبقاء دون بعض . ویحتمل ان یکون وجه النعمة فیه مایبتنی علیه من‌الاعادة لیصل‌المؤمنون الی‌ماوُعدوا به من‌النعیم‌الدائم السرمد .

« ذوالجلال والاکرام»جلال‌الله سبحانه عظمته واستحقاقه لاوصاف‌الکمال . وقیل‌ـالجلال‌التنزیه ، من قولهم: هواجلّ‌من هذا . ومعنی‌الاکرام‌ـ الاعظام بالاحسان وقیل ـ مکرم انبیائه و اولیائه بلطفه مع‌جلاله و عظمته .

روی ان رسول الله(ص) مر برجل یصلّی‌ویقول‌ـ یا ذاالجلال والاکرام . فقال رسول‌الله(ص)ـ قداستجیب لک . وعن **انس** قال‌ـ قال رسول‌الله(ص)ـ اَلِظّوا[1] بیا ذاالجلال والاکرام وعن **سعیدالمقبری** قال ـ الحّ رجل فقعد ینادی ـ یا ذاالجلال والاکرام ، فنودی ان ـ قدسمعت فما حاجتک .

« یسئله من فی‌السموات والارض » من مَلَک وانس وجن لایستغنی عنه اهل‌السماء والارض‌طرفة عین . قال **ابن‌عباس** ـ اهل‌السموات‌یسئلونه المغفرة والقوة، و اهل‌الارض یسئلونه الرزق والمغفرة ، وقیل ـ یسئلون الرزق والمغفرة للمؤمنین،

«کلّ یوم هو فی شأن » ای ـ کل وقت‌له امر و هو اجراء المقادیر الی مواقیتها من احیاء و اماتة و اغناء وافقار و تحریک و تسکین وغیر ذلک .

روی عن **ابی‌الدرداء** عن‌رسول الله(ص) : انه قال ـ یغنی فقیراً و یفقرغنیاً و یذلّ عزیزاً ویعزّ ذلیلاً . وفی الخبرالصحیح عن رسول‌الله(ص) قال ـ المیزان‌بیدالله یرفع اقواماً ویضع آخرین . و عن **ابن‌عباس**ـان مما خلق‌الله عز وجل لوحاً من درّة بیضاء دفّتاه یا قوتة حمراء قلمه نورو کتابه نور، ینظرفیه کل یوم‌ثلثمائة وستین نظرة، یخلق ویرزق و یحیی و یمیت و یعزّ و یذلّ و یفعل مایشاء . فذلک قوله : «کلّ یوم هو فی‌شأن» .

---

۱ ـ اَلِظّوا امراز اِلظاظ یعنی ملازمت کنید (ز اقرب الموارد).

و قیل - شأنه انه یخرج کل یوم ولیلة عسکراً من‌اصلاب الآباء الی ارحام الامّهات و عسکراً من‌الارحام الی‌الدنیا و عسکراً من‌الدنیا الی‌القبور. ثم یرتحلون جمیعاً الی‌الله عز وجل.

وقیل - کلّ یوم هوفی‌شأن یبدیه لافی‌شأن یبتدئه.

قال **سفیان بن عیینة** - الدهر کله عندالله یومان، مدة‌الدنیا یوم‌فالشأن‌فیه‌الامر والنهی والاحیاء والاماتة والاعطاء والمنع و تدبیر العالم.

والآخر یوم‌القیامةفی‌الآخرة فالشأن فیه‌الجزاء والحساب والثواب والعقاب.

قال **مقاتل** - نزلت فی‌**الیهود** حین‌قالوا - ان‌الله لایقضی یوم‌السبت شیئا.

« فبایّ آلاء ربکماتکذّبان » بسؤال اهل‌السماء ام بسؤال اهل‌الارض.

« سنفرغ لکم » قرء **حمزة و الکسائی** : سیفرغ بالیاء لقوله :

« یسئله من فی‌السموات - ویبقی وجه ربک - وله الجوار ».

فأُتبِع‌الخبرُ‌الخبر. و قرأ الآخرون بالنون، ولیس‌المراد منه‌الفراغ عن‌شغل لانه سبحانه لیس له شغل یکون له فراغ ولایشغله شأن ولکنه تهدیدووعیدمن‌الله للخلق بالمحاسبة، کما تقول لمن تهدّده - سافرغ لک، و ما به‌شغل[1]. وقیل - معناه - سنقصدکم و نأخذ فی‌امرکم بعد ترک و امهال و ننجز لکم ما و عدناکم و نوصل کلاًّ الی ما وعدناه.

و فی‌الخبر - قددنا من‌الله فراغ لخلقه. و« الثقلان » الانس والجن اثقل‌بهما الارض احیاء و امواتاً. قال‌الله تعالی :

« واخرجت‌الارض اثقالها ».

وقال‌بعض‌اهل‌المعانی - کل‌شیء له قدرووزن ینافس‌فهوثقل، قال‌النبی(ص) - انّی تارک فیکم‌الثقلین کتاب‌الله وعترتی.

فجعلهما ثقلین اعظاما لقدرهما، فکذلک سمّی الثقلان لعقلهم و رزانتهم وقدرهم. و قیل - لانهما مثقلان بالذنوب، وقیل - مثقلان بالتکلیف.

« فبایّ آلاء ربکماتکذّبان » بقصد نا الی انجاز ما و عدناکم او بایصال الوعیدالیکم.

---

١ - مناسب سیاق سخن : ومابک شغل (باکاف خطاب) است.

« يا معشر الجن والانس » اختلفوا في معنى هذه الآية. قال بعضهم ـ خاطبهم به في الدنيا فيقول ـ « ان استطعتم ان تنفذوا » ، اى ـ تجوزوا و تخرجوا ، « من اقطار ـ السموات والارض » ، من جوانبها واطرافها، « فانفذوا » ، معناه ـ ان استطعتم أن تهربوا من الموت والخروج[1] من اقطار السموات والارض فاهربوا و اخرجوا منها. يعني ـ حيث ما كنتم ادركم الموت كقوله : « اينما تكونوا يدرككم الموت » ، « لا تنفذون الا بسلطان » يعني ـ حيث خرجتم اليه فثمّ سلطاني . فلا تخرجون من سلطاني . و قال الزجاج ـ حيث ما كنتم شاهدتم حجةالله وسلطانه يدل على انه واحد. وقال بعضهم ـ يخاطبهم به في القيمة و القول هاهنا مضمر اى ـ يقال لهم يوم القيامة:

« يامعشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض » فتعجزوا ربكم حتى لايقدرعليكم. « فانفذوا لاتنفذون الا بسلطان ».

اى ـ حيث ماتوجّهتم كنتم في ملكي وسلطاني ولا يمكنكم الهرب من الجزاء. وقيل ـ «لاتنفذون الا بسلطان» يعني ـ الا بشهادة ان لااله الاالله و ارضاء الخصوم و بعفو من الله عزوجل. و قيل ـ لاتنفذون الا بعد معاينة سلطان الله في محاسبته خلقه و مجازاته. قال ابن عباس ـ ان الله تعالى يأمر ملائكته يوم القيامة فتحفّ باقطار السموات والارض فلايستطيع انس ولاجان ان يخرج من اقطارها.

« فبأيّ آلاء ربكما تكذّبان » بمكه في السماء ام بمكه في الارض.

« يرسَل عليكما شواظ » ، قرأ ابن كثير ـ شواظ بكسر الشين و الآخرون بضمها وهما لغتان وهواللهب المتاجج[2] الذى لادخان فيه. والنحاس الدخان لالهب معه وقيل ـ النحاس الصفر المذاب يصبّ على رؤوسهم. قرأ ابن كثير و ابوعمرو « و نحاس » بكسر السين عطفاً على النار وقرأ الباقون برفعها عطفاً على الشواظ وقيل ـ النحاس المهل وهودردى الزيت ، « فلا تنتصران » ، اى ـ لاتقدران على الامتناع مما يعمل بكما ولا يكون لكما ناصر من الله.

« فباىّ آلاء ربكما تكذّبان » ، بارسال الشواظ والنحاس ـ وجه النعمة في هذا دلالته ايانا على ماينجينا من ذلك.

---

١ ـ والخروج عطف است بر«ان تهربو» يعني ـ ان استطعتم هرب و خروج. ٢ ـ شعلة فروخته.

« فاذا انشقّت‌السماء » ، ای ـ انفرجت فتصیر ابواباً لنزول الملئکة کقوله :
« و یوم تشقّق‌السماء بالغمام و نزّل‌الملئکة تنزیلا » .

و قیل ـ تصدّعت السماء و انفکّ بعضها من بعض لقیام‌الساعة ، « فکانت وردة» یعنی ـ کلون‌الورد المشموم وقال **ابن‌عباس** ـ یصیر کلون‌الفرس الورد وهو الابیض الذی یضرب الی‌الحمرة و الصفرة ، ای ـ تتلوّن السماء یومئذ من الخوف کلون‌الفرس الوردة یکون فی‌الربیع اصفر و فی‌اول‌الشتاء احمرفاذا اشتدالشتاء کان اغبر فشبّه‌السماء فی تلوّنها عند انشقاقها بهذا الفرس فی تلوّنه[1] ، «کالدهان» جمع دهن شبّه تلوّن‌السماء بتلون‌الورد من‌الخیل و شبّه‌الوردة فی‌اختلاف الوانها بالدهن یعنی- دهن‌الزیت فانه یتلوّن الواناً بین صفرة و خضرة وحمرة .هذا قول **الضحاک** و **مجاهد** و **قتادة** و **الربیع** . و قال **ابن جریح** ـ یصیر السماء کالدهن الذائب و ذلک حین یصیبها حرّ جهنم .

و قال **الکلبی** ـ «کالدهان » ، ای ـ کالادیم‌الاحمر وجمعه ادهنة .

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » بانشقاق‌السماء ام بتلوّنها و وجه‌النعمة فیه ، التخویف والزجر بما اخبرنا من ذلک .

«فیومئذ» یعنی- فیوم تنشقّ‌السماء . « لا یسئل عن‌ذنبه انس ولا جان » وقال فی‌سورة اخری ـ « فوربک لنسئلنّهم اجمعین » ولا تناقض لان‌التقدیر لا یسئل سؤال استعلام و استفهام لانهم یعرفون بسیماهم ، لکن یسئلون سؤال توبیخ و تقریع ، لا یسئلون هل عملتم کذا و کذا لان الله تعالی علمها منهم و کتبت الملئکةعلیهم ، ولکن یسئلون ـ لم عملتم کذا و کذا .

و قال **ابو العالیة** ـ «لا یسئل عن‌ذنبه» غیره من‌انس ولاجان . ای ـ لا یؤخذ احد بذنب غیره . وقیل ـ ان یوم‌القیمة یوم مقداره خمسون الف سنة وله اوقات‌فوقت یسئلون و وقت لا یسئلون و وقت ینطقون و یختصمون و وقت یصمتون .

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » بسئوال‌الانس ام‌بسؤال‌الجن ووجه‌النعمة فیه ما ذکرنا من‌التخویف .

١ ـ فرس ورده از رنگهای اسب است .

« یعرف‌المجرمون بسیماهم » ، بزرقة‌العیون وسوادالوجوه والمجرم ها هنا الکافر و اماالمؤمن فاغرّ[1] محجل[2]. قال‌الله تعالی -

«یوم تبیضّ وجوه و تسودّ وجوه ، فیؤخذ بالنواصی والاقدام ».

قیل - یجمع بین نواصیهم واقدامهم فیسحبون الی النار. و قیل- تأخذهم الملئکة مرّة بنواصیهم فیجرّونهم علی وجوههم فی النار و تارة یأخذون باقدامهم فیقذفونهم فی‌النار ثم یقال لهم :

« هذه جهنم‌التی یکذّب بهاالمجرمون » - ای -کان یکذّب بهاالمشرکون.

« یطوفون بینها » ای - بین جهنم ، « وبین‌حمیم‌آن» ای- ماء حار قدانتهی حرّه یقال - انی یانی فهو آن اذا انتهی من‌النّضج. یطاف بهم بین الجحیم والحمیم و انهم یستغیثون فی‌النار من شدة حرّها و یسئلون قطرة من الماء فیذهب بهم الی حمیم آن فیغمسون فی‌ذلک الوادی فتنخلع اوصالهم هذا کقوله :

« ان یستغیثوا یغاثوا بماءکالمهل ».

فکلّ ما ذکرالله تعالی من‌قوله : «کل من علیها فان» مواعظ و زواجر و تخویف وکل ذلک نعمة من الله تعالی لانها تزجر المعاصی و لذلک ختم‌کل آیة بقوله :

« فبأیّ آلاء ربکما تکذّبان ».

النوبة الثالثة

« بسم‌الله‌الرحمن الرحیم » ای عزیزی‌که اقبال محبان بر سرکوی طلب نعرهٔ عاشقان تست. در دریاء محبت سیاحت و غوص جویندگان تست ، در میدان بلا تاختن شیفتگان تست.

آن دل‌که توسوختی تورا شکر آرد   وآن خون‌که توریختی بتو فخرکند
وان دماً اجریته بک فاخر   وان فؤاداً رعته لک حامد

ای جمالی‌که سوختگان فراق تو ثنا ومدح تو بردفتر بی‌نیازی تو بخون حیرت می‌نویسند.

---

۱ - اغر : سپید روی ازغرة بمعنی سفیدی و روشنی .   ۲ - محجّل: پیرسته .

ای جلالی که سر گشتگان تو در راه جلال تو منازل حیرت برفرق دهشت می گذارند.

آن کدام دل است که آتش خانهٔ حیرت تو نیست.

آن کدام جانست که درمخلب باز قهر تو نیست.

بایّ نواحی‌الارض ابغی وصالکم و انتم ملوك مـا لنحوکم قصد

ماها بکدام آسمانت جویم سروا بکدام بوستانت جویم

حورا بکدام‌خان‌ومانت جویم سر گشته‌منم که من نشانت جویم

ای راه طلب حق ، چه راهی که قدمها درتو واله شد.

ای آتش محبت حق ، چه آتشی که دلهای عالمی ترا هیزم شد.

ای قبلهٔ نا گزیر چه قبله ای که هر که روی در تو آورد دمار از جانش برآوری. شعر ،

راه طلبت گر آشکا را بودی هرمرحله‌ای زراه پیدا بودی

گرراه توافکنده بصحرا بودی عشاق تو زنار چلیپا بودی

« الرحمن علّم القرآن » آسان آسان نرسد دست هیچکس بحلقهٔ درگـاه **قرآن** مگر بتوفیق وتیسیر رحمن.

اگر کسی رسیدی باین دولت جز بعون رحمن، آنکس **مصطفی**[1] بودی خاتم پیغامبران، که آن جلالت ومنزلت که او راست کس‌را نیست از آفریدگان. وحق جل جلاله در حق او میفرماید :

« الرحمن علّم القرآن » ای ـ علّم محمداً القرآن.

هرچند معلّمان بتعلیم همی کوشند و استادان تلقین همی کنند و حافظان درس روان همی دارند ، این همه اسباب‌اند وآموزنده بحقیقت خداست.

هر آموخته ای[1] را آموزنده اوست . هر افروخته ای را افروزنده اوست. هر سوخته‌ای را سوزنده اوست. هرساخته‌ای را سازنده اوست.

آدم را علم اسامی درآموخت : « وعلّم آدم الاسماء کلّها ».

ج : آموختهٔ.

داود را زره‌گری درآموخت : « وعلّمناه صنعة لبوس لكم ».
عيسى را علم طب درآموخت : « ويعلّمه الكتاب والحكمة ».
خضر را علم معرفت درآموخت : « وعلّمناه من لدنّا علماً ».
مصطفى عربى را اسرارآلهيت درآموخت : « وعلّمك مالم تكن تعلم ».
عالميانرا بيان درآموخت : « خلق الانسان علّمه البيان ».

قومى گفتند ـ « خلق الانسان » جملهٔ مردم ميخواهد برعموم ، مؤمن‌وكافر ومخلص ومنافق ، صدّيق و زنديق ، هر چه مردم است در تحت اين خطاب است. ميگويد ـ همه را بيافريد وهمه رابيان درآموخت، يعنى همه‌را عقل‌داد وفهم‌وفرهنگ تا بمصالح خويش راه بردند وميان نيك وبد تميز كردند. وهر كسى را لغتى داد كه بآن لغت مراد يكديگر بدانستند، درهرقطرى لغتى، لابل درهرشهرى لغتى، لابل در هر محلتى لغتى.

مردم را باين مخصوص كرد و ايشانرا از ديگر جانوران باين تخصيص وتشريف جدا كرد.

وگفته‌اند ـ « خلق الانسان » عامهٔ مؤمنان امّت **محمد** اند و« علّمه البيان» راه حق است وشريعت پاك ودين حنيفى كه ايشانرا درآموخت وبآن راه نمود.

همان راه كه جائى ديگر فرمود ـ
« قل هذه سبيلى ادعوا الى‌الله ـ ادع الى سبيل ربك بالحكمة ».

وآنگه آن راه برسه منزل نهاد : يكى ـ معرفت شرع ظاهر، ديگر ـ معرفت مجاهده ورياضت باطن. سديگر ـ حديث دل ودل آرام وداستان دوستان.

وآنگه برسه‌قوم‌حوالت كرد وبرزبان اين‌سه‌قوم ايشانرا تعليم كردفرمود:
سائل العلماء وخالط الحكماء وجالس الكبراء. ازعلماء علم شريعت‌آموز. از حكماء علم رياضت ، از كبراء علم معرفت.

وگفته اند ـ « خلق الانسان علّمه البيان » انسان اينجا **آدم صفى** است. همان انسان كه گفت ـ « خلق الانسان من صلصال كالفخّار » هر چند بصورت فخر وصلصال است ، بسيرت سراسرا بردهٔ قرب و وصال است.

بظاهر نگاشتهٔ آب و گل است ، بباطن سلطان محبت را محمل است.
بظاهر «سلالة من طین» است، بباطن خاتم دولت را نگین است.
العبرة بالوصل لاباالاصل. الوصل قربة والاصل تربة.
الاصل من حیث النطفة. والوصل من حیث النصرة.

« علّمه البیان » علم اسماست که ویرا در آموخت و بآن یک علم او را برفرشتگان پیشی‌داد تا ازبهروی بجواب فرشتگان گفت : « انّی اعلم مالا تعلمون ».

ای عجبا ، اسرار ربوبیّت جایهایی آشکـارا شود که عقول عقـلا هرگز بدان نرسد.

چگویی قبضهٔ[1] خاك را بکمال قدرت خود بید صفت خود قبض کرد ، آنگه چهل سال در آفتاب نظر خود بداشت تا نداوت[2] هستی از وی برفت. آنگه ملائکهٔ ملکوت را فرمان داد که ـ بدرگاه این بدیع صورت غریب هیئت روید وآستان‌جلال اورا ببوسید.

مشتی خاك راچه اهلیّت آن بود که سکّان حظائر قدس وخطباء منابرانس پیش وی سجده کنند.

نه‌نه ، که آن مرتبت ومنقبت ومنزلت نه دربان گل را بود که آن سلطان دل را بود.

والقلب بین اصبعین من اصابع الرحمن.

و از تخصیصات و تشریفات آدمی یکی آنست که در نهـاد وی دو بحر آفریده : یکی ـ بحرسرّ، دیگر ـ بحردل، والیه الاشارة بقوله عزوجل : «مرج‌البحرین یلتقیان» .

ازبحر سرّ لؤلوء مشاهدت ومعاینت برون آید واز بحردل سرجان موافقت ومکاشفت . وذلك قوله : « یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان ».

هر دو در نهاد وی تعبیه کرده وحاجز قدرت میان هردو بداشته :
« بینهما برزخ لایبغیان » نه آن برآن نیروکند ، نه این آنرا بگرداند.

---

۱ ـ در نسخهٔ ح : قبضه‌ی ۲ ـ نداوت باقیماندهٔ رطوبت ،نم .

و گفته اند ـ بحرين اينجا خوف و رجاست عامه مسلمانانرا ، وبحر قبض وبسط خواص مؤمنان را ، وبحر هيبت وانس انبيا را وصدّيقانرا.

از بحر خوف ورجا گوهر زهد ورع بيرون آيد واز بحر قبض وبسط گوهر فقر و وجد آيد واز بحر هيبت وانس گوهر فنا روى نمايد تا در منازل بقاء بياسايد.

اينست كه گفت ـ « يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان » .

قوله : « كلّ من عليها فان ويبقى وجه ربك ذوالجلال والاكرام » همانست كه جاى ديگر فرمود ـ « ما عندكم ينفدوما عندالله باق » .

و **مصطفى** (ص) فرمود ـ آثروا ما يبقى على ما يفنى.

دنيا دارالغرور است و عقبى دارالسرور. دنيا دارالفنا و عقبى دارالبقا . نسيم عقل بمشام آنكس نرسيد كه فانى بر باقى بر گزيند ، دارالسرور بگذارد و دارالغرور عمارت كند.

گر مملكت عالم وملكت بنى آدم در زير نگين تو نهند و مفاتيح خزائن دنيا بجملگى ترا دهند ، چون عاقبت آن فناست دل برونهادن . خطاست

بشنو اين چند حكمت از وصاياى حكيمان ونه

بگفتار ـ از كردار كفايت كردن كار مغروراند

برماية ديگران اعتماد نمودن ـ ـت مفلسان

بجامۀ عاريتى نازيدن عادت بطّالان ا

بخلعت ديگران شاد بودن سيرت بيخردان است.

جفا كردن و وفا طمع داشتن فعل زرّاقانست.

« يسئله من فى السموات والارض » ، مؤمنان دو گروه اند : عابدان اند وعارفان ، سؤال هريكى برقدر همت او ونواخت هريكى سزاء حوصلۀ او.

عابد همه ازو خواهد ، عارف خود او را خواهد.

احمد بن ابى الحوارى حق را بخواب ديد كه گفت جل جلاله ـ يا احمد كلّ الناس يطلبون منى الا **ابايزيد** يطلبنى.

عالمين همه ازما ميخواهند و**بويزيد** خود ما را ميخواهد.

فسرت الیک فی طلب المعالی و سار سوای فی طلب المعاش
هر کسی محراب دارد هر سویی باز محراب سنائی کوی تو.

برین درگاه هر کسی را مقامیست وهریکی را سزاییست.

پیرطریقت گفت - الهی، از جود تو هر مفلسی را نصیبی است. از کرم تو هر دردمندی را طبیبی است، ازسعت رحمت تو هر کسی‌را تیری است.

هریکی را جایی بداشته وهریکی را برنگی رشته، اینست که میفرماید[1] - «کلّ یوم هو فی‌شأن» یرفع قوماً ویضع آخرین.

یکی‌را صدر قدر بنعت عزت‌داده، یکی‌را درصف نعال درحین مذلت‌بداشته، یکی را بر بساط لطف نشانده، یکی را در زیر بساط قهر آورده.

آدم خاکی را از خاك مذلت برمیکشد و تاج اقبال بحکم افضال برهامهٔ همت وی مینهد، ولاسیل.

عزازیل معلّم مَلَك بود از عالم علوی درمیکشد و برسر چهارسوی ارادت بی‌علت از عقابین[2] عقوبت میاویزد، ولاجور

قومی‌را میگوید - «فاستبشروا ببیعکم»، قومی‌را میگوید : «موتوابغیظکم».

موسی کلیم بطلب آتش برخاست، چون میشد شبانی بود درگلیم، چون میآمد پیغامبری بود کلیم.

بلعام باعورا که نام اعظم دانست، ولیبی بحکم‌صورت بکوه برشد، سگی بحکم معنی و صفت فرو آمد.

آدم هنوز گل بود که کلاه اجتباء وی ساخته بودند.

ابلیس مدبر هنوز سرباز نزده بود که تیر لعنت بزهرقهرآب داده بودند.

این‌را فرمودند که سجود کن، نکرد وآنرا فرمودند که گندم مخور، بخورد.

آدم را عذربنهاد که وی درازل دوست‌آمد وزلّت دوستان درحساب‌نیارند.

واذا الحبیب اتی بذنب واحد جاءت محاسنه بالف شفیع

ابلیس را داغ لعنت بر نهاد که درازل دشمن آمد و طاعت دشمنان محسوب نبود.

---

۱ - در نسخهٔ ح : میگوید. ۲ - عقابین : دوچوب که انسان‌را برآن پیچند ونیزدو میلهٔ آهن خاردار گویند. (ازفرهنگ ناظم‌الاطباء)

من لم یکن للوصال اهلاً　　　فکل احسانه ذنوب

۲ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: ـ **«ولِمن خاف مقام ربه جنّتان(٤٦)»** آنرا که میترسد از ایستادنگاه پیش خداوند خویش، او راست دو بهشت.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(٤٧) » بکدام از نعمتهای خداوند خویش خداوند خویش را می نااستوار گیرید ای آدمیان و پریان.

« ذواتا افنان(٤٨) » آن دو بهشت پر درختانست و پر شاخها آن و با گوناگون نعمتها و شادیها.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(٤٩) ».۱

« فیهما عینان تجریان(٥٠)». در آن دو بهشت دو چشمه روانست.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(٥١) ».

« فیهما من کلّ فاکهة زوجان(٥٢) » در آن دو بهشت از هر میوه دو جفت است، دوطعم و دورنگ و دوبوی.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(٥٣) ».

« متّکئین علی فُرُش »، بازنشستگان اند خفتگان برجامها باز گسترده.

« بطائنها من استبرق » آسترها آن فراش ازدیبا ستبر.

« و جنا الجنّتین دانٍ(٥٤) » و میوهٔ آن دو بهشت از دست چننده گان نزدیک

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(٥٥) ».

«فیهن قاصرات الطرف»، در آن فراشها کنیزگان اند فرو داشته چشمان [از جز شویان ایشان].

«لم یطمثهنّ انس قبلهم و لاجانّ(٥٦)»، دست بایشان نبرده هیچ آدمی و نه پری.

«فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(٥٧) ».

---

۱ ـ درهیچکدام ازنسخ ترجمهٔ این آیت و نیزمکررات آن تا آخر سوره تکرار نگردیده است.

کانّهن الیاقوت والمرجان (٥٨) » ، گوئی که آن کنیزکان [بسپیدی] سروارید‌اند و [بروشنایی] یاقوت.

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٥٩) ».

«**هل جزاء الاحسان الاالاحسانُ**(٦٠)» ، هست پاداش نیکویی مگر هم نیکویی . . ؟ .

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٦١) ».

« **ومِن دونهما جنّتان**(٦٢) » ، وجز از آن دو بهشت دوبهشت دیگرند.

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٦٣) »

« **مُدهامّتان**(٦٤) » دوبهشت سخت ژرف رنگ و سیراب رنگ.

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٦٥) ».

« **فیهماعینان نضّاختان**(٦٦) » ، در آن دوچشمه اند که آب ازبوم بهشت برمی‌اندازند وبرمیجوشند.

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٦٧) ».

« **فیهما فاکهة ونخل ورمّان**(٦٨) » ، درآن دوبهشت میوهاست وخرما ـ ستان و انار.

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٦٩) ».

« **فیهنّ خیراتٌ حِسان**(٧٠) » ، درآن بهشتها کنیزکان‌اندنیکان‌درآفرینش و درخوی ، نیکوان اند درچهره و در روی.

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٧١) ».

«**حورٌ مقصوراتٌ فی‌الخیام**(٧٢) » ، سیاه چشمان اند از چشمها بیگانگان نگه داشته و درخیمها بداشته.

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٧٣) ».

« **لم یطمثهن انس قبلهم ولاجانٌ**(٧٤) » خالی ندیدایشانرا پیش ازخداوندان ایشان هیچ کس نه مردم نه پری.

« **فبایّ آلاء ربکما تکذّبان**(٧٥) ».

« متّكئين علی رفرف خُضْر » بناز نشستگان اند بر رفرف سبز در باغها رنگارنگ ، **« وعبقریّ حِسان(٧٦) »** ، و بساطها گران مایهٔ نیکو.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان(٧٧) ».

« تبارك اسم ربك » ، چون پاك است و بی‌عیب خداوند تو، **« ذوالجلال والاکرام(٧٨) »** ، خداوند با بزرگواری و بنده‌نوازی.

النوبة الثانیة

قوله : «ولمن خاف مقام ربه» آیات مواعظ وزواجر وذکر عذاب وعقوبت کافران درپیش داشت تا مؤمنان بدان عبرت گیرند و پند پذیرند ودرخوف وخشیت بیفزایند و در طاعت وعبادت کوشش نمایند وفرا اسباب نجات خودبینند واین عظیم‌تر نعمتی است از حق جل جلاله بربندگان و لهذا ذکر عقیب کلّ آیة :

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان »

پس مآل و مرجع مؤمنان و بیان ثواب طاعات ایشان درگرفت فرمود [١] :

« ولمن خاف مقام ربه جنتان ».

مقام هم مصدر است وهم مکان ، اگر مصدر نهی : معنی آنست که آنکس که در دنیا بوقت معصیت ترسد از ایستادن وی روز قیامت بحضری عزت در مقام حساب ،وازآن ترس معصیت وشهوت بگدازد ، فردا اورا دوبهشت‌است ، یکی‌ثواب خوف را و دیگر ترك معصیت را.

واگر مقام برموضع ومکان نهی پس اینجا مضمری محذوف است یعنی ـ خاف مقام حساب ربه ،آنکس که ازمقام حساب حق بترسد داند که او را در آن‌مقام بدارند و از وی سؤال کنند کقوله تعالی :

« وقفوهم انهم مسئولون ». اورا دو بهشت است یکی جنة عدن ودیگر ـ جنةالنعیم. یکی‌ـ نشستگاه خویش و دیگر ـ نشستگاه جفتان و خدمان وی.

مفسران گفتند این آیت درشأن **بوبکر صدیق** فروآمد ، شرب لبناً فقیل له ـ انه من غیرحل فاستقاء. وقال **قتاده** ـ ان المؤمنین خافوا ذاک المقام فعملوا لله ودموا

---

[١] ـ نسخهٔ ج : گفت.

باللیل و النهار. وفی الخبرالصحیح عن **ابی‌هریرة** قال - قال رسول الله (ص) - من خاف ادلج و من ادلج[1] بلغ المنزل الا ان سلعة الله غالیة الا ان سلعة الله الجنة.

وعن **عطاء بن یسار** عن **ابی الدرداء** : انه سمع رسول‌الله(ص) یقصّ‌علی المنبروهویقول: «ولمن خاف مقام ربه جنتان». قلت- وان زنا وان سرق یارسول‌الله فقال رسول‌الله (ص) الثانیة : «ولمن خام مقام ربه جنتان». فقلت الثانیة : و ان زنا وان سرق یا رسول‌الله. فقال رسول‌الله (ص) الثالثة : «ولمن خاف مقام ربه جنتان» فقلت الثالثة : وان زنا وان سرق یا رسول‌الله. فقال : و ان رغم انف **ابی الدرداء**.

قال بعض‌المفسرین فی‌قوله: جنتان - ای - جنة للانس وجنة للجن. معنی آنست که هر که از مقام حساب پیش حق تعالی ترسد از آدمی وپری ، هریکی را بهشتی است.

پرهیزکاران مردمانرا بهشتی وپرهیزکاران پریان را بهشتی.

«فبایّ الاء ربکما تکذّبان» بایّ نعمة من نعمه فی الجنتین ، ثم وصف الجنتین ، فقال -

«ذواتا افنان» ای - اغصان واحدها فنن وهوالغصن المستقیم‌طولاً وقیل- «ذواتا افنان» ای- الوان و انواع من الاشجارو الثماروواحدها فن یقال : هو الجنة[2] کله افنان الاشجار متکاوسة[3] غیرانها لا ترد شیأً. و قیل - جنتان من الیاقوت الاحمر والزبرجد الا خضر ، ترابها الکافور والعنبر و حمأتها المسک الاذفر ،کل بستان مسیرة مأة سنة فی وسط‌کل بستان دارمن نور.

«فبایّ آلاء ربکما تکذّبان» بالا غصان ام بالالوان.

«فیهما عینان تجریان» بالماء الزلال احدیها التسنیم والاخری‌السلسبیل. و قیل- احدیهما من ماء غیرآسن والاخری من خمرلذّة للشاربین ، تجریان من جبل من مسک.

قال **ابوبکر محمدبن عمرالورّاق** - فیهما عینان تجریان لمن کانت له فی‌الدنیا عینان تجریان بالبکاء.

---

۱ - ادلج ازادلاج : قیام درشب تار برای عبادت. ۲ - درنسخهٔ ج : هواء الجنه آمده وظاهراً هوالجنة صحیح است. ۳ - متکاوسه : متوالیه .

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » بایّ العینین تجحدان.

«فیهما من کلّ فاکهة زوجان» ای ـ فیهما من کل مایتفکه به صنفان رطب ویابس کالرطب والتمروالعنب والزبیب.

قال **ابن‌عباس** ـ ما فی الدنیا ثمرة حلو و لامرّ الا وهی فی الجنة حتی الحنظل الا انه حلو.

« فبایّ الاء ربکما تکذّبان ». بایّ الصنفین تجحدان.

« متکئین » ای ـ جالسین جلسة الملوك جلوس راحة ودعة « علی فُرُش » جمع فراش وهو مااستمهد للجلوس والنوم.

« بطائنها من‌استبرق » جمع بطانة والاستبرق ـ الدیباج الثخین الغلیظ.

قیل **لسعیدبن جبیر** ـ البطائن من‌استبرق فماالظواهر.

قال ـ هذا مما قال‌الله تعالی ـ « فلا تعلم نفس مااخفی لهم من‌قرّة اعین ».

و قیل ـ بطائنها من‌استبرق وظواهرها من‌نور جامد.

و قال **ابن‌عباس** ـ وصف البطائن و ترك الظواهر لانه لیس فی‌الارض احد یعرف ما الظواهر « وجناالجنّتین دان» ای ـ مایجتنی من‌ثمرالجنتین قریب یناله القائم و القاعد والنائم.

و قیل ـ اذا ارادوه دنا من افواههم ، فیتناولون من‌غیرتعب.

« فبایّ الاء ربکما تکذّبان » بالظهارة ام بالبطانة.

« فیهن » ای ـ فی الجنان و قیل ـ فی الفرش « قاصرات الطرف » یعنی ـ الحواری قصرن اعینهن علی ازواجهن فلا یطمحن الی‌غیرهم وتقول لزوجها ـ وعزة ربی ما اری فی‌الجنة شیئاً احسن منك ، فالحمدلله‌الذی جعلك زوجی وجعلنی‌زوجك.

و قصرالطرف ایضاً من‌الحیاء و الغنج. قصرالطرف چون برمعنی حیا وغنج بود معنی قاصرات‌الطرف آنست که :

کنیزکان بهشتی نازنینان‌اند ، ازناز فروشکسته چشمان‌اند.

« لم یطمثهن». الطمث المجامعة بالتدمیه ای ـ ما دماهن بالجماع احد.

قال **مجاهد** ـ اذا جامع‌الرجل فلم یسمّ‌الله نطوی الجنّ علی احلیله فجامع معه فذلك قوله : « لم یطمثهن انس قبلهم ولاجان .

گفته‌اندکه ـ « انس قبلهم ولاجانّ » دلیل آنستکه مسلمان جن دربهشت باشند و از ایشان جماع بود با جنس خویش نه با جنس انس[1] و معنی الآیة : حور الانس لم یطمثهن انس وحورالجن[2] لم یطمثهن جن.

مقاتل گفت : مراد باین حور بهشتی‌اند که ایشان را در بهشت آفریدند و هرگز هیچ کس بایشان نارسیده ونه دست بایشان برده.

حسن گفت ـ زنان دنیوی‌اندکه بعد ازآنکه ایشانرا درآن جهان باز نو آفریدند در بهشت هیچ کس بایشان نرسید پیش از شویان خویش.

دراین سورة دوجای فرمود ـ «لم یطمثهن». **کسائی** یکی از آن بضم میم خواند و آن دیگر بکسر میم . اگر اول بضم خواند آخر بکسر خواند و اگر اول بکسر خواند آخر بضم خواند والسبب فی‌ذلک ماروی **ابواسحق‌السبیعی** قال ـ کنت اصلّی خلف اصحاب **علی** (ع) فاسمعهم یقرأون : « لم یطمثهن » بضم المیم وکنت اصلّی خلف اصحاب **عبدالله‌بن مسعود** فاسمعهم یقرأون بکسر المیم فکان **الکسائی** یضم احدیهما و یکسرالاخری لئلّا یخرج عن هذین‌الاثرین.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » بقصر اطرافهن ، ام بانهن « لم یطمثن » ،

« کانّهن‌الیاقوت و المرجان » ای ـ کانهن‌الیاقوت حمرة وصفاء ، والمرجان بیاضاً و ضیاء.

روی‌عن **ابی‌سعید** فی‌صفة اهل‌الجنة عن رسول‌الله (ص) ـ لکل رجل منهم زوجان علی کل زوجة سبعون حلّة یری مخ سوقهن دون لحمهما و دمائهما و حللهما.

و روی عن **ابی‌هریرة** ان رسول‌الله (ص) قال ـ اول زمرة تدخل الجنة علی صورةالقمر لیلةالبدر والذین علی‌اثرهم کاشدّ کوکب اضاءة. قلوبهم علی قلب رجل واحد لااختلاف بینهم ولاتباغض ، لکل امرئٍ منهم زوجتان کل واحدة منهما یری مخ ساقها من وراء لحمها من‌الحسن. « یسبّحون‌الله بکرة و عشیا » لایسقمون و لایمتخطون و لایبصقون ، آنیتهم الذهب و الفضة و امشاطهم الذهب و وقود مجامرهم الالوة[3] و ریحهم المسک.

---

۱ ـ درنسخهٔ الف جملهٔ : «باجنس خویش نه» ندارد ونسخهٔ ج : بامقصود ونیز بابقیت سخن انسب است.
۲ ـ درنسخهٔ ج : و حورالعین آمده ومسلماً غلط است . ۳ ـ الوة : نوعی عود بخور است .

وعن **عبدالله بن مسعود** عن النبي (ص) ان المرءة من اهل الجنة ليرى بياض ساقها من وراء سبعين حلة من حرير ومخها. ان الله عزوجل يقول - «كأنهن الياقوت والمرجان» فاما الياقوت فانه حجر لوادخلت فيه سلكا ثم استصفيته لرأيته من ورائه.

وقال **عمرو بن ميمون** - ان المرأة من الحور العين لتلبس سبعين حلة فيرى مخ ساقها من ورائها كما يرى الشراب الاحمر في الزجاجة البيضاء.

«**فباى آلاء ربكما تكذبان**» بمشابهته الياقوت ام بمشابهته المرجان.

«**هل جزاء الاحسان الا الاحسان**» هل هاهنا بمعنى ما كقوله: «فهل على الرسل الا البلاغ المبين». يعني - ماجزاء من احسن في الدنيا الا ان يحسن اليه في الآخرة.

و قال **ابن عباس** - هل جزاء من قال: لا اله الا الله وعمل بما جاء به **محمد** (ص) الا الجنة.

عن **انس بن مالك** - قال - قرأ رسول الله (ص) «هل جزاء الاحسان الا الاحسان». ثم قال - هل تدرون ما قال ربكم قالوا - الله و رسوله اعلم، قال - يقول - هل جزاء من انعمت عليه بالتوحيد الا الجنة.

و في رواية **ابن عباس وابن عمر** قالا - قال رسول الله (ص) - يقول الله تعالى - ماجزاء من انعمت عليه بمعرفتي وتوحيدي الا ان اسكنه جنتي وحظيرة قدسي برحمتي.

و قال **محمد بن الحنفية** - هي مسجلة للبر والفاجر اي - سواء في هذا ابرار الخلق و فجارهم، انه من احسن احسن اليه، للفاجر في دينه وللبر في اخراه.

«فباى آلآء ربكما تكذبان» - باحسان التوفيق في الدنيا ام باحسن الثواب في الآخرة.

«ومن دونها جنتان». اى - من دون الجنتين الاولتين جنتان اخريان: جنتان من فضة آنيتهما ومافيهما و جنتان من ذهب آنيتهما وما فيهما ولكل رجل و امرأة من اهل الجنة جنتان، احديهما - جزاء اعماله و الاخرى - ورثوها عن الكفار وهو قوله عز وجل:

«اولئك هم الوارثون» الآية وقوله: نورث من عبدنا .

و فی الخبرالصحیح عن رسول الله (ص)- جنتان من فضة آنیتهما وما فیهما و جنتان من ذهب آنیتهما وما فیهما وما بین القوم و بین ان ینظروا الی ربهم الاّ رداء الکبریاء علی وجهه فی‌جنة عدن. و قیل - لکل واحد منهم اربع جنان فی الجهات الاربع : بین یدیه ومن خلفه و یمینه و شماله.

و قیل- اربع جنان علی‌التوالی لیتضاعف له‌السرور بالتنقل من جنة الی جنة و یکون امتع لانه ابعد من‌الملک فیما طبع علیه‌البشر.

و قیل - الجنتان الاولیان[۱] افضل منهما.

والاخریان ادون منهما فالاولیان : جنات عدن وجنةالفردوس والاخریان:جنةالنعیم و جنةالمأوی.

وقیل - الاولیان للمقربین‌السابقین، فیهما من کل فاکهة زوجان والاخریان لاصحاب‌الیمین و التابعین فیهما فاکهة و نخل و رمان.

وقیل - الاولیان جنتان فی‌القصر و الاخریان خارج‌القصر.

وقیل - الاولیان للرجال والولدان و الاخریان للنساء و الحورالعین.

« فبایّ آلاء ربکما تکذبان » بایّ‌الجنتین تجحدان.

« مدهامتان » ، ای ، ناعمتان سوداوان من ریّهما و شدة خضرتهما لان الخضرة اذا اشتدت ضربت الی‌السواد و الفعل منه - ادهامّ یدهامّ فهو مدهامّ وهما مدهامتان ای - الغالب علی هاتین‌الجنتین - النبات و الریاحین المنبسطة علی وجه‌الارض وفی‌الاولیین - الاشجار و الفواکه.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » ، منهما.

« فیهماعینان نضّاختان » ، تفوران بالماء لاتنقطعان. والنضخ ان‌تفورالعین بالمآء وهو اکثر من النضح و انما وصفها بالنضخ لان‌الماءالذی یفور و یجری امتع من‌المآء الراکد.

قال **ابن مسعود** - تنضخان علی اولیاء الله بالمسک و الکافور. و قال **ابن‌عباس** - تنضخان بالخیر والبرکة علی‌اهل‌الجنة. وقال **سعیدبن جبیر** : - بالمآء

---

۱ - درنسخهٔ الف و ج جنتان الاولیان آمده و قیاساً تصحیح گردید.

و الوان الفاكهة. وقال **انس بن مالك** ـ تنضخان بالمسك والعنبر في دور اهل الجنة كطش[1] المطر.

« فبایّ آلاء ربكما تكذّبان » ، من العينين.

« فيهما فاكهة و نخل و رمّان » ، انما اعاد ذكر النخل و الرمان وهما من جملة الفواكه للتفضيل وعن **سعيد بن جبير** عن **ابن عباس** قال ـ نخل الجنة جذوعها زمرد اخضر وورقها ذهب احمر وسعفها كسوة لاهل الجنة ، منها مقطعاتهم وحللهم و ثمرها امثال القلال اوالدلاء اشد بياضا من اللبن واحلى من العسل ، والين من الزبد ليس له عَجَم[2] كلما نزعت ثمرة عادت مكانها اخرى و انهارها تجرى في غير اخدود[3].

« فبایّ آلاء ربكما تكذبان » ، بالفاكهة ام بالنخل ام بالرمان.

« فيهن خيرات حسان » ، «فيهن» ، اى : في الجنان الاربع جوار « خيرات حسان »، واحدة الخيرات ـ خيرة، واصلها خيّرات ، واحدها خيّرة والرجل خيّر فخفف كهين و لين.

روى عن **ام سلمة** قالت ـ قلت لرسول الله (ص) ـ اخبرني عن قوله : « خيرات حسان » ، قال ـ خيرات الاخلاق حسان الوجوه. وقيل ـ في تفسير الخيرات ، اى ـ لسن بدفرات[4] ولا بخرات[5] ولا متطلعات[6] ولا متشوفات[7] ولا ذربات[8] ولا سليطات ولا طماحات[9] ولا طوافات في الطرق .

---

۱ ـ طش بروزن و معنی رش : باریدن، مترشح شدن ، افشاندن . ۲ ـ هسته . ۳ ـ شکافی که بیاید. ۴ ـ دفرات جمع دفره زنی که بدنش بوی ناخوش دهد . ۵ ـ ضعیف بخر است جمع بخراء مؤنث ابخر : آنکه دهانش بوی ناخوش دهد . صفت زنان جز بدین وزن درلغت نیامده . ۶ ـ متطلعات : زنانیکه حس کنجکاوی شدید دارند و با سعی و کوشش فراوان از خبر نهانی و رازهای مردم اطلاع حاصل میکنند . ۷ ـ تشوف در لغت بمعنی زیور بخود بستن و خود آرایی ونیز بمعنی تطلع از اخبار دیگران است و چون درایجا زیبتی متصعت ذکر شده مقصود از متشوفات زنان خودآرا است . ۸ ـ جمع ذربة : زن بد زبان . ۹ ـ جمع طماحة : زنیکه نظر جز باشوهر خویش دارد .

« فبايّ آلاء ربكما تكذبان » ، بالخيرات ام بالحسان.

« حور مقصورات » ، لاهل‌اللغه فى‌الحور قولان :

قال قوم ـ الحور البياض و الحوّارى[1] سمّى لبياضه ، و الحواريون كانوا قصارين ، يبيضون الثياب. وخبز محوّر و الحواريات نساءالقرى لبياض لونهن.

و قال قوم ـ الحور ـ السواد.

و جمع المفسرون بينهما فقالوا ـ حوراى ـ شديدات سواد العين ، شديدات بياضها .

و قيل ـ معناه ـ شديدات سوادالعين شديدات بياض‌الوجه .

« مقصورات » ، اى ـ محبوسات عن‌اعين ازواج غيرهن .

و قيل ـ « مقصورات » اى ـ مخدّرات مستورات فى‌الحجال.

يقال ـ امراة مقصورة ، اذا كانت مخدرة مستورة لاتخرج.

روى‌عن‌النبى (ص) ، قال ـ لوان‌امرأة من‌نساءاهل‌الجنة اطلعت‌الى‌الارض لاضاءت مابينهما ولملأت مابينهما ريحاً .ولنصيفها على راسها خير من الدنيا وما فيها «فى‌الخيام»قيل فى‌التفسير ـ خيمة[2] من درة مجوفة طولها فى‌السماء ستون ميلا وقيل ـ الخيمة لؤلؤة اربعة فراسخ فى‌اربعة فراسخ لها الف من باب ذهب.

وروى ـ لوان حوراء بزقت فى بحر لعذب ذالك البحر من عذوبة ريقها ـ و روى انهن يقلن ـ نحن‌الناعمات فلا نبأس. الراضيات فلا نسخط نحن‌الخالدات فلا نبيد. طوبى لمن كنّاله و كان لنا.

و فى‌الاثر ـ اذا قلن هذه المقالة اجابتهن المؤمنات من نساء الدنيا ـ نحن المصلّيات وماصليتن ، نحن الصائمات وماصمتن، نحن‌المتصدقات وماتصدقتن، فغلبنهن .

وقال ابن‌مسعود ـ لكل زوجة خيمة طولها ستون ميلاً .

« فباى آلاء ربكما تكذبان » ، بالحور ام بالخيام.

« لم يطمثهن انس قبلهم ولاجان » اى ـ لم يمسهن‌آدمى قبلهم ولاجان ، كرّر ذلك زيادة فى‌التشويق تاكيداً للرغبة فيها.

---

۱ ـ حوّارى : آرد سفيد . ۲ ـ درنسخهٔ ج : الخيمه .

«فبایّ آلاء ربکما تکذّبان» ، مما ذکرنا. قال **محمد بن کعب** - ان المؤمن یزوّج الف ثیب و الف بکر والف حوراء.

« متّکئین علی رفرف خضر » قال **سعیدبن جبیر** و **ابن عباس** - الرفرف ریاض الجنة ، خضر مخصبة. واحدتها - رفرقة ، والرفارف - جمع الجمع مشتق من رف النبت یرف اذا صارغضّاً نضراً.

وقیل -هی الوسائد والنمارق والبسط ای - کما اتکأ وا فی الاولیین علی فرش بطائنها من استبرق ، اتکأ وا فی هاتین الجنتین علی رفرف خضر وعبقریّ حسان .

العبقریّ - الزرابی الطنافس[1] الثخان وقیل- هی الدیباج واحدتها عبقریة کما یقال: تمرة و تمر ولوزة ولوز والعبقری عندالعرب- کل ثوب موشی[2] منسوب الی **عبقر** وهی بلدة یعمل فیها الوشی .

و قیل- عبقر اسم ارض یسکنها الجن ، ینسب الیها خیار کل شیء

وقیل- عبقر اسم رجل کان **بمکة** یتخذ الزرابی ویجیدها فینسب الیه کل شیء جیّد حسن .

والعبقریّ ایضاً عندالعرب : القویّ الشدید القوة ، الحاذق فی الصنعة. قال رسول الله (ص) : رأیت **عمربن الخطاب** فی المنام یستقی من بئر فلم ار عبقریاً یفری فریه. ای - یعمل عمله.

« فبایّ آلاء ربکما تکذّبان » بالرفرف ام بالعبقری .

« تبارك اسم ربك » ای - تبارك ربك والاسم صلة کقوله : «تبارك الذی » وقال لبید :

الی الحول ثم اسم السلام علیکما.

ای - ثم السلام علیکما. و الاسم صلة والاسم هوالمسمی ومن قال بغیر هذا قال بخلق اسماءالله « تبارك » ای -تقدس و تعظّم وتمجّد و تعالی و دام الذی لم یزل ولا یزال ، « ذوالجلال والاکرام » قرأ اهل **الشام** : « ذوالجلال » بالواو وکذلك فی مصاحفهم اجراء علی الاسم والجلال لایستعمل الالله سبحانه وتعالی. «

هوان یکرم اولیائه بالانعام علیهم والاحسان الیهم.

۱. طَنَفسه وطُنُفسه نوعی فرش رنگارنگ . ۲ - جامهٔ منقوش. وشی : نقش جامه .

ختم‌الله سبحانه هذه السورة بذکر تمجیده و تحمیده کما عدّد فنون نعمه و صنوف مبرته و روی عن **عایشه** قالت کان رسول‌الله(ص) اذا سلم من‌الصلاة لایقعد الا مقدار مایقول ـ اللهم انت السلام و منک‌السلام تبارکت ذاالجلال والاکرام.

النوبة الثالثة

قوله : « ولمن خاف مقام ربه جنتان ».

نعیم باقی و ملک جاودانی وقرب حضرت الهی کسیرا بود که درهمه‌حال از الله ترسد و احوال و اهوال رستاخیز همواره پیش چشم خویش دارد.

خوف و خشیت چراغ دل است و زمام نفس و ریاضت روح وتازیانهٔ حق و حصار دین.

تخم خوف صبراست وآب آن ورع وثمرهٔ آن نجات.

یقول الله تعالی ـ « و خافونی ان کنتم مؤمنین ».

مالك دينار گفته : ولیّ که در وخوف بود علامتش آنست که خاطر را از حرمت پر کند و اخلاق مهذب گرداند و اطراف بادب دارد.

بوالقاسم حکیم گفته که ـ ترس ازخالق دیگراست وترس ازمخلوق دیگر. هر که ازمخلوق ترسد از وی بگریزد وهر که ازخالق ترسد با وی گریزد.

یقول‌الله تعالی : « ففرّوا الی‌الله ».

ترس ازالله با شهوات دنیا به نسازد[1] هر که اسیر شهوات گشت ترس‌ازدل وی رخت برداشت و در دست دیو افتاد تا بهردری که خواهد او را میکشد.

درآثار بیارند که **یحیی زکریا** صلوات‌الله علیهما بر **ابلیس** رسید و بردست ابلیس بندها دید ازهرجنس وهررنگ. گفت ـ ای شقیء این‌چه‌بندهاست که دردست‌تو می بینم ، گفت ـ این انواع شهوات فرزند **آدم** است که ایشانرا باین دربندم آرم و برمراد خویش میدارم . گفت ـ **یحیی زکریا** را هیچ بندداری که او را بآن بند درحکم خود آری..؟ گفت ـ نه که او را از ما معصوم داشته اند ودست ما بدو نرسد

۱ ـ در نسخهٔ ج : بنسازد.

گفت ـ آخر از وی هیچیز شناسی که بان دروی طمع کنی.؟ گفت ـ نه مگر یک چیز ـ هر گه که طعام سیر خورد گرانی طعام او را ساعتی از نماز وذکرالله مشغول دارد.

یحیی گفت ـ ازخدای عزوجل پذیرفتم و با وی عهد بستم که هر گزطعام سیر نخورم.

درخبر است که ـ هر که اندک خورد وصوف پوشد چنانک بلقمه‌ای وخرقه‌ای[1] از دنیا قناعت کند، تفکر در دل وی پدید آید و از تفکر حکمت زاید و حکمت چون خون در باطن وی روان گردد. وآنکس که طعام بسیار خورد ازتفکر بازماند ودل وی سخت گردد. والقلب القاسی بعید من الله بعید من الجنة قریب من النار.

«ولمن خاف مقام ربه جنتان ـ ومن دونهما جنتان» ترسندگانرا و اندوهگنانرا چهاربهشت است: دوبهشت زرین ودوبهشت سیمین **مصطفی** (ص)ازاین چهاربهشت خبر داده و گفته ـ جنتان من فضة آنیتهما وما فیهما وجنتان من ذهب آنیتهما و ما فیهما، وما بینهم و بین ان ینظروا الی ربهم الارداء الکبریاء علی وجهه فی جنة عدن.

ترسی باید که روزگار مرد همه عین اندوه گرداند. چون اندوه پدید آمد آفتاب محبت حق جز بردل وی نتابد که ـ ان الله یحبّ کل قلب حزین.

عالمیان قدر اندوه ندانستند، اندوه بگذاشتند و براه نفس بیرون شدند و شادی وطرب اختیار کردند.

اگر بجملگی روی بعالم اندوه نهادندی، بهر مینی که در بادیهٔ اندوه رفتندی جزحدقهٔ کروبیان و روحانیان قدمگاه ایشان نبودی.

چهرهٔ ترس وصورت اندوه فردا پیدا آید که قیامت بازار خویش برسازد. هر نفسی که بترسی بر کشیده باشند نوری گردد. و هرقدمی که باندوهی برداشته باشند مرکبی شود که مسافت سرای رضوان بآن مرکب قطع کنند.

عالمیان همه درعتاب وحساب رستاخیز بشند. واندوه خوارگان بر بساط انس درخیمهٔ «وهو معکم» با حق درمناجات باشند که یکی ازایشان را نیزازبهشت یاد نیاید.

۱ ـ در نسخهٔ ج: بلقمه‌ی وخرقه‌ی

بزرگی‌را پرسیدند که - خدای عزوجل باندوهگنان‌وترسندگان چه‌خواهد کرد. گفت - اگر اندوه برای او دارند ومحمل ترس از بهر او کشند ، هنوز نفس ایشان منقطع نشده باشد که جام رحیق وصال بردستشان نهند بر آن نبشته که - « الا تخافوا ولاتحزنوا وابشروا بالجنه ».

گاه آن آمد که بادی خوش برجان شما وزد . نیز مترسید و تا ابد الابد طرب کنید وشاد باشید. شعر :

اندوه غریبان بسرآید روزی   در کار غریبان نظر آید روزی

۱ - النوبة الاولى

قوله تعالی: «**بسم الله الرحمن الرحیم**»- بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **اذا وَقعت الواقعة** (۱) » آنگه که بودنی ببود و افتادنی بیفتد.

« **لیس لِوَقعتها کاذبة** (۲) » در بودن آن نه شک بود و نه در افتادن آن دروغ.

« **خافضةٌ** » ، فرو برنده ناگرویدگان را ، « **رافعةٌ** (۳) » بر دارنده ان را.

« **اذا رُجّت الارض رجّاً** (۴) » آنگه که بجنبانند جنبانیدنی.

« **وبُسّت الجبال بَسّاً** (۵) » وبر کنند کوهها بر کندنی.

« **فکانت هبآء مُنبثّاً** (۶) » تا گردی شود از زمین خیزان ریزان.

« **وکنتم ازواجاً ثلاثة** (۷) » و شما سه گروه بید[۱] از سه گونه.

« **فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة** (۸) » خداوندان راست دست آن چه مردمان‌اند که مردمان راست دست‌اند وراست سوی.

---

۱ - در نسخهٔ ج : باشید .

« **و اصحاب المَشأمة ما اصحاب المشأمة** (٩) » و خداوندان چپ سوی وچه مردمان‌اند خداوندان چپ سوی.

« **والسابقون** » ، وپیشوایان ، « **السابقون** (١٠) ».

« **اولئک المقرَّبون**(١١) » « **في‌جنات النعيم**(١٢) » پیشوایان[بفرمان برداری] ایشانند آن مقربان ونزدیکان که در بهشتها با نازاند.

« **ثُلّة من الاوّلين** (١٣) » گروهی از پیشینان.

« **وقليل من‌الآخرين** (١٤) » واندکی از پسینان.

« **على سُرُرٍ موضونة** (١٥) » بر تختها زربافت.

« **متكئين عليها متقابلين** (١٦) » نشستگان برآن تختها بی‌بیم، بشت باز نهادگان روی در روی.

«**يَطوف عليهم**»، برسرایشان میگردد[بخدمت] «**ولدان مخلَّدون**(١٧)» غلامان جوانان آراسته، جوانی وجاودانی‌را آفریده.

« **بِأكواب** » ، می گردانند بر سر ایشان صراحی وکوزآوریها[1] بی گوشه « **واباريق** » ، وآب دستانها باگوشه ودسته، « **وكَأس من مَعين** (١٨) » و جام از می از چشمهٔ روان.

« **لايصدّعون عنها** » ، ایشان‌را ازآن شراب[وآن مجلس]بازنه پراکنند « **ولا يُنزفون** (١٩) » وهیچ از می درنمانند.[2]

« **وفاكهة ممّا يتخيّرون** (٢٠) » و از هرمجلس که گزینند.

« **ولحم طيرممّا يشتهون** (٢١) » واز هر گوشت مرغ که خواهند.

« **و حور عين** (٢٢) » و سیه چشمان و فراخ چشمان ، « **كَأمثال اللؤلؤ المَكنون** (٢٣)» مانندگان مروارید درصدف پرده بوشیده، گرد بآن نرسیده.

« **جزآءً بماكانوا يعملون** (٢٤) » پاداش آن کردارکه میکردند.

«**لايسمعون فيها لغواً**» آنجا درآن بهشت نایکارنشنوند «**ولاتأثيماً** (٢٥)» ونه هیچ بزه.

---

١ ـ کوزاوره : صراحی . ٢ ـ در ج : درمی‌مست .

« **الاّ قیلاً سلاماً سلاماً** (۲۶) » مگر سخنی بی رنج سخنی از جفا آزاد.

« **واصحابُ الیمین ما اصحاب الیمین** (۲۷) » و خداوندان راست دست چه مردمان که ایشانند.

« **فی سِدر مخضود** (۲۸) » در درختستانی پربارخار از میوهٔ آن چیده.

« **و طَلح منضود**(۲۹) » و درخت موز میوهٔ آن درهم نشسته.

« **وظلّ ممدود** (۳۰)»وسایهٔ درختان کشیده.

« **و ماء مسکوب** (۳۱) » و آبی بر روی زمین و فرش ریخته روان می کنده.

« **وفاکهة کثیرة** (۳۲) » و میوه‌ها فراوان.

« **لامقطوعة** »نه بسر آمده وبازبریده [اززمستان]،« **ولا مَمنوعة** (۳۳) » نه از خوردن باز داشته [از خامی ونارسیدنی].

« **وفُرش مرفوعة** (۳۴) » و کنیزکان برداشته قدرها ایشان از آلایش و کاهش.

« **انّا انشأناهن انشآءً** (۳۵) » بیافریدیم ایشانرا همچنان آفریدنی [پرورده و رسیده و آراسته].

« **فجعلنا هنّ ابکاراً** (۳۶) » ما ایشانرا دوشیزگان آفریدیم. « **عُرُباً** » شوی دوستان ، « **اترابا** (۳۷) » هام بالا هام آسا[1] یک دیگر.

« **لاصحاب الیمین** (۳۸) » [این همه] خداوندان راست دست راست.

« **ثُلّة من الاولین** (۳۹) » جوکی از پیشینان.

« **و ثلّة من الاخرین** (۴۰) » وجوکی از پسینان.

« **و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال** (۴۱) » و خداوندان چپ دست وچپ سوی چه مردمان که ایشانند.

« **فی سَموم** » درآتش وتفت باداند، بادی سخت گرم وبادی سخت سرد، « **وحمیم** (۴۲) » و آبی جوشیده.

---

۱ ـ در نسخهٔ ج :هم بالا هم‌آسا.

« **وظلٍ من يَحموم** (٤٣) » وسایهٔ دود صعب سیاه.

« **لاباردٍ ولاکریم** (٤٤) » نه خنک ونه آسان[1].

« **انّهم کانوا قبل ذلک مُترفین** (٤٥) » ایشان پیش از آنروز منعمان وگردن‌کشان بودند.

« **وکانوا یُصرّون علی الحِنث العظیم** (٤٦) » ومی‌سهیدند پیش‌ازآنروز برآن بزه‌ی بزرگ.

« **وکانوا یقولون** » ، ومیگفتند ، « **أإذامتنا** » ، باش آنگه که ما بمیریم « **وکنّاتراباً وعظاماً** » و خاك گردیم و استخوان ، « **أإنّا لمبعوثون** (٤٧) » ما برانگیختنی‌ایم..؟.

« **أوَ آباؤنا الاوّلون** (٤٨) » وپدران پیشین ما هم برانگیختنی‌اند.. ؟.

« **قل انّ الاوّلین والآخرین** (٤٩) » گوی[1] پیشینان و پسینان‌جهانیان،

« **لَمجموعون** » همه با هم آوردنی‌اند ، « **الی‌میقات یَوم معلوم** (٥٠) » هنگام روزی دانسته نامزد را.

« **ثم انّکم ایهاالضّالون المکذّبون** (٥١) » پس شما ای گمراهان دروغ‌زن‌گیران.

« **لآکلون من شجر من زقّوم** (٥٢) » میخورید آن درخت زقوم را.

« **فمالئون منها البطون** (٥٣) » تا پرمیکنید از آن شکمها.

« **فشاربون علیه من‌الحمیم** (٥٤) » آنگه برزبر آن آب جوشن می‌آشمید[2]

« **فشاربون شرب‌الهیم** (٥٥) » می آشمید[2] آشمیدن[3] ریگ خشک با شتران تشنه.

« **هذا نُزُلهم یوم‌الدین** (٥٦) » برین فرود آیند ایشان روز باداش و روز داوری.

« **نحن‌خلقناکم** » ، ما بیافریدیم شمرا نخست ، « **فلولاتصدّقون** (٥٧) » پس[آفرینش پسین] چرا استوار نمی‌دارید.

---

١ ـ درنسخهٔ ج : بگو. ٢ ـ درنسخهٔ ج :می‌شمید. ٣ ـ شمیدن.

النوبة الثانية

این سورة هزار و هفتصد و سه حرف است و سیصد و هفتاد و هشت کلمه و نود و شش آیة جمله **بمکه** فرو آمد و آنرا مکی شمرند مگر یک آیت بقول **ابن عباس** : «افبهذا الحدیث انتم مدهنون ـ وتجعلون رزقکم انکم تکذّبون».

گفت ـ این یک آیت **بمدینه** فرودآمد وباقی **بمکه**.

و قیل ـ الّا قوله : « ثلة من‌الاولین » « و ثلة من‌الآخرین ».

ودراین‌سورة ناسخ ومنسوخ نیست مگر یک آیت[1] بقول **مقاتل‌بن سلیمان:** «ثلة من‌الاولین وقلیل من‌الاخرین ». **مقاتل** گفت : این یک آیت منسوخ است بآیت دیگر که « ثلّة من‌الاولین و ثلّة من‌الاخرین ».

درخبراست که ـ **عثمان‌بن عفان** عیادت کرد **عبدالله مسعود** را دربیماری مرگ ، گفت ـ یا **عبدالله** این‌ساعت ازچه می‌نالی . گفت ـ اشتکی ذنوبی ، بر گناهان خود می نالم گفت ـ چه آرزوست ترا در این وقت گفت : رحمة ربی، آرزوی من‌آن است که الله برمن رحمت کند وبرضعف وعجزمن ببخشاید.

عثمان گفت : افلاندعوالطبیب ، طبیب‌را خوانیم تادرد ترا مداوات کند؟. گفت ـ الطبیب امرضنی. طبیب خود مرا بروز بیماری افکند.

گفت خواهی تاترا عطائی فرمایم که ببعضی حاجتهاء خود صرف کنی . گفت لاحاجةلی به وقتی مرا باین حاجت نیست وهیچ دربایست نیست.

گفت ـ دستوری هست تا بدخترانت دهم که ناچار ایشانرا حاجت بود ، گفت ـ نه ، که ایشانرا حاجت نیست و اگرحاجت بود به از این من‌ایشانرا عطائی داده‌ام ، گفته‌ام که ـ بوقت حاجت وضرورت ، **سورة الواقعة** بر خوانید که من از رسول خدا(ص) شنیدم:

من قرأ **سورة الواقعة** کل لیلة لم تصبه فاقة ابداً. هر که **سورة الواقعة** هرشب برخواند فقر وفاقت هرگز بدو نرسد.

---

۱ ـ این تعبیر مسامحه است زیرا منقول ازمقاتل دوآیت است .

وعن **هلال بن يساف** عن **مسروق** قال ـ من اراد ان يعلم نبأ الاولين والآخرين و نبأ اهل الجنة و نبأ اهل النار ونبأ الدنيا ونبأ الآخرة فليقرأ **سورة الواقعة**.

قوله تعالى : « اذا وقعت الواقعه » تقديره : اذكر اذا وقعت الواقعه اى ـ قامت القيامة ونزلت صيحتها وهي النفخة الاخيرة ، هذا كقوله :« فيومئذ وقعت الواقعه» وكقوله : « انّما توعدون لصادق ـ وان الدين لواقع ».

« ليس لوقعتها كاذبة » اى ـ ليس لكونها اكذوبة و لا مثنوية. وكاذبة هاهنا في موضع المصدر كقوله عز وجل : « لا تسمع فيها لاغية » الكاذبة ـ الكذب واللاغية ـ اللغو. تقول ـ كذب يكذب كذباً وكاذبة كالعافية و العاقبة. والمعنى ـ من اخبر عنها صدق ولم يكذب. وقيل ـ ليس الخبر عن وقوعها كذباً.

یاد کن ای **محمد** آن روز که دردمند درصور درآن نفخهٔ آخر که قیامت بپای شود و صیحهٔ رستاخیز و زلزله ساعت پدید آید، روزی که درآن شک نیست، وعدهٔ که در وی خلاف نیست . هر که ازو خبر دهد راست گوید ، که درآن گفت وی دروغ نیست ، بودنی که آنرا مردّ نیست. افتادنی که دروگمان نیست و وقت وقوع آن جز بعلم الله نیست.

«خافضة رافعة » هذه صفة القيامة. اذا وقعت تبلغ وتسمع من بعد كمن قرب.

وقيل ـ تخفض اعداء الله في النار وان كانوا اعزّة في الدنيا وترفع اولياء الله الى الجنة وان كانوا اذلّاء في الدنيا.

قال **ابن عطاء** ـ خفضت قوما بالعدل و رفعت قوماً بالعدل.

« اذا رجّت الارض رجّاً » اى ـ حرّكت الارض تحريكاً شديداً ، كقوله : « اذا زلزلت الارض زلزالها » قال **الكلبى** ـ وذلك ان الله عزوجل يوحي اليها فتضطرب فرقاً. و قيل ـ ترج كما يرجّ الصبىّ في المهد حتى يهدم كل بناء عليها و ينكسر كل من عليها من الجبال وغيرها ، تقول ـ رججته فارتجّ اى ـ حرّكته فتحرك.

« و بست الجبال بسّاً » قال **الحسن** : اى ـ نسفت و قلعت من اصلها كقوله : « ينسفها ربى نسفاً » و قال **مقاتل** و **مجاهد** ـ فتّت فتّاً وكسرت كسراً حتى صارت كالدقيق وقال **الكلبى** ـ سيّرت على وجه الارض تسييراً ، كقوله : « ويوم نسيّر الجبال » .

قوله: «فکانت هباء منبثاً»، صارت‌الجبال هباء و هوحشوالجو. والمنبث المنتسف المتفرّق. وقیل ـ الهباء المنبث ما سطع من سنابک[۱] الخیل وقیل ـ ما تطایر من شرر النار و قال فی‌موضع آخر ـ «و تکون الجبال کالعهن المنفوش» و فی‌التفسیر ان‌الله سبحانه یبعث ریحاً من تحت‌الارض فتحمل الارض و الجبال و تضرب بعضها ببعض ولاتزال کذالک حتی تصیر غباراً و یسقط ذالک‌الغبار علی وجوه‌الکفار وذالک قوله: «وحملت‌الارض والجبال فدکّتا دکّةً واحدة» وقال فی‌صفة‌الکفار ـ «وجوه یومئذ علیها غبرة.»

«و کنتم ازواجاً» ای ـ صرتم اصنافاً «ثلثة» و عند **العرب** کل ماله نظیر فهو زوج، فردا کان اوشفعاً ثم فسّرهم فقال:

«و اصحاب‌المیمنة ما اصحاب‌المیمنة». ای ـ ماهم وایّ شیءهم. و هذا اللفظ فی‌العربیة تجری مجری التعجب و هو من‌الله تعظیم‌الشأن عند من یخاطبه به فکانه عجّب نبیه(ص) وعظّم شأن‌المذکورین عنده. وفی‌تفسیر هذه‌الکلمة اربعة‌اقوال.

احدها: انهم هم‌الذین یؤخذ بهم‌عن‌الموقف ذات‌الیمین الی‌الجنة واصحاب الشمال هم‌الذین یؤخذ بهم ذات‌الشمال الی‌النار.

والقول‌الثانی وهو قول **ابن‌عباس**: هم‌الذین اخرجوا من‌الکتف الیمنی من **آدم** (ع) حین اخرج‌الله ذریته من صلبه. و قال‌الله لهم ـ هؤلاء للجنه ولا ابالی واصحاب‌المشأمة اصحاب‌الشمال الذین اخرجوا من‌الکتف‌الیسری من **آدم** (ع) وقال‌الله لهم ـ هؤلاء للنار ولاابالی.

و القول‌الثالث وهو قول **الضحاک**: «اصحاب‌المیمنة»، هم‌الذین یعطون کتبهم بایمانهم. «و اصحاب المشأمة»، هم‌الذین یعطون کتبهم بشمائلهم.

والقول‌الرابع وهو قول **الحسن و الربیع**: «اصحاب المیمنة»، هم‌الذین کانوا میامین مبارکین علی انفسهم وکانت اعمارهم فی طاعة‌الله، و هم التابعون باحسان و«اصحاب‌المشأمة» هم‌المشائیم علی‌انفسهم وکانت اعمارهم فی‌المعاصی. تقول ـ یمین و شمال و یمنی و شؤمی و الایمن والاشأم.

---

۱ ـ سنابک جمع سنبک: قسمت جلو سم.

وصحّ فی‌الحدیث ان الکافر یسئل یوم القیمة فیقال له ـ ماذا قدّمت فینظر ایمن منه فلایری الاالنار و ینظر اشأم منه فلایری الی‌النار.

و جمع المیمنة ـ المیامن وجمع المشأمة ـ المشائم وکان رسول‌الله(ص) اذا توضّأ یبدأ بمیامنه وکان یحب التیامن فی کل شیء. تقول ـ تیامن الرجل اذا بدأ بیمینه و اصل الیمن السعادة و اصل التیمن الزجر والفال الحسن و اما الشمال فجمعه ـ شمائل و شُمل و اشمُلة و شمالات و سمی **الیمن** لان **الیمن** عن یمین **الکعبة** و**الشام** عن شمال **الکعبة** و ذلک اذا دخل الحجر تحت المیزاب.

« والسابقون السابقون ـ اولئک المقرّبون » یحتمل ان یکون السابقون مبتداء وخبره السابقون الثانی و معناه ـ والسابقون الی طاعة‌الله فی‌الدنیا هم السابقون غداً الی ـ الجنة والرضوان. ویجوز ان یکون السابقون الثانی تأکیداً لالاول وخبر الابتداء قوله: « اولئک المقرّبون ».

ویحتمل ان یکون تقدیر الآیة ـ والسابقون ماالسابقون فحذف ما لان الاولیین تدلّان علیه فیکون الکلام فی الثلثة علی نسق واحد.

وفی‌التفسیر ـ انهم السابقون الی‌الاسلام ثم السابقون الی الهجرة ثم السابقون الی‌التکبیرة الاولی فی‌الصلوة الخمس ثم السابقون الی الخیرات. قال‌الله عز وجل ـ « وهم لها سابقون » وقال تعالی ـ « فاستبقوا الخیرات » وهذا هو التقسیم الذی فی قوله عزوجل: « فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات باذن‌الله».

ویقال ـ السابقون ـ الذین سبقت لهم من‌الله الحسنی فسبقوا الی ماسبق لهم.

« اولئک المقرّبون » لم یقل ـ المتقرّبون بل قال ـ المقرّبون و هذا عین الجمع و علم الکافة انهم بتقریب ربهم سبقوا لابتقرّ بهم.

« اولئک المقرّبون » من‌الله.

« فی‌جنات‌النعیم ». و قیل ـ الناس ثلثة رجل: ابتکر الخیر فی حداثة سنّه ثم داوم علیه حتی خرج من‌الدنیا فهوالسابق المقرب. ورجل ابتکر عمره بالذنوب وطول الغفلة ثم یراجع بتوبة فهذا صاحب یمین. ورجل ابتکر الشر فی حداثته ثم لم یزل علیه حتی خرج من‌الدنیا فهذا صاحب شمال.

« ثلّة من‌الاولين » ، اى - هى ثلة من الاوّلين و الثلّة فى‌اللغة - الجماعة من‌الناس ، والثلّة بفتح الثاء‌الجماعة من‌النساء.

وتكلّموا فى‌الثلّة‌الاولين‌فقالوا - هم‌اتباع الانبياء قبلنا ، «وقليل‌من‌الآخرين» عنينا بها فنحن فى‌كثرتهم قليل ، قال **الزجاج** - الذين عاينوا جميع‌النبيّين من لدن **آدم** وصدّقوهم اكثر ممن عاين‌النبى(ص) لكثرة‌الانبياء.

وقيل - « ثلّة من‌الاولين - وقليل‌من‌الآخرين » كلاهما من‌امة **محمد**(ص) فقد روى انه قال(ص) كلتا الثلّتين امّتى.

روى عن‌**ابى هريرة** قال - لما نزل- « ثلة من الاولين - وقيل من‌الآخرين» شقّ ذلك على اصحاب النبى(ص) واستوحشوا حتى بكى **عمر**وقال - يا نبى الله آمنّابك وصدّقناك وما ينجومنا[1] الاقليل فا نزل‌الله تعالى - « ثلة من الاولين - وثلة من‌الاخرين» فصارت هذه الاية ناسخة لقوله : « وقليل من الاخرين ». ثم قال(ص) - انى لارجوان تكونوا ربع اهل الجنة بل ثلث اهل الجنة بل انتم نصف اهل الجنة و تقاسمونهم فى النصف الثانى. و روى انه قال(ص)- اهل الجنة مئة و عشرون صفّاً ثمانون صفاً منها امّتى وهم الفائزون الاخيار.

و روى انه قال - تبعث هذه الامّة يوم القيامة تسدّ الافق و انى مكاثربكم الامم. وقال (ص) مثل امّتى مثل المطر لايدرى اوله خيرام آخره.

قوله : « على‌سررموضونة » الموضون المنسوج مضاعفاً يقال للدرع-موضونة اذا كانت بحلقتين‌حلقتين.

قال اهل التفسير- « على سرر موضونة » منسوجة بقضبان الذهب والجواهر و قيل- جعل كل سرير بجنب سريرطول كل سريرثلاثمائة ذراع فاذا ارادالعبد ان يجلس عليها تواضعت فاذا جلس عليها ارتفعت.

« متّكئين عليها متقابلين » ينظر بعضهم الى‌بعض لايرى بعضهم قفاصاحبه، وصفوا مع نعيمهم بحسن العشرة وصفاء المودّة و تهذيب الاخلاق.

« يطوف عليهم » ، اى - يخدمهم و ينقلب اليهم « ولدان » غلمان جمع

۱ -كذا فى‌النسختين و صحيح : ماينجومنا الاقليل.

وليد. وخدمة الغلمان امتع من خدمة الكبار وهم ولدان انشأهم الله لخدمة اهل الجنة.
و قال **الحسن** : هم اولاد اهل الدنيا اطفال لم تكن لهم حسنات فيثابوا عليها
ولا سيئات فيعاقبو عليها لان الجنة لا ولادة فيها.

وجاء في بعض الاخبار : ان اطفال الكفار خدم اهل الجنة ، « مخلّدون » ،
اى - باقون لا يموتون ، خلقوا للخلد. و قيل يبقون على غلومتهم لا يتغير نضارتهم
ولا يحولون من حالة الى حالة. وقيل - «مخلّدون » مستورون مقرّطون يقال خلدجاريته
اذا زيّنها وحلاّها بالخلد وهوالقرط. و الخلادة - القلادة لغة قحطانية. قال الشاعر :

و مخلّدات باللجين كانما   اعجاز هن اقاوز الكثبان

اى - مزينات محليات.

« باكواب و اباريق » و الاكواب جمع كوب و هى الاقداح المستديرة
الافواه لا آذان لها ولاعرى والاباريق جمع ابريق ، وهى - ذوات الخراطيم ولها
عروة سميت اباريق لبروق لونها من الصفاء و قيل - انها عجمية معرّبة آب ريز ،
« وكأس من معين » اى - قدح مملوء من خمر. الكأس - القدح فيه الشراب والمعين
الخمر تجرى من العيون يقال - الكوب للماء وغيره ، والابريق لغسل الايدى والكأس
لشرب الخمر.

« لا يصدّعون عنها ». اى - تطربهم و لا تؤذيهم بصداع . تقول - صُدِع
الرجل وصَدّع اذا اصابه الصداع . وقيل - « لا يصدّعون » ، اى - لا يفرّقون ، «عنها»
تقول - صدّعهم فانصدعوا اى - فرّقهم فتفرقوا ، « ولا ينزفون » اى - لا يسكرون فتذهب
عقولهم ، يقال - نزف الشارب فهو نزيف ومنزوف اى - سكر . و قيل - لا يتقيّأون
ولا يبولون .

قال **ابن عباس** : في الخمر اربع خصال : السكر والصداع والقيء والبول
والله عزوجل نزّه خمر الجنة عنها كلّها.

و قرىء - « ينزفون » بكسر الزاى ، يعنى - لا تفنى خمرهم تقول - انزف
القوم اذا فنى شرابهم وقيل - انزف سكر.

« وفاكهة ممّا يتخيّرون » اى - يختارون فكلّها خيار.

« ولحم طیرممّا یشتهون ». قال **ابن‌عباس** - یخطر علی قلبه لحم الطیر فیصیر بین یدیه علی ما اشتهی ویقال- انه یقع علی صحفة الرجل‌فیاکل منه ما یشتهی ثم یطیر فیذهب.

« وحورعین » قرأ **ابوجعفر وحمزة و الکسائی** بکسر الراء والنون ای - و بحورعین. و قرأ الباقون بالرفع یعنی- ولهم حورعین ای - بیض عین ، ای - ضخام العیون هذا تفسیر النبی (ص) فی جواب **ام‌سلمه**.

« کامثال اللؤلؤالمکنون » المخزون فی‌الصدف لم تمسّه الایدی.

روی انه سطع نور فی الجنة فقالوا - ما هذا قالوا - حوراء ضحکت فی وجه زوجها. و روی ان الحورآء اذا مشت سمع تقدیس الخلاخیل من ساقیها و تمجید الاسورة من ساعدیها وان عقد الیاقوت یضحک من نحرها وفی‌رجلیها نعلان من‌ذهب شراکهما من لؤلؤ تصرّان بالتسبیح.

وکان **یحیی بن معاذ** یقول - اخطب زوجة لاتسلبها منک المنایا واعرس بها فی‌دار لایخربها دوران البلایا وشبّک لها حجلة لاتحرقها نیران الرزایا.

وروی انهن خلقن من الزعفران.

قوله : « جزآء بما کانوا یعملون » ای - یفعل ذلک بهم لجزآء اعمالهم. قوله : « جزاء » منصوب علی‌انه مفعول له وقیل - منصوب علی‌المصدرای - یجازون جزاء باعمالهم.

« لایسمعون فیها » ای - فی‌الجنة ، « لغواً » ، ای - باطلاً من القول ولاصیاحاً وصخباً وعبثاً ، « ولا تأثیماً » ای - اثماً وقیل - « ولا تأثیما » ای - لایقال لهم - اثمتم واسأتم. و لیس التأثیم مما یختصّ بالسماع و انما جاز بمجاورة اللغو کقول القائل: اکلت خبزاً ولبناً ، اللبن مشروب لامأکول وانما جاز بمجاورة الخبز.

قوله : « الا قیلاً سلاماً سلاماً » یعنی-الا قولاً ذاسلامة یعنی - قولاً یسلم من اللغووالاثم و فی نصب سلاماً ثلثة اقوال :

احدها - ان یکون صفة للقیل کما ذکرت.

والثانی - ان ینتصب بالقول ای - الا ان یقولوا سلاماً.

والثالث - علی المصدر وتقدیره الا ان یقولوا - سلّمک‌الله سلاماً.

ثم ذکر اصحاب الیمین علی التعجب مما لهم، فقال:

« و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین » تقدیره مالاصحاب الیمین. قال **ابوالعالیة و الضحاک**: نظر المسلمون الی **وجّ** وهوواد مخصب **بالطائف** فاعجبهم سدرها فقالوا - یالیت لنا مثل هذا فانزل‌الله تعالی هذه الآیات.

« فی سدرمخضود » السدر شجرالنبق والمخضود الذی لاشوک له والخضد القطع کانه قطع شوکه ویجوز فی العربیة ان یقال - هذا شجرة مخضودة الشوک ولم یکن لها شوک اصلا یجب خضده کقوله عزوجل: « من عسل مصفی » و هو عسل لم‌یکن فیه شمع قط یجب تصفیته منه. وقال **ابن کیسان**: هوالذی لا اذی فیه. قال: و لیس شیء من ثمر الجنة فی غلف کما یکون فی الدنیا من الباقلی و غیره بل کلها مأکول ومشروب ومشموم ومنظور الیه.

« و طلح منضود » جاء فی التفسیر انه شجر الموز لان ثمره یکون منضوداً بعضه فوق بعض قیل - شجر الجنة موقر بالحمل من اسفله الی اعلاه لیست له سوق بارزة و قال **الحسن** - لیس هو بالموز و لکنه شجرعظیم ناضررفیف له ظل بارد طیب وقیل - هوام غیلان[1] والعرب تحبه لنوره ای - لطیب نوره. وخوطبوا بما عقلوا وانما فضله علی ما فی الدنیا کفضل سائر ما فی الجنة علی ما فی الدنیا.

« وظلّ ممدود » دائم تامّ لاتنسخه الشمس کما بین الفجر الی طلوع الشمس. وقال **مقاتل** - هوظل العرش وصحّ عن رسول‌الله(ص) انه قال - ان فی الجنة شجرة یسیر الراکب فی ظلها مئة عام لا یقطعها و عن **ابن عباس** فی قوله: « وظل ممدود » قال - شجرة فی الجنة علی ساق یخرج الیها اهل الجنة فیتحدّثون فی اصلها و یتذکر بعضهم و یشتهی لهو الدنیا فیرسل‌الله عزوجل ریحاً من الجنة فتحرّک تلک الشجرة بکل لهو کان فی الدنیا.

ویحتمل ان الظل عبارة عن الحفظ. تقول - فلان فی ظلّ فلان ای - فی کنفه لانه لاشمس هناک.

---

[1] - ام غیلان درخت سمره است.

« وماء مسکوب » مصبوب یجری دائماً فی غیراخدود ویصعد الی القصور والعلالی وینسکب منحدراً لایلطخ شیأ وقیل - یسکب علی الخمر فیشرب ممزوجاً .

« و فاکهة کثیرة » ای - کثیرة الاجناس و الانواع لا مقطوعة بالزمن ولا ممنوعة بالثمن وقیل - ثمرة الدنیا فی الشتاء مقطوعة وفی الربیع ممنوعة لم تینع .

قال **ابن عباس** : لاتنقطع اذا جنیت ولاتمتنع من احد اراد اخذها .

و قیل - «ولاممنوعة» ای - لامحصورة بالجدار کما یحصر علی بساتین الدنیا و جاء فی الحدیث - ماقطعت ثمرة من ثمار الجنة الا ابدل الله مکانها ضعفین .

و «فرش مرفوعة» ای عالیة بعضها فوق بعض .

قال رسول الله (ص) فی قوله : « وفرش مرفوعة» ای - عالیة قال - ارتفاعها لکما بین السماء والارض و ان مابین السماء والارض لمسیرة خمس مئة عام و قیل - اراد بالفرش - النساء والعرب تسمی المرأة فراشاً ولباسا علی الاستعارة .

قال النبی (ص) - الولد للفراش . فسمّی المرأة فراشا . «مرفوعة» رفعن بالجمال والفضل علی نساء الدنیا و قیل : رفعن عن ان یبلن اویحضن او یتغوّطن او یمتخطن اویشین . دلیل هذا التاویل قوله فی عقبه : « انا انشاناهن انشاء » ای - خلقناهن خلقا جدیداً .

قال **ابن عباس** - یعنی - الآدمیات العجائز الشمط یقول - خلقنا هن بعدالهرم خلقا آخر فجعلناهن ابکاراً عذاری .

قال **مجاهد** - روی عن رسول الله (ص) انه قال فی امرأة عند **عایشه** من **بنی عامر** و کانت عجوزا - ان الجنة لاتدخلها العجز، فولّت تبکی فقال (ص) - اخبروها انها یومئذ لیست بعجوز . ان الله تعالی یقول : « انا انشأناهن انشاء » الایة .

وعن **انس بن مالک** عن النبی (ص) فی قوله : « انا انشاناهن انشاء » قال : عجائز کن فی الدنیا عمشا رمصا[1] فجعلهن ابکاراً .

قال بعض المفسرین - وقد فعل الله سبحانه فی الدنیا **بزکریّا** فقال تعالی - «واصلحنا له زوجه » سئل **الحسن** عن ذالک الصلاح ، فقال - جعلها شابة بعدان کانت عجوزاً ، و ولوداً بعدان کانت عقیما .

---

۱ - جمع عمشاء ورمصاء : زنیکه دیده‌اش کم بین و یا مبتلا به بیماری رمص باشد .

وقال **مقاتل** و غيره ـ هن الحورالعين انشأهن الله عزوجل على جهة الابتدآء لم تقع عليهن ولادة.

« فجعلناهن ابكاراً » عذارى لايأتيها الرجل الا وجدها بكراً.

« عرُباً » جمع عروب وهى المتحبّبة الى زوجها بغنجها و قيل ـ « عربا » مشتهيات للازواج ، يقال ـ ناقة عروبة اذا اشتهت الفحل وقيل ـ هى الحسنة التبعّل وقيل ـ هى الخفرة[1] المتبذلة لزوجها و قيل ـ هى اللعوب بزوجها انسآبه.

وفى بعض التفاسير ـ « عرباً » اى ـ كلامهن عربى « اتراباً » جمع ترب. اى مستويات على سن واحد، بنات ثلث وثلثين ، وقيل ـ هن لدات[2] فى شكل ثلث عشره سنة فى قدصاحبها.

« لاصحاب اليمين » اى ـ خلقناهن لاصحاب اليمين . وعن **ابى هريرة** عن النبى(ص) قال ـ يدخل اهل الجنة الجنة جردا ومردا بيضا جعادا مكحّلين ابناء ثلث و ثلثين على خلق آدم طوله ستون ذراعاً فى سبع اذرع.

وعن **ابى سعيد الخدرى** قال ـ قال رسول الله(ص) ـ ادنى اهل الجنة الذى له ثمانون الف خادم و اثنتان وسبعون زوجة و تنصب له قبة من لؤلؤ وزبرجد وياقوت كمابين **الجابية**[3] الى **صنعآء**.

وفى بعض الروايات ـ ينظر الى وجهه فى خدها اصفى من المرآة و ان ادنى لؤلؤة عليها تضىء مابين المشرق والمغرب و انه ليكون عليها سبعون ثوباً ينفذها بصره حتى يرى مخّ ساقها من وراء ذالك.

وروى ـ ان فى الجنة غرفة يقال لها ـ العالية فيها حورآء يقال لها ـ الغنجة اذا اراد ولى الله ان يأتيها اتاها **جبرئيل** فآذنها فقامت على اطرافها معها اربعة آلاف وصيفة يجمعن اذيالها وذوائبها يبخرنها بمجامر بلانار.

وعن **عبدالرحمن البيلمانى** قال ـ ليعطى الرجل منكم غرفة من لؤلؤ فيها سبعون غرفة فى كل غرفة زوجة من الحورالعين ينظر فى وجه كل واحدة منهن فيرى وجهه فى وجهها و ترى هى وجهها فى وجهه من الحسن ، مكتوب فى نحر كل واحدة

---

١ ـ خفرة : زن باحياء . ٢ ـ كذا . . ٣ ـ جابيه دهى است در دمشق (از معجم البلدان) .

منهن - **انت** حِبّی و انا حِبّک یا ضهن کبیاض المرجان و صفا ؤهن کصفاء الیاقوت .

و عن **انس بن‌مالک** قال - قال رسول‌الله(ص) - تقول‌الحورآء یوم القیامة لولیّ‌الله - کم‌من مجلس من‌مجالس ذکر الله قد اکرمک به‌العزیز اشرفت علیک بدلالی وغنجی واترابی وانت قاعدبین اصحابک تخطبنی‌الی‌الله عزوجل ، فتری شوقک کان یعدل شوقی او حبک کان یعدل حبی والذی اکرمنی بک واکرمک بی ماخطبتنی الی الله عز و جل مرّة الاخطبتک الی‌الله سبعین مرة فالحمدلله الذی اکرمنی بک واکرمک بی

«و ثلّة من الاخرین» من مؤمنی هذه الامّة . هذا قول بعض المفسرین . ویروی عن‌النبی(ص) قال - من **آدم**(ع) الیناثلة ومنّی‌الی‌یوم القیمة ثلّة ولایستمّها الاسودان من‌رعاة الابل ممن قال‌لااله‌الاالله .

و عن **سعیدبن‌جبیر** عن **ابن‌عباس** قال - خرج رسول‌الله(ص) یوماً فقال - عرضت علیّ‌الامم فجعل یمرّالنبی معه الرجل و النبی معه‌الرجلان و النبّی معه‌الرهط والنبی لیس معه رهط والنبی لیس معه احد ورایت سواداکثیراً سدّالافق فقیل لی - انظر هکذا وهکذا فرأیت سواداً کثیراً سدّالافق فقیل - هؤلاء امّتک ومع هؤلاءسبعون الفاً یدخلون‌الجنة بغیر حساب .

وفی روایة **عبدالله‌بن مسعود** عن‌رسول الله(ص) قال - عرضت علیّ‌الانبیاء اللیلة باتباعها حتی اتی علی**موسی**فی کبکبة **بنی‌اسرائیل** فلما رایتهم اعجبونی‌فقلت - ای‌رب من هؤلاء قیل - هذا اخوک **موسی** ومن معه من **بنی‌اسرائیل** ، قلت - فاین امّتی قیل - انظر عن یمینک فاذا ظراب[۱] **مکه** قد سدّت بوجوه الرجال فقیل - هؤلاء امّتک‌ارضیت قلت - رب رضیت قیل - انظرعن یسارک فاذاالافق قدسدّبوجوه الرجال، قیل - هؤلاء امّتک ارضیت قلت - رب رضیت رب‌رضیت فقیل - ان‌مع هؤلاء سبعین‌الفاً یدخلون‌الجنة‌بلاحساب علیهم . فقال نبی‌الله (ص) - ان استطعتم ان تکونوا من‌السبعین فکونوا وان عجزتم وقصرتم فکونوا من اهل‌الظراب و ان عجزتم فکونوامن اهل‌الافق فانی قدرأیت ثم اناساً یتهاوشون کثیراً .

۱ - ظراب: رابیه. درصفحهٔ ۴۰۷ س۲ این‌جلد از کشف‌الاسرار کلمهٔ نامفهوم «ذاب» خراب شدهٔ «ظراب» است .

وروى انه‌قال(ص)ـ انى لارجوان‌تكونوا شطر اهل الجنة ثم‌تلارسول‌الله(ص): « ثُلّة من‌الاولين ـ وثُلّة من‌الاخرين ».

و قال **ابوالعالية و مجاهد و عطاء بن ابى‌رباح و الضحاك** ـ « ثلّة من‌الاولين» ، يعنى‌ـ من سابقى هذه‌الامّة «وثلّة من‌الاخرين» من‌هذه‌الامّة‌فى‌آخر الزمان يدل عليه قول‌النبى (ص): هما جميعاً من امّتى.

قوله : « و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال » المشأمة و الشمال واحدو هم‌الذين يعطون كتبهم بشمائلهم و يؤخذ بهم‌طريق‌الشمال الى‌النار و يلزمهم‌الشوم و النكدة.

«فى‌سموم»، وهوالريح الحارة تدخل فى‌المسامّ وجمعه سمائم وقيل‌ـالسموم حرّجهنم وفيحها وهوبالنهاروالحرور بالليل وقيل‌ـسموم جهنم ريح‌باردة شديدة‌البرد تخرج من تحت صخرة فى‌جهنم تقطع‌الوجوه و سائراللحوم و منه قول‌الشاعر :

اليوم يوم بارد سمومة من‌جزع اليوم فلانلومه

«وحميم» وهوالماء الحار فى‌النهاية.

« و ظلّ من يحموم » دخان شديد السواد تقول العرب‌ـ اسود يحموم اذا كان شديدالسواد. قال **الضحاك** ـ النارسوداء و اهلها سود وكل شىء فيها اسود. و قيل ـ يحموم جبل فى النار يستغيث الى ظله اهل النار. قابل بهذا الظل ظل اصحاب الميمنة .

«لابارد ولاكريم » اى ـ لاباردالمدخل ولاكريم المنظر .وقيل‌ـ لاماؤهم بارد ، و لا مقيلهم كريم و العرب اذا بالغت فى ذم الشىء نفت عنه‌الكرم ، و قال فى‌موضع آخرـ « لاظليل ولايغنى‌من‌اللهب » وهذاالظل هوسرادق جهنم يجمع‌الخلق يوم القيامة ، فيرسل عليهم الدخان ثلث شعب شعبة تأخذهم عن يمينهم و شعبة عن شمالهم ، و تنطبق عليهم شعبة فتملأ اجواف الكفار و مسامّهم و يأخذ المؤمن كهيئة‌الزكمة.

«انهم كانوا.قبل‌ذلك مترفين » متنعّمين فمنعهم‌ذلك عن‌الانزجار و شغلهم عن‌الاعتبار. المترف ـ الجبار المتنعّم المعجب بنفسه والترف‌السرف فى‌العيش.

«و کانوا یصرّون علی الحنث العظیم» ای- یقیمون علی الذنب العظیم لا یتوبون و لا یستغفرون، و الحنث العظیم هاهنا - الشرک، یقال - بلغ الغلام الحنث ای - بلغ مبلغاً بحیث یسیء العمل و التحنث من الاضداد - التحنث التأثم و التحنث التبرر و التحرّج عن الاثم. و کان رسول الله (ص) یتحنّث فی غار حراء ای - یتعبّد.

و قیل- الحنث العظیم الیمین الغموس و معنی هذا: انهم کانوا یحلفون انهم لا یبعثون و ذلک فی قوله: «اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت» یقویه مابعده:

«و کانوا یقولون ااذا متنا و کنا تراباً وعظاماً ءانّا لمبعوثون» قرأ **ابوجعفر** و **نافع** و **الکسائی**: «اذامتنا» بالخبر، «اءنّا لمبعوثون» بالاستفهام. و قرأ الباقون بالاستفهام فیهما «اوآبائنا» قرء **نافع** و **ابن عامر** بسکون الواو و الباقون بفتح الواو، من فتح الواو جعله عطفاً و استفهاماً و من سکنه جعله عطفاً. و کانوا یقولون، ذالک تکذیباً للبعث.

«قل ان الاولین والآخرین» ای - قل لهم یا **محمد** ان الاولین والآخرین.

«لمجموعون»، محشورون، «الی میقات یوم معلوم» وهو **یوم القیمة** معلوم لله سبحانه وتعالی متی یکون.

«ثم انکم ایها الضالون»، ای -«ثم» یقال لهم ذالک الیوم - انکم «ایها الضالون» عن الدین الذاهبون عن الحق، «المکذّبون» بالله و رسله.

«لآکلون من شجر من زقوم» شجرة الزقوم هی الشجرة الملعونة فی **القرآن** وهی شجرة تنبت فی النار ترعرع وتورق وتثمر کانّ طلعها رؤس الحیّات.

«فمالئون منها» ای - من الشجر، «البطون» لان الله یسلّط علیهم جوعاً شدیداً فیملأون بطونهم رجاء زوال الجوع فاذا امتلأوا منه وجدوا عطشاً شدیداً فیعرض علیهم الحمیم. فیشربون شرب الهیم وهی - العطاش من الابل وقیل - هی ابل تصیبها دآء فلا تروی من الماء فلاتزال تشرب حتی تهلک. وقیل- الهیم جمع الاهیم وهو الرمل الذی لا یرویه المطر.

و قوله: «فشاربون علیه»، ای - علی الزقوم اوعلی الاکل اوعلی الشجر

قرأ **اهل المدينة** و **عاصم** و **حمزة**. شرب الهيم بضم الشين والباقون بفتحها، وهما لغتان فالفتح على المصدر والضم اسم بمعنى المصدر كالضَّعف والضُّعف.

« هذا نزلهم يوم الدين » اى ـ هذا الطعام و الشراب ما اعدّ لضيا فتهم يوم الجزآء وقوتهم وغذآ ؤهم ابداً.

« نحن خلقناكم »، خطاب لمشركي **قريش** اى ـ نحن خلقناكم ولم تكونوا شيأً و انتم تعلمون ذلك، « فلولا تصدّقون » فهلا تصدّقون بالله و رسوله و هلّا تصدّقون بالبعث بعدان علمتم النشأة الاولى.

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » اى ـ نامى كه بهرجائى قدم زنى وبهر كوئى قدم نهى ورنگ كس نگيرى وهمه را برنگ خود برآرى.

بر ملكوت گذر كردى ملك و ملائكه زير و زبر كردى. بديوان ديوان رسيدى لشكر تلبيس ابليس را هزيمت كردى. بميدان سلطان درآمدى، سرسروران و گردن كشان را بچنبر طاعت آوردى. ببازار راغبان دنيا برآمدى، ساكنان دكان رغبت را برانگيختى. هنگامها مخلوقات را تاراج كردى. بجمع عاشقان رسيدى نعرهٔ عاشقان بعيوق رسانيدى. از كنشت و كليسا، مسجد وصومعه ساختى. ببت كده آمدى بت را با بت گر بسجود آوردى. درعقبهٔ عاقبت بى حرمتانرا « لابشرى » و حرمت داران را « لاتخف » شنوانيدى.

تو آنى كه درحجرهٔ تنگ وتاريك لحد چراغ معرفت و توحيد دوستانرا افروزى. در قيامت زبانهٔ آتش و زبانيهٔ دوزخ را از گويندهٔ خود باز دارى. بنور خود نائرهٔ « نارالله الموقدة » بنشانى، اينست كه دوزخ بندهٔ مؤمن را گويد : جز يا مؤمن فقد اطفأ نورك لهبى :

قوله: « اذا وقعت الواقعة » معناه اذكر يا **محمد** ـ « اذا وقعت الواقعة ». يادكن اى **محمد** آنروز كه افتادنى بيفتد. قيامت را واقعه فرمود[1] از زودى كه بيفتد

١ ـ در نسخهٔ ج

چون فرا دیدآید. نه بینی که هرچه‌بیفتد زودتر ازآن بزمین رسد که بنهند. همانست که جایی دیگر فرمود : « وما امرالساعة الا کلمح البصر اوهواقرب ».

روز سیاست و هیبت است روزتغابن وحسرت است ، **یوم‌الآزفة و الغاشیة یوم‌القارعة و الواقعة** .

آن روز قبهٔ اخضر فروگشایند و بساط اغبر در نوردند و عقد پروین تباه کنند ، چهرهٔ ماه وخورشید سیاه کنند . اخترانرا از فلك فرو ریزند . سما را برسمك زنند . زمین را بجنبانند .

« رجّت الارض رجّا » کوهها را از بیخ بر کنند « بسّت الجبال بسّاً » تاهمچون دودی و گردی شود برهوا .

« فکانت هباء منبثاً » آنروز **بلال** درویش‌را میآرند با تاج وحله وسر کب بردابرد میزنند تا بفردوس اعلی برند وخواجهٔ اورا **امیة بن خلف** با اغلال وانکال وسلاسل بروی میکشند تا بدرك اسفل برند .

اینست که رب العالمین فرمود[۱]ـ« خافضة رافعة »، یکی‌رابردارنده تا باعلی علیین برند یکی را فرو برنده تا باسفل السافلین . آن طیلسان پوش منافق را باتش میبرند وآن قبا بستهٔ مخلص را ببهشت میفرستند . آن پیر مناجاتی مبتدع را باتش قهر میسوزند وآن جوان خراباتی معتقد را برتخت بخت می‌نشانند .

بسا پیر مناجاتی که بی مرکب فرو ماند

بسا رند خراباتی که زین برشیر نربندد

آنروزعالمیان سه گروه باشند چنانك حضرت رب العزة فرمود : « وکنتم ازواجاً ثلثة ـ فاصحاب المیمنة ما اصحاب‌المیمنة ـ واصحاب المشأمة مااصحاب المشأمة و السابقون » .

همان تقسیم است که درآخر سورة فرمود :

« فاما ان کان من المقربین ـ فروح وریحان وجنة نعیم » .

سابقان که دراول سورة فرمود مقرّبان‌اند که درآخر سورة فرمود ایشانرا

۱ ـ در نسخهٔ ج : گفت .

چه کرامت است وچه دولت « فروح و ریحان و جنة نعیم، اولئك المقرّبون،فی جنات النعیم». ایشانرا منازل با رفعت است ومساکن باسعت. میان غرف وطرف ، درریاض اریض وغیاض عریض مطاف ساخته، براطراف سریرواعطاف حریرتکیه زده، غلمان مخلّدون و ولدان چون درمکنون سماطین کشیده، کواعب اتراب با اباریق واکواب بخدمت میان بسته ، مطربان ملیح با اوتار فصیح صف کشیده.

ساقیان با جام زنجبیل وماء معین‌وشیروسی وانگبین پیش آن مقربان وسابقان درباغ معرفت درظل‌درخت محبت‌برحافات جوی قربت شراب زلفت و الفت‌نوش‌همی کنند و بر بساط انبساط در خلوت «وهو معکم» با دوست مهرهٔ مهر همی بازند.

« وحورعین کامثال اللؤلؤالمکنون » حوران بهشتی‌را بمروارید مانند کرد آن مروارید خوشاب که در صدف پوشیده باشد ، نه آفتاب بدو رسیده نه مهتاب. همچنین کنیزکان بهشتی در میوهٔ بهشت تعبیه‌اند تا چشم رضوان و ولدان و غلمان بریشان نیفتد تا آنکه بندهٔ مؤمن ببهشت رسد ، میوه بازکند از میان میوه بیرون آید نقاب بر بسته از چشم اغیار پوشیده نگه داشته و زمین بهشت از نور روی او روشن گشته.

مصطفی (ص) در وصف این کنیزکان فرموده درتفسیر « حور مقصورات فی‌الخیام » قال- علی کل امراة سبعون حلة لیست منها حلةعلی لون الاخری وسبعون لوناً من الطیب لیس منها لون علی لون الاخر لکل امراة سبعون سریراً من یاقوتة حمراء منسوجة بالدر،علی کل سریر سبعون فراشاً بطائنها من استبرق وفوق‌السبعین فراشاً سبعون ایکة لکل امراة منهن سبعون وصیفة بید کل وصیفة صحفتان من ذهب فیهما لون من طعام یجدلاخر لقمة منها لذة لایجدلاولها ویعطی زوجها مثل ذلك علی سریر من یاقوت احمر علیه سواران من ذهب موشح بیاقوت احمر ثم قال الله تبارك وتعالی : « جزاء بما کانوا یعملون ».

اینست پاداش کردار مؤمنان وثواب طاعات وعبادات ایشان. واین صفت مزدوران است که کار کنند ومزد خواهند.

اما خدایرا دوستانی اند که ایشان سر ببهشت رضوان فرو نیارند و حور

وقصور وانهار واشجار ایشانرا صید نکنند. غلامان سرای سلطان توحیداند وساکنان عالم عشق وسلاطین جهان معرفت ومشتاق شربت نیستی.

بهشت خلد زینت وجمال خود بریشان عرضه میکند وایشان یقین ومعرفت خود برو جلوه میکنند.

بهشت جوی می وشیر و عسل بر ایشان عرضه میکند و ایشان چشمهای توحید و دریاهای تفرید برو جلوه میکنند.

بهشت درختان میوه دار با ازهار و انوار بریشان عرضه میکند و ایشان نهالهای درد وحیرت برو جلوه میکنند.

بهشت حورا و عینا آراسته و پیراسته بریشان عرضه میکند و ایشان مخدّرات معرفت ومخبآت مشاهدت بروجلوه میکنند. تا آخر، بهشت از ایشان خجل بازگردد وایشان درگذرند وتابه « مقعد صدق عند ملیک مقتدر » دیدهٔ همت بکس باز نکنند.

٢ - النوبة الاولى

قوله تعالی: « **اَفرأیتم ما تمنونَ** (٥٨) » چه بینید این آب زه که میاو کنید ؟.

« **ءَانتم تخلقونه ام نحن الخالقونَ** (٥٩) » ؟ شما آن فرزند میآفرینید یا ما آفریدگار آنیم.

« **نحن قدّرنا بینکم الموت** » ، ما اجلهای شما بازانداختیم ، مرگ برشما تقدیر کردیم ، « **وما نحن بمسبوقین** (٦٠) **علی ان نبدّل امثالکم** » و ما نتوان نیستیم که امثال شما برشما بدل آریم ، « **وننشئکم فیما لا تعلمون** (٦١) » وشما را باز در صورتی دیگر آفرینیم ، از هرصورت که خواهیم وشما ندانید.

« **و لقد علمتم النشأة الاولی** » ، و خود دانسته اید آفرینش اول ، « **فلولا تذکّرون**(٦٢) » چرا آفرینش نخست در یاد نیارید ؟

« **افرأیتم ما تحرثون** (٦٣) » چه بینید این کشت که میورزید ؟.

« ءَانتم تزرعونه » ، شما آنرا میرویانید ، **« ام نحن الزّارعون(٦٤) »** یا رویانندهٔ آن منم .

« لونشآء لَجعلناه حُطاماً » ، اگرخواهیم آن برراکاه کنیم ، **« فظَلتم تفكّهون (٦٥) »** تا شما در تفریغ خوردن آیید .

« اِنّا لَمُغرمون (٦٦) » [و میگویید] آن رنج که در زمین بردیم بر ما تاوان آمد .

« بل نحن محرومون (٦٧) » بلکه ما را بی روزی گذاشتند .

اَفرأیتم المآء الذی تشربون (٦٨) » چه بینید این آب که میاشمید.[1]

« ءَانتم انزلتموه من‌المزن » ، شما آنرا می‌فرو آرید ازمیغ ، **« ام نحن المنزِلون (٦٩) »** یا ما فرو بارندگان آنیم ؟ .

« لو نشآء جعلناه اُجاجاً » ، اگرما خواهیم آن بارانرا تلخ کنیم یاشور ، **« فلوَلا تشكرون (٧٠) »** چرا از من آزادی نکنید ؟

« افرأَیتم النار التّی تورون (٧١) » چه بینید این‌آتش که میاوروزید.[2]

« ءانتم انشأتم شجرتها » ، شما میرویانید وسی‌فرا برآرید درخت آتش **« ام نحن المنشئون (٧٢) »** یا ما آفریدگار آنیم .

« نحن جعلناها تذكرةً » ، ما این آتش‌را یادگار[آن آتش] کردیم . **« ومتاعاً للمُقوین (٧٣) »** وبکار دروایست دشتیان را .

« فسبّح باسم ربك العظیم (٧٤) » یادکن بپاکی آن خداوند بزرگوار خویش را .

« فلا اُقسم بمواقع النّجوم(٧٥)» ، سوگند میخورم بافتاد نگهها[3] **قرآن .**

« وانه لقسم لوتعلمون عظیم (٧٦) » واین سوگندیست کاشک شما دانید که بزرگوار است .

«انّه لَقرآن كریم (٧٧) » این قرآنیست نیکو آزادهٔ آسان .

« فی كتاب مكنون (٧٨) » در نامهٔ پوشیدهٔ نوشته ویاد داشته وشنیده .

---

١ ـ نسخهٔ ج : می‌آشامید . ٢ ـ در نسخهٔ ج : می‌افروزید . ٣ ـ در نسخهٔ ج : افتادنگاهها .

« **لایمسّه الا المطهّرون** (۷۹) » نه پاسد آنرا مگر پاك کردگان و پاکیزگان.

« **تنزیل من رب العالمین** (۸۰) » فرو فرستاده است از خداوند جهانیان.

« **اَفبهذا الحدیث انتم مُدهنون** (۸۱) » باین سخن می‌دروغ زن گیرید[1]

« **وتجعلون رزقکم انّکم تکذّبون** (۸۲) » و [آزادی] روزی خویش آن میکنید که روزی ده راسی دروغ زن گیرید ؟!

« **فَلَولا اذا بلغت الحُلقوم**(۸۳) » چرا آنگه که جان بگلو رسد.

« **و انتم حینئذ تنظرون** (۸۴) » و آنگه شما مینگرید [بچشم خویش درمیرنده].

« **ونحن اقربُ الیه منکم** » ، و ما نزدیك تریم باو از شما [ببالین] ، « **ولکن لاتبصرون** (۸۵) » لکن شما نمی‌دانید ونمی‌بینید.

« **فلولا اِن کنتم غیر مَدینین**(۸۶) **ترجعونها** »چرا اگر شما نه‌انگیختنی‌اید وپاداش دادنی آن جانرا ازگلوباپس نیارید ، « **ان کنتم صادقین** (۸۷) » اگر راست میگویید [که توانید که مرا در زنده کردن عاجز آرید.].

« **فامّا ان کان من المقرّبین** (۸۸) » اما آنکس که ازنزدیك کردگانست.

« **فروح** » ، اورا آسایشی است وآسانی وزندگانی، « **وریحان**»، وروزیی وتن آسانئی و بوئی خوش ، « **وجنة نعیم** (۸۹) » و بهشت بازید[2] وناز و شادی.

« **واما ان کان من اصحاب الیمین** (۹۰) » و اما ایشان که از خداوندان ر ت دست اند.

« **فسلامٌ لَکَ من اصحاب الیمین** (۹۱) » تو رستی از اندوه خداوندان راست دست.

« **واَمّا ان کان من المکذّبین الضّالین** (۹۲) » واما آنکس که ازدروغ زن گیران است و گمراهان.

۱ ـ در نسخهٔ ج : دروغ زن میگیرید . ۲ ـ در نسخهٔ ج : وبهشت نازیدن .. ؟ ولی درچند موضع از کشف الاسرارزید ردیف نازوشادی آمده .

« **فنزلٌ من حميم** (٩٣) » فرو آمدن وی بر شرابی است از آب جوشیده.

« **و تصلية جحيم** (٩٤) » و [منزل او و فرو آمدن او بر آتش و نخست کارکه بیند] رسانیدن او بآن.

« **انّ هذا لَهوحق اليقين**(٩٥) » این سخن راست بی گمان است و گفتار درست .

« **فسبّح باسم ربك العظيم** (٩٦) ».

النوبة الثانية

قوله: « افرأيتم ما تمنون» ای ـ تصبّون فی الارحام من النطف يقال ـ امنى الرجل يُمنى لاغير و منيت الشيء اذا قضيته وسمی المنی منياً لان الخلق منه يقضی وتقول ـ مذى الرجل يمذى و امذى يُمذى لغتان : و اما الودى فلا اشتقاق منه وهو عند **ابی عبيدة** بالدال غير المعجمة وعند **الماستوی** بالذال المعجمة قال ـ وبالدال غير المعجمة هوغرس النخل. احتجّ الله عليهم بابتداء الخلق على صحة البعث فقال ـ

« ءانتم تخلقونه » ای ـ انتم تخلقون « ما تمنون » بشرا ، « ام نحن الخالقون» وقد كانوا مقرّين بان الله خالقهم.

« نحن قدّرنا » ، قرأ **ابن كثير** بتخفيف الدال و الباقون بتشديد ها . و هما لغتان. التقدير: ترتيب الشيء على مقدار والموت يجرى بين الخلق على مقدار ما يقتضيه علمه وحكمه فسوّى بينهم وجعل اهل السماء والارض والشريف والوضيع فيه واحداً و قيل ـ « قدّرنا بينكم الموت » ، بان كتبناه على مقدار لا زيادة فيه ولا نقصان فمنهم من يموت صغيراً و منهم من يموت كبيراً ، « و ما نحن بمسبوقين » لا يسبقنا احد الى اماتتكم قبل الوقت.

« على ان نبدّل امثالكم » على بمعنى اللام و هومتصل بقوله : « قدّرنا».

.. « ومانحن بمسبوقين» اعتراض والمعنى : قدّرنا بينكم الموت ، لنبدّل امثالكم وقيل ـ السّبق بمعنى الغلبة و« على ان نبدّل » متصل بالغلبة ، يعنى ـ وما نحن بمغلوبين عاجزين عن اهلاككم وابدالكم بامثالكم. هذا كقوله تعالى : « ان يشأ يذهبكم و يأت بخلق

جديد » . « و ننشئكم فيما لاتعلمون » اى ـ لايعيينا احد لواردنا ان ننشئكم في خلق آخر مما لا تعلمونه من اعادتكم في الوقت الذى اريده و على الوجه الذى اريده . و قيل ـ «ننشئكم فيما لا تعلمون » اى ـ ان اردنا ان نجعل منكم القردة والخنازيرلم نسبق ولا فاتنا ذلك . وقيل ـ معناه ـ نحن قادرون على احيائكم وانشائكم ثانياً وان كنتم لا تعلمون النشأة الثانية فلقد علمتم النشأة الاولى كيف كانت في بطون‌الامهات نطفة ثم علقة ثم مضغة الى تمام الخلقة وليست الاخرى كذلك « فلولا تذكرون » فتعلمون انى قادر على اعادتكم كما قدرت على ابدائكم و قيل ـ النشأة الاولى خلق آدم من طين .

« افرأيتم ما تحرثون » اى ـ تثيرون الارض وتلقون فيها البذر .

« ءانتم تزرعونه » ، تنبتونه ، « أم نحن الزارعون » المنبتون ، و الحرث فعل العبد و الزرع فعل الله وحده و لهذا قال النبى (ص) ـ لايقولنّ احدكم ـ زرعت وليقل ـ حرثت ، وقدسمّى الحارث زارعاً على انه فعل اسباب الزرع والانبات .

« لونشاء لجعلناه حطاماً » اى ابطلناه حتى‌يكون متحطماً اى‌ـ تبناً لاحب فيه ولا قمح اى ـ جعلناه يابساً بعد خضرته بآفة تصيبه حتى لايكون فيه الحب ، « فظلتم تفكّهون » اى ـ صرتم تتعجبون لهلاكه وبيسه بعد خضرته و قيل ـ تفكّهون اى ـ تندمون على نفقاتكم كقوله :

« فاصبح يقلّب كفّيه على‌ما انفق فيها » . وقال **الحسن** تندمون على‌ماسلف منكم من المعصية التى اوجبت تلك العقوبة .

«انا لمغرمون » قرأ **ابوبكر عن عاصم** « اءنّا » بهمزتين ، وقرء الآخرون على الخبر و مجاز الاية : « فظلتم تفكهون » و تقولون « انا لمغرمون » اى ـ غرمنا اموالنا وصارما انفقنا فى حراثتنا غرماً علينا والمغرم الذى ذهب ماله بغير عوض .

« بل نحن محرومون » ممنوعون عن الرزق اى ـ حرمنا ما كنّا نطلبه من الريع والزرع .

روى عن **انس بن مالك** قال ـ مررسول الله بارض‌الانصار فقال ـ ما يمنعكم من الحرث قالوا ـ الجدوبة قال : فلاتفعلوا فان‌الله عزوجل يقول ـانا الزارع ان‌شئت

زرعت بالماء وان شئت زرعت بالريح وان شئت زرعت بالبذر. ثم تلا رسول‌الله(ص):

« افرأيتم ما تحرثون . ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون.».

« افرأيتم الماء الذى تشربون » يعنى ـ الماء العذب.

«ءانتم انزلتموه من المزن» وهوالسحاب واحدتها مزنة ، «ام نحن المنزلون» بقدرتنا .

« لو نشاء جعلناه اجاجاً » ملحا شديدالملوحة و قيل ـ مرّا و المرّ الذى اذا شرب احرق الخلق، من تاججت النار اذا استعرت «فلولا تشكرون» اى ـ هلاّ تشكرون على عظيم منتى عليكم حيث لم اجعل ذلك اجاجا.

« افرأيتم النار التى تورون » اى ـ تقدحون و تستخرجون من زندكم يقال ـ ورى الزند يرى وريا فهو وار اذا انقدحت و اوريت الزند اى ـ قدحتها.

«ءانتم انشأتم شجرتها» التى تقدح منها النار و هى المرخ و العفار ، « ام نحن المنشئون » الخالقون.

و فى المثل: فى كل شجر نار واستمجد المرخ و العفار.

يقال ـ يثقب الراعى عود احدهما ويدخل رأس الآخر فى الثقبة فيولد النار .

« نحن جعلناها تذكرة » ، اى ـ جعلنا نار الدنيا تذكرة للنار الكبرى اذا رآها الراءى ذكر جهنّم . قال **مقاتل** و **مجاهد**. « جعلناها تذكرة» ، اى ـ موعظة يتعظ المؤمن. و فى الخبر عن رسول‌الله (ص) قال : نار **بنى آدم** التى يوقدون جزء من سبعين جزءاً من نارجهنم. قالوا ـ يا رسول‌الله : ان كانت لكافية قال : فانها فضلت عليها بتسعة و ستين جزءاً.

وقيل ـ معناه ـ جعلنا النعم التى تقدمت تذكرة لحق‌الله و ما يجب من طاعته « ومتاعاً» ، اى ـ بلغة و منفعة «للمقوين» اى ـ المسافرين الذين نزلوا بالقوآء والقى و هى الارض الخالية البعيدة من العمران و الاهلين ففى النار اعظم نفع للمسافر اذا نزل بالارض القفر ، يخبز بها خبزه و يصلح طعامه و يستدفىء بها فى حال برده فحاجة المسافر اليها اعظم من حاجة المقيم.

ثم ان‌الله تعالى اجرى السعادة باظهار النار و خلقها اذا اورى الزند لانه لو

احتاج المسافرالى حملها مع نفسه لشق عليه ذالك ففى هذا اعظم عبرة واعظم حجة.
و قيل ـ المقوى الذى نفد زاده من قولـهم اقوت الدار اذا خلت من ساكنيها .

و قيل ـ المقوى المسافر الذى معه دابّة قوية.

بدأالله تعالى بذكر « خلق‌الانسان » فقال ـ « افرأيتم ما تمنون » لان‌النعمة فيه سابقة على جميع‌النعم ثم بما فيه قوام‌الناس وهوالحَبّ فقال ـ «افراتيم ماتحرثون» ثم بالماء الذى يعجن به و يشرب عليه ، فقال ـ « أفرايتم الماء الذى تشربون » ثم بالنارالتى يخبز بها ، فقال ـ « أفرايتم النار التى تورون » فصار بمجموع الثلثة طعاماً لا يستغنى عنه‌الجسد مادام حياً و ذكر عقيب كل واحد ما يأتى عليه و يفسده .

فقال فى‌الاول : « نحن قدّرنا بينكم‌الموت ».

و فى‌الثانى : « لو نشاء لجعلناه حطاماً » . وفى‌الثالث« لونشاء جعلناه اجاجا»

و لم يقل فى‌الرابعة ما يفسدها بل قال : «نحن جعلناها تذكرة» يتّعظون بها ، « و متاعاً للمقوين» المسافرين ينتفعون بها.

ثم قال ـ « فسبّح باسم ربک‌العظيم » امر بتنزيه‌الله تعالى و تقدّس عمّا لا يليق‌بوصفه بعد ما ذكرما يدل و حدانّيته من عظيم آياته ، و قيل ـ معناه ـ قل‌سبحان ربى‌العظيم .

وجاء مرفوعاً ـ انّه لما نزلت هذه‌الآية .قال عليه‌السلام ـ اجعلوهافى‌ركوعكم و لما نزلت : « سبّح اسم ربک‌الاعلى » ، قال ـ اجعلوها فى سجودكم .

« فلا اقسم بمواقع النجوم » معناه ـ فاقسم و دخلت لاصلة للتوكيد و قيل ـ لا نفى و معناه: ليس الامر كما قال الكفار **فى القرآن** انه سحر و شعر وكهانة ثم ابتدأ فقال ـ « اقسم بمواقع‌النجوم » .

قرأ **حمزة والكسائى** : بموقع‌النجوم على‌التوحيد. وقرأ البا قون :«بمواقع النجوم» على‌الجمع .

قال**ابن عباس**: اراد نجوم**القرآن** وسوره فانه كان ينزل على‌رسول‌الله(ص) متفرّقاً نجوماً فكانّه اقسم بنزول **القرآن** نجوماً على رسول الله (ص) و قيل ـ اقسم

بقلب **محمد** (ص) لانه محل وقوع نجوم **القرآن** وقيل ـ مواقع النجوم قلوب العلماء و قيل ـ هي مغارب كواكب السماء وقيل ـ منازلها، فكانه اقسم بقدرته على مساقطها و مجاريها في افلاكها، وقيل ـ هي الارض تسقط عليها الكواكب وتتناثر ليوم القيامة و يحتمل ان النجوم نجوم الرجوم و زمانه لانها حدثت عند مولده (ص) و بعثته .

« و انه لقسم لو تعلمون عظيم » اى ـ القسم ، بنجوم **القرآن** قسم عظيم القدر لو تعلمون.

«انّه لقرآن كريم» كثير الخير عام المنافع تنال ببركته الدنيا والاخرة والرؤية والنعيم و قيل ـ « كريم » اى ـ عزيز لانه كلام الله غير مخلوق لم يلحقه التكوين و قيل ـ كريم يكرم حافظه و يكرم قارئه ، وقيل ـ كريم يكرمه المؤمنون والملئكة المقرّبون و قيل ـ كريم لانّ يسره يغلب عسره .

«في كتاب مكنون» اى ـ محفوظ مصون محروس عندالله في اللوح المحفوظ محفوظ من الشياطين وقيل ـ «في كتاب مكنون» اى ـ محفوظ في المصاحف عن التبديل فلا يغيّر منه حرف و لا لفظ كقوله : « انّا له لحافظون » .

«لا يمسّه الا المطهّرون» قال **قتاده** ـ هي المصاحف التى في السماء بايدى الملائكة السفرة الكرام البررة لا يمسّها الّا ملك مطهّر ، اما المصاحف في الدنيا فيمسّه الكافر النجس و المنافق الرجس و قيل ـ ظاهر الاية نفي و معناه نهى اى ـ لاينبغى ان يمسّه جنب او حائض او محدث وهو قول **عطاء** و **طاووس** و اكثر اهل العلم و به قال **مالك** و **الشافعي** و قال **ابوحنيفه** ـ يجوز للمحدث والجنب حمل المصحف و مسّه و الاول قول اكثر العلماء لما روى عن **عبدالله بن ابي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم** ـ ان في الكتاب الذى كتبه رسول الله (ص) **لعمرو بن حزم** ـ ان لا يمسّ **القرآن** الا طاهر و المراد بالقرآن المصحف سماه قرآناً على قرب الجوار و الاتساع كما روى ان رسول الله (ص) نهى ان يسافر بالقرآن ، الى ارض العدو و اراد به المصحف .

و روى **سالم بن عبدالله بن عمر** عن ابيه ان النبى (ص) قال ـ لا تمسّ **القرآن** الا و انت طاهر .

ولانه اجماع الصحابه، وسئل **علی** (ع) - ایمسّ المحدث المصحف ؟ فقال - لا . و قال **عطاء** : لا یقلّب‌الورق من‌المصحف الا المتوضّی .

و اما الصبیان فلا صحابنا فیه وجهان:

احدهما - انهم یمنعون منه کالبالغین .

و **الثانی**- انهم لا یمنعون لمعنیین :

احدهما- ان‌الصبی لومنع ذلک ادّی الی ان لاینعلّم **القرآن** و لا یحفظه لان وقت تعلّمه و حفظه حال‌الصغر .

و**الثانی**- ان الصبی و ان کان له طهارة فلیست بکاملة لان النیّة لا تصح منه فاذا جاز ان یحمله علی غیرطهر کامل جاز ان یحمله محدثاً و الله اعلم .

« تنزیل من رب‌العالمین » ای - **القرآن** من عند رب‌العالمین . سمّی‌المنزل تنزیلاً علی‌اتساع اللغة کالقدر للمقدور و الخلق للمخلوق .

«افبهذاالحدیث»،ای - بهذا **القرآن**،سمّاه حدیثاً لان فیه ذکرحوادث‌الامور، « انتم مدهنون » ای -مکذّبون کافرون والمدهن المنافق الذی یجری فی‌الظاهرعلی خلاف ما هو فی‌الباطن .ادهن‌وداهن اذا اسرّخلاف ما اظهر . وقیل - المدهن‌المنافق الذی یلین جانبه لیخفی کفره و اصله من الدهن .

« و تجعلون رزقکم انّکم تکذّبون» ای - تجعلون شکر رزقکم ان تکذّبوا رازقکم،نزلت‌فی‌المستمطرین بالانوآء وذلک انهم کانوا یقولون اذامطرو ابعدالجدوبة- اسطرنا بنوء[۱] کذا ولا یرون ذلک من قبل‌الله عزوجل ،

و روی عن **ابن عباس** : ان‌النبی (ص) خرج فی بعض اسفاره فعطش‌اصحابه و احتا جوا الی‌الماء . فقال (ص) - ارایتم ان دعوت لکم ، فستیتم فلعلّکم تقولون سقینا هذا المطر بنوء کذا ، فقالوا - یا رسول‌الله ما هذا بحین الانوآء ثم صلّی رکعتین و دعا فهاجت ریح هیّمت سحابة فمطروا حتی سالت الا ودیة و ملأ وا الا سقیة ، ثم رکب النبی علیه افضل‌الصلوات و اکمل‌التحیات ، فمرّ برجل یغترف بقدح له

۱ - نوء : فصل باران‌که از لحاظ اوضاع طبیعی انتظار باران درآن فصل میرود.

و يقول- سقينا بنوء كذا ولم يقل- هذا من رزق‌الله فانزل‌الله سبحانه تعالى و تقدّس- « و تجعلون رزقكم انّكم تكذّبون».

و كان عليه‌الصلوة والسلام يقول- لوحبس‌الله سبحانه القطرعن امّتى عشر سنين ثم انزل لاصبحت طائفة منهم يقولون : سقينا بنوء كذا.

و عن **زيدبن خالد الجهنى** قال : صلّى لنا رسول‌الله (ص) صلوة الصبح بالحديبية فى اثر سماء كان من‌الليل فلما انصرف اقبل على‌الناس ، فقال - هل تدرون ماذا قال ربكم قالو - الله و رسوله اعلم - قال - اصبح من عبادى مؤمن بى و كافر فاما من قال - مطرنا بفضل‌الله و رسوله وبرحمته فذلك مؤمن بى كافر بالكوكب واما من قال - مطرنا بنوء كذا و كذا ، فذالك كافر بى مؤمن بالكوكب.

و عن **ابى هريرة** عن رسول‌الله (ص) قال : ما انزل‌الله من‌السماء من بركة الا اصبح فريق من‌الناس بها كافرين ينزل‌الله الغيث فيقولون- بكوكب كذا و كذا.

و قيل - « و تجعلون رزقكم » اى - حظكم و نصيبكم من **القرآن** ، « انكم تكذّبون » .

قال **الحسن**- خسرعبد لايكون حظه من كتاب‌الله الاالتكذيب به. ويروى انه (ص) قال : انّ اخوف ما اخاف على امّتى ثلث : حيف‌الائمة و تكذيب بالقدر و ايمان بالنجوم ثم حذّرهم فقال :

« فلولا اذا بلغت‌الحلقوم » الحلقوم مجرى‌النفس والبلعوم مجرى‌الطعام. يقول تعالى-فهلااذا بلغت‌الحلقوم عندالنزع «وانتم» يااقرباء الميت‌الذين حوله«تنظرون» اليه متى تخرج نفسه و قيل -تنظرون الى امرى وسلطانى لايمكنكم‌الدفع ولاتملكون شيأ و قيل - و انتم تنظرون ان يحلّ بكم ما حلّ به.

و فى‌الخبر - لايموت احد حتى يعلم اهو من اهل‌الجنة ام من اهل‌النار.

« و نحن اقرب اليه منكم » يعنى- بالقدرة والعلم ، « ولكن لاتبصرون » قربنا منه. و قيل - نحن اقرب اليه و اقدر منكم عليه ، «ولكن لاتبصرون » قربى‌ولا تعرفون قدرتى.

« فلولا ان كنتم غير مدينين - ترجعونها ان كنتم صادقين » اى - هلا ان كنتم غيرمجزيين، محاسبين « ترجعونها » ، اى - تردّون روح هذاالميت الى‌جسده ،

« ان کنتم صادقین » فی قولکم : «لوکانوا عند ناما ماتوا و ما قتلوا » .

و قیل - « ان کنتم صادقین » فی ان لا بعث . و قوله : « ترجعونها » ، جواب لولا الاولی والثانیة و مثل هذا جائز فی کلامهم کقوله :

« فامّا یأتینّکم منّی هدی فمن تبع هدای فلاخوف علیهم »

اجیبا بجواب واحد وتقدیرالآیة: ان کان‌الامر کما تقولون - انه لابعث ولا حساب ولا اله یجازی فهلا تردّون نفس من یعزّ علیکم اذا بلغت الحلقوم و اذ لم یمکنکم ذلک فاعلموا ان‌الامر الی غیرکم و هوالله عزوجل فآمنوا.

ثم ذکر طبقات الخلق عندالموت و بیّن درجاتهم فقال :

« فامّا ان کان من‌المقرّبین» هذا رجوع الی‌التقسیم فی‌اول‌السورة فالمقرّبون[1] هم‌السابقون و هم اهل جنة عدن.

« فروح » ، قرأ **یعقوب** : فرُوح بضم‌الراء والباقون بفتحها . فمن قرأ بالضم فمعناه - الحیوة الدائمة لهم.

و قال **الحسن** : معناه- تخرج روحه فی‌الریحان ای - یشمّ‌عندالموت‌ریحانة فتخرج بها روحه.

و من قرأ بالفتح فمعناه - فله رَوح ای - راحة وفرح عندالموت.

و قیل - الروح‌الاستراحة والریحان الرزق وقیل - الروح فی‌القبروالریحان فی‌الجنة معدّلهم - وقیل - الروح‌النجاة من‌النار والریحان دخول دارالقرار .

وقال **الزجاج** : الریحان هاهنا التحیة لاهل جنة عدن .

« و اما ان کان » ، المتوفی ، «من اصحاب‌الیمین »

« فسلام لک من اصحاب‌الیمین» ای - سلامة لک یا**محمد** منهم فلاتهتم‌لهم فانهم سلموا من عذاب‌الله عزوجل وانک تری فیهم ماتحب من‌السلامة.

و قیل - « فسلام لک » ، ای - امن لک من شقاوتهم.

آورده اند دربعضی کتب که - **عایشه** از حضرت سلطان کونین وامام الثقلین

---

۱ - در نسخهٔ ج : فالمقربین و نسخهٔ الف اصح است.

النبی الهاشمی اعنی النبی الامی العربی **محمد المصطفی**(ص) پرسید[1] که ـ یارسول الله از آن رازها که شب معراج رفت وحضرت احدیت جل جلاله وعم نواله وعظم شأنه و عزت کبریاؤه در کلام قدیم میفرماید[2] که «فاوحی الی عبده ما اوحی» چه بود ؟ اگر لختی که گفتنی است با من گوئی .

رسول هاشمی و نبیّ مطلبی علیه افضل الصلوات و اکمل الحیات فرمود[3]:

یاعایشه گفتم ـ خداوندا امّتهای گذشته[4] چون سر از اطاعت[5] بگردانیدند قومی را سنگ باران فرمودی ، قومی را بزمین فروبردی، قومی را صورت بگردانیدی ، خداوندا با امت من چه خواهی فرمود و ایشانرا حکم چه رانده ای ؟

حضرت عزت جل و علا فرمود[6] « فسلام لک من اصحاب الیمین » .

تو در کار ایشان همه سلامت و امن و عافیت دان و دل خویش ازایشان بسلامت دار و ایمن باش .

اگر گذشتگان را سنگ باران فرستادم ، امت تو را رحمت باران فرستادم و فرستم که من در ازل فرموده‌ام[7] وحکم رانده که :

« عسی ربکم ان یرحمکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة » .

و اگر از ایشان قومی را بزمین فرو بردم اینان را بآسمان برآرم وبجنّات مأوی رسانم که من درازل فرموده‌ام[7] :

« فلهم جنّات المأوی نزلاً » .

و اگر ایشانرا صورت خلقت بگردانیدم ، اینان را صورت عمل بگردانم سیّئات را حسنات کنم . که من در ازل فرموده‌ام[7] .

١ ـ در نسخهٔ ج : عایشهٔ صدیقه از مصطفی(ص) پرسید . بهٔ
٢ ـ در نسخهٔ ج : شب معراج رفت و حق میگوید . .
٣ ـ در نسخهٔ ج : رسول(ص) گفت . بقیه عبارات وسط « فاقد
٤ ـ در نسخهٔ ج : امتها گذشته .
٥ ـ در نسخهٔ ج : سر از چنبر اطاعت .
٦ ـ در نسخهٔ ج : گفت (با حذف جملهٔ : حضرت عزت
٧ ـ نسخهٔ ج : گفته ام .

« فاولئک یبدّل‌الله سیئاتهم حسنات ».

یا **محمد** و اگر نه آن بودی که من دوست دارم که با امت تو سخن گویم و عتاب کنم ، خود با ایشان من حساب نکردی[1] ، لولا انی احب معاتبتهم لما حاسبتهم .

و قیل - قوله : « فسلام لک » ، هذا خطاب لکل من مات منهم یقول له الملئکة یبشرونه عند قبض روحه - سلام لک انک من‌اصحاب الیمین وقیل یبشرونه عندالخروج من‌القبر وقیل - هذا من‌المقلوب ای - سلام لاصحاب الیمین منک ای - انک تلقاهم فی‌الجنة .

« و اما ان کان من المکذّبین » ، بالبعث ، « الضالّین » عن‌الهدی وهم اصحاب المشأمة « فنزل من حمیم » ای - له نزل من‌حمیم ای - غذا ؤهم ومعاشهم و نصیبهم من‌جهنم ماء حار .

« و تصلیة جحیم » ای - اقامة فی جحیم وهو ما عظم من‌النار .

«ان هذا» الذی ذکرت لهؤ لاء الفرق الثلث و قیل - کل ماذکرنا فی‌هذه السورة ، « لَهُو حق‌الیقین » ای - هویقین حق الیقین ، ای - الخبرالذی لاشک فیه اضاف الی نفسه کیوم القیامة و مسجد الجامع .

وقیل - التقدیر : حق‌الامرالیقین .والیقین علم یحصل به‌ثلج الصدر ویسمی بردالیقین وقیل - هو علم یحصل بالدلیل .

وقال **قتادة** - ان الله عز وجل : لیس تارکاً احداً من‌الناس حتی یقفه علی الیقین من هذا **القرآن** . فاما المؤمن فایقن فی‌الدنیا فنفعه ذلک یوم‌القیامه واماالکافر فایقن یوم القیامه حین‌لاینفعه .

« فسبّح باسم ربک العظیم » فیه دلالة علی‌ان‌الاسم هوالمسمّی لانه لایجوز ان یکون‌المسبّح غیرالله‌والمعنی- اذکره باسمائه العلی وصفاته‌الحسنی وقیل - نزّه‌الله عمانسب‌الیه من‌السوء .

روی **صلة‌بن زفر** عن **حذیفة** : انه صلّی مع‌النبی(ص) ، فکان‌یقول‌فی‌رکوعه:

---

۱ - در نسخهٔ ج : با ایشان حساب نکردیمی .

«سبحان ربی‌العظیم» وفی سجوده : «سبحان ربی‌الاعلی» . وما اتی علی‌آیة رحمة‌الاوقف وسأل وما اتی علی آیة عذاب الاوقف وتعوّذ .

[وعن **جابر** قال ـ قال رسول‌الله ص: من قال ـ سبحان‌الله العظیم وبحمده غرست له نخلة فی‌الجنة[1]] .

وعن **ابی‌هریرة**[2] قال ـ قال رسول الله ص : کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی‌المیزان حبیبتان الی‌الرحمن : سبحان‌الله و بحمده ، سبحان‌الله‌العظیم .

وعن **عبدالله‌بن مسعود** قال ـ سمعت رسول‌الله(ص) : من قرأ[3] سورة‌الواقعة کل لیلة لم تصبه فاقة ابدا .

النوبة الثالثة

قوله : « أفرأیتم ماتمنون ـ ءانتم تخلقونه ام نحن الخالقون » . حضرت حق جل جلاله و تقدّست اسمائه وتعالت صفاته ، درین‌آیت کریمه کلام قدیم ازلی اظهار قدرت خویش میکند برعالمیان درآفرینش ایشان. تا بدانندکه صانع بی‌علت او است ، کردگار بی آلت اوست قهار بی علت اوست غفار بی‌مهلت اوست. ستّار هرزلّت اوست.

خداوندی که بیافرید از آب ضعیف صورتی لطیف . بنمود صنعتی متین از نطفهٔ مهین . نقشهاء گوناگون راست کرده بکن فیکون . اعضاء متشاکل ، اضداد متماثل .

هرعضوی بنوعی ازجمال آراسته . نه برحد او فزوده نه ازقدر او کاسته . هریکی را صفتی داده و درهریکی قوّتی نهاده.

حواسّ در دماغ ، بها درپیشانی ، جمال دربینی ، سحر درچشم ، ملاحت درلب ، صباحت درخد ، کمال حسن درموی ، حسد درجگر ، حقد درسپرز ، شهوت درعروق ، ایمان در دل ، محبت درسر ، معرفت درجان.

---

۱ ـ این قسمت در نسخهٔ ج وجود ندارد . ۲ ـ در نسخهٔ ج : عن جابر ۳ ـ کذا ... وصحیح : یقول من قرأ .

نه پیدا که صنایع درطبایع نیکوتر یاتدبیر درتصویرشیرین‌تر.

میان آب لطیف و خاك کثیف چنین نگار چیست. چون نگارنده یکیست درکس کس این خوار چیست. چندین غرائب وعجائب از قطرهٔ[1] آب..؟ عاقل در نظارهٔ صنعت ، وغافل درخواب.

ای جوانمرد تا چند بدیدهٔ ظاهر بنشان شواهد نگری ، یکبار بدیدهٔ باطن بنشان لطائف نگر.

چنانستی که رب‌العزة فرمودی[2] : عبدی رویت آراستم و دلت آراستم ، رویت آراستم از بهر نظارهٔ خلق. دلت آراستم ازبهر نظارهٔ خود. رویت خلق بیبند و دلت من بینم.

برروی تو که نظاره گاه خلق‌است حد شریعت راندن روا نداشتم. دردلت که نظاره گاه من است درد قطیعت رسانیدن کی روا دارم.

ما آن خداوندیم که درصفت قدرت ما هم آفریدن است ، هم میرانیدن

از آفریدن خبرداد که : « ءانتم تخلقونه ام نحن‌الخالقون ».

از میرانیدن خبرداد که : « نحن قدرنا بینکم‌الموت».

درآفریدن صفات لطف نمودم. درمیراندن کمال قهر نمودم.

بیافریدم ، تا قدوت و لطف بینی ، بمیرانم ، تا سیاست و قهر بینی ، باز زنده گردانم تاهیبت و سلطنت بینی.

چون میدانی که قادر و توانااام ، حکیم ودانااام . و در توانائی و دانائی بی‌همتاام ، « فسبّح باسم ربك‌العظیم ». بیاکی مرا بستای و بیکتائی و بزرگواری مرا یادکن تافردا ترا در زمرهٔ مقربان « روح و ریحان » پیش آرم که من درازل حکم چنین کرده‌ام وخود درکلام قدیم فرموده‌ام[3] :

« فاما ان کان من‌المقرّبین - فروح و ریحان و جنة نعیم ».

یکی ازبزرگان دین گفته که - روح وریحان هم دردنیاست وهم درعقبی.

۱ - درنسخهٔ ج : قطرهٔی . ۲ - درنسخهٔ ج : کفتی . ۳ - در نسخهٔ ج : گفته .

روح در دنیاست و ریحان درعقبی. روح آنست که دل بندهٔ مؤمن را بنظر خویش بیاراید تا حق از باطل واشناسد. آنگه بعلم فراخ کند تا دیدار قدرت در آن جای یابد. آنگه بینا کند تابنور منت می‌بیند. شنوا کند تاپند ازلی می نیوشد. پاك کند تا همه صحبت او جوید. بعطر وصال خوش کند تا درآن مهر دوست روید. بنور خویش روشن کند تا از او باو نگرد. بصیقل عنایت بزداید تا در هرچه درنگرد او را بیند.

بنده چون برین صفت بسرای سعادت رود آنجا ریحان کرامت بیند. نسیم انس دمیده، زیر درخت وجود تخت رضا نهاده، بساط انس گسترده، شمع عطف افروخته. بنده ملك وار نشسته ودوست ازلی پرده بر گرفته بسمع بنده سلام رسانیده[1] و دیدار ذوالجلال نموده.

« و امّا ان کان من اصحاب‌الیمین ـ فسلام لك من اصحاب‌الیمین »

اصحاب‌الیمین از سابقان و مقرّبان بمنزلت و مرتبت فروتراند عابدان‌اند، عبادت از بهر آن میکنند تا بناز و نعیم بهشت رسند و عاملان‌اند، در دنیا عمل میکنند تا در عقبی ثواب یابند و رب‌العزه میفرماید[2]: « انا لا نضیع اجر من‌احسن عملاً ».

ما مزد نیکوکاران ضایع نکنیم و بهرچه طمع دارند از آن دولت مقیم و ملك کریم ایشانرا نومید نکنیم. مزد کارشان تمام دهیم. « فیو فّیهم اجورهم » و فضل خود برسر نهیم « و یزیدهم من فضله ».

ایشانراست مجالس آراسته و مساکن پیراسته، انوار لطفها افروخته، انواع عطرها سوخته، غلمان و ولدان، خدم و حشم بخدمت ایستاده، ساقیان‌دل‌فریب جامهای شراب بر دست نهاده، مطربان شورانگیز نغمهای[3] دلربای درگرفته.

هریکی چون ملکی نشسته، درغرف و شرف و ریاض و غیاض خویش برتخت عز تکیه زده، تاج ولایت مرصع بجواهر عنایت برسرنهاده، بربساط انبساط

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : بسمع بنده رسانیده. ۲ ـ در نسخهٔ ج میگوید. ۳ ـ در نسخهٔ ج : نمعتهای و بدون تردید صحیح نغمه‌ها است.

از مشاهدهٔ مشهود داد بداده ، طوق جمال در گردن وصال قلاده کرده ، بتمجید و تحمید آواز برآورده و مولی جل جلاله پرده برگرفته : مالا عین رأت ولا اذن سمعت ولاخطر علی قلب بشر نقد گشته ،

بجلال عز بار خدای که مادر مهربان طفل گریان را چنان ننوازد که الله تعالی بندهٔ عاصی را نوازد بوقت عیان.

۱ - النوبة الاولی

قوله تعالی : «**بسم الله الرحمن الرحیم**» . بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

«**سبّح لله**» بپاکی وبی‌عیبی بستود و نام برد خدایرا ، «**مافی السموات والارض**» هرچه در آسمانهاست و در زمینهاست ، «**وهوالعزیز الحکیمُ**(۱) » و اوست آن توانا ، دانا.

«**له مُلك السّموات والارض**» او راست پادشاهی آسمانها و زمینها ، «**یُحیی ویمیت**» [مرده] زنده‌میکند و [زنده] می‌میراند «**وهو علی کلّ شیء قدیر**(۲)» و اوست بر همه چیز توانا.

«**هوالاوّل والآخر**» اوست آن پیشین وپسین ، «**والظّاهر والباطن**» و آشکارا و نهان ، «**وهو بکلّ شیء علیم**(۳) » و او بهمه‌چیز داناست.

«**هوالذی خلق السموات والارض فی ستة ایام**» اوست که بیافرید هفت آسمان وهفت زمین درشش روز ، «**ثُمَّ استوی علی العرش**» پس مستوی‌شد برعرش ، «**یَعلم مایلج فی الارض**» میداند هرچه درزمین شود ، «**و ما یخرج منها**» و هرچه بیرون آید از آن ، «**وما یَنزل من السماء**» و هرچه فرود آید ازآسمان ، «**و مایعرُج فیها**» وهرچه برشود برآسمان ، «**وهومعَکم اینما کنتم**» و او [بتوانائی ودانائی] باشماست هرجا که باشید ، «**والله بماتعلمون بصیر**(۴) » و الله بکرد شما بیناست.

« **له مُلك السموات والارض** » او راست پادشاهی آسمانها و زمینها ، « **والی الله تُرجع الامور(۵)** » و باالله [وباخواست او] گردد همه کار.

« **یولج اللیل فی النهار** » میدرآرد[۱] شب در روز ، « **و یولج النهار فی اللیل** » و می درآرد[۱] روز در شب ، « **و هو علیمٌ بذات الصّدور (۶)** » و او داناست بهرچه در دلهاست .

« **آمنوا بالله و رسوله** » بگروید باالله وفرستادهٔ او، « **وانفقوا** » ونفقه کنید و صدقه دهید ، « **ممّا جعلکم مستخلَفین فیه** » ازین مرده باز مانده که از پیشینیان باز گرفته بشما دادند وشمارا درآن درازدست کردند ،« **فالذین آمنوا منکم** » ایشان که بگرویدند ازشما بخدا ورسول ، « **وانفقوا** » وزکوة وصدقه دادند ازمال خویش ، « **لهم اجر کبیر(۷)** » ایشانراست مزدی بزرگ.

« **و مالکم لا تؤمنون بالله** » و چیست شمارا [وچه رسید وچه بود] که بنگروید بخدای ،« **والرسول یدعوکم** » ورسول میخواند شما را، « **لتؤمنوا بربکم** » تابگروید بخداوند خویش ، « **و قد اخذ میثاقکم** » وپیمان از شماپستده آمده است [آن روز که گفتید بلی] ، « **ان کنتم مؤمنین (۸)** » اگر گرویدگانید.

« **هوالذی ینزّل علی عبده** » اوست که فرو می‌فرستد بربندهٔ خویش ، « **آیات بینات** » سخنانی پیدا روشن درست ،« **لیخرجکم من الظلمات الی النور** » تا بیرون آرد شما را از تاریکها [بیگانگی و نادانی و ناپاکی] بروشنایی [ایمان و دانش وپرهیزکاری] ، « **و ان الله بکم لرؤف رحیم** » والله بشما مهربان است سخت بخشاینده.

« **و مالکم اَلّا تنفقوا فی سبیل الله** » و چیست شما را و چه رسید که نفقه نمی کنید در سبیل خدا [و جنگ کردن بادشمنان او] ، « **ولله میراث السموات والارض** » والله راست میراث آسمانها و زمینها[می‌بازستاند و می‌بخشد ومی گیرد[۲] ومیرساند] ،« **لاتستوی منکم** » یکسان نیست ازشما ، « **مَن اَنفق قبل الفتح وقاتَل** » آنکس که نفقه کرد و مال داد در سبیل خدای پیش از گشادن[**مکه**] و جنگ کرد

۱ ـ نسخهٔ ج : درمی‌آورد. ۲ ـ در نسخهٔ ج : و بازمیگیرد .

با ایشان ، « **اولئك اعظم درجةً** » ایشان مهتراند در درجه ، « **من‌الذین انفقوا من بعدُ و قاتلوا** » ازیشان که از پس نفقه کردند و جنگ ، « **و کُلّاً وعدالله الحسنی** » و همه را بهشت وعده داد ، « **والله بما تعملون خبیر** (۱۰) » والله بدانچه شما می کنید داناست و آگاه .

« **من ذاالذی یقرض الله قرضا** » آن کیست که وام دهد بالله عز وجل ، « **قرضاً حسناً** » وامی نیکو ، « **فیضاعفه له** » تا آن وام او را اندتوئی کند و اند باره[۱] ، « **و له اجر کریم** (۱۱) » و او راست مزدی نیکو.

«**یوم تری‌المؤمنین و المؤمنات** » در آن روز که گرویدگانرا بینی « **یسعی نورهم** » روشنائی ایشان ، «**بین ایدیهم و بایمانهم**» در پیش ایشان و دست راست ایشان ، «**بشریکم الیوم جنات**» [ایشانرا گویند]ـبشارت شما امروز بهشتهایی است ، « **تجری من تحتهاالانهار** » در زیر درختان آن جویها روان ، « **خالدین فیها** » و شما جاوید در آن ، « **ذالك هو الفوز العظیم** (۱۲) » آنست آن رستگی و پیروزی بزرگوار.

« **یوم یقول المنافقون و المنافقات** » آن روز که دورویان گویند مردان و زنان ، « **لِلّذین آمنوا**» مؤمنین وگرویدگانرا ، «**انظرونا**» درنگ کنید ما را ، « **نقتبس من نورکم** » تا از روشنائی شما خویشتن را روشنائی فروزیم ، «**قیل ارجعو ورآءکم**» ایشان‌را گویندـبازگردید وبادنیا روید ، «**فالتمسوا نوراً**» و نور جوئید از آنجا که مؤمنان آورند ، «**فضُرب بینهم بسور** » میان آن دو قوم دیواری زنند باروئی « **له باب** » بر آن باروی دری بود « **باطنه فیه‌الرحمة** » اندرون آن باروی بهشت ، « **و ظاهره من قِبَله العذاب** (۱۳) » و بیرون آن‌باروی دوزخ .

« **ینادونهم** » منافقان مؤمنانرا آواز دهند از پیش خویش و خوانند و گویند: «**الم نکن معکم**» نه ما باشما بودیم [در مسجدها ودرعرفات ودررمضان] « **قالوا بلی** » پاسخ کنند مؤمنان و گویند ـ آری « **ولکنکم فتنتم انفسکم** » لکن

۱ ـ کذا ...

شما دلها خویش تباه کردید و تنها خویشتن ، **«و تربّصتم»** و توبه در درنگ نهادید و چشم بر بد افتاد رسول من نهـادید و مؤمنان ، **«و ارتبتم»** و درگمان افتـادید **«و غرّتکم الامانیّ»** و دروغهاء شما که در آن بودید شما را فرهیفته کرد [۱] ، **«حتی جاء امرالله»** تـا آنگاه که کار خدای و فرمان او در رسید ، **«و غرّکم بالله الغرور (۱۴)»** و فرهیفته کرد [۱] شمـا را بخـدای آن دیو فرهیونده [۲] .

«فالیوم لا یؤخذ منکم فدیة» امروز آن روز است که نه از شما باز خرید بذیرند ونه باز فروشند ، **«و لا مِن الذین کفروا»** و نه ازیشان که کافر شدند ، **«مأویکم النار»** جایگاه و بنگاه شما آتش است ، **«هی مَولیکم»** آن بشما نزدیکتر و شما را حق‌تر **«و بئس المصیر (۱۵)»** و بد جایگاه و شدن گاه که آن است .

النوبة الثانیة

این سورة الحدید بیست ونه آیت است و پانصد وچهل کلمه و دو هزار وچهارصد وهفتاد وشش حرف ، جمله **بمدینه** فرود آمده است .

مفسران آن را مدنی شمردند ، مگر **کلبی** که اواین سورة از مکیات شمرد ودر این سورة هیچ ناسخ ومنسوخ نیست .

ودر فضیلت سورة روایت کند **ابی کعب** از **مصطفی** (ص) قال - من قرأ **سورة الحدید** کُتب من الذین آمنوا بالله ورسوله .

قوله : «سبّح لله» در **قرآن** ذکر تسبیح بچهار لفظ بیـاید : بلفظ مصدر وماضی و مستقبل وامر ، مصدر آن است که گفت: «سبحان الذی اسری» ، ماضی آن است که گفت : سبح لله مستقبل آنستکه: «یسبح لله» امر آنست که: «سبح اسم ربک» .

واین کلمه براختلاف الفاظ بردومعنی حمل کنند یابرمعنی صلوة یا برمعنی تنزیه وتمجید **ابن‌عباس** برمعنی صلوة نهاد «سبّح لله» ای - صلّی لله «یسبّح لله» ای -

۱ - در نسخهٔ ج : فریفته کرد ۲ - در نسخهٔ ج : فریبنده

یصلّی‌لله «سبح اسم ربک» ای ـ صلّ لربک وباین قول « ما فی السموات » معنی آن است که من فی السموات تا برعقلا اقتد که نماز میکنند.

و بر قول دیگر مفسران تسبیح تنزیه است و تمجید و « ما فی السموات والارض » از بهرآن گفت که عقلا و غیرعقلا در تحت آن مندرج است همانست که جای دیگر گفت ـ « وان من شیء الّا یسبّح بحمده ».

سئل عن **علی بن ابی‌طالب**(ع) عن سبحان فقال ـ کلمة رضیهاالله لنفسه. و سئل **ابن‌عباس** عن‌التسبیح فقال ـ انزاهالله عن‌السوء.

و الاسم منه سبّوح ای ـ طاهر لاسوء به و لادام وقال **امیّة** :

سبّحواالله وهوللمجد اهل ربنا فی‌السماء امسی کبیرا

« وهوالعزیزالحکیم » العزیز هوالمتین فی صنعه الشدید فی بطشه المنیع فی‌قدره‌الغالب علی غیره‌الذی لانظیرله.

و قیل ـ « هوالعزیز» فی‌امره «الحکیم» فی‌قضائه و قیل‌ـ‌العزیز فی‌انتصاره الحکیم فی‌تدبیره.

« له ملک‌السموات والارض » ای ـ القدرة علی ابداعها و اتقانها ومافیها من‌المطر والارزاق والدفائن والنبات «یحیی ویمیت» یحیی‌النطف‌المیتة ویمیت‌الحی. و قیل ـ یحیی‌للبعث ویمیت فی‌الدنیا. وقیل‌ـ یحیی‌الارضین بالنبات ویمیتها عنه بیبسها و قیل ـ یحیی قلوب المؤمنین بالایمان و یمیت قلوب الکافرین بالکفر ، « وهوعلی کل شیء قدیر » من‌الاحیاء والاماتة وغیرذالک.

« هوالاول و الآخر والظاهر و الباطن » «هوالاول» یعنی‌ـ قبل کل شیء بلا ابتداء کان هو ولم یکن شیء موجود والآخر بعد فناء کل شیء بلا انتهاء یفنی الاشیاء ویبقی هو والظاهر الغالب‌العالی علی کل شیء ، والباطن‌العالم بکل شیء. هذا معنی قول **ابن‌عباس**.

و قال **السّدی** : «هوالاول» ببره اذعرّفک توحیده والآخربجوده اذعرفک التوبة علی ما جنیت ، « والظاهر » بتوفیقه اذ وفّقک للسجود له « الباطن » بستره اذ عصیته فسترعلیک.

و قال **ابن‌عمر** ـ «هوالاول» بالخلق «والآخر» بالرزق «والظاهر» بالاحياء «والباطن» بالاماتة.

وقال **الضحاك** ـ هوالذی اول‌الاول واخّر الاخر واظهر الظاهر وابطن الباطن.

و قال **مقاتل بن حيان** ـ « هوالاول » بلاتاويل احد «والآخر» بلاتاخير احد ، «والظاهر» بلااظهار احد «والباطن» بلاابطان احد.

وقال **يمان** ـ هوالاول القديم والآخر الرحيم والظّاهر الحليم . والباطن العليم .

و قال **ابن عطاء** ـ « هوالاول » بكشف احوال الدنيا حتى لا يرغبوا فيها «والآخر » بكشف احوال العقبى حتى لا يشكّوا فيها « والظاهر » على قلوب اوليائه حتى يعرفوه « والباطن » عن قلوب اعدائه حتى ينكروه.

و قيل ـ هذه الواوات مقحمة و المعنى ـ هوالاول الآخر و الظاهر الباطن لان من كان منا اولا لايكون آخراً و من كان ظاهراً لايكون باطنا.

و قيل ـ «هوالاول» كان قبل كل شیء باسمائه وصفاته و كلامه لم يكن شیء غيره «والآخر» بعد كل شیء يمضی ماقد اراد و يجبر على مشيته العباد لم يزل آخراً كما كان اولاً ولايزال اولا كما يكون آخراً «والظاهر» الغالب العالی عزوجل وهوالباری فی صنعه الدال على قدرته و حكمته « و الباطن » الذی بطن كل شیء علماً فهو يبطنها و يری سرائرها و يعلم خفاياها وهوعزوجل خفی كنهه و كيفه وقدره.

و قيل ـ «هوالاول» علما و حكما «والآخر» امضاء وقسما «والظاهر» صنعاً و رسما «والباطن» كيفا وقدرا.

و سأل **عمر كعبا** عن هذه‌الآية فقال ـ معناها: ان علمه بالاول كعلمه بالآخر وعلمه بالظاهر كعلمه بالباطن « وهو بكل شیء عليم » ما كان منها وما هو كائن مما لم يكن لايخفى عليه شیء .

روی عن **ابی‌هريرة** قال ـ دخلت **فاطمة** بنت رسول‌الله على‌النبی (ص) ، فسالته خادماً فقال لها رسول‌الله(ص)ـ الا ادلّك على‌ما هوخير لك من ذلك ان تقولی ـ

اللهم رب‌السموات السبع ورب‌العرش العظيم ربنا ورب كل شیء منزّل التورية

و الانجیل و الفرقان فالق الحب و النوی اعوذ بک من شر کل ذی شر انت آخذ بناصیته انت‌الاول فلیس قبلک شیء وانت‌الاخر فلیس بعدک شیء وانت‌الظاهر فلیس فوقک شیء و انت الباطن فلیس دونک شیء اقض عنّی الدین و اغننی من الفقر.

« هوالذی خلق‌السموات والارض فی ستّة ایام »قال **ابن‌عباس** : کل یوم کالف سنة ممّا تعدّون وقال **الحسن** : ستة ایام من ایام‌الدنیا ولواراد ان یجعلها فی طرفة عین‌لکان قادراً علی ذلک ، « ثم استوی علی‌العرش» ، الاستواء اذا عقّبته علی فهوفی‌العربیةاستقرار کقوله عزوجل: « واستوت علی‌الجودی ـ لتستووا علی ظهوره ـ اذا استویتم علیه ـ فاذا استویت أنت»هو فی‌هذه المواضع‌الاربع استقرار.

قال **یزیدبن هرون** ـ من وضع استقراء الله علی‌العرش علی غیر ما یقرر فی‌قلوب‌العامة فهو **جهمی**.

و الاستقراء اذا عقّبته الی فهو الصعود و العمد کقوله تعالی فی موضعین من القرآن:« استوی الی‌السماء ».

وعن **علی‌بن‌الحسین بن شقیق** ، قال : قلت **لعبدالله‌بن المبارک** : کیف نعرف ربنا عزوجل. قال : فی‌السماءالسابعة علی‌عرشه ولانقول کما تقول **الجهمیة** هنا هنا فی‌الارض وقد شرحنا الکلام فی‌هذه‌المسئلة فیما تقدم.

« یعلم مایلج فی‌الارض » من عرق اودابة اوماء اوبذر او کنز، « ومایخرج منها » من دابة اونبات اوماء اوجوهر، « وما ینزل من‌السماء » من امر اوقضاء اوملک او قطر، « وما یعرج فیها » من ملک او عمل، « وهومعکم اینما کنتم » اتّفق‌العلماء قدیما و حدیثا ان معناه ـ علمه معکم و قیل ـ هو معکم اینما کنتم بالقدرة و العلم علی‌العموم ومع‌المؤمنین بالرحمة والنصرة علی‌الخصوص، « والله بماتعملون بصیر» فیجازیکم علی اعمالکم.

« له ملک‌السموات والارض » کرر لان المراد بالاول حالةالدنیا والمراد بالثانیةالدارالآخرة و لهذا ختم بقوله: « والی‌الله ترجع‌الامور» ای ـ له‌الملک اولاً و آخراً فالاول فی‌الدنیا وهو وقت الاحیاء والا ماتة و الآخر فی‌الآخرة حین ترجع الیه‌الامور ولا یملک احد سواه لاملکاً و لا ملکا فقرن بالاول یحیی و یمیت و قرن

بالاخر مايكون فى‌الآخرة من مرجع‌الخلق اليه وجزائه اياهم بالثواب والعقاب.

«يولج‌الليل فى‌النهار» اى- ينقص من‌الليل ويزيد فى‌النهار، «ويولج‌النهار فى‌الليل» اى-ينقص‌من النهار ويزيد فى‌الليل «وهو عليم بذات الصدور» اى- بما فى‌القلوب من خير و شرّ و توحيد و جحد.

«آمنوا بالله وسوله وانفقوا» من‌الزكوة والجهاد و وجوه‌البرّ، «ممّاجعلكم مستخلفين‌فيه» اى- جعلكم‌خلفاء فى‌المال بالوراثة ممن قبلكم. وقيل- جعلكم‌مملكين فيه بتمليكه اياكم ذالك و حقيقة الاستخلاف استدعاء القادر الى ان يقوم بالامر بدلا من قيام غيره.

«فالذين آمنوا منكم وانفقوا» فى‌سبيل‌الله «لهم اجر كبير»، جزاءحسن.

«ومالكم لا تؤمنون بالله والرسول يدعوكم لتؤمنوا بربكم» فى‌هذادلالة على الزام الايمان بالسمع والمعنى - اىّ عذر لكم فى حال تركّكم الايمان و دعاء الرسول اياكم الى الايمان حاصل موجود، «و قد اخذ ميثاقكم» قرأ **ابو عمرو** أُخذ على‌مالم يسم فاعله، «ميثاقُكم» بضم‌القاف و قرأ الآخرون، بفتح‌الهمزة والخاء ميثاقكم بفتح القاف اى- اخذ الله ميثاقكم حين اخرجكم من ظهر **آدم** عليه‌السلام بان‌الله ربكم لااله لكم سواه «ان‌كنتم مؤمنين»، باخذ ذلكم الميثاق و قيل: اخذ ميثاقكم باقامة الحجج والدلائل التى تدعو الى متابعةالرسول ان‌كنتم مؤمنين يوماً فاليوم احرى‌الاوقات ان تؤمنوا لقيام الحجج والاعلام ببعثة **محمد** (ص) و تزول **القرآن**.

«هوالذى ينزل على عبده» يعنى- على **محمد** (ص) «آيات بينات» يعنى **القرآن** «ليخرجكم، الله بالقرآن «من‌الظلمات الى‌النور»، و قيل- ليخرجكم‌الرسول بالدعوة من ظلمات الشرك الى نورالايمان، «و ان‌الله بكم لرؤف رحيم»،

«و ما لكم الا تنفقوا فى‌سبيل‌الله ولله ميراث‌السموات والارض»، يقول- اىّ شىء لكم فى ترك الانفاق فيما يقربكم الى‌الله و انتم ميتون تاركون اموالكم كانه يحثّهم على‌الانفاق فى‌سبيله بتنبيههم على انهم مخلفون ما يملكونه وانهم لا يخلدون فى‌الدنيا وان ما فى ايديهم يأول الى‌الله سبحانه بعد فنائهم ثم بيّن فضل‌من

سبق بالانفاق فی‌سبیل‌الله وبالجهاد فقال : « لا یستوی منکم من انفق من قبل‌الفتح » ، یعنی ـ فتح **مکه** و قیل ـ فتح **الحدیبیة** و « قاتل » ، یعنی ـ لایستوی فی‌الفضل‌من انفق ماله و قاتل‌العدو مع رسول‌الله (ص) قبل فتح **مکه** مع من انفق و قاتل بعده « اولئک اعظم درجة من‌الذین انفقوا من بعد و قاتلوا » ، و ذلک لان **العرب** کانت تعتز **بمکه** فلما فتحت قویت قلوب المؤمنین و انکسرت قلوبهم و کان الانفاق قبل فتح **مکه** افضل و کذلک‌الجهاد لما کان فیها من‌المشقة و لما کان بالمؤمنین الیها من‌الحاجة ،

قال **الکلبی** ـ نزلت‌هذه‌الایة فی**ابی بکرالصدّیق** و فیها دلالة واضحةوحجة ظاهرة علی‌تفضیل **ابی بکر**وتقدیمه فانه اول من سلم و ذلک فیما روی ان **ابا امامة** قال**لعمرو بن عبسه** : بایّ شیء تدّعی انک ربع‌الاسلام قال ـ انی کنت اری‌الناس‌علی الضلالة و لا اری للاوثان شیئاً ثم سمعت عن رجل یخبرنا اخبار **مکة** فرکبت راحلتی حتی‌قدمت علیه قال: قلت ما انت قال ـ انا نبی ، قلت ـ وما نبی ، قال ـ رسول‌الله قلت ـ بای‌شیء ارسلک قال ـ اوحّدالله لااشرک به‌شیئاً وکسرالاوثان وصلةالارحام قلت :من معک علی هذا ، قال: حر و عبدو اذا معه **ابو بکر** و **بلال** فاسلمت عند ذلک فرایتنی ربع‌الاسلام .

و انه اول من اظهرالاسلام علی ما روی عن **عبدالله** قال ـ کان اول من اظهرالاسلام‌رسول‌الله(ص)و **ابو بکر** و **عمار** و امّه **سمیة**و**صهیب**و**بلال** و**المقداد** و لانه اول من قاتل علی‌الاسلام .

روی عن **عبدالله** قال : اول من اظهر اسلامه بسیفه‌النبی (ص) و**ابو بکر** و انه اول من انفق علی رسول‌الله (ص) .

روی عن **ابن‌عمر** قال ـ کنت عندالنبی و عنده **ابو بکرالصدیق** و علیه عباءة قد خلّها فی صدره بخلال فنزل **جبرئیل** فقال مالی اری **ابابکر**علیه عباءة قد خلها فی صدره بخلال فقال ـ انفق ماله علیّ قبل‌الفتح . قال ـ فان‌الله عزوجل یقول اقرأ علیه السلام و قل‌له ـ اراض انت عنی فی فقرک هذا ام ساخط ، فقال رسول الله (ص) ـ یا **ابابکر** ان‌الله عزوجل یقرأ علیک‌السلام ویقول لک ـ اراض‌انت‌فی فقرک ام ساخط ، فقال : اسخط علی ربی . . ؟ انی عن ربی راض .

و لهذا قدّمه الصحابه على انفسهم و اقرّواله بالتقدم والسبق و ذلك فيما روى **عبدالله بن سلمة** عن **على** (ع) قال : سبق رسول‌الله (ص) و صلى **ابوبكر** و ثلّث **عمر** فلا اوتى برجل فضلنى على **ابى‌بكر وعمر** الا جلدته جلدالمفترى وطرح الشهادة و قوله: «وكلا وعدالله‌الحسنى» السابق واللاحق وعدهم‌الله الجنة. قال **عطا** - درجات‌الجنة يتفاضل فالذين انفقوا قبل‌الفتح فى افضلها.

و قرأ **ابن عامر** : وكلّ بالرفع اى - كل وعدالله‌الحسنى «والله بماتعملون خبير». فيثبت كلا على ما يستحقه.

«من ذا الذى يقرض‌الله قرضاً حسناً» كل من قدم عملا صالحاً يستحق به مثوبة فقد اقرض و منه قولهم : الايادى قروض وكذالك كلّ من قدّم عملاً سيّئاً يستوجب به‌عقوبة فقد اقرض. لذالك‌قال عزوجل : «قرضاً حسناً» لان‌المعصية‌قرض سىء قال **اميّة** :

لا تخلطن خبيثات بطيبة واخلع ثيابك عنها وانج عريانا

كل امرىء‌سوف‌يجزى‌قرضه‌حسناً او سيّئاً و مدين مثل مادانا

و قيل - المراد بالقرض - الصدقة.

و اختلفوا فى‌القرض‌الحسن فقيل : ان يكون من‌الحلال وقيل - لارياءفيه و قيل : طيبة بها نفسه و قيل - القرض‌الحسن ان يقول :

«سبحان‌الله والحمدلله و لااله الاالله والله اكبر».

روى - انه لما نزلت هذه‌الاية جعل **ابوالدحداح** يتصدق بنصف كل شىء يملكه فى‌سبيل‌الله حتى‌انه خلع احدى نعليه ثم‌جاء الى **ام‌الدحداح** فقال: انى‌بايعت ربى فقالت : ربح بيعك ، فقال النبى (ص) : كم من نخلة مدلاة عذوقها فى الجنة **لابى‌الدحداح** «فيضاعفه» بالرفع على الاستيناف على معنى - فهو يضاعفه وبالنصب على‌جواب‌الاستفهام «وله اجر كريم». ثواب‌حسن وقيل - كريم‌لانه لم‌يتبذل‌فى‌طلبه و قيل - كريم صاحبه.

«يوم ترى‌المؤمنين والمؤمنات» اى - لهم اجر كريم ، فى ذلك‌اليوم «يسعى نورهم بين ايديهم» لان‌طريق اهل‌الجنة يمنة وتجاههم و طريق اهل‌النار

یسرة ذات‌الشمال. رفت بهشتیان سوی بهشت میان دست راست است و پیش روی و رفت دوزخیان سوی دوزخ میان پس پشت است ودست چپ و قال‌النبی (ص) : بینا انا علی‌الحوض انادی- هلمّ، فاذا ناس اخذبهم ذات‌الشمال فاختلجوا دونی فانادی- الا هلم فیقال- انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول- سحقاً.

قال **ابن مسعود**- نورهم علی قدر اعمالهم یمرّون علی الصراط فمنهم من نوره مثل الجبل ومنهم من نوره مثل النخلة ومن نوره کالرجل القائم وادناهم نوراً من نوره فی ابهامه یتّقد مرّة ویطفأ اخری.

قال **الضحاک**- لیس من احد الا یعطی یوم القیامة نورا فاذا انتهوا الی الصراط طفیء نور المنافقین فلما رأی المؤمنون ذلک اشفقوا ان یطفأ نورهم کما طفیء نور المنافقین فیقولون- «ربنا اتمم لنا نورنا» ای- بلّغنا به الی جنّتک وقیل- الباء بمعنی فی یعنی- فی ایمانهم کتبهم التی اعطوها بایمانهم دخلها نورهم وقیل- الباء بمعنی عن و التقدیر: یسعی نورهم بین ایدیهم وعن ایمانهم، اراد جمیع جوانبهم فعبّر بالبعض عن الکل و قیل- بایمانهم یعنی- بسبب صدقاتهم التی اعطوها بایمانهم لان الغالب فی اعطاء الصدقات ان یکون بالایمان و قوله: «بشراکم الیوم»، ای- تقول لهم الملئکة بشراکم الیوم، «جنات» ای- بشارتکم من الله الیوم جنات فیکون مبتداء وخبرا، «ذلک هوالفوز العظیم» ای- النجاة العظیمة.

«یوم یقول المنافقون»، ای- اذکر ذلک الیوم وهو یوم القیامة، «یقول المنافقون و المنافقات» اذا رأوا المؤمنین و هم فی ضیاء و نور و المنافقون خلفهم فی ظلمة لا یبصرون مواقع اقدامهم، «انظرونا» ای- انتظرونا، وقرأ **حمزة**: أنظرونا بفتح الهمزة وکسر الظاء ای- امهلونا وقیل- انتظرونا یقول **العرب**- نظرته وانتظرته کقوله عزوجل: «غیر ناظرین اناه»، ای- منتظرین و قوله عزوجل: «فنظرة الی میسرة» ای- فانظار. قال الشاعر:

فان یک صدرهذا الیوم ولّی فانّ غداً لناظره قریب

ای- لمنتظره و تأویل الآیة: قفوا لنا «نقتبس من نورکم»، نأخذ من نورکم قبساً سراجا او شعلة و قیل- معنی «نقتبس من نورکم»: نمش فیه معکم

و ذلك ان الله تعالى يعطي المؤمنين نوراً على قدر اعمالهم يمشون به على الصراط ويعطي المنافقين ايضاً نوراً خديعة لهم وهوقوله عزوجل : « وهوخادعهم » فبيناهم يمشون اذ بعث‌الله ريحاً وظلمة فاطفأ نور المنافقين .

و قال **الكلبي** : بل يستضيء‌المنافقون بنور المؤمنين‌ولايعطون النور فاذا سبقهم المؤمنون وبقوا في الظلمة قالوا للمؤمنين: « انظرونا نقتبس من نوركم، قيل ارجعوا وراءكم » .

قال **ابن‌عباس** ـ يقول لهم المؤمنون . و قال **قتادة** ـ يقول لهم الملئكة ، « ارجعوا و رآءكم » ، اى ـ ارجعوا الى الموضع‌الذى اعطينا فيه النور فاطلبوا النور هناك لانفسكم فانه لاسبيل لكم الي الا قتباس من نورنا فيرجعون فى طلب النور ولايجدون شيأ فينصرفون اليهم فيميّز بينهم وبين‌المؤمنين وهوقوله : «فضرب بينهم بسور » وقيل ـ معناه ـ ارجعو الى حكم الازل واطلبوا النور من القسمة وهذا على‌جهة ضرب المثل واستبعاد ذلك و قيل « ارجعوا ورائكم » يعني ـ الى‌الدنيا فاعملوا عملاً يجعله‌الله بين ايديكم« نوراً » فان نورنا انما اقتبسناه في‌الدنيا وقيل ـ«ارجعوا وراءكم» هذا استهزائهم جزاءً على استهزآئهم في الدنيا كقوله : « لا تركضوا و ارجعوا الى ما أترفتم فيه » وكقوله : «ذق انك انت العزيز الحكيم ـ فذوقوا ماكنتم تكنزون » و قوله : « فضرب بينهم بسور » الباء صلة و معناه: فضرب بينهم سور وهو سوربين الجنة والنار ويقف عليها اصحاب الاعراف يشرفون على اهل الجنة واهل النار وهو السور الذى يذبح عليه الموت يراه الفريقان معا وقيل ـ هو سور **بيت المقدس** باطنه المسجد وظاهره وادى جهنم .

روى عن **ابي سنان** قال ـ كنت مع **على بن عبدالله بن عباس** عند وادى جهنم يحدث عن ابيه وقرأ : « فضرب بينهم بسورله باب » ، ثم قال ـ قال ابي ـ هذا موضع السوريعني ـ وادى جهنم .

وعن **عبدالله بن عمرو** قال ـ ان السورالذى ذكرالله عزوجل في**القرآن** : « فضرب بينهم بسورله باب » ـ سور**بيت المقدس** الشرقي، باطنه منه المسجد وظاهره وادى جهنم .

وقام **عبادة** علی سور **بیت المقدس** الشرقی فبکی فقال بعضهم - ما یبکیک یا **با الولید** فقال من هاهنا اخبرنا رسول‌الله (ص) انه رأی جهنم وقیل - «له باب» هوالباب الذی سمّی باب الرحمة **بیت المقدس**، «باطنه فیه الرحمة» ، ای - ینتهی الی الجنة ، «وظاهره من قبله العذاب» ای - من قبل ذلک الظاهر العذاب یعنی النار و هوالجانب الذی یلی المنافقون.

« ینادونهم ای - ینادی المنافقون المؤمنین حین حجز بینهم السور فبقوا فی الظلمة والعذاب وصارالمؤمنون فی النور والرحمة، «الم نکن معکم» ، یعنی - فی الدنیا نصلّی کما تصلّون ونصوم کما تصومون وکنّا معکم فی المناکحة والموارثة ، «قالوا بلی و لکنّکم فتنتم انفسکم» ، ای - اهلکتم انفسکم بالنفاق ، «و تربّصتم» ای - انتظرتم موت **محمد** (ص) و قلتم - یوشک ان یموت فنستریح منه وانتظرتم نزول الدوابر بالمؤمنین . وقیل - «تربّصتم» بالایمان والتوبة ، «وارتبتم» ، ای - شککتم فی کتاب‌الله ونبوّة **محمد** (ص) وقیل - «ارتبتم» یعنی - فی قوله عزوجل : «ویقولون فی انفسهم لولا یعذّبنا الله بمانقول» ، «وغرّتکم الامانیّ» یعنی - ما کنتم تمنّون علی‌الله من الجنة و المغفرة و هوقوله : «سیغفرلنا» ، و قیل - ما کنتم تمنّون من نزول البلاء بالمؤمنین وطول الحیوة لکم وان تکون لکم السلامة فی الدنیا وان لابعث بعدالموت «حتی جاء امرالله» ، یعنی - الموت وقیل - ظهورالاسلام ونصرة المؤمنین ،«وغرّکم بالله الغرور» ای - غرّکم الشیطان ای - اطمعکم فی بطلان الاسلام و ان لابعث ولا حساب ، والغرورالشیطان الذی یغرّ کثیرا وهومن اسماء المبالغة کالاکول الذی یاکل کثیراً .

قال **قتادة** - مازالوا علی خدعة من الشیطان حتی قذفهم الله فی النار .

وقیل - الغرور هوالدنیا تغر اهلها فی طول الحیاة ودوام السلامة .

روی **انس بن مالک** ان النبی (ص) خط خطوطاً و خط خطا منها ناحیة فقال - تدرون ما هذا ، هذا مثل ابن **آدم** و مثل التمنی وذلک الخط الامل ، بینما هو یتمنی اذجاءه الموت .

« فالیوم لایؤخذ منکم فدیة » ، قرأ **ابوجعفر وابن عامر و یعقوب** : تؤخذ

بالتاء ، و قرأ الباقون : بالياء ، و الفدية الفدآء و المعنى : « لايؤخذ منكم » ايها المنافقون ، « ولامن الذين كفروا » ، فداء بنفس ولا فدآء بمال يعني ـ « لا يؤخذمنكم» دية ولا نفس اخرى مكان انفسكم ، « مأويكم النار » اى ـ مصيركم ومنقلبكم اليها ، « هي مولیکم » ، ای ـ هي اولى بكم لما اسلفتم من الذنوب ، « وبئس المصير» ای ـ المرجع و المنقلب.

النوبة الثالثة

« بسم‌الله الرحمن الرحيم » بنام او که سزاوار است. در ذات بی نظیر و در صفات بی‌یار است. درکامرانی با اختیار ودرکارسازی بی‌اختیار است.

قضایح زلّات را غفّار و قبایح علّات را ستّار است. عاصیانرا آمرزگار و با مفلسان نیکوکار است.

آرندهٔ ظلمات و بر آورندهٔ انوار است ، بینندهٔ احوال و دانندهٔ اسرارست.

با رنگ رخ تو لاله بی‌مقدار است ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ با بوی سر زلف تو عنبر خوارست
آنرا صنما که با وصالت کار است ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ازجان و تن و دیده و دل بیزارست

«سبّح لله ما في‌السموات والارض» ، آفریدگار جهان وجهانیان ، پروردگار انس و جان ، خالق زمین و زمان ، مبدع مکین و مکان خبر میدهد که هر چه در آسمان و زمین است باد و آتش و خاك و آب وکوه و دریا ، آفتاب و ماه و ستارگان و درختان وجملهٔ جانوران وبی جان ، همه آنند که ما را بپاکی میستایند و به بزرگواری نام میبرند و بیکتائی گواهی میدهند.

تسبیحی و توحیدی که دل آدمی در آن میشورد و عقل آنرا رد میکند اما دین اسلام آنرا می‌پذیرد و خالق خلق بدرستی آن گواهی میدهد.

هرکرا توفیق رفیق بود و سعادت مساعد ، آنرا نا دریافته ، بجان و دل قبول کند و بتعظیم و تسلیم و اقرار پیش آید تا فردا در انجمن صدّیقان و محافل دوستان در مسند عز جاودان خود را جای یابد.

زینهار ای جوانمرد ، نگر تا یك ذره بدعت بدل خود راه ندهی و آنچه شنوی و عقل تو د رمی‌نیابد تهمت جز بر عقل خود ننهی.

راه تأویل مرو که راه تأویل رفتن زهر آزموده است و به خار ، خار از پای برون کردن است.

مرد دانا زهرنیازماید داند که آن درهلاك خود شتافتن است . بخار،خار از پای برون نکند ، داند که درد افزودن است.

نیکو گفت آن جوانمردی که گفت :

راه توحید را بعقل مجوی دیدهٔ روح را بخار مخار
بخدای ار کسی تواند بود بی خدای ازخدای برخوردار
سایق و قاید صراط الدین به زقرآن مدان وبه ز اخبار
جز بدست دل **محمد** نیست حل و عقد خزینهٔ اسرار

« له ملك السموات و الارض » هفت آسمان و هفت زمین مُلك ومِلك اوست ، جل جلاله .

داشتِ آن بعون او ، نافذ در آن مشیّت او ، روان بر آن حکم او.

خلق همه عاجزاند قادر وقدیر او، ضعیف‌اند قاهر وقویّ او.همه جاهل‌اند عالم و علیم او.

مصنوعات ومقدورات از قدرت او نشانست کائنات و حادثات ازحکمت او بیانست ، موجودات ومعلومات بروجود او برهانست . نه متعاور زیادت نه متداول نقصانست قدیر و قدیم ، علیم و حکیم خدای همگانست.

« هو الاول والآخر والظاهر و الباطن » ، اوست اول که نبودها دانست، آخر که میداند آنچ دانست ، ظاهر بآنچ ساخت باطن ازوهمها پنهان.

اولست پیش‌ازهمه آفریده بود وابتدا . نه‌آخرست ، پس ازهمه باشد انتها نه . ظاهر است بر هر کس وهر چیز ، غالب ومانع نه . باطن‌است ، همه پوشیده‌ها داند و حجاب نه.

اول است بازلیت. آخرست بابدیت. ظاهر باحدیت باطن‌بصمدیت.

اول بهیبت ، آخر برحمت ، ظاهر بحجت ، باطن بنعمت.

اول بعطا ، آخر بجزا ، ظاهر بثنا ، باطن بوفا.

اول بهدايت، آخر بكفايت، ظاهر بولايت، باطن برعايت.

اول هر نعمت، آخر هر محنت، ظاهر هر حجت، باطن هر حكمت.

از روی اشارت ميگويد ـ ای فرزند آدم خلق عالم در حق تو چهار گروه‌اند:

گروهی در ابتدا حال و اول زندگانی ترا بكار آيند ايشان پدرانند.

گروهی در آخر عمر و ضعف پيری ترا بكار آيند ايشان فرزندان‌اند.

سوم گروه دوستان و برادران و جمله مسلمانان كه درظاهر با تو باشند و شفقت نمايند.

چهارم گروه عيال و زنان اند كه در باطن و اندرون تو باشند و ترا بكار آيند.

رب العالمين گفت ـ اعتماد و تكيه بر اينان مكن و كارساز و تيماردار از خود ايشانرا مپندار كه اول و آخر منم، ابتدا وانتهاء كار و حال تو من شايم، ظاهر و باطن منم. ترا به داشت خود من دارم و نهايتهاء تو من راست كنم.

اول منم كه دلهاء عاشقان بمواثيق ازل محكم ببستم.

آخر منم كه جانهای صادقان بمواعيد خود صيد كردم.

ظاهرم كه ظواهر را با خود درقيد شريعت آوردم.

باطنم كه سراير بحكم خود درمهد عهد حقيقت‌نهادم.

چون مرد سفر در اوليت كند آخريت تاختن می‌آرد و چون سفر درصفت ظاهريت كند باطنيت سرمايهٔ او بتاراج بر ميدهد.

بيچاره آدمی، ميان دو صفت مدهوش گشته، ميان دو نام بيهوش شده.

حيرت اندر حيرتست و تشنگی در تشنگی
گه گمان گردد يقين وگهٔ يقين گردد گمان

حضرتش عز و جلال و بی نيازی فرش و
منقطع گشته درين ره صد هزاران كاروان

« وهو بکل شیء علیم » او بهمه چیز دانایست[1] کارگزار وراست‌کار[2] و تیماردار، بینا بهر چیز، دانا بهرکار، آگاه بهرگاه .

درآیت دیگر فضل وکرم بیفزود گفت : « وهو معکم اینما کنتم » .

بندگان من ، رهیگان من، هر جا که باشید من‌بعنایت و رحمت و عنایت با شما ام .

هر جا که درعالم درویشی است خستهٔ جرمی ، درمانده دردست خصمی من مولی او ام .

هر جای که خراب عمریست ، مفلس روزگاری من‌جویاء او ام .

هر جا که سوخته‌ایست ، اندوه زده‌ای[3] من شادی جان او ام .

هرجا که زارنده‌ایست[4]ازخجلی ، سر گذارنده‌ای‌ازبی کسی من برهان‌او ام .

من آن خداوندم که ازطریق مکافات دورم وهمه افکندگان ورمیدگان‌را برگیرم ازآنکه بر بندگان رئوف و رحیم‌ام: «و ان‌الله بکم لرؤف رحیم» .

از رأفت و رحمت اوست که بنده درکتم عدم و او جل جلاله سازندهٔ کار او .

بکمال فضل و کرم، بنده درکتم عدم و او ویرا برگزیده برکل عالم .

از رحمت اوست که بنده را توفیق دهد تا ازخفا یا شرك و دقائق ریا تحرّز کند .

گفت من رؤف ورحیم ام ، تا عاصیان نومید نگردند واومید بفضل وکرم وی قوی دارند .

یحیی معاذ گفت تلطّفت لاولیائك فعرفوك ولو تلطّفت لاعدائك ما جحدوك .

عبهر لطف و ریحان فضل در روضهٔ دل دوستان برویا نیدی تا بلطف و فضل تو بسرّ معارف و اداء وظائف رسیدند اگر با اعداءین همین فضل وکرم بودی ،دارالسلام جای ایشان بودی .

---

۱ ـ در نسخهٔ ج : داناست ۲ ـ در نسخهٔ ج : کارگزار او است و تیماردار ۳ ـ نسخه ج : سوختهٔی اندوه زدهٔی .

ولکن قومی بفلک رسیده وقومی بمغاك ،فریاد زتهدید تو با مشتی خاك .

قومی را ازاین تاج کرامت بر فرق نهاده که ـ «یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم ».

قومی را از این داغ حرمان بر نهاده که : « فضُرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب ».

سحرهٔ **فرعون** در عین کفر بودند لکن چون باد دولت از مهبّ لطف و کرامت بوزید ، نه سحر گذاشت نه ساحری نه کفر نه کافری .

شیخ ابوسعید بوالخیر گفت ـ هر که بار ازبوستان‌عنایت بر گیرد بمیدان ولایت فرو نهد.

هر کرا چاشت آشنائی دادند، اومید داریم که شام آمرزش‌بوی رسانند ، والله الموفّق .

۲ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **الم یأن للذین آمنوا** » ، هنگام نیامد اینانرا که بگرویدند، « **ان تخشع قلوبهم لذکرالله** » ، که آگاه شود و فرو ماند دلهای ایشان یاد و سخن خدایرا ، « **ومانزّل من‌الحق** » ، و آنچه فرو فرستاد ازپیغام راست درست ، « **ولایکونوا کالذین اوتوا الکتاب من قبل** » و هنگام نیامد گرویدگانرا که همچون ایشان‌نباشند که ایشانرا **تورية و انجیل** دادند پیش ازاین، « **فطال علیهم الامد** » ، دراز شد ورایشان[۱] درنگ وروزگار وفراگذاشت ، « **فقست قلوبهم** » ، تا دلهای ایشان سخت شد ، « **وکثیر منهم فاسقون** (۱۶) » و بیشتر آنان آن اند که کافر شدند از طاعت و از ایمان بیرون.

« **اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها** » ، بدانید که الله زنده میکند زمین را پس مرگ آن ، « **قد بیّنّالکم الآیات** » ، پیدا کردیم نشانها[ی زنده کردن مردگان] ، « **لعلّکم تعقلون** (۱۷) » ، تا مگر دریابید.

۱ ـ در نسخه ج : برایشان

« ان المصّدّقین و المصّدّقات » ، ایشان که صدقه دهندگانند مردان وزنان ، **« واقرضوا الله قرضاً حسناً »** ، ووام مینهند بالله وامی‌نیکو ، **« یضاعف لهم »** ، آن ایشانرا توی برتوی کنند در پاداش ، **« و لهم اجر کریم (۱۸) »** و ایشانراست مزدی نیکو .

« والذین آمنوا بالله ورسله » ، وایشان که بگرویدندبخدای‌وفرستادگان او ، **« اولئک هم‌الصّدّیقون »** ایشانند آن راست‌سخنان‌راست ایمانان ، **« والشهدآء عند ربهم »** ، و شهیدان بنزدیک خداوند خویش ، **« لهم اجرهم و نورهم »** ، ایشانراست مزد ایشان و روشنائی ایشان [برصراط] ، **« والذین کفروا و کذّبوا بآیاتنا »** ، و ایشان که کافر شدند و سخنان ما دروغ شمردند ، **« اولئک اصحاب الجحیم (۱۹) »** ایشان دوزخیان اند .

« اعلموا انما الحیوة الدنیا » ، بدانید که زندگانی این جهانی ، **« لعب و لهو »** ، بازی است و نابکاری ، **« وزینة »** ، و آرایشی ، **« و تفاخر بینکم »** ، ولا فی میان شما ، **« و تکاثر فی‌الاموال والاولاد »** ، و نورد کردنی درسوزیان[۱] و فرزندان ، **« کمثل غیث »** ، راست برسان بارانی ، **« اعجب الکفار نباته »** ، که نیکو آمد وخوش برزگرانرا نبات که از آن است ، **« ثم یهیج »** ، پس خشک گردد ، **« فتراه مصفرّاً »** ، تا آنرا بینی زرد گشته ، **« ثم یکون حطاماً »** ،پس کاه گردد [رفته‌وخشک کرده وخرد[۲]] ، **« وفی‌الآخرةعذاب‌شدید»** ، و آن جهان [نه بازی است نه نابکار] یا عذابی است سخت ، **« و مغفرة من‌الله و رضوان »** ، یا مغفرت از خدای و خشنودی ، **« وما الحیوة الدنیا الامتاع الغرور (۲۰) »** و نیست زندگانی این جهانی مگر روز فرا روز بردن بفرهیب[۳] .

« سابقوا الی مغفرة من ربکم » ، بشتابید و بریکدیگر پیشی جوئید با آمرزش از خداوند خویش ، **« و جنّة عرضها کعرض السمآء والارض »** ، و بهشتی که فراخی آن جون فراخی آسمان و زمین است ، **« اُعدّت للذین آمنوا بالله و رسله »** ، ساخته آن بهشت ایشانرا که بگرویدند بخدای وفرستادگان او ،

۱ ـ سوزیان مخفف سود و زیان است . ۲ ـ در نسخهٔ ج : رفته و خردکرده ۳ ـ در نسخه‌ج : بفریب .

« **ذلك فضل الله** » ، آن نیکوکاریست ، « **یؤتیه من یشاء** » ، میدهد او را که خود خواهد ، « **والله ذوالفضل العظیم** (۲۱) » والله بانیکوکاری بزرگوار است.

« **مااصاب من مصیبة** » ، ترسد هیچ رسیدنی بد ، « **فی الارض ولا فی انفسکم** » ، در زمین و در تنهای شما ، « **الا فی کتاب من قبل ان نبرأها** » ، مگر درنامه ایست[1] پیش از آنک زمین آفریدم وتنهای شما ، « **ان ذلك علی الله یسیر** (۲۲) » و دانستن و شمردن آن وکوشیدن هنگام و رسانیدن آن و نگه داشتن اندازهٔ آن و بازداشت آن بر الله آسانست.

« **لکیلاتأسوا علی مافاتکم** » ، تا مگر اندوه نبرید برآنچه از دست شما شد ، « **ولاتفرحوا بما آتاکم** » ، و شادی نبرید بآنچ الله شما را از این جهان داد ، « **والله لا یحب کل مختال فخور** » (۲۳) والله دوست ندارد هیچ درخودلاف زنی ، خراسان ، خویشتن ستای.

« **الذین یبخلون** » ، آنان که دست می فروبندند ازبخشیدن ، « **ویأمرون الناس بالبخل** » ، ومردم را ببخل میفرمایند ، « **و من یتولّ** » ، وهرکه برگردد [ازدست گشادن ببخشیدن] ،« **فان الله هوالغنی الحمید** (۲۴) » الله بی نیازست راد بخود ستوده .

« **لقد ارسلنارسلنا بالبینات** » ، فرستادیم فرستادگان خویش رابه پیغامهای روشن وحق دروپیدا ، « **و انزلنا معهم الکتاب** » ، و فرو فرستادیم با ایشان نامها ، « **والمیزان** » و ترازو ، « **لیقوم الناس بالقسط** » ، تا مردمان بر ایستاد کنند بدادگری ، « **و انزلنا الحدید** » ، و فرو فرستادیم آهن ، « **فیه بأس شدید** » ، در آن است زور سخت رسانیدن ، « **و منافع للناس** » ، و منفعتها مردمانرا ، « **ولیعلم الله** » ، تا الله بیند ، « **من ینصره ورسله** » ، که آن کیست که [آن تیغ زند از بهر او با دشمن تا دین] او را و فرستادهٔ او را یاری دهد ، « **بالغیب** » ، از بهر خدای نادیده باومید بهشت نادیده و از بیم دوزخ نادیده ،« **ان الله لقوی عزیز** (۲۵) » الله تاونده است[2] تمام توان سخت گیر.

۱ ـ در نسخه ج : در نامهٔ ی است . ۲ ـ در نسخه ج : تا وندهٔی است

« ولقد ارسلنا نوحاً و ابراهیم » ، و فرستادیم **نوح** و **ابراهیم** را [به‌پیغام]،**« وجعلنا فی‌ذریتهما النبوة والکتاب »**، ودرفرزندان ایشان پیغمبری نهادیم و نامه و دین ، **« فمنهم مهتد »** ، از فرزندان ایشان هست که بر سر راه راست بود ، **« وکثیر منهم فاسقون(۲۶) »** و فراوانی از ایشان از فرمان برداری بیرون اند .

« ثم قفّینا علی آثارهم برسلنا »آنگه از پس ایشان فراداشتیم دیگران پیغمبران خویش را **« وقفّینا بعیسی‌بن مریم »** ، وازپس همه فراداشتیم **عیسی‌بن مریم** **«وآتیناه الانجیل »** واورا کتاب **انجیل** دادیم ، **« وجعلنا فی‌قلوب‌الذین اتّبعوه »** ، و نهادیم و کردیم در دلهاء ایشان که پی بران بودند باو ، **« رأفة ورحمةً »** ، مهربانی سخت و دلسوزی **« و رهبانیة ابتدعوها »** ، و رهبانیة که ازخود فرا گرفتند وبخود ساختند ، **« ماکتبناها علیهم »** ، تنوشتیم ، آنرا ورایشان[۱] هیچ « **الا ابتغاء رضوان‌الله** » ، مگر آنکه خشنودی الله بجویند ، **« فما رعوها حق رعایتها »** ، بنه‌کوشیدند و بسر نبردند آنرا بسزا کوشیدن آن و نگه داشت آن ، **« فآتیناالذین آمنوا منهم اجرهم »** ، ایشان که بگرویدند از **ترسایان** ، مزد ایشان بایشان دادیم ، **« وکثیرمنهم فاسقون »** وازایشان فراوانی ازفرمان- برداری بیرون اند .

« **یا ایهاالذین آمنوا** » ، ای‌ایشان که‌بگرویدند، **« اتقواالله »**بپرهیزید از [خشم و عذاب] خدای ، **« و آمنوا برسوله »** ، وبگروید برسول او[وبپائید برایمان برسول او] ، **« یؤتکم کفلین من رحمته »** تا شما را دو بهره دهد مزد از بخشایش خویش ، **« ویجعل لکم نوراً تمشون به »** ، و شما را نوری دهد وکند تا میروید باآن ، **« و یغفر لکم »** وبیاسرزد شما را ، **« والله غفور رحیم »** والله پوشنده ایست[۲] بخشاینده آمرزگار مهربان .

« لئلا یعلم اهل‌الکتاب » ،تابدانند**جهودان**و**ترسایان** ،**« الّا یقدرون علی شیء من‌فضل‌الله »** ، که ایشان برهیچیز پادشاه نیستند ازپاداش‌الله ، **« و انّ**

۱ ـ در نسخه‌ج : بر ایشان . ۲ ـ در نسخهٔ : بوشندهٔی است .

الفضل بیدالله » ، و بدانند که پاداش نکویید خداست ، « **یؤتیه من یشاء** » ، میدهد آنرا باو که خود خواهد ، « **والله ذوالفضل العظیم** » والله بافضل وپاداش و نیکوکاری بزرگوار است.

النوبة الثانیة

« الم یان للذین آمنوا » ، علماء تفسیر مختلف اند ، درسبب نزول این آیة، **مقاتل و کلبی** گفتند - درشأن منافقان فرو آمد بعد از هجرة بیک سال ، منافقان از **سلمان** درخواست کردند که ما را از **تورات** سخنی گوی که درتورات عجائب است ، بجواب ایشان آیة فرود آمد که « نحن نقصّ علیک احسن القصص » ، **سلمان** ایشان را گفت - **القرآن** احسن من غیره **قرآن** ازهمه نیکوتر وبا بیان تر ، چه حاجت است بغیر **قرآن**،

ایشان مدتی فروگذاشتند باز دیگر همان سؤال کردند **ازسلمان** وبجواب ایشان آیت فرودآمد که - « الله نزّل احسن الحدیث » ، نیکوتر سخنی که الله ازآسمان فرو فرستاد این **قرآن** است .

ایشان یکچند از این سؤال خاموش گشتند ، آنگه سیم بار همین درخواست کردند از **سلمان** که : حدّثنا عن**التوریة** فان فیها العجائب ، این آیة فرود آمد : « الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکرالله و ما نزّل من الحق » ، **یعنی** - اما حان لهم وقت الاخلاص و قد ظهرت لهم الآیات والمعجزات ، این منافقان که ایمان بظاهر آورده‌اند بر زبان ، بی اخلاص دل ، هنوزوقت آن نیامد که دلهاشان باخلاص ایمان آرد و سر برخط قرآن نهند که فرستادهٔ خداست براستی و درستی.

ابن عباس وجماعتی گفتند که عتابی است که ازالله تعالی بمؤمنان صحابه فرودآمد بعداز نزول قرآن بسیزده سال از آنک طبیعت فراوان و خنده ونشاط لختی درایشان پدید آمد و**عبدالله مسعود** گفت: ما بین اسلامنا و بین ان عوتبنا بهذه‌الآیة الااربع سنین و قدروی سبع سنین ، والمعنی - الم یحن للذین آمنوا ان تخشع وترقّ و تتواضع و تلین قلوبهم لذکرالله ، « وما نزل » قرأ **نافع وحفص** عن **عاصم** : نزل بالتخفیف وقرأ الباقون بالتشدید « من الحق » وهو**القرآن** تقول - انی وقت کذا یانی

اناء و اینا و آن یأین مثل حان یحین والخشوع هوالخبوع والخضوع واصله - الاتضاع للحق مع‌الخلق و اخبات القلب و سمی‌الله‌الارض خاشعة والابصار خاشعة یوم‌القیامة «و لا یکونوا» یعنی - و ان لایکونوا محله نصب بالعطف علی تخشع و قرأ یعقوب بروایة **رویس** - «ولاتکونوا» بالتاء علی‌النهی‌ای - لاتکونوا ایهاالمؤمنون «کالذین اوتوا الکتاب من قبل» و هم الیهود والنصاری، فطال علیهم الامد ای - الزمان بینهم و بین انبیائهم فقست قلوبهم، والمعنی - ان‌الله عزوجل ینهی‌المؤمنین ان‌یکونوا فی‌صحبة**القرآن** کالیهود الذین قست قلوبهم یعنی - لما طال علیهم‌الدهر.

روی ان**ابا موسی‌الاشعری** بعث الی قرّاء **البصرة** فدخل علیه ثلثمائة رجل و قد قرأوا **القرآن** فقال- انتم خیار اهل**البصرة** و قرّاؤهم فاتلوه ولا یطولنّ علیکم الامد فتقسو قلوبکم کما قست قلوب من کان قبلکم.

دربعضی اخبارست که- **بنی‌اسرائیل** چون روزگار دراز بی پیغمبر برایشان بگذشت دلهاء ایشان سخت شد و کتاب خدا بگذاشتند و از برخویش کتابی بنهادند بهوا و مراد خویش، آنگه گفتند- این کتاب برفلان عالم از علماء ایشان عرضه کنید اگر متابعة ما کند و الا بکشید اورا که بعدازوی کس در آن مخالفت ما نکند. آن مرد عالم ورقی از کتاب الله تعالی زیرجامهٔ خویش تعبیه کرد، چون ایشان گفتند - ایمان داری باین کتاب یعنی- این که‌ساختهٔ ماست، عالم دست بزیرجامه‌برد واشارت بکتاب خداوند کرد گفت- باین کتاب ایمان آوردم، ایشان باین فریفته گشتند وازوی بازگشتند. پس‌این عالم را اصحاب بودند وازین قصه بعد از وفات وی خبر بداشتند و اتباع دین وی **بنی‌اسرائیل** مختلف شدند تا هفتاد واند فرقت گشتند وبهینهٔ ایشان اصحاب‌آن عالم بودند. حق تعالی‌با مؤمنان‌صحابه خطاب میکند که -درصحبت **قرآن** چون آن**جهودان** مباشید که درنگ و روزگار برایشان دراز شد تا دلهاشان سخت شد و از طاعت و فرمان ما بیرون شدند.

روی - ان**عیسی**(ع) قال - «لاتکثروا الکلام بغیر ذکرالله عزوجل فتقسو قلوبکم فان‌القلب القاسی بعید من‌الله ولا تنظروا فی ذنوب‌العباد کانکم ارباب وانظروا فی ذنوبکم کانکم عبید فانماالناس رجلان: مبتلی و معافی، فارحموا اهل‌البلاء واحمدوا الله علی‌العافیة.

« اعلموا ان‌الله يحيي‌الارض بعد موتها قد بيّنّا لكم‌الآيات لعلّكم تعقلون » اى ـ كما احياالارض بعد موتها كذلك يحيي الموتى و قيل ـ كما احياالارض يحيي الكافر بالايمان و قيل ـ كما احياالارض يلين‌القلوب‌القاسية ليتفكروا في‌الآيات.

« انّ المصّدّقين والمصّدّقات » ، قرأ **ابن كثير** و **ابوبكر** عن **عاصم** بتخفيف الصاد فيهما من التصديق يعني ـ المؤمنين والمؤمنات و قرأ الآخرون بتشديدالصاد اى ـ المتصدقين والمتصدقات فادغمت‌التاء في‌الصاد،«و اقرضوا الله قرضاً حسناً» بالصدقة والنفقة في سبيل‌الله ، « يضاعف لهم » ، ذلك القرض‌الحسنات من عشر امثالها الى ما شاءالله من‌الاضعاف .

قرأ **ابن كثير** و **ابوجعفر** ـ يضعّف بالتشديد ، « ولهم اجر كريم »ثواب‌حسن في‌الجنة و قيل ـ «اجر كريم » ما حسن منظره و سهل مناله و دام نماه ،

« والذين آمنوا بالله و رسله اولئك هم‌الصّدّيقون » ، الصدّيق هوالذى يصدق قوله و فعله و عهده تقول ـ صدق فلان‌القتال اذا ثبت فيه ، « و لقدصدقكم الله وعده » ، اى ـ في وعده قال **الضحاك** ـ الصدّيقون ثمانية نفرمن هذه الامّة سبقوا اهل‌الارض في زمانهم الى الاسلام : **ابوبكر** و **علي** و **زيد** و **عثمان** و **طلحه** و **الزبير** و **سعد** و **حمزةبن‌عبدالمطلب** وتاسعهم **عمرالخطاب** الحقه الله بهم لما عرف من صدق نيته ، « والشهداء عند ربهم » ، اختلفوا في نظم هذه‌الآية منهم من قال ـ هي متصلة بما قبلها و الواو واو النسق والآية عمّت جميع‌المؤمنين والمؤمنون كلّهم صدّيقون شهداء ،

قال **مجاهد** ـ كل مؤمن صدّيق شهيد و تلا هذه‌الآية ومعنى قوله : «عند ربهم » ، على هذا التأويل اى ـ في علمه وحكمه والشهداءهم عدول‌الآخرة كقوله : « وتكونوا شهدآء على‌الناس » .

وقال قوم ـ تمّ الكلام عنه قوله : «هم‌الصدّيقون» ثم ابتدأ فقال :«والشهداء عند ربهم » و الواو واوالاستيناف ، والشهدآء هم المقتولون في‌سبيل‌الله لان‌الشهيد اذا اطلق تناول‌المقتول في سبيل‌الله و هم‌الذين قال تعالى ـ « ولا تحسبن‌الذين قتلوا في‌سبيل‌الله امواتاً » ، الى قوله : « عند ربهم يرزقون » ،

وقیل- الشهدآء علی ثلث درجات : الدرجةالاولی الشهید بین‌الصفین وهو اکبرهم درجة ثم کل من قطّی بقارعة او بلیة ، و هی‌الدرجة الثانیة مثل‌الغریق‌والحریق والهالک فی‌الهدم والمطعون والمبطون والغریب والمیتة فی نفاسها و المیتة بجمع والمیت یوم‌الجمعة و لیلةالجمعة والمیت علی‌الطهارة والدرجة الثالثه ما نطق به‌هذه الآیةالعامة للمؤمنین .

روی عن **البرآءبن عازب** انّ‌النبی (ص) قال - مؤمنوا امّتی شهداء ثم تلاهذه‌الآیة و قوله : « لهم اجرهم و نورهم » الذی یعطون فی‌القیامة لیهتدوا به الی طریق‌الجنة و یجوزوا به علی‌الصراط ،

و قیل - نوْرهم فی‌الدنیا ، « والذین کفروا و کذّبوا بآیاتنا ای - بالقرآن ، « اولئک اصحاب الجحیم » ای - سکّان‌النار .

« اعلموا انّما الحیوة الدنیا » ای - ان الحیوة الدنیا و ماصلة ای - الحُیوة القربی فی‌الدار الا ولی ، « لعب » ، ای - عبث و باطل لاحاصل له ، « و لهو » ، ای - فرح ینقضی لابقاء له ، « وزینة » ، هوان تتزین المرء فیها بما لایحبه الله ولا یرضاه ، « و تفاخر بینکم » ، هوان تفاخر الرجل جاره وقرینه ، « وتکاثر فی‌الاموال والاولاد » ، ای - مباهاة بکثرة المال والولد .

قال **ابن عباس** - هوان یتطاول علی اولیاء الله بما له و اولاده و قیل - لعب ، کلعب الصبیان و لهو کلهو الفتیان ، و زینة ، کزینة النسوان و تفاخر کتفاخر الاقران ، و تکاثر ، کتکاثر الدهقان .

وقال **علی** (ع) **لعمار** - لاتحزن علی‌الدنیا فان الدنیا ستة اشیاء : مطعوم و مشروب و ملبوس و مشموم و مرکوب و منکوح . فاکبر طعامها العسل و هو بزقة ذبابة، و اکبر شرابها الماء ویستوی فیه جمیع الحیوان، واکبرالملبوس الدیباج وهو نسیج دودة، واکبر المشموم المسک و هودم فارة ظبیة ، و اکبر المرکوب الفرس و علیها یقتل الرجال ، و اکبر المنکوح النساء وهو مبال فی مبال .

ثم ضرب لها مثلاً و اخبر انها و ان کانت بهذه الصفة فانها غیرباقیةولاهم

مخلدون فيها ، فقال : «كمثل الغيث » ، الكاف في موضع رفع على معنى۔ انماالحيوة مثل غيث « اعجب الكفار» ، اى۔ الحرّاث نباته وسمّى الحرّاث كفارا لانهم يسترون البذر تحت الارض و الكفر الستر و قيل ۔ هم الكفار المشركون لانهم اكثر اعجاباً بالدنيا و اشدهم حرصاً عليها و قيل ۔ لان المؤمن يعرف موجبه فلا يعجبه و الكافر لايعرف الموجب فيعجبه ، « ثم يهيج» ، ييبس ويأخذ في الجفاف فيسمع له بما يدخله من الريح صوت الهائج ، «فتراه مصفرّاً» ، بعد خضرته ، «ثم يكون حطاماً» ، متحطّماً متكسّراً بعد يبسه ، « و في الآخرة عذاب شديد و مغفرة من الله ورضوان » ، اى۔ صار الناس كلهم في الآخرة الى هذين الحرفين ۔ اما العذاب الشديد لاعداء الله و اما المغفرة و الرضوان لاوليائه واهل طاعته ، « و ما الحيوة الدنيا الامتاع الغرور » قال **سعيد بن جبير**۔ « متاع الغرور » لمن لم يستعمل فيها بطلب الآخرة ومن استعمل بطلبها فله متاع بلاغ الى ما هو خير منه .

قال **ابن بحر** ۔ الغرور جمع غر الثوب و هو طيّه اى ۔ متاع ينطوى و ينقضى سريعاً .

« سابقوا الى مغفرة من ربكم » ، اى۔ سارعوا وبادروا الى عمل يوجب لكم ، « مغفرة من ربكم » ، و هو الطاعة لله سبحانه و تعالى و التوبة اليه . قال **انس بن مالك** ۔ يعنى۔ الى التكبيرة الاولى من الصلوة مع الامام و قيل ۔ الى الصف الاول وكان النبى (ص) يقول ۔ ان الله وملئكته يصلون على المصلين في الصفوف الاول .

وقيل ۔ الى متابعة **محمد** (ص) فان متابعته محبة الله عزوجل: « وجنة عرضها كعرض السماء والارض » وصف الله تعالى عرضها ولم يذكر طولها تنبيهاً بذكر العرض على مايليق بها من الطول .

قال **القتيبي** ۔ ليس هو العرض الذى هو خلاف الطول و انما يريد بالعرض سعتها ، يقال۔ فضاء عريض اى ۔ واسع و انما شبّه عرضها بعرض السموات والارض تمثيلاً للعباد بما يعقلونه و يقع في نفوسهم مقدار السموات و الارض فلذلك قال ۔ « كعرض السماء والارض » .

و قيل۔ انما قال ۔ هاهنا كعرض السماء و الارض و قال في **آل عمران** ۔

«وجنة عرضها السموات والارض» ، لان‌الجنان اربع قال‌الله تعالی : «ولمن خاف مقام ربه جنتان» وقال : «ومن دونهما جنتان» ، فالذی ها هنا اراد به جنة من‌الجنان وذکران عرضها کعرض سماء وارض و الذی فی آل عمران عنی به‌الجنان ، کلها «اعدّت للذین آمنوا بالله ورسله» . هذا دلیل علی انها مخلوقة وهو مذهب اهل السنة و الجماعة ، «ذلک فضل‌الله» ، اخبر وبیّن ان ذلک الثواب غیرمستحق علی الطاعات فان ذلک عطاؤه یعطیه من یشاء من خلقه المؤمن «والله ذوالفضل العظیم» ، ای ـ المنّ الکبیروقیل ـ المراد بالفضل النبوة .

وقال ابن‌عباس ـ ذلک اشارة الی‌الدّین یعطیه من یشاء من عباده .

«ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم» ، المصیبة فی الارض و الانفس نقص الانفس و الثمرات وظهور الفساد فی‌البر و البحر و الموت والاوجاع «الا فی کتاب» یعنی ـ فی‌اللوح المحفوظ «من قبل ان نبرأها» ای ـ من قبل ان نخلق تلک الارض و تلک الانفس ، «ان ذلک علی‌الله یسیر» ، ای ـ حفظ ذلک علی‌الله یسیر هیّن و هو تنفیذ القضاء علی ماسبق به العلم و حق فیه الحکم فانه هین عندالله لانه خالقها و ان ذلک مقضیّ فی‌الکتاب قبل ان خلقها لایشغله شأن عن شأن .

«لکیلا تاسوا علی مافاتکم ولاتفرحوا بما آتاکم» ، ای ـ هذاالذی بیّنت لکم من حکم القضاء و القدر انمابینت لکم لکیلا تأسوا علی مافاتکم من‌الدنیا ونعمها «ولا تفرحوا بما آتاکم» قرأ ابوعمرو بقصرالالف ای ـ بما جائکم من‌الدنیا اعتبارا بقوله : «علی ما فاتکم» ولم یقل ـ افاتکم فذکر الله سبحانه ان التأسف علی فوات الدنیا ونعیمها و الفرح بما ینال منها مذموم و ان الامرصادرعن القضاء و القدر فلا التاسف یردّ فائتاً ولاالفرح و الحرص یقرب معدوماً وانما ذم تأسفاً یوجب الجزع والخروج عن حدالصبر الی الاعتراض و الشکایة وکذلک ذم فرحاً یوجب بطرا و اشرا ولذلک قال تعالی ـ «والله لایحب کل مختال فخور» ، فالفرح الذی یؤدّی الی التفاخر بالدنیا و التکاثر فیها و یوجب الخیلاء لصاحبها مذموم و اما الفرح بنعمة الله فغیر مذموم لانه یوجب الشکر و یعین علی‌الطاعة بل هوعبادة الله حیث علم نعمة‌الله علیه .

قال ابن مسعود ـ لان الحس جمرةً[1] احرقت ما احرقت و ابقت ما ابقت

۱ ـ الحس از لحس : بدهان گرفتن .

احب الي من ان اقول لشيء كان - ليته لم يكن او لشيء لم يكن - ليته كان.

و قال **جعفر بن محمد** - يا بني **آدم** مالك تأسف على معدوم لايرده اليك الفوت و مالك تفرح بموجود لايتركه في يديك الموت ، و قال الشاعر :

لا تطل الحزن على فائت فقل ما يجدى عليك الحزن
سيان محزون على ما مضى و مظهر حزنا لما لم يكن

« الذين يبخلون » من صلة قوله : « و الله لا يحب كل مختال فخور » الذين صفتهم انهم «يبخلون و يأمرون الناس بالبخل».

قيل - هم **اليهود** ، بخلهم كتمان صفة **المصطفى محمد** (ص) و كانوا يأمرون اتباعهم بكتمان صفته لئلا يكسد سوقهم و لا يبطل رياستهم ولا ينقطع عن اموال السفلة مأكلتهم.

و قيل - كان بخلهم - منع الصدقات و ذلك ان الله سبحانه و تعالى امرهم باعطاء الصدقات فبخل المنافقون و **اليهود** و امروا اصحابهم بالبخل «و من يتولّ» يعني- عن الايمان و اعطاء الصدقات « فان الله هو الغني» يستغني عنهم فلا يعود اليه شيء من معاصيهم « الحميد » لا يلحقه نقص و لا عيب و قيل - حميد يحمد عباده المؤمنين.

قرأ اهل **المدينة و الشام** - فان الله الغني باسقاط هو كما في مصاحفهم.

«لقد ارسلنا رسلنا بالبيّنات» ، اى ارسلنا الانبياء بالمعجزات الدالة على صدقهم في دعوى النبوة «و انزلنا معهم الكتاب» اى - مع الانبياء الكتب التي يتضمن مصالح دينهم و دنياهم يُعرف منها مئة كتاب و اربعة كتب.

وقيل: الرسل هاهنا الملائكة لقوله : « معهم» والانبياء ينزل عليهم واليهم «والميزان» فيه ثلاثة اقوال :

احدها - انزل عين الميزان زمن نوح (ع) و قيل - على **آدم** (ع)

و القول الثاني : انزل عليهم و صفه و عرّفهم كيف يتخذونه. **و القول الثالث** الميزان هو العدل اى - امرهم باقامة العدل و بالعدل في الميزان و الدليل عليه انه

ذکر «معهم» بلفظ‌الجمع والمیزان الذی یتعامل علیه انما نزل‌علی‌واحد منهم والامر باقامةالعدل مع جمیع‌الانبیاء «لیقوم‌الناس بالقسط» ، ای ـ بالعدل فی معاملاتهم ایفاء و استیفاء و لا یظلم احد احداً فی ذلک.

« وانزلنا الحدید » ، جمهور المفسرین علی ان **آدم** (ع) نزل الی الارض و معه‌العلاة[1] و المطرقة والکلبتان والابرة وعن **ابن عباس** قال : ثلثة اشیاء نزلت مع **آدم** (ع) : الحجر الاسود وکان اشدّ بیاضا من‌الثلج . وعصا **موسی** وکانت من آس الجنة طولها عشرة اذرع . و الحدید.

و عن **ابن عمر** عن‌النبی (ص) قال ان‌الله عز و جل انزل اربع برکات من‌السماء الی الارض و الحدید و النار و الماء و الملح .

و قیل ـ معنی انزل هاهنا ـ خلق واظهر کقوله : «وانزل‌لکم من‌الانعام».

و قیل : انزل‌الماء فانعقد به جوهر الحدید فاصله من‌الماء و هو منزل «فیه باس شدید» ، ای ـ یتحصّن به عن‌العدو باتخاذالدرع و المغفر منه وباتخاذ السیف والسنان و غیر ذلک منه « ومنافع للناس » ، فی الحرث و الحصود و سائر الصناعات .

و قیل ـ لا یتم فی‌الدنیا من امورها الا بالحدید و منفعتها ، « و لیعلم الله من ینصره و رسله » ای ـ لیری‌الله من ینصر دینه و من یضرب بالسیف و الزجّاج[2] و النصّال فی سبیله و ینصر اولیاءه و رسوله « قوله بالغیب » یعنی ـ و هم مؤمنون بالله بظهر غیب منهم لم یعاینوه وانما یحمد ویثاب من اطاع بالغیب « ان‌الله قوی عزیز » ، ای ـ قدیر منیع منتقم من عباده غالب لا یغلبه احد اشار بهذا الی غناه فی نصرة دینه عن‌الانصار والضاربین فی سبیله بالسیف.

« ولقد ارسلنا نوحاً و ابراهیم » خصّا بذکر لانهما ابوان للانبیاء فالبشر کلهم من ولد **نوح والعرب** والعبرانیون کلهم من‌ولد **ابراهیم** «وجعلنا فی‌ذریتهما النبوة والکتاب» ای ـ الکتب فهو للجنس وقیل‌ـالخط بالقلم «فمنهم»ای ـ من‌الذریة «مهتد» ای ـ من اهتدی باتباع الرسل و اخذ بما فی الکتاب « وکثیر منهم فاسقون » خارجون عن‌الایمان و الطاعة .

۱ ـ علاة : سندان ۲ ـ زجّاج ظاهراً سازندهٔ زج است (آهنی‌که درکعب نیزه قرار میدهند) .

« ثم قفّينا على آثارهم برسلنا » ، اى ـ ارسلنا رسولاً بعد رسول على اثر **نوح** و **ابراهيم** و من مضى من الانبياء ، « و قفّينا بعيسى بن مريم » ، اى ـ اتبعنا آثار هؤلاء الرسل **بعيسى بن مريم** « و آتيناه الانجيل » ، جاءه دفعة واحده « وجعلنا فى قلوب الذين اتبعوه» على دينه «رأفة» ، هى اشدالرحمة «ورحمة» لبعض على بعض كانوا متوادّين متراحمين كما قال‌الله تعالى فى وصف اصحاب النبى (ص) ـ «رحماء بينهم» و قيل ـ امروا بالصفح عن اذى‌الناس و قيل لهم ـ من لطم خدّك‌الايمن فولّه خدّك‌الايسر ومن‌سئلك ردآءك فاعطه قميصك ، وصفوا بالرحمة‌خلاف **اليهود** الذين وصفوا بالقسوة ، «ورهبانية ابتدعوها» ليس هذا بعطف على ما قبله وانتصابه بفعل مضمر كانه قال ـ و ابتدعوا رهبانية والرهبانية من‌الرهبة ومعناها ـ البلوغ فى‌النسك اعلى المبالغ مع الانقطاع عن الناس و الخلوة بالعبادة فى‌الصوامع و البيوت و ترك المطاعم الترفة ، « ابتدعوها » من تلقاء انفسهم لم نامرهم بها.

قال **ابن عباس** ـ هم قوم رأوا المنكر فلم يقدروا على تغييره فسا حوا فى الارض ولزموا البرارى.

وقال قتادة : رفضوا النساء و اتخذوا الصوامع « ما كتبناها عليهم » اى ـ لم نامرهم ولم نوجبها عليهم « الا ابتغاء رضوان‌الله » يعنى ـ لكنهم ابتغوا رضوان‌الله بتلك الرهبانيه التى حملوها انفسهم من‌المشاقّ « فما رعوها حق رعايتها » وضيعوها وكفروا بدين **عيسى** فتهودوا وتنصروا ودخلوا فى‌دين ملوكهم وتركوا الترهيب واقام منهم اناس على دين **عيسى** (ع) حين ادركوا **محمداً** (ص) فآمنوا به وذلك قوله : « فآتينا الذين آمنوا منهم اجرهم » وهم الذين ثبتوا عليها وهم اهل الرأفة والرحمة و قيل ـ هو **النجاشى** و من آمن من قومه و من **نصارى نجران** و **تغلب** و **لخم** و **تميم** و **الروم** « وكثير منهم فاسقون » ، و هم الذين تركوا الرهبانية وكفروا بدين **عيسى** (ع).

وفى‌ذلك ما روى **ابن مسعود** قال ـ كنت رديف رسول‌الله (ص) على‌حمار فقال ـ **يابن ام عبد** هل‌تدرى من‌اين اتخذت بنو **اسرائيل** الرهبانية قلت ـ الله و رسوله اعلم ، قال ـ ظهرت عليهم الجبابرة بعد **عيسى** (ع) يعملون بمعاصى‌الله فغضب اهل

الایمان فقاتلوهم فهزم اهل الایمان ثلث مرات فلم یبق منهم الا القلیل فقالوا ان ظهرنا لهؤلاء افنونا ولم یبق للدین احدید عوالله فتعالوا نتفرق فی الارض الی ان یبعث الله النبی الذی وعدنا **عیسی** یعنون ـ **محمداً** (ص) فتفرقوا فی غیران الجبال واحدثوا رهبانیة فمنهم من تمسک بدینه ومنهم من کفر، ثم تلاهذه الآیة: «ورهبانیة ابتدعوها»..الآیة ، «فآتینا الذین آمنوا منهم اجرهم» یعنی ـ من ثبتوا علیها ثم قال النبی (ص) ـ **یابن ام عبد** اتدری ما رهبانیة امتی ، قلت ـ الله و رسوله اعلم ، قال الهجرة والجهاد والصلاة والصوم والحج والعمرة والتکبیر علی التلاع.

قال **الزجاج** ـ قوله : « الا ابتغاء رضوان الله » ، موضعه نصب لانه بدل من الهاء فی قوله: « ما کتبنا ها » و التقدیر: « ما کتبنا علیهم الا ابتغاء رضوان الله » فیکون مفعولاً به و المعنی ـ ما کتبنا علیهم الائتمار ما امرناهم به و ما رعوا ما امرناهم به‌من ابتغاء الرضوان حق رعایتها ، ای ـ انهم قصروا فی طاعتنا وفیما امرناهم بها وقیل ـ « فما رعوها حق رعایتها » اذ بدّلوا دینهم ولم یؤمنوا **بمحمد** ، فیکون المراد بهم من کان منهم فی زمن النبی(ص) « فآتینا الذین آمنوا » ، **بمحمد** (ص) ، « منهم اجرهم و کثیر منهم فاسقون » ، کافرون.

روی عن **ابن مسعود** قال ـ دخلت علی رسول‌الله(ص) فقال ـ **یابن مسعود** اختلف من کان قبلکم علی اثنتین وسبعین فرقةً نجامنها ثلاث وهلک سائرهن:

فرقة آذت الملوک وقاتلوهم علی‌دین **عیسی** (ع) فاخذوهم فقتلوهم **وفرقة** لم یکن لهم طاقة بموازاة الملک ولابان یقیموا بین ظهرانیهم یدعوهم الی دین الله عزوجل و دین **عیسی** (ع) فساحوا فی البلاد وترهبوا و هم الذین قال‌الله تعالی : « و رهبانیة ابتدعوها ما کتبنا ها علیهم » ، قال النبی (ص) ـ من آمن بی و صدقنی و اتبعنی فقدرعاها حق رعایتها ومن لم یؤمن بی فاولئک هم الهالکون ، فلما بعث النبی (ص) ولم یبق‌منهم الاقلیل ، حط رجل من‌صومعته وجاء سائح من سیاحته وصاحب الدیر من دیره وآمنوا به‌فقال‌الله عزوجل: « یاایهاالذین آمنوا » ، **بموسی وعیسی**

---

۱ ـ تلاع ، جمع تلعة قسمت مرتفع زمین .

« اتّقوا الله وآمنوا » ، **بمحمد** (ص) ، « يؤتكم كفلين من رحمته » ، يعنى ـ يؤتكم اجرين لايمانكم **بعيسى** و **الانجيل** و **بمحمد** و **القرآن** .

و فى‌الحديث الصحيح عن رسول‌الله (ص) قال : ثلثة يؤتون اجرهم مرتين : رجل كانت له جارية فادّبها فاحسن ادبها ثم اعتقها وتزوّجها ورجل من‌اهل الكتاب آمن بكتابه و آمن **بمحمد** (ص) و عبداحسن عبادةالله و نصح سيّده.

سعيد بن جبير گفت: **رسول خداى** (ص) **جعفررا** فرستاد **بحبشه** باهفتاد كس از اصحاب خويش تا **نجاشى** را وقوم ويرا بدين اسلام دعوت كنند . **نجاشى** با چهل مرد از قوم وى ايمان آوردند و دين اسلام قبول كردند ، چون خواستند كه باز گردند ، آن چهل مرد گفتند راه ايشان بحراست ، و احوال بحر ما بهتر دانيم تا با ايشان برويم و ايشانرا ببحر باز گذرانيم ، و نيز پيغامبر (ص) به‌بينيم و بديدار وى بياساييم و فائده گيريم ، ايشان بيامدند ودرويشان صحابه را ديدند سخت درويش و بى‌نوا و بى‌حال از رسول خدا دستورى كردند ، تا بروند واز مال و نعمت خويش بهره اى بيارند براى درويشان صحابه و مواساة با ايشان . رسول خدا ايشانرا دستورى داد تا برفتندومال آوردند وبصحابه تفرقه كردند ، رب‌العالمين در شأن ايشان آيت فرستاد :

« والذين آتيناهم الكتاب من قبله هم به يؤمنون » . قومى ازاهل كتاب كه ايمان نياورده بودند بامسلمانان گفتندكه ـ الله تعالى ايشانرا كه بهردو كتاب ايمان آوردند ازمزد دوبهرداد . ما كتاب خويش‌را ايمان آورديم از مزد يك بهره است همچون مزد شما ، پس شما را برما فضل نيست .

رب‌العالمين بجواب ايشان اين آيت فرستاد :

« يا ايهاالذين آمنوا اتّقوا الله و آمنوا برسوله ، يؤتكم كفلين من‌رحمته » .

يعنى كه ـ آندو بهره ازمزد كسى‌را بود كه ايمان آرد **بمحمد** (ص) ونيز اورا نور دهند ومغفرة . اما كسى كه ايمان **بمحمد** نيارد ، اورا هيچ مزد نيست .

---

۱ ـ از اين جا تاپايان تفسير سورهٔ حديد كه عبارت است از اندك بقيت نوبت دوم وتمام نوبت سوم از تفسير آخرين قسمت سورة الحديد منحصر به نسخهٔ الف است وگويا از نسخهٔ ج ساقط شده و لذا اغلاط اسقاط اين قسمت قياساً تصحيح ميگردد .

قوله : « و یجعل لکم نوراً تمشون به » یعنی - علی الصراط کما قال الله تعالی : « نورهم یسعی بین ایدیهم » ، وقیل - النور هوالقرآن یحمله المؤمن یقظان ونائماً و قاعدا و قائما.

وقیل - هوالهدی و البیان ای - یجعل لکم سبیلاً واضحاً فی الدین تهتدون به ، « و یغفر لکم ذنوبکم والله غفور رحیم ».

« لئلّا یعلم اهل الکتاب » ، لا فی هذه الکلمة زائدة کهی فی قوله : « مامنعک ان لاتسجد» - یعنی - ان تسجد و انما یحسن ادخالها فی کلام یدخل فی آخره اواوله جحد ، و المعنی : لیعلم الذین لم یؤمنوا انهم لااجر لهم ولانصیب لهم فی الفضل.

وقیل - نزلت هذه الآیة فی ان اهل الکتاب اطول زماناً واکثر اجتهاداً واقل اجراً وهذه الامّة اقصر مدة و اقل سعیاً و اعظم اجرا و به قال رسول الله (ص) : انّما مثلنا ومثل الذین اوتوا الکتاب من قبلنا مثل رجل استأجر اجیراً فقال : من یعمل لی الی آخر النهار علی قیراط قیراط فعمل قوم ثم ترکوا العمل نصف النهار ثم قال : من یعمل لی نصف النهار الی آخر النهار علی قیراط قیراط ، فعمل قوم الی العصر علی قیراط قیراط ثم ترکوا العمل ، ثم قال: من یعمل لی الی اللیل علی قیراطین قیراطین. فعمل قوم الی اللیل علی قیراطین قیراطین. فقال الطائفتان الاولیان : مالنا اکثر عملاً و اقل اجراً. فقال : هل نقصتکم من حقکم شیئاً ، قالوا : لاقال : « ذلک فضلی اوتیه من اشاء و معنی الآیة : ان **القرآن** و الاجر و النبوة و الرزق بیدالله یملکه دونهم ، « یؤتیه من یشاء » ، ای - یعطیه من هو اهل لذلک ، « والله ذوالفضل العظیم » ای - ذوالافضال علی من یشاء من عباده المؤمنین.

النوبة الثالثة

قوله : « الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکرالله » ، الآیة. فرمان درگاه عزت است و خطاب حضرت الهیت بساکنان سرای آدمیت و خویشتن بینان عالم انسانیت که - هنوز گاه آن نیامد که عمامهٔ خواجگی از سر بنهند وجامهٔ خویشتن بینی از تن برکشند و خود را برعتبهٔ عبودیت بنعت مذلت بیفکنند و حق ما را دن نهند.

نمیدانند که خود بینان وعادت پرستانرا بردرگاه ما آب روئی نیست وَلْیَكُنَّا الطاف کرم ایشانرا هیچ نصیبی نیست.

دور باش از صحبت خود پرور عادت پرست

بوسه بر خاك کف پای ز خود بیزار زن

آنها که دلهاشان از خشوع و خضوع خالی است و درسر سودای عجب و بازمانه تکبراست ، چون ستارگانند که بآفتاب درروشنی شرکت میجویند ، لاجرم همچنان که چون ، آفتاب از مطلع خود سر برزند ستاره نقاب نومیدی و برقع خجالت در روی کشد ، و ز ظهور نور خود تبری[1] کند ،

همچنین خویشتن بین که تکیه برپنداشت و غرور خود کند و با اعمال و اقوال خود نگرد چون آفتاب جلال الهیت ازبرج کمال صمدیت طالع گردد ، روی در نقاب خجالت کشد وانگشت تحیر بدندان تحسر گیرد ومعلومش گردد که بدست وی جز باد نیست. وآن درویش دلریش بی‌خویش ، شکستهٔ عجز و گرفتهٔ ذل ، بدل خاشع وبتن خاضع ، از دعوی بیزار شده و از خویشتن برهنه آمده ، مثل وی مثل آن ذره است که چون آفتاب از مطلع خود برآمده ، وی بصفت عجز ونعت تذلل پیش آفتاب به خدمت آیه لاجرم آفتاب بحکم کرم از نور خود خلعتی دروی پوشاند تا درآن نور وضیا بردیده‌ها روشن گردد .

همچنین درویشی سر او کندهٔ شکسته ، خویش را بر درگاه عزت سر کنده بزانوی تذلل وخشوع درآمده و دست نیاز برداشته تاکرم وجود پادشاهی خلعتی از نور خاص دروی پوشاند که درآن خلعت بردیده‌ها آشکارا گردد بزبان‌حال گوید:

خورشید توئی بذره من مانندم چون ذره بخورشید همی بینندم

« الم یأن للذین آمنوا » ، سبب توبهٔ **فضیل عیاض** میگویند که سماع این آیت بود :

در بدوکار مردانه راه زدید و برناشایست قدم‌نهادید. وقتی سودای‌عشق صاحب جمالی درسر وی افتاد و با وی میعادی نهاد ، درمیانهٔ شب بسر آن وعده باز شد بدیوار برمیکشید که گوینده گفت :

---

۱ ـ درنسخهٔ الف : تبرا . قیاسا تصحیح گردید

« الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکرالله » .

این آیت تیروار در نشانهٔ دل وی نشست ، دردی وسوزی از درون وی سر برزد. کمین عنایت بر وی گشاده ، اسیر کمند توفیق گشت ، از اینجا بازگشت و همی گفت :

بلی والله قدآن ، بلی والله قدآن .

از آنجا بازگشت درخرابه شد ، جماعتی کاروانیان آنجابودند وبایکدیگر میگفتند - **فضیل** بر راه است ، اگر برویم راه بر ما بزنند و رخت ما ببرد . **فضیل** خود را ملامت کرد ، گفت : ای بدمردا که منم این‌چه شقاوت است ، روی بمن نهاده درسایهٔ میانهٔ شب بقصد معصیت ازخانه بدر آمده و قومی مسلمانان ازبیم من دراین کنج گریخته ، روی سوی آسمان کرد و ازدلی صافی توبهٔ نصوح کرد . گفت:

اللهم انی تبت الیک وجعلت توبتی الیک جوار بیتک‌الحرام .

الهی ازبدسزای خود دردردم وازناکسی خود بفغان ، دردم‌را درمان‌ساز ای درمان‌ساز همهٔ دردمندان ، ای پاك صفت ازعیب ، ای‌عالی‌صفت ازشوب ، ای‌بی‌نیاز ازخدمت من ، ای بی‌نقصان از حسابت من .

من بجای رحمتم ببخشای برمن ، اسیر بند هواء خویشم بگشای مرا از این بند .

الله تعالی دعاء وی مستجاب کرد و با وی کراتها کرد . ازآنجا برگشت و روی بخانهٔ **کعبه** نهاد سالها آنجا مجاور شد و ازجملهٔ اولیاء گشت.

« ما اصاب من مصیبة فی‌الارض ولافی‌انفسکم الا فی کتاب » .

آلاء بر بنده واجب است که اقرار دهد وایمان آرد که هرچه بوی رسد نعمت یا مصیبة ، آسانی یا دشواری ، سعادت یاشقاوت ، همه بتقدیر وتدبیر خداوند است ، بارادت و مشیت او بدانش وخواست او .

سابقه رانده چنانک خود دانسته ، عاقبتی نهاده چنانک خود خواسته .

مؤمن چون این‌اعتقاد کرد ودرین بپایید ازحضرت عزت سه کرامت‌یافت: یکی عاقبت ، دیگر دولت ، سیم سعادت.

طوبی کسی را که این سه کرامت با نهاد او موافقت نماید.
عافیت بهرهٔ تن است، دولت اقطاع روزگار، سعادت نصیب دل ودین.
عافیت بجای دیده، سعادت بجای دل، دولت بجای جان.
این هرسه جمع باید، همیشه تا کاردل، ودین برنظام بود.

ازاینجا گفت **مصطفی** (ص): اللهم انی اسئلك العفو والعافية والمعافاة فی‌الدنيا والاخرة. ويروی: اللهم انی اسألك اليقين والعافية. وروی: اللهم‌ارزقنی الفقروالعافية والمعافاة فی‌الدين.

یکی از بزرگان دین گفته: که عافیت تنی بود بی‌بلا وعلت دمی بی‌هوا و بدعت دلی بی‌حسد وعداوت دیوانی بی‌جفا وزلت، طاعتی بی ریا وسمعت.

چون این پنج معنی مرد را مسلم گردد نعمت دین ودنیا بروی تمام گردد.

و گفته اند که: عافیت آنست که امروز همهٔ خلق ازدست وزبان‌توسلامت یابند و فردا تو از دست دعوی وزبان خصومت خصمان‌سلامت یابی چون برین‌جمله باشد عافیت دنیا و آخرت درحق تو جمع شد.

اما دولت، بزرگان گفته اند که: الدولة اتفاقات حسنة، یکی از دلائل دولة اتفاقهای نیکوست.

مردی را بینی از کار خویش غافل، دولت فراموش کرده، همی‌ناگاه طلعهٔ دولت بسر وی‌آید. دست دولت دردل وی بکوبد، وی ازخواب غفلت‌درآید. رسول دولت برسر خود بیند، لباس دولت برتن خود بیند.

پیر طریقت اینجا سخنی نغز گفته:
الهی دانی بچه شادم بانکه نه بخویشتن بتو افتادم.
الهی تو خواستی نه من خواستم. دوست بربالین دیدم چوازخواب برخاستم.

شعر:

اتانی هواها قبل ان‌اعرف الهوی   فصادف[1] قلبا فارغاً فتمکنا

آن دولتی بود که ناگاه بدردل **بلال حبشی** آمد. آن بی دولتی بود که **بوطالب قریشی** را دریافت.

---

۱ ـ نسخه الف: فصادق مسلما غلط است

هیچ قدم از روی صورت برسول خدا نزدیکتر از قدم **بوطالب** نبود لکن چه سود داشت چون دولت دستگیر نبود[۱]. دولت **بلال** را بر تخت بخت‌نشاند وبی‌دولتی **بوطالب** را در وهدهٔ مذلت وهوان افکند. « یفعل مایشاء ویحکم مایرید » . اما سعادت حکمی است ازلی و کاری‌ابدی. جد وجهد بنده را درآن‌مجال نیست آنها که بدان رسیدند ، لابل که بقضیت ربوبیت ومشیت الهیت رسیدند.

ان السعادة امر لیس یدرکها اهل السعادة الا بالمقادیر
مکتوبة عن اناس طالبین لها وقد تساق الی قوم بتقدیر

سعادت تاج و هاج است تا برسر که نهند ، طراز اعزاز است تا برآستین که کشند. کمر عزاست تا برمیان که بندند ، قباء بقاست تا درتن که پوشند.
نشانش آنست که گفته اند : الطاعة بعد الطاعة علامةالسعادة والمعصیة بعد المعصیة علامة الشقاوة .

علم سلطان سعادت چون درعالم نهاد بند بندهٔ برزنند ، علامتها براهوال او ظاهر شود تا بدلیل و سؤال حاجت نبود .

فرکونه بدی باشه آنرا که سها بود عاشق بهمه جائی انگشت نما بود

پایان مجلد ۹ ازکشف‌الاسرار
شامل سورةالشوری تا پایان سورةالحدید

۱ ـ ابن ابی‌الحدید درشرح نهج‌البلاغه میگوید :
« اسلام ابوطالب مورد اختلاف است و امامیه و اکثر زیدیه قائل باسلام اویند و برخی از مشایخ معتزلی ما نیز مانند شیخ ابوالقاسم بلخی وابوجعفر اسکافی نیز بر این عقیده‌اند ادله‌ای فروان و اخباری بسیار ازطریق عامه وخاصه برای اثبات اسلام ابوطالب آورده‌اند» .
سید ابوعلی فخاربن معد موسوی رساله‌ای مستقل درباب اسلام ابوطالب پرداخته و اخباری فراوان از طریق عامه و خاصه آورده و ازآن جمله است روایت مسند ابوالفرج اصفهانی ازعکرمه از ابن عباس بدین مضمون: ابوبکر روزی پدرکورخود ابوقحافه‌را بخدمت رسول‌الله (ص) کشانید تامسلمان شود . و درپاسخ سخنی ازحضرت رسول (ص) گفت :
اسلام ابوطالب بیش ازاسلام پدرم مرا شادمان ساخت » .
درکافی شریف اخباری صریح دراسلام ابوطالب آمده ودر عده‌ای ازاین‌اخبار تصریح شده است که ـ ابوطالب مانند اصحاب‌کهف اسلام خود را نهان میداشته است . ۲ ـ کذا .

فهرست آیات وسور

از

ترجمه و تفسیر و تأویل

مجلد نهم

فهرست آیات و سور

از

ترجمه و تفسیر و تأویل

مجلد نهم

۴۲ ـ سورة الشوری (۵۳ آیة)

۱ ـ النوبة الاولی

النوبة الثانية

النوبة الثالثه

۲ ـ النوبة الاولی

النوبة الثانیه

النوبة‌الثالثة

۳ - النوبة‌الاولى

النوبة‌الثانیة

النوبة‌الثالثة

۴۳ - سورة‌الزخرف (۸۹آیه)

۱ - النوبة‌الاولى

النوبة‌الثانیة

النوبة الثالثة

۳ ـ النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة‌الثالثة

۳ ـ النوبة‌الاولی

النوبة‌الثانية

النوبة الثالثة

٤٥ ـ سورة الجاثية (٣٧)

١ ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

۲ - النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة الثالثة

۴۷ - سورهٔ محمد (۳۸)

۱ - النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة الثالثة

۲ ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

۴۸ ـ سورة الفتح (۲۹)

النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

٢ - النوبة الاولى

النوبة الثالثة

٥٠ - سورة ق (٤٥ آيه)

١ - النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

۳- النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

۵۱ ـ سوره الذاریات (۶۰ آیه)

۱ ـ النوبة الاولی

النوبة الثانية

جزء بیست و هفتم

النوبة الثالثة

٥٣ ـ سورة النجم (٦٢ آیه)

١ ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية

النوبة‌الثالثة

۵۴ - سورة‌القمر (۵۵ آیه)

۱ ـ النوبة‌الاولی

النوبة‌الثانیة

النوبة الثالثة

۵۵ ـ سورة الرحمن (۷۸ آیه)

۱ ـ النوبة الاولی

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

پایان فهرست

غلطنامه

ص	س	غلط	صحیح
۹	۹	شیيء	شيء
۱۳	۱٤	هذالوعد	هذا الوعد
۱۸	۱۳	آمنو	آمنوا
۳۲	۲	سجة	سبحة
»	۱۹	ترحرفت	توحرفت
۳٥	۷	نافت	تافت
۳٦	۱٤	رأو	رأوا
٤۰	٤	علیم	علیهم
٤۲	۱۰	سجانه	سبحانه
٤۷	۱۷	الی تصیر	الی‌الله تصیر
٥٤	۱۲	والنها	والنهار
٦٥	٤	و بکم	و ربکم
۷۲	٤	اساوه	اساوره
»	۲۳	فزود	فرود
۸۱	۱	فزود	فرود
۸٦	۱۳	بینها	بینهما
۹۱	۱۱	« شمارهٔ آیه » ۱۲	۲
»	۱۳	« شمارهٔ آیه » ۱	۳
۹۳	(پاورقی)	لایهلکم	لایهلکهم
۱۳٦	٥	تتغظون	تنعظون
۱۳٦	۱۳	تنزلونها	تنزلونها
۱٤۸	۱٤	یعلمون	یعملون
۱٥۷	۲۱	آمده	آمد
۱۷۷	۳	ابوالبختری	ابوالبحتری
۱۹۸	٤	ون	وان
۲۰۳	۱۸	نغرروه	تعزروه
۲۳۲	۲	عهم	عنهم
»	۱٦	فرالاخرون	قرءالاخرون
۲۳۳	۱۳	ارضم	افرضهم
۲۳٤	۱٥	همه	همی
۲۸۲	۱۳	یلی	مکی،

ص	س	غلط	صحیح
۲۷٤	۱۷	رعدهی	رعده‌ای
۲۸٦	۷	سختی	بسختی
۲۸۸	۹	الموات	الموت
»	۲۳	والبصر	وابصر
۳۰۱	۸	گوش‌دارد	گوش‌دار
۳۰۸	٦	کعب‌الاخبار	کعب‌الاحبار
۳۳۱	۱٥	حتی‌یلاقوا	حتی‌یلاقوا
۳٤۳	۷	کرنهنگ	گرنهنگ
۳٤۷	۱۱	گژنرنت	گژنرفت
۳۰٥	پاورقی	۲ ـ	۲ سدرنسخهٔج
۳٥۳	۱۳	ویسحدان	یسجدان
۳٥٤	۱٦	سنین	سینین
۳٦۳	۸	یضیر	یضیز
۳٦۸	۱٦	فی‌شأن	هوفی‌شأن
۳۷۲	۷	لایحلها	لایجلیها
۳۸۱	۱۰	گشتن	گشتنی
۳۸۲	۱٦	بعینا	باعیننا
٤۰۰	۱۹	لکی	لکن
٤۰٤	۱٤	ارزاق	ارزق
٤۱۰	۱٤	وصح	وصح عن
٤۱۸	۱ و	مصطقی	مصطفی
٤۲۳	۲۰	کنیزکان	کنیزکان
٤۲٦	۱۹	بجنبانند	یجنبانندازمن
٤٤۸	۱٦	المجانز	المجائز
٤٦۱	۱۹	سنبین	سنین
٤٦۷	٥	الحیات	التحیات
٤۷۳	۲۱	تمنوا	تنفقوا
»	۲٤	قبل	من‌قبل
٤۹٥	۲۱	عند	عبد
٥۰٥	۱٥	آیه	آبد